

برآمد و قیام و قرأت و رکوع آنجا کرد و نزد سجد و سجده بطریق اول فرود آمدی و سجده کردی شش در تمام نماز برین پنج بودی  
چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی حدیث باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اینها الناس من این را برای آن کردیم تا اقامت کنند بین و بیایم و زید نماز را و مصطفی آنجناب فعل میکند که  
گاه بر زمین برآید سجده آن سه از تنه فرود آید سه در بر زمین سجده کرد سه در باین برقی و این واقع مکرر و وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد  
و با وجود آن من افوض مقصود منیع است که اگر خواند تا آیت سجده را در نماز از تنه بیاورد یا تا قبل آنکه سجده تلاوت در حکم نماز است یا بخلاف آن  
چون باشد تا حکم حق که در حدیث و اخبار علم و در روایت این فعل نیز میگوید که منبر سجده باید بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلوات الله علیه و سلم  
بر پایه اول یا بر پایه دوم و در هر یک از اینها نیز میگوید که منبر سجده باید بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلوات الله علیه و سلم  
نزدیک تر از اول یا جلوتر از وسط و در هر یک از اینها نیز میگوید که منبر سجده باید بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلوات الله علیه و سلم  
و یکبار در وقت از منبر ایستاد و طلب با یکدیگر در این صحنه و در هر یک از اینها نیز میگوید که منبر سجده باید بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلوات الله علیه و سلم  
صلی الله علیه و آله و سلم شد و ایشان را هر دو دست انگشت و از یکدیگر جدا کرد این نیز بحسب شفق و رحمت بر خلق بود و چون در این  
ذات البین از امور خیر و مانا که قول شفقت که گفت ایشان را هر دو دست گرفت اشارت است بکثرت فعل و مبالغه است در آن که  
با وجود آن این فعل از حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بود و چه از آن تحقیق آنست که بر تقدیر تفسیر عمل کثیر یا محتاج الی الیهین بر ادانت  
که بخیال آن عادت آن عمل جز به دو دست نباید اگر در این صورت شفا فرماید آنرا سبب است که نیز منفسست مثل تمام تقصیر و تسویر و عری از قوس  
و آنچه محتاج چه یک دست است قلیل است اگر چه اتفاقا با دوست کند مثل عمل سر اول و پس قلن سوره و نزع آن و شک نیست که پس که در هر هم  
اتفاق و به چنانکه یکدیگر جدا ساختن محتاج بدو دست نیست و آنرا سبب است توان کرد اگر چه اتفاقا بدو دست و قیام یافته باشد یا آنکه تفسیر  
فعل کثیر یا آنچه صلوات الله علیه و آله و سلم کرد و خداوند نیز بعضی آنست که فعل توانی کثیر است و ما دون آن قلیل تفسیرهای دیگر نیز دارد و آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بسیار گریختی از مطلق بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آسم به بخوانا صلوات الله علیه و آله و سلم و وی نماز  
میگذاشت و در سجده و میز آنرا می بود و چو از او از یکدیگر بین که بپوشید یعنی گریه میکرد و در نشو میجو شید و عهد و ای آند که دیدم و او که نماز میگذارد  
و در سجده وی آواز می بود مثل آواز از بسیار از یکدیگر روایت کرد و روایت اول را احمد در مسند و نسائی در سنن و ترمذی در مشاکل و حرم دوم را  
ابوداؤد در سنن و در فقه حنفی نه که درست که این و یکا اگر باواز نبود اصلا مفید است و اگر باواز باشد پس اگر از جهت امر آخرت باشد  
بلکه عبادت و سبب و نیای وی باشد مفید بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجاء و سبب و رغبت آن نیز مفید بود بلکه ولایت  
بر نیای و حضور و ششوع دارد و چنانچه در حدیث شرط از پدرش آمده و با هم مجبونی لازمی یوسف روایت کرده که در کتب بصورت از جهت امر آخرت  
اگر نگذاشتن آن حاجت دارد و مفید بود و اگر نتواند نگذاشت مفید نیست که ذکر و ششوع و حاجت تنجیح کردی و لهذا فقها متخلف  
بلاعذر را مفید و مشروط داشته اند اگر بعد از دو غصه و غم و حاجت آنست که مضطرب و قوی احتراز از قبلا باین اندیشه باشد و بیاعتنا به حاجت  
روض بود پس در حکم عطفه آروغ بود و بر چنین حمل کرده شده است قول بی یوسف در این و یکا نزد عدم امکان احتراز از وی و اگر براس  
تحسین صوت کند نیز مفید نیست و اگر مقتدی تنجیح کند تا به ایت و تنبیه کند امام خود را یا یکدیگر صلوات الله علیه و آله و سلم را تا بگذرانند و دیگر را که در نماز  
نا سبب دیگر و نماز او که ذکر و ششوع و تنجیح آنست که بوسه حروف پیدا کرد و در این نیز تحسین است و گاهی قیامی  
گذازد سه و غالب احوال این بود و گاهی با فعل نماز گذارد و سه چنانکه ابو داؤد و از غیرین شعیب بن ابی یعقوب عده آورده که گفت  
دیدم رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که نماز میگذارد پای برهنه و فعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از سجد

بن زید آورده اند که گفت پرسیدم انس بن مالک آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نماز میگذارد در نعلین خوگفت نعم و اگر چه  
این رخصت است ولیکن گاهی برای اظهار مخالفت با یهود امر میکرد اصحاب را بدان و میفرمود صلواتی نعلان نماز که از یهودین  
خود خلافاً میبود از برای اظهار مخالفت با یهود و این حدیث را در جراح الاصول از ابی داود و ترمذی و ابن کثیر و ابن فضال و ابن  
کثیر و مؤلفان یهود فاضل و یصلون فی خفافهم و لافیه نعلانهم مخالفت کینده یهود را که ایشان میگذاردند نماز در موز با سه خود  
نعلهای خویش و از موطا حدیث ابی سعید خدری آورده که میگوید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با صحابه نماز نعلین میکردند  
پس هم در نماز نعلین را بر آورد و بجانب بسیار خود بنهاد و صحابه نیز موافقت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آوردند و چون فاش  
شد از نماز فرمود چه بر آوردید شما نعلین پای را از پای خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که بر آوردی ما نیز متابعت تو بر آوردیم و  
من خود از آن جهت بر آوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنجا نجاتی بود و فرمود چون بساییدی از شما در مسجد بایده که نظر کنند اگر بینید  
و نعلین خود قد و بلند میسج کنند آنها را بر زمین و بگذار نماز در آنها اخرج بود او و من ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که  
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بگذارد یک از شما نماز بایده که نهد نعلین خود را بجانب زمین خود و نه بجانب  
خود تا زمین دیگر واقع نشود و اید انکشد آنکس مگر آنکه در جانب بسیار کوسی نبود و بایده که بر بند در میان دو پا خود یا بگذارد  
نماز هم در نعلین و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح نماز گذارد و نعلین را در نیار خود نهاد و گاه در یک جا  
گذارد و گاه در دو جا و اگر در یک جا نه گذارد و شتمال و توشیح کرد و دیگران را نیز امر میکرد بان و منی شتمال و توشیح و التماس  
که در احادیث واقع شده است آنست که مخالفت میکرد طرفین را و با این صورت که آن طرف ثوب که بر دوش راست میکرد  
از زیر دست چپ می بر آورد و آن طرف که بر دوش چپ است از زیر دست راست جدا زان می بست طرفین را بر سینه  
و گاهی که روعارض باشد احتیاج بستن نباشد و اخبار و آثار صحیح در باب صلوة در ثوب احد بسیار واقع شده و شخصی از آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم پرسید آیا بگذارد نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آید هست هر کدام از شما را و ثوب بود او و دوپایی  
از سلمة بن الاکوع آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که من دیدم که شکار میکنم آیا بگذارد نماز در یک پیراهن  
فرمود نعم ولیکن آنرا یعنی بر بند جیب او را اگر چه بخار باشد چه اگر جیب واسع بود حتمال کشف عورت نزد کعب و سجود دارد  
و آنکه گفت من مردی ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان صیاد تخفیف ثیاب است در دیدن سبال شکار که از انی بعضی اشترک  
و از ابی هریره پرسیدند آیا بگذارد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذاردم با وجود آنکه جامه های من  
بر شجب است و شجب کبیر سیم سکون شین معجم و فتح جیم چوب سه پایه که بروی جامه ها نهند محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر که نماز  
میگذارد در ثوب واحد گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و صحیح بخاری آورده که جابر را دید  
گذارد نماز در یک جامه بر بدن خود و جیب و حال آنکه جامه ها او بر شجب نهاده بود یکی گفت نماز گذاردی در یک جامه یا آنکه جامه ها نهاده  
گفت گذاردم تا بنیدم مرا جلی مثل تو در روایتی تا بنیدم مرا جلی مثل تو و بدانند که نماز گذاردن در یک جامه درست است گفت گذارد  
یکی را از ما دو جامه بود در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد درست است میگوید  
ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سحکس بر عیب نگر نمی پس بن مسعود گفت این بر تقدیری بود که در ثوب قلبی بود چون نسیم  
حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب از کعبه اولی بود مثل قول ابن مسعود و عمر نیز آمده و با بجزله نزد احتیاج هر چه یافته شود سها نشسته و با بجزله  
و سعت زینت و تجمل در لباس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوب منته که در خانه بر پوشیده و پیش عظماء و اکابران نرود و منکر است و در بعضی



صلی الله علیه و آله وسلم قنوت در نماز صبح گاه خوانده و گاه ترک کرده این حکم سابقا گذشتیم است و اما در وقت نماز و سجده  
 ظاهر نیست مگر از جهت توطئه اقصی من سبب محمد بنی که اینجا میگوید چنانکه میگوید اهل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است  
 و ترک آن هم سنت است از جهت ثبوت فعلی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر هر دو وجه احیاناً خواندن و احیاناً ترک کردن چنانکه سابقا  
 گذشتیم و مع هذا یعنی با وجود آنکه نزد اهل حدیث سنت فعلی احیاناً ترک احیاناً است ایشان بر کسی که بر آن موضوعیت پیدا کند چنانکه  
 مشافعی انکار نمیکند و از جهت ثبوت فعلی شریعت و فاعل آن را مخالف نیستند و همچنین ترک آنرا چنانکه در سبب امام ابو حنیفه و احمد  
 در قول مشهور است بعد از آنکه در آنجا سنتی خوانند یا آنکه ظاهر چنان نماید که هر وقت که در وقت نماز است بر فعل قنوت  
 بر ترک است بعد از آنکه در آنجا سنتی است بلکه عدم موضوعیت است بر احیاناً بنشین گوید که میگوید بر تقدیر فعلی شیخ از ترک نکرد  
 و نزد ترک شیخ از فعل از خود سر و دو جانزداشت پس میگوید که یکی از حج و احسن است بلکه میگویند من قنوت فقد حسن من ترک قنوت  
 هر که بخواند قنوت در نماز صبح هم نیک کرد و هر که نخواند هم نیک کرد و جمیع ترغی میگوید که در سبب سفیان ثوری هم برین نهج است  
 و دلائل از طریق بسیار اما چون مقصود این باب بیان طریقه نبوت است نه تحقیق غرایب فقها بر آن تصریح کرده و شیخ در طریقه نبوت  
 چنانچه مختار مصنف است فعل احیاناً ترک احیاناً است پوشیده نماند که سابقا معلوم شد که قنوت خواندن آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم چه در نماز صبح و چه در آنکه در دیگر سبب از سبب بود که دعا میکرد در جماعه آن در اوقات مخصوصه بود در ابتدا بعد از آن که ترک  
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و خلفا پس از آنکه بعد از آن نمودند و التزام آن و موضوعیت بر آن بعد از آن عیث است و است  
 در سبب امام ابی حنیفه رحمه الله علیه فافهم **فصل فی رتبه سفیان رسول صلی الله علیه و آله وسلم** در نماز و بد آنکه  
 سهو و سفیان بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در اقوال در آنچه متعلق است باخبار و ابلاغ جانشینان با اتفاق امام و سفیان  
 چه در نماز و چه در غیر آن اختلاف است که جائز است یا نه و مختار نزد اهل حق جواز است و در حقیقت آن شخص حکمت یافته ای و خوش  
 است در باعث تشریع احکام و دریافت سعادت اقتدا به پیغمبر علیه السلام چنانکه میگوید از جمله من و نعم حق تعالی  
 بر است محمد صلی الله علیه و آله وسلم که این بود که گاهی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در نماز و سجده و استقامت اقتدا کنند  
 و در آنچه تشریع گفته اشارت کرد با آنکه مجوز تشریع حکمت نیست و در سهو و سفیان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز که تشریع  
 بیان ممکن است چنانکه گفتی هر که سهو کند سجده سهو و سهو لازم آید چنانکه در حدیث مشکو به یادید و لیکن این گفته با پیغمبر در یافت  
 سعادت اقتدا تمام است و گاه سهو یعنی در وقت سهو میفرموده انما انا بشر مثکم منکم فاعلموا انکم انما انتم بشر فانما یبطلون  
 میگویم که انتم بشر چنانچه سفیان میگوید شما فاذ انسیت پس چون سفیان گفته فکر کرده پس یاد و میفرموده انما انتم بشر فانما یبطلون  
 عن ابی مسعود و ابی القاسم صلی الله علیه و آله وسلم در آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عیثی فافهم حق تعالی که کمال و عیثی  
 چه حقیقت است و محققان گفته اند که ظهور سلطان ربوبیت و قیام نور میسر است و قیامت آن که در آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 علیه و آله وسلم را بر حدیث که اشرف اوصاف و اجل عیاش است و اوصاف است و اوقات گردانیده او صفات محمودیت برو  
 اجماع نمود چنانچه گفت اجمع اجماع و اجمع اجماع و فرموده اکل کما یاکل العبد و اجلس کما یجلس العبد و یکا سه آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم و حزن قلب و در موع عین بر قنوت و ازین باب است و ظهور احکام سهو و سفیان نیز در افعال است با تفهیم و  
 حکمت تشریع و اقتدا را میفرمود چنانکه در موطا آورده انما انسی او انسی شک با نیست یعنی ارباب افعال است یا تفهیم  
 و بر هر تقدیر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لاسن بر حدیث معلوم مشکلم از باب نصیر کذافی اشرح یعنی مرا فراموش کردن میباید است

آنچه در جبر و جزا آن شروع کرده اند و شروع در بیان مواضع سهو میکنند که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز واقع شده  
 اول سهو از قعدۀ اعلی و همچنین نحو حدیث از عبد الله بن مجینه ثابت شده در یک حدیث مبهم واقع شده که گذار در رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم در رکعت از بعض نماز یا پستربا ایستاد و نه نشست و ایستادند مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر  
 بودیم با سلام دادن را تکبیر گفت پیشانی را سلام داد و سجده کرد و نشست و در حدیث دیگر ذکر نماز نظر بتبعین وقف یافته باین لفظ  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و نه نشست بعد از آنکه چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد و پست  
 سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشست پیش از آنکه سلام گوید و سجده کردند مردم با وی  
 بجای آنچه فراموشش کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سهو نیست و صحت همچنین روایت میکنند که در نماز ظهر بود و نشسته  
 اولی شروع نکرد و برخاست صحابه تسبیح گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از آن  
 سلام داد و ذکر تسبیح صحابه و اشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و شیخ  
 ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزمه این روایت آورده اند که ضحابه منضمی اما آنکه صحت میگوید  
 اشارت فرمود بدست که برخیزید و هیچ طریق نیافتم و شیخ ابن حجر که استعیاب و استیفاست قعد و طرق عادت و در غیر  
 این روایت را در طرق صحیحین نیامده و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده اما این روایات  
 ذکر کرده و در غیر موقوف در بعض طرق و روایات آمده باشد در کتب معتبره و ذکر تکبیر نیست با آنکه در صحیحین ست چنانچه نقل  
 کردیم و ازین حدیث معلوم شد بطریق قیاس که هر کس که فراموش کند نماز چیزی را که در نماز نه فراموش کرده باشد و اولی که  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فراموش کرد دو سجده کند و اگر ازین معلوم شد که چون شروع در نماز کرد چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم بر کعبه تائید برخواست رجوع نکند یا آنچه فراموش کرده بود چنانچه قعد که در صورت مذکور فراموش کرد و وقتها  
 گفت اند درین صورت که اگر تسجود نزدیکی باشد رجوع کند و اگر قیام نزدیک بود رجوع نکند و در نزدیکی بقعود بعد از تسبیح  
 از آن پس چون کتب از زمین برداشت و در پیش بقیام بعض گفته اند بعد از آنکه تسبیح تمام شود و در آن وقت تسبیح تمام شود  
 شد قریب شد بقیام که آنی کافی و در شرح کمتر میگوید که بنشینند یا در آن که بر راست نه ایستاده است که اقال نشینی و حدیث مذکور  
 شعبه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بایستد ایستد در دو رکعت اگر پیش از آنکه تسبیح بایستد بکشد یا بدو بکشد  
 و اگر راست بایستاده بنشیند و دو سجده سهو کند رواه ابو داود و ابن ماجه و مسلم این قول است و اما در روایت کرده شده است که آن  
صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و تسبیح گفت پس رجوع کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بقعود و روایت دیگر آمده که رجوع نکرد و حمل  
 برین دو حدیث قریب بقیام و عدم آن که اقال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که بعد از سجود سهو تشهد نیست چه اگر میبزدند و تشهد  
 زیرا که مقصود بیان تمام چیزی است که سهو واجب گردد و بخاری بابی جدا عقد کرده و گفته باب من تشهد فی سجود سهو و گفته  
 تسلیم کردند نفس و تشهد نکردند و قعدا ده گفت تشهد نکند بعد از سجده سهو بعد از آن حدیث ذوالالدین سقوی کرده از ابی هریر  
 که در سجده تشهد نیست چنانکه مذکور کرد و در آخر باب گفته که گفته شد باین سیرین آیا در سجده سهو تشهد باشد گفت در حدیث  
 ابو هریره تشهد نیست انتهى و ازین قول ابن سیرین ظاهر میشود که در غیر روایت ابی هریره تشهد است و ترفی گفته است  
 اختلاف کرده اند اهل علم در تشهد بعد از سجده سهو بعض گویند تشهد تسلیم هر دو است و بعض گویند تشهد نیست لیکن  
 تسلیم است و نه سبب احمد و حق نیست که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتهى و قول بعض الکلبه و شافعی نیز تشهد

و انما نزلت فيهم انما كانت تشهد بعد از سجده سهو سكون نبود و بعضی از ایشان گویند صحیح آنست که هست و بعضی گویند که قول  
 به تشهد نزلد و بعضی مبنی بر قول قدیم است و در مذنب امام ابوحنیفه رحمه الله تشهد ثابت است و تسک ایشان بحدیث عمران  
 بن حصین است که گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجا پس سر برداشته سجده کرد و بپشت تشهد خواند و سلام  
 داد و راه الترنده و قال هذا حديث حسن غريب و لیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در و سب ذکر تشهد نکرده و گویند  
 سبکی از روایه حدیث ترمذی است و مستند است بزیارت تشهد با حواله گفت تفسیر رواه با وجود کثرت و حفظ و ايقان ایشان پس  
 این حدیث شاذ باشد و بعضی از شافعیه که قائلند به تشهد بعد از تشهد ترمذی تسک ننموده اند و او را طرق بسیار است که بعد  
 حسن رسانید و حاکم گفته که و صحیح است بشرط شیخین و نیز تسک خفیه درین باب بعد از این حدیث است که ابو داؤد  
 و نسائی آورده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون باشی تو در نماز پس تسک کنی در سه یا چهار و اکثرین  
 تو بر چهار است تشهد خوانی پس تر دو سجده کنی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پس تر تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته  
 که این حدیث از غیره نیز در بیقی نیز آمده و در سنن ابوداؤد و در تضعیف است و گفته که این هر سه حدیث با جمیع مبالغ درجه حسن میگرد  
 و گفته که نزد این ابوالشیمیه از ابن اسعد و صحبت رسیده است بعد از آن اختلاف است در خفیه که پیش از سجده سهو  
 دو سلام دهد یا یکی سلام مذنب و هموار ایشان آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل چه گویند  
 و با تفاوت عابت نیست چه مقصود مجرد تکمیل است و شمس الدائم و غیره و سب بر آنند که دو سلام دهد و بخار صاحب این نیز  
 همین است زیرا که معهود در نماز دو سلام است پس آنچه مذکور است منصرف بدان بود آورده اند که صد اسلام که برادر  
 فخر الاسلام است و در او در قول اسلام واحد نسبت به برعت میگرد و فخر الاسلام گفته که امام محمد در کتاب مهمل اشارت  
 بدان کرده است پس برعت نباشد که زمانی شرح این الهام و تفسیر گفته که در محیط گفته که اصوب آنست که یک سلام ده  
 زیرا که سلام اول برای تکمیل است و ثانی برای تحمیت و این سلام برای تکمیل است پس ضم ثانی بوی عبت باشد انتهای و نیز  
 اختلاف است که در دو و در آنکه در تشهد اخیر است و تشهدی است که پیش از سجده سهو است یا تشهد سب که بعد از دو است  
 اختیار که خبرین است که بعد از دو است و در این گفته صحیح همین است چه محل در دو و دعا تشهد اخیر است و بحقیقت تشهد اخیر  
 همان است که بعد از سجده سهو است و در بعضی شروح بدان گفته که صواب آنست که در اول بخواند و لحاظ و گویند در هر دو بخواند  
 زیرا که هر دو در نماز نذرند که اقال الشمنی و در شرح ابن الهام گفته که قول لحاظ و سب که کذا فی فتاوی قاضی خان انتهی  
 ثانی سهوا و در رکعت اخیر بعد از قاعده او سب چنانکه مصنف میگوید و در یک رکعت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا  
 پسین تسک را و است سلام داد و سخن گفت و بعد از آن یاد کرد و اتمام فرمود و یاد او در رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از  
 سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه پیش از سجده اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد  
 و تخصیص تکبیر میان دو سجده مذکور چندان وجه ندارد و بعد از سجده یعنی سجده سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ واحد  
 بر سه رکعت سهو شایع است یا هر دو سجده اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد و بدانکه این حدیث را حدیث زوالیدین گویند  
 و تمام قصه با اختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از ابی هریره روایت میکند که نماز گذارد و بار سواد الله علیه و آله و سلم  
 سبک اند و نماز غشی را که هر است یا غش و غشی از زوال شمس تا غروب را گویند و بعضی روایات بخاری همچنین واقع شده که  
 احدی صلو فی الغشی و در بعضی الظهر و العصر و در بعضی ظهر و عین و در و یافته و در روایت مسلم احدی صلو فی الغشی





بسوخته و تیراوست گذانی فتح الباری و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل است و در بطمان آن قول ذوالعیدین بلی قد نصبت و  
 تقریر آن حضرت اورادین قول کافی است و نیز فرموده اند انما یشرککم انسی کما تنسئون و بعضی گویند که قول ذالمشیر محمول بر  
 و حقیقت خود است گویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این فعل را درین صورت تا واقع شود و تفسیر بعضی از جهت بطلان  
 این از قول و این سخن نیز خبری نیست زیرا که قول تبعید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غایت بیست و نیز بودن آن این  
 از قول محل بحث است بلکه قول این از فعل است چنانکه در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 از لم انسی آنست که من فراموش نگردم ام بلکه مرا فراموش میگردانند و مقصود از سزا است از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر  
 از بخاری و مسلم از ابن عباس و آورده است که باید نگویید سیکه از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش کرد و انبیه شده  
 مر آن آیت و اکثر این احوال کلمات است و اقرب آنست که گفته شد و که نسیان درین قول تابع نسیان در فعل است و در حکم است  
 و لاخذ در فیه و لزوم کذب منفع است باینچه گفته شد در جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که ایشان  
 بنحافی و نظم بطریق سهو منع جواز بنا و عدم استیناف نگند و این جواب از نظم ذوالعیدین بعضی صحابه دیگر تمام نیست زیرا که حکم ایشان  
 نه سهو بود و پوشیده نماند که این بر بد سبب خفیه که تکلم سهو و نسیان در نماز و اشیان غیر نیست جاری نکرد و ایشان گویند  
 که وقوع آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شده پس مقتصر بر مورد خود باشد و فیه با فیه و بعضی میگویند که قضیه ذوالعیدین این  
 نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از آن جهت که بعضی گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر است از آن و روای  
 حدیث ذوالعیدین است پس پیش از نسخ نباشد بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخر اسلام را وی متفقند تاخر حدیث نبویست و متافا  
 ندارد و بر وایت او قضیه سابق را بسامع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از آن جهت که ابو هریره  
 در حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید  
 وقوع این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخر است از تاریخ نسخ کلام در صلوة و مطابقی این را محل بر مجاز کرده و گفته که مراد از  
 صلی بنا صلی بالمسلمین است و موخلاف الظاهر جدا بآنکه مسلم واحد و غیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بنمایان صلی  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این دفع می کنند این تاویل را قطعاً گذانی فتح الباری و بعضی گویند که انبیه رد و بدل از آن  
 صلی الله علیه و آله و سلم و ذوالعیدین با شارت و آیا بودند بکلام و این قول در غایت بعد است و شرح کنه الدقائق است  
 بالبحر الرائق گفته که حاجب شافی ازین اعتراض نیافتم و الله اعلم و ندیب امام احمد است که کلام عام و ساهیا مبطل صلوة است  
 مگر آنکه امام حکم کند برای مصلحت نماز چنانکه گمان بر دکه وی تمام کرده است نماز را بعد از آن معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند  
 و اگر مقتدی حکم کند و میداند که بروی البقیه از نماز هست استیناف کند و اما آنکه ذوالعیدین استیناف نکرد و بجهت آن بود که فراموش  
 در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاد و کم میشدند و احکام مشروح میگشتند پس ذوالعیدین یقین میداد نیست که نماز او تمام شده  
 و بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه چنین است چه فراموش درین زمان زائد و ناقص نکرد و که قلیل درین کلام نیز  
 نظرت چهر یقین وی تمام صلوة محل بحث است نعم احتمال تمام صلوة با شمال نسخ ثابت است زیرا که وی گفت اقصرت اهل صلوة  
 ام نیست و این نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کنایه که لم یکن مرتفع است و حال آنکه بعد ازین فرمودن نیز  
 تکلم کرد و فیه بر ثبات سهو یک رحمت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور است و در جامع الاصول از ابی داود و نسائی  
 آورده که متعونه بن حدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک روز نماز کند و بعد از آن میبیند که چیزی مانده بود از نماز

بیرون آمد و یک گشت نامده بود چون از سجده بیرون آمد و از عقبه می بیرون آمد و گفت یا رسول الله که یک گشت را فرمود  
 کرد و بسجده رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کند و دو یک گشت که فراموش کرد بود بگذارد و سلام داد و باز نشست درین حدیث  
 دیگر سجده سی و نهم است اینجا همین قدر بزرگتر شد که قضای رکعت فراموش شد و دو سیم این بیست و نهم بر عیدم و چوب سجده سهو  
 تواند بود و در خفیه واجب است و حجت ایشان حدیث ابن مسعود است که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ام لیسی حدیث  
 بصیقه امر و در صحیح مسلم نیز نقل آن حدیث ابی سعید آمده و امر برای و چوب است لایس که فرمود صلوات الله تعالی علیه و نیست  
 سجده سهو مشروط است برای جبر نقصان در عبادت پس در حکم و واجب باشد که واجب اند با اتفاق و حدیث ظلم در عدم سجده نقص  
 نیست بلکه مسکوت عنه است شاید که باشد و مقام آن حدیث بیان آن نکرده پس با حدیث و ال بر وجهی تارض نشود و چنانچه گفته  
 که اختیار کنی بر آنست که سجده سهو واجب است و قدری گفته که صحیح این است و بصیقه گفته اند که سنت است و در شرح ابن الهمام  
 از بعض خفیه نقل کرده که گفته که سنت است نزد عامه اصحاب ما راجع سهو بیا و ت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن  
 مسعود آمده که یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده در سجده و این است که گفته اند در نماز یک رکعت از جانب سجده  
 زیاده شد فرمود از چه سبب می گوئید این سخن را گفته اند زیرا که پنج رکعت گذارد و سه انگاه خواهی بخت آنکه یا دش آمد یا برگشته  
 ایشان اعتماد کرد و سجده کرد و سهو را و سلام داد و بران دو سجده کردن اقتضا کرد و در آخر اخیر حدیث است که نماز را با شکر شکم نمی گذارند  
 اخیر حدیث و ظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجده سهو درین صورت پیش از سلام بود و همچنین است اکثر روایات و در روایات  
 بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و در سبب آنکه خفیه درین صورت تفصیل است و آن نیست که اگر از قعدۀ اخیر سهو کرد و در نشست  
 و برای رکعت خامس برخاست بر سجده کند بقعدۀ ما و ام که سجده نکرده است رکعت خامس را و اگر رکعت خامس را سجده کرده است  
 بوضع جبهه برارض نزد ابی یوسف و برقع آن از ارض نزد محمد و سهو اختیار کما قال النخعی باطل شد فرض وی و نگویند خامس را  
 و اگر قعدۀ اخیر کرد و سلام نداده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعدۀ ما و ام که سجده نکرده است رکعت خامس را و اگر سجده کرد  
 خامس را تمام شد فرض و سهو کند با و سهو را و تخی است که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لیکن از حدیث مذکور  
 معلوم میگردد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت سادسه ضم نکرده سجده سهو که اقتضای اینست مقصود مصنف  
 از آنکه گفت بران اقتضا کرد که بانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفت ما نا که این حدیث نرسید بجای آنکه ابل کوفه که  
 رفته اند با نکه اگر در رابعه قدر نشسته نماز و سهو فاسد است و لازم است ببرد استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز و یا  
 و خامس نفی است و لازم است ببرد و سهو که ضم کند با و یا سادسه را بعد از آن نشسته خواند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن تقریر  
 بر علماء ما بانوسه از اعتدال تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام است حامل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذارد  
 ظهر رکعت مطلقاً سجده سهو است و نماز صحیح است چنانکه مذکور است شافعی است برین تفصیل که در مذکور خفیه است دلالی ندارد  
 و جانشین آنست که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعدۀ اخیر و با فعلی و محل بر ثانی از حج و اقرت سنت زیرا که آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم ترک نمیکرد قعدۀ اخیر را در نماز هرگز پس عجز نماز بر قعدۀ ترک دی بعید باشد پس این حدیث مخصوص بود  
 بصورت فعل قعدۀ اخیر و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس یک شی است که نمی کرده است در وی از تیرا و یعنی یک گشت گذارد  
 فقط که از قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو یک رکعت اخیر نماز عصر چنانکه گفته و یک نوبت دیگر نماز عصر را یک گشت گذارد  
 و چنانچه مراجعت فرمود صحابه در وقت شدند و اعلام کردند بسجده باز گشت و یک گشت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد



و در بار اسلام داد خلاصه این حدیث با حدیث طلحه بن عبد الله بن مسعود است که آنکه در اینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر ابراهیم را بجا داشت نکرد  
و آنجا ذکر سجده نیست اینجا هست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذارد نماز عصر را  
و سلام داد بر سر رکعت پست در آمد منزل خود را و ایستاد بسوی وی مردی که او را خرباق میگفتند و در دست وی طوطی بود و صغیر آن چهره  
صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرتش باز گفت پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنجا که پیش از آنکه در آنجا شریف گشتان تار سید  
بردم و گفت ای راست است میگویند این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس بگزار و یکبار رکعت را در اسلام داد پس در سجده کرد و سلام داد و  
این حدیث مثل قصه حدیث ذوالبیدین است اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارد و برخواست و آنجا که رکعت از نماز طهارت عصر گرفته اند که  
طرباق نام همان ذوالبیدین است و در نام ذوالبیدین دو قول هست یکی عمر بن عبد الله و دیگر خرباق و کنیت او ابو محمد است و بعضی  
گویند خرباق نام شخصی دیگر است که او را و الشما لیلین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذی البیدین و ذی الشما لیلین است بعضی آنوقت  
کرده اند در آن تحقیق آنست که خرباق نام ذوالبیدین است و ذوالشما لیلین غیر ذی البیدین است و در فتح الباری عمر بن  
نضله را نام ذوالشما لیلین گفته و خرباق نام ذوالبیدین گفته و گفته که ذوالشما لیلین خرباق است و ذوالبیدین سلمی گفته که ذوالشما لیلین  
بعد رکشته شده و ذوالبیدین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرده و بنا بر قول بائین حدیث تحکم در نماز سابق است  
بر حدیث محرم کلام بر نیست که آنرا حدیث ذوالشما لیلین گفته اند و این هم است آن حدیث ذوالبیدین است نه ذوالشما لیلین است  
پس معلوم شد که از ذوالبیدین در باب سهو و جهل و بیست و یکم که عیشین را وی از این ابو محمد است و دیگر ترک میگفتند و او را  
آن عمران بن حصین است و الله اعلم به آنکه این پنج موضع مر و بیست و یکم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سهو و جهل را در پنج عمر و  
غیر از این ثابت نشده و لیکن فقها مواضع دیگر را نیز بر آن تمسک کردند و بعضی در بعضی مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده  
و در بعضی بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیثش که مذکور شد معلوم گشت اما شافعی رحمه الله علیه مجموع را پیش از سلام میکند  
تبرجج احادیثش وارده درین باب بر آنچه روید یافته و خلافت آن و بعضی گفته اند که وی رحمه الله علیه او را ناخفت احادیثش وارده  
در سجده قبل از سلام میکند آن احادیث دیگر را و میگوید که آنرا قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این بود و الله اعلم و ترندی گویند سبب  
علما منیه اثبت و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و تبرجج درین احادیثش بر اعدای آن دو رکعت است و از عبد الله بن مسعود  
آمده که سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام و هم در رکعت است از عبد الله بن مسعود و سجده پیش از سلام نیز آمده که ذکر کردیم  
ابن الهمام یا سجده شکر روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الله بن ابی ذر از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اکل سهو  
سجده آن بعد ما یسلم و بعضی اسمعیل بن عیاش را که منفر دست باین حدیث تعیین کرده و حق آنست که وی ثقه است زیرا که سیحی  
ابن معین که سخت ترین محدثان است در تحقیق رجال او را توشیح نموده و قدحقه الشیخ ابن الهمام و تقریر آنجا که گفته اند آنست  
که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم متعارض آمده پس ما تمسک بقول وی کردیم صلی الله علیه و آله و سلم که اقوی است از فعل  
چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصاً نزد قیاض و غیلین و باقیبایس چنانچه در سبب ایشان است از رجوع بقیاس  
نزد قیاض حدیثین زیرا که سجده سهو کر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود بجز کرده شود و بدان گذارد  
قال الشیخ و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمر بن ابی سمر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم این  
همین است و امام مالک بر سهو که نقصان است سجده پیش از سلام میکند و سهوی که اگر زیادت است در نماز بعد از سلام و میگوید  
که اگر بر سهو متوجع شود یک زائد و یک ناقص سجده در پیش از سلام باید کرد و امام زنی و ابو ثور که از آنکه شافعی است نیز هم برین اند

و این عبد البر گفته که این قول اولی است از قول دیگران بجهت جمع بین اخیرین و این دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی است  
از ترجیح و ادعای شیخ پوشیده نماند که جمع بین اخیرین درین مذاهب بمبنی اعتبار است که سجده در هر دو صورت است یعنی بجا از  
سلام و پیش از سلام اما مخالفت اعمادیت در اینجا نیز لازم می آید چنانکه همیشه از ابیدین که سهو در وی به نقصان است  
و با وجود آن سجده بعد از سلام آمده و نیز این توضیح در علمین بر تقدیر صحیح که حدیث قوی که از ثوبان روایت کرده است است  
بر ثبوت نیاید و چون این مطلق و درست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توضیح که مالک گفته و لازم گردید  
اختلاف علمین بر جواز امرین ولیکن اولی و قوی است بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در او نیست نه در وجوب چنانچه بیان  
و نیز این عبد البر در ترجیح مذاهب مالک گفته که این فرقی موافق نظر عقل است زیرا که نقص جبرست پس باید که در اصل  
صلوة باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعجب کرده شده است این وجه بآنکه بودن سجده در زیادت  
بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع است اینجا نیز معنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص است اگر چه بصورت  
زیاده نماید و سجده در صورت نقص نیز مستغنی ترغیم شیطان است و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم است چرا و نماز نباشد ترغیم  
فقط زائد بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة است خطاب آن گفته که فرقی میان زیادت و نقصان برین وجه که کرده اند بر وجه صحیح  
نیست و ثور می گوید که اقوی مذاهب قول مالک است بعد از آن قول احمد دیگران گویند بلکه مذاهب احمد اقوی است  
که در و سه مخالفت همیشه قطعاً لازم نیاید و سه کار سیف باید هر چه پیش را در آنچه و رو یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله  
میگوید در محله که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محله که بعد از سلام  
کرده بعد از سلام کند و در غیر این انواع سهو یعنی آنجا که حدیثی وارد نشده و عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوع نیافته  
پیش از سلام کند زیرا که این بنظر ظاهر موافق ترست چه سجده برای جبر نقصان نماز است و از جنس نماز است پس اگر داخل نماز پیش  
از بیرون آمدن باشد بهترست و از امام احمد منقول است که گفت اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مروی نمی بود میگویم  
من که سجده را مطلقاً پیش از سلام باید کرد و آن پوشیده نماند که حدیث قوی که گذشت مرجع مذاهب امام ابو حنیفه است چنانکه  
تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجده قبل السلام یا بعد از سلام در افضلیت و اولویت است و لا در اصل  
جواز پیش هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض اولی و خلا و قول پس بر دو وجه جائز باشد صریح بقی کتب لکن  
الارایة و داوود ظاهر است که یکی از اصحاب بطور ابرست یعنی آنکه عمل فطری این خصوص کنند و غیر مخصوص را بران قیاس کنند  
و قیاس را منکر باشد چنانکه در مقدمه کتاب بدان اشارت کردیم بطایرست خود رفته ننگوید سجده سهو نکنند کسی لا درین  
پیچ محلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرده و در غیر این محلی اگر سهو کنند سجده سهو نکنند اما مجتهدین که اصحاب را قیاس اند  
معه ای این پیچ محلی را بران قیاس کنند و حکم آنرا که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در حد بیان  
عمل حضرت مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم از غیر نظر باختلاف علماء چنانچه در دیباچه گفت پس چه عرض دارد در بیان  
امداد مذاهب مختلفه جوابش آنست که وی در بعضی مواضع تعرض بذهاب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از  
احادیث مختلفه دارد و نیز مینماید لاسیما در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یک بجا بنبرفته چنانکه سابقاً در قعه صلوة  
بیان مذاهب اربعه کردیم بآنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علماء از برای تقریب و تطرود و توطیئه بیان نمایی بآنکه موافق ظاهر  
حدیث و مقصود و البیان است چنانکه در مانحن فی مذاهب امام احمد بلکه قول داوودست و نیز آنچه گذشت معلوم شد که

از آن حضرت علیه السلام و آنکه وقوع داشت اما شک در نماز آن حضرت علیه السلام را هرگز نبود و این سخن که در نزد قریه  
 دور نیاید که چند رکعت از نماز گزارده ام و هیچ جانبی بزم نتواند نمود و در صورت نیسان جزم دارد و یک جانب که غلات واقع  
 اما او را بر آن مقرر نمیدارند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میآورد و در صورت شک تردد و تحیر است و با تحیر نیست بلکه  
 استغراق و توجه بجانبی نیسان از حضرت زوی القوس آمده اما شک بوجود دنیا آمده و میفرمود که آن از شیطان است چنانچه سیاق  
 حدیث متفق علیه که انبالی هر سه آمده است بر آن دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و  
 تخلیه میکند بروی و در التباس و شبهه می اندازد تا اگر نداند و بداند که چنانکه گذارد است و اگر چه آن حضرت علیه السلام را  
 شک در نماز هرگز نبود اما بر آن تعلیم حکم آن مراد است را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شکافته و درینا بداند که سه رکعت گذارد  
 یا چهار مثلاً باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتقاد نکند و مقتضای او نزد و قرار دهد درین صورت مثلاً بر آن که سنگ گذارد است  
 چه گذاردن سه یقین است اگر چه چهار گذاردن باشد و پیش از سلام سجده سهو کند و حدیث بخاری مسلم سجده تین مطلق واقع شده  
 به تصدیق قبل السلام او بعد و در روایت موطن و از و در نزد و نسائی نیز مطلق آمده و بعضی آیات موطن و ابوداود  
 و ترمذی قبل التسلیم یا قبل السلام واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح در فتح الباری از او نقلی آورده و گفته که این بیاد است  
 مجموع این طرق بازل از درجه حسن که احتیاج بآن نمیتواند کرد و او امام ابو حنیفه رحمه الله علیه میگوید اگر بعد از تحریک نیت  
 دارد و یک جانبی بنا بر آن کند خواه اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب مسلم است و در شرع چنانکه در قبله و جبران نیز صحیح است از  
 ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم اذ شک احدکم فلیتحر الصواب لیتیم علیه کذا آورده و بعضی و جامع الاصول حمل آن  
 ابن مسعود بر روایت نسائی می آید و میگوید صواب ثم یسجد سجده تین بعد بفرغ و بعد جاس و ترمذی گفته که بعضی  
 از اهل علم در صورت شک گویند نماز کند نماز را استی و ندیده امام ابو حنیفه رحمه الله است که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک  
 عادت او نشده است اما داده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحریک شک یک جانب است ندیده بنا بر اقل نهد سجده سهو کند و امام محمد  
 و یحیی میگوید که آثار در باب تحری غلب ظن بسیار است و میگوید و اگر این چنین کند دیگر نجاست از سهو و شک نشوایست و در اعاد  
 در جمعیت کثرت شک و اعتیاد آن حرجی تمام است و حال آنست که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت  
 علیه السلام و آنکه فرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب است و در  
 حدیث صحیح آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحریک کند صوابا و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف آورده که گفت  
 شنیدم پیغمبر را علیه السلام و آنکه فرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و درینا بداند که یک رکعت گذارد یا دو بنا بر یکی و اگر  
 درینا بداند که گذارد یا نه بنا بر دو و اگر درینا بداند که سه گذارد یا چهار بنا بر سه نهد و سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث  
 حسن صحیح و چون به این اما ویشته ثابت است جمع کردند میان آنها بکل اول بر صورت عروض شک اول بار زمانی بر وقوع تحریک بنا بر  
 و ثالث بر عدم وقوع تحریک بر آن و این کمال جامعیت است که بنای مذہب امام ابو حنیفه بر آنست و امام شافعی و امام مالک و  
 امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقاً یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا بر دو جانب بر ابرو و بنا بر یقین نه گفته نشود که صورت  
 غلبه ظن داخل شک تردد و نحو این بود چه شک تساوی طرفین را گویند ظن غالب چنانکه در مطلق علوم مقرر شده است  
 پس این صورت از مضمون حدیث خارج بود زیرا که میگوید که این مطلق حدیث است در لغت و شرع شک قابل یقین بود و ظن و  
 شامل دیگر نیسان ظن لا یقین من الحق شنیدیم استیثاسی این یعنی توان یافت فصل در کت ده و این پیغمبر را از آن حضرت علیه



و آنکه در نماز چشم مبارک را گشاده داشته و فرو نگرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و از اینجا است که فقهای عین معین اگر چه  
 دارند و گفته اند که آن عادت بیو دست و مصنعت درین باب استدلال با حادیت میکند و میگوید و در حدیث انس که بخار است  
 در صحیح آورده چنان است که گفت عائشه را برده بود رنگین و نقش که جانب خانه را بان پوشیدی و فرمود آن حضرت صلوات الله علیه  
 و آنکه در این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش و سکه های فی شرح مشکوٰۃ للشیخ ابن حجر المذنبی المکی مرا  
 عارض می شود و لفظ حدیث این است که بود مر عائشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان و قرام یکس قاف پرده قرون  
 گویند و بعضی گفته اند صفت از صوت رنگین و بعضی گفته پرده رقیق در پس پرده غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان است  
 که متاسیخ و در جانب بیت داشت که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدا رنی واقع شده است که اقال لایبری فی شرح مشکوٰۃ و  
 فیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حجله عروس بر پا کرده بود و درین نقش الله علم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه  
 مرویست که آن حضرت صلوات الله علیه و آنکه در این جامه با علم پوشیده و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دار و آنرا حمیه گویند  
 کسی بر آن حضرت صلوات الله علیه و آنکه در این جامه بر پا کرده بود و در نماز بعلل های آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد  
 فرمود که این جامه را برای جمعی از شماست و ابوعبید و نامش عامر بن حذیفه قرشی عدو و ابهری در شرح مشکوٰۃ  
 میگوید که همین ابی جمیله ای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی بریده و از برای نگاهداشت خاطر دی تا از روز  
 جامه از آن کشد فرمود و کلیم اینجا نه و سکه یکس سمره و فتح آن و سکون تون و کسر با و بعضی بفتح بانیز روایات کنند و نسبت  
 اینجا که نام موضع است و بعضی گویند پنج موضع است بشام و نسبت به سکه اینجا و اینجا نیز گویند به تبدیل میم فزه و آنچه  
 این کلیم را برای خود گذاشته و آن حمیه را برای آن حضرت صلوات الله علیه و آنکه در این جامه پوشیده بود پس فرمود این کلیم را از س  
 برای من بپارید که علمای این جامه در نماز مشغول خاطر گردانند و از علوم مقام خشوع و حضور فرور آورند و تحقیق این برای  
 تعلیم است بود و الله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود و نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیم که بسا دام را در قفنه اندازد  
 و با حله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث آنست که از اینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشته و پوشیده اما پوشیده  
 نه آنکه استمرار و دوام گشادگی چشم از اینجا لازم نیاید و اگر مقصود آنست که دائم در نماز چشم بسته نبودی تمام است اما ظاهر آنست که مقصود  
 آنست که دائم چشم گشاده بود و اصل آنست که در اسلام با حادیت دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهد حجت  
 و نماز در نماز کردن دست تا خوشه از میوه بهشت تناول کند و بامت رساند و همیشه از آن بخورده باشد چنانکه در حدیث  
 صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلوات الله علیه و آنکه در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز  
 کردن در نماز چه بود فرمود دیدم حجت و نماز را خواستم که خوشه از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند دیدم منظری زشت تر از  
 منظری که منظره بهتر از منظر حجت و حدیث رسول و اسلام با شارت دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و گرفتن قیصر  
 صلوات الله علیه و آنکه در نماز دیدم حجت و نماز را خواستم که خوشه از میوه بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند دیدم منظری زشت تر از  
 دوش سفریته از جن یعنی جنه در کمال عتود و مردت و خبث شتق از عفات معنی جناب است و عفر و عفریت یکس معنی جنیت  
 آمده بر آمد یعنی از بند سلیمان علی بنینا و علیه السلام که فی شرح مشکوٰۃ تا قطع کند برین نماز مراد الله تعالی مرا بر تو قادر گردانید  
 و گرفتار او را خواستم که بر بندش استونی از ستونهای مسجدی تا به بنیدیم بهشت او را پس از آن ملاحظه کردم در عایت نمودم دعا برادر ام  
 سلیمان را که کرده است و از پروردگار تقاضای هر چه خواسته که به بخش مرا بلکه نرسد و نرسد و هیچ یک را بعد از من پس ملاحظه این دعا

سليمان ادا گذارم تا خور و زار بدر رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظ دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعا سلیمان بنی بود برستی  
آن جنس را بستون سجده تا گوکان مدینه بوسه باز میگردند و معنی ملاحظه در عایت دعا سلیمان آن گفته اند که وی علیه السلام  
در خواسته بود از خدا سالی که تصرف در حین و امثال آن مخصوص با او باشد و تحقیق پیغمبر ارحم الراحمین علیه و آله و سلم قدرت  
و امکان تصرف در آفرین بیشتر و قویتر از سلیمان علیه السلام بود و لیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف و سلطنت جمیع سلیمان  
علیه السلام در شصت و پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بالفعل در آن جنس ظهور می آید عدم استیجاب دعا وی  
لازم آمد پس رعایت حال سلیمان و دعا او کرد و بگذاشت صلی الله علیه و آله و سلم ای اصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی  
روایت جنت و بار و خوشه و حین روایت عین بودند آنچنان که بعضی میگویند که این روایت مثال است نه عین حین تاویل  
و حضرت از ظاهر است کمال آنست که بر روایت عین حمل کنند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بر آن فایده و این دلیل است بر آنکه  
تعمیض عین در تمام نماز دائم و مستمر نبود و میگوید اما اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماید  
ببر و در گرفتن چشم در حق و سکه مکره نبود بلکه باستجاب اقرب باشد نظر بعین دلائل که در ترغیب نگاشت حضور و خشوع  
وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تعمیض عین منصف اینجا سخن بر طریقه فقه است که در اگر خبری و اثری برین مطلب آورد  
اولی و اوفق بودی بر روشنی و الله اعلم **فصل الاذکار بعد الصلوة آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون از نماز**  
**سلام داد آنچنین است روایت مسلم و ترمذی و در روایت نسائی چون گشتی از نماز روایت ابو داود و ابن حبان و حاکم که برگردان نماز**  
**گفتند استغفر الله الذي لا اله الا هو احيي موتي واتوب اليه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام داد استغفار کردی**  
**سه بار و گفته شد مراد از اعمی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله و غیره با استغفار این ذکر**  
**ضم کردی که اللهم انت السلام و منك السلام تبارک یا ذا الجلال و الاکرام و الله مسلم و بعضی بعد از منک السلام و انیک یرجع اسلام را زیاد**  
**کرده اند و در روایات همچو نیامده مگر همین قدر که مذکور شد که ذکر اشج ابن حجر المکی فی شرح مشکوٰۃ این مقدار گفتی و بر خاستی**  
**و بحجرت کردی آنچنین است در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عائشه که نهی نشست مگر مقدار یک**  
**سیکف اللهم انت السلام و منك السلام تبارک یا ذا الجلال و الاکرام توجیه بیان است که مگر گفته ایم گاهی چنین بود و گاهی چنان**  
**و الله اعلم و در بعضی احادیث صحیح که حدیث مسلم و ابو داود و نسائی است از عبد الله بن الزبیر روایت که در عقب هر نماز فرض سیکفیت**  
**در حدیث اگر چه عقیب صله واقع شده و لیکن مراد از نماز فرض است با جماع و بعضی از شرح گفته اند که در حدیث کعب بن عجره**  
**تعمید بکتاب آمده و مطابقات محمول بر است و در روایت مسلم آمده که با و از بلند میگفت بعضی علما گفته اند که فعل جمیع حوالی**  
**افخاست در ذکر و دعایم امام را هم منفر و او جبران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای تعلیم بود و اگر جای دیگر نیز امام یا**  
**مصلحت در هر دو اعلان بود بقصد تعلیم و اعلام بکنند درست است بلکه مستحسن لا اله الا الله و حده لا شریک له الملك و له الحمد**  
**و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما أعطیت و لا معطى مما شئت و لا یفزعنا الجبنک الجبر و جد و سر و موضع بفتح جیم است یعنی**  
**بخت و غنا یا یغنیه پدر پدر و پدر ما در یعنی غنا و نسب نزد خدا را کار نیاید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی بکار**  
**و حرمت است کوشش و از جهتا و علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف است و غنا فتح است بمعنی اول لا اله الا الله و لا نعبد**  
**الا اياه و النعمه و له الفضل و له الثناء حسن لا اله الا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار**  
**مقام دارد بر سایر انواع ذکر و اگر عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله و حده تاقده**





در ب کل ششم انا شهیدان محمد عبدک و رسولک زیاده آورده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چند سخن بسیار است  
 که هر که بگوید و عقوبت هر نماز سه هرگز نوبت نشود این عبارت ترجمه لفظ حدیث است که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره  
 روایت کرده اند که عقوبات لا یخیب قائلین اوفا علیهم و بر کل صلوٰۃ تعقیبات بکسرتان خوانده اند و این تسبیحات را عقوبات  
 از آن نامند که بعضی از آنها در خواندن در سه بعضی دیگر سیاید یا از جهت آنکه هر یک را اعاده کرده میشود و مره و تکرار و  
 اعاده را بیای آدن لازم بود یا از جهت آنکه در عقوبت نماز خوانده میشود و عقوبت آن را گویند که عقوبت چیز باید که از نهایت  
 الجوری و سماع است از شیوخ که این تسبیحات استحقاق از آن گویند که هر یکی از آنها صاحبیت آن دارد که عقوبت دیگری سیاید  
 چنانچه در حدیث آمده است لا یضرب بایتمن التبدات و تعقیبات ملائکه یلین نهاره را که برای رفع اعمال نیکوگان و خطای ایشان میفرستند  
 در پی یکدیگر سیاینند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله و حده لا شریک  
 له له الملک و له الحمد و هو علی کل شے قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر است از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بان صد  
 تمام شود و در روایت دیگر سبحان الله سی و پنج بار و الحمد لله سی و پنج بار و الله اکبر سی و پنج بار و لا اله الا الله و حده  
 لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شے قدیر سی و پنج بار و جامع الاصول از نسائی در مشکوٰۃ از احمد و دار سی و نیز  
 از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه با مومنان شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار  
 مروی را از انصار در خواب نمودند که مرد سی و با وی میگوید آیا امر کردی شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تسبیح کنی بعد از  
 هر نماز سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و طویل را داخل آن  
 سازید چون صباح شد آن مرد انصار سی و حضرت رسول آمد صلی الله علیه و آله و سلم و خواب خود را عرض داشت فرمود چنین کنید  
 که آن مرد میگوید و چون با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله و ده بار  
 و الحمد لله و ده بار و الله اکبر و ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله و ده بار و الحمد لله و ده بار و الله اکبر و ده بار و این  
 مجموع سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام از این کلمات را یازده بار گفته تا مجموع  
 سی و سه بار میشود همان تفسیر بعضی از روایات است حدیث ابی هریره را که تسبیح و تحمید و تکبیر و بر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلثین  
 و این تفسیر و همی است چه مراد آنست که هر کلمه را سی و سه بار گویند چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این  
 تعقیبات در صحیحین آمده است که هر که آن را بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان و اگر چه مانند کف دریا بود و نیز آمده است  
 که ابو هریره گفت که خدای مهربان در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند یا رسول الله ابلغ غنا و ثروت از  
 مسلمانان سبقت بردند از ابد رجاء علی و غیم مقیم فرمود پس سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه  
 ما روزه داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شمارا در آموزم که بر سید بدان بانه که  
 پیش از شما گذشتند و سبقت کنند از آنها که پس از شما بیایند و بچسبند آن فضیلت نبود که شمارا اگر آنکس که مثل این عمل شما کند تسبیح  
 و تحمید و تکبیر و بر کل صلوٰۃ ثلاثا و ثلثین مره پس غنیان نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقر باز بجهت آمدند و گفتند  
 یا رسول الله برادران ما که غنیانند نیز آنرا شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کار کنیم فرمود چه توان کرد  
 فضل الله یوتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که بر فرموده حق رود بر فقیر صابر لازم آید و این حدیث در صحیحین مذکور است  
 اما بعضی احادیث دیگر آمده چون فقر شکسته دل شدند و غمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم غم مخور

و همچنین نشود که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا بهشت در روید این حدیث جزو حدیثی است که در شکره از ابی داود و ابی سعید  
 جندری آورده و این جزای فقر و سبکبازیست که نذر دارند و بحساب و سوال انیم دنیا موقوف نماند و سابقیت فقر در وفات  
 منافات با فصلیت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضی گویند که این مخصوص فقر است و مباحرین است چنانکه  
 در حدیث واقع است و غیر مهاجرین را کمتر ازین باشد و الله اعلم و میفرمود که هر که در پناه صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید  
 لا اله الا الله و حده لا شریک له الله الملک و له الحمد یحیی و یمیت این زیادتى یکى و بیست بعد مقبات نیست چنانکه گذشته  
 و بعد علی کل شیء قدیر او را ده تنی بخیند و هر تنیکه راده چند جزا بود و از ذنوب و بدیهاده را محو کند و ده درجه او را بلند گرداند  
 و در آن روز در پناه الهی باشد از مکر و هلاکت و از شیطان محروس محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاوارست و  
 مجال نبود که ویرا در یاد در آن روز و ضرر آن بد و برسد مگر شرک بخدای تعالی که اگر خداوند آید ناچار ضرر وی برسد  
 شرک هرگز مغفور نگردد و چنین فرمود و لم یمنع للذنوب ان یدرک فی ذلک الیوم الا الشک بالله تعالی یعنی اگر از دوسه گناهیست  
 غیر شرک صادر نشود آمرزیده نشود آنکه اصدا صادر نشود پس مراد بدارک ذنب او را که هر روز او را است این حدیث ترمذیست  
 از ابی ذر گفت هذا حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عبد الرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوة و عزیمت  
 نیز هست و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و ثنی رحلیه آورده و بعد از اوله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث  
 گفته که باشد آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس عملاً مگر دوسه که افضل از آن بیارند یعنی اکثر ازین عمل بیارند  
 از تسبیح یا غیر آن و در سند امام احمد ثابت است بر روایت ام سلمه آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علم تعلیم کرده بنیت فاطمه  
 دختر خود را که فاطمه است اما حاجات هرگاه که آمد فاطمه تسبیح الهی در آن حال که سطلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 خادم را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک منی از بس اسبیگر و اندینک و شیش از آب کشیدن شمع بسته بود  
 و برگ روئے و س از غبار جایوب دادن و دو طعام تخمین تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی رضی الله عنه را با فاطمه  
 تزویج کردند مرتضی از خدمت و کار و بار خانه بخت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کار درون خانه طعام  
 پختن و جاروب دادن و اشغال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن و والد که توسازد و با بچه چون  
 فاطمه بطلب خادم آمد حضرت در خانه نبودند چون آمدند بر رسیدند که فاطمه بنیت من برای چه آمده بود گفت عالتی برای طلب  
 خادم آمده بود پس رفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخانه فاطمه و بنشست بر سر و گفت یا فاطمه خادم می طلبی خادم  
 بالفعل نزد من نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا به هم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه محنت و مشقت دنیا سهل است به طریق ممکنه  
 یا فاطمه تقوی و بندگی کن خدای را و خدمت کن مرا بپناه خود را من ترا چیزی بیا موزم که بهتر است از خادم و آن نیست آن سبیل  
 و در روایتی تسبیح بدون الله آمده تسبیح کنی مر خداوند تعالی را عند النوم نزد خواب فتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمید  
 و در آن روایت دیگر تحمیدین ثلاثا و ثلثین و حمد گوئی او را سی و سه بار و تکبیر سی و در آن روایت تکبیرین ثلاثا و ثلثین و تکبیر  
 سی و سه بار آنچه مذکور است در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی آنست که تکبیر را بجا و ثلثین فرمود و در بعض  
 روایات آمده که یک از آنها لا علی یقینین اربعاً و ثلثین فرمود و عدد دوازده بیان تمام شود اما آنکه مصلحت این سه ثلاثا و ثلثین  
 فرمود مگر نزد دوسه ثابت شده باشد و الله اعلم و در روایت دیگر و صحیحین از علی و فاطمه آمده که هر دو خطاب فرمود و تعلیم نمود  
 و آمده است که بعد از آن علی و فاطمه این را در هرگز از دست ندادند و فرمود علی رضی الله عنه که این را از آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه در یک مصفین تا در آخر شب بیاورم آمد و بخوانم دیگر این تعلیم کرد که  
 اذا صلیت الصبح و چون بگذارے نماز صبح را ان تقویٰ لکونی این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله و لا اله الا الله و  
 ہو علی کل شئی قدیر عشر مرات ده بار بعد صلوة المغرب و بگوئید پس از نماز مغرب عشر مرات ده مرتبه حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 در عقب نماز بباداد سیکفت اللهم صلح لے دینے الذی سے ہو عتمة امر سے و در بعض روایات و فی الذی جعلته لی عتمة و صلح  
 لی دنیا الی جعلت فیها معاشی و صلح لے آخرت الی فیها مساوی و جعل الحیوة زیادة لے فی کل خیر و جعل الموت راحۃ من کل شر  
 اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و اعوذ بجنوک من لطماتک و اعوذ بک منک لا مانع لما أعطیت و لا معطى لما منعت و لا تنفع ذی الجبد  
 بنک الجبد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب اخبار آورده گفت سوگند بخدا کی که شاد و دیر بار برای موسی که  
 حاجی یا بیم در تربیت که داؤد پیغمبر خدا چون بر میگشت از نماز خود بخواند این دعا را و کعب از صهیب روایت کرد که محمد صلی الله علیه  
 و آله وسلم میخواند این کلمات نزد برکت حق از نماز خود ابو ایوب انصار کے گفت هرگاه نماز میگذازد دم از پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله وسلم در بیج وقت بنود که بعد از سلام میگفتی اللهم اغفر لے خطایا سے و ذنوبی کلما اللهم العشی و ارجی و از زنتی و ابدی  
 صلح الاعمال و الاخلاق انه لا یهدی لصاحبها الا انت و اصرحت عینی سبها فانه لا یصرف سبها الا انت و فرمود آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم اذا صلیت الصبح و چون بگذارے نماز صبح را قل کس یقبل ان یتکلم پیش از آنکه سخن گوئی اللهم اجری  
 من النار سبع مراتب هفت بار فانک ان مت پس بدستی که اگر بیری سے فی یومک در آن روز کتب الله لک بنویسد عذای تقابل  
 برای تو جواز آ من النار نامه سنگار سے از آتش دوزخ و جواز در اصل نامه مسافر را گویند که از سلطان بگیرد تا بچاکس بوسے  
 در راه تعرض نکند و اذا صلیت المغرب قل ان یتکلم اللهم اجری من النار سبع مرات فانک ان مت من یلتک کتب الله لک  
 جواز آ من النار این حدیث در صحیح ابن حبان مست و در جامع الاصول از سنن ابی داؤد نیز آورده و لیکن بتقدیم ذکر صلوة  
 مغرب بر صلوة صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامیه من قرأ آیه الكر سے زاد الطیرانی و قل هو الله احد یعنی گفته است  
 هر که بخواند آیه الكر سے و قل هو الله احد فی و یکل صلوة مکتوبه و پس هر نماز فریضه لم یمنعه منع نکند و از این حواله از در آمدن  
 بهشت الا ان یوت و فی روایة الاموات درین عبارت اشکال مشهورست چه ظاهر خیال مینماید که گویند الا الحیوة چه مانع از  
 دخول جنات حیات است که درین عالم پای بند است ممت خود سبب دخول جنات است مانع از آن و در توجیه آن میگویند  
 مراد موت در دنیا حیات است حیات مستعار که فانی است و ممتی شونده موت است نام کرده و این توجیه در غایت بعد  
 و ضعف است و نیز گفته اند که مراد آخر موت و عدم حجب است و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از موت  
 و چون سبب موت شود در آید در بهشت بے توقف و بعضی گفته اند که مراد آنست که کون از دخول جنات آن محلا وجود موت است  
 و شرط بودن او در دخول جنات را که محل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت میدرآمد و باین توجیه مراد  
 دخول جنات است در نشاء حیات عاجل مبالغه و برین تقدیر جائز است که گفته شود مراد آنست که اگر در وجوب موت و لزوم دخول  
 مر بر نفس با حکم کل نفس ذائقه الموت نمیبودے در آمد در بهشت الا آن محلا و لیکن لازم سے آید وجوب موت در بهشت و بهشت  
 جاسے موت نبود و باین جهت در دخول جنات تعلیل و تاخیر راه یافت و طبیعی گفته که موت حاجز است میان سیاهی آیه الكر سے  
 و دخول جنات چون تحقق شود و منقطفه گردد و حاصل شود دخول جنات فاقم و چون درین حدیث اختلافی بود در میان محدثین مصنف  
 بسط کلام کرد در اثبات و صحیح آن گفت و این حدیث را جامع دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی



و این جهان و غیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آیه الکرسی بعد از نماز صبح است و این بخوری و بنام خداوند  
از افراط و مبادرت بحدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بروی معنی بر این بخوری ازین جهت که این  
حدیث را از موضوعات ذکر کرده و طعن کرده اند و گفته اند که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطاست و این بخوری  
است لایضحت محمد بن حمید که راوی حدیث آیه الکرسی است کرده و حکم او بوضاحت محمد بن حمید خطاست زیرا که این شخص را بخاری که  
در تصحیح و تنقیح جاهل فوق اکمل است تعدیل کرده و یکلی بن معین که محک رجال است و او را این قوم است در تنقید رواة توثیق  
کرده و این دو معنی بخاری و یکی این معین کافی است در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیه الکرسی  
فی دبر الصلوة أمکنه الله فی دمه الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیه الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و  
در عهد و امان و سستی نماز آئینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجا که امیر المؤمنین علی است کم الله  
و وجه و در مشکات حدیث امیر المؤمنین را این چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلوات الله علیه و آله و سلم گفت چو با  
این منبر هر که بخواند آیه الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را هنگام سحر و خواب و روز  
ایمن گرداند او را هدای تعالی بر سر آوی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد او نهد رواه البیهقی فی شعب الایمان  
و قال استناد ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و غیر  
بن شعبه و ابوامامه است و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف  
طرق و مخارج حدیث دال است بر آنکه این حدیث را اصل صحیح است و اقسامی که در موضوع نیست و در فضائل آیه الکرسی احادیث  
علی الاطلاق بی تمیید بخواندن آن عقیب صلواته بسیار آمده و بعضی از آنها بی و صحت بعضی نزد محدثین نیست سیوطی  
در جمع الجوامع آورده که امیر المؤمنین علی مرتضی فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا هو است القیوم است و فرمود هیچ مردی را  
ندانم که زانیده شده و با سلام و بمرتبه عقل رسیده که در خواب رود و این آیت را بخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر  
داده از گنجی که زیر عرش عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نگانم مگر آنکه آنرا سه بار بخوانم در دو رکعت نشستن  
که بعد از عشا بگذارم در دو رکعت خوانم و چون بخوابم روم نیز خوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم  
شنیده ام هرگز آنرا ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را صلوات الله علیه و آله و سلم گفت سید پیغمبران آدم است  
علیه السلام و سید عرب محمد است صلوات الله علیه و آله و سلم و سید فارس سلمان و سید روم صلیب سید حبشه بلال سید رخت  
سدره و سید اشتر اشتر حرم و سید ایام حمیم و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیه الکرسی در وی بنیاده کلمه است  
و در هر کلمه بنیاده برکت و در بعضی روایات نهفتا در برکت و این حدیث بی توهم و ضعی نیست و الله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مروی است  
که آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام است ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا و انوار  
بدان آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم سه بار این سوال را کرد و پس گفت ابی عظیم تر آیه در قرآن الله لا اله الا هو است  
القیوم است آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم دست بر سینه وی زد و گفت گو را با ما و ترا این علم ای ابا منذر و حدیث بخاری  
از ابی هریره در فضیلت آیه الکرسی که در وی صدق و هوکذوب مذکور شده معروف است و ذکر آن در فائده کتاب بیاید  
انشاء الله تعالی و عقبه بن عامر روایت کرد و گفت امیر رسول خدا را در پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم قرآن را بخواند  
بخواندن مناجات فی دبر الصلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد و ابوداود و در النسائی و البیهقی من روایت یکسان و مشهوره از توفیق را می گفته

که مراد بان معوذتین است یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ابرار و صیغته جمع نه سبب قل جمع و ثمان است یا مراد معوذتین  
بمسوره اخلاص است تعلیم یا مراد آیات که مستحسن معنی استعاده است و تقویش و توکل شامل معوذتین و مثال آن مثل قوله تعالى  
قل رب اعوذ بک من هزات الشیاطین الایه و قوله عز وجل انی توکل علی اللہ ربی و ربکم و قول ی سجدان و ان یکاد الذین کفروا  
الآیات یا مراد کلمات معوذیه است و بعضی گفته اند یا معوذتین و مسوره اخلاص و انکار فروع مراد است زیرا که در تنهیا بر آتست از  
شکر که در معنی استعاده است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا یشکال و این حدیث در غایت صحت است و در درجه اخلاص است  
و در حدیث فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ترک و شکر حسن عبادتک فرمود  
واللہ من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک کن خواندن این دعا و عقب هر نماز و است کرد این حدیث را بود و در سنن  
از معاذ و این حدیث معاذ معروف است میان علماء و مسلسل است بواسطه آنی لاجبک و بطریق کثیره صحیح آمده و در معجم طبرانی است  
از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودتک سی فصلت است من جا و بین کسی که بیاید آنها را و عمل کند بدان معنی الایه  
با ایمان چه عمل خیر فی ایمان قائمه کند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد با ایمان یقین و حسیه بود و عمل من ابواب الجنه شاد و در آید  
از هر در بهشت که خواهد و زوج من انحرور العین و تزویج کرده شود از نور عین حیث شاد و هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد اگر حدیث را  
برای معنی ما و از اینجه هر چه که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفی است بمعنی اگر چندین حیث اللفظ بعدی دارد و فصلت اول نیست  
که من عفان قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافه بادی ملائمه است و مراد قاتل ولی او است که حق قصاص  
بر او دارد و فصلت دوم آنکه ادعای دنیا خفیا او کند دین مخفی را که کسی نداند مگر او و در آن یعنی گوید بران ندارد یا دین  
نیز نداند و فراموش کرده باشد یا مورث وی داده باشد بعلیه عالم و سوم آنکه قرنی و بر کل مملوایه مکتوبه بخواند در پس  
هر نماز فرض عشر مراتب ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر بطریق التماس و احدین یکی ازین سه فصلت بیارد  
یا رسول الله پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم التماس صدیق مبذول است و آنچه گفت مقرر شد فقال واحدین پس فرمود  
یا یکی ازین سه فصلت بیارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح گفت اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما کره و لا املک  
نفع ما ارجو و لا ارجو الا ما امرت به و بعضی روایات امر به عبید غیره و اصبحت امرت بالعباده فلا فقیه احقر منی اللهم لا تستم لی عذوی و لا تسو ب  
صدقه عذو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل است از جن و انس بنی و دنیاوی و اما دنیاوی که در کشت در دین و نفوس آن  
خرس و نقصانی در دین و کمال حال می لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم ترست تخصیص کردی چه اگر  
در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بر الطاف خفیه الهی تعالی دارد ثواب صبر و ملاحظه آن الطاف جبر آن نقصان کند و باین معنی  
ایا کرد و فرمود و لا تجعل الذنیا کبریه و در تعلیق بکبر اشارت است بآنکه آدمی تا در قید حیات است بی همه دنیا نخواهد بود و چون پیش  
و لا یبلغ علمه و لا تسلط علی من لا یرحمه از جایا بره و ظلمه بن و اسرچ شد آن نفس است که از تسلط آن خدا انکار دارد اللهم کما ارجونا  
و کما یمینا و کما یحیی و کما نموت اللهم ما اصبحت لی من نعمته او باحد من خلقت فمناک و منک لشریک لک فلک الحمد و لک الشکر و صبحنا و صبح  
الملك و رب العالمین اللهم انی احساک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکت و براه و اعوذ بک من شر ما فیه و در بعضی روایات  
من شره و شر ما فیه و شر ما بعده اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رخصک لی و عافنی فی عافیته  
طرفه عین و در بعضی روایات و لا اقل من ذلک نیز آمده و صلح لی نشانه کلامه لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و  
اعوذ بک من العجز و الکسل اعوذ بک من النحل و الحین اعوذ بک من غلبه الدین و قهر الرجال اللهم کفنی بجلالک عن جزاک و عافی فیضک

عمن سوک یا قیوم تنبیه معنی بعد صلوٰۃ دانسته شد که حیثیت و نیز باید دانست که ادعیه بعد صلوٰۃ بسیارست هر چه از آنها خواند  
 کلاماً و بعضاً با نیت احراز تفصیلات و ارجاع سنت گرد و شل بن معنی تصحیح کرده امام حجه الدین نووی در دعوات استفتاح صلوٰۃ چنانکه گفته  
 و ظاهر آنست که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز هم برین نسق بوده اند آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده  
 نیز گفته اند که از نذر و ترغیب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواندن ادکار عمل آن حضرت بدان لازم نیاید و الا فرقی نماند  
 میان سنت و مندوب **در سنن رواتب از نماز و رواتب** رواتب نماز باست غیر از آنست که در روز و شب بطریق  
 راتب و توطیف میگردد و عامتر از آنکه و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت صبحی در میان آن و لیکن قول او  
 که گفت که هر روز بران مواظبت مینمود و صورتی منافاتی بآن دارد که آنرا مصنف از جمله ما و اوطب علیه و موکدات دارد و هر چند  
 در مرتبه کمتر از دیگران باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم شود با مواظبت راعی بر عدم از معنی تا کی نیستند لیکن  
 در معنی راتبه معنی دوام معتبرست و ما خودست از رتب که معنی دوام و ثبوتست که ذاتی بعضی شرح مشکوٰۃ و گفته اند هر جا که  
 مواظبت مطلق مذکور گردد مراد مع الترتیب است و چنانکه معنی سنتست و آنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت و عوبست  
 که ذاتی بعضی شرح البدایه و اگر مقید بترک مذکور گردد و خود ظاهرست فافهم اما در حضرت ده رکعت فوت نشدی و در سفر خود روی نیست  
 که هیچ سنت راتبه نگذارده باشی بجز کمترین خود ظاهر چنانکه بیاید و در رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت  
 بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا پنجین آمده است در کتب مستند از حدیث دین عمر یا نبذی از اختلاف الفاظ  
 آن و زیاده کرده در صحیحین لفظ فی بینه بعد از مغرب و عشا و بخارے آورده که این عمر گفت حدیث کرد ترا خصصه میگردد و دو  
 صلوات الله علیه و آله و سلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساحتی بود که در معنی آمد من بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین  
 معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث میراجع تر ازین درین باب آمده چنانکه در صلوٰۃ بیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از  
 ظهر مذکور شافعیست و متمسکین همین حدیث ابن عمرست و در گذاردن چهار رکعت پیش از روی نیز احادیث آمده که در تیسر  
 امام ابو حنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عائشه و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از زم حبیبیه آورده اند که آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که بگذارد و از ده رکعت در روز و شب و در روایتی کسی که مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت روز  
 روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه و در پیش زباده کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر  
 و دو رکعت بعد از زوے و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگر چه ترمذی حدیث عائشه را در غیر  
 من بندا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده و لیکن حدیث ام حبیبیه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شایع اصل  
 حدیثست و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیه بن حنبل علی آورده که میگفت میگردد بخیر صلی الله علیه و آله و سلم  
 پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از زوے دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از عائشه و ام حبیبیه نیز آمده و حدیث علی خست و برین  
 عمل اکثر اهل علم از اصحاب بخیر صلی الله علیه و آله و سلم و آنرا که بعد از آن نشانند بر همینست قول خیال ثوری و ابن ابی بکر و حتی  
 بعضی از اهل علم گفته اند صلوٰۃ لیل و نهار دو گان و دو گان است و مقصود این آنست که فصل کند میان کمترین و بیشین قایل است  
 شافعی و احمد و نیز از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت را پیش از ظهر نمیکند و بعد از زوے میگردد و درین  
 طرق است انتہی و مسلم و ابوداؤد و از عبد الله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه را از صلوٰۃ تطوع و نفل صلی الله علیه  
 و آله و سلم گفت میگردد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت بستر بر روی می آمد و میگردد از نماز بر دم بستر می در آمد بخانه و میگردد و دو رکعت



و بود او در سن خود و ترند سے در شمال از ابوایوب انصار سے آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چار رکعت است  
پیش از ظهر کہ نیست در آفتاب کشا و میشود بزی آنرا در آسے آسمان و در یوگا امام محمد نیز نقل این آمده و نیز در شافعی و حنفی و اشعری  
چهار آمده است و لیکن بدو سلام و ترند سے وجه آن را بیان کرده چنانچہ نقل کردیم ششمیہ و در اثبات سنیت چار رکعت پیش  
از ظهر و طریق سنیت کی اثبات آن بخدیث ام حبیبیہ و غیر آنکہ در اینجا ترغیب برگزیدن آنرا نموده اند و لیکن گفته اند کہ از ترغیب  
و بیان فضیلت مواظبت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آن لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ترغیب و حجاب  
و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق نیست میان احادیث کہ در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چار یا با آنکہ چار رکعت است  
میگنارد و عائشہ آنرا دیدہ این عمر و وسع دو رکعت کہ در سجائے میگذارد و تحتیہ للمسجد دیدہ این عمر آنرا سنست ظهر نداشت  
یا با آنکہ اعتقاد این عمر آن بود کہ سفت ظهر همان دو رکعت است و چار رکعت در روی دیگر است کہ در وقت زوال شمس میگذارد از جهت  
فتح در بالای آسمان در بنوقت و اخبارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و شکلم علیہ و از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت  
بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آنرا اقتضا کرد چنانچہ در صحیح بخاری سے آورده است کہ روزی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را  
دیدند کہ بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمہ جاریہ در حضرت وی فرستاد تا از آن پرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر است  
کہ بحیثیہ اجتماع و فو و فوت شده بود آن را اقتضا کردم و تمام حدیث در باب شاره در نماز بدست گذشت و همیشه آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم بعد از فرض عصر دو رکعت گذارد سے چنانکہ در جات الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عائشہ آورده  
کہ گفت دو نماز بود کہ ترک نمیکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا در سر و علامیہ و سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت  
بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و علی و احادیث درین باب بطریق متعدد آمده میج در آنکہ آنرا شبہ عصر  
و تابع آن تاویل کہ بعضی میگویند کہ آن اقتضا سے رکعتین بخیر بود کہ مشغول شده بود از آن بحیثیہ اشتغال بودند عبد القیس و در روایت  
از وسع آمده کہ گفت میگذارد وسع صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت پیش از عصر و در وقت غایت حال از آن شاغل آمد پس  
بگذارد آنرا بعد از عصر بعد از آن نماز است نمود بر آن و عادت شریفیہ وی بر آن بود کہ چون در وقت نماز سے سیر و دیگر بر سر  
نماز است ننمود و در روایت آمده کہ این دو رکعت در خانه میگذارد نہ در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت  
تخفیف است را و از غیبت میگوید مصنف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
و در حق غیر وسع مکرده چنانکہ در روایت ابی داؤد آمده کہ میگذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت بعد از عصر و نمی میگردد  
از آن و میداشت صوم وصال و نمی میگردد از آن و نمی از رکعتین در صحیح بخاری سے نیز مذکور است و لیکن حدیث دیگر از ابی داؤد  
کہ در جامع الاصول آورده است کہ پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیم سچ میگردد و محمد رسول صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم کہ میگذارد آنرا و حضرت کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در رکعتین بعد از عصر نماز است در و بدون آن از خصائص  
حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نمی مردم از آن و در بعضی آثار آمده کہ امام احمد را دیده اند کہ در وقت نماز خود میگذارد گفتند چنانکہ  
میگذاردی گفت از ترس مردم و با جمله احادیث و آثار ازین دو رکعت در مطلق نماز بعد از عصر غائب قوی است و محمد و نور علیهما  
تیر مہین است پس حق آن سے نماید آن از خصائص آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد و در حق غیر وسع مکرده چنانچہ  
مصنف گفت و اللہ اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین است پیش از ظهر و احادیث صحیحہ در چار رکعت نیز دارد شده گفت و  
گاه پیش از ظهر چار رکعت گذارد سے و فقط بخاری سے و ابی داؤد و نسائی کہ از عائشہ روایت کرده اند نیست کہ گاه



در نماز سحر و سحر شب نیست مگر آنکه سجده میکند پروردگار تعالی را در آن ساعت پسر خواند این آیه تفسیر خدا را عن ابی بن  
والشمالی سجده الله الایه و در سند احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داود و ابن ماجه و روایت که گفت عیسی بن ابی نعیم  
شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که  
میگفت من حافظ کسی که محافظت کند در اوقات نماز علی اربع رکعات قبل الظهر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع رکعت بعد از ظهر  
رکعت بعد از ظهر هر سه الله علیه انما حرام کرد اند خدا میخاسته او را بر رکعتش و نیز گفت ترمذی بنده حدیث حسن صحیح غریب من  
الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارد بد و سلام میکند و معلوم نشد که این چهار رکعت و رازی دو رکعت سنت است  
یا با نداشت هر دو احتمال دارد و ظاهر هر دو اول است و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که اینها غیر عینین  
یا با نداشت و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد تسلیه واحد یا نه جماعه گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر گذارد چهار  
رکعت بعد از ظهر یک سلام باید و سلام حاصل شود و بعد از آن خواه حساب کرده شود راتبه از روی بانه زیرا که مفاد و حدیث همین  
ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر است و این صادق است با بودن راتبه از آنها از نهی و امیر المومنین علی گفت کان النبی صلی الله علیه  
و آله و سلم یصل قبل الظهر اربع رکعات بغضیل بنی هاشم میگرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم با سلام گفتن علی الملائکة المقرین  
بر فرشتگان مقرر من تبعم کسانیکه تابع اند ما که را من المسلمین المومنین از مسلمانان و مومنان یعنی اهل سابق و در سنت  
سلام نماز فرشتگان اند که مقرران درگاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مومنان درین مقام تابع و لاحق  
باشند و بعضی گفته اند که مراد سلام انبی تشهد است از جهت احتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد و الترمذی  
محسن بنی که گفت ترمذی بنده حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر بنیز آمده بعد از آنکه جامع الاصول مشکوٰه که  
این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر است و ترمذی نیز در جمیع خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در  
جامع الاصول در رواتبه عصر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم است لیکن چون در راتبه ظهر ذکر کرده ایم  
می شود که از اشتباه نظر است در آن کتب و صواب آنست کان یصل قبل العصر اربع رکعات و الله اعلم و نیز امیر المومنین علی  
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر روز شانزده رکعت سنت میگذارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و چهار  
پیش از عصر و چهار رکعت در وقت صبحی و این بعضی است از حدیث مطول ما علما در سناد آن سخن گفته اند این حدیث مطول در کتب  
نظر نیامده تا ته آن و سخن که شما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمیشود مگر  
آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر و شهادت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و  
عشا بنا بر آنست که مقصود میان رکعات سنت روز است نعم اگر چهار رکعت شمس شمارند سنن رواتب باربع قبل الظهر  
میشود چنانکه بعضی همچنین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که تولى دو چهار رکعت فحی عطف است بر شانزده و باقی سنن رواتب را  
ذکر نکرده اعتماد علی شهرت یافته بر و این عمر روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود رحم الله رحمت کند خدا اینجا  
امر آورد که صلی الله علیه و آله و سلم را در پیش از عصر اربع رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابی داود و در و شاکر کرده اند  
و ابن جریر و ابن حبان و یحیی بن خدیج و ترمذی حسن غریب ابن حبان این حدیث را صحیح کرده و آن حدیث مذکور  
سابقاً از امیر المومنین علی نیز در قبل العصر است که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابی داود  
از امیر المومنین علی پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد درین حدیث بجای رکعتین اربعاً آورده و از جهت





آمده و احتمال دارد و الله اعلم که شش بار کعبه تین باشد و ششمی نیز در چهار کعبه است بعد از عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در جای  
چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده و اگر چه وی در بیان سخن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یا دو رکعت را از آنها شمرده  
با وجود آنکه از استحباب اند و لیکن در شرح ابن العمام گفته که آنچه مقتضای نظرست بودن آن است سنت بحبت ثبوت مواظبت  
بر آنها چنانکه ابو داود و دارقطنی بن مانی آورده گفت پرسیدیم عائشه را از نماز رسول خدا علیه السلام و او سلم گفت گنگار در آخر  
صله الله علیه و آله و سلم نماز عشا را هرگز وارد در خانه نکرد بلکه گذارد روی چهار رکعت پیش رکعت و گفت شبی باران بود و من بزرگوار  
انداخته بودم که سوراخ دشت و میدیدم من کتاب از راه آن سوراخی برآمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامه خود را  
از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص است در مواظبت انتهی و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعضی حکا  
آن کرد و گفت مجموع روایت سنن را در خانه خویش گذارد و نیز بر آن ترغیب کنی و فرمود که محبوبترین نماز مرد بعد از اول وقت  
نماز سه ست که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل است اگر چند حرم یا درون خانه کعبه باشد  
و رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارد و قرات درین دور رکعت بیشتر احوال قل ایها الکافرون قل هو الله احد  
بود چنانکه نزد می از عبد الله بن مسعود آورده گفت احصا تو انم کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
که میخواهند در کعبتین بعد از مغرب و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون قل هو الله احد و گفته که درین باب با ما ازین خبر نی آمده  
گفته که حدیث ابن مسعود غریب است نمی شناسیم آنرا مگر حدیث عبد الملک بن معدان از عاصم ابوداؤد از ابن عباس رواست  
کرده که گاهی تطویل میکرد و سلم قرأت را در کعبتین بعد از مغرب تا آنکه متفرق میشدند لیسجد و چون  
در یحیی شیخ نوع اشعاری بگذاردن این دور رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکوٰۃ میگوید احتمال دارد که در بعضی اوقات  
در مسجد نمیکرد و جهت فتنه که منع از دخول بیت میکرد و محتمل که در خانه بود و ابن عباس را علم بدان حاصل شده باشد و خانه آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم متصل مسجد بود و جز دیوار بی در میان نه و در دیوار در بی بود بجانب مسجد و اگر کسی را خانه نزدیک است  
نبود و بناخانه رفتن تعجیل بین دور رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه زرین و بهقی از خدیفه آورده گفت میفرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم تعجیل کنید رکعتین بعد از مغرب را زیرا که آنها برداشته میشوند همراه فرضیه فوت شود آیا این معنی عذر در گذاردن آن  
در مسجد گردید یا نه محلی نظرست فتدبر و الله اعلم و از نهایت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در گذاردن این دور رکعت در خانه  
تاکید بسیار کرده و در هیچ وقت بی عذر در مسجد نگذارده علماء درین محل خلاف است که اگر کسی این دور رکعت را در مسجد بگذارد  
محرم نیست و گفته اند شاید یا نه بعضی از علماء میگویند مجزئ نباشد از جهت وقوع آن بر وجه سنون و امام مروزی گویند  
عدم کفایت چه باشد بلکه من صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مغرب فی المسجد یکبار گذارد دور رکعت بعد از مغرب در مسجد کیون عاصیا  
ابو ثور که از اصحاب شافعی رحمت و میگویند که جنبید بعد از او در رفقه ندیدیم و داشت میگوید هر عاصی گذرانده این دور رکعت در  
مسجد عاصی است و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد بگذارن آن در بیوت و فرمود جو بانی جو تکلم  
و اصل امر وجوب تمارک و واجب عام و زید بیشتر علماء مجزی باشد در اصل سجیت ولیکن گذاردن آن در مسجد ترک الهی و فصل بود  
از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امری که در ده سال استجاب است نه و چون عباد اکثر علماء همین قول است و در  
سنت مغرب چیز سنت است یکی آنکه میان وی و فرضیه خون جزئی که دو مانع گویند چه در حدیث زرین آمده است که مکحول شمی که از  
تابعین است بطریق ارسال وایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم من صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مغرب قال مکولی گفت مکولی که از

حدیث است در بیان مراد از حدیث یعنی قبل از حکم رنعت صلواته فی علمین بر داشته شود نماز وی در مقام علمین که محل کمال ابراست  
و عبارت مصلحت ناظر در آنست که لفظ قبل از تنگی مندرج است از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول غیر آن آنست که این لفظ مندرج  
حدیث است و قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سنت دوم آنکه در خانه گذاردن جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن عجره  
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نبی عبدالله الشمل که قبلیه است از انصار درآمد و نماز غام گذارد چون فارغ  
شد دید که اهل آن خانه در مسجد نماز مشغول شدند فرمودند این نماز صلوة البیوت نمازیست که در خانه باید گذارد و ظاهر آنست  
که اشارت به آنجا مخصوص شد مغرب باشد که حاضر است و احتمال دارد که مطلق نماز نفل که در ضمن این مقید مفهوم و مختص است بود  
و از این جهت مصلحت تأکید مطلوب بخدشی دیگر کرد و گفت که در لفظ این ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است همچنین واقع  
شده است که اگر کعب بن عجره را در این دو رکعت را در خانه خود و این صریح است که مراد کعب بن عجره است که مطلق  
نفل و نیز بصیحه امر واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده که علیکم هذه الصلوة فی البیوت و لیکن ترمذی گفته که  
این حدیث غریب است نمی شناسیم و راکنه بن ابی نعیم و نسائی گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم میگذاشت در کعبتین بعد از مغرب را در بیت خود و گفت که تحقیق روایت کرده شده است از حدیثی که پیغمبر خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم گذارد و مغرب گذارد بعد از نماز و وقت عشاء پس باین حدیث معلوم شد که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم کعبتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حال آنکه عادت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که  
مجموع سنن و نوافل را خصوصاً سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای کسی و عذری که موجب قوت در مسجد و مانع در آمدن در خانه  
بود و چنانچه خود در خانه میگذاشت و صحابه را نیز بدان امر میکرد و میفرمود ایها الناس صلوا فی بیوتکم بگذارید نماز نافله در خانه های خود  
فان افضل صلوة المرء پس بپرستی که فاضلترین نماز مرد نماز اوست فی بیتی در خانه خود الا المکتوبه که نماز فرض که آن در مسجد  
میباشد گذارد و بجماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم و لاتخذوا قبورا و شک نیست که امر در عموم نوافل بر اے  
استحب است با اتفاق بدلائل سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر فروع و بعضی برای وجوب از جهت  
عدم قرینه خلاف آن و لیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافی است و دیگر بدانکه اقوی سنن کعبتین فجر است بعد از وی  
بعد از وی سنت بعد از ظهر و از آن سنت بعد از عشاء بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت  
بعد از ظهر است در مرتبه بعد از سنت فجر و ذکره دشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم است که کعبه  
الافخر خیر من الدنیا و ما عینها و نائشه گفت بنو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر از تاکید از کعبتین فجر  
و حی افطنت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز سنت با مدا و جاری بود که هیچ حال ترک نکردی حتی و سفر نیز بران موافقت  
نمودی و مردی نیست که در سفر هیچ سنت را تها کرده باشد بجز سنت فجر و نماز و تر این عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز و تر  
سنت است چنانچه مذکور است بعضی اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد است و نزد امام ابو حنیفه و ترواجب و کعبتین فجر سنت  
و حق آنست که اگر چه احادیث در تاکید سنت فجر و دیافته و لیکن نه در آن مرتبه در کثرت و تاکید که در وتر است تاکید در  
بجز بطریق بیان فضل و کثرت ثواب است اما در وتر با نفاهی که مشهور است بتختم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر شود و آنکه  
در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی از علی مرتضی واقع شده او تر لیس بتختم کصلواتکم المکتوبه منافات بوجود آورد هیچ  
تم ممانعت حتم صلوة مکتوبه است مطلق آن و آن حدیث که در بابیه در اثبات و وجوب تر آمده که ان الله زادکم صلوة الحدیث



از جهات صحابه بطریق متعدده آمده اگر چه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند همچنین گفته شیخ ابن امام گفته اولی تسبیح شبانه است  
که از بریده آورده که او ترعت فمن لم یوتر فلیس منه سبأ بکر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آنرا انتهای و بعضی ابا  
اطلاق سنت بروی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او نیست مست یامر او در طریق مسلک و در دین است و قول صنف مروی نیست که در سفر  
پیچ سنت را تبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجب ترندی بود او در این باب عازب است کرده اند گفت صحبت دهم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله  
وسلم در بیرون سفر و ندیم او را که ترک کرده باشد در رکعت را در وقتند و ال فتاب پیش از ظهور غایت است که وی تبه نکر باشد و هم ترندی از  
ابن عمر آورده که گفت گذارم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم طهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت حدیث حسن در روایت از  
ابن عمر آورده که گفت گذارم نماز بار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و در سفر سفر پس گذارم با وی و در سفر طهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از  
و گذارم با وی در سفر طهر یک رکعت بعد از وی و گذارم در عصر را دو رکعت و گذارم بعد از وی چیزی و غیر را در سفر و در سفر رکعت و نقصان  
نکرد از وی و در سفر و سفر و وی و ترنما است و گذارم بعد از وی دو رکعت و گفت حدیث حسن در امام مالک در طهر از نافع از ابن عمر آورده  
وی پس خود را میدید که نقل میکرد در سفر و انکار میکرد و بر و در این باره که مالک از نافع از ابن عمر است صحیح سنانید گفته اند نعم از ابن عمر رجعت  
این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب سته آورده که وی گفت صحبت دهم بار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ندیم او را که تسبیح میکرد  
در سفر و مراد تسبیح نماز نفل است که آنرا تسبیح گویند و از ابو بکر و عمر و عثمان نیز همچنین دیدم که میگذاشتند و در عصر را دو رکعت نیکو دارند  
پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و حصص بن عاصم گفت صحبت دهم با ابن عمر در طریق مکه پس گذارم از نماز طهر را دو رکعت پس تراشد در منزل خود  
و نه نشست جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میکنند اگر من نماز نفل می گذارم چرا فرض را  
تمام نمیکردم پس گفت کفایت تمام فرض اولی است از نفل پس اگر نفل در سفر شروع بودی چرا تمام فرض شروع نشدی گذارم نفل  
فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالفت احادیث سابق است و در شرح مشکوٰۃ یسئو شاید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سفر و در  
در منزل خود میگذاشتند این عمر آن را نمیدید یا ترک کرد و بعضی سنهار بجهت تنبیه بر جواز ترک نمازها در سفر و در سفر سه قول است  
ترک قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در ترک است اما نوافل طلقه اتفاق دارند و فقها بر استحباب نفل نماز صبح و تجزیه مانند آن  
و از منته این بجهت در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گردانند و الله تعالی و علما را که تا نکنند بسنت بودن و تر و سنت فجر هر دو  
و قول است در فضیلت نماز سنت فجر و نماز و تر بعضی میگویند که سنت فجر اگر است و اعلی بجهت وقوع احادیث کثیره و تا کنید  
و موافقت بر عمل آن و بعضی میگویند و تر از جهت بلوغ او بدیهه و وجوب حقه که بعضی بوجوب آن قائل شده و گویند مقصود و در  
جواب این قول است که گفت و چنانکه و تر نیز در بعضی واجب است سنت فجر نیز نزد بعضی واجب است پس بانی بجهت و تر را ترجیح ده  
ولیکن قول بوجوب تراوی و اکثر است از قول بوجوب سنت فجر و محتمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد  
جواب فلما کلام و بعضی از مشایخ در شرح و عیت سنت فجر که در اول روز است و در آخر شب است و بیان مناسبت بیان  
این هر دو نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل است و در ختم عمل جرم عنایت و در تمام شبان هر دو صورت باشد تا کنید یا بوجوب آن  
در هر دو نماز سوره اخلاص اندک شروع شد با سوره قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آن حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سوره اخلاص در و تر در رکعت ثانیه  
در ثانیه و در بعضی احادیث آمده که گاهی در رکعت اول سنت فجر + تونوا انما بالله و انزل النیاء الایه + که در سوره بقره است و در  
ثانیه قل یا ایل الکتاب تعالوا الی کلمه سوا بیننا و بینکم الایه + که در سوره آل عمران است و در بعضی آیات آمده که در او سله

قودا آسان در ثانیه ربنا آسانها انزلت و ابتغنا الرسول فاکتبتنا مع الشاهدين یا انا و مسلمنا کما لقی الشیخ و انزلنا فی الدنیا و الاصل من انما  
 الحکم سخی اند اما غالب احوال قرأت همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع اند و توحید علی و علم و توحید معرفت و ارادت و توحید  
 اعتقاد و قصد را چنانکه در کتاب اصل سوره الخلاص فی فضائل سوره الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی  
 مذکوره اند و باین بیان وجه قرأت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم گردد  
 و الله اعلم فصل الاضطیاج بعد سنته الفجر و عبادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر بگوید  
 راست بر زمین نهادی و یک لحظه نجفیدی بخاری و مسلم از عاتقه آورده اند گفته چون میگردد آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم رکعتین فجر را اگر سیدار سیودم سخن میگردد پس و الاضطیاج می نمود تا وقتی که اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده  
 بخاری علی شفته الایمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترندی باین از برای تکلم بعد رکعتین فجر  
 عقد کرده و از عاتقه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون میگردد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بود  
 سخن میگردد پس و الاضطیاج می نمود و سبوی نماز گفته نه احدیث حسن صحیح گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم  
 و غیر هم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوٰه مذکوره داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر آتی باشد یا سخن ضروری که از آن جایزه نبود گفته  
 همین است قول حمد و الثقی انتهى و تکلم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هم ازین قبیل بود چنانچه قول عاتقه فان کان لک لالی حاجه  
 کلمتی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و الا بدینست باشد نیز مبطل نیست و موجب عاده آن نیست یا رب مگر محبت کرامت  
 تکلم در نیوقت احتیاطا و تمکینا اعاده کنند و در جامع ترندی ذکر اضطیاج نیست اما در حدیث دیگرست که فرموده است  
 احکم اگر رکعتین قبل صلوٰه الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت از پیش از نماز پنج صلح پس گوید بعد علی جنبه الایمن بر بگوید  
 راست و گفته نه احدیث صحیح غریبی چون امر کرد باضطیاج طاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب فرضیت است از وجوب  
 که این حزم ظاهری میگردد فرض است این اضطیاج بر مصلحت تا اگر این خفتن میان سنت فرض ترک کند نماز فرضی باطل باشد و  
 بعضی از علما و نصرت این مذہب یک مجله تصنیف کرده اند و جمیع از مشایخ طریقت باین قول قائل همچون شیخ علی الدین بن عربی  
 صاحب فتیحات و غیره و الله اعلم ما این مردم در بیان این مطلب چه گفته باشند و الا پوشیده نماند که اقتضای مرد فرضیت  
 این فعل آنست که اگر ترک کند اثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آید و جماعتی از علما بکبر است  
 آن قائل و اگر اذاعت می شمارند در جامع الاصول از نافع می آرد که این عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را پس از اضطیاج کرد و فرمود  
 چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خودم تمام فصل کتم میان سنت و فرض فرمود و که ام فصل بالاتر از سلام باشد  
 گفت فانها سنته فرمود بل بیه بدعت و در سنن ابوداؤد آمده که چون ابوهریره حدیث اضطیاج را روایت کرد و این حدیث باین  
 عمر رسید گفت اکثر ابوهریره انکار او فرامیگردد در نقل احادیث گفتند یا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم  
 و میکن وی جرأت کرد و اما مساک نمودیم و چون این حکایت با ابوهریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان  
 فراموش کردند یا بجهل حکم بدعت بودن این عمل باینست بعد است از جهت ورود احادیث صحیح درین باب مگر آنکه ادعای نسخ  
 یا خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست روایات نیز خالی از  
 اختلافات در بعضی احادیث صحیح آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمدی ذکر اضطیاج و ذکر اضطیاج بعضی احادیث بعد از نماز پنج  
 که اضطیاج کرد و بعد از اضطیاج برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب باید و از جهت است که جماعی علمای طریقت مستقیم و مستقیم

و باستجاب قائل شده و امام مالک میگوید اگر از برای استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام بیداری شب کشیده کند پسندیده و سبب  
 انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابوحنیفه رحمه الله نیز همین است و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز  
 بقصد استراحت بود نه تنبیه و الله اعلم و در تحقیق این بر چهار سه راست است که عادت شریفه و لزوم بود سرانست که تا خواب غلبه کند و مانع  
 از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضطرب و مضطرب است در جانب چپ معلق است اگر بر جانب چپ نهد دل قرار گیرد و راحت  
 و آسایش غلبه کند و جهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست نهد دل طلب تنفر و آرامگاه خود که  
 جانب چپ است کند و در قوت و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود طریقت و مانع و تعطل قوی است کمتر بود خواب  
 دیر آید و چون بپایید گران نبود و از جهت که بر جانب راست نهد با عفت فلق و در آید و سبب بودن خواب است اطباء محققین  
 بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و معضم طعام را که جهت توجه حرارت غریزی بدین جهت در حالت نوم حاصل میشود و در  
 نوم غالبتر است کمال معضم طعام و تیر و صاحب شریح فتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تسبیر قیام شب را و  
 از بخار عایت و قلت طعام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل عالم روحت را نافع بود مراد بدل اینجا لطیفه است  
 و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند و تنبیه در احادیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بعد از گذاردن رکعتین فجر درین صلیح گاهی خواب نیز میرفت تا حدی که شنیده میشد آواز نفس که ناگه با باشد و آنرا  
 غطیط گویند و همچنان برینجا است و نیاز میرفت و عدم نقض طهارت بنوع از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است  
 و بعض گفته اند از خصائص انبیاست صلوة الله و سلامه علیهم جمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء و وحی و بلیش قول حق سبحانه و تعالی  
 است و انی ارى فی المنام انی اذبحک و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود مراد خواب خیال نمید هر چه شما میگویند  
 نزد من می مشنوم چشم من در خواب است و لیکن دل من بیدار اینجا اشکال آورده اند که اگر حال نیست پس چرا آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در بلیله التقریس خواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت نشد و بعد از بیدار آنرا قضا کرد  
 و تقریس نزول مسافر است در آخر شب بر خواب استراحت و قله بلیله التقریس است که مسلم از ابو هریره و مالک از زید بن  
 اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان از غزو و پیغمبر بدین عود فرمود و از مدینه بکعبه میرفت و تمام شب بیدار  
 کرده بود و چون خواب غلبه کرد و در وادی نزول کرد و خواب رفت و ببال گفت شب تو برای ما حفظی و رحمتی کن و از طلوع فجر  
 خبر دار باش تا نماز فوت نشود و بال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه خواب رفتند چون وقت فجر  
 نزدیک رسید بلال بر آهله خود تکیه زد و خوابش در گرفت و بزج یکی وقت نماز بیدار شد نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال  
 و نه صحابه تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسی که بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترسان و بیخواب  
 و گفت ای بلال چه کردی و چرا خواب رفتی گفت بلال چه کار کند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود بلال بر بنده سوار شو  
 و ازین واد بر آید و در روایتی آمده که فرمود این جا شیطان است بار بر بنده و بر آید و جای دیگر نزول کرد و پیغمبر و ضرور  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا ندانند اگر در نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بجاعت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس ان الله تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر  
 اینجا است میفرستاد بسو ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا پیغمبر سیدارشود و آگاه گردد  
 گویند درین وقت چنانکه میگذازد و در وقتش وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری

چون بود که از طلوع فجر آگاه نشد و بجا نشد آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب بدرک نگردد اگر چند دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در کج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد اگر گویند چرا بکشف و دوسه و الهام در نیافته گوئیم این فعل باریتالی است اگر در آن وقت وحی و کشف نگردد چه توان کرد و در حاکمیتی بود که تشریع مقتضای نوات و ادراک شرف ابتلا است و جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار است و خواب در وی تا فرسوده و لیکن آنکه او را حالتی و شهودی است و دست و پایی که در آن متفرق گردد و از مساوی آن مشهود از صور و معانی ذایل و غافل شود و چنانچه در بعضی احیان در حالت و حسی مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریاق عالمی غلبه کند که از خدا کسب نمائید یا آنکه با وجود بیداری و هو شیاری فراموشی گردانید تا باعث تشریح حکمی از احکام و دریافت شرف متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لایح گردد و بعضی از مشایخ صوفیه گویند که این خواب فراموشی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابتلاست که بود بر اخذ تدریس و ترک تفویض بقدری که هر چه تمسک با سباب مرتبه تحقیق و تمکین است اما درین مقام این اتفاق در قیام شب چه بود و این سخن خالی از جرأت و سوء ادب نیست بنسبت بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم

**عصل** در قیام شب مراد بدان نماز تنجید است بدانکه علما اختلاف است که قیام لیل حضرت ربالت صلی الله علیه و آله و سلم فرض بوده یا سنت هر دو طائفه را دلیل یکی است و آن آیت تنزیل یعنی قرآن است و من اللیل و بعضی از شب تنجید ترک خواب کن یعنی برخیز برای نماز و تنجید در لغت بمعنی ترک سجود است و مجوز بمعنی خواب ناله آنکه در حالی که از آمدن است این تنجید بر صلات خمس است یا توفیق فضیلت است برای توجیه اختصاص فرضیت آن بتوجهی که قائل اند بودن تنجید سنت میگوند این آیت صریح است در عدم وجوب زیرا که نافله بمعنی صلوٰه نفل است که زیادت است بر نماز فرض نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بفرضیت تنجید میگوند قول وی متجبد امر است صریح بقیام لیل و تنجید چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزل عنی خواب کننده در شب جا به برخیز پیچیده هم اللیل برخیز و شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب فرضیت است مادام که قرینه خلاف آن پیدا نشود و ناسخ صریح برای این ایجاب نیامده پس چه بیکه مستفاد است ازین امر حال خود باشد و قول مؤلف و ناسخ صریح نیامده گویا اشارت است بر آنکه بعضی گفته اند که قول حق سبحانه تعالی علم آن لمن تحصوه کتاب علیکم الاینه ناسخ این وجوب چنانچه بعضی مفسران گفته اند که در اول قیام لیل وجوب بود تفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب نصیحت یا ثلثا بعد از آن منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود و قرآن قرأت نماز داشته اند بیشتر این نیز منسوخ شد بصلوة خمس که اقال البیضا و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که بعدین هشام از عائشه پرسید از قیام لیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عائشه گفت آیه تو قرآن بخوانی یا ایها المزل عنی تعالی فرض گردانید بروی قیام شب را در اول این سوره پس قیام نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب وی تا یکسال آنجا بداشت و بیجا نماند این سوره تا دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود و قرینه پس منصف میگویی که این آیت صریح نیست در نسخ تنجید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت احتمال آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغير آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند آنکه کسی گوید امر سراج و است اگر قرینه خلاف آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بر آن چه معنی نافله تطوع بود و جواب میگویی و اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بود



مخصوص نشد سبب آنکه نافله یک یعنی حاجت بزرگ که مفید تمام صاحب کفایت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم است نبوی چه نفس  
و تطبیق مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد بنا فله تطبیق نیست بلکه مراد بنا فله زیادت است چنانکه معنی لغوی است و نسبت  
و مطلق زیادت بی آنکه مفید بخیر شود که افاده معنی تطبیق کند دلالت بر تطبیق نمیکند و فرقی مخصوص را که زیادت است بر آن  
دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافله یک آن باشد که بعد از وضو زائده است بر ترابری صلوة خمس مخصوص و مخصوص شود و چون  
در وضو نیست نماز نافع معصوم است و بلام باین جهت درست باشد اگر چه ظاهر بر تقدیر وجوب علیک بود این چنین تفسیر کرده اند  
این آیت را در تفاسیر و معنی میگویند مراد از زیادت که در اول نافله یک است زیادت در جات است از جهت مخصوص است بوی  
صلی الله علیه و آله وسلم چون قیام شب در حق غیر وی سبب است یعنی غیر واجب یعنی مستحب مگر سبب است و اما در حق وسته  
که مخصوص مطلق و معصوم است حیث زیادت در جات و علوم مراتب است حجاب که از کبار آنکه تفسیر است میگویند که غیر ویرا نوافل است  
بلکه مکرات است و نوافل خاص است بوی و این سخن فرج است که زیادت که در معنی نافله معتبر است یعنی زیادت در جات  
نه یعنی زیادت بر فرض ناهم و حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم در هیچ حال قیام شب را فرود نداشتی و در حضور سفر را  
محافظة نمود و اگر نه ایجاب میفرمود که کوفته داشتی نشسته گذاردی و ترک نکردی مگر جانی ایجاب میفرمود که اگر گاهی سبب  
مرض قوی یا سبب غلبه نوحی نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز و روز از ده رکعت نماز بدل آن نماز فوت شد  
گذاردی چنانچه نزدی از عائشه آورده و گفته اند حدیث حسن صحیح و این نیز از سبب دلالتی دارد بر وجوب تجدید بر آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم و با محله تاکید و موافقت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم بر آن فعلا و قولا بسیار بود  
در جمیع و غیره از غیره بن شعبه آمده که چند آن ایستاد که یا بهای مبارکی می درم کرد و از عائشه آمده که بشکافت  
قد هما و اگر گفتند یا رسول الله چندین تعب برای چه کشتی و قد غفر لک یا تقدم من و نیکای مانا فرمود یا پس بنده شاکر  
نیا شتم یعنی چون موئی مرا باین مرتبه از زمین شکر و نگویم و محبت می نورزم و چون در آخر عمر ضعیف و تندهای پیدا کرد  
چنانچه در وقت پیری عادت است نشسته بگذارد و عزرات نشسته کرده و چون نوبت رکوع نزدیک شد و سر  
بایستاده و پاره استاده بخواند پس بر کوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه  
و آله وسلم نزول میکند یعنی متعین میشود بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک تعالی بر شب باستانی نیا و تنبیه  
باقی ماند و در آنکه از شب میگوید که نیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را و نیست که سوال کند از من تا عطا کنم او را و نیست که طلب  
آمرزش کند تا من را بیا مرزم او را بپذیرد تا به صبح و مسلم از جابر آورده که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که گفت  
در شب ساعتی آفریده اند که هر چه در آن ساعت بطلبند یا بدهند و نیز در آن عمر بن عباس آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم قرین تر از آنچه پروردگار از بنده باشد در آخر شب است و اگر توانست که در آن وقت ذکر حق کنی تقصیر میکنی و چون آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم بر تجدید وعده بعثت مقام محمود که در آخرت مخصوص است است کرده اند لاجرم بر متابعان او نیز درین فعل  
بر تو و از انوار آن مقام بتابد زیاده برین فضیلت بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب زیاده از بنده  
رکعت نماز نداشتند که درگاه بنده ده رکعت اقتضای کرده و هشت رکعت یا شش رکعت را دوگان دوگان گذارد  
در پنج رکعت آخر را بیک سلام گذارد و همچنین است در جامع الاصول از روایت ابو داود و این در جانب زیادت است و الا  
در جانب قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم گردد و ظاهر عبارت نیست که درین میان جلس کردی و بگویند سلام آخر



پیشتر مضطرب کرد و حتی جاره نمودن تا آمد بر در و سه موزن برای اعلام نماز فجر نظام پس برخواست فصلی که عتین خفیفین پس  
 بگذارد و دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی العجم پسر برآمد مسجد و بگذارد نماز فرض صحیح را و در لفظ دیگر گفته است روایت  
 دیگر از ابن عباس آمده است ثلث عشره رکعت گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سیزده رکعت را ثم نام پیشتر خواب کرد  
 حتی نفع تا دم کرد و عادت شریف وی بود که چون خواب کرد سه نفع کرد و نفعی که از ناکم بر آید بر آید و از سه تعبیر خطیط  
 و خطیط که هر دو یک معنی است نیز در احادیث و قریب یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامتی خروج نفس است از سینه  
 و غیر آن فلما استین در الفجر پس هرگاه که ظاهر شد در اطلالی فجر فصلی که عتین خفیفین گذارد و دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین  
 صحیح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم گردد که لفظ رکعتین در روایت سابقه  
 شش بار مکرر است بر تقدیر صحیح شد که نماز شب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس  
 تاویل بعضی علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و باجماع اتفاق شده علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت  
 اخیر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علما است و بعضی با رکعتین فجر داشتند و حق آنست که هر دو بوقت تفاوت  
 و ادعا دوام یک ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده یا بعد از فرض و پیش  
 رواتب جمع کنی مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شبانروز سه چهل رکعت شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم بر آن مواظبت و محافظت نمود و سعه رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول یا سبی که راتبه قبل الفجر را دو رکعت  
 گویند چنانچه گفته شد و دوم سبی که چهار رکعت دارند چنانچه مذکور است و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع  
 چهل رکعت باشد اگر چه نماز شب یازده است راتبه طهار چهار اعتبار باید کرد اگر سیزده است و دو باین اعتبار مجموع عدد نماز  
 شبانروز سه چهل باشد و آنچه زیاده بر آن گذارده و ای نبود بلکه برای سبی و عارضی بود همچون هشت رکعت نماز شکر که فتح کرد در روز  
 فتح مکه در خانه ام یاسر بانی گذارد امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که در نیوقت گذارد و لهذا در حدیث سیده النضره  
 واقع شد چهضافت دلالت دارد بر سببیت وقت صحیح چنانچه صلوٰۃ الظهر و صلوٰۃ العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول  
 و همچون نماز چاشت که چون از سفر برسد بگذارد سه سعه آن بجا رخصه سبب و م سفر بود و از جهت این وقت را اکثر اوقات  
 قدوم آن شهرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت چاشت بود محل نظر است و ظاهر کلام وی نیز در فضل نماز چاشت و ال است بر آنکه  
 مختار نزد دو سه آنست که آن نمازی است و ای غیر متعلق بسبب چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت  
 مسجد که سبب دخول مسجد مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که فایده بگذارد که زیارت برقی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی از اصحاب  
 رفتی در گوشه خانه و سه دو رکعت نماز گذارد سه و بر آید و سه و اهل خانه و سه و عا بنجر و برکت کرد سه و انگس آنجا را  
 در خانه خوزجود گرفته و در آنجا نماز کرد سه و بعضی از اصحاب عین غرض آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را آنجا بردند می  
 نگاشته خانه را بنماز خود مشرف سازند و آنجا مسجد گیرند مخصوصا آنها که خانه ایشان از مسجد شریف دور بود کما جارفی  
 الا حدیث و امثال این اسباب که گاه گاهی عارض شده پس باید که طالب حق متابعت وی صلی الله علیه و آله و سلم کنند این  
 چهل رکعت را که بمثابة تمام است هیچ گونه در هیچ وقت با اختیار فوت نکنند و در جمیع عمر بر آن مواظبت نمایند و ملاک و دل را بخود  
 راه نهند بر کمالان و شبهه سبب فتح ابواب سعادت و فیل مرادات جاودانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که بر یازده  
 چهل رکعت و کرام الا کریم را با کشت طلب و ادب بر طریق و اتباع شرف عجم و عرب صلی الله علیه و آله و سلم زدن گیرد در شرح اوقات

واقرب حالات در سعادت بر وسعت کشته گرد و چون بیان کرد که در شب نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده بر سرده  
 بنود خواست که اقل آنرا نیز بیان کند بار و آیات مختلفه که در آن در و دیافته یا بیان کیفیت قیام و طول نوبت آن را بخواند و چون  
 آن باشد پس گفت فصلی کیفیت قیام میل چون نیمه شب بگذشت بر خاستی و گاهی بیشتر از نیمه شب برخاستی و گاه  
 چون خروس در غروبش آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداؤد و ابی احمد کان یقوم اذا سمع الصبح الحدیث  
 و آن یعنی خروش خروس غالباً بعد از انقضا شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب میباشد و اصل این باب آیت کریمه  
 یا ایها المزمل است که از آن تفسیر بیان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون  
 بیدار شدی دعا نیکه در وقت استیفاظ و رو دیافته است بخواند و دستهای مبارک را بر چشم مبارک بگذارد و بعد از آن  
 انجمن است که خواب را از روی مبارک مسح کردی و مراد همین است که گفته شد و مسواک بمیان کف کردی و در حدیث بخاری  
 آمده که در وقت مسواک کردن آواز بلند بگو و در روایتی آخ آمده که چندین مسواک در مسواک کردی  
 که نشه یعنی گوشت پنجهای دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک وضو چنانچه در حدیث که از ابن عباس  
 نقل کنند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیفاظ پیش از وضو در وقتیکه از خواب برخاستی و نظر بجانب  
 آسمان کردی ده آیت از آخر سوره آل عمران خواند که از آن فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار آیات  
 لا ولی الا للاباب تا آخر سوره بخواندی و در روایتی دیگر وایتی را و اور از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایتی نسائی  
 از ربنا ما خلفت هذا باطلا تا انک الاتحلف المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد  
 جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی است را نیز بکان امر استخامی فرمود  
 چنانچه مسلم از ابوسریه آورده که اقامه کرد چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فیفتحه پس گو که افتتاح کتب  
 صلوات نماز خود را بر کشتن پنجفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث  
 صحیح و رو دیافته جمله آن بر شش طریق بلکه زیاده از آن وارد شده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر کدام از آنها  
 در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مختار است در موطنیت بر یکی از آن انواع و در فعلی بر یکی در اوقات مختلفه و  
 ظاهر این طریق اخیر و دخل و انسب باشد بسبب طریقه اتباع که لایحه نوع اول از آن هشت طریق اخیر در حدیث عبد الله بن مسعود  
 بروایتی از روی آمده ان رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استیفاظ بیدار شد فتسویح توضع پس مسواک کرد  
 و وضو ساخت و سو یقول در حالتی که وی میخواند ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار آیات لا ولی الا للاباب  
 فقر اهل البيت پس خواند این آیات را حتی ختم السوره تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام لیسترا یستاد برای نماز فصل  
 رکعتین پس بگذارد دو رکعت را و احوال قیما و دراز کرد درین دو رکعت القیام و الركوع و السجود قیام و قرات و رکوع  
 و سجود درین حدیث مجملاً بقولین این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز رو دیافته است چنانچه در فضول  
 در بیان رکوع و سجود ذکر کرده ایم انصرف پشتر گشت ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از گذردن این دو رکعت قیام پس بفرمود  
 ختم الفتح تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک پشتر کرد این دو رکعت را با این صفت که مذکور شد و بار دیگر تا گشت ثلث مراتب سه بار و  
 گشت مجموع آن است رکعات شش رکعات کل در آن هر مرتب ازین مراتب است که مسواک میکرد و وضو میکرد و بعد از  
 استیفاظ و غیر آنکه آیات و میخواند این آیات را ثم او ثلثین پشتر و ذکر در سوره رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث



نه رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن الموزن پس اذان نماز فجر گفت موزن مخرج الی الصلوة پس بیرون آمد سر نماز  
 وهو یقول و حال آنکه میگفت این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سالی نوراً و اجعل فی بصری نوراً  
 و اجعل من خلفی نوراً و من امامی نوراً و اجعل من فوقی نوراً و من تحتی نوراً اللهم اعطنی نوراً این روایت مسلم است و بعض روایات  
 بخاری زیادت و من یمنی نوراً و من شمالی نوراً پیش از فوته نوراً و در بعضی ذکر عبیه و کعبه و دوحه و شجره و شریک  
 و در بعضی و اعظم لے نوراً بدل و اعظمی نوراً نیز واقع شده ذکر کعبین سنت فجر درین روایت نیست مانا که مقصود اصل  
 درین روایت بیان نماز شب بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر است از وی ساکت ماند و بعد از روایت دیگر  
 از ابن عباس ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابو داؤد آمده ثم صلا کعبین و ذکر افتتاح صلوة لیل بدو رکعت خفیفه  
 درین روایت نیست و حال آنکه در روایات صحیح آمده که آن حضرت صلا الله علیه و آله وسلم از خود میگردید دست را نیز بدان  
 میگردید چنانچه گذشت از حدیث عائشه زانی سر برده و جواب ازین گفته اند برود و هیچکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیفه اذان  
 حضرت صلا الله علیه و آله وسلم دائمی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت سبک کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است گاه  
 بدو رکعت مطول چنانچه درین روایت آمده وجه دوم آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیفه در حدیث عائشه واقع شده و  
 عائشه از جهت آنکه شب با آن حضرت صلا الله علیه و آله وسلم در یک خانه میبود بحال قیام شب کیفیت نمازی می شد علیه السلام  
 و سلم اعرف و اعلم بود شاید که آنچه وی حفظ کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد و نیز از ابن عباس  
 که در آن زمان صغیر بود احتمال عدم ضبط و حفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان شد که افتتاح بر کعبین خفیفین میکرد و درین  
 جواب اخیر نظر است چه در بعضی روایات از ابن عباس ذکر افتتاح بر کعبین خفیفین آمده است و در بعضی احادیث و نیز  
 عائشه ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داؤد و از کسب می آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را  
 چگونه بود نماز رسول خدا صلا الله علیه و آله وسلم در شب فرمود بیوقت کردم نزد و صلا الله علیه و آله وسلم شب که نزد  
 میخواب بود پس بخواب رفتم و چون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد و وضو کردم من با و پس استادم  
 در بپوشی پش وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود پستر نهاد دست مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گویا میخواست  
 بیدار کند مرا پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود میخواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پستر سلام داد  
 پستر گذارد یا زده رکعت با و تر پستر بخواب رفتم پس مدوے را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد  
 دو رکعت را پستر بگذارد نماز با مردم و بنا بر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح بر کعبین خفیفین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم  
 ذکر آن در روایت دیگر از و سبب نیز اشکال پیدا میشود بحجت وحدت واقع که بیوقت و می بود در بیت میخوابید مگر آنکه گویند  
 در هر مقام غرض بروایت چیزی متعلق شد همان را در آن مقام روایت کرد یا قائل شوند تبعه در این قضیه و لا بد است از  
 قول بان از جهت وجود روایات مختلفه صحیح از ابن عباس در آن چنانچه در جامع الاصول مذکور است و بعضی از آن چنین  
 بیان معلوم گردد و او الله اعلم نوع دوم کیفیت که عائشه روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم  
 از عائشه آمده که گفت افتتاح میکرد آن حضرت صلا الله علیه و آله وسلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایت از عائشه  
 در صحیح آمده که در آنجا ذکر افتتاح بر کعبین خفیفین نیست و بعد از آن تطویل میکرد و ده رکعت به پنج سلام میکرد و دو ترا یک رکعت  
 میکرد و یک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی آورده که گفت بود رسول خدا صلا الله علیه و آله وسلم

[illegible]

درین باب مختلف آمده اکثر آن سینه رکعت است و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج رکعت اند و حدیثی درین باب بخاطر آن آمده و نیز  
 باید دانست که در بعضی روایات و تراویح داخل آن شمرده اند و در بعضی خارج و ازینجاست که نزدی سیکو یکبار سینه رکعت شمرده اند و بیشتر نیامده است  
 تسع کمتر و نیز رکعتین بعد از تراویح جاها در قیل و شسته و در بعضی خارج و در بعضی رکعتین فجر را نیز از تسع نماز شمرده و در بعضی  
 روایات یک رکعت را و تر گفته اند و در بعضی سه تا پنج رکعت و در بعضی جات نام نماز شب را و تراویح کرده اند و تر گفته اند و در بعضی  
 جامع خود از ام سلمه نقل کرده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در سیکو و سینه رکعت چون بکیرین رسید و ضعیف  
 گشت و تر سیکو و هفت و گفت تر مذکر روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و تر سینه رکعت و یا ترده و هفت  
 و پنج و سه و یک و گفت معنی این سخن آنست که سیکو را در شب سینه رکعت با و تر پس نسبت کرده شد نماز شب با و تر خوانده شد  
 پنجم را و تر روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت او تراویح اهل القرآن و مراد بدان قیام  
 میل داشته نوع هفتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذاشت و این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع  
 سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذاشت خواه سینه و خواه یا ترده و یا ترده و یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر  
 سه رکعت و تر میگذاشت پس حاصل این نوع آنست که گذاردن نماز تجمیع دوگان و دوگان بود و سلام بعد از هر دو رکعت و تر  
 سینه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود را و احادیث ثابت است و تر سینه رکعت چنانچه مذکور شد و بعضی از علماء دیگر  
 نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آنرا بیان نمود و اینجا سیکو یک رکعت و درین روایت طعن  
 کرده اند و با وجود روایت صحیح بخاری بآن چه محل طعن است یارب مقصود آن باشد که ایستار سینه رکعت مخصوص بآن  
 صورت است که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگان چند یکی بگذارد و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت و تر گذارد  
 این طریق باین خصوص مطعون است و این توجیه بعد است چه ظاهر کلام مصنف در نقلی ایستار سینه رکعت است مطلق چنانچه  
 در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان است با سند صحیح لا تراویح و تر سینه رکعت بل بلکه تراویح  
 او سبع و تر سینه رکعت یا هفت رکعت و لا شیه و الصلوات المغرب و تسبیح میکنند نماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذاشت  
 و این حدیث را از کشته از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجالی ثقات اند و در حدیث عائشه با سند صحیح آنست  
 که در دو رکعت آخر سلام میداد و بعد از آن یک رکعت میگذاشت و سلام چنانکه در نوع دوم گفته شد از ابام احمد پرسیدند که در دو  
 چه میگوئی که بیک رکعت است یا سه رکعت ابام احمد اکثر حدیث و اقواله رکعت پنجم را اکثر حدیث آمده و روایت آنها قوی و  
 راجح است آنست که و تر بیک رکعت کرده فانا از هب الیها پس از پنجمت مذکور است و این است و درین باب حدیثی است که در یک  
 هم از روه از حال و تر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت سلیم فی الرکتین سلام دهد در دو رکعت تا و تر بیک رکعت بشود  
 چنانچه مذکور شد و تر گفت و آن لم سلیم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا و تر سینه رکعت شود و رجعت ان لا یطهره جاکو  
 و سینه میدارم که ضرر نکند و او را در اصل حازه و تر لا ان التسلیم اثبت مگر آنست که سلام دادن در دو رکعت و تر کردن بیک رکعت  
 فائدت تر و راجح تر است مخفی نماند که مصنف در تضعیف و تر سینه رکعت سباحت کرده و حال آنکه درین باب حدیث و آثار  
 صحیح آمده و حق آنست که ایستار سینه رکعت یا بیک رکعت و یا سه رکعت فیست میان علما نزدی انساب الموبنین علی س آرد که  
 گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که و تر سیکو و سینه رکعت و میخواند و آن سه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن  
 آخر تا قبل هوا الله احد است و در روایت دیگر مفسر شده که میخواند در رکعت اولی الحمد و القدر و الزلزله و در ثانیة الحمد و القدر و الحمد

و در ثلثه الکافرون و ثبت واحد و گفت درین باب از عمران بن حنین و عائشه و ابن عباس و ابی ایوب نیز آمده و قوسه  
 از صحابه و غیرهم با پنجانب رفته و گفته اند که در تریسه رکعت است و سفیان گفته که اگر خواهی و ترکن پنج و اگر خواهی بسجده کن  
 بیک و گفت سفیان مستحب نزد ما آن بود که در تکرده شود تریسه رکعت و گفت ابن قول ابن مبارک و اهل کوفه است نهی در  
 ترکش در شرح خرقه در مذهب امام احمد حنبل گفت که مذنب ایشان ایستار رکعت واحد است و گفت در روایت از ابی اویس  
 و نسائی از ابی ایوب انصاری آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ترقی است یعنی واجب بر هر مسلمانی پس  
 اگر خواهد و ترک کند پنج رکعت و اگر خواهد تریسه رکعت و از مسلم از ابن عمر در ایستار رکعت واحد نیز آورده که موسی از ابی ابله  
 سوال کرد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به دو انگشت خود  
 و فرمود که گذشتی مثنی و فرمود و تریسه رکعت است از آخر شب و نیز گفت زکشی لیکن اختلاف است در نیکه آیا کرده است  
 بر رکعت واحد و قتی که پیش از وی شفعی نگذازد و دوم را و تبرکه در حدیث از ابن عمر و آورده نیست یا کرده نیست زیرا که نزد  
 از ده تن از صحابه که ابو بکر و عمر و عثمان و عائشه از ایشان اند که او تریسه رکعت واحد و حدیث بر اضعیف است و میگوید از امام احمد  
 در اینجا دور وایت است بر وایتی مکرده نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه آمده  
 که گفت زیاده نیکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه در رمضان و نه در غیره و یازده رکعت میگذارد چهار رکعت را  
 و میپرس از حسن آنها و طول آنها پسترس میگذارد چهار رکعت دیگر و میپرس از حسن آنها و طول آنها پسترس میگذارد و سه رکعت  
 ششمه گوید که اگر فصل میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در و تریسه رکعت اسلام هر آینه میگفت عائشه صلی  
 شفقین و واحد نه یصل ثلثا و روایت کرد نسائی که بر بشرط بخاری و مسلم از عائشه گفته بود رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین اولی از و تریسه رکعت بر بشرط بخاری و مسلم از عائشه گفته بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 که و تریسه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی الحالیه آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله علیه  
 علیه و آله و سلم که و تریسه رکعت است این و تریسه رکعت است و آن و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است  
 بن عمر را از و تریسه رکعت گفت ابن عمر آیه شناسی تو و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است  
 در حدیث نماز مغرب را و تریسه رکعت خواند و آن به فاصله است اسلام لاجرم و ترک و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است و تریسه رکعت است  
 گفته که آنچه مرویست از ابن عمر که پرسیدم که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب فرمود نماز شب دو گان و گان  
 و چون تریسه طلوع صبح را بگذارد یک رکعت تا و ترک کند نماز ترا معنی وی آنست که بگذارد رکعت دیگر یا دو رکعت که پیش از و  
 تا سه رکعت کرد و دلالت نیست بر سه فصل اسلام و گفت طحاوی که مذنب حنفیه در و تریسه رکعت قوی است از جهت  
 و استدلال عقل زیرا که خالی نیست که و تریسه رکعت است یا سنت اگر فرض است فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار و تریسه رکعت  
 است دو و چهار نیست پس نباشد مگر سه و اگر سنت است هیچ شئی نیست که او را منقطع در فرض که از وی اخذ کرده شده است  
 بنود نیست فرضی که و تریسه رکعتی بود مگر مغرب و آن سه رکعت است که از شفقین قال ابی ایوب الضعیف ساجده الله شال این  
 دلائل و حقیقت تا میاید تقویت است مرنه را که دارد و تریسه رکعت است نه اثبات آن بقیاس این نکته مگر گفته شده است که  
 دلائل عقلیه که بعضی از آنکه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعضی احادیث بر بعضی است نه اثبات آن حکم مجرد قیاس فاخفظ امام  
 در موطا میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد بن ابی اسیم نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که ترک کنم و تریسه رکعت



اشتران شرح ویم در موطا از عبد الله بن مسعود می آرد که گفت اوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب و در روایتی کصلوة المغرب  
 و از ابن عباس می آرد اوتر کصلوة المغرب و از ابن عبد الله بن مسعود می آرد که گفت یک رکعت هرگز و از عائشه می آرد  
 که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین و ترو در سنن الدی از روایت ابی بن کعب و عائشه روایت  
 ایتار بسبب رکعت آورده و از عائشه بصریح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تریسه رکعت میکرد و فصل نیکو در میان آنها  
 و از ابن مسعود نیز آورده اوتر ثلث رکعات کوثر النهار صلوٰۃ المغرب و از ابن عباس نیز آمده ثم اوتر ثلث و از حسن بصری  
 اجماع سلف بر سه رکعت نقل کرده کذا فی الدلائل و در نهایت شرح بدایه آورده که چون عمر سعد بن ابی وقاص را دید که و تریسه رکعت  
 واحد گفت ای هذ التبرء شفع کن ان را و اگر نشاید امیکم ترا و میگوید که اگر انفا بیک رکعت جائز میبود در نماز هر آنکه قصر  
 کرده میشد نماز فجر را در سفر و گفته اند که آنچه تمسک کرده بدان شافعی از احادیث که دال اند بر و تریسه یک یا پنج یا هفت یا نه یا  
 یازده پیش از استقرار و تریسه و در آخر قرار بر آن یافت که جلوس میکرد بر سر سه رکعت و و تریسه یک رکعت بی فصل و از آنچه  
 دلالت دارد بر آنکه مشهور و متعارف میان صحابه و تریسه رکعت بود و و تریسه یک رکعت خفای دشت حدیث بخاری است  
 از ابن عباس که در مشکوٰۃ آورده که و تریسه یک رکعت بعد از عشا بیک رکعت بود و نزد دو مولای ابن عباس پس رسانید  
 این خبر ایتار معاویه بیک رکعت باین هاشم فرمود بگذار که وی صحبت در شسته است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی  
 گفت صواب کرد زیرا که دو فقیه است پس این وحشت کشیدن عاقلان از فعل معاویه و انکار استبعاد آن و جواب دادن  
 ابن عباس تبصوب و می بجا بقا است و صحبت و دلائل صریح دارد بر آن که و تریسه یک رکعت متعارف نبود که الا بحیث  
 و از آنچه مذکور شد واضح گشت که ایتار بسبب رکعت اکثر و رنج و افضل باشد و الله اعلم و باجماع اختلاف است در اخبار و آثار و  
 اقوال علما در امر و تریسه این اختلاف در و تریسه اولی و افضل است و الا در و تریسه یک رکعت هیچکس را اختلافی نیست چون تریسه  
 که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز در خل آن متنوع و اختلاف است و طبعی و تریسه  
 سه رکعت محل بحث و مکابره است و الله اعلم و در بیان نوع بهنم چون سخن در و تریسه رکعت اقتداد بدر از کسی کشید نوع غیر  
 از بهشت نوع که مصنف ادعای حضور در آن کرده باقی ماند و میگوید نوع هشتم در سنن نسائی از خدیجه روایت میکند که دره رمضان  
 با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارم یعنی نماز شب و در رکوع چندان درنگ کرد که در قیام و این هیچ میگفت سبحان لی  
 بعد از آن به نشست و میگفت رب اغفر لی و مکر میکرد چون چهار رکعت نماز برین وجه بگذارد بلال با تک صبح گفت و نماز صبح پیغمبر را  
 صلی الله علیه و آله و سلم دعوت و اعلام کرد چنانچه عادت و سه بود که بعد از اذان و اجتماع مردم بر در حجره شریف می آمد و اعلام  
 میکرد تا بمسجد بیرون می آمد و آورده اند که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خواب بود بلال گفت اهل صلوٰۃ غیر  
 من النوم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم این کلمه از وی خوش آمد و فرمود این کلمه را داخل اذان فجر گردان و هر روز  
 میگفته باشی بعد از آن سنت مستمر شد بدانکه در بیان این نوع اجمالی بکار رفت و هیچ معلوم نشد که قیام چه قدر بود و در  
 چه قرات کرد و مساوات رکوع با قیام حقیقه بود چنانچه ظاهر حفظ حدیث است یا مانند آن بود چنانچه در روایات دیگر مخرج  
 و احوال ارکان و سپیسات دیگر نیز معلوم شد که رکوع کرد یا قوم و بعد از آن سه نشست یا بی آن نشست و اگر وجود قومه  
 معلوم است بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد که مقدار رکوع بود یا کمتر از آن و نیز از جای دیگر معلوم شده که نشستن و ایستادن  
 رب اغفر لی خواندن در میان سبب تین بودی و اینجا بعد از رکوع بود و ذکر سبب تین هم نیست و آنچه در جامع الاصول از حدیث مسلم

و ابو داود و نسائی آورده اینچنین است و در ذکر رمضان نیست که گفت خدیفه نماز گذارد و ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شب  
 پس افتتاح کرد سوره بقره را پس گفت من در دل خود که بگویم رکوع رو در سجده است هنوز بگذشت و نه ایستاد گفتم شاید که  
 بدان سوره تمام کند و رکوع رو در هنوز ایستاد و افتتاح کرد سوره نسا و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد بآل عمران و بخواند آن را  
 ترسل و ترسل و هرگاه که میگذشت باینکه که در سوره امر به تسبیح است تسبیح میکرد و چون میگذشت بحال سوال دعا سوال میکرد  
 و چون بجای آن خود می رسید تقوی میکرد و پسر رکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان بی نظیم و بود رکوع او مانند ی از قیام او  
 پسر گفت سمع الله لمن عهده و زیاده کرد و روایتی را که لک الحمد طایفه ایستادنی در از قریب رکوع پسر سجده رفت و گفت  
 سبحان ربی الاعلی پس بود سجود و نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی است و در روایت ابی داود آمده که  
 گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گذارد نماز شب را و افتتاح کرد و گفت الله که سوره بقره و گفت و الحمد لله  
 و الجبروت و الکبریا و المعظمه پس از آن خواند بقره بر رکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی الاعلی پسر بر پشت  
 سوار رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت ربی الحمد ربی الحمد پس سجده رفت و بود سجود او مانند ی از قیام او و میگفت در سجود  
 سبحان ربی الاعلی پس بر پشت سوار سجود و نشست بین اسجدین مانند ی از سجود و میگفت ربی غفری ربی غفری بگذارد چهار رکعت  
 و بخواند در آن بقره و آل عمران و سوره مائده یا انعام شک و است در مائده و انعام که این را خواند یا آنرا این شش طرق  
 مذکور در قیام شب ثابت شده بدانکه عده در باب قیام طولی عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آن احادیث ابن عباس  
 و عائشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب است آن احادیث و روایات آورده است و تفصیلا  
 نموده اکثر آنها را حجیه است و نوشته که مصنف ذکر کرده و بعضی ممکن است از جامع بدان و بعضی یقین خارج از آن و اگر چه در اصل  
 اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبیین ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل مصلحت افاد و فیما ذکرناه کفایت  
 و الله الموفق و النجی واجب است تنبیه بر آن آنست که باید که قضیه بیست و نهم این عبارت است که بیست و نهم متقدم و بیست و نهم  
 در یک قضیه دشوار است و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ترا گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و غالب  
 در آخر شب میگذارد و بدانکه ابتدای وقت و ترا بعد از عشاء است و اگر تا آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق است  
 و تمامه علمای اهلان متفق و درین میان تمامه شب و وقت و تراست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تمام شب و ترا گذارده  
 گاه در اول شب یعنی بعد از عشاء و گاه در وسط و گاه در آخر شب و وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث  
 بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی و از عاقله آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی شد و ترا آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم در آخر عمر که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی  
 علیه و آله و سلم هر که ترسد که در آخر شب نتواند بر خاست باید که هم در اول شب و ترا بگذارد و بخشد و هر که میدارد که بر خیزد در  
 آخر شب پس بدستی که نماز آخر شب مشهود و بخیر است و این افضل است و مانند این روایت کرده و طایفه از عاقله نوشته که هم از موطا  
 و ابی داود و از حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا بگو که در وقت و ترا میبایستی تو یا با بگو  
 گفت در اول شب یا رسول الله و گفت عمر را تو چه وقت میبایستی و ترا گفت در آخر شب پس گفت مرا بگو که ترا انداخته با بگو  
 گفت مرا بگو که ترا با القوه و از این پس میباید که بگو که ترا گذاردی و خفته و عمر خفته پس در آخر شب بر خیز و ترا عاقله آورده  
 گفت مرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آن که در کنی و سر خود حشمان من بخواب

میروند امداد من بیدار است و این مستحضر است بر آنکه تاخیر و ترسسته را شایسته است که در وقت قیام و ترند سیه از  
 الی هر سیه آورده گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در تکریم پیش از آنکه بخوابم گفت ترندی بر بعضی  
 خواب پیش از ترند کرده بود و اختیار کرده اند قوس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و من بعدیم که بخوابیم و ترند تا  
 نگذارند اما اکثر صحابه بر آنند که و ترند را آخر شب افضل است و گفت حدیث عائشه حسن صحیح است و حدیث ابو هریره حسن صحیح  
 و در مشکوٰۃ آنرا از حدیث بخاری و مسلم آورده و باجمعه صحبت رسیده که غایب احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود  
 که و ترند را آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احیاناً در اول شب یا وسط آن و ترندی و بعد از آن بتجدید بخوابی و ترند را  
 اعاده نکردی و در حدیث ترند سیه آورده لا و تران فی لیلة فرمود در یک شب دو و ترند یعنی چون در اول  
 شب و ترند کردی و پس از آن بتجدید برخاستی و اگر اعاده و ترند را و ترند شدی بنوعی که بدایه گفته که هر که در اول  
 شب و ترند کردی و پس از آن بتجدید برخاستی اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث و از جهت آنکه اگر دو و ترند کردی و ترند  
 یکبار از آن و فضل بود و و ترند از فضل و از آنکه در شرع و ترند سیه در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق  
 کسی که و ترند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر آن جماعه از اصحاب و من بعدیم گویند نقص کند و ترند و اضافه کند  
 بان یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پست و ترند کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب و ترند نمود و ترند سیه حق  
 این بود و جماعه دیگر از اصحاب پیغمبر بر آنند که چون در اول شب و ترند کردی و پس از آن خواب رفت و برخاست بگذارد آنچه  
 خواهد و نقص نکند و ترند را و بگذارد آنرا که کرده است بر حال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن ابی کثیر و احمد نیست  
 و این صحیح تر است چه بوجه متعدده روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیدار و ترند نماز گزارده و از  
 ام سلمه و ابوبکر و عائشه و غیر ایشان آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیدار و ترند و رکعت این کلام  
 ترند سیه است و در کلام مصنف نیز در فصل آئینه خیز سیه ازین باب مذکور گردیده و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 در بعضی شبها در جمیع شب یک رکعت را در نماز مکرر میکرد یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول است چنانچه  
 در احادیث واقع شده که کان یقوم بآیه و آن این آیه است ان الله بهم فاهم عباده ان تغفر لهم فانک انت اعزهم  
 مصنف این را طریق جدا از طرق قیام شب که ذکر کردی ساخت ظاهر آنکه در آن زمان بود که در طرق مذکور معلوم شد  
 غایت آنکه قرأت این آیه بود که در روایتی دیگر مذکور و یا آنکه نادر بود جدا و الله اعلم و نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 در شب از حیثیت نشسته و ایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول آنکه جموع نماز را ایستاده میگذاشت و این غایب احوال بود  
 و افضل همین است چنانچه در روایتی که پیش از آنکه نصف صلوٰۃ قائل است و در آن وقت که نماز شب را در بعض  
 احوال و اوقات نشسته میگذاشت و در کوع هم نشسته میکرد و بجهت طریقت عارضه صلوٰۃ و بیان حراز و شفقت بر است یا  
 غیر آن و الله اعلم سوم آنکه نشسته میگذاشت و بیشتر آنچه خواندن بود و از قرآن بخواند و چون آنکه از قرأت بانه بود  
 برخاسته و ایستاده آن اندک بخواند و در کوع کرد و پیچیده رفتی و در رکعت دوم نیز بچنین کرد و یک رکعت دوم را  
 تمام نشسته یا ایستاده گذارد و سیه ترند سیه در جامع خود از حفصه آورده که گفت ندیدم رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خوبالی و چون میگذاشت نشسته میخواند سوره یا و ترند میکرد  
 آنرا تا آنکه در آن ترند میشد از سوره در آن تران و از ام سلمه و انس بن مالک و نیز درین باب حدیث آمده

و حدیث حنفیہ صحیح است و بتحقق روایت کرده شده است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد و نشسته است  
و چون میسر سید از قرأت عزم مقداری یا چهل آیت را می ایستاد و میخواند پس رکوع میکرد و پسترس میکرد و در رکعت نهمین  
همچنین و در روایت عائشہ آمده که چون باقی میماند مقداری یا چهل آیت بر سنجاست الحدیث و این نیز حدیث صحیح است  
و در روایت بخاری نیز چنین آمده و نیز روایت کرده شده است کہ میگذازد و نشسته و چون قرأت میکرد و نشسته رکوع  
و سجد و نیز نشسته میکرد و سجد و حدیث صحیح و معمول است و در صحیحین از عائشہ آمده کہ گفت چون گرانی بدن پیدا کرد و سجد خدا  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر بود اکثر نماز و سه نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحیح و روایات  
اما حدیثی کہ دارد شده کہ بیات جالس بوی در حالتی کہ نشسته گذارد سه مرتب بود سه بیانی چهار زانو نشسته  
چنانچه ذکر گشتی از حدیث دارقطنی از عائشہ آمده کہ گفت دیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد نماز مترج  
حفاظ در آن حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطای بعضی از رواة کرده و فقہار ادعوا و کر است و سنجاب آن خلاف است  
و مذہب امام ابو حنیفہ آنست کہ بیات جالس تنقل همان بیات جالس تشهد است و نشی گوید روایت است از ابی حنیفہ  
کہ تخیر است اگر خواهد بر وضع احتیاب گذارد و اگر خواهد مترج اگر خواهد بقعود تشهد و روایت است از ابی یوسف محتیا  
و از محمد بن یحیی و از زفر شمل بیات تشهد زیرا کہ قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد مترج است  
و میکن در رکوع و سجد و دو تا کند هر دو پا سه فصلی بیان اگر کتین بعد از او تر و رکعت نماز سه کہ آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از او تر میگذازد و روایات صحیح ثابت شده در صحیح مسلم از عائشہ روایت میکند و در جامع  
این را از روایت صحیح بخاری آورده کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذازد سیزده رکعت  
یعنی باین طریق کہ میگذازد همان رکعات هشت رکعت ثم یوتر پسترس و تر میگذازد و رکعت همان طریق کہ در نوع پنجم  
گذشت ثم یصلی رکعتین پسترس میگذازد و دو رکعت و سوجالس در حالتی کہ سه نشسته است فاذا اراد ان یرکع پس  
چون میخواند کہ رکوع کند قدام می ایستاد و قدری از قرأت میخواند چنانچه معلوم شد فیرکع پس رکوع میکرد  
ثم یصلی پسترس میگذازد و رکعتین دو رکعت بین النوا و الاقامه میان اذان و اقامت نماز فجر که مراد بآن سنت  
فجر است اینجا سیزده رکعت با سنت فجر است و در روایتی بے آن نیز آمده چون افتتاح بدو رکعت خفیفه میکرد و از اینجا  
معلوم شد کہ محل رکعتین بعد از او تر بر رکعتین سنت فجر چنانچه بعضی کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده کہ و تر میکرد  
بند رکعت و میگذازد دو رکعت در حالتی کہ نشسته است بعد از او تر و دو رکعت فجر میان اذان و اقامت و در مسند  
امام احمد و سنن ابن ماجه از ام سلمه روایت کہ گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود رسول خدا صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم یصلی بعد از او تر میگذازد بعد از او تر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک و سوجالس در حالتی کہ سه نشسته است  
و تر بود در جامع خود نیز این حدیث آورده و خفیفتین نگفته و گفته کہ مثل بن ابی امامه و عائشہ و غیر هم نیز آمده و امام  
از ابی امامه با روایت میکند کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلی رکعتین بعد از او تر و سوجالس یقرأ فیها بازا  
زلزلت و قل یا ایها الکافرون و حسب مشکوة از دارمی از ثوبان می آرند کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
این بیدار شدن و شب بر خاستن مشقت و گرانی است چون بگذازد یکی از شما و تر گو بگذارد دو رکعت بعد از او تر یقرأ  
بیل میسرست فبها و الاکفایت کند او را از قیام تجد و ازین حدیث مشکوة چنان معلوم شود کہ گذاردن این دو رکعت بعد از او تر





بر آنکه بندگان کسی که قائل نیست بوجوب و ترآن راست میدارد و نیز این گفتن جاری مجرای سنت میتوان گفت و حال آنکه سنت نباشد و ممتنع بدو نبود و توجیهش آنکه و تر چون سختی است در غایت تاکید بمنزله واجب و آخر نماز شب ختم و طه عبادت یومیه است اگر او را فعل دیگر تالیع و لاحق باشد و در نباشد و لیکن بندگان کسی که در استحقاق و تعقیب سنت بدان اصرار نسبت بود از سختی گفت لایسما بندگان کسی که قائل است بوجوب و تر و نیز القدر کیفی لتوجیه کلامه دیگر بندگان خواندن قنوت در و تر چنانکه ششمین گفته متفق علیه است میان آنکه در ربع الا امام مالک که از وی دو روایت است و لیکن اختلاف در آن که نزد امام ابوحنیفه دائمی است یعنی در رمضان و غیر رمضان پیش از رکوع است این حدیث ابن مسعود است و قول جماعة از علماء است مثل سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و نزد شافعی و بروایتی از مالک و احمد مخصوص است بجنبت اخیر از رمضان و بعد از رکوع است و بقول مشهور از امام احمد دائمی است و جائز است بعد از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک بروایتی که قائل است بقنوت و تر نیز بجماعت و نیز قنوت مخصوص است بوتر نزد ابی حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص است بصبح در طاهر و در سب و تر و شافعی در صبح و و تر معا و تسک آنکه در اصل قنوت و تر و دعا در آن چنانچه مصنف نیز بگوید حدیث امیرالمومنین علی است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگفت در آخر و تر خود اللهم انی اعوذ بضعاک من بخلک و بعباداتک من عقوبتک و اعوذ بک منک اللهم شفا علیک انت کما اثبت علی نفسك رواه النخسنه کذا قال الزکری الشیخ و ششمین گفته که رواه اصحاب السنن الاربعه و مالک نزد الشیخ ثابت شده که خواندن این دعا از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان و تر بود و بعد از فراغ وی بربیل و روایتی دیگر که دالی اند بر بودن قنوت قبل از رکوع یا بعد از رکوع اگر چه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد چنانچه مصنف خواهد گفت و حدیث امام حسن بن علی که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و در روایتی حدیثی که من کلمات که منیکم من آنها را در قنوت و تر اللهم ابد فی فیمن هدیت و این را نیز گفته اند که رواه النخسنه و ششمین از روایت حاکم بر شرط کشین آورده که گفت حسن بن علی تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در و تر من و در بعض روایات آمده که فرمود دیگران این را در و تر خود اللهم ابد فی فیمن هدیت و لیکن در روایتی وی بعد از رکوع آمده چنانکه در سب شافعی است و در مواهب لدینه از روایت طبرانی و غیر مطلق گفته بی قید بعد از رکوع قائل آن ششمین از ابی داؤد آورده که شریک بن الخطاب جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان و قنوت میخواند ابی در آخر و تر و درین روایت مخصوص بضع ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز در سب شافعی است و روایتی است از احمد و مالک از طبرانی در اسط و این سخن آورده که بنیبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تر میکرد و بعد از و تر میگفت و این قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی و ابی داؤد از ابی بن کعب آورده که گفت و تر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس قنوت میخواند پیش از رکوع و شیخ ابن الهیثم نیز این روایت آورده و روایتی از مسوید بن شهاب نیز آورده که گفت شنیدم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم جمیعین که میگفتند قنوت میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آخر و تر میخواندند ایشان آنرا و با جمعه در ایثار بیه کت و قنوت و تر قبل از رکوع احادیث و آثار برین انا حصا آمده و لا حاجه الیه الا کثرت و مراد بقنوت اینجا مطلق دعا است یا مخصوص اللهم ابد فی فیمن هدیت و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست و تعین دعا موجب ذباب رقت قلب است و لیکن در محیط و ذخیره گفته که اللهم انا نستعینک اللهم ابد فی فیمن هدیت و تر و شافعی و احمد اللهم ابد فی فیمن هدیت و تر و ابو حنیفه و مالک اللهم انا نستعینک داوود نزد حنفیه جمع بینهاست و ششمین از ابواللیث آورده که مختار نزد دوسه آنست که سه بار بگوید اللهم اغفر لی و بعض آنکه ربنا آتانی الدنيا



امر تعلیم دعا گاهے کرد من آنرا در قنوت و ترسجی انم پس اینجا امر بخواندن آن در وتر معلوم نکرد گوئیم که ظاهر آنست که  
 تعلیم آن بحجت خواندن در قنوت بود و آنکه بے امر حضرت از پیش خود بخواند بعیدست مگر آنکه سابقاً معلوم امام حسن شده باشد  
 که خواندن دعا در قنوت و ترسجی و مسنونست هر دعا یک خوانند و این دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند و این  
 نیز مستلزم مشروطیت قنوت و ترسجی فافهم و حال آنکه روایتی که ششمی از حاکم بر بشر طحیجین آورد که علیه رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم نے وتر کے اللهم ابدی صریحست در آن که امر بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت  
 و ترسجی جانب حضرت رسالت ثابت گردد و فعلاً و قولاً و لذا ترندے کے گوید بہترین حدیثی کہ در باب قنوت و ترسجی  
 کرده اند این حدیثست عبارت ترندے در جامعش اینست کہ ولا تعرف عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم فی القنوت  
 فی ابی ترشیما حسن من ہذا و چون مصنف قنوت از جماع صحابہ دعوی کرد و بجز ثبوت از امام حسن این دعوی بر ثبوت  
 نہ پیوند گفت و از امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب کہ با امیر المؤمنین با جماع ناس در رمضان قنوت در وتر خواند و از عبد الله  
 بن مسعود ثابت شدہ کہ قنوت در نماز وتر خواندہ اند و بر اسے نفی فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در قنوت کہ اصل  
 مدعاست گفت اما از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قطعاً مروے نشدہ و بی ثبوت نہ رسیدہ و بحقیقت ذکر کردیم ما حدیث قطبی  
 از سوید بن غفلہ و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن ماجہ از ابی بن کعب کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواند قنوت در وتر  
 و مصنف میگوید اینچہ امثال این ہر چہ روایت کردہ شود مطعون و فقرے بود و الله اعلم و چون اینجا حدیث امیر المؤمنین  
 علی بود کہ ناظر در قنوت و ترسجی و آنکہ درین باب تمسک بدان نموده اند از ان جواب میگوید بقول خود و در ترندی و نسائی  
 بلکہ کاتب خمسہ چنانچہ زکشی گفتہ و یار سنن ابی جہانچہ ششمی آوردہ مرویت کہ کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 یقول فی آخر وتره اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک  
 انت کما اثنت علی نفسك و لیکن این عبارت یعنی فی آخر وترہ محتمل آنست کہ این دعا را در تشهد گفتہ باشد کہ آخر اجزاء  
 صلوٰۃ است و محتمل آنکہ خواندن این دعا بعد از تشهد بود کہ آخر نماز بعد از فرائع از آنست و این احتمال خیر اقربست  
 بفہم چہ اکثر آنچه در احادیث واقع شدہ کہ بخواند این دعا را در آخر نماز محمول برینست بلکہ متعینست بحسب روایت  
 چہ درین فی مرویت کان یقول بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کہ میگفت این کلمات را از فرائع من صلوٰۃ چون  
 فرائع عیشہ از نماز خود و نبوہ مضجعه و میرفت جای میگرفت در خوابگاه خود و نسائی درین روایت دیگر کہ این دعا را در وقت  
 فرائع از نماز و رفتن بخوابگاه آوردہ لفظ زیادہ کردہ بر آنچه روایت کردہ در آخر و تر و آن لفظ و لوح صحتست بعد از آن  
 ثناء علیک گفتہ لا احصی ثناء علیک و لوح صحت و در بعضی از روایات صحیحہ ثابت شدہ کہ این را در سجود میگفت نہ سجود  
 بعد از وتر میکرد بلکہ در سجود نماز فرضا کان او فعلاً چنانچہ در سابق در فصل سجود گفت و نزو شافعی و مالک عارضہ نماز و سجود  
 بحکم اقرب مایکون العبد من ربہ اذا کان ساجد پس میشاید کہ در سر و محل یعنی بعد از فرائع نماز و نبوہ مضجعه در سجود  
 اما این احتمال کہ در وتر بعد از رکوع یا پیش از آن گفتہ باشد کہ آن نیز معنی آخریت و تر دارد خصوصاً کہ وتر بسہ رکعت بود  
 و گفتن بعد از رکوع رکعت ثالثہ بعد سے دارد و اما آنکہ آن را بر این احتمال فرود آوردہ اند و ہر خیر الی بن خبیدہ و قرار  
 دادہ معتبرست اگر چہ خلاف ظاہر عموم از لفظ باشد و لابد بران قرینہ و دلیل غایب بود و الله اعلم و چون مصنف آن را محل ببرد  
 فرائع و تر کرد و خواست کہ بکارد علیہ و دیگر کہ درین محل ماثورست نیز تسمیم کند و در اینجا نوعی از ایجاب الیہ آن احتمال نیز دارد پس گفتہ



و در مستدرک حاکم از حدیث ابن عباس مرسلست در صفت صلوة رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شب و در وقت  
که گفته ابن عباس فلما قصص صلوة پس هرگاه که تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز خود را سمعته یقول بشنیدم  
او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی بصری نوراً و فی سمعی نوراً و فی یمنی نوراً و عن یساری نوراً و فو فی نوراً و تحتی  
نوراً و در بعض نسخ من فوتی من تحتی و اما فی نوراً و خلقی نوراً و اجعل لی یوم لقائک نوراً و بعض روایات یوم لقائک نوراً  
نیست و در بعض روایات زیاده آمده که و فی عصبی نوراً و فی کبخی نوراً و فی شری نوراً و فی سانی نوراً و اجعل فی  
نفسی نوراً و اعظم لی نوراً و اعظم نوراً و در بعض روایات و فی عطی نوراً و فی فخی نوراً نیز آمده و آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم در نماز و در رکعت اولی سبوح اسم ربک الاطی خوانده و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت  
سوم قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم است  
از صحابه و من بعدیم همان اول است که فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که روایت کرده در سند خود احمد از حماد  
از ابراهیم از اسود از عائشه گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ثیاب میگردد بر سه رکعت و بخواند در اول سبوح  
اسم ربک الاطی و در ثانی قل یا ایها الکافرون و در ثالث قل هو الله احد و بعد از آنکه در رکعت  
اولی سوره اما انزلناه فی لیل القدر خوانند در سبوح جامر و س و تا نور نیست و میگویند که در بعض روایات فقیه آمده است  
و چون از وضو سلام داد سه بار گفت سبحان الملك القدوس و در رکعت سوم این کلمه را با او از بلند گشتن حروف خوانند  
و بعد از آن یعنی در رکعت ثالثه گفت رب الملائکه و الروح بد آنکه دو سجده که بعد از دو رکعت در میان آنها نشینند و آیه الکرسی  
بخوانند و عمل آنها درین دیار مشهور شده گفته اند که آنرا اصل و سند در اخبار و آثار ثابت شده و روایت فقهی که مقبول  
و مختار بود نیز نیامده و حدیثی که درین باب روایت کنند موضوعست و آثار وضع از آن لایح و در بلاد عرب و بلاد غیر  
نیست و میگویند که شافیه آنرا حرام دانند چنانچه در بیان سجده کسوف و بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلاً آنرا نشناختند  
و ندانند و بعضی که است آنرا نیز نقل کنند و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را همیشه خصوصاً در نماز شب  
ترتیل و تبیین حروف و ادای آن بخندیشی که سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد خوانده و در وقت دعا و نماز  
کشاده روشن هموار را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خوانده و حکم نص در قرآن ترتیل است که بعد از امر بقیام بیل  
فرموده است و در آخر آیت البتة وقت کردی و اگر چه متعلق با بعد بود و چنانچه روایت کرده شده است بطریق  
کثیره از ام سلمه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون قرأت میکرد میخواند آیت آیت بکنه اسم بزرگوار  
و وقت میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقت میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقت  
میکرد و بعضی از قرائت میگفت همه ایشان میگویند وقت بر جای که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و وقت  
بما بعد نبود اولی و افضل بود و در غیر اینجا وصل اولی و افضل مقتضای آنچه معلوم شده است بنقل قرائت از صحابه  
از قواعد تجوید و تابعین و من بعدیم بدانکه ایشان وقت را قسم کرده اند تمام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده  
و افاده حکم کرده و متعلق نیست بما بعد خود لفظاً و معنی و وقت تمام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون و الله یکل شیء علیم  
و در مثال آن در اینجا البتة وقت باید کرد و ابتدا اما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد از جهت منفصل  
نه لفظ آن را وقت کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم امهاتکم و ان تا کلا من بیوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد

بما بعد خود لفظاً و معنی آن را حسن نامند چنانچه الحمد لله اینها وقت حسن است اما ابتدا بر رب العالمین حسن نباشد و اگر  
 درین ششم رس آیت بود هیچ است ابتدا بما بعد زیرا که وقت براس آیت و ابتدا بها بعد است مطلقاً این کلام  
 اجمالی است و آنرا تفصیلاً است که در رساله مسییه بالدر النبی فی علم التجوید بیان کرده ایم و باطل از کلام ایشان چنان  
 مفهوم شود که وقت در امثال این مقام حسن است اما وصل حسن و مصنف میگوید که این سخن از قرآن پسندیده است  
 زیرا که چون ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درینجا وقت میکرد او را حسن همان باشد و اما نیز همچنین  
 باید که چه شالعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همه چیز لایسها در قرائت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود  
 این سخن از مصنف بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قرائت نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه  
 تابعین و من بعد هم قرار داده اند و منتفی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ظن غالب آنست که قرائت  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوقت بر روض آس که اگر چند کلام متعلق بما بعد بود و ای نباشد بعدی که  
 همگرا خلاص آن واقع شده چنانچه قول مصنف گفته در آخر آیت البتة وقت کرده دلالت دارد بر آن بلکه این نوع  
 قرائت در سنت و قوع دارد و تجویز یافته و قرائت نیز قائل اند بان فتدبر و علم و علم را درین مسئله قرائت خلاص  
 که ترتیل با قنوت قرائت افضل یا سرعت با کثرت قرائت ابن عباس ابن مسعود و جماعة از تابعین و امام ابو حنیفه  
 میگویند ترتیل و تدبر که لازم ترتیل است با قنوت قرائت افضل است از جهت ورود امر به ترتیل و تدبر قرآن و تسدید  
 بزرگان آن در ترتیب علم و خشوع بران و امیر المؤمنین علیه السلام و جماعة از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت  
 و کثرت قرائت که لازم است افضل چه هر حرف از قرآن چه است و هر حرف را یکم من جا و با حنثه فله عشر اشهادها  
 ده حسنه میگویند این قول است که کمتر از آن بخود اگر حق بیاید خواهد زیاد و بران تا بهفتاد و تا بهصد نیز بفضل خود  
 عطا کند چنانچه در مضاعف در حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قرائت افضل و کثرت را با باشد و مصنف بقصد  
 تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا قول الم حروف و لیکن الف حرف و لام حرف  
 و عیم حرف و غیره هر حرف حدیث آنست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف است و اثبات آن مرا سامی این حرف  
 دنیا بد و لیکن شرح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت است از سامی این حرف و اثبات آن حرفیات را که باطل  
 حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دو حرف است تا احتیاج بنفی آن شود و ظنی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات  
 الم که فاتحه مورد بقره است ثابت باشد که آن حرف است و حسنات الم که در الم تر است سی فافهم بهر آنکه علمای قرائت گفته  
 تجوید که عبارت است از آنکه اعطای هر حرف در حروف را سه مرتبه است اگر تحقیق است که آنرا ترتیل میسیر نامند  
 و آن قرائت است بتاسی و ترسل بر این مذموب و شریف و عاصم و حمزه است و آن رعایت یک درن اشباع و مد و تشدید است  
 و اعطای حركات و سکنا و اظهار حروف و توفیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و  
 و قوف بحسب احتیاج آن و رسیدن به نهایت آن و تکمیل و تقیم به آنکه بعد از اطرک و آنکه بعد از اطرک کشد و از حد عثمان  
 تجاوز نکند آنرا خطی گویند و آن مذموم است و خارج از دائره تجوید دوم حد و آن قرائت است با سرعت و این مذموم  
 ابن کثیر و ابی عمر و قانون است و آن ادراج قرائت و سرعت و تخفیف است و تقصیر و اختلاس ابدال ادغام و مانند آن  
 از آنچه بصحیح رسیده است روایت آن از اهل ادب است حرص بر تکثیر قرائت و زیادت حسنات از غیر تفريط و قتال

بنواهد و قوانین تجوید که آنرا ادماج گویند و آن نیز خارج است از حد تجوید و سوم شد و در این توسط است میان ترسل و حذر  
و این مذہب این عام و کلی است یعنی غالب بر قرائت این مذکورین و عادات اکثری از ایشان این بوده و اگر نه همه  
قراوت تجوید بر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید و این بر سه مرتبه موافق قواعد تجوید و طریق کلام عرب است  
که هر جماعه یک طریقه را اختیار کرده اند بجهت آنکه گفتند پس آنهای که اختیار سرعت و کثرت قرائت کنند مراد  
مرتبه دوم است که حد درست آنکه مخالف قواعد سرعت خوانند و رعایت هیچ یک از این سببها ننگینند و قراوت مرتبه اول یا  
افضل و اکمل دارند چه ظاهر قول حق تعالی و رتل القرآن ترتیلا در اول است و مصنف چون اختلافات علماء را نقل کرد  
در تفصیل یکی از دو مرتبه اول و ثانی بر دیگر سے بعد از آن محاکمه و تطبیق میان آن نمیکند و میگوید و بعضی از متاخران  
میگویند ثواب قرائت با ترتیل و تدبیر بزرگتر و نیکوتر و نفیس و جمیع ثواب کثرت قرائت افزون تر و بیشتر آن یکی که صاحب  
قرائت ترتیل باشد مانند است کسی که بر شیعه را حدیثی دید که هر چند بعد و کثرت کمتر است اما ثواب کثرت است و بیشتر  
و این سبب که صاحب قرائت سرعت است مانند است کسی که لالی بسیار را خرد و بریزد یا در ایام و نماز بسیار و مانند آن  
که بعد و کثرت بیشتر اما به نفع است و کیفیت کمتر است دید و علماء و مثل این کلام در علمانی که در فضیلت کمال و عظمت و مدینه  
مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در کثرت بیشتر است چه یک رکعت در سجده چهارم بعد از رکعت اول و در غیر  
ثواب آن در مدینه اگر چه کمتر آمده که یک رکعت در سجده شریف نبوی پس از رکعت در سجده غیر شریف نبوی و لیکن  
نفیس و جمیع تر بود چنانچه این محقق را تفصیل در تاریخ مدینه مطهره که مستخرج است بجزیه نقدی از بارالحمید بیان کرده ایم  
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت شب گاه اسرار فرمود که عادات ابو بکر صدیق و عثمان غنی بود که گفت می شنوم  
کسی را که میخواند برای وی و گاه بجزیه نقدی و عادات عمر فاروق و علی بن ابی طالب بود گفت بعد از یک رکعت از آنرا و او بسیار  
میگذاشت و آنرا در بعضی احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ابو بکر صدیق را که اندک که جب کین  
از آنچه میخواند و بفرمود که قدری است بخوان از آنچه میخوانی و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرائت طولانی  
و گاه تخفیف کردی و قرائت قصر خواندی عادات شریف و سه بسیار اعمال و احوال و همچنین بود بحسب ختمه اعمال  
و اوقات و توسیع دائره شغلیت و کثرت رعایت اعتدال و مصالح و دید حال تربیت و تصرف در احوال و مجامع  
صلی الله علیه و آله و سلم و خیرا و عمار و فضل و اکمل با جزئی بنیامین اعنه و علی آله و انما به را بتابعه و سلم فصلی در نماز چنانچه  
عادات و روش و طریق کثرت بیشتر صلی الله علیه و آله و سلم در گذران آن نماز بحسب کیفیت و وقت و جویان  
بهر آنکه چاشت فارسی غنی است گفته اند که ضحوة و حجتة بروزن مشیتة بختی ارتفاع نماز است و ضحیة بختی قصر و وقت  
است و بختی شجاع افتاب نیز آمده و ضحیة و ضحوة و وقت بلند شدن آفتاب تا راجع آسمان و شاعت میان مردم در  
اول نماز از نماز است یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن و سه قدر یکدیگر و نیزه و این را همان نماز است  
گویند دیگر بعد از بلند شدن و سه بعد از راجع آسمان تا ارتفاع و نماز که چنین ترخص اتصال در شان است و این صلوة می  
و نماز چاشت گویند در اکثر احادیث این سه صلوة انفع و واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعضی  
احادیث صلوة الاشراف نیز واقع شده است چنانکه سید علی از حدیث طبرانی آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
یا ام ایمنی نه صلوة الاشراف و این را بعد از حدیث آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که این آدمی من را در حدیث

اول النهار الكفك آخرو و حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمیع انجوام سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده بر نماز شریف  
عنوانی جدا نموده و پنجدهیست آورده که هر یک بگذار و نماز فجر در جماعت پسترب نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پسترب  
بگذار و دو رکعت باشد و او را مثل اجر حجّه و عمره تامه تامه رواه الشریک عن انس و صحبت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب نموده و امر آنجا بیا فرموده است و در تحقیق کیفیت است  
و یک نماز که اول وقت و سه اشراق است و آخر و سه تا قبل از نصف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کردی  
از پنج گمان بردند که یکی آنجا دو وقت است و دو نماز اند و بعضی فحوه صفری و فحوه کبریه نیز گویند و الله اعلم و احادیثی که  
در کلام مصنف مذکور گردیدیم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوٰه صبح ویم آنچه در وقت گرم شدن روز که صبح تر و صبح فصل  
در شان اوست بگذارند هر دو را شامل است و علماء را اختلاف در استحباب صلوٰه فحیه و احادیث و اخبار در و سه بظاہر  
مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب است و تمسک ایشان با حدیث است که اثبات آن میکند چنانچه عاقلان  
بر وایت احمد و مسلم و ابن ماجه گفت رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم صلی میگذاشت و پیغمبر  
نماز فحیه را سجد و پیغمبر یعنی نماز نفل یا چهار رکعت و آنی لا یجها و بدستی که من نیز میگذاشتم چهار رکعت را و فی بعضی روایات  
در روایتی و فحیه دیگر از عائشه که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم  
و آله و سلم میگذاشت در نماز فحیه را چهار رکعت و نیز در زیادت میکرد بر چهار رکعت یا شش رکعت یا نه رکعت یا بیست رکعت یا سی رکعت  
این نماز تا دو روز و سه روز و بیشتر رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم گردید عن انس و روایت است از انس قال رایت  
رسول الله گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم  
فلما انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام کرد قال گفت ای صلیت بدستی که من گذاردم صلوٰه نماز سیرا که نماز فحیه باشد  
رغبته محبت رغبت و امید واری از فضل و کرم الهی سبحانه تعالی و در سبب خوف و ترسکاری از بلا و فقر و بی نیازی این نماز که  
گذاردیم و سوالی از حق دیشتم فسالت ربی پس سوال کردم و در خواستم پروردگار خود را تا آنجا که سیرا فاعطانی پس داد  
پروردگار من مرا آنستین دو چیز از آن سه و معنی دنا و واحده یک چیز را از آن سه پس از آن بیان آن سه چیز میکند که سوال  
کرد آن دو چیز که داد و آن سوم که نداد میفرماید سالت سوال کردم پروردگار تعالی را آن لا یقبل الله منک انیکه نکشد همت مرا  
با آنستین تقوی سالهاست بچند سال است و غالب آمده در خط سال و سنین جمع اوست یعنی چنان نشود که خطها بچند سال  
و موجب هلاک نماید امت گردد و اگر گاهی فحیه سالی بقیته و جماعه در آن میبیند آن دیگر است و لابد من مصلحتی حکمتی خواهد بود  
ففعول پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا را سوال را از من سالت و دیگر در خواستم از پروردگار خود آن لا یظلمکم انیکه ظلم  
و غائب نگرداند بر امت من عدو دشمنی را از دشمنان دین که پامال سازند و هلاک گردانند ایشان را و غلبه ننند بر کسی که صلا  
متداومت آن نتوانند کرد و فعل پس قبول کرد این دعا را نیز و سالت سوال سوم از نگاه حق تعالی این بود که در خواستم از وی  
آن لا یتبسم انیکه خط کنند و در نمیکنند ایشان را شیعیان چنانچه گروهها شوند بدو او را بهایا مختلف و فرقه فرقه گردانند و هر  
فرقه تابع او باشد و در سبب بیکر قتال کنند و هر چه و مرجی و فتنه در میان آید فای علی پس با آورد پروردگار بر من از قبول این دعا  
اجابت آن نکرد از آنست که اکثر هلاک این امت بقتال بود لابد در اینجا بکمال اسعین محو الذنوب حاجتی و مصلحتی راجع بآل این امت  
خواهد بود و جمیع این حدیث صحیح است رواه الحاکم فی المستدرک و احمد و صحیح ابن خزمیه و در مواهب لدنیه حدیث گذاردن فحیه



هشت رکعت از حدیث انس بر روایت ابن ماجه آورده و لیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و زانچه ذکر کرده معلوم  
 میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیاء صلوات الله و سلامه علیه جمیع لازم نبوده گفته اند الا آن دعا که از حضرت امی تعالی  
 و تقدیر امشود بدان و اجابت آن موجود گردد در هر شیء آمده است که هر پیغمبر بر ادعای استجاب که مامور میشود بدان  
 در حق است و در این امر کرد که دعا کنیم برای امت خود در درخواست کم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت پس من  
 پوشیدم و نگذاشتم آنرا برای روز قیامت تا در آن روز که شدت و محنت و احتیاج بیشترست و ما کم ایشان را در روز  
 نایم روزه فداک یا رسول الله این چه فضل و کرم است و خیر خواهی و مصلحت اندیشی فقر است جزا که الله عنا خیر بخرد و در  
 ادعیه انبیاء غیر این دعای سمیع که مامور شده باشند بدان از درگاه الهی خلاصتست نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتمل  
 و این حدیث حجت ایشانست و نظریه تحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگر چه بصورت منع است و این عاقلانه  
 و روایتست از عائشه قالت گفت عائشه صلی الله علیه و آله که در پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الضحی نماز شبت را شدم تا  
 پسترو خواند این دعا را اللهم اغفر لی وارحمنی و تب علی انک انت التواب المغفور حتی قال ما تهره تا گفت این کلمات  
 صد بار و خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مستنون و مأثور است و عن ام ذرّه و روایتست از ام ذرّه قالت  
 گفت ام ذرّه را بایت عائشه دیدم عائشه را فصلی الضحی میگذازد نماز ضحی را و تقول میگفت عائشه ما رایت رسول الله ید  
 رسول الله را هیچگاه صلی الله علیه و آله و سلم هیچگاه میگذازد این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت و عن جبرین صلی الله علیه و آله و سلم روایتست  
 از جبرین صلی الله علیه و آله و سلم که وی را دید رسول الله ید صلی الله علیه و آله و سلم نماز ضحی را و صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الضحی میگذازد نماز ضحی را  
 درین حدیث ذکر عدد نیست و در بعضی عادت دیگر نیز مجعین آمده مقصود بیان گذاردن اصل نماز که خلاصت در آن  
 و عن جابر بن عبد الله و روایتست از جابر بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که حاکم ان البنی بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
صلی الله علیه و آله و سلم رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت و عن عائشه و ام سلمه و روایتست از عائشه و ام سلمی که ما را صلی الله علیه و آله و سلم  
 قاتا گفته بود که آن رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الضحی شش رکعت نماز ضحی را در آورده  
 گفته اند که اکثر آنچه وارد شده است در نماز ضحی دوازده رکعت است چنانچه در ترمذی و ماثور از بعضی است و ثواب وقت  
 بدان هر قدر که گذارده شود و از بعضی حدیث بعد از نماز و است چنانچه در آثار و اخبار در نظر آمده شد و عن علی و روایتست  
 از علی صلی الله علیه و آله و سلم و ابی سعید و طبرانی و نسائی و ابن خزيمة و غیره آمده اند در مواد بسیار گفته که رجال احمد ثقاة اند  
 ان البنی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کان صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الضحی بود که میگذازد نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضی معنی  
 دوام و استمرار بود پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمره و صلی الله علیه و آله و سلم بود اما تحقیق آنست  
 که مفاد کان نه چنینست و مواد نقص این قاعده بسیارست کما لیخفی علی المتتبع و عن علی و عائشه و انس و جابر صلی الله علیه و آله و سلم  
صلی الله علیه و آله و سلم کان صلی الله علیه و آله و سلم صلوة الضحی رکعات و عن ابی هریره و روایتست از ابی هریره قال گفت او صانی  
 وصیت نمود و امر کرد و اینچنین آمده در روایت بخاری و مسلم و ابی داود و در روایت ترمذی و نسائی و احمد اسل  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلثة الحمد میشت و در روایت مسلم و ابی داود و نسائی مثل این وصیت نسبت بایوب و ابی داود  
 نیز وارد شده و لفظ و صلی الله علیه و آله و سلم صانی جید است که آن جامع الاصول و در روایت نسائی بابی در نزوح و قیام یافته است  
 که آن فتح الباری صلی الله علیه و آله و سلم دوست جانی من که محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از محققین گفته اند که تحلیل

آن دوست حالص بود دوستی و سعه در خلال دل و درون جان در آمده باشد و از حیاست که بعضی سعه خلعت زغانی را  
از محبت دارند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم حبیب بود و هم خلیل خلعت وی چنان تر از خلعت ابراهیم بود  
علیه السلام و بعضی محبت را اعطای و ارفع از خلعت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت رحمت  
از آن گویند که در حبه القلب و سوادیه او در آمده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا خلیفه جز خدا نباشد و خدا  
اگر از آدمیان خلیفه میگرفتیم ابو بکر صدیق را میگرفتیم که شایسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و برادر سعه اسلام و حق  
مسلمانی باقی است این نفعی در حق خاص دوست صلی الله علیه و آله و سلم ولیکن است اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
خلیل گیرند مانع نبود کمال رتبه و مقام ایشان نیست که محبت و خلعت و سعه صلی الله علیه و آله و سلم پسند غرض که ابو بکر  
میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من ایام ثلثه ایام من کل شهر بروزه دوشن در سه روز هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر  
برایند که مراد بدان ایام بعضی است تحقیق این در مجلس از باب صوم باید و در حدیث جامع الاصول آمده است که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در سفر و حضر ترک نکرد و سعه در کتب و وصیت کرد بکنار دادن دو رکعت در اول و روز زیاده کرده است  
احمد فی کل یوم و این دقیق العید گفته که ذکر کعبین اکتفا باقل است که موجب فریاد تاکید است بدان کنایه فی فتح الباری و این در  
قبل آن امام و در رعایتی نوم علی و ترغیب و وصیت کرد بانیکه نماز در گذارم پیش از خواب یعنی و در اول شب اگر ده بخوابم چنانچه  
در فصل قیام میل گذشت چون ابو هریره ب حفظ احادیث نبوی و دیگر آن در اول شب شغول میبود و بیدار میبود و قیام میل در  
بعد از نوم دشوار بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت تسهیل امر بروی و اهتمام نشان علم و فضیلت و بابر عبادت  
او را چنین فرمود شنیدم از بعضی فقها که گفت در بعضی روایات نقلیه دیدم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب  
قرب قیام میل است طایب است و سند وی این حدیث ابو هریره تواند بود و الله اعلم بخیرین گفته اند اما پوشیده مانده گذارن یا  
قبل النوم لازم نیاید عدم قیام میل شاید که ایتا قبل النوم احتیاط باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد از آن قیام کند و وتر را  
اعاده کند چنانکه بعضی گویند یا نکنند چنانکه قول مختار است و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد بخیرین حال آنکه عمل ابو بکر  
صدیق ایتا قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویند که از جهت بعضی از شراح حدیث او تر قبل المنام را عبارت از گذاردن وتر  
بین النویین دارند فافهم عن ابی ذر و روایت است از ابی ذر چنانچه مسلم آورده قال گفت ابو ذر قال سئال النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
صلی الله علیه و آله و سلم یصلح یسجد یغنی واجب ثابت میگردد و در هر روز بر علیه کل سلاسه بقایم بر عضو یا بر بندین عدم  
یک از شایسته یعنی طاعت و عبادت که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آنرا شایسته کل سبیه صدقه و کل سبیه صدقه و کل  
تسلیم صدقه و کل سبیه صدقه پس بر سجده و بر تحلیل و بر کبیره میگوید صدقه و شکرانه اعضا و بند اعضا گرد و او امر  
بالعروف صدقه و نهی عن المنکر صدقه و همچنین بر امر معروف و نهی عن المنکر که میکند صدقه و شکرانه است و توبه و کفایت  
میکند من دلت از صدقه و شکرانه بر سلاسه رکعتان دو رکعت ترک عبادت بکناری توای مخاطب من الصبح در وقت صبح و  
این بحکم شایع است چه در وجوب شکر شریع است نه بطل چون شایع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت او را  
شکر جمیع سلاسیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمامه اعضا و مفصل افضل بود و تمامه فرد حکم  
یک وقت است پس گذاردن دو رکعت در اول روز او را شکرانه تمام آن روز بود و در حدیث ابی داود از بریده  
آمده است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت در آدو سه صد شصت مفصل است لازم بود

که بر فضل زبور صدقه دید گفتند یا سبب الله که میتواند که طاقت دارد این را فرمود و هر که باقی افتاده بنید در سجده و رخت  
 کند آنرا و چیزه که ایاد مردم را یکسو کند از راه صدقه مفاصل است و اگر آنرا نیایی که چنین شکی کفایت کند ترا و نه  
 مسند الامام احمد و دیگر است در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که منع میکند و غیره مانند معاذ بن انس حدیث را بجهت  
 رسالت صلی الله علیه و آله و سلم من قعد هر که بنشیند در مصلای در جاسه نماز خود همین بنشیند و در وقتیکه برگردد در وقتیکه  
 از نماز با مداد قیاسی سج تا آنکه بگذارد رکعتی است در رکعت فیه را لا یقول سخن نگوید الا خیر اگر آنچه خیر است و ثوابه بر آن  
 مترتب است یعنی بذكر حق مستقول باشد از آنچه منافعی است مساکت بود و درین اشارت است که مساکت که در اینجا  
 اعتبار کرده مراد بدان سکوت از آنچه شر است و لا یعنی و الا تکلم باینچه نیست حکم ذکر دارد در ترتیب ثواب هر که چنین  
 کند غفر له خطایا امرزیده شود مراد از گناهان او و از گناهات اگر چه باشند گناهان او مثل زبد البحر مقدار کثرت در اینجا  
 نماند که تعود در جاسه نماز مشروط گردید یعنی اگر بر خیزد و بجاسه دیگر بنشیند این ثواب بر آن مترتب نگردد چنانچه ظاهر  
 فحوائص کلام است اما اگر برخاستن در جاسه دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود از باب تکمیل و تهتم خرابه بود  
 و حکم تکلم بخیر در بعضی محققین گفته اند که ثواب ذکر و خاوت باقی است اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزایه مراد باشد  
 مخصوص بقعود و مصلای باشد و الله اعلم و عند الترمذی و ثوابت شده است نزد ترمذی عن ابی هریره یرفعه در حال  
 که رقیع میکند ابو هریره این حدیث را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حافظ هر که محافظت کند و مساکت و در  
 علی شفعه ایضا بر در رکعت فیه غفر له ثواب و از گناهات مثل زبد البحر عن نعیم ابن هار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ  
 مصححه الفصح او تشدید میم و پرا و مضبوط و صحیح کرده اند و بجاسه موصوفه بدل میم و بدل میم و چهار بخاری مجمل بدل با  
 و چهار میم بدل را و چهار با از مسکان را را نیز گفته اند و همه بیک صیغه اند و بنفشه چهار کسر حاء و هماء و تخفیف میم خوانده  
 و ترمذی سه گوید اصح اول است و ابو نعیم بلفظ کینیت نیز و هم است در سنن قال گفت نعیم ابن هار قال رسول الله گفت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدس ابن آدم ای خسر زنا و نوم و نوم  
 عاجز سیاه تو مراد عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز کفایت میکند  
 ترا از جمیع آفات و شرور و تفصیلات آخره و تا آخر و عند الترمذی و ابن ماجه و غیره عن انس یرفعه من صلی الله  
 شتة عشر هر که بگذارد نماز منی را و از ده رکعت بنی الله که بنا کند خدا را تعالی بر اس و سه قصر است الحنه که شش  
 در بیست من ذهب از طلا و قال الترمذی که حدیث غریب لا یفرقه الا من هذا الوجه و عند مسلم عن زید بن ارقم انه  
 بدیستی که زید بن ارقم دید قوما قومی را که یصلون الفیه میگویند از زنده نماز منی را مسجد قبا و در مسجد قبا قال پس  
 گفت زید بن ارقم اما علموا یا ایها المستند این قوم ان الصلوة این را که این نماز منی را غیر نه الهی و فضل و غیر اینها نیست  
 فاضلتر است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال صلوة الا و این نماز آن کسانی که جمیع و توبه دارند بجنبان حق  
 حین در وقتیکه است که ترمض الفصال که گریه میخورند و نه نشینند شتر بجای از جهت سوزناکی بای شان از سختی گرمی  
 زمین را وی تفسیر این لفظ این میکنند ای شتر حر النهار سخت میشود گرمی روز فجا الفصال حر الرضا پس فی یا نبی شتر بجای  
 گرمی رنگ نرم و زمین تا فته از آفتاب زمین حدیث معلوم گردد که تاخیر فیه تا گرم شدن روز فاضلتر است اگر گویند این معنی است  
 یا نبی گفته که فیه یک وقت سینه اول او شتر است و آخر او چاشت چوبی شک نادر در اول وقت فصل بود و پس گویند که

انفسيت اول وقت بر نه سب كسيكه بدان قائل است در فرض است اما اینجا چون وقت محل ركون نفس با ستراحت  
 عبادت در وے اشق و افضل بود از اول لاسيما كه از اداسه فرض صبح تا اين وقت بذكر و تلاوت مشغول بود و در این  
 آمده است در حديث صحيح ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم صلى الصلوة گذارد و بعد از ركعتين دو ركعت في بيت  
 در خانه عتيبان بن مالك نام مردی است از انصار و صحيح بخارسه از انفس مے آرد كوي اگر گفت انصار مكرت  
 رسالت آمده و عرض كرد كه من نماز با حضرت نميتوانم گذارد و دوسه مرد سه گران و فريز بود پس دعائي ساخت و آن حضرت  
 صلى الله عليه وآله وسلم را بمنزل خود دعوت كرد و حصار برآورد و سبگسترانيد و بر طرف حصار اي پاشيد پس آن حضرت  
 صلى الله عليه وآله وسلم بران حصار دو ركعت نماز گذارد و مراد از مرد و دين عتيبان مالك است و در دن مي حضرت پيغمبر را  
 صلى الله عليه وآله وسلم بخانه خودش از براي تبرك بود تا در موضع كآن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم نماز گذارد بجا نماز  
 ساز و پاشيدن آب بر طرف حصار گفته اند كه بجهت نجاستي بود كه آن حصار داشت و لهذا در بعض شروح گفته كه اگر نجاست  
 بود مراد بفتح برش است يعني پاشيدن و اگر محقق بود مراد بدان غسل است چنانچه اين هر دو معني را در جاي ديگر در حديث بول  
 صبي مختل داشته اند و اين وقت صبح بود پس گذاردن نماز در وقت صبح ثابت شد و بخارسه در آخر حديث گفته كه مردی  
 بانفس گفت آيا بود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم كه ميگذارد و صبح را گفت انس نديم او را كه گذارده اين نماز را مگر در كاي  
 پوشيده نمايد كه ايجا گذاردن نماز در وقت صبح از جهت اين وقت ثابت نميشود وليكن چون آن مرد ايشان را بجا خود برد  
 و حصار گسترانيد و درخواست نماز گذاردن كرد تا بان مكان تبرك جريد و برآورد خود جاس نماز سازد و دو ركعت بجا  
 گذارد و الله اعلم و عن ابی هريرة يرفعه لايحيا فذا حيا فطقت و مداومت نكند على صلوٰۃ الصبح بر نماز صبح الا اواب مكر مرد  
 كه راجع و مشهور است بسبب خدا رواه الحاكم على شرط مسلم و عنده و نزد حاكم است عن ابی هريرة يرفعه ان للجنة بابا بدست كه  
 مرهبت را در بيت يقال كه گفته ميشود و در باب الصبح فاذا كان يوم القيامة پس چون پديد اشود و روقياست نادى  
 در آينه مى خواندند از فرشتگان اين الذين كجا اند آن كسيكه كانوا يداومون مداومت و مداومت ميكرند على صلوٰۃ  
 بر نماز صبح و چون حاضر آيند آن كسان خطاب كنند بايشان و بگويند يا اباكم اين در مخصوص شماست فاخلوه پس آيند  
 آنها بر حمة الله بفضيل و رحمت حق اشارت ست بآنكه درآمدن به بهشت بجهت فضل و رحمت حق است و بنده را در جوي و تنهائي  
 نميست چنانكه بصريح در حديث نيز آمده است كه من يذلل احد الجنة الا بر حمة الله الحديث و عن ابن عمر و روايت است از ابن عمر  
 انه قال كه دس گفت لابي ذر مراد را او صنيه يا عم وصيت كن مرا اي عم بخير عادت عرب است كه در خطاب بزرگتر از خود را  
 بعلم نكند و مساوي را باخ يا ابن عم و خردتر را يا بني قال گفت ابو ذر سالت رسول الله پريد پيغمبر خدا را صلى الله عليه  
 وآله وسلم كه سالتني چنانكه پرسيدى تو مرا يعنى من نيز طلب و سوال وصيت كردم از آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و در روايت  
 نسائي و ترمذي و غيره خطاب صحيح با بن عمر و حاضران مجلس فقال پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم من صلى الصلوة كس كه  
 بگذارد و ركعتين دو ركعت لم ياتي بهن النافلين نوشته نشود و شمار كرده نشود آنكس از جمله غافلان چون اقل نماز صبح  
 دو ركعت است اينقدر تاثير كند كه اسم غفلت از وي بردارد و من صلى و كسيكه بگذارد نماز صبح را راجعا چهار ركعت كس بن  
 العابد بن نوشته شود از جمله عابدان چون زيادت كرد در عبادت زيادت در عبادت كه بجا يلقب شد و داخل ايشان گردد  
 و من صلى و سهر كه بگذارد و ستايشش ركعت لم يلحقه نرسد آنكس از لك اليوم در آن روز نوبت به چي كنجاي ميخورد انيت



وصفا سے وقت خال دے بعد سے برسہ گناہ گرد وے نگر دیام را عدم حقوق ضرر گناہ باشد یعنی مغفور گرد و دامن صلا  
 ثمانیا و ہر کہ گذارد بہشت رکعات کتب من القانتین آوشته سے شود از حمد فاشعان و مقربان دامن صلا عشر اسبے ہفتہ  
 بقیا نے الجنتہ بنا کند حق تقاے براسے دے خانہ در بہشت و جوار قدس و رحمت خدا میں حدیث را ہیچے و ابو نعیم و ہزار  
 از ابی ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کردہ ہے ذکر طلب وصیت و طہرائی از ابی الدرداء آورده و در بعض طرق در آخر  
 حدیث آمدہ کہ ہر روز سے وسیع شبے وسیع ساعتے نیست کہ پروردگار تقاے را دروے صدقہ نیست کہ سنت می نهد  
 بدان سیر کہ بخوابد از بندگان خود وسیع منعی نیست بالاتر از ان کہ انعام کنایں بندہ را ذکر خود را و قال و گفت مجاہد  
 کہ سولائے عبداللہ ابن السائب المجزو سے و از طبقہ ثانیہ تابعین ست و از فقہائے مکہ و قرائے اوست و از مشاہیر  
 و اعلام آن بلدہ معظمہ است و ابن عمر در وقت سوار سے رکاب وی می گرفت و چون سوار میشد جامہ وی گرد میگردانید و  
 قار سے شکر گرداوست مات ستہ ماتہ و قبل ستہ آشتین و ماتہ صلا رسول اللہ گذارد پیغمبر خدا صلا اللہ علیہ و آلہ وسلم یوما  
 روز سے اٹھے نماز صبحے را رکعتین دو رکعت ثم پستہ گذارد یوما روز سے دیگر اربعہ چار رکعت ثم یوما ستا پستہ گذارد  
 روز سے شش رکعت ثم یوما ثمانیا پستہ گذارد روز سے بہشت رکعت ثم ترک پستہ ترک داد گذارد نماز صبحے را مقصود ازین  
 حدیث اثبات اصل صلوٰۃ صبحے ست نہ دوام وے و ترک نیز دانی بخوابد و احاطہ علم را وے بدان بحسب ثابت شدہ  
 و سیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده کہ از روایت مجاہد آورده است و در روایت وی آمدہ ثم ترک یوما عن ابی امامہ  
 و روایت ست از ابی امامہ باہلی کہ از مشاہیر صحابہ است یہ فرمود کہ گفت پیغمبر خدا صلا اللہ علیہ و آلہ وسلم من مشی بہر کہ  
 بر پایے رفت الی صلوٰۃ مکتوبہ بسوے مسجد بر صلوٰۃ مفروضہ و ہو منظر و حال آنکہ آنکس با طہارت ست و در بعض روایا  
 همچنین آمدہ کہ ہو منظر صلوٰۃ اخر سے یعنی نماز پرورد و در قصد و نیت او آن باشد کہ تا نماز سے لگیا انتظار خواہد برد  
 و منظر آن در مسجد خواہد نشست کان کہ باشد مرا آنکس کا جبراج المحرم اجر کہے کہ قصد حج دارد و احرام بر آں بستہ است  
 و من مشی بہر کہ برود الی سجنۃ الصبح یعنی بسوے مسجد براسے نماز صبحے کان کہ باشد مرا و اگر کا جبراج منقل اجر کہے کہ قصد عمرہ  
 دارد و بمکمل کہ مشی بسوے سجنۃ الصبح کان کہ باشد مرا و اگر کان کہ باشد مرا یا تقدیر کنند صلا برین تقدیر بر معتبر یعنی فاعل عمرہ بود  
 با فہم و صلوٰۃ و نماز گذاردن علی اثر صلوٰۃ بر سہ نماز دیگر لا تعویبہا کہ نیست سخن یا وہ میان آن دو نماز کتب نوشته میشود  
 آن نماز بعد از نماز بلکہ ہر دو نماز سے علیین در مقام عائی کہ محل کتب ابرا ست و مراد بنیاد بعد از نماز احتمال دارد کہ ہر دو نماز  
 فرض بود و احتمال دارد کہ نماز صبحے بود بعد از فرض صبحے چنانچہ در روایت دیگر از ابی امامہ صریح آمدہ است چنانکہ گفت عن  
 ابی امامہ یہ فرعہ من صلا الصبح فی جماعۃ ہر کہ گذارد نماز با دعا و اوراد جماعت ثم ثبت فیہ پستہ مبر کند و شستہ ماند در جای نماز خود  
 مشغول بذکر تلاوت حتی یسبح فیہ بر آںکہ بگذارد در انجا سجنۃ الصبح نماز صبحے را ثم یصلی پستہ لقبل آورد این نیست را و گذارد  
 نماز صبحے را کان کہ باشد مرا و کا جبراج او معتبر مثل اجر شخص حج گذارندہ یا عمرہ بجا آرندہ تام لہ حجتہ و عمرتہ کہ نام و کامل شدہ است  
 مرا و راج و عمرہ وے و عن ابی ہریرۃ در روایت ست از ابو ہریرۃ قال گفت ابو ہریرہ بعثت ابنی بر انیخت و بفرستاد  
 پیغمبر صلا اللہ علیہ و آلہ وسلم حبشاشکریرا بجا بنی فاعطوا پس عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمۃ غنیمت را  
 و ہر عواد شتاب کردند اگر کثرت را کرت یعنی اقدام بجریب و حملہ بر جلد آوردن و رجوع و طفر و دولت آید و لقب  
 امیر المؤمنین علی کہ کردار گویند باین معنی ست فقال پس گفت رجل مرد سے از اصحاب یا رسول اللہ ما را نیا ندیدیم

البته شکره یا که فرستاده شود اسرع شتاب کرده از دست کثرت و لا اعظم غنیمت و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من هذا نعمت  
 ازین شکر که تو فرستادی و باز آمد نقال پس گفت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقصد تحقیر دولت دنیا و تقلیل شتاب  
 و تعظیم ثواب آخرت و تحریص و ترغیب بر احراز این فضیلت الا خبر کم آیا خبر و هم شمار با اسمع که و اعظم غنیمت بشتاب تر از روی  
 کثرت و عظیم تر از جنت غنیمت زحل تو حاضر دس که وضو کردی بیتی در خانه خود تا حسن پس نیک کرد و وضو و وضو و وضو خود را بر عایت  
 ارکان و آداب آن ثم عمداً الى المسجد لیسر قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فضیلت پس گذارد آن مرد و صلوته ان شاء الله نماز با برادران  
 عقب بالصلوة الفیحه پس از آن در عقب او گذارد نماز هجده رافقه اسرع الکره و اعظم الغنیمت به تحقیق میرسد که در آن مرد کثرت را که  
 مکرر کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را و ظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام است و عظیم کرد غنیمت آخرت را  
 این مجموع احادیث که از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگر چه تمامه آن به بحث نرسیده و بعضی از آن خالی از ضعف نباشد لیکن  
 بجهت تقدیر طرق از چندین صحابه عظام تقویت و متابعت یافته خصوصاً در باب فضائل اعمال دلیل است بر استحباب  
 فضیلت نماز چاشت که لازم فعل و قول حضرت نبوی است صلی الله علیه و آله وسلم یا ترغیب تحریص بر آن بر چند سبب حدیث  
 نرسیده باشد در صحاح و سنی که گفته که شیخ ولی الدین بن العراق گفته که وارد شده است در روی احادیث کثیره و صحیح  
 ما آنکه گفته است محمد بن جریر الطبرانی که اخبار درین باب بدرجہ ثواب معنوی رسیده و سبب حدیثین کشیده است و گفته  
 ابو بکر بن البریه مالکی گفته که در صلوته انبیاء سے سابق است که پیش از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند و در روایت  
 تعالی خبر میدهد از او و علیه السلام اما سخن را بحال مسیحین بالحق و الاشراف پس باقی و شتاب حق سبحانه و تعالی از آن  
 در دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم عصر و صبح صلوته اشراف را و سیوطی در جمیع الجوامع از این جمیع آورده که گفت ابن عباس  
 تحقیق خواندم ما بین اللوهین را و درین یافتیم صلوته صحی را اگر الا آن که خواندم مسیحین بالحق و الاشراف و بودم من که میگفتم  
 این الاشراف پسر گفت بعد از آن صلوته الاشراف و از دینی از حدیث ابی اهریره مرفوعاً آورده که کانت صلوته الفیحه  
 اکثر صلوته داود علیه السلام و از ابن انجاد از حدیث ثوبان آورده صلوته الفیحه صلوته یحیی علیه السلام و نوح و ابراهیم  
 و موسی و عیسی و این پنج باب فضیلت نماز چاشت مذکور بیشتر علما و شایخ ستار زیرا که روایت مثبت را در جمیع مقدم است  
 بر خبر نافی چه با مثبت زیاد است علم است که پوشیده شده است از نافی چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده و جمیع علما اگر  
 آن قائل شده اند و میگویند که اگر در آن بدعتی است از بدع که بود از حضرت پیغمبر و خلفا سے راشدین پس یا  
 کرده اند و استعدلال میکنند این جماعه بر بدعت بودن آن با حدیث و آثار که در سلف آن وارد شده خصوصاً  
 باثری که بخارج از ابن عمر روایت کرده که مروق عیله که از کبار تابعین طبقه ثانی است گفت گفتتم مر ابن عمر را  
 میگذازد دسے اون نماز هجده را گفت لا گفتتم میگذازد و عمر آنرا گفت لا گفتتم میگذازد ابو بکر گفت لا گفتتم میگذازد  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابن عمر لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذازد آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم آنرا یعنی گمان چنان دارم که نمیکند اگر چه چسبم بدان ندارم و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرد که  
 گفت ابن عمر لم یکن یصلیها ابو بکر و لا عمر فقلت قالینے صلی الله علیه و آله وسلم قال لا اخاله و از عبد الرحمن بن بکره حدیث  
 روایت کرده آنرا ابن جریر و روایت که ابو بکر که پدر او است و از کبار صحابه است صحیح را و میگوید که نماز چاشت میگذازد و در حدیث  
 گفت انکم بدستی که شما متصلون بر آن نمیکند از پیغمبر و اصحاب نماز را که گذارد است آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و لا

اصحاب وند اکثر اصحاب و سے و از عائشہ بآنکہ احادیث در اثبات نماز خمس آمدہ در نفع آن نیز حدیث مرویست چنانچہ بنی کریم  
و مسلم و مالک و ابو داؤد و آورده اند ما سیح رسول الله نگذار در رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سجۃ الصبح نماز صحیح را و در  
روایت ابن جریر آمدہ لاسفہ حضرت دلائی سفر ذکر السیوطی والی لاسیما و بدستی من میگذاردم آنرا و ان کان رسول الله  
و تحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سعید العمل بر آنستہ ترک میکرد و عمل را و بودہ حال آنکہ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
یکب دوست میداشتند ان عمل بدین را کہ عمل کہ تیرہ بیان یا عمل کرده شود بدان و معنی اول مناسبت بقول فی خشیۃ از جنت  
ان عمل بہ آنکہ عمل کند فی حق پس فرض کرده شود علیہم برایشان از جهت جریان سنت الہی بر فرض عمل بر امت نزدیک  
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران و در جامع الاصول در روایت ابن ماجہ پیش تقدیم و تاخیر کرده و قیس بن عبیدہ گوید کہ  
نزد و آمد و رفت بعید اندر من مستوفی میکردم هرگز تقدیم کہ نماز چاشت گذارد و در آن مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک و  
چندین مدت از عبد الله بن مسعود و اکبر صیباہ است و در حق وی وارد شدہ است کہ نصیحت الہی ماری بہ ابن ام عبد  
نیکو نہ تصور بودے و عن مجاہد روایت کردہ شدہ است از مجاہد قال گفت و خلعت انا و عروہ بن الزبیر المسجد در آمدن من  
و عروہ بن الزبیر مسجد نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم ناذا ابن عمر پس ناگاہ دیدم کہ ابن عمر جالس شدہ است در مسجد عند حجرۃ  
عائشہ نزد حجرۃ عائشہ و از الناس و آگاہ مردم مصلون میگذاشتند فی المسجد صلوۃ الصبح نماز صحیح را و انسا لہا پس پرسیدم  
این عمر را عن مصلوۃ انما از نماز ایشان کہ سنت است یا بدعت فقال پس گفت ابن عمر بدعتہ این نماز گذاردن ایشان  
بدعت است و نعمت البدعتہ و نیکو بدعتہ است ابن عمر و قال نیز گفتہ است ابن عمر چنانچہ شعبی از و سے روایت کرد  
کہ شنیدم ابن عمر را کہ گفت ما ابتلع المسلمون نوید بدعتہ اند مسلمانان افضل بدعتی فاضلتر من مصلوۃ الصبح از نماز صحیح  
این اخبار را تأیید است کہ مصنف در نفی صلوۃ صحیح آورده و غیر آن نیز هست و علما در جمیع و تطبیق میان این آثار و احادیث  
سابقہ گفتہ اند کہ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مدوامت نمیکرد بر نماز صحیح اگر چه است بر این ملاحظہ مداومت آن تحفیض  
و ترغیب بنیو از جنت مخافت این کہ برایشان فرض نکرد و در شفقت یافتند و در آخر از خروج از عمدہ آن در نماز چنانچہ  
تصریح کرده اند بدان عائشہ و لیکن در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مشیت چنانکہ احادیث صحیحہ بیان  
ناظر اند پس ہر کہ فی کرد یا روایت خود را نفی کرد یعنی خود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ندیدہ کہ میگذاشتند و لیکن از آن حضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم یا از مردم شنیدہ کہ میگذاشتند پس ہم باین شنیدہ گذارد و روایت کرد چنانچہ عائشہ ہمہ آن حضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم در وقت صحیح نزد و بنو دے الا نادرا گاہے در سفر بودے و گاہے در حضر و غالب اوقات در مسجد بود  
و گاہے در بیوقت در خانہ دیگرے از وجہات بودے و اگر نیز نزد و بودے گذاردن این نماز از وی دائمی بود  
بسی شایکہ کہ آن مذکور نزد و بود گذارد و در روایتی تصریح آمدہ کہ عائشہ گفت ما روایت یصلی یا مراد از نفی صلوۃ نفی  
دوام باشد پس در جائے کہ وارد شدہ کہ ما کان یصلی یا ما سیح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مراد او م علیہا باشد  
و محل ناگذاردن ابن مسعود و نا دیدن قیس بن عبیدہ در مدت یک سال و در این نماز ہمین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول  
لفظہ و علم بود و چون اشتغال با علم افضل از عبادت است ترجیح میکرد آن را برین با وجود استحباب و فضیلت این و الله اعلم و تواند  
کہ نفی جنت عدم و ثوقی باخبار واردہ درین باب باشد چنانچہ قول ابن عمر لا انا لہ چون از ابو بکر و عمر گذاردن آن نزد و ثوقی  
باخبارے کہ از مردم در گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنیدہ پیدایش وقت کرد و خبر داد از مردم و ثوقی و آنکہ

آنرا بدعت خوانند بجهت اجتماع مردم و انظار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذاتش مشروع است و لیکن این اظهار و جمع  
چنانچه در فرائض گفته بدعت است چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن است چنانچه حکم  
و باطل از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفت مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و در  
کرده است ابن ابی شیبہ از ابن مسعود که و سید توحید را که میگذازد نماز صبح را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر  
لایذ میکنند اید درون خانه ها خود بگذارید و طائفه دیگر از علمایم بقصد تطبیق و توفیق روایات می گویند که سنت است  
که آنرا گاه گاه گذارند و بعضی ایام ترک کنند و این طائفه درین باب استدلال میکنند بحديث عبد الله بن شقیق که ابن جریر  
آورده و عبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین است و از علی و عثمان و عائشه سماع دار و حدیث سنه ثمان و مائه و گفت از  
عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز چاشت میگذارد گفت عائشه نمیکذازد الا کاهی که از سفر بیاید  
و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سفر اکثر در وقت چاشت بود و نیز استدلال میکنند بحديث ابی سعید خدری  
که نزد سید و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت نزد سید حسن غریب گفته کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم یصلی الصبح میگذارد نماز صبح را صبحه نقول تا آنکه میگفتیم لایذ عباد ترک نخواهد کرد آنرا وید عباد و بود که ترک میکرد حتی  
نقول لا یصلیها تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل انجین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین  
در گذاردن این نماز نیز انجین بود و عن مکرمة روایت است از عمر که چنانچه روایت کرده ابن جریر و عمر که سید ابی عباس  
که یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از بربرستان است سنه سبع و مائه و قبل سنه ثمان و ثلثین و وی کاتب ابن عباس بود  
و مشهور است بروایت حدیث از و سید قال گفت عمر که کان بود ابن عباس یصلیها یوما میگذارد یک روز وید جماعه عشره ایام  
و ترک میداده روزی یعنی پنجواهد از ضمیر با صلوة الصبح نماز چاشت و عن عبد الله بن ریان که مولا سید عبد الله بن عمر از فقها  
و تابعین مدینه بود حدیث سنه سبع و عشرين و مائه و روایت میکند عن ابن عمر که کان بدستی که بود ابن عمر لا یصلی الصبح میگذارد  
صبح را غداً الا مسجد قبا و چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذارد و کان یا تیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت بر روز شنبه  
و رفتن مسجد قبا صبح روز شنبه الا آن نیز معتاد اهل مدینه منکره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع  
از ابن عمر آورده که و سید میگذارد نماز در وقت صبحی مگر در روزی که قدمی آورده که را و قدم او در مکه و وقت صبحی بود که  
طواف میکرد به بیت پست میگذارد و در رکعت را خلف المقام و روز دیگر که مسجد قبا آمد و می آمد او را هر روز شنبه  
و چون در آمد سید درین مسجد مکره پنداشتی که سیرت آن بانی آنکه نماز بگذارد در و سید میگفت می آمد آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم زیارت کرد آن مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمر نمیکند من مگر آنچه کرده اند یا را آن وقت  
منع نمیکند من هیچ کس را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن من منصرف  
ابن المعتبر سلمی الکوفی مات سنه ثلثین و مائه قال گفت منصور کان بود وند سلف از صحابه و تابعین میگویند که در روز شنبه  
ان یحافظوا علیها محافظت و مداومت را با صلوة صبحی کالمکتوبه مثل محافظت بر نماز فرض و صلوات میگذاردند آن را  
در بعضی ایام وید عمن و میگذارد شنبه در ایام دیگر و طریق سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصاً صلوة و صوم و غیر  
ماتوهم و وجوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد و بخلاف عباد و نسا که در زمان مناخر که تعلق و تقید ایشان بدان  
بحدیست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصور دارند بسیار از خیرات را که مهم تر است ترک کنند



وہذا لیس بشیء وعن سعید بن جبیر بن ہشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف اور اسنے خمس و تسعین  
 و شہد بان کشت و او چیل و نہ سالم بود و و سنے بوسے گفته بود کہ تو بعد از قتل من قتلہ دیگر نخواہی کرد و حجاج در رمضان پہلین سال  
 و بعضے گویند بعد از و سنے شش ماہ مرو گویند کہ بعد از قتل و سنے بر قتل سچا پس مسلط شد و این موعود روایت اوست ہر صبر  
 و امساک آن بنام تاشمش ماہ از قتل سبب سعید است آوردہ اند کہ چون حجاج در مقام کشتن و سنے آمد فرمود اگر تو را کشتی دیگر  
 باقی نخواہی ماند و این آخر کشتن تو خواہد بود گفت من چندین کس را کشتہ کہ بزرگتر از تو بودہ اند و ہنوز زندہ ام تو چہ باشی  
 فرمود انہما جامعہ بودند از خود سنے از محبت حیات خود گذشتہ و سیتن و مردان بر آنہا برابر شدہ و من با خود و با حیات  
 خود قطع دارم و از مردان ہما وی مشہوم اند اسے من ہرگز ترا سبارک نیفتد آخر بخین شد رحمۃ اللہ علیہ و قبرہ بواسطہ زیار  
 و تبرک بہ قال گفت سعید بن جبیرانی بدستی کہ من لا یرح صلوۃ الصلح ہر آنکہ ترک میکنم تکلف نماز چاشت را وانی اشتیہا  
 و حال آنکہ من دوست میدارم کہ بگذارم آنرا چنانکہ از جہت تہنوت آنکہ انی ارا لکمان سے برم آنرا احتما علی واجب و لازم  
 بر خود اگر چہ تو ہم خلق و خوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شد و اما تو ہم صورت  
 و جوب بالترام لا یلزم نفس خود نیز خوش بنیاید چہ کمال و اعتدال در رعایت حق ہر چیز است چنانچہ اوست در واقع و قال  
 گفت مسروق ابن المجدع ابو العائشۃ الہمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسلام  
 آوردہ و بعد اول از صحابہ را از خلفائے راشدین و غیر ہم دریافتہ و این مسعود اختصاص داشتہ بود کہ اندک و اوراد خود  
 در دیدہ بودند از اش نام مسروق کردہ و عائشہ ام المؤمنین اورا بتجنی برگرفتہ بود و دختر اورا عائشہ نام کردہ و ابو عائشہ  
 کنیت اوست و در حرب خواج با امیر المؤمنین علی حاضر جودہ مات بکنوفہ سنہ اثنین او ثلث و ستین کتا مسروق میگویی بودیم  
 ما کہ تقرأ میخوانیم قرآن را پیش ابن مسعود فذہبی پس باقی نشستہ میانیم بر جا خود بعد فیام ابن مسعود بعد از ایستادن  
 و برخاستن ابن مسعود از مجلس ثم انعم بسترے ایستادم فصلے پس میگذا ردیم صحیحہ را فبلغ ابن مسعود پس رسید باین مسعود  
 ذلک قصہ ایستادن و گذاردن نماز صحیحہ را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار برالم تجملون چرا تکلیف میکنید  
 عباد اللہ بندگان خدا را مالیم بچیزیرا کہ تکلیف نکردہ است ایشان را خدا ان کنتم اگر ہستید تما لا بد اللہ و ناچار  
 فاعلین کنندگان این نماز ففی سوتکم پس بکنید و خانہ سے نماز این کلام ابن مسعود ناظرست در آنکہ بدعت گفتن بعض  
 اصحاب این نماز را و انکار کردن و سنے بر جامعہ کہ میگذا ردند مسجد با جملہ محبت این خصوصیت بودہ و در اصل این نماز  
 و مثل این از روایت ابن ابی شیبہ کہ با سنا و صحیح آوردہ ہست گذشتہ حال سخن آنکہ این طائفہ باین احادیث کہ ناظرست  
 در فعل ترک این نماز و عدم جملہ مسجد متعلق ہنوسک شدہ میگویند بران مداومت نباید کرد بلکہ گاہ گاہی باید گذارد  
 آن نیز تنہا در خانہ و طائفہ میگویند کہ این نماز گذاردہ میشود چہی از اسباب کہ حادث گرد و مثل قدم از سفر و حصول فتح و  
 مانند آن و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم کہ در روایتی کہ گذاردہ در بیت ام ہانی بسبب فتح بود و مر آن را صلوة الفتح  
 نام میکردند و منف نیز ازین طائفہ است چنانچہ در سنین و فصل قیام شب اشارتی بدان کردہ و لہذا این حدیث را با وجود  
 آنکہ بخارے و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نسائی آنرا روایت کردہ اند و ضمن احادیث کہ برای اثبات نماز صحیحہ ذکر کردہ  
 بنیاد و نہ و تمسک این طائفہ بانست کہ قاضی حیاتش و کئی و غیرہ گفتہ اند کہ حدیث ام ہانی طایرہ نیست در آنکہ آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قصد صحیحہ کردہ و محبت این وقت گذاردہ بلکہ قصد ام ہانی خبر و دانست بآنکہ نماز خود وقت بود و نہ



و سیاق کلام مصنف ناظر برین است چنانکه گفت و اختلافات بعد بحسب اختلاف ایام و احوال بود و بحسب کسب یا تهیام  
 بمهمات دیگر از پنج گاه و دو رکعت گذارد و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث  
 مذکوره معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود و شخص بخیر است و را اختیار هر عدد که خواهد خواهد یک عدد  
 معین را اختیار کند و همیشه مواظبت بر آن نماید و خواه هر روز و بر چند گاهی یکبار از آن عمل کند و بر دو طریق سعادت  
 اتباع حاصل است و ثانی اقرب و داخل است چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیثی است که در آن مذکور است و دلیل است برین  
 که شخص بخیر است و را اختیار هر عدد که خواهد زیرا که فرمود من صلا الفجر کتبت له من الاجر مائتین و من صلا الفجر کتبت  
 له من الاجر مائتین و من صلا الفجر کتبت له من الاجر مائتین و من صلا الفجر کتبت له من الاجر مائتین و من صلا الفجر کتبت له من الاجر مائتین  
 اعداد ثابت میشود اگر چه بعضی از آنها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر میشود و بائنه المتوفیق  
 فصل اول در بیان سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفروقه که خارج حلوه کنند آیا جائز و مسنون است و  
 عبادت و موجب تقرب بجناب قدس الهی است یا نه نزد بعضی بدعت است و حرام و لا اصل لها فی الشیخ و بنا بر حرمت  
 سجده تین بعد از وتر و اینان هم برین است و آنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده  
 اطاعت میفرمود و دعا بسیار میکرد و مراد بدان سجده صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد  
 و نزد بعضی جائز و مسنون و از بعضی حنفیه نقل کرده اند که جائز است مع الکراهه و استدل لال مجوز برین حدیث عائشه است  
 در نماز شب که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا زده رکعت میگذارد و سلام میدارد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد  
 یک رکعت فی سجده السجده من ذلک قدر ما یقرا احدکم خمسين آیه یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده میکرد  
 از جهت شکر توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی بخواهد آیت بخواند و من درین ذلک تعلیلیه است و فاد فی سجده برای تعقیب  
 و این استدلال ضعیف است ظاهر و متبادر آنست که من درین ذلک از برای تعقیب و فاد برای تفصیل جمال و مراد سببه  
 معنی جنس بود یعنی در سجده و تر تطویل کرد و باین مقدار که اقال الطیبی و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز جزیه قسم است  
 یک سجده سهو است و آن خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و در اینها خلافت نیست دیگر سجده مناجات است  
 بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف است  
 نزد امام شافعی سنت است و قول امام احمد و ابی یوسف و محمد نیز همین است و احادیث و آثار درین باب بسیار است چنانکه  
 مذکور گرد و نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر متناهی است چه نفس  
 که میزند نعمتی است و نعمتی که میزند و در آن نعمتهاست که در حصر حصان نیاید و بنده عاجز است از ادای شکر آن پس تکلیف بدان  
 اگر چه بطریق سنت و استحباب بود و در سجده شکر یا لا اطاق باشد و گویند که مراد بسجده در باب شکر نعمت و را احادیث  
 واقع سنت نماز است که تعبیر از آن سجده کرده اند یا عشون خست و لیکن آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه از آنکه گاه  
 بوجود آید و در سنت نیز محققین واقع است نه بر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر است و چون از بعضی خلفای شریکین  
 بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده مأثور است قول شریک نیز درست نبود و یک قسم دیگر است که آنرا سجده شکر  
 گویند و در بعضی روایات فقیه رخصتی در آن واقع شده و گویند که فحشاء است و حرمت آنست و باجماع چون نماز در مصدق  
 مسنونیت سجده شکر است تا ایند و اثبات آن با احادیث و آثار گرد و گفت عاوت و طریق حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

آن بود که چون نعمتی خاص تر شرب یا غیر تر شرب می یافتی و یا نعمتی که لک مندرج گشتی شکر آنرا سجده کردی بوسیله آنکه در  
سند امام احمد بن حنبلین و در من ابی داود و جامع ترمذی ثابت است عن ابی بکره ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم کان یؤذنا آتاه  
دقیقه که می آمد و او را امر سیره چیز که که خوشحال می ساخت و او را فرمود افتاد و شکر سجده و حال که سجده گفته است سر خدا را  
شکر الله بجهت شکر کردن مر خدا را و تبارک و تعالی و عن انس در روایت است از انس ان ابی صلی الله علیه و آله وسلم  
بشربش را زنده داده شد بهر آنچه بر آمدن حاجت که داشت و من ساجده پس افتاد سجده از روایت ابی بکره عموم و دوام این فعل  
معلوم شد بقضیه لفظ زمان علی ما قاولنا و بطا بر عبارت اذا تا به چنانچه از اقیتم الی المصلوة و از روایت من خصوص حاجت  
که بدان بشارت داده شد و بر هر تقدیر احتیاج آن ثابت شد و بهیچ روایت که در باستان هیچ که چون مکتوب امیر المؤمنین  
علی ازین بر رسیدن آنکه قبیل که همان بسکون میم بلده است که آنرا بهمان بن قلو ج بن سام بن نوح بنا کرده اند ان الله  
اسلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرا این نعمت گذارد و دعا کرد و آن قبیل را و بکر فرمود  
السلام علی همدان السلام علی همدان در مواهب الدینه می آرد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد علی بن  
الی طالب را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای و سه لوائی و دستار بست بهشت مبارک خود بر سر  
و از حدیث ابی داود و احمد ترمذی می آرد که گفت علی فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب یمن گفت  
یا رسول الله میفرستی عراب تو می که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم نانی برایشان چگونه کنم پس  
نهاد دست مبارک خود بر سینه من و گفت خداوند اثبات گردان زبان او را و بدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون  
بر شینه نزد تو دو کس که یکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الی آخر احد پیش پس بر او  
صلی الله علیه و آله وسلم دعوت کرد ایشان را با سلام و ایشان بخجک و تیر اندازی پیش آمدند پس نفس نفس خود  
بر ایشان حمل کردند و بیهوش کس را از رویت ایشان قتل آورد پس متفرق شدند و بهر گیت خود تند باز دعوت کردند این بار  
اجابت کردند و دعوت اسلام بردست و سه نمودند پس در همین سال سالمان غنائما بیکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی  
صلی الله علیه و آله وسلم رسید القصه با خبرا و عبد الرحمن بن عوف روایت میکند که چون بشارت ربانی پیغمبر صلی الله علیه  
و آله وسلم رسید که هر که یکبار صدقه بر تو فرستد خدا ایتا می کند برو و صدقه صدقه فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدا ایتا  
برو و ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد و بنایت سجد و طویل  
کرد و در تاریخ مدینه می آرد که سیک از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بمنزل شریف و می  
آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است بر آمده چون این صحابی بان جانب فستاد سجد  
از ان کوه دید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده رفته است زمان طویل بایستاد چون زمان خود بطویل شد  
ان صحابی گمان برد که مگر روح پاک و صلی الله علیه و آله وسلم با همان رفته و از بدن الطمانی پذیرفته است پس  
بترقید و بی طاقت گشت و به اختیار برگریه درآمد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سر از سجده بردار و در جانب می گفت  
چه شد ترا ای فلان چرا سیکر کی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان کردم  
مگر چیزی واقع شده روح ترا بر آسمان بر ندهد به اختیار برگریه برین زور آورد و فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که  
بروردگار تعالی میفرماید که آید اضی و خوشنودی سازد ترا ای محمد انیکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود



بفرستیم پس این اثره سجده نعم و شکرانه این نعمت بگذارم به آنکه اینجا اشکای آورده اند که چرا من در وجه صورت دارم که درود بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بکبار بود و دیگران ده بار یعنی زیاده از آنچه بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جانش آنکه درود فرستادن بر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سینه است لاجرم حکم من جاری بکنسته فله عشار شالها بنده بران استحقاق درود و گرد و حقیقت جواب آنکه صلوة از بنده در خواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و بنده باین درخواست که فعل اوست ثواب آن برسد الکنون حق جل و علا رحمت میفرستد بر حبیب خود اینجا که میخواهد چند آن که میخواهد بکبار بودن از کجا لازم آید بکبار بود و فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا الکنون وی تعلق لائق کبریا را خود و لطف که بحسب خود داد و درود میفرستد چند آنکه لائق است و اگر نیز بکبار بود تواند که آن کبار در درجست و کیفیت توفیر از ده بار یکصد بار و هزار بار باشد فافهم و درستی او و دو سینه امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که بفرستد صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه بدین میفرستد و چون قریب غزوی که موضع است بین الحارثین اسید از نازقه فرود آمد دست بدعا برداشت و ساخته دعا کرد بعد از آن سجده کرد و زمانی طول در سجده گذشت که کسی برخواست و با بر دیگر دست بدعا برداشت و سجده را و این دست بدعا برداشتن و سجده کردن سه بار کرد و چون از حقیقت انجیل پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود که است خود را شفاعت کردم و سه سجده کردن این بود که حق تعالی ثلث است را بمن بخشید پس سجده شکر کردم و سبب مکرار دعا و سجده آن که چون سر از سجده برداشتم دیگر را است را شفاعت کردم نمشی دیگر بمن بخشید و دم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا کردم نمشی دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گزاردم و این شفاعت یا دعا در خواست شفاعت بود در روز قیامت قبول آن در آن روز نشین و عده حق بود با حاجت این دعا و قبول شفاعت و این روز یا حقیقت شفاعت و بخشیدن بود بفعل امروز و در روز قیامت ظهور اثر و نتیجه آن خواهد بود و الله اعلم و این شفاعت و بخشیدن بر آن عدم خلود در نار است و نیز تقدیم عصاه و وعید ایشان عقیده مثبت است تعالی پس اگر همه را بخشد رواست و بعض گفته اند که مراد بآن این است از خست و مسخ و غذاها دنیا است و در سنده امام احمد مثبت است که بفرستد صلی الله علیه و آله و سلم شخصی کوتاهه بالا سه حقیر ترا از غرضه لغاشی بفرم نون و نمین معجزه و یاس نسبت و نفاش بی یانیز آمده و نمینی کوتاهه در نهایت کوتاهی ضعیف الحکره ناقص الخلقه یعنی و سیم بدل سیه و بصیرت را بدید سجده شکر بکرد و گفت اسأل الله العافیه و سنت است که در وقت دیدن بتلا ابلا که طلب عافیت گفته و گویند و الله الله عافانی بما ابتلاک به و نمیکن گفته اند که اگر بتلا ابلا فی ظاهر مثل مرضی و در اندام را بید شکر و طلب عافیت بفرستد و از وی کند تا باعث انبیا و از راه خود و نگر دو اگر فاسقه و گرفتار محصیه را مشا بده کند بجز و علانیه گوید تا وی بشنود و آزار کشد و باعث انزجار و پشیمانی و سست گردد و در صحیح آمده است که چون ریزید سر ابو جهمل لعین را آوردند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد و در روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گذارد و این ناظر در محبت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابو حنیفه و امام مالک کرده اند و چون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجده شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعضی آثار صحابه نیز ذکر کند پس گفت کعب بن مالک چون بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد کعب بن مالک انصاری خروجه از کبار صحابه و یکی از شعرا اسلام است و یکی از ان سده تن است که تلف کرده بودند از غر و ه و توبه و رجوع رحمت کرد پروردگار تعالی بر ایشان پشایچه نه طوق قرآن مجید است و علی التلثه الذین ظنوا حتمه اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم نفوسهم الا انهم اذ ذوات و یستخسین و قیل لست و یسبون عمری فقتلوا و هبت سبال بود و قصه توبه که در از دست و پا وجود آن نقل کنیم که از آن سخن قصص است در باب خود و آنکه

زهری روایت میکند از عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک  
بعد از آنکه توبه وی قبول افتاد که تصحیف تو از غزو به بنو کعب بود گفت تخلف من ازین غزوه ابتلاست محض بود و اقله داران تعد  
و اختیار را بر خود و بیج غرر من استم که بدان تخلف شایسته که در اسباب جلا مرتب بود و مرا حکما نیکو برپا ستاده و لیکن سوا بیعت  
گرم بود و طب مریه رسید و سفری پس در از پیش آمده و مردم را آند و س طبع دل نمیداد که از سایه بافتاب رفته زن  
باست و نماز آنکه اسباب در و اهل میاست هیچ استند و نیکو دم میگفتم آن روز که بر آید من نیز بر آمدم و چون بر آمدند با خود گفتیم که امروز  
کاری داریم روز دیگر بر آمیم دوسه روز در چنین نزد دگنه شست تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست  
غنیم نگران و اند و بگین شدیم که این چه شد و هر گاه که از خانه بیرون آمدی و لنگلی و اند و زیاده شدی از آن که اکثر خراب اتفاق  
که خدر با س دروغ کردند و من و اکر ایشان را سعد و در دسته بودند در مدینه نمانده بودند و شیعانی میخورد و در آتش حسرت  
و اند و دسیو ختم که چرا فرستم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غزو به با فتح و نصرت باز آمدند حیران شدیم و غم فراخیم  
گویم و بچه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم بخنان دروغ در خاطر آمد که گویم و خوش و ندان من هر یکی را زنده می  
چنین کن و چنان گویم تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدینه مطهره آمد آن اندیشهای باطن من بخان دروغ  
جمله از خاطر من بر رفت و گفتم مرا نجات دهد الا صدق و منافقان سوگند با س دروغ خود رفته و خدر با س باطل آوردند  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخاطر عذر ایشان قبول میکرد و باین بنده امیکند اشتیاس من فرستم و سلام کردم و گفتم  
بجانب من که در خشم آمیخته که از خود فرستم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر ترا اسباب میا بود و گفتم یا رسول الله شکی آنچه  
بکار من بایست مرا جلد میا بود لیکن نفس غافل گردانید و کل بر من غالب آمد و مرا در ورطه حیران و خذلان گرفتند و در خبر و در  
ناحق سجده تنگ درین باب چه که گند و ریش و ندان مرا سرزنش کردند که چرا چون گیران عذری نیاد و دروغی نبرستی گفتم از نزد  
و س ترسیدم تا بر دروغ من گواهی ند پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است  
یلال بن امیه و مراره بن الریح را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را باز یافتیم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند  
تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از اعراض کردند حال  
متغیر شد بجا به روز گذشت که در حال برین صفت بود تا از جهان خود سیر آمیم و جهان بر تانگ شد و درین بجا به روز مراره بن الریح  
و یلال بن امیه قطعا از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیر سخن نمودم و بر آنما بیرون آمدم و برسان  
و از آن در گوشه مجلس شریفی نشستم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دیده نگاه مجربانه بجانب من میکرد و عجز و شکسته  
مرا مشاهده میفرمود چون من بجانب وی نگاه می کردم تخلف من را عرض مینمود و اگر گاهی برای کاری بیرون میرفتم  
هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقتم بر میداد و تنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و با افتاده  
که کسر عمن بود و مرا انجاست دوست داشتنی بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد و نزدیک او شدم و سلام کردم جواب  
نداد و رو س از من بگردانید گفتم یا بافتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرک نیست  
چرا با من مگوئی هیچ جواب نداد ما سرت همین گفتم انقدر گفت الله و رسول الله پس گریه برین زور کرد و بسیار گریه و در شد  
آمد چون بازار رسیدیم کی را دیدیم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم من پرسید مردم چون را دیدند گفتند این از  
است که تو میطلبی آن قاصد پیش من آمده نامه من داد و در حریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه عساکر بجانب من آورده

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب توفیق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دل بر تو گران کرده است و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او بر تو جفا میکنند تو مردان نیستی که جاسی باشی که بر تو جفا و ترا جوار و مطر و دسازند چون بر مضمون این نامه واقع شود بر خیز و بیاتناوخت و تیار داشت ما بهیچین چون این نامه بر خواندم با خود نفهم این هم از جمل آن بلاست که بر من نازل شده است و ازین بدتر چه بلا خواهد بود که کافر سه رادرین و در دین بن طبع افتاده است و مرا کفر دعوت میکنند و من زیاده نشد آن نامه را بر آتش نهادم و بسو ختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و بپایده خود بگو که بهیچین و بی التفاتی این صاحب نزد من بمهر و خوشتر از صد هزار سوار عنایت و التفات تست شمعتر گر وصال تو نباشد بفرات تو خوشتم به هم فراق تو مرا به که وصال در آن بپس نجانم رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که طلاق ده گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را در خانه پیش فرستادم و آن مرد و شخص را که هلال بن امیه و مراره بن اریع باشند نیز چنین فرموده بود که از زنان دور باش و در بعضی روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت برین میبایست تا پنجاه روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلنگ و تیره ناگاه در آن حال آوازی شنیدم نگاه کردم کی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مرا ترا ای کعب بن مالک که تو کینه تو قبول آمد و بجز از آن یاران من بیایه و دیده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده که تو بهیچین قبول شد پس رو بچاک نهادم و سیئه شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمدم با مهاجرین و انصار نشسته بودم مهاجران را تسلیت کردند و انصار خاشوش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم همچون ماه شب چهاردهم افزون شده و تابان شده و عادت شریفی وی بود که چون خوشی و شادی بوی رسید روی مبارک و تابان و اخروخته گشته و چنان شده که همه کس بدستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشت از آن روز باز که از مادر بزاده شد آنکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشت بهیچیکه تو بهیچیکه تو بدرگاه عزت قبول افتاد و در انوار و انوار شمع شکر از نزد که میان من و او صلح افتاده و حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند و او را پیش من ایستاد صدیق چون خبر قتل مسلم بن کذاب لغت الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعه از اهل ایمان را کراهت و در ورطه ارتداد انداخته بود و قصه او مشهور است بشنیده سیئه شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون ذوالشعبه که از روی و ساسی خوارج بود در میان قتل یعنی کشتگان بدید سیئه شکر کرد و سیئه تصغیر شد است یعنی پستان زن و او را ذوالشعبه از آن گویند که در حجاب بایست و جز مانند ایشان که از سخنان بازوی او برآمده بودند داشت دموه چند بران رویه و وی سیاهی بود داشت رو که ناقص الیه غار العینین ناتی الو حنین مشرف الجبهه مخلوق الراس و او را و مخدج بهیچین که نیکو بیت نقصان دست و این دو تندی از قوم ذوی الخویصره است و ذوی الخویصره عرو سه بود از بنی تیم در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بود آورده اند که کیاری آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قسمت مالی میکرد این ذوی الخویصره گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن و در روایتی گفت آنچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ای برادر من عدل کنم و دیگر که عدل نخواهد کرد صحابه خواستند که در برابر بگیرند و بکشند فرمود که او را صحاب ندانند که الا کلمه حق همین است و از بعضی روایات معلوم میشود که ذوالشعبه ذوالخویصره و سیئه است و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخدا بشارت شرف و سیئه دیگر از آن بشارت

جزئی که بهترین مردان خوانند بود در زبان خود و ماناکه مرادش روی شریفی و قوم وی است و مصدوق این مختصر  
صادق آن بود که امیر المؤمنین علیه السلام در حربه کوفه بر عجم آورد و جماعه خوارج از اهل انزوان که بعد از قتل  
از جماعت اسلام و طاعت امام برآمده بودند بر چند که ایشان را بسجده و طاعت و عودت کرد و سوی دروغ شهادت ایشان نمود و فائده  
نداشتند گفتند الامام فرمود این کلمه حق است که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام و خروج  
از دروغ احکام اوست و این باطل است و امام در حقیقت امر الهی تعالی است و فرمود از حضرت رسالت شینده ام صلی الله  
علیه و آله وسلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق برانید که نه نماز شما بر نماز ایشان رسد و نه صیام شما بصیام ایشان  
و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآن و جهاد ایشان و در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر و بیشتر باشند قرآن بخوانند و لیکن از  
شجرهای ایشان بالاتر نرو و در بعد اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار و در روایتی  
آمده تیر سکه که بیج از خون شکار نشانی بر روی دیگر چیز سکه بر سر سوار بعضی از علما گفته اند که این اشارت است که هنوز  
بقیه از اریان در ایشان باقی است و که فرستند و لهذا چون از علم مرتفع بر رسیدند که آیا کافران ایشان را در کفر  
بر هوا گفت ایشان از ورطه کفر گریخته باینجا سب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان چنین آمده  
که نیکو کن اشر قبیله و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی برانیدگان از دین و راه راست و اتباع جماعت  
و اطاعت امام بر حق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شینده ام که سر در ایشان سپاسی بود چنین چنان  
که یک دست وی مانند پرتابی بود بر روی موی چند رسته و فرمود فرض است بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که  
و قتال کردن ایشان کشتن ایشان چه قدر فضل و ثواب است دیگر شما هیچ عمل نیکو نمیکنید و بر این عمل اعتماد کنید و فرمود  
قتال کنید با ایشان و کشته نشود از شما ده کس نماند از ایشان ده کس ایشان ده کس ده کس بود پس بی جنگ  
با ایشان برآمد و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذوالقعدة چند سینه پر سید که چه شد بعد از تفحص بسیار برکنان می دزدید  
کشتگان افتاده بمان علامت کشتن داده بود و یافتند فرمود که با یاور گرفته و کشتن کرده پیش مردم بگذارید تا ماده عبرت  
و خبرت ایشان گردد پس سجد شکر کرد و او بایران آمد و فصل در بیان سجد تلاوت بهر آنکه در سجد تلاوت سه جا خلعت  
اولی حکم آنکه واجب است یا نیست نه سجد امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد انست که واجب است و امام مالک و شافعی و احمد  
بر آنست که نیست و فصل آن فصل است از ترک آن و بر وایت از امام احمد واجب است اگر در نماز بود و در بیرون نماز  
نه دلیل اقوال خداوند تعالی است فما لم یلایک منون و اذا قرئ علیه القرآن الایة که دلالت دارد بر انکار حرکت سجد و تلاوت  
قرآن و مقرون گردانیدن آن بعد از ایمان گو یا ترک سجد و عدم ایمان از یک قبیله اند و نیز سجد جز نماز نیست که مقصد  
کرده شده بهر سجد و سجده شریف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جزایزه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم چون بخواند آیه را از آیت سجد را و سجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و بگوید و ایلا آید و یا  
ام سجد کردن پس سجد کرد و متقی بهشت گشت عمار را عمر کردند سجد و ابابکر آورد و متوجه فرخ شد و شینده مانده که است  
چند سینه بر رویه چنانچه بتاسل در ظاهر او پیش کلاه مسایق حدیثه مفهوم میگردد و آنست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت  
آیت سجد بر رویه و سجده و نیز پیش شیطان متقی نگردد و شرفی و در شرح ابن الهمام گفته که جعل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامی  
نقل کند و معذب کند از انکار و دل است بر حجت آن کلام نزد حکیم پس چنانچه شیطان بر سرش در رویه نیز گفته اند که آیا سجد





الوجه و نزد خفیه بماند که در سجده معلوم است کفایت است و میگویند که سجده صلوة افضل است از سجده تلاوت  
 و چون این تسبیح در زمان نماز است در بیجا نیز کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص با نور بود  
 و بصحت رسد خواندن آن اولی و افضل خواهد بود و شمنی گوید که بعضی گویند که این دعا بخواند ریب الی ظلمت نفسی فافغری و نزد  
 بعضی سجان ربنا انک ان و عدد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و این  
 میگویند و درین سجده مقتول نیست که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم چون سراج سجده برداشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواند  
 یا سلام داد و درین سجده خفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مند و مستند و واجب چنانچه در حالت نماز در پاره میگویند که روی از  
 این مسعود همچنین است و در سیه این الی زید درند بسیار نام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت است یعنی اگر گوید جابر اگر  
 نگویید نیز رواست و گفته اگر بگوید احب است نزد او و درند بسیار نام احمد نیز بر دو روایت است بعضی از ایشان در حالت وضع راس  
 تکبیر گویند و بعضی تقدیس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر حرام نیست زاده  
 و نزد مانعیت و در عدم تسلیم بالکلیه یا خفیه موافق اند و با نور از کابر تا بعین نیز همچنین است و نزد امام احمد و امام شافعی در تدا  
 مشهوره سلام هست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعضی و سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود و نزد شافعی چنانچه از شرح صحاح  
 معلوم شده اختلاف ثالث و در کسیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند است نزد امام ابو حنیفه چهارده است در آخر  
 اعراف آیه عدد ۴ و محل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حج ۶ و فرقان ۷ و کل ۸ و الم تنزیل ۹ و من ۱۰ و الم سجده ۱۱  
 و النجم ۱۲ و اذا السماء انشقت ۱۳ و اقرا باسم ربک ۱۴ و در پاره میگویند که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان و میگویند  
 و نزد امام شافعی و همچنین نزد امام احمد و در رعایت مشهوره از وی نیز چهارده است و لیکن بجای سجده من شیع است  
 و در ص سجده نیست و در روایتی از احمد در هر دو جا است پس عدد و سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک  
 یازده است در شانیه حج و النجم و انشقاق و اقرا باسم ربک نزد وی سجده نبود و در تعداد سجده حج احمد و ابو داود و ترمذی  
 حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله یا تفصیل داده شده سوره حج تا آنکه در وی دو سجده است  
 و در روایتی گفتم یا رسول الله یا دو سجده است و سوره حج فرمود نعم هرگز نکند آن دو سجده را گویا بخوانند آن دو آیه را و خفیه  
 گویند که هشادین حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد با ولی سجده تلاوت است و شانیه سجده  
 صلوة بقرینه اقران او بر کعب و هر جا که ذکر سجده مقرون بر کعب آمده مراد بدان سجده صلوة بود و در بعضی شروح پاره گفته که  
 مراد آنست که فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده یعنی یک سجده تلاوت و دیگر سجده صلوة اما این توضیح منافات دارد  
 بر روایت دیگر که گفت هرگز نکند آن دو سجده را گویا بخوانند آن دو آیه را و جامع الاصول از معمل آورده که و این عمر خاند  
 سوره حج را و سجده کردند و سوره غابا این اثر نیز نزد خفیه بصحت نرسیده است و در بیجا حدیث دیگرست که ابو داود  
 و ابن ماجه از عبد الله بن عمر ابن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن  
 در سوره حج از آنها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف است و عبد الرحمن که از اکابر علما ی حدیث است گفته که ابن سنین هم میم  
 و دونون که راوی این حدیث است از عبد الله بن عمر و صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که قبول است و معلوم  
 حال که اقال الشیخ ابن الهمام و با سجده ص در روایات صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد و پس از آن  
 امام ابو حنیفه را که احمد در روایتی بهین است و در روایتی شین از احمد است که وی از عوام سجده نمود بلکه شکر قبول تو به داد و علیه السلام

و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین وجه درو سے سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناظرند پس بروایت اولی سجده  
 کند نزد و سے در نماز و خارج نماز و بروایت ثانی سجده کند خارج نماز و بخاری از عوام ابن عباس سے آرد که گفت پیغمبر  
 مجاهد را از سجده من عبادی گفت پیغمبر ابن عباس را از کجا است که تو سجده میکنی درین و در روایتی آیا سجده کنم در پیش خواند  
 ابن عباس این آیت را و من در سوره داود و سلیمان تأفیدتم آن آیت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما سورت که اقتدا  
 کند بالشان یعنی پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داود و سلیمان اقتدا ابوی لازم باشد و عکرمه از ابن عباس روایت کرد  
 که گفت سجده من از عزام سجود نیست و به تحقیق دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سجده کرد در وی سواد انجاری التردد  
 و ابوداود و در روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در پیش و غرض سجده کرد داود و بکثرت توبه خود  
 و سجده میکنیم برای شکر قبول توبه وی و ابوداود از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواند روزه  
 بر منبر سوره من چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با و سے سجده کردند روز دیگر بخاند و مردم تهنی سجده  
 فرمود که این توبه پیغمبر سے است یعنی از عزام سجود قرآنی نیست و لیکن چون شامی آن شدند بکنید پس از منبر فرود آمد و سجده  
 کرد و سجده کریم بابا و سے و در شرح ابن النعمان میگویی که درین احادیث پیغمبر سے که منافی و جویا باشد نیست غایت آنچه درو  
 است که سبب سجود در حق داود و سبب در حق بابیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی و جویا نیست تا آنکه قرآن و احادیث  
 واجب نیستند که از جهت شکر توفیق نعم پروردگار تعالی و امام ابوحنیفه در سند خود از سماک بن حرب از عیاض اشعر سے از  
 ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در پیش و امام احمد از یحیی بن عبد الله بن زبیر از ابی سنیة آورده که  
 گفت دیدم من در خواب که می نویسم سوره من چون بآیت سجده رسید دیدم دعوات و قلم و هر چه حاضر بود کوفتا و در سجده پس  
 این قصه خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد و در پیش از منی معلوم شد  
 که در آخر الامر سجده درین سوره بمواظبت کشید چنانچه در سوره دیگر بترک استقامت یافت بعد از آنکه گاهی غم نمیکرد  
 بر آن و ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود استقامت و اما  
 سوره انجم بخاری و سلم و ابوداود و از ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره انجم را و سجده کرد  
 وی و هر که با وی بود الا پسر مردی از قریش که گفت سنگ زده چند با خاک رسانید بجهت خود و گفت پسند است مرا پس قدر  
 عبد الله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر گشته شد و سے یکبار اشتیاقی و شیش بود که بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 گشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در سوره انجم و سجده کردند  
 با و سے مسلمانان و مشرکان و جن و انس از ابی هریره نیز اینچنین آمده و ترمذی سے گفت که حدیث ابن عباس من هیچ است  
 و عمل برین است نزد پیغمبر از اهل علم و نزد بعضی و مفصل سجده نیست و قول مالک بن انس همین است قول اولی صحت و قول  
 اکثر از علمای نیز همین است و اما سوره اشعق بخاری و سلم از ابی سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذا استقامت شقت خواند و سجده کرد  
 و گفت یا ابا هریره دیدم ترا که سجده کرد و سے گفت اگر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میدیدم که سجده میکرد درین سوره  
 نمیکردم در وی و در روایت دیگر آمده که ابو هریره گندار نماز عشا را و خواند در وی اذا استقامت شقت و سجده کرد و گفت بعد ازین  
 چه بود گفت سجده کردم من در وی و خلفه ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم پس بران سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنیم و از پیغمبر  
 تا آخر عمر پیچیدم سلم و ابوداود و ترمذی سے آورده اند که ابو هریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اذا استقامت

و اقرأ باسم ربك و در روایت سانی آمده که سجده کرد ابو بکر و عمر و سید که بهتر است از ایشان و در اذان السما و نشئت و اقرأ باسم ربك  
 و با سجده و سجده ثانی و حج و ص و انجم و انشئت و اقرأ خلاصه است و در ماوراء السی آن اتفاق صحیح و مختار در آنها نیز از روایت صحیح است  
 سجده است از پنج گشت صفت و صحیح شد که در اتم تنزل و در ص و در انجم و در اذان السما و انشئت و اقرأ پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 سجده کرده و عمر و بن عباس چنانکه در سنن ابوداؤد و آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم باینزده سجده در قرآن و اقرأ  
 و بخوانید سه سجده در فصل انجم و انشئت و اقرأ و دو سجده در سور که حج پس مجموع باینزده باشد لیکن در این پنج نیز تخفیف ثابت نشد  
 چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابوالکدر را که گفت آنچه ابوداؤد و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردم  
 در یازده موضع بیچ از آن در فصل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رند و محل بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجده و در قرآن و در اتم سجده  
 و ص و حج سجده این حدیث متمسک امام مالک است و لیکن صحیح بن ابی هریره بر و ایه الجماعة الا الترمذی انه سجده فی روايته انما سجده  
 مع البنی صلی الله علیه و آله و سلم فی اقرأ باسم ربك و فی اذان السما و انشئت و چون اسلام ابو هریره متاخر بود و در سنه سبع از هجرت  
 در غزوه خیبر علمای این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس را که ابوداؤد روایت کرده که لم یسجد رسول الله سجده کرد  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی فصل من تحول ازان باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه و آله و سلم الی المدینه از که بسوی مدینه  
 اگر چه پیش از تحول مدینه در که در و انجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در فصل میکند منافی و معارض است  
 قول ابی هریره را که گفت در انشئت و اقرأ در فصل سجده کردم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اما این حدیث را استقامه کردند  
 ازان جهت که در خدا و ان یعنی حدیث ابن عباس ضعیف است ابن عباس را که از مشاهیر علمای حدیث است گوید که این حدیث  
 منکر است و حیدر الحق که از عظمای این طائفه است گفته اسناد وی قوی نیست که ازان قال الشعمی و نیز ابو هریره مثبت است زیرا که  
 وی اثبات سجده میکند و فصل و او یعنی ابن عباس نافی است که نفی سجده ازان میکند و خبر ثبت مقدم است بر خبر نافی مثبت  
 زیادت علم است که بانافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت ازان حادث است و اما میگوید  
 و اگر کسی میدهد از اطلاع خود بان چنانچه در علم حصول فقه متر شده است اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس  
 باینکه در که اسناد حدیث ابن عباس ضعیفی دارد و خبر نفی است و آنکه در اشتهای کلام گفت که چون اسلام ابو هریره متاخر بود و عرض  
 ازان چیست و حال آنکه جواب بی آن تمام است باینکه آن اشارت است بوجه دیگر برای احتیاط حدیث ابن عباس یعنی  
 چون اسلام ابی هریره متاخر است آنچه و روایت کنند نیز متاخر باشد از آنچه صحابی تقدم الاسلام روایت کنند پس نافع بود  
 مر آنرا اگر گوئی که اگر چه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند و لیکن بدخول و مردود است باینکه بعضی تحقیقین از شاخران گفته اند  
 که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث و سه لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد و چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام  
 حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که تقدم الاسلام است و از وی روایت کرده جوایش آنکه این بر فقه بر سه باشد  
 که روایت یکم صحیح است و ابو هریره و بنیبار روایت بروایت و شاید خود میکند و میگوید و سجده نافع یعنی صلی الله علیه و آله و سلم  
 فی اذان السما و انشئت و اقرأ باینکه ابن عباس میگوید سجده نکرد و فصل ازان باز که مدینه آمده یعنی تاخر حال بن بود  
 کما هو الظاهر آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاجمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود و بعد ازان نسخ شد و خبر  
 ابن عباس حکم تا بنید و ارد و حکم مؤید صالح نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابو هریره باقی ماند و حقیقت جو  
 همان فرق مثبت و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد و باینکه گویند که از قول ابن عباس من تحول الی المدینه تا بنید حکم لازم نیاید



بلکہ ابتدای این حکم را بیان کرد و از انتها سے آن سکت است تا مل و اللہ اعلم **فصل** در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آن روز مشہور و مجہول جمیع مسکون و سکن و سیم و غم ان سیوطی گوید و فتح سیم نیز آمد و در جہاں کسر آن نیز حکایت کرده و این روز را در جاہلیت عرب و بفتح مہملہ و ضم را و باے موحده میخوانند و تسمیہ مجبکہ بعض گویند از آن جهت است کہ اجتماع آفرینش و تمامی آن درین روز است پیدایش عالم از روز یکشنبہ ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت اورا جمیع نام کردند و پنجمین ذکر کرده ابوحنیفہ از ابن عباس و سرنا و اوضعت است و این خبر دلالت کند بر تقیین ایام و اسما سے آن پیش از خلق سموات و ارض تعقل آن خالی از اشکال نبود و اللہ اعلم و بعض گویند از آن جهت است کہ پیدایش آدم در و جمع و تمام بشد و روایت کرد این قول را احمد و ابن خزیمہ از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد را بنی ہریرہ و این قول صحیح ترین اقوال است و از حدیث ابی ہریرہ کہ بیاید معلوم شود کہ تسمیہ مجبکہ بہت اجتماع امور عظام است در وی کہ یکی از آنها خلق آدم است و این نسب است از تسمیہ مجبکہ خلق آدم و اجتماع اجزا سے او ہم و نیز گویند کہ کعب بن لؤی جمع میکرد و درین روز قوم خود را و تہ کہ میکرد ایشان و امر میکرد و تعظیم حرم و حرم میداد بر آمدن پیغمبر آخر از مان و ابن حزم گفت کہ تسمیہ مجبکہ بہت اجتماع ناس است در وی برای باز و این اسم اسلامی است و در جاہلیت نام او عربیہ بود و نہ جمیع و تحقیق آنست کہ عربیہ نام قدیم است و در جاہلیت و ہم اہل جاہلیت تغیر دادند از آنرا بجمیع چنانچہ تغیر دادند سائر نامہا سے ہفتہ را و نامہای قدیم این بود اوکل ایہون جبار و بار موس عربیہ شبیار و این روز را در زمان جاہلیت نیز مشرف و امتیاز سے بود و در اسلام بفضائل خاصہ کنہ گوگرد و امتیاز سے دیگر یافت عن ابی ہریرہ روایت کرد و مسلم از ابو ہریرہ قال گفت ابو ہریرہ قال رسول اللہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اصل اللہ عن الحجۃ مگر اہ گردانیدند ای تعالی از روز جموع یعنی راہ نمود بد ریافت او قبول دی و قبول حکم الہی تعالی سے تبعید در و سے من کان قبلنا کسانی را کہ بودند پیش را حرا دیو و نصار سے اند کہ باقی از اہل مل و کتب سابقہ ایشان اندوگان لکھو و ثنایت و مقرر شد بر یو دیوم است روز شنبہ و للنصار سے یوم الاحد و نصار سے را روز یکشنبہ اختلاف کردہ اند کہ مراد مگر اہ گردانیدن ایشان از روز جموع چیست بعض گویند فرض گردانید پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرد و بعد از درین تبعید و امر کرد با اجتماع در آن بر عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و اما آوردہ اند و اختیار کردند بر یو در یک شنبہ را و تعقل نمودند بانکہ این روز را انتها سے آفرینش است و نصاری روز یکشنبہ را کہ وقت ابتدا می فرینش است و اکثر را کہ فرض نگردانید بر ایشان روز جموع علی تقیین بلکہ امر کرد با استخراج و تقیین آن با جہاد پس اختیار کردند و تقیین و زندہ یو دیوم سبت را و گفتند یوم سبت روز فرائع و قطع عمل است و خالق تعالی فارغ شد در وی از خلق و فرینش پس خلق را نیز باید کہ از شواغل و صنائع اعراض نمودہ و فارغ شدہ و ترک ہمہ کار با دادہ و عبادت و سے مشغول بشند و تقیین نمودند و در فرستند نصاری یوم الاحد را زیرا کہ و سے روز سے است کہ پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوارتر است بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و انچہ در حدیث بخار سے آمدہ کہ نہ ایوم فرض علیہم اگر چہ بطاہر و معنی اول نماید اما و را نیز بر سر دو معنی حل کردہ یعنی فرض گردید بر ایشان اصابت و دریافت آن روز و تقیین آن با جہاد بر سر تقدیر روز جموع نصیب ایشان نشد بخار اللہ بناب پس آورد و پدید کرد اللہ تعالی ما مسلمانان را بعد از ان پس راہ نمود ما را ایوم الحجۃ با جہاد جموع دریافت آن و توفیق عمل در آن این نیز محمول بر سر دو معنی است یعنی امر کرد این امت را بعبادت درین روز نہیں یا یا اللہ تعالی انھو اذا نودے للصلوۃ من یوم الحجۃ و عبادت نمود و مگر او کرد ایشان را با و با و تمرد و تعطل یا راہ نمود ایشان را بر عبادت

و احصایت این روز و تعیین آن فکر و اجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت درون خلق و بیرون آن  
 پس عبادت درو بی اولی و انب باشد و نیز در سالار ایام حضرت پیداکرد که منتفع شود بعبادت انسان و در روز جمعه پیداکرد  
 ذات هور او شکر بذات نعمت وجود او بی و احر بی بود از شکر نعمتها که خارج از ذات و نیز چون روز جمعه خلق موجودات  
 اکمال و اتمام یافت و انسان که منتفع بدان گردد در روزی مخلوق شد تعیین و بی برای عبادت شکر نعمت انبی اوفی بود  
 و شاید بر آنکه تعیین روز جمعه ازین است با جتهاد بعد حدیث عبد الرزاق را آورده اند که با سناد صحیح از ابن کثیرین روایت کرده  
 و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت سر سالت صلوات الله علیه و آله و سلم پیش از  
 نزول قرآن بدان و گفتند که چون یهود را روزی است که جمیع می شوند در روزی و نصاری را نیز روزی است مانند آن  
 ما نیز سیکردیم روزی را که جمیع شوییم در روزی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگذاریم در روزی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس  
 یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و بر سعد بن زراره که از کوسای انصار بود و تعیین از قدوم حضرت  
 صلوات الله علیه و آله و سلم بدین بشارت اسلام مشرف شده بود آمدند و بی با ایشان گمان گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن  
 نازل شد که اذ انور بی للصلاة من یوم الجمعة الا یتیسر بن حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را با جتهاد تعیین و اختیار کردند  
 انتمی بدانکه اقامت سعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بدین و اجتماع صحابه بر آن صحیح است  
 و احمد ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که گذارد با جمعه را پیش از قدوم رسول الله صلی الله علیه  
 علیه و آله و سلم در مدینه سعد بن زراره بود و بیشتر بر آنکه فرضیت جمعه در مدینه در اهل قدوم حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم شد و  
 آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد درآمدن مدینه مظهر کرد و هم در میان راه نماز جمعه  
 گذارد برین تقریر اجتماع صحابه در روز جمعه یا سعد بن زراره با جتهاد و صورت اشکالی پیدا نکند و بقولی که گویند فرضیت جمعه در مدینه  
 خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرماید که در نیست که حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم جمعه را در مدینه بومی دانسته باشند و لیکن بر اجماع  
 و اجتماع مردم برای آن در مدینه قدرت و مکتوب نیافته چنانچه نزد اقرظی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه با نازل  
 آنرا نه شنیده و در نیافته و آنرا با جتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز کرده و لازم نیست که جمیع خصوصیات  
 که در جمعه وارد دست بوده و انقیاد در مقصود کافی است و الله اعلم بکنهات و چنانکه یهود و نصاری تابع و مفضل اند و در وقت  
 عبادت که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون سبدا در دوران و اول ایام آفرینش است و مست متعبد در وی متبوع و مفضل بود  
 از متعبد در و در روز دیگر یا مفضل اند در قبول جمعه و عدم ابا انرا را بی و احصایت آن فکر و اجتهاد و بعض گفته اند روز جمعه را که  
 مسبوق است بعبادت و احکام پیش از وقت لیکن تصور نیست اجتماع این سه روز بتوالی مگر آنکه جمعه سابق بود که اگر کسی  
 فی شرح البخاری گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع است شرعا و دلالت میکند بر آن تسمیه اسبوع جمعه  
 چنانچه تسمیه یهود اسبوع را بعبادت و در باب تسقا و حدیث انس تسمیه اسبوع بعبادت نیز واقع شده بر صطلاح یهود بعبادت  
 یهود و مجاورت ایشان هم تبع لثا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب و دوزخ و جنت و رفع و دجا چه نبوت  
 پیوسته است که انچه این امت را در روز قیامت از بزرگه نشان بدو یکسوی انب و ازینجا فضل ایشان لازم آید بر تمامه امت  
 تخصیص یهود و نصاری بچیز آنست که باقی از امت سابقه در زمان حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم این دو طائفه بودند که  
 و مسلمانان متاخر و پسینا نیم من اهل الدنیا یعنی در وجود دین و شریعت انا و لون مقدم و پیشینا نیم شیعیان و مرتبه یوم القیامة

در روز قیامت و در روایتی السابِقون المَقْتَضی لهم انجماء ایم ناکه حکم کرده میشود ایشان را به دخول جنّت قبل الخلق پیش از تمام خلق و فضائل و کمالات و رفیع تکالیف شاکه که در دنیا این همت را حاصل است چون غیر محتاج و ثمرات آن در آخرت آنرا داخل تقدیم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخیر در دنیا همین وجود و شریعت را داده نموده و احتمال دارد که مقتضی لهم قبل الخلق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضائل و کمالات و رفیع تکالیف شاکه را داخل در آخرت از اهل دنیا دارند فافهم و روی حسن اوس بن اوس پیرفته قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من فضل یا کم یوم المحبته بدستی که از جمله فاضلترین روزهای شمار روز جمعه است ازین حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیار است مثل روز عرفه و عیدین و مثال آنها در روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو فصل است و بر هر تقدیر جمعه یکی از افاضل ایام است زیرا که قیام درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و نوح و درین روز قبض میرانیده شد آدم و نوح و درین روز نفخ صور که برای بعث و نشور است و بعد از آنکه ثانیه است و نوح و نوح و در وی است صفت مراد بیان نفخه اولی است که برای موت و هلاک اهل سموات و الارض باشد و صفت صوتی باطل را گویند که بمیرد انسان از قبول وی و قیامت را دو نفخه است یکی بر اهل سموات و اهل خاک چنانچه فرمود و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض و دیگر برای بعث و احیاء که ثلث نفخه فی اخری فاذا هم قیام میظنون و وجوبی دیگر فرموده فاذا هم من الاجراء انا الی ربهم نیلون و نفخه دیگر بود که بدان بول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که دیوم نفخ فی الصور ففرع من فی السموات و من فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد و غالباً آنها که دو نفخه گویند این را مقدمه نفخه اوّل دانند یا از بعد از نفخه اوّل فرغ شود و در منتهای او متعق و الله اعلم و بعضی از مراح حدیث گویند که مقصود از ذکر آنها بیان چیز است که واقع میشود در آن روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت والادارصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جایش آنکه فضیلت و قبض آدم تقریب اوست بخوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنّت و لهذا ابراهیم خلیل علیه السلام و علیه الصلوٰه من الی الخلیل مات و او حیار از نعم الهی شمر و در قول خود و الله سیّمتی ثم یحیی و چون روز جمعه فضیلت دارد و کثرت و علی پس بسیار فرستید برین من لصلوة از روز و نوح درین روز فان صلواتکم زیرا که بدستی در و دشمن معروفه علی عرض کرده میشود برین همیشه خصوصاً درین روز شریف و آن موجب سرور و رضای من است از شما و کرام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من است مرثیاء و ذکر این در بیان خواص جمعه بیاید و غالباً در و فرستادن مولی تعالی بر صلی که در حدیث جزای صلوٰه پرسیده کائنات صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده است از همین رضای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است از ایشان و در حقیقت افراغ کائنات شکر رحمت الهی است از جوهر مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحسب سبب حصول محاذات و مقابلهت مراد در وقت صلوٰه اللهم صل علیکم كما تحب ترغی و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بفرض صلوٰه بروی خیر و ادب بخت عدم اطلاع عیون حیات و سس صلی الله علیه و آله و سلم بعد از موت قابوا گفتند محابه یا رسول الله و کفایت تعرض و چگونه عرض کرده شود صلوٰه علیک در و ما بر تو وقت دارم و حال آنکه تحقیق مرده و بوسیده شده باشی تو در قبر یعنی بلیت این تفسیر راوی است یعنی ارست را که در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در جواب و دفع و هم ایشان من زنده ام و مرده نیم همانا که حکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدیم دیگر روح مرا بمن باز غشید و در بدن من در آور و این مخصوص بمن نیست بلکه این نسبت تمامه انبیا را ثابت است چنانچه فرمود و ان الله بدستی که خدا عز و جل حرم صلی الارض حرام

گردانید بر زمین آن تا کل آنیکه بخورد و بوسیده گرداند اجساد الانبیاء و بنمای پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم  
اکل ارض اجساد را کفایت است از حیات والا سلامت بدن در زمین بے اعاده روح چه فائده دارد و این معنی است بر سکه  
حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالا تر از حیات شهید که این حیات معنوی اخروی است و درین سکه یکس را از  
علمای است خلاف نیست و این تحقیق و تفصیل دارد که در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در بیان احوال عینی مظهر و توشیح  
نموده است و در کتاب مدارج النبوة فی مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج است و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم  
کرد این حدیث مذکور را الامام احمد و ابن حبان و الحاکم و ابو داود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و البیهقی و عن ابی هریره  
یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر یوم یموتن روزی که طلعت فیہ الشمس طلوع کرد و روی آفتاب و فی روایت  
علیه یوم الجمعة روز جمعه است متفق و از ذکر این صفت نهم ایام است تا بیج روزی که بدر نرو و چنانچه در علم عربیت مقرر شده  
که ذکر صفتی که از خواص جنس است مفید تمیز است و اشارت بآنکه مقصود مطلق جنس است و جمیع افراد تا احتمال تخلیص را گنجایش  
بنود فیہ در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمیع خلقت و می آورد و فیہ و در روز جمعه اهل الجنة در آورده شد  
آدم در بهشت و فیہ اخراج منها و در روزی که بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بیرون آوردن آدم از بهشت یازده  
بودن او است از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا متضمن حکما و لا تعد ولا تحصى است و لا تقوم الساعة  
و برپا نمیشود قیامت خواه نفی او و باشد یا نماند الا فی یوم الجمعة که در روز جمعه رواه مسلم و الترمذی و النسائی و فی صحیح الحاکم  
و مذکور است در صحیح حاکم سید الايام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام است و بعضی روز غرض را ازان تخصیص کنند و فی الموطا  
و امام مالک روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمد بجانب طور سینا و ملاقات کرد مکیب احبار را و مجلس  
داشتند باو پس تحدیث کرد و سرانجام تورات و تحدیث کرد مبنی که او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از جمله  
آنچه تحدیث کرد مبنی این حدیث که گفتم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر یوم یموتن فیہ الشمس یوم الجمعة فیہ  
خلق آدم بهترین روزی که طلوع کرد و در روزی که آفتاب روز جمعه است زیرا که در روزی که پیدا کرده شد آدم رفیع و بیست و دو  
فرد و انداخته شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت و فیہ تیب علیه و در روزی که قبول کرده شد توبه او و فیہ مات و درین  
روز مرد آدم و فیہ تقوم الساعة و درین روز برپا شود قیامت و ما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا و می مگر آن دابة  
مصحف یوم الجمعة استماع کننده و گوش نمنده و مترقب است در روز جمعه من عین یصبح از هنگام صبح حتی تغرب شمس تا وقت غروب  
آفتاب شفق از جهت رسیدن من الساعة از نگهبان آمدن قیامت الا الجن و الانس که چون و انش گویند که قاعد مطلق ثنائی  
شان ملهم میگردد و اب را بقیام ساعت و شش میسازد شان را با احوال آن و کشف میکند انداز را ایشان در روز جمعه بر آن  
حکمتی که او سبحانه و اندک مگر جن و انس که قضیه تکلیف و قاعده ابتلا اقتضای شرف و انضای عیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون  
حیوانات دیگر عقلی که در تدبیر معاش و معاد افکند و شاغل گردانند ایشان را از دریافت آن عالم نماند حجاب از پیش حقیقت  
ایشان برخاسته است و احوال عالم دیگر کشیده شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و هم و اشتغال تبدل بر سبیل و معاد از آن  
محبوب و مشغول گشته وجه دیگر برای اصاحت و ترتیب دواب و قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظام امور و  
جلائل شیون چندان انبیا و مرید که نزدیک است که زمین بدان تزلزل و تهائل گردد و دواب را از مشاهد آن ترس در می  
پیدا میکند و که مگر قیامت قائم خواهد شد و احم و بقیه از سجد بن عباده آورده که نیست هیچ کس که شرب و نه امان



و نیز زمین و مکه و مدینه و دیگر آنکه متبرک در روز جمعه از یکدیگر برپا شود و رو به قیامت و این معنی است بر وجه علم و ادراک  
 در جماعات یا با جماعت است یا کنایت است از شدت و قرب و قیامت و درین روز و اندک از علم و کبریا از جماعات خیریت و فضیلت  
 روز جمعه آنست که فی ساعده در روز جمعه ساحتی است الایجاد و فی ساعده آن ساعت را عجب مسلم بنده مسلمان و بهر حال آنکه  
 درین بنده مسلم نماز میگذازد و بیاض و اشرف سوال کند آن بنده شیخا چیزه سال از خداوند تعالی از امور دنیا و آخرت از اعطاء و ابدان  
 آنکه بر وجه الله تعالی آن چیز را آن بنده را بخواهد و دیگر میگوید که قال کعب بن جحان بنده کعب بن جحان حدیث را گفت بطریق استفهام  
 یا اعتبار بجهت استنباط که کرد و یا شتابی که داشت از آنکه فی کل سنته یوم انبوت و ساعت این حضرت که فرموده و در  
 مدتی است مرا و بوم درینا سطلق بوقت است یا روزی است که این ساعت در دست تعلل پس گفت من فی کل جمعه باین  
 است که تو گفتی که در هر روز جمعه یا در هر هفته است که در این روز میباشد فقر التورث پس فرما کعب اخبار توریث را  
 فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین است که خبر داد که آن ساعت در هر  
 است قال گفت ابوهریره ثقیف عبد الله بن سلام پیغمبر را قاش کردیم عبد الله بن سلام را که از خبر از جبار و علما سے  
 نجی اسرار ایشان و از اولاد و دوست علیه السلام بود و اول قدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و در هر  
 ایام مشرف شد و از آن غل میبرد گشت فقه شمس ترمذی که در جمعه عبد الله بن سلام را مجلسی کعب بن جحان گفت که  
 مرا کعب اخبار کند مشقه بود فقال پس گفت عبد الله بن سلام تو بطلعت تحقیق دانستم من از سماع از حضرت رسالت صلی الله  
 علیه و آله و سلم یا بنیروز توریث که ای ساعتی که ام ساعت است آن در روز جمعه تلت گفت فخر بنی کعب پس چون میدان  
 تو خبر و مرا باین و سپوش از من علم را قال گفت عبد الله بن سلام ای آن ساعت آخر ساعتی یوم الجمعة آخر ساعتی است  
 در روز جمعه تلت گفت که این چگونگی آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و قد قال تو بقی گفت است رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم الایجاد و فی ساعده آنکه نماز میگذازد و بیاض آن ساعت را در وقت نماز  
 تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواند و بگوید که ای ساعت آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر است الایجاد و فی ساعده آنکه نماز  
 نشود و رو به چنان نماز نماز عصر منوع و کرده است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جواب شکال بپرسید و بپرسید  
 که بوم خود را قبل از آنکه گفت است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مجلسی که در وقت مجلسی و انتظار  
 بر روزی که نماز نماز بپرسید آنکس فی ساعده آنکه بگوید در نماز است صلی الله علیه و آله و سلم آنکه بگذارد نماز را بعد از آن حقیقه یعنی در آخرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم از نماز از آن در قول او و بپرسید حقیقت و تحقیق مرا نیست من این باین باز و باین آمده است و  
 روایت در تعیین ساعت جمعه بقتضیل و فصل آئیده در بیان خاصیتهاست روز جمعه باین و آنکه عبد الله بن سلام از آن  
 قاسم یا از استی از حضرت سید ادهم علیه الصلوٰه و السلام معلوم کرده که در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین است چنانکه  
 در حدیثی صحیح نیز آمده است که من عند الله اولی روز باشد بجز در خمال اگر چه اکنون چنان بنظر آید که تا قبل کرد  
 و معرفت از ظاهر نمودن همین است حکم تاویل سلف از صحابه و تابعین آیات و ما پیش ما و بیان مراد از آن در جواب پایشان  
 که از حاضر اند اندک آنی بود بر مدار دست و قدم میکردند مرا و وقت خود را بقرآن و حال کردی آن را نیست و در محکمت و بهجت  
 هر شش که انعم ایشان را آمده و بر وجهی که گواهی ان تعیین کرده اند بر بیان اید بود و حقا و در کل نمود و این را مسلمی غیر است  
 در جواب و درین خصوص و حقیقتات اسلامیه اگر چه قصه حسن نقل نمایند اما چون ایشان تعیین نمیداد و بران عمل کرده اند

سخن بیان است فافهم وحدان انهم فی المسند و نزد شانی حدیث آمده است و رسندی که آلی جبرئیل البیضا و جبرئیل بنی  
صلی الله علیه و آله و سلم بمراة البیضا یا بینه سفید فیها نقطه سودا که در آن آئینه نقطه سیاه بود فقال البیضا پس گفت پیغمبر  
علیه و آله و سلم و پرسید از جبرئیل مایه چه چیز است این آئینه سفید و در و سه نقطه سفید را این چه روز و اشارت است فقال  
پس گفت جبرئیل مایه الحجة این آئینه سفید روشن حقیقت و مثال روز جمعه است که از سائر ایام بصفاء و نور نیست مخصوص و شایسته  
و همچنین هر چیز را در آن عالم مثالی و حقیقتی است چنانچه حقیقت و مثال ایمان ظلم و مثال علم کبر و مثال موت کثرت است و این  
نقطه سیاه مثال ساعتی است که در روز جمعه است با اعتبار امتیاز و سه از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی  
پیدا اثر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سائر اوان سیاهی را اختیار کرده اند بر سر نخ و اوان دیگر و این تو جبر  
شرح و تاویل حدیث نیک است و لیکن در این بی که باید تشریح است آنکه نقطه سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار  
استیاز و انفراد او خواهد بود از سائر اجزای آن پس واجب است حمل معنی این حدیث نیز بر آن اذلا حدیث شیخ بیه  
بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف در آمده بود بعد از نظر در حدیث آئینه رجوع از آن در ذهن نشسته و بعد از آن  
در جامع الجوامع سیوطی نظر کرده و دریافته که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبہ بروایت انس آمده که از وی ظاهر میشود  
که آئینه مثال روز جمعه است و گفته سودا مثال ساعتی است و فطرش انیت اتانی جبرئیل و فی میده کالمراة البیضا فیها کالمکة  
السودا و فطرش انیت اتانی جبرئیل مایه قال مایه الحجة و بعد از بیان آن که آمد در فطرت یا جبرئیل مایه الحجة فیها قال سه ساعت  
الحديث و الله اعلم و جابری بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعر من علی یوم الحجة فاذا هی کالمراة البیضا و اذا فی سطلها  
نکته سودا و فطرش انیت اتانی جبرئیل مایه الحجة فیها قال سه ساعت و فطرش انیت اتانی جبرئیل مایه الحجة فیها قال سه ساعت  
و اجتماع برای جماعت در آن و الناس لکم فیها تیج و مردم مرشدا در آن حجة تابع و مفصول اند الیه و و انصار سه آن مردم  
که را مندی و و انصار سه و لکم فیها خیر و مرشدا و و جمعی نکی بسیار سه از ثواب کل فضل رحمت الهی و استیانت و دعا و فیها و  
در جمعه ساعتی ساخته و زمانیت که لایوا فحقها موافق نشود و در دنیا بد آن ساعت را سه من سلمان که می خواند و عاقله خدا را  
را بخیر نیکی در دنیا و آخرت الا استحبب که مگر آنکه قبول کرده شود و عاقله ای و می گوشت جبرئیل نام روز جمعه عینه مایه الحجة  
نزد مایه الحجة سه است فقال البیضا پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یا جبرئیل و مایه الحجة المزیة چیست چه تسمیه جمعه بیوم المزیة  
فقال پس گفت جبرئیل در و تسمیه جمعه بیوم المزیة ان ربک بمرستی که پروردگار تو آنرا گزیند و پیدا کردی الفردوس از فردوس  
که اعلی در جات جنت است و حدیث صحیح آمده است که در بهشت ممد در بهشت مابین هر دو در بهشت مابین زمین و آسمان و فردوس از فردوس  
بهشت ماست از روی در جبهه چون بهشت طلبید از خدا فرمود و طلبید و پیدا کرده است حق تعالی از فردوس تا دیا انج و وی شاه را فیه که  
در آن و او کشید تو در یک است من یک از شکست از آن بیوم جمعه پس چون باشد روز جمعه در آن عالم انزل شهر منیر شده است و انوار  
شاه آفتاب که منور است از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن وادی منابر من نور منیر است از نور علیها بر آن منبر است و انوار  
جایهای نشستن پیغمبر است صلوة الله و سلامه علیهم و رحمت و و کرده شده است ملک المنابر آن منبرهای نور منیر بر منبرهای دیگر  
من و منبر از طلا مسکله آراسته شده است این منابر از طلا بالیا قوت و از بر جبهه علیها الشهداء و الصدیقون برین منابر  
شهدا اند که بدل ارواح و اموال در راه خدا کرده اند و صدیقان یعنی مومنان کامل که به تیغ ریاضت و مجاهده قمع و قمع آثار نفس  
کرده بر انت علیهم صدق و معرفت رسیده مومنه نبوت شده اند فاجلسوا پس فی نشیمنه شهدا و صدیقان من در آن منبر

انبیاء علیهم السلام تکلیف بران تمامی مشک فاقول الله پس بگوید خداست عزوجل بر ما اظهار نعمت و توفیق فرموده است و انما یکم من  
 پروردگار شما که تربیت کرده ام شما را با انواع فضل و نعمت و قد صدقتم و عدس به تحقیق راست کردم با شما و عده خود را و ادای  
 آنچه وعده کرده بودم با شما و در آوردم تا آن را در بهشت برین فاسکونی پس سوال کنید از من هر چه خواهید و حکم بدیم شما را  
 فبقولن پس بگویند ایشان را بیا ای پروردگار ما آنک سوال میکنم ترا از خوانک رضای ترا که بهترین مطالب و مقامات  
 و نعمتست فبقولن پس بگوید پروردگار تعالی قد خصیت منکم تحقیق راضی شدم از شما و کم و مر شما راست ما تمینتم هر چه از بگویند شما  
 و لدی المزیه و نزد من است زیادت در هر چیز چه نتمهاست حق و در جات فضل و رحمت و بی نهایت و بی اندازه است  
 اول که در بهشت شان در آورده و ابواب نعمت بر روی ایشان بگشاید و میرا طلبیدند که مبادا اعطای این نعم بلی رضا  
 باشد چه هر نعمت که بدهد اگر مقرون بر رضای و سبب نباشد در معنی نعمت است اصل رضا مولی است تعالی و چون مقرر شد که رضای  
 بعد از آن هر نعمت که افاضه کند مبارک است قسم پس ابل بهشت بحیث دوست دارند روز جمعه را ما اعطیم روز هفت آنکه  
 میسر بدید درین روز برهم من انجیر پروردگار ایشان از نیکی و بخشش و سبب گرداند و روی باین چنین فضل و کرامت و انجالت  
 در هر روز جمعه بود زیرا که چون ایشان دوست دارند جمعه را که در روی باین نعمت مخصوص شده اند لا بد آرزو دارند که در هر جمعه  
 انجین شود و گفت پروردگار تعالی که هر چه آرزو کنید بدیم از شما لازم آید که تا این چنین روز و سبب باین روز جمعه را که در روی پروردگار تو  
 و لا انتهار لا لاله سجد و هو الیوم الذی وان روز جمعه روز نیست که استجوبی فیہ ربک علی العرش برآمد روی پروردگار تو  
 تبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار سبحانه بر عرش برآمد و اجرای احکام و او امر بر خلق کرد  
 چنانچه بادشاهان بعد از ترتیب مهمام دولت و تشدید ارکان سلطنت بر تخت نشینند و بر عیایا حکم رانند این عالم بر مبنی کلام  
 و مراد نیست چه و سبب سبب از مکان نشستن منزله است و حقیقت مراد خلاصه معنی ترکیب آنست که وی تعالی با و شاه است  
 بر همه غالب و حاکم و آمرست و معنی مفردات و صلا منطوق نیست عرب چون خواهند یک را وصف بکاک و سلطنت کنند گویند  
 بر تخت نشست اگر چند دیر است بنود و شستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر است ملک و سلطنت است و همچنین اگر خوا  
 یک را بحد و وصف کنند گویند پدیداه مینوستان و دوست وی فراخ است اگر چند و پیرا دست بنود در اصل خلقت با برید و پدید شد  
 و گویند بنید ششیر و سبب دراز است و کنایت از دراز است قامت دارند بر خیزد او را شمشیر بنود و بنید ششیر نه قرآن نازل  
 بر زبان عرب است و روشن عرب در بیان معنی انجین است و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پدید آمده شد آدم  
 و در کبریا نشود و قیامت این حدیث را امام شافعی در مسند خود روایت کرده است و ابو بکر بن ابی داود و طرق آنرا جمع کرده و باین  
 متنوع از صحیح حسن و غیره مختلف متعدد روایت کرده و فی الجملة به طریق که باشد حدیثی عظیم ایشان است صحیح و مستحکم است  
 بر قوائد مشهوره علمی و عملی و بشارت غلیمه مومنان و نماز جمعه حاضر شوند گمان را و بر کشف اتفاق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت  
 باینکه موصوفه و تسمیه و سبب المزیه و کشف مراتب و درجات ابل بهشت و تمثیل آنها باینکه بران نور و هب و استوای پروردگار  
 تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابو هریره مرویست که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند بسبب تسمیه جمعه چیست فرمود آن فیما زیر که در جمعه جمیع شده  
 عظام امور و عظام کل شیون که اصل همه او معاد اندیکه آنکه درین روز جمعه ساخته شد طینت ابیک آدم خلقت پدید تواری  
 مخاطب که آدم است یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه شکل سبع و طی از طبع طینت آدم و چون او مصالح فخر و شرفه است

الطین المطبوخ بالشار و فیها الصعقة و البعثة و فیها البطحه بطش و نعت اخذ بقوت و عنف و مراد بطشه در حدیث روز قیامت از  
چنانکه حق سبحانه فرمود بطش البطشه الکبری و ذکر آن بعد از صعقه و بعثه برای تاکید گویند و اگر اخذ بطش آبی نیندگان را بعد از بعث و حشر  
در روز جزا مراد از بنیز و در نیست و بعض گفته اند که مراد بدان اخذ مشرکان و فرشت است روز بدر و فی آخر ثلث ساعات منها ساعه و در حدیث  
اخیر این روز ساعه و قتی است که من دعا الله فیها استجیب له هر چه خواهد از خدا و دعا کند در آن ساعت قبول کرده شود برای آن دعا  
رواه الامام احمد اگر گفته شود که مراد از قول او فی آخر ثلث ساعات منها ساعه چیست و چرا گفت و آخر او ساعه است چه ساعه که در آخر  
سه ساعت از ساعه باشد همان ساعت اخیر خواهد بود و جوش آنکه مراد است که آن ساعت عین سه ساعت اخیر است و کلمه فی که در اینجا واقع  
شده است آنرا تخریدیه گویند چنانکه اشارت بطرفی کنند که از آیهین ساخته شده است و گویند که درین طرف ده مثقال آیهین است و آنکه  
آن طرف عین ده مثقال آیهین است چه دس ساخته شده است از آیهین کذا قال الطیبی فافهم و در کتاب صفت بهشت تصنیف  
ابی بکر بن ابی الدینا هر ویست با سند و ثابت از روایت خدیجه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اتانی آدم را جبرئیل و فی کفه  
مرآة و در دست وی آئینه بود و کا حسن المرآی و ضویرها همچو بهترین آئینه ها و روشن ترین آنها و اذ آن وسطها و ناگاه و در میان  
آئینه لقه سودا لقه در اصل موضع از بدن که بدان آب نرسیده و وضو و غسل و تمیيع در اسپ آن را گویند که در جسد دس  
جز دس باشد مخالف رنگ تمام جسد و مراد در اینجا نقطه سیاه است که در آن آئینه بود چنانچه از حدیث سابق معلوم شد حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودت پس گفت من با جبرئیل و ما به الله لقه التي اری فیها و چیست این لقه که منم  
درین آئینه قال گفت جبرئیل نه که بمشاهین لقه حقیقت و مثال جمعه است چنانچه ظاهر حدیث است یا مراد است که چیست  
این آئینه با این لقه چنانچه در حدیث سابق بیان کردیم و از حدیث ابن ابی شیبہ تأیید آن آوردیم باز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوید  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودت ما بحجته چیست و چه صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعه روزی معین است  
ازین روز که پروردگار تعالی وقتدس پیدا کرده و پس عظیم است این روز و ساخیرک و در انجام است که خبر دهم ترا اے محمد  
بشرفه و فضله فی الدنیا بشرف و فضل این روز در دنیا شرف شے باعتبار ذات بود و فضل نسبت بغیر و ایرجے فیله لایله و خبر دهم  
با نچه اسید داشته میشود از ثواب و برکت درین روز و مراد این روز را که در دس بطاعت و عبادت مشغول باشند و با سعه  
فی الآخرة و خبر دهم بشرف و فضل او و بنام وی که در آخرت دارد ازینجا معلوم شود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صفات  
جمعه را و شرف و فضل او را در دنیا و آخرت بوسه دریافت اگر چه این روز را که یک از روزهاست بهفته است نمیدانست اما این  
صفات و نام او را که در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید و این صفات ندارد و با نچه گذشت که صحابه در مدینه با جهتا و  
وقیاس بر سبت واحد یهود و نصاری و عبادت ایشان در دس این روز را برای اجتماع ذکر و عبادت تعیین نمودند و همین قدر  
در یافتند اما خصوصیت این صفات و حقائق که درین حدیث مذکور است کجا بود اکنون جبرئیل شرف و فضل این روز در دنیا  
بیان میکنند و سیگویند فاما شرفه و فضله فی الدنیا فان الله عز وجل جمع فیها امر الخلق پس بدستی که پروردگار تقاسم جمع کرد  
درین روز و تمام ساخت کار و بار آفرینش را از خلق سموات وارض و آدم و اما ایرجے فیله لایله و اما بیان آنچه همیشه می شود  
از خیر و ثواب مراد ایل جمعه را فان فی ساعه پس بدستی نیست که درین روز ساعه است که لایوا فقها و روایا بد و موافق نیستند و ابراهیم  
ادامه سلبه مرد سلمان یازن سلمه که همه غلام و ابا معنی کنیز حضرت پروردگار صلی الله علیه و آله و سلم عبد یا الله از حدیث  
تعالی بدان ساعت نیکی را الا اعطایا آیه مگر آنکه بد خداست تعالی آن عبد و امته را آن نیکی و اما شرفه و فضله فی الآخرة



و اسماء و اما مشورت بفضل این روز در آخرت و نام و س که در آخرت دارد و بیانش نیست که فان الله تبارک و تعالی از صبر  
 اهل الجنة الی الجنة و اهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بگرداند و بفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت و اهل دوزخ را  
 بدوزخ جنت عظیم بدهد الایام و بدهد الالیام می رود و می گذرد و برایشان زمان و بنقسم و تعیین است زمان بهین نوع قسمت و اجزا  
 و نامهاست آن شب و روز بهین نامهاست شب و روز بهفته و نیاست و با وجود آن ایس فیها لیل و لانا نریست و شب شنبه روز  
 متعارف این عالم که بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و روایات آمده است که مثل کافور خیز به بار و علامت روز این بود و مشک  
 بریز و نشان شب این باشد یا پرده فرو بزند شب شود و بر درازند روز سپید آید و الله اعلم الشا الله تعالی حقیقت حال فردا  
 بهما نجا معلوم گردد که چیست و چگونه است فاعلم الله عزوجل مقدار ذلک و ساعاته چون روز و شب متعارف در انجا نبود و انجا نبود  
 حق تعالی و تعیین روز و شب و ساعات آن عالم مقدار آن را چنانچه در روزهای این عالم و ساعات او است فاذا کان یوم محرمه  
 پس چون باشد روز جمعه حین خیرج اهل الحجة بنکامیکه بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت است بآنکه این  
 فضیلت و نعمت که مذکور گرد و نتیجه و ثواب نماز جمعه است که در دنیا میگردند تا و س اهل الحجة ند می کنند پروردگار تعالی و تقدس  
 بهشتیان را منادایند آنست که باین طریق و باین عبارات یا اهل الحجة اے بهشتیان انحر جا الی واد المیزید برائید بسوی مقام  
 نام و س واد س مزید است و در وصف واد س المزید میفرماید واد س المزید لا یعلم سعة طول و عرض الا الله وادی مزید واد  
 که نمیدانند فراتر و دراز تر و پهن تر و س را اگر خدا س عزوجل فی کتبان المسک دران واد س تلهای رنگ است از مشک  
 رو سها فی السما و س اے آن تلها از غایت بلند س آسمان رسیده و این کنایت است از بلند ی آن تلها قال گفت جبرئیل  
 فیخرج علمان الالبیاء پس بیرون آرند علمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای نور را و خیرج علمان المؤمنین  
 و بیرون آرند خادمان مؤمنان بکراسه من یا قوت کر سها را از یاقوت فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها و کر سها  
 لهم براسه پیغمبران و مؤمنان و اخذ القوم مجاسم و بکیرند قوم یعنی انبیا و مؤمنان جاها س نشست خود را بر منابر و کراسه  
 بعث الله لفرسته خدای تعالی عظیم برایشان ریجا با ویر که تدع المشرقة خوانده میشود آن باد با سم مشرق یعنی بر انگیز ترنده  
 از ان جهت که تاثیر بر انگیز آن باد ذلک المسک آن مشک را که مثل تل ریک استاده و سر با سمان کشیده است و تند  
 دمی در آرد آن مشک را من تحت ثیابهم از زیر جامها س ایشان و تخرجه و س بر آرد مشک را فی و وجههم در رویهای ایشان  
 و اشعارهم و در رویها س ایشان تملک الیج آن باد اعلم و اناترست بآنکه کیف تصنع چه کار کنند بآنکه المسک بان مشک  
 و چگونه بکار بر داند یا من امراة احدکم از زن یکی از شما موقع ایها اگر سپرده شد س بان امراة و حوا که کرده شدی بوسه  
 کل طیب علی وجه الارض هر خوشبو س که بر روی زمین است یعنی چنانکه مرد خوشبو س بید و بشمار زن خود سپرده و آن زن  
 و اناست بآنکه چگونه باید آن خوشبو س را بکار برد و استعمال کند آن باد و اناترست از ان زن در انشان دن آن مشک جبرئیل  
 قوم و فرستادن آن بجانب ایشان یعنی حق سبحانه و تعالی فیوض و برکات خود را که تلها س مشک مثال انهاست بران وجه  
 که میخواهد فضل و رحمت و حکمت و س اقتضا میکند میفرستد و این باد محکوم و ماسور است درین کار قال گفت جبرئیل و جمال  
 دارد که خمیر راجع بر رسول بود یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حکایتی عن جبرئیل خم یوسه الله پتر و س میکند  
 خدا تبارک و تعالی الی حمله عرشه بسوی فرشتگان که بر دارند عرش و س اند و آن بهشت فرشته اند عظیم الیوا شیخ  
 در کتاب الحجة می آرد که مسافت از گوش تا بدوش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شاه حکم

میکند با دنیا ضحوه به بنید عرش را این اظهر سم میان ایشان پشته تا س ایشان یعنی میان ایشان و لفظ اظهر را تقم و زائد میگوشند  
 چون هر جا که آدمیان مجتمع باشند و در هم نشینند پشته تا بجانب یکدیگر دارند اقام این لفظ در عبارت عادت شده است و گاه  
 نظر انیم بلفظ تشبیه نیز گویند و نهادن عرش میان ایشان نیز تمثیل و کنایت است از ظهور جناب عزت و سطوت الهی و حضور او  
 در بارگاه سلطنت چنانکه پادشاه بموکلان خود حکم کند که تخت بنمید تا بران برآیم و حکم را نم و با خلق خطاب کنیم بهین طریق و قیاس  
 و دیگر المثل الاسطی عرش که بر مثال تخت پادشاهی است بنمید و حضرت رب العزت جل شانہ بران برآید و بنمیدگان خود خطاب  
 کنند فیکون پس میباشند اول ما لیسعول منہ اول کلامی که بشنوند بنمیدگان از درگاه عزت این کلام باشد که الی یا عبد  
 بجانب من بیا سید و رجوع نمایند اے بنمیدگان من الذین اطاعونے بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب  
 و لم یرونی و ندیده اند مرا و احد قوا بر سطر و ایمان آورده اند و پیغمبران من و تصدیق کرده اند ایشان را و اتبعوا امری  
 و متابعت و فرمان بردار س کرده اند مرا امرای ملت و مهربانی و اطمینان و کرم است بایشان پیش از خطاب مقتدره  
 و توطئه است بر آنکه علمی که خواهد فرمود و خطاب که خواهد کرد در غایت فضل و احسان خواهد بود تا بدل و جان نبعت ذوق  
 و سرور متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سوال کنید و طلبید هر چه خواهید فندایم المزیه پس امروز روز مزید کرم  
 و انعام است فیمتحنون پس مجتمع و متفق میشوند بنمیدگان همه علی کلمه واحده برین یک سخن که رضیاً عنک را رضی و خوشند  
 شدیم ما از تو اے و باب یکم دای رحمان دنیا و آخرت فارغ جناب پس را حقی شود که از ما که اصل متقی و مقصود ما رضای توست  
 فیرجع الله الیم پس رجوع میکند خدا س تعالی بسوی ایشان و ذکر کلام میکند بایشان و تاکید و تقریر بدعا و متبغای ایشان  
 کرده میگوشد ان یا اهل الجنة ای انیکه بهشتیان ظاهر است که من را ضیم از شما اتی تو لم ارض عنکم که من اگر راضی نمی بودم از شما که  
 دار س ساکن نمیکردم شما را و سر اے خود که بهشت است فسلو پس چون مشاهده کردید آثار و امارات کرم را  
 سوال کنید از من هر چه خواهید فندایم المزیه پس این روز مزید است فیمتحنون علی کلمه واحده پس باز اتفاق میکنند  
 برین یک سخن که ربنا و جیک پروردگار انبیا طرا و چه کریم خود نظر الیه تا نظر کنیم بسوی او و چشم سربینیم ترا نهایت مقاصد  
 و انتهای مطالب این است که بالاتر ازین مطلوب نیست و بعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ازنی انظر الیک  
 این بود و موسی علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم من ترانی شد و چون وقت در رسید بصد تطف و مهربانی  
 خود بر سوال آورد و عطا کرد تا معلوم شود که اصل وصول و حصول سکون ممول وقت است هر که پیش از وقت طلب و پیش از  
 قسمت خواهد محروم باز گردد و شجر و صحاب الخیر له سطر و اذا جاب الالبان تجھے و فیکشف پس در کند حق سبحانه و تعالی  
 ملک الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود فتنجی لهم پس تجلی عز و جل مرایشان را و بنماید خود را سب پرده غیض شایهم من نور پس  
 بپوشد ایشان را از نور جلال و جمال و سبحانه تعالی شے خیر که که لولا ان کفنه ان لا یخجلوا اگر نیست قضای و تقاضای  
 برین که نسوزند ایشان و باقی مانند در بهشت که جای فنا و زوال نیست لاخر قوا هر آنکه س سوختند و مستهلک شدند  
 لما فی شایهم من نور از بهجت انچه پوشد و در گریه ایشان را از نور عظمت و جلال و سبحانه ثم یقال لهم بعد از ان که  
 شرف پدید آرشدند و منور بنور جمال و س گشتند گفته می شود مرایشان را از جلالی منازل کم اکنون باز گردید بنمایان  
 این نیز از جبهه لطف و مهربانی است بنمیدگان چه دائم در درگاه عزت در شستن و متفرق نور ذات گردانیدن نهانیت  
 و تاب ایشان است بروند و زمانه جمال خود باز آیند و بیا سید و در پردا س صفات که مجای و مزیای آن نعیم جنت



از روزی که آخرت بهیچا از رب من عرشه ای که رسید فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش است  
تاویل بهبوط همان فراید بود که در نزول ربانی در وقت سحر گفته اند و یحیی الکرسی در ذکر کرده میشود که بر سر بنابرین در مجرای نور  
خیجاس علیها النبیون پس می نشینند بران منابر نورانی و یحیی المنابر یکبارگی اسی من در سبب هرگز کرده میشوند آن منابر  
یکبارگیها از طلا خیجاس علیها الصدیقون و الشهداء پس می نشینند بران کرسیها سه طلا صدیقان و شهدایان و بهیچا اهل الغرف  
فرود می آیند ساکنان غرنا و بالا خانها که در بهشت اند من غرقم از غرنا سه غرقم خیجاسون پس می نشینند اهل عروص علی کتبان  
المسک بر تنها سه مشک لایرون نمی بنشیند و نمی دانند اهل غرف لابل المنابر و الکرسی مر ایل منبرها و کرسیها را فضل فی المجلس  
زیادتی بر خود در مجلس هر چند مقام اهل منابر و کرسیها از پایه اهل غرف که بر تنها نشسته اند با وجود از مقام  
و مرتبه خود چنان محفوظ و راضی اند که بر علو مقام دیگران حسرت نمیخورند و حسد نمی برند و این از خواص بهشت است که با وجود  
تفاوت درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نمی برند و حسرت نمیخورند و متناهی نگردد و الا  
عذاب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود ثم بتبیدی لهم ذوالجلال پستر طاهر و متجلی میشود بکم و کیف مرایشان را خداوند ذوالجلال و الا  
و تقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هر چه خواهید بقیقولن با جمیع پس بگویند همه باجماع و اتفاق نسألك الله  
سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب اای پروردگار رفیع شهادت علی الرضا پس گواهی دهد خدا تعالی مرایشان را برضا و تائید  
و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پستر بگوید سلونی سوال کنید مرافسا که پس سوال میکنند ما را حتمی بهیچا کل عیب  
تا آنکه نهایت میرسد حاجت و بهمت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد و تا آنجا که بهمت او میرسد بخوابد قال ثم یسعی علیهم پستر سه  
میکند و قصد میکند و امداد و افاضه میکند برایشان پروردگار تعالی بالا عین رأت نعمتها سه که نه هیچ چشمه آن را دیده  
ولا اذن سمعت و نه هیچ گوش و صفت آن را شنیده و لا خطر علی قلب بشر خطور زکده حصول آن یا با بهیچا آن بر دل هیچ  
بشر سه و نه در آن در خیال و سه و بختی که باول صورتها سه خوب و ثبات آوازها سه مرغوب و ثبات خاطر طای خوش مراد  
دارند ثم یرتفع الجبار پستر بالا میرود پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسی از کرسی خود اهل عرشه بسوی عرش که  
نزول کرده بود از آن کبر سه و یرتفع اهل الغرف و بالا میرود اهل غرنا اهل غرقم بسوی غرنا سه خود که فرود آمده بودند و الا  
بر تنها سه مشک و بیوان غرنا النوع اند در نفاست غرقه من کوئوه بهیچا غرقه است از مراد برید سفید و صفت لولوی سفید سه  
برای مدح و بیان نفاست و اظهار خوبی است یا مراد کمال سفید سه و شدت اوست و همچنین در قول وی او یا تو ته طمرا یا غرقه  
از یاقوت سحر از مرده خضر یا غرقه است از مرده سبز پس فیها نیست در آن غرنا قسم شکسته و لا و هم و نه هیچ عیب مطرود  
فیها انهار لمراد نیست در جنات جو یا سه و سه مستلثه و بعضی نسخ مستلثه فیها ثمار آ و نیران است در و سه  
میوه ها سه و او فیها در و سه از او اجا و خدما و مساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فابل الجنة پس  
بهشتیان یتباشرون فی الجنة بیوم الحجة مستبشر میشوند در بهشت بر وجهی که تباشرون فی الدنيا فی الدنيا بالمرط حیاتی نبات  
سه یا بنده اهل دنیا در دنیا یا باران با مید خیرات و برکات **فصل** عادت کریم و سنت تویم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم  
آن بود که روز جمعه راقول و افلا خطیم کرد سه و بانواع تکریم و تشریف مخصوص مشرف ساختی و بیادات گوناگون از ذکر نماز  
و دعا و تصدق و غسل و امثال آن محفوظ گردانید سه چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و علما را دو قول است  
در فضیلت روز جمعه در روز غره بعضی میگویند روز غره افضل است از جهت ورود احادیث صحیح و فضل آن روایت از امام



که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آنرا کرده شوند در میانندگان از انکه شریف و  
نزدیک میشود برادر و کارهای ازندگان و بنیادها میکنند با آنکه بایشان و گواهان گیر و برادر کارهای با آنکه را بنشینند گناهان  
بندگان و نیز آنکه که دیده میشود و شیطان خوار و زار مانده تر و خسته خورنده تر و در پیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی  
و عفو گناهان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز دیگر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت عزت اهل آن بود و نیز آنکه که فضل الدعاء و دعا و توبه  
عرفه و بعضی میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث و آورده در فضیلت آن مثل قوله صلی الله علیه و آله و سلم طلعت الشمس  
ولا غربت علی یوم افضل منه و قوله علیه الصلوة والسلام یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است  
باطریق متعدد و نیز وارد شده که در روز بیست و ششم هزار کس از انکه کشت و زرع آنرا کرد و نیز آمده که شش روز جمعه است و چهار ساعت  
در هر ساعت شش صد هزار کس از آنرا کرد و در بعضی احادیث آمده که هیچ کس نبود که درین روز مغفول نگردد و گناهانی که قابل گذشت  
عرفه تخصیص کنند ایام را در احادیث روز جمعه غیر روز عرفه و از آنکه بعضی احادیث واقع شده که سید الایام یوم الجمعة و یوم عظم  
من یوم النحر و انظر استیناسی باین معنی که توان یافت بجهت عدم ذکر روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بروز خروا الله و اعلم  
بعض گویند که روز عرفه افضل ایام هسته است و در جمعه افضل ایام است و در موطا آمده که فضل ایام روز عرفه است که موافق افتاده  
با روز جمعه و درین روز افضل است از هفتاد و چهار روز جمعه و درین حدیث محدثین را متعال است و آنکه عاصم آن را حج اکبر گویند  
چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق و مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود  
و فضل شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة انوافاع که سه در انبیا کرده صلی الله علیه  
و آله و سلم نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آید که یکم ایوم اکملت لکم دینکم و انزل شد میگویند  
عجب است از مسلمانان که این روز را روز عید مگر گفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود در آن روز و عید است یعنی  
عرفه و جمعه در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سوره الم سجد و بل الی علی الان خوانده این حدیث صحیح  
که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دائمی بود یا در بعضی اوقات  
تیسین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تکریم  
است بود و با این دو سوره مشتمل بر آن از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و عشر خلایق و احوال ایشان در جنبت و نار  
چنانچه در فصل قرائت در نماز گذشت و لیکن از شرح بجهت اشتغال سوره الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مگر مراد از تخصیص این  
دو سوره تخصیص روز جمعه بود و سجده و زیادت خضوع و خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و ظهور سطوت حضرت عزت است و  
این وجه را قبول ندارد و میگویند مراد تخصیص این روز نبود و سجده چنانچه بعضی گمان برده اند اگر گویند که با وجود تکریم مگر سجده نیز  
مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره همیا و میسر نشود بعضی آن یعنی سوره الم تنزیل سوره دیگر خوانند  
که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باول سوره الم تنزیل کنند تا آیت سجده و انیسست سراً و لایقول و س که گفت اقتصار  
بر سجده کنند از سوره سجده و در رکعت دوم بقیه این سوره خوانند منافات دارد بان و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت  
بر سجده است نه تذکیر و از جهت میگویند که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و  
بنا که قیامین این سر درین محل منقول و مخصوص است از سلف که فهم ایشان بقرآن معتبر است و نیز حل باین معنی آنست که در حدیث  
از آنچه آن بعض گمان برده با وجود ارتکاب قرائت بعضی سوره و با جمله قرائت این دو سوره و نماز صبح از خواندن روز جمعه



اصحاب کتب مسته الاثرند که از ابی سعید که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غسل جمیع واجب است بر هر باغ و در  
 روایتی بر هر مسلم و مساک و طبیب اگر بپاید و گفت غمرا غسل گواهی میدهد که وی واجب است و اما مسواک طبیب  
 والله اعلم واجب است یا نه لیکن اینچنین آمده در حدیث کثافی صحیح البخاری در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمیع واجب  
 بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی هریره آمده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حق است بر هر مسلمان که غسل کند  
 در هر هفته و از حدیث آمده که گفت لازم است بر هر مسلمان رفتن بجایه و لازم است بر هر روزه بجایه غسل ترمذی گفته که درین باب  
 از ابن عمر و ابی سعید و جابر و برادر و عائشه و ابوالدرداء و انیس آمده و حدیث ابن عمر حسن و صحیح است لیکن آنهایی که قائلند بجنابت  
 غسل گویند که چنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل جمیع در و یافتن احادیث دیگر در جواز اکتفا بوضو و نیز واقع شده چنانکه ترمذی  
 و ابوداؤد و نسائی از سمره بن جندب آورده و زکریا گفته رواه الحسنة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که  
 وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک است و هر که غسل کند پیش غسل فصل است گفت ترمذی که درین باب از ابی هریره و عائشه و انس و نیز  
 آمده و گفت حدیث سمره حسن است و علی برین است نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنهاست که بعد از این اند  
 اختیار کرده اند غسل را روز جمعه وضو و نیز کافی دانند انتهای و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن عمر و ابی هریره  
 آورده اند که عمر بن الخطاب خطبه میخواند در روز جمعه که ناگاه درآمد مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که از  
 مهاجرین اولین بود و در روایت ابی هریره آمده که درآمد عثمان بن عفان پس ندا داد و را غم و گفت این چه وقت آمدن است  
 عثمان گفت مشغول و شسته شدم امروز بکاری و بجانم نرفتم ناگاه ندای جمعه شنیدم و هم ازین راه مسجد درآمد و هیچ توقف نکردم  
 گریه ای وضو پس گفت عمر الرضوا ایضا یعنی این اکتفا بوضو کردن نیز تقصیر است و دیگر است و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله  
 وسلم امر کرد بغسل و وضو و وضو کردی از اینجا معلوم گردد که صحیح امر و فقط وجوب که در احادیث واقع شده است برای ندب  
 استحباب است نه وجوب الا احتمال چون اکتفا سکیر بوضو و عمر حرا تقریر میکند و اورا بران و همچنین صحابه دیگر پس گویا این حجاج  
 شکر بر جواز وضو و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و امام محمد در موطا گفته که غسل روز جمعه فصل است نه وجوب و وی را تأثیر آورده  
 پس در هر جائیکه فرمود غسل جمیع واجب است محمول بر آنکه سیئه در استمال خاطر دیگر است و نه کس و گویند  
 حق تو واجب است بر من جمعا بین الادله و اقوال آن مسواک و طبیب نیز قرینه است بر آن چه آنها اتفاق و وجوب است  
 و بالجمله قوم را در اثبات استحباب و نیست غسل جمیع سه طریق است یکی ادعای نسخ وجوب که سابقا واجب بود و بدلی که دلالت  
 دارند بر آن پس از آن مستحب گشت به لائل و الا بران و لیکن ادعای نسخ بمجر و احتمال بے علم بتاریخ درست نبود و دوم آنهاست  
 حکم بانهائے علت آن چنانچه از حدیث ابی داؤد که از عمر بن ابی عباس آورده معلوم میگردد که مردم در اول حال فقیه  
 و مروت پوشش و محنت کش بودند و مسجد تنگ و پست بود و در روزهای گرم عرق میکردند و بویهای ناخوش می آمد و اینهاست  
 پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد باغتسال و تخفیف بدن و تطهیر آن حتی الامکان پس چون وسعت در حال  
 پیدا آمد و لباس مروت برافتا و از محنت و محنت کشیدن فارغ و آسوده گشتند و مسجد وسیع و بلند شد و از این کشیدن خلاص  
 یافتند حکم بوجوب رفع گشت و نهائے حکم بانهائے علت در شرع آمده است چنانکه ارتفاع سه موقوفه القلوب از غنائم این  
 نیز از آن قبیل شد سوم محل امر بر ندب و وجوب بر ثبوت بقرینه دلالتی که دلالت بران دارند جمعا بین الدلائل و این مسلک  
 درست تر و مستقیم تر است کما لایحکم و مصنف در تأیید ندب و وجوب غسل جمیع لازم بر تاملین بعد از وجوب مسک و بیکه که در سبیل





از پنج درجه نهند یا شش یا زیاده یا کم و امام نزال ساعت اولی از تکبیر غیر تا مضع آفتاب تعیین کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه تا انبساط در برابر تا سوختن پای از گرمی زمین و خاموشی تا زوال و در بعضی روایات بجای تکبیر تخمیر نیز واقع شده و ظاهرش در سیر وقت با جره است که بنزد بود و بعضی گویند که تخمیر اینجا اشتق از چرخ بکسر و تشریدیم است بمنی ملازمت ذکر شده که در بعضی عبارات و مسامحات بود یا اشتقاق آن از چرخ بمنی ترک منزل است یعنی منزل را تا وقت جمعه میجو و متروک گردانند که ثابت از آمدن جمعه از اول روز و گفته اند که با جره سیر در وقت حرامست خواه در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعضی احتمال تخمیر در اول نماز نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم سجادات از وقت اشراق بگسترانند و مواضع منبر که در خصوصیت و فضیلت ممتاز اند گرد آرند و لیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن و جاسه را از مردم منع کردن باینکه خود بروند و بشنوند و مشغول نشوند چیز نیست بلکه نزدیک است که ممنوع و منعی باشد و باجمعه مبارک است و مسامحت برای نماز جمعه از سبب اطلاق و مسامحت تا خروج امام خطبه و عادت سلف در آن مختلف بود و کمال درجات و اعمال و الله اعلم فاضل هشتم اشتغال بصلوة و ذکر و قرات تا آن زمان که امام خطبه بر آید و چون فضیلت تکبیر ثابت شد لابد آن خبر برای اشتغال باین امر خواهد بود و غایت هشتم خاموش شدن برای خطبه بطریق رجوب پیش بیشتر علماء و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق استحباب و امام شافعی از ایشان است و در مواهب الدنیه میگوید که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایت است و سبب گوید که ابن عبد البر اجماع نقل کرده بر رجوب انصاف مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب است انتهى و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره که حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم هر که گوید مرا صاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه بخواند خاموش باشم پس تحقیق نگویفت یعنی اگر خواهد دیگر سراغ کند بکوت باید که باشارت کند و الا همان لازم آید که از آن منع میکرد و این معنی نمود در کلام بود و چون از امر معروف که ایضا و افضل است از سنت و حجت است مسجد منع کردند از آنجا بطریق اولی بود که ذاتی شرح ابن الهمام و ذکر انصاف در وقت خطبه و احادیث وارده در و سبب در کلام مضمت نیز در فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن ابی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و نقل بر درست نزد اهل علم که مکرده داشته اند کلام در وقت خطبه و خطبات کرده در رد و سلام و تشمیت عاقل بعضی مکرده دارند و بعضی خصمت کنند انتهى و در مواهب امام ابوحنیفه است که از وقت بیرون آمدن امام بر خطبه تا شروع و سبب در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود بر دور گفت و نماز را حبیبه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لباس است چه کراوات از جهت اغفال بغرض اجتماع بود و نیست درین دو وقت استماع و در جامع ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که امتداد و سبب دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود و خطبات کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام حکم بجماعت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بیک طبعیت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک را موافق آورده که اذخرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرامت است و معروف است که این کلام نه بر سر است و میگوید که ابن ابی شیبہ در مصنف خود از عطاء بن عباس بن عمر آورده که ایشان مکره سه پنداشتند صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول مجابی حجت است و واجب است تقلید وی نزد ما انتهى و گفته اند که مراد بنماز نماز اوله است و الا قضا سے فائیه در وقت خطبه درست بود بیکر است و نیز از خطبات است که آنکه در نشسته و خطبه نمیشود و سکوت کند یا نه غماز سکوت است و بعضی از متأخرین گفته اند که در نشستن در وقت خطب مشغول بودن بیکر و تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه تیر بود و شرح ابن الهمام

که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف و نهی مستحب است اکل و شرب کتابت و مکروه است شتمیت طمس  
در سلام و بر او ای از برای پرسیدن مکروه نیست زیرا که فرض است و جانش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رتبه  
سلام ممکن است در هر وقت بخالات سماع خطبه و در وقت در دل تا شاغل سماع خطبه و در وقت الصواب و حمد براسه عظمتش  
در دل گوید و در وقت شارب بچشم دوست مکروه نبود و در وقت در کتاب و اصلاح آن بقلم و در وقت از برای پرسیدن مکروه است  
و نزد شافعی و احمد و سنی و محدثین تحبیت المسجد واجب بود اگر چه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند و در اذن ندمستند  
ایشان حدیث جابر است که در جمیع این طرق متعدد آمده که مردی که نام او سلیمان است در مسجد در آن وقت حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه جمعه بود پس آن مرد فرمود و در رکعت بگذارد و ایجاز کند در آن و نزد خفیه چون تحبیت المسجد  
هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و حکم حدیث شافعی و در وقت خطبه اگر بگذارد مکروه باشد و نه سبیل آنکه سفیان ثوری  
و جهم و ضحاک و ثابعت بن مرثد و کذا قال النوفلی و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شاید که شیخ از او روایت نمود  
یا محضی بن یحیی که مراد باشد که در آن وقت از علم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قطع کرده باشد خطبه  
تا آنکه از برای آن مرد اذن از او گفت که واقع همچنین است چنانکه در قطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آن وقت در مسجد  
صلی الله علیه و آله وسلم خطبه میخواند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مرا و اگر بگذارد و در رکعت و امساک کرد از خطبه  
و این حدیث در مسند و معجم و روایت کرده شده است و در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آن وقت خطبه  
چیز غیر و سبک است از قطع خطبه و امساک اذان و این زیادت است و زیادت ثقه مقبول است و در کماله مشکوٰه  
نیز این حدیث از در قطنی از محمد بن قیس آورده است و بعضی گویند که امر بنابر آن مرد را بجهت آن بود که و سبب بانه در آن وقت  
و مجلس بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود است که از مردم حساسی نسبت بوسه بوجود آید پس بفرمود که میان  
جمع برخیز و نماز کنید تا در این بیند و بر حال وی مطلع شوند و از حساسی بکنند چنانچه این معنی بوجود و هم آمد و جامه بوسه دادند و این  
وجه خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه مسجد در آید و در رکعت نماز بکشد و تجوز  
کند در آن ولیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا ساکت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد  
از حدیث در قطنی و بعضی گفته اند که این معلوم شد که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن مرد را امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که  
از و سبب فوسخ شده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا بکشف یا بوجی دریافت و کلام درین باب بجمیع طوایف  
و در فتح الباری تفصیل ذکر کرده و نقل آن از محل وقت بیرون بود و قلیب طلب نامه خاصیت و هم سوره الکاف درین روز خواندن  
چیز غیر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من قرأ سورة الکاف فی یوم الجمعة کسبه که بخواند سوره کاف را در روز جمعه سماع که نورش شود  
برای او نور بسم الله تحت قدمه نور زیر قدم او الی عثمان السمانی بکندی آسمان یعنی به یوم القیامة روشن شود آن مرد بان نزد  
که سماع کرد در روز قیامت و غفر له ما بین ما بین و آید و شود و مر آن را در هر گناه صغیره که واقع شود از وی میان و جمعه  
مستحبی این حدیث در جمیع الجوامع از این مرد و به از این عمر آورده و نیز از حاکم در مستدرک و از بیهقی در شعب الایمان آورده  
من قرأ سورة الکاف اضواءه من النور ما بین یوم القیامة و بین البیت الثانی و الثانی  
در فصل سوره کاف و قرآن آن در روز و شب بطریق متعدد آمده خاصیت یازدهم آنکه نماز نافله در وقت استوار و جمعه  
مکروه نیست چنانکه در مسند ایام مکروه است و تفسیر بنیامه از شارب است با آنکه نماز فریضه که قضا سبب مافات باشد جائز است

در سایر ایام نزد شافعی و سایر موافقی اوست و تمسک کرده است به حدیث متفق علیه من نام عن صلوة اولیها فلیصلها اذا ذکرها  
چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضا سے فرامیت وقت یاد آمدن اوست هر وقت که یاد آید اگر چه در وقت استواء طلوع  
و غروب باشد و نزد امام ابو حنیفه فرض و نفل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر است که مسلم  
و بسیار سے از آنکه حدیث روایت کرده که آن حضرت سے اکثر علیه و آله و سلم نمی کرد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عظام  
شامل فرعن و نفل و تحقیق آنست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضا یا فرائض  
و ابو حنیفه حدیث قضا را بحدیث عقبه و لیکن حدیث عقبه محرم است و چون بیج و محرم جمع شود ترجیح محرم راست و این  
جواز نافله نزد استوار درین روزند سبب بیشتر مایاست چه ابو قتاده چه بنیامه بود او آورده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
علیه زاکه و سلم مکروه سید شست نماز نیمه روز الارز جمعه و فرمود و وزخ نماز درین وقت سے افزونند در هر روز باین علت  
مکروه داشت نماز را درین وقت چنانچه بصریح در حدیث مسلم از عمر بن عباس آمده است الا که روز جمعه که حدیث متفق علیه این  
روز و سست رحمت حق تعالی درو سے و وزخ را نمی افزونند پس نماز درو سے مکروه نباشد و نیز استدلال میکنند بصفه  
بر جواز نافله در وقت استواء روز جمعه بآنکه میگوید که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه  
از اول روز تا زمان خطبه و چون خطبه بعد از وقت زوال است لازم آید از استحباب صلوة تا این وقت و قریب آن در وقت  
استواء و قند بر شافعی با سائید متنوعه از ابی هریره روایت کرده که نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
عن الصلوة از نماز گذاردن نصف النهار در غیر روز حقه نزول الشمس تا زوال پذیرد آفتاب و بگوید در استواء الا انهم ایام  
مگر روز جمعه و علماء درین مسئله یعنی در جواز نماز در وقت استواء احوال است بلی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر هیچ حال  
خواه حال ادا سے فرائض باشد یا نوافل بمانند و راست یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و ترجیح  
خواه جمعه باشد خواه غیر آن و این مذہب امام مالک است رحمه الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه  
جست و این مذہب امام ابو حنیفه است و قوی بلکه مذہب مشهور و مختار از امام احمد است از جهت کثرت احادیث و احوال و فقه  
در کراهت نماز در اوقات غمسه مطلقا باین تعلیل بغير جمعه و لیکن نزد امام ابو حنیفه مطلقا شامل فرض و نفل فرض خود صلا  
بائز نیست و در نفل ششم و هفتم واجب است قطع او و قضا در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند نیز از عهده نرو سخته که  
بسبب شروع ثابت نشده سے بر آید و در مسود گفته قطع افضل است که فی شرح ابن العمام و نزد امام احمد مخصوص نفل و در  
استثنای جمعه بود و در این عد سے از ابی قتاده حدیث آورده اما ابو داود گفته که ابو الحکیم که راویست از ابی قتاده  
ابو قتاده را ملاقات نکرد و استاین اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد این حد نیز ضعیف دارد  
و شافعی و بیقی آنرا از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن احادیث وارد در اطلاق نبی شامیر اند این روایات سنا عن ابان  
تواند شد با آنکه نزد تعارض بیج و محرم ترجیح محرم راست و الله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه  
که وقت کراهت درین روز نیست و این مذہب امام شافعی است و جمیع محققان و مذہب امام بولوی سفت نیز همین است بدانکه آن  
که در میان علماء کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استواء و الا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر  
مکروه است باتفاق گذار فی شرح الحواصی دیگر بدانکه بخیا که امام شافعی از منته روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از آنکه  
آنکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در یک هر وقت که بگذارد مکروه نیست از جهت ورود حدیث و استثنای آن

از احادیث کرامت و همچنین استند سبب امام احمد و لیکن مخصوص است نزد ایشان بر کتبین طواف و طاهر بعض احادیث نیز است  
و ند سبب شافعی جواز مطلق نماز است در که در تمام اوقات روایت کرد و ترمذی و ابوداؤد و نسائی از جریر بن مطعم و در اقطبی از ابن  
عباس که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا بنی عبدمنات منع نکنید هیچ احدی را که غواف کند یا بنی بیت و نماز کند و در هر شب  
که خواهد از شب یا روز طبعی گوید که تقلید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام در آنجا این حکم دارد و تقلید بطواف بجهت آنست  
که غالب آنست که هر که در آنجا در آید برای طواف در آید و این بجهت شریعت و کرامت است که بجهت آنست تا در این مردم فعل آنرا در جمیع  
اوقات و در شکوه از احمد و زرین از ابی ذر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت نهیست نماز بعد از  
صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بکه در نماز امام ابوحنیفه کرامت عام صحت مرجمع از مننه و اکثرا نبل  
و دلیل که گذشت و الله اعلم خاصیت در او و هم استحباب خواندن سوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه با خواندن سج اسم ربک  
الاسم و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بر سبک ازین دو طریق قرائت مواظبت میبود و چنانچه در فصل قرائت مآثور  
و اقتصار بر بعضی از سوره جمعه از اول تا فینیکم یا کنتم تعلون در رکعت اول و بر بعضی از سوره منافقین از آخر یا ایها الذین  
امنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم است مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلافت سنت است که در قرائت تمام  
سوره مطلقا و در خواندن سورتین در اینجا بخصوص واقع است و جهال آنکه مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بر آن  
دراومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عید است است را که در هر هفته مکرر میشود و سیمیه جمعه بعد از احادیث واقع  
شده است چنانچه بعضی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای گروه مسلمانان این روزی است  
که گردانیده است الله تعالی او را عید شما را پس غسل کنید و از نم گیرید مسواک را و این حدیث بطریق دیگر نیز آمده و در حدیث  
و دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید است پس بگردانید روز عید خود را روز صیام و لیکن بگردانید او را روز ذکر و نماز و عید  
کنید بایام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه روایت از ابویابان بن عبدالمعذر  
البدری یروعه و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بخاری و تراجم از سعد بن عباد روایت آورده اندان یوم الجمعة سیالایام عظمی  
عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر یعنی چون او را اعظم از روز اضحی و فطر گفت لاجرم او نیز عیدی است و اعظم ازین  
عیدین و دلیل عظمت آنست که فیه در روز جمعه خمس خلایق خلعت است خلق الله فیه آدم و اهدی الله فیه آدم الی الاخر فیه  
توفی آدم و فیه ساعه الایاک الله فیه العبد شیئا الا اعطاه و الم یبال حراما و فیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب لا ساء ولا ارفل الا  
ولا حیال ولا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا ان شیفتن من یوم الجمعة مگر آنکه متبرسند این اشیاء از روز جمعه که بناگاه قائم نشود  
قیامت بجهت پدید آمدن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بجهت تعیین آن پس ایشان در هر جمعه تر قریب و فاعل  
از آنتر و درین حدیثی دو باب و بطور ذکر نکرده سبحانه یعنی این اشیاء که اصلا محل علم و الهام نباشند چون تبرسند و باب و  
طیور که فی الجمله علم و شعور دارند بطریق اولی و جن و انس خود مستثنی از بجهت حفظ قاعده ابتلا و تکلیف چنانکه گذشت  
خاصیت چهاردهم است که بهترین جاها و نیکوترین لباسها که قدرت بان بپرسد درین روز برای نماز و یپوشند و با هم لباس  
نامشروع نباشند و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم و این خاصیت گویا متفرع است بر خاصیت سابق که تسمیه او بعید است اگر گفته شود که این بر فروع خاصیت مخصوص است  
بجمله چه غیر و س که روز عیدین است نیز سبب بعید است و سبب است و روی پوشیدن حب لباس جوهرش آنکه مکرر و بیس جمع است



بان در ایام هفته نه سال و باین منی اشارت کرده بقول خود عید سے سنت که در هر هفته مکرر بشود و چون این خاصیت متفرع نیست  
 و نیز مثل این قید مقتید خواهد بود و در سند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدد و الفاظ متغایر از جماعه  
 صحابه مثبت است من غسل یوم الحجۃ کسی که غسل کند روز جمعه و در بعضی طرق آمده غسل الجنایه و من غسل و من غسل کثرین آنست  
 که مراد غسل کامل استجراکان و شرائط است چنانچه غسل جنابت میباشد و بعضی گویند که این اشارت است به جماعه درین روز  
 برای تخلیه باطن و کسین نفس از غلظت رویه و سد باب نظر بر ایشان و مکتوب نیست روایت غسل تشدید در حدیث اوس بن اوس  
 چنانکه بیاید پس من طیب و ساس کند از روی خوش آن کان لیکر داشته باشد یعنی تکلیف و سوال کند و لبس من حسن ثیاب  
 و پوشد از نیکو ترین جامها که دارد و خراج بپوشد بیرون آید براسه نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیه اسکنیت و حال آنکه ثیاب  
 بروی سکون و آرام و وقار باشد و خطرات برایشانی ظاهر و باطن سختیاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیر کس پس بگمارد نماز  
 ان بداند اگر نماید و خوش آید و در راهی او نشیند یعنی نماز پیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند و بطریق مستقیم  
 تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب کعبتین تحت مسجد است مگر آنکه از استیضه دارند  
 بقریه احادیث دیگر و الله اعلم و لم یؤذ احد او اذ انکند در آمدن صفت نماز هیچ یک را بخاطر رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده  
 و در اینجا اشارت است که اگر کسی ایذا و تشویش بخاطر رقاب و بر خیزانیدن کسی را از مجلس و پایال کردن جامه کسی و مانند آن  
 و محل در صفت اول و قرب امام مسیر باشد بکند که افضل است تم النصت بستر خاموشی گزیند اذ خراج امامه سخن لیس از وقت  
 بیرون آمدن امام براسه خطبه تا گذاردن نماز برین مکتوب مذہب امام ابو حنیفه است در انصاف بعد از خروج امام چنانکه گذشت  
 کانت کفاره لما بینما باشد این مذکور است یا نماز کفارت مگر نماز من غیره را که در میان این جمعه تاجمه دیگر واقع شود و فی سنن  
 ابی داود و ابن ماجه عن حماد بن سلام انه سمع رسول الله که و سے شنیدیم غیر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول علی المنبر فی  
 یوم الحجۃ میگفت بر منبر در روز جمعه بگوید علی ای کم نیست هیچ با کسی و اشکی بر سیک از شما تو شتر می اگر سخرید و ظاهر آنست که بچند  
 آن است یعنی اگر سخر و تو بین و جامه را که رد او از ازار یا قمیص ازار باشد و در روایتی ان یخذ ثوبین یعنی بگردن بدارد  
 و جامه را یوم الحجۃ براسه روز جمعه سوئے ثوبی منته و راسه و جامه منته خود و منته بکسر المیم و فتحها و سکون  
 و ان صمعی انکار کسر نیم نقل است بمعنی خدمت یعنی جامه که مبدول است در سایر ایام و در بعضی روایات آمده که  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در برد بود که مخصوص روز جمعه بود پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر کسی جامه زائد  
 بر حاجت براسه مصلحتی که عاقل بکمال دین کرد و نگارد داخل بزرگ نیست و لهذا نماز را در ثوب منته مکرر ده داشته اند  
 یا نزدیم استیجاب بخیر مسجد است یعنی عود و سوختن و این مبنی بر عرف و عادت است و اصل مراد خوشبو کردن و اسپیدن  
 مسجد است بر بوسه خوش که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوسه خوش و نفرت از بوی بد و له ترا در مجامع  
 و کفر این را مستحسن داشته اند و نیز برای دفع بویاسه ناخوش که از جامها و عرقها مردم می آید چنانچه در حدیث و مشروعیات غسل  
 و تطهیر و طهیرت گفته اند و امیر المؤمنین عمر هر روز جمعه قیفر مود که مسجد را تعمیر میکردند و خاصیت شان نزدیم آنکه انشای فرموده  
 ان در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است بر کسی که جمعه بروی لازم است که مرز ذکر این مقیم  
 می غیر اعنی و عرج و مسجون باشد و این مذہب جماعه علماست و اما نزد امام ابو حنیفه رواست از جهت تحقیق ضرورت و احوال  
 نفوت فرصت و مراعات و انقطاع از احوال و مانند آن و اصل آنست که سبب و از طرف ایشان جزو مقارن است نه اول وقت

و معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت است و چون در آخر وقت مسافرت جمعه برود و واجب نبود و لیکن چون اختیار سفر در وقت  
 باعث اعراض و تغافل از طاعت است با وجود و رو و وعید بعد برکت و خذلان بکراست بنویسد و چنانچه سر و سینه در شرح بدایه  
 نقل میکنند که غریب ابی حنیفه بعد از زوال کراست است و اما غریب شافعی آنست که سفر در روز جمعه اگر پیش از وقت زوال و در  
 وقت صبح بود حرام است بخدیجه که در قطعه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من مسافر من در اقامت یوم الجمعة  
 کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه وعت علیه الملائکة و عاے بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یحب فی سفره که معصوم است  
 ناعانت الکی نشود و درین سفر گویند که اشارت است بقول ما ثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفه فی الابل  
 و قال و گفت و روایت کرد حسان بن عطیه از اسافرا رجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد  
 میکند بروی روز جمعه یا هر روز ان لا یجان علی حاجه که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه و تعالی بر آوردن حاجت که درین  
 سفر دارد و لا یصاحب فی سفره و معصوم بخیر و برکت گردانیده نشود و آنکس در سفرش سیوطی در حج الجوامع از ابن عمر روایت  
 عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ آورده که جمعه منع نمیکند از سفر ما دام که حاضر نشود وقت و خاصیت هفتدهیم هر یک پناه بخیر  
 برود و هر یک گام ثواب بیکساله روزه بیاید و در سند انعم احمد و سند عبد الرزاق و جامع ترمذی و سنن ابو داود و  
 و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل بشدید و تخفیف هر دو آمده و معنی تغسیل غسل دادن  
 غیر برای یعنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع امرأه است که موجب بر سر شہوت است و تسکین باطن و معنی تخفیف  
 چنین گفته اند که غسل اسه با غطی و غیره و غسل یوم الجمعة و غسل کرد و یوز جمعه و بکریه تشدید است یعنی آید نماز بر حجت اول  
 وقت و التبرک یعنی دریافت اول خطبه را و با کوزه او را و بعضی روایات بزیادت و شت و لم یکرب غیر آمده و ذنابن الامام  
 و نزدیک نشست از امام فاضل پس خاموشی گزیده و روائه و استیع و لم یبلغ کان له کل خطوه بخطوبه باشد و او را بر گام که  
 بر نهضت سیام سینه و قیامها روزه و نماز شب یک سال و ذلک علی الله تسبیح و دادن ثواب صیام نماز و قیام سیل یکساله و مقابله  
 آمدن جمعه باین هفتاد اگر چه عمل قلیل است آسانست بر خدا و فضل عطا سے او را نمانی نیست و در فضل شش بسوی مسجد  
 برای نماز مطلق احادیث واقع شده هر خطوه که زنده رخ کرده شود درجه و نوشته شود بیک خطوه برای وی حسنه و محو کرده شود  
 بنه و دیگر سینه و بر آئینده را از خانه مسجد بر اے نماز فرض اجر و بر اے صلوة شصت اجر عمره است و بشارت است پادشاه  
 و تبارکی مسجد نبوی تمام روز قیامت است انا نبوت اجر قیام سیل و صیام نماز ستمه از خصوصیات شش به جمعه است خاصیت هر دو هم  
 آنکه این روز کفر سیات است سلمان روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مرا گفت اندرے نایوم الجمعة یاد داری یا  
 ای سلمان که چه چیز است وجه صفات و فضائل دارد روز جمعه قلت گفت هو الیوم الذی فی روز جمعه روزی است که حج تفرقه با  
 جمع کرده است پروردگار تعالی دروے آفرینش پدر آسمان را که آدم علیه السلام است سلمان انیقده از صفات روز جمعه  
 که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لکنی اوری لیکن من میدانم و بکنه میدانم که یوم الجمعة چیز  
 صفات روز جمعه لا یطر الرجل طهارت کند مردن طهر پس نیک کند و چنانچه باید کند طهارت را تم یاتی الجمعة پس بیاید در مسجد  
 برای نماز جمعه غنیست پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند شش یقظه الامام صلوة تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت  
 کفاره مگر آنکه باشد آن نماز باین اعمال مذکوره کفارت تمام گنایابی را که واقع شوند بنیه و بین الجمعة المقبلة میان دو سال  
 جمعه آئینده و سیوطی در حج الجوامع این حدیث را از بیان طهارت تا آخر روایت نسائی از سلمان آورده و گفته کانت کفاره لما قبله

من الجمعه واحاديث بسيار درين معنى ليكن بالفاظ مختلفه واروست چنانكه احمد و سلم و ابو داود و ترمذى و ابن ماجه از ابى هريره  
آورده اند و از غير آن از طرق ديگر نيز آمده اما پوشيده نماند كه تكفير سيئات مخصوص نماز جمعه نيست بلكه وضو تا وضو سه و ديگر  
و هر نماز تا نماز ديگر و رمضان تا رمضان ديگر بگرفت مگر نماز روزه را كه ميانه بين روزه و اين با واقع شود چنانچه در احاديث صحيحه آمده  
مگر آنكه اين را خاصيت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال است بر آن و شك نيست كه پنج روزه و ديگر اين  
خاصيت ندارد و اما مضمون احاديث ناظر در نماز جمعه است نه روزه يا گويد اين خاصيت روز جمعه است باين افعالى كه  
روست يعنى پنج روزه معين نيست باين اعمال كه در شان او شرح خاصيت كفارت ذنوب و روزه بافته الازر جمعه  
ناقم خاصيت نوزدهم و نوزدهم را در نيم روز تا شب ميدهند الازر جمعه از آن روزه افضل ايام و محل ورود انوار رحمت است چنانچه  
آمده است كه ان جهنم تسجير كل يوم الا يوم الجمعة و بسبب تعظيم و احترام مردم اين روز را و اشتغال بوظائف و احوال و عبادت  
و طاعات درين روز زياده از ساير ايام از مردم واقع ميشود و معاصي كمتر صادر ميگردد و عبادت چنانست كه بسيار از اهل فخر  
و متوعدان در ايام ديگر روز جمعه كلى از ارتكاب معاصي مجتنب ميشوند و اين يعنى زيادت طاعات و قلت معاصي پيمان  
يعنى حديث است كه تائبش در نوزدهم روز نميدهند يعنى چون معاصي و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تائبان و  
گرم كردن و سه ميشود و قدرت آنرا كننايت از عدم آن ساختن اين تاويلي و مناسبتي است كه در بيان معنى حديث  
كرده و الا حقيقت همان است كه ايش دوزخ را درين روز تائبش نميدهند و طاهر آن بود كه عدم تائبش دوزخ را درين روز حاقمي  
ميساخت و كشت عبادات و طاعات و قلت معاصي و ذنوب را خاصيت ديگر علاوه و بكي ساختن با اعتبار معين تاويل و  
علاقه است كه ذكر كور شده و الله اعلم خاصيت بيستم آنكه درين روز ساعت اجابت است و هر سنده كه در آن ساعت حاجتي  
بخواهد مقبول گردد و ادا كند و دعا بصيبت نكند و در صحيحين و موطا و سنن نسائي ثابت است ان في الجمعه لساعه لا يرافتها عبد مسلم  
و هو قائم يصلي الا اعطاه اياه و قال و در روايتي اشاره شده بقليلها و معنى قال نيز اشارت است و قيل سنده باعضا  
يعنى اشارت بدان اعضا در احاديث بسيار آمده چنانچه قال سنده اشاره كرد بدست خود و قال بعينه اشارت كرد بچشم خود و قال  
برجله اشارت كرد بپاي خود يعنى اشارت كرد آن حضرت صلي الله عليه و آله و سلم بدست خود كه از آن كمي آن ساعت نجوم  
شد يعنى ساعت خفيف است و علماء از صحابه و تابعين و من بعد هم درين ساعت خلاف است بر دو قول بعض ميگويند  
كه باقى نيست و هم در زمان رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم يا بعد از رفتن آن حضرت صلي الله عليه و آله و سلم از اين علم منوع  
و وجود و تاثير آن از خواص زمان كرامت نشان رسالت بود و اين قول را ابن عبد البر از قوه نقل كرده و تزييف نموده است  
و قاضى عياض ناكلى گفته است كه اين قول را سلف بر تائيدش مكرده اند و از ابو هريره پرسيدند كه قوه ميگويند كه آن ساعت  
روز جمعه مستجاب بود و در سه دعا بر داشته شد ابو هريره گفت دروغ گفت هر كه اين را گفت آن ساعت موجود است الا آن  
در هر روز جمعه و صاحب الهدى ميگويد اگر اذ قال آنست كه آن ساعت معلوم متعين بود پس بر داشته و گرفته شد  
علم آن از امت و مبهم گشت اين سخن احتمال صحت دارد و اگر مرد رفع اوست حقيقه مرد و دوست اين سخن بر تائيدش قول دوم  
و آن صحيح است كه چنانچه در زمان آن حضرت صلي الله عليه و آله و سلم بود همچنان در وقت نيز باقى است چنان گويند  
موجود است در جمعه واحده از هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانكه عياض ابو هريره را گفت وليكن چون ابو هريره بروى  
رود و دوى از آن جوع نمود اين قول باطل و منفع باشد پس قول صحيح آن باشد كه در هر جمعه است وليكن تعيين وقت و آن چنانست

که در وقت معین است از روز جمعه یا آن را وقتی معین نیست در پنجشنبه و قول است یکی آنکه آن ساعت را به هم گذارسته و گفته  
 داشته اند و روز جمعه نیز شب قدر در عشره اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزمیه و حاکم بسنادی که دارند از ابی سلمه  
 گفت پرسیدم ابوسعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا علیه و آله و سلم فرمود دانا نبوده شدم که آن ساعت را  
 پستتر فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را از هر گوی گفت بمن چیزی درین باب نرسیده  
 جز آنکه کعبه احبار میگفت اگر نیکو قسمت کند جمعه را بر جمعه های متعدد هرگز آنست بیا بدان عشره یعنی در یک جمعه از اول روز  
 بدعا ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازین وقت تا وقت دیگر تا آخر  
 تا آخر نهار مستوعب شود تا نهار را با این طریق در یابد آن ساعت را و اگر تا سه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه  
 از ابن عمر منقول است که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان است نیز این ساعت را در یابد و بگویند آنچه کعبه احبار  
 گفته آسان تر است و مقتضای کلام جمیع اعلما مثل افغانی و صاحب معنی نیست که گفته اند مستحب است اکتار دعا در روز جمعه  
 با صیحه آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اینهاست که آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و هم عظم غایب  
 بر اجتهاد و طلب و استیجاب وقت بعد از آنست که در قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است  
 گاهی در اول روز و گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت است بخشد  
 و درین روز البته انجمن ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه ظاهر و نه مخفی و انام غرای گفته که  
 این شبه اقوال است و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیره و در جواب هر که گفت اظهار همین است و درین تقدیر آنچه از کعبه احبار  
 تقسیم اوقات جمعه جهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فائده نکند و در آن جزم بمیان وقت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر که  
 تمام روز متصل مشغول باشد و آنکه میگویند وقت آن معین است اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول که بر یازده  
 از آن قول اول از ابی هریره مروی است که آن ساعت بعد از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب بعد از نماز عصر تا غروب جمعی  
 از علما که تفصیل بن عیاض از ایشان است این را از ابی هریره روایت کرده اند و لیست که از رواة این آخر است ضعیف است  
 و اینجا قولی دیگر است که از طلوع فجر تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابی هریره هم از طرق  
 که لیست در آن داخل است روایت کرده و طبرسی و عیاض و قسطنطین و غیر هم نیز آنرا حکایت کرده و بصارت بلفظ از ایشان  
 ما بین طلوع فجر و طلوع شمس است و حال این روایت نیز و ضعف مثل روایت اول است و در تحقیق این اختلاف روایت نیز از  
 اسباب ضعف است که مشهور است بنوعی از تنذیب و اضطراب و از ابی هریره نزد و میان این دو وقت و وقت نزول امام از  
 منبر تا تکبیر احرام نیز آمده که گفت انما من کینه ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال این قول از ابن  
 بصری و ابوالعالمیه منقول است روایت کرد محمد بن ارقی که حسن آنرا نزد زوال من صحبت درین المذاکر ابوالعالمیه نیز مانند آنست  
 در روایتی که در ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را در روز جمعه در وقت زوال بود  
 ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای و دخول وقت جمعه و ابتدای اذان باشد استمال  
 سوم گاهی است که مؤذن شروع کند در اذان جمعه و این از عائشه مرویست ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه  
 عرفه است که کشته ده پیش خود در و سه در برای آسمان و در و سه ساعتی است که سوال نکنند در وی بنفیه از پروردگار و کاشی چرخ  
 مگر آنکه بدید او را گفته کدام ساعت است آن یادم المومنین گفت و فلیکذا و ان کو یوم مؤذن غار جمعه را و این غیر از آنست





و بنویس در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد تاوین و نزد تکیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول ابن عباس  
علما از عوف بن مالک شیبی صحابی بیست و سوم نزد اذان و در آمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه ابن المنذر  
از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه تا افران روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر فروقا و بنا دو  
منصف است بیست و پنجم تا رسیدن خطیب منبر و شروع در خطبه نگاه الغزالی فی الاخیار بیست و ششم نزد جکوس امام بن حنبلین  
حکایت کرده است این را طیبی از بعضی شرح مصابح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن  
حزیر و ابن المنذر و سبنا و صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از دوسه غزالی بلفظ اقامت الناس لی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام کس  
در ایستادن امام در مقام عزادین المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث ترمذی روایت کرده بنا و منصف بیست و نهم  
ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سوره نماز گذارد چه نماز جمعه فضل صلوات این روز است و وقتی که آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم گذارد در فضل اوقات و هر چه پیش از وقت از اذان و خطبه و غیر ما همه سائل است و مقصود نماز جمعه است تا می تواند کرد  
سمی و یک بعد از عصر و سمی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب است و سوم در وقت غیبت شمس که نصف است و می تواند باشد نصف  
وی غائب است و روایت کرد طبرانی این قول را در او سطر در قطنی در علل سببی و شعب فضائل اوقات از طریق زید بن علی بن الحسن  
ابن علی سلام الله علیه جمیع گفت حدیث که در امام جعفر مولا فاطمه ثبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت حدیث کرد  
مراقبه گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرو آید نصبت آفتاب  
برای غروب پس بود فاطمه که میگفت است روز جمعه علام خود را که نام او زید بود تا نظر کند با خضاب در وقت غروب چون خبر داده شد  
فاطمه بیان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال او این  
اقوال است که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و ترجیح و تضعیف  
و رفع و وقت آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال چهار است  
که جمیع جهات متعارف و متخالف باشند بلکه بسیار از آن بختی است که متحد است با غیر خود نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب  
چنانچه است تا آنکه آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت تعیین در میان آنست و جزو آن بایست که واقع شده است  
در حدیث یقینا و در حدیث دیگر وی ساعت خفیه چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و فائده ذکر این وقت  
آنست که آن وقت اشتغال میکنند در سبیل ابتدای سلفه آن ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة باشد و بسیار از علماء  
تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت بظهور آن امارات اجابت در آن قبایل و اجتهاد  
خود باین تقریب قلیل می یابد انتشار و اختلاف قطعا و از جمیع و آخر این اقوال مذکوره دو قول است اول آنکه از قبل سلام است بر سر  
تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشعری که هیچ است و سلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
و بی ما بین آن مجلس امام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر است طایر عبارت  
منصف و چهارم است که مراد قول ششم باشد که از وقت عصر تا غروب آفتاب لیکن مراد قول ششم است که آخر ساعت است از روز  
زیر آنکه تصریح کرده اند که از جمیع اقوال حدیث ابو موسی و عبد الله بن سلام است و قول عبد الله بن سلام آخر ساعت از ساعات  
نهار است چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله که در آن جمیع قول اخیر این دو قول میگوید میرسد درین جمیع  
ماوراء این دو قول است یا موافق است مرید و یا یکی ازین ماوراء و ترجیح ابی که از جمیع اقوال این دو قول است و ترجیح

جنبه این دو قول است یا ضعف الاسناد است یا توقف که سنا کرده قائل آن با جتها و خود بی سماع و توفیق و ماضی نمی شود  
 این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد از آن که  
 و انانیده شدم آن را چه احتمال دارد که سماع ابو موسی و ابی سعید پیش ازین دو قول باشد و باز اختلاف است سلف و کلازین  
 دو قول را جمع ترک کرده ام است یعنی و جماعه از علما قول اول را جمع گفته اند یعنی گویند که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جدیدترین  
 چیزیست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نضع صریح است در موضع خلاف پس التفات کرده نشود و بجانب غیر وی امام و  
 گویند بود صحیح بل الصدوق از سنی لایحوز غیره نیز این حدیث مرفوع است و صحیح است و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر ترجیح قول  
 عبد الله بن سلام رفته اند ترند سنی گویند که امام احمد گفته اکثر احادیث در پنجانب است و ابن عبد البر گویند که اثبت چیزی درین باب  
 حدیث عبد الله بن سلام است و اکثر آنکه از ترجیح کرده اند و شافعی تفصیل کرده بران و اگر چه حدیث ابو موسی در صحیح مسلم است  
 و لیکن با وجود آن در اتصال اسناد و سماعی است و این از جمله آن ساعتی است که در بعضی احادیث مسلم احیاناً ترویج یافته  
 و بعضی در حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گفته شد و مصنف نیز برین جانب است و لهذا گفت و این قول را جمع اقوال  
 دلیل این حدیث صحیح است ان فی یوم الجمعة ساعه لا یوافقها عبد مسلم یال الله فیها خیر الا اعطاه ایاه وی بعد العصر درین حدیث  
 بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علی بن سائمه ساخته اند و لیکن بی جا حدیث دیگر نضع  
 و صحیح آمده که در آخر ساعات از روز است چنانچه گفته در سنن ابوداؤد و نسائی از جابر روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعه روز جمعه دوازده ساعت است فیها ساعه درین دوازده ساعت ساعتی است که لا یوجد مسلم که  
 یافته نشود و مسلمانی بیسال الله فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را در آن ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدیده خدایتعالی آن چیز را  
 آن مسلم را فالتسویا آخر ساعه بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعات از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور  
 با سند صحیح از ابی سلمه بن عبد الرحمن آمده است که جماعه از صحابه جمع شدند و تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس  
 برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد و دان که آن ساعت آخر است از بعد از عصر و فی سنن ابن ماجه عن عبد الله بن سلام  
 قال قلت و رسول الله جالس فقام و قال انکم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشسته بود و ناگهان ایستاد و کتاب الله  
 مگر و اهل کتاب سب یا بیم در توریست فی یوم الجمعة ساعه که در روز جمعه ساعتی است لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیا بد و انانیده  
 مؤمن که نماز میکند از دیال الله عز و جل فیها شیئا الا وقضی له حاجته قال گفت عبد الله بن سلام فاشار الی رسول الله و یصلی  
 پس شارت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 آنست که برسد که آیا ساعت است یا بعض ساعت عرض تقبیل آن ساعت است فقلت صدقت یا رسول الله بعض ساعه  
 پس گفتم راست گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت است فقلت ای ساعه سب گفتم که ام ساعت است آن  
 قال آخر ساعه من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آخر ساعتی است از ساعات روز عبد الله بن سلام  
 گویند این سخن مشکل شده بر من که آن ساعت بعد از عصر است در آخر روز با وجود آنکه فرمود سوال کنند در و سبند مؤمن در جمله  
 نماز میکند و آن ساعت خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم آنها این ساعت آخر نیست ساعه صلوة نیست  
 ساعت نماز قال گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ساعت نماز است ان العبد المؤمن زیر که بنده مؤمن از آن  
 چون یکبار نماز گذارد و ششم مجلس ستر به ششم در جاسه نماز خود را بحاجه الا الصلوة زانند و اگر نماز یعنی برائے کار سب





و یکشنبه نصار سکه را که در آن روز مر عبادات واجب و مستحبه را متفرغ شوند و از شغال این سوخته تخلی و متبرک گردند و روز جمعه این است  
 مرحومه معصومه از اجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عذاب را متعین شده چنانکه رمضان در بدل عاشورا و چون  
 روز جمعه را تشبیه داده بر رمضان نموده شب قدر را نیز پدیدار گردانیده و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر است و راه رمضان  
 در روز و انوار رحمت و اجابت و ایهام و تقدر دریافت آن و از غیبت کبریا روز فضل و عزیت دارد و برایم هفت روز شتال عبادات  
 چنانکه رمضان علما میگویند که هر که در روز جمعه ویرا حاصل آید و عبادات و طاعات آن فائز گردد و در از انعام و محالافات سبک  
 ماند جمیع هفت روز حاصل آید و انوار و برکات که درین روز تحصیل کرده تمام هفت عبادت گرد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سبب  
 مکرر گردد و در روزی الدار قطنی عن عائشه اذ سلمت الحجه سلمت الایام و از اسلام رمضان سلمت السنه و همچنین هر که ماه رمضان  
 و سه را حاصل آید توفیق صیام و قیام و کسب خیرات تقنین مشهور ویرا حاصل شود و برکت و سلامت بگذرد و توفیق و تکفیر  
 و همچنین مثل این هفت گفته اند هر که حج بیت الله را در ماه رمضان و تشریف او را حاصل شود و از محالافات و مناسبت و فسوق  
 که در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر ویرا سلامت و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در  
 روز آدینه میزان و عیار و در سلامت حال هفت است و ماه رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست  
 و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفت ماند عید سبب و سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواهر عید فطر باشد یا عید خجی هر یک  
 مشتمل است بر نماز و عید یا ضحی مشتمل بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صدقه روز جمعه مشتمل بر صلوٰه و حق جل شانه تبرک و تعجیل  
 در رفتن مسجد را بدل قربان و صدقه ساخت و قائم مقام آن گردانید در حدیث صحیح بخاری سه و سلم است من راح سه الساعه  
 الاو سه کسی که برود مسجد جمعه در ساعت نخستین و کانما قرب بدنه پس چنانکه که قربان کرد و شتر را و من راح سه الساعه  
 الثانیه و کانما قرب بقرة و کسی که برود در ساعت دوم پس گوید که قربان کرد و گاو ویرا و من راح فی الساعه الثالثه و کانما قرب بکبشا  
 گوید که قربان کرد و گوسفند را و من راح فی الساعه الرابعه و کانما قرب و حاجه گوید که تصدق کرد و حاجه را و من راح فی الساعه  
 الخامسه و کانما قرب ببعفه و این خبر و حدیث بخاری است و ترک صفت آن را و هجی ظاهر ندارد و ذکر قربان در اینجا برای شما آنکه  
 است و اگر نه و حاجه و بیعه قربان نباشد مراد تصدق با نداشت و سابقا در شرح خاصیت هفتم نیز اشارت نمائیم کرده ایم پس شتال  
 بر صدقه قائم مقام صدقه فطر نیز مبین باشد فافهم و درین ساعت علما از اختلاف است بعضی از علما عمل بر ساعات فلکی کرده اند  
 که تمام روز دوازده ساعت است و با استحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیر است قائل شده و الا اگر بعد از  
 زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی برود وقت جمعه که شسته باشد و این یعنی عمل بر ساعات فلکی  
 مذکور شافعی است و بیشتر علما و برایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع در خلد و اول ساعت سادسه بلکه چنانچه معتقد  
 ذکر کرد و اول خامسه بود و بیشاک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و بعضی عمل بر ساعات عرفی نموده که که عبادت است  
 از آن خبر است بطیفه از زبان این جماعه تبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتقاد کنند و این تعجیل در رفتن مسجد جمعه بعد از زوال فرسب مالک  
 و طائفه از اهل مدینه و فعل کرده شده است از مالک که است تبکیر جمعه از اول نماز امام احمد بن حنبل بلکه بعضی از مالک نیز مالک  
 انکار شده بیکر کرده اند که این مخالفت حدیث است که در سه تبکیر و در یافته و لیکن تحقیق معلوم شده که حقیقه تبکیر تعجیل و سبب اول  
 وقت است هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نماز باید کرد و مخالفت است و اگر نه بوقت تبکیر اثبات مخالفت نتوان  
 و بعضی از مالکیه در تقویت مذکور مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت راح و باب از زوال تا آخر است

ولیکن زیر سے انکار کرده برکے کہ گوید روح بعد از زوال بود و گفته که عرب راج بخفته ذهب اطلاق کنند مطلقاً در وقت  
که باشد و گفته اند که نکته در تعبیر روح برای آنست که فعل مقصودنی باشد مگر بعد از زوال پس این سبب که جمیع اراج گویند اگر  
نه در وقت روح رود و بعضی از مالکیه احتجاج کرده اند بروایت زهری که گفته مثل المهرالی الحجة و تحیر سیر در باخیره بود که بعضی  
نیز فرست و جواب داده اند که مراد به تحیر اینجا تبکیر است چنانچه نقل کرده شده است از خلیل و تتمه این بحث در بیان خاصیت  
هنگم که تبکیر براس نماز جمعه است گذشت خاصیت است و نیم آنکه روز جمعه اخروے که صورت و حقیقه روز جمعه دنیوی است  
روز بخت حق جل شانہ است بر بندگان در بهشت چنانکه گذشت خاصیت است و ششم آنکه حق جل شانہ قسم بان یعنی بر هر  
یاد فرمود از میان سائر ایام هفته قال اللہ تعالی والیوم الموعود و شاید و مشهور و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ  
علیہ و سلم الیوم الموعود یوم القیامۃ و فرمود مراد بیوم موعود روز قیامت است که وعده کرده است حق سبحانہ بآدم و  
یا وعده کرده است بعد از آمدن او بنعیم بہشت و دیدار خود مرگومندان را و الیوم المشہود یوم عترتہ و مراد بیوم مشہود روز عترت  
که حاضر می آیند در وے مومنان آفاق و ملائکہ یا گواہی داده شده است در وے یا فاضلہ رحمت و مغفرت اہل آن را  
و انشا بدیوم الحجۃ و مراد انشا بدیوم حجۃ است که حاضر آمدہ است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عترتہ بعرفات میروند  
و در اینجا حاضر می نشوند و را مشہود خوانند بخفتہ مشہود فیہ و روز جمعه بجای خود اند و جمیع بر سر ایشان آمدہ و حاضر شدہ  
اور انشا بدیوم گفت یا شاید بخفتہ گواہی دہندہ است روز قیامت بایمان و طاعت مر اہل خود را و مشہود نیز تواند بخفتہ گواہی  
دادہ شدہ در وے بمغفرت خلق باشد ماطلعت شمس و فی روایت شمس و تبکیر بارادہ مشہور و فضولست باعتبار تعدد  
و اختلاف یعنی طلوع نکرد هیچ آفتابے در هیچ وقت و لا غربت و نہ غروب کرد علی افضل حق فی روایت بیوم فضل من  
یوم الحجۃ یعنی هیچ روز سے از ایام هفته فاضلتر از روز جمعه نبود فیہ ساعتہ زیرا کہ در روز جمعه ساعتی است کہ الیو افتحا  
عبد مومن در نیابد آن ساعت را بندہ مومن کہ یدعو اللہ فیہا بخیر دعا کند خدا سے راعز و جل شانہ در وے بہر سببیکہ  
الاستجابہ مگر آنکہ قبول کند خدا سے تقاضاے آن دعا و چون بندہ را او مستعین من شری یا پناہ جویدہ آن بندہ مومن از پناہ  
الاعاذہ منہ مگر آنکہ پناہ دیدہ آن بندہ را اذن بد سے در اول حدیث مساوات آمد میان روز عترتہ و جمعه باعتبار  
قسم و چون آنی قالی بہر دو آنکہ در آخر فرمود ماطلعت شمس لا غربت علی یوم افضل من یوم الحجۃ اگر مراد بیان نفی فضیلت  
روز دیگر است از روز جمعه چنانچہ ظاہر عبارت است در اول و آخر حدیث منافاتی نبود اگر مراد اثبات فضیلت روز جمعه است  
بر سائر ایام چنانچہ مفہوم متعارف ازین عبارت است و قد حقق فی موضوع پس مقصود آن باشد کہ اگر چه در ششم یا کردن بہر دو  
برابر آمدند ولیکن روز جمعه مخصوص است بفضیلت دیگر کہ در ماسوا و نیست و آن وجود ساعت مذکورہ است در وی و ملا  
در فضیلت روز جمعه در فصل سابق گذشت اما پوشیدہ نماند کہ شاید و مشہور کہ در آیت کریمہ واقع شدہ است تفسیر بای دیگر  
نیز کردہ اند و این حدیث را کہ شاید برابر روز جمعه تفسیر کردہ است امام احمد و ترمذی سے روایت کردہ اند و ترمذی سے گفتہ کہ  
این حدیث غریب است شناختہ نمیشود مگر از طبری موسی بن عبیدہ و ویراضعیف میدانند خاصیت بیت قائم  
آنکہ آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و مجموع خلایق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعه منیر سند بحجت علیہ حق بود و  
قیامت در روز جمعی ایشان را بخشیدہ است پس در ہر روز جمعی ایشان را توہم و احتمال نیا گمان آمدن قیامت در آن  
حاصل است چنانچہ گذشت قال کہی الإخبار لا اعدکم یا حدیث کہم شمار این یوم الحجۃ از حال مخصوص روز جمعه اندازگان

یوم الجمعۃ کہ چون باشد روز جمعہ فرجت و شیر سبب جنت این روز استسموات والارض والجبال والبحور والخلائق کلها الا ابن آدم  
والشیاطین خاصیت بیست و ہشتم آنکہ روز جمعہ روز است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ ابرار برای این امت مرحومہ فرمودہ و نگاہ شدہ  
نمائند پدید آئند و آزاد ریا بند و قبول کنند و مجموع اہم سابقہ از یہود و نصاریٰ از ان محروم شدند و راہ بدان نیافتند و قابل  
آن نشدند قال صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ذخیرۃ اللہ لعار و جمعہ ذخیرۃ است کہ خدا کے تعالیٰ نمادہ بود ہر ماہ قال گفت صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم ما خلعت شمس ولا غریبت علی یوم حیر من یوم الجمعۃ ہذا اللہ لہ راہ نمودار اخذ اسے تعالیٰ بدان فرست لکھائے  
و گراہ گردانید و راہ بدریافت آن شود مردم دیگر را از وسعہ و الناس انما فی شیع و مردم مارا درین روز تابع اللہ الحی پیش نا آخر  
حدیث کہ در اول فصل گذشتہ است خاصیت بیست و نهم آنکہ این روز برگزیدہ حق سبحانہ است از جملہ ایام و عظیم است نزد  
و ممتاز است بفضائل و خصوصیات چنانکہ در غیر وسعہ نیست چنانکہ رمضان برگزیدہ است از جملہ مشہور شہب قدر از جملہ ہا  
و کہ از جملہ مشہور ہا قال کعب گفت کعب اجبار ان اللہ اختار الشہور فاختار شہر رمضان و اختار الايام فاختار یوم الجمعۃ و اختار  
الایام فاختار لیلۃ القدر ترجمہ از کلام سابق ظاہرست و معنی اختیار کرد و مشہور را پس اختیار کرد و رمضان را اعتبا برگزید و در نظر  
کرد و تمامہ مشہور را پس برگزید از میان آنہا رمضان را و گذرک البوائے خاصیت سی ام آنکہ ہر روز جمعہ روح مومنان  
بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدہ معنوسے و تعلق و اتصال روحانی نظیر مشابہ اتصالی کہ بدن دارد و از آنرا  
کہ نزدیک بقبور آئند معنوسے شناسند خود ہمیشہ می شناسند و لیکن درین روز سے شناسند شناختنی زیارہ بر شناخت  
ایام از جہت نزدیک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوسے تر باشد از شناخت از دور و در بعض روایات  
آمدہ کہ این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لہذا زیارت قبور درین وقت مستحب ترست و عادت در حرمین شریفین  
ہم بر شینہ خاصیت سی و یکم آنکہ روزہ در روز جمعہ علیٰ الفرادہ ہے آنکہ روز پنجشنبہ یا شنبہ نیز روزہ دارند پیش بیشتر علما  
مکر وہ است کہ اہل تنزیہی نزد جمہور و روایت است از امام ابو حنیفہ و مالک کہ مکر وہ نیست و استدلال ایشان بحدیث  
ابن مسعود است کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ روزہ میداشت از ہر ماہ ہمد روح و کم بودے کہ افطار میکرد  
روز جمعہ و تاویل وسے بانکہ مراد عدم قہد افطار است بر تقدیر وقوع وسے در ایامے کہ روزہ میداشت در ان بعید است و  
بعض گویند کہ آن از خصائص آن حضرت است صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و از شائے نیز در روایت آرند و صحت است لکن  
برکہ است بقول خود کہ گفت قال محمد بن حباب سالک جابر انہی رسول اللہ یا منع کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
عن صوم یوم الجمعۃ از روزہ داشتن روز جمعہ قال گفت جابر نعم رب ہذا النبئۃ آرے منع کرد سوگند بخورم بہ پروردگار این  
یعنی خانہ کعبہ و این لفظ بخارے سنت و در آخر اوست یعنی ان یفر دہ و نے حدیث مسلم سالک جابر بن عبد اللہ و ہر لفظ  
بالبیت و در آخر گفته و رب ہذا البیت و در روایت نسائی آمدہ و رب الکعبۃ و فی الصحیحین قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ  
وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعۃ روزہ نماز دینک از شمار روز جمعہ الا یوما مکر آنکہ روزہ دارد روزے دیگر قبلہ پیش از جمعہ کہ روز  
پنجشنبہ باشد و بعدہ یا بعد از وسے کہ بود شنبہ بود و اللفظ للجماعے یعنی این لفظ حدیث کہ مذکور شد در بخاری راست  
و مسلم و لفظ حدیث مسلم لانیست لانتھوا یوم الجمعۃ مخصوص نکر دیند روز جمعہ یا ہضیم ہروزہ من بین الايام از میان  
سائر روزہ الا ان کیون فی عموم یصومہ احدکم مکر آنکہ باشد و اتفاق افتد روز جمعہ در روزہ کہ میدارد و اورا یکی از شایعہ نماید  
اوست چنانچہ ایام بین و مانند ان اول حدیث مسلم نیست لانتھوا یوم الجمعۃ بقیام من بین الایامے یا انتھوا یوم الجمعۃ

بصیام احدیث و مصنف جز اول این حدیث نقل مکرر از جهت عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص باین حدیث  
 اقیام از خصائص جمعه شمر و بار و و آن در هیچ مگر آنکه گفته شود که در مقام ذکر خصائص روز جمعه است پس این تخصیص  
 وجهی موجب ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هر دو کرد و اینها جاری می شود صحیح البخاری است و عجب که  
 سیک از اولیاء مظهر است ان النبى که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بروی روز جمعه پس صلی الله  
 و حال آنکه جویریہ روزہ دارد و فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صمت اس آیا روزه دارد و دوسه روز  
 قالت لا گفت جویریہ روزہ دارد و دوسه روز قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تریدین ان تصومسے خدا  
 میخوای که روزه دار باشی فردا قالت لا قال قافطرے فرمود پس افطار کن و شکن روزه را امروز و همچنین است در کتب  
 علماء که روز جمعه تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد شکند و قال صلی الله علیه و آله وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارد و روز  
 جمعه تنها و قال و نیز گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید است فلا تجملوا یوم عید  
 پس نگردانید روز عید خود را یوم صیام کم روز روزه خود چه روزه و اشتتن در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم  
 روز عید است در و لائق نباشد و اگر باشد بارے تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روز می دیگر باشد  
 و شرح در وجهی از روزه روز جمعه تنها اختلاف از بعض گویند بحجت آنست که روزه داشتن سبب ضعف بدن و کسرت  
 نگردد و از اقامت و طاعت و احواد جمعه باز ندارد چنانکه در خصص افطار و روزه عرفه و عید افطار گفته اند و این وجه ضعیف است  
 و بار روزه داشتن روز سابق و لاحق مناسب نیست ندارد چه آن ضعف و تروفت شکسته ترست و جوایب ازین بآنکه روزه  
 پیش و پس جبر نقصان که در اعمال بحجت ضعف واقع میگردد میکند نیز ضعیف است چه جبر نقصان یکسبب خیرات دیگر  
 نیز شود پس باید که بوجد آن روزه مستحب گردد و لا قائل به و نیز برین وجه باید که گرامیت مخصوص بوجه ضعف گردد و حال آنکه سلطان  
 و جالبش آنکه چون مظنه ضعف بود قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر و عود مشقت و بعض گفته اند که اگر چه این روز را  
 اعظم و افضل گردانیده اند با وجود آن مقتصر بر همان تقطیحات باید داشت که در شرح وارد شده است و زیاده بر آن از پیش خود  
 مبانی نمکند تا موم فضل جمیع وجوه گردد و سبب تجا و زاهد نشود و وجهی دیگر که زاهدی که در آخر مذکور شد مفهم گشت  
 حسن وجوه است و فیه کفایه و تتمه این بحث در باب الصیام نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص  
 این روز است با اجتماع مومنان براسه و غط و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت است نه واجب اما اجتماع  
 در عرفات براسه و غط و تذکیر نیست و خطبه که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در هر سفته دارند فلا اشکال میان  
 خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و در آن خواص دیگر نیز وارد و وجه عدم ذکر دوسه مرآن را باینکه اطلاع و اختصاص  
 بر آن یا ذمیل وی از آن یا عدم صحت آن نزد دوسه باشد و الله اعلم و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن  
 آورده و زیادت بر آن در رساله جدا و عده کرده اول آنکه اجتماع میکنند در دوسه اولیاء ذکره این التیم فی کتاب الله  
 دوم آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت ذلک سوم قرأت سوره حمد  
 و منا نقون در نماز عشاء شب جمعه چهارم خواندن سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در مغرب شب و چنانکه  
 در فصل قرأت گذشت پنجم آن از عذاب قبر که مراد در روز جمعه یا شب و سیوطی در مجمع التوامع می آرد که احمد  
 بیته از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با من مسلم بیوت یوم الجمعة اولیاء الجمعة الاواء



و همچنین از شیراز و کعبه در اقبال از این شهر و از بنو نعیم در حلیه از ما بر آورده کسی که مرد روز جمعه یا شنب جمعه خلاص کرده شود  
از غدا ب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر دست مهر شهیدان تشتم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار کس  
در روز آن و در روز استغفرت تمام مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلافات میان روز جمعه و روز عرفة مذکور شد بقیم است این  
مالا که با صحت روز جمعه بر ابواب مسجد براسه نوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواد احمد و ابو یعلی و الطبرانی  
و درینار المصطفی سنی عن ابی امامه ششم من عطفه حسنت درین روز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که قضاعت الحسنات  
یوم المکعبه و یوم ابی اناس آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضل تر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک سجد در روز جمعه افضل است  
از هزار سجده در غیر روز جمعه ششم آنکه بر در و درگاه رتعا بے برمی انگیزد ایام را روز قیامت بر سه پست و صد مرتبه که در اند و بر سه انگیزد  
روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه گرد میکنند آنرا کالعرس تند سالی کریمیا در و شنائی میکنند روز جمعه بر این است  
میروند در و شنائی او در نگما سالیان و صفا و سفید سالیان برت بود و بویا سالیان مثل مشک نوحس میکنند در کعبه  
کاخ و در سحر نگرند بسوی ایشان جن و انس بر هم نمیزند چشم از تعجب غیرت تا آنکه در سالیان و شنائی و محال بنوا ایشان را هیچ  
کس نگوید و آن که براسه خدا اذان گفته باشند آورده السیوطی عن الحاکم فی المستدرک و البیہقی فی شعب الایمان و هم  
حرمت و کراست بیع نزد اذان و سالیان و هم استحباب بیع و شرا بعد از نماز و بعض فقها و اسد اعلم فصل در خطبه نبویه

صلی الله علیه و آله و سلم در روز جمعه چون خطبه خواند سبب بخت فرید شوق و مبالغه در اسراع حاضران آواز بلند کرد و سبب بختی  
که حشمان مبارکش سرخ شد سبب بخت تجلی بواقی انوار عظمت و جلال و لواح اصنوی ابلغ و انداز و غضب وی سخت گشتی  
تا آنکه گویا و سالیان الله علیه و آله و سلم منذر حبیش است که میگویی صبحم و ساکم یعنی آنکه خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشان را  
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شام می تازد و غارت میکند و در وقت شام می آید  
و شنجون میزند و ذکر شدت غضب و تشییع بنده حبیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث و سالیان ثابت است و مصنف  
آنرا ذکر کرده و لفظ بسیار گفته بسیار در خطبه گفته در اینجا نیست بلکه گفته و یقول نبشت انا و اساعه بر انگیزه شده و در شام  
من باقیامت که شین بچو این دو انگشت و براسه بیان این اشارت میان انگشت شهادت و انگشت میانه خود جمع فرمود  
و مقرون گردانید و گفته اند که اقتران سبانه بوسط اشارت است باقتران ساعت بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان نیست یا پیغمبر و دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی  
دیگر در میان نیست و بعض گفته که اشارت است بآنکه بعد از انی میان ساعت و بعثت آنقدر نیست که میان سرائین دو انگشت که  
مسبحه اصغر است از وسط یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر بعثت شده ام و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهر لفظ  
حدیث یقرن بین صبحیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در مشکوٰۃ در باب قریب الساعه بر وایت بخاری  
و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت کفضل حدیثی الاخری و گفتند انتم  
که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتی و نیز از ترند سالیان حدیث مستور درین شهاد آورده که بعثت فی نفس الساعه  
فسبقها کما سبق نزه نزه صریح است در معنی ثانی و بعض گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت و نبوت آن حضرت بود  
صلی الله علیه و آله و سلم بقیام قیامت چنانچه در سبانه و وسط و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمود بے معنی اول است و  
بعد از آن گفته اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثناء در خطبه سنون است و بعد سالیان براسه آن عطف کرده و در فتح المبارک

گفته کہ اختلاف است در آنکہ اول کسیکہ این کلمہ را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسیٰ اشعریؓ آورده کہ  
 او دوست علیہ السلام و گفته کہ در استادین ضعف است و در حدیث موقوف از شیخ احمد کہ فصل خطاب کہ در او در او دانند  
 چنانکہ در قرآن مجید میفرماید و آیتناہ الحکمتہ فصل الخطاب این کلمہ است و بعضی گفته اند کہ اول کسی کہ تکلم کرد در آن یونس بن  
 قحطان است و قیل کعب بن لؤی و قیل سبحان بن وائل و قیل قیس بن ساعدہ و قول اول شبہ داشت است و هیچ کس در حدیث  
 میان این اقوال با آنکہ اولیت در اول حقیقہ است و در بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب اللہ بہترین سخنان در فصاحت  
 و بلاغت و در فضل و شرف و وعظ و نصیحت کتاب خدا است کہ قدیم است و صفت خدای عزوجل منزل است بر تالیف احکام و ہدایت  
 خلق و خیر الہدے بفتح ہاء و سکون و ال ہاء تہجیر بہترین سیرت و طریقہ سیرت و طریقہ حمی است صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم  
 و شد الامور محمد ثباتا و بدترین چیز یا چیز یا نیست کہ نوید پیدا کردہ شدہ است و بدعت است در دین و کل بدعتہ ضلالہ و ہر بدعت  
 و بدعت کہ مخالف سنت و سبب تخیر آن باشد باعث ضلالت و گمراہی است و میفرمود انا اولیٰ کل مؤمن و بدترین  
 صحیح مسلم و جامع الاصول بکل مؤمن یعنی من دوست دارند ہر مؤمن را و حقیرم بوسے من نفسہ انفس و ذات  
 آن مؤمن چہ نفس میرا در بلا اندازد و دشمنی کند و من او را از تمامہ آفات و بلیات دنیا و آخرت نگاہدارم و در تحصیل امان  
 در آرم من ترک مالا فلا بلکہ کسیکہ مرد و گذشت مالی را پس آن مال مرکسان او است و من ترک دنیا و دنیا عا و کسیکہ گذشت  
 دایم را یا عیالی را فالی او غلے او براسے شک را وی است و در متن صحیح مسلم و جامع الاصول بواست یعنی بر جہت  
 در کفایت عیال وے و بر من است قضاے دین وے امام نووے در شرح مسلم میگوید کہ این حکم بعد از ان شد  
 کہ ابواب فتوح بر آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مفتوح گشت و در اوائل دعا میکرد و صلوٰۃ میفرستاد و بر آنکہ مدیون  
 ے مرد تمام مردم تہل بکنند و اصح آنست کہ این قضاے دین واجب بود بر آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم نہ آنکہ طریق  
 تکرم و تفضل میکرد و نیز از خصائص آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم نیست بلکہ واجب است بر سائر انہ اگر در بیابان  
 چیزے باشد و امرے ہم تر ازین در میان نبود انتہی رواہ مسلم عن جابر بن عبد اللہ و فی لفظہ و در لفظ دیگر آید  
 از مسلم ہم از جابر کانت خطبۃ ابی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم یوم الحجۃ بود خطبہ پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم روز جمعہ یکبار انتہی  
 علیہ بما ہوا بلکہ بانیکہ حمد و شکر میگفت خدا را و ثنا و صفت میکرد و بوسے بصفات کمائی کہ وی تعالیٰ سزاوار آنست ہم قول  
 پست میگفت این کلمات را من بیدہ اللہ فلا مضل لہ من یضلل فلا ہادے و خیر الحادیث کتاب اللہ تا آخر حدیث کہ اول  
 سوق میکرد و نسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع انجہ در سر و در حدیث وی آید روایت کردہ و لیکن بتقدیم و تاخیر خطاب  
 و در جامع الاصول آورده است و زوائد النسائی و زیادہ کردہ است نسائی بحد قول وی و کل بدعتہ ضلالہ این کلمہ را کہ در کل  
 ضلالہ فی النار و ہر صاحب ضلالت در آتش دوزخ است و گاہ گفته اند لہم نجدہ و نستغفرہ و نعوذ باللہ من شرور  
 الفسنا و من سیمیات اعمالنا من بیدہ اللہ فلا مضل لہ من یضلل فلا ہادے لہ و اشہدان لا الہ الا اللہ و فی روایتی زیادہ  
 وحیدہ لا شریک لہ و اشہدان محمد عبیدہ و آلہ آورده اند کہ قدوم آوردن و یکہ و وے مردے بود افسوسگر از من اشسون  
 میکرد مردم را از جنون و من پس شنیدہ سہنہ کہ را میگفتند محمد دیوانہ شدہ است او را علاج باید کرد پس خدا  
 با خود گفت چہ باشد کہ این مرد را بہ بنیم و علاجش کنم شاید کہ اللہ تعالیٰ شفا دیدہ او را بہست من پس آمد و آن حضرت را  
 دیدہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و گفت یا محمد نزد من افسوسنے است مرا این باد را یعنی غلغلے لازم من پیدا کردہ و عرب جن را







از دست نباید داد اینجا راه اعتذار و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجراء احکام و در هر مرتبه است کند بشود  
 شعار اسلام است بهر تقدیر باید کرد و خود را خیر بمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبدالملک بن مروان که بادشاه وقت بود  
 و حجاج که امیر الامرای او بود تنگیدند که بالا تر از او می نمود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یک از ایشان انگار نمیکرد و دیگر  
 چه توان گفت و نگویند که شکوت صحابه از جهت ظلم و ترس و سستی بود و از اینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه جمیع صحابه  
 بر باطل هر چند به مقام خوف بود جائز نباشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائز ظلم اگر چه در  
 چیز کما سدی دیگر ظلم کند آخر در اقامت جمعه عدالت و زید این قدر پس است و رعایت عدالت در تمام امور مشکل است و گفته اند که  
 در آن بلا که ولایت آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت جمعه را عیاد میکنند و اگر کسی را قاضی سازند قاضی میشود به رضای  
 مسلمانان و با جمعه فرمود هر که ترک کند جمعه را فلا جمیع الله شمس جمیع کند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شمل از اهل بیت  
 هم بمعنی جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر است و لا بارک له فی امره و برکتند ما در خدا می توانی در کار وی الا انگاه  
 ای مخاطب بشو و لا صلوة له و مقبول نیست هر تارک جمعه را نماز الا و لا صوم له و نه روزه است مرا و الا و لا زکوة له و نه زکوة است  
 مرا و الا و لا حج له و نه حج است مرا و الا و لا بر له و نه هیچ نیکی که کند مقبول است مرا و الا حتی توب اما آنکه توبه کند از ترک جمعه  
 و جود و استخفاف و سستی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی  
 بر او عفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مرد حقیقت جو و استخفاف اوست آن خود کفری است و هیچ عبادت با کفر مقبول  
 و صحیح نبود مگر توبه و رجوع باسلام و این ظاهر است چندان احتیاج به بیان ندارد و لا هر آنست که جود و استخفاف در عمل را بود  
 بعزم مواظبت و مداومت گو یا حرکت کردن و تکاسل نمودن گوشه ایامی بالکار و استخفاف دارد برین تقدیر ذکر عدم قبول  
 عبادات تعلیف و تشدید باشد بر ترک جمعه و این معنی اشبه و اقرب به مقام نیاید و الله اعلم بعد از آن احکامی چند از باب  
 امامت بیان کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا و لا توسن بفتح تاء فی لقابیه و ضم میزه و ففتح میم شده و تشدید نون  
 باید که امامت کند امر آه رجلا زنی مرد را الا و لا یوسن این نیز بهمان معنی است و لیکن بیای تحثانیة اعرابی فها جرا و باید که امامت  
 کند با دین نشینی کسی را که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت کند جابل عالم را چه غایب بر بادیشینان محل بود الا و لا یوسن فاجر  
 شوند و امامت کند فاسق مسلمانی صالح را الا ان یقره سلطان مگر آنکه قمر و غلبه و اگر آه کند حسب سلطنتی که بخلاف سیف و سوط  
 ترسیده میشود از شمشیر و سوز و تازیانه و سبب این طور که خود امامت کند یا دیگر را که نه شایسته آنست امام گردانند چاره  
 درین صورت صبر است و عادت شریف آن بود که غالباً خطبه جمعه را کوتاه خوانند و ابو داود از حکم بن حزن کوفی آورده است  
 گفت قدم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با هیئت کس یا نه کس درنگ کردیم نزد او و روزی چند نشاید  
 شدیم در آن ایام جمعه را پس خطبه بشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد که بر عصائی یا قوسه پس گفت خداوند را و  
 شما که در او و عز و علا چند کلمه خفیه طیبه مبارکه سپرد گفت ایها الناس ان تفلحوا و ان تطیقوا کل امرکم به و لکن مدد او و شجرا  
 سواد احمد و ابو داود و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگفتم مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 نماز میخواندند و نماز و سبب این بسیار در آن بود و در روایت ابو داود و مسلم از جابر آمده که بود نماز و سبب این میان خطبه و  
 میان میخواندند چند آیت از قرآن و تذکر میکرد مردم را بدان و اگر ارجحان را در آن میخواندند نسبت نماز کوتاه بودی و نماز را  
 در آن نسبت خطبه در آن کردی و بر آن ترغیب در قبول نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود از آن ترغیب بر تطویل نماز است

والله اعلم فرموده ان طول صلوٰۃ الرجل بدستی که درازے نماز مرد و قصر خطبته و کوتاهی خطبه وی منبته من فقه علامه است  
و نشانی است از فقه و دانش وی و ناشی است از ان و اما که وجه دے آن بود که در وعظ و نصیحت حرفی بس است خصوصاً از آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم که مستدرجاً بکلم و منظر غریب حکم است مرد باید که در طاعت و عبادت کوشش و بتدبیر نفس و جمع شوق  
باید چنانکه گفته اند که در باید نه گفتار و وعظ و نصیحت دیگران خطبه خود مالی و عدم موافقت قول با عمل نیز در او پس فعل آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم است بود و این تعلیم فعلی پس نکرد و قبول نیز آنرا موکد ساخت و طبعی در توحیه آن گفته که نماز  
اصل خطبه و رعیت و از قضا یا س کے فقہیہ است ایشان اصل بر فرع بزیادت و تفصیل و نماز امام ابو حنیفہ و خطبہ مقدار احمد بن حنبل  
اللاہ ان سبحان الله و در فرض کافی است و زیادتی یا سبب است و ترجیحاً بنا بر وجه در قرآن فرموده است فاستمعوا لذكر الله و موافق  
الله خطبہ است و ذکر الله برین قدر صادق است و مسلم از ابی وائل آورده که گفت خطبہ خواند ما را اعمار و یحاذر که در مبلغ خواندن  
از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان تحقیق خطبہ را مبلغ خواندے اما موجز خواندے اگر اندک طویل تر ازین میخواندے خوشتر  
بودے گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیه و آله و سلم کہ میگفت ان طول صلوٰۃ الرجل و قصر خطبته منبته من فقه فاطمہ و  
الصلوٰۃ و اقصر و الخطبۃ و ان من البیان سحر و امام نووی در اینجا اشکال کرده و گفته کہ امر باطالت صلوٰۃ با حدیث تحقیق  
صلوٰۃ و حدیث کانت صلوٰۃ قصداً مخالفت است و جواب داده کہ مراد تطویل صلوٰۃ است نسبت بخطبہ نه تطویلے که شاق بود  
بر مردم پس وی اقتضا است در طول انتہی و ان من البیان سحر اجمردے بدح بیان دارد دو جمہیم وے یعنی بیان مشابه  
سحر است در اما کہ قلب صرف آن بجایہ پس اگر معرفت بجایہ حق کند مدوح بود و اگر بطرف باطل برد مذموم و ہر دو مضی در  
سوار است و استعمال اینجا بیش مقصود و مراد افتادہ است کما لا یخفی علی المتبحر و فضل آنست کہ خطبہ بزبان عربی باشد و در نزد  
امام ابو حنیفہ لغیر عربی نیز جائز است ہر زبانے کہ باشد و بعضی گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد و این فرع ختمانی  
کہ میان وے و صاحبیہ در قرأت قرآن است و ان در کتب مستور است و گفته اند کہ وی در آخر رجوع کرد بقولہا و ہوا صحیح  
علیہ المعمول و در خطبہ قواعد اسلام را بیان فرمودے و مہات دین را تعلیم کردے و تذکر سوت و تہجد در دنیا و ترغیب آخرت  
تذکر نمودے و اگر در اثنائے خطبہ حاجتے از خود یا از غیر خود عارض شدے یا سالی سوال کردی از مسئلہ دین قطع کردی سخن  
و حاجت را بگذاردے و سائل را جواب دادے و آنکہ خطبہ را تمام کردے اما اول چنانکہ ابو داؤد و ترمذی و سالی از بریدہ  
آورده اند کہ روزے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبہ میخواند پس سخن حسین آمدند پیراسین کما سخر پوشیدہ و راہ میرشد  
اقتان و خیران پس فرود آمد رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم از منبر و برداشت ہر دور از زمین و بہا ہر دور و پیش خود فرمود  
صدق الله انما اموالکم و اولادکم فتنہ و یدیم این و حبسی را کہ میرفتند وے اخذ میدند وے افتادند پس خبر نتوانستم کہ و تا آن کہ قطع  
کردم سخن را و برداشتم ایشان را و ابو داؤد و ذوالنہادین ہر دور در پیش ذکر کردہ و نیز ابو داؤد و سالی از انس بن مالک  
آورده اند کہ گفت دیدم رسول خدا را صلے الله علیه و آله و سلم کہ فرودے آمد از منبر بحجت آنکہ پیشے آمد اورا مردے  
بحاجت پسے ایستاد با وے تا قضا میکرد و حاجت اورا و اما فی حیثانکہ مسلم و سالی از ابو رفاعہ عدوے آورده کہ گفت  
رسیدم بر رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم و آن حضرت خطبہ میخواند پس گفتم یا رسول الله مردے غریب آمدہ منوال میکنید  
از دین خود و در نے یا بکہ حیثیت دین وے پس اقبال کرد برین رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم و ترک خطبہ را فرود  
و رسید نزد من و کر سنے آوردند چنان گمان بر من کہ پامیا سے او را زاسین بود و نشست بروے رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم

و شروع کرد تعلیم کردن عمار از آنچه تعلیم کرده است او را پروردگار او عزوجل پست بر داشت بخند خود و تمام کرد آن را صلوات الله علیه و آله وسلم  
وامام نوید سے گفت ازین حدیث معلوم شود که هرگز از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب بشود تعلیم و سبب بالفور از جهت  
بودن دسسه اہم از جمیع امور و اگر در پیشے یا محتاجی را در میان جمع بدیدے حاضران را امر فرمودے بقصدق و تعریف کردن  
بمدان چیز سے از انواب و در اہم و جز آن چنانکہ اصحاب سخن و غیر ایشان از ابو سعید خدری سے آورده اند کہ آن حضرت صلوات الله  
علیہ وآلہ وسلم خطبہ میخواند مرد سے آمد در جامہ اسے کہنتہ و صورت شکستہ پس فرمود مرا آیا کہ اردہ نماز را یا نہ گفت نہ فرمود  
بگذارد و رکعت و ترغیب کرد مردم بابر صدقہ و در بعض روایات آردہ کہ گفت اورا کہ بار دیگر چنین کن و نام این مرد سلیم است  
بصیغہ تغییر و بہین حدیث سے کہ متمسک شافعیہ است و در وجوب تحیت المسجد اگر چه در وقت خطبہ باشد و در نجاست کلام  
طویل از طرفین کہ بحکم خوف اطاعت و ملائت متر و ک شد چنانکہ در خصائص جمعہ در انصاف نزد خطبہ اشارت بدان کردہ  
و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مکروہ است خطیب را کہ کلام کند در حال خطبہ مگر در امر معروف چنانچہ قصہ عمر با عثمان در وضو برای جمعہ  
معلوم شد و چون نام خدا یا و کردے بانگشت شہادت اشارت فرمودے چنانکہ مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از  
عمارہ بن ربیعہ آورده اند کہ وی دید بشر بن مروان را بر منبر کہ بر دودست بر میداشت پس گفت فیج الله یا شین البیدین بدان  
خدا این دو دست را و گفت بتحقق دیدم من رسول خدا را صلوات الله علیہ وآلہ وسلم کہ زیادہ نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت  
شہادت و چون جماعت تمام حاضر شدندے برای خطبہ بیرون آمدے از حجرہ یا از صف اگر در مسجد بودی تنہا و خاد و حاجے  
پیش وے نبودے چنانکہ الا ان معارف است در بیرون آمدن خطیب جمعہ و عید در حرمین و غیر ہما کہ با جماعہ کثیر با علما  
بوضع غریب و طعناقی بر آیند و پیش آن حضرت صلوات الله علیہ وآلہ وسلم ہرگز طوقا و الیکسا کہ چادشان و خادمان کنندہ بود  
و ہمچنین طلیسان و طرحہ این نیز بجنے طلیسان است چنانچہ در قاموس گفتہ در برین تقدیر عطف تفسیرے طلیسان باشد اما  
خالی از چیزے نیست مگر آنکہ نام نوعی خاص از طلیسان دارند و جامہ سیاہ و امثال این ملبس نبودی این عبارت  
احتمال دارد کہ ملبس بلبسہرین خوانند و معنای لغت وی یعنی این ملبس کالان معنای خطبہ است و اینجا نبودی بر نیوجہ افادہ  
نفی مطلق کند ولیکن در مشکوٰۃ از مسلم بروایت عمر بن حریش آورده کہ پیغمبر خدا صلوات الله علیہ وآلہ وسلم خطبہ خواند بر سر مبارک  
دستار سیاہ بود کہ فرو گذاشتہ بود و طرف اورا میان کتفین خود روز جمعہ و یحتمل کہ متوفش خوانند نفی بعتنا و خود برین تقدیر  
بوقوع بعضی از انہا احیاناً سنائی نبود و این ارسال طرفین عمامہ بین الکفتین کہ بعضی از ان تعبیر تنکویر عمامہ کردہ اند احیاناً  
فعل آن حضرت صلوات الله علیہ وآلہ وسلم بود و مخصوص بجموعہ نیست چنانکہ در بیان عادت لباس آن حضرت صلوات الله علیہ وآلہ وسلم  
بیاید انت الله تعالی فافہم و چون در مسجد درآمدے ہر حاضران سلام کردے و چون بمنبر بر آمدے روی سوی کسان آوردے  
و دیگر بار سلام کردے آن گاہ بہشتی رواہ ابن ماجہ بن عمر و از سر اجیہ نقل کردہ اند کہ سلام نگویہ خطیب بر قوم مگر از مخصوص  
بان حضرت صلوات الله علیہ وآلہ وسلم داشتہ اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیہ شرح ابن الہمام نوشتہ است و  
از قدور سے نقل کردہ کہ طحاو سے گفتہ کہ چون امام بمنبر بر آید طاهر و عیب نیست کہ سلام نگوید زیرا کہ خروج امام براسے  
قطع کلام است پس جائز نیست سلام چنانچہ در ہیبت نمیست و حدیثی کہ از نافع از ابن عمر روایت کردہ اند ضعیف است  
و ما نیا فقیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعیف کہ احتجاج از نافع و اگر ثابت شود و حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم  
و بلائ شروع در اذان کردے در پیش دست آن حضرت صلوات الله علیہ وآلہ وسلم و در زبان شریف غیر ازین اذان نہ بود و در

گفته که نزد بعضی معتبرین اذان ستاد در حق واجب است و حرمت بیع واضح آنست که معتبر اول است اگر در قنوتش که بعد از اذان است  
گفته باشند زیرا که مقصود اعلام است بوی حامل شد انتهای و همچنین در زمان ابو بکر و عمر و چون در خلافت عثمان بن عفان رسید  
و کثرت و تفرقه در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان برزور که نام موضع است بیرون مسجد در بازار مدینه و اذان  
را احجار الزیت خوانند سنگها سیاه است در اینجا گویا آنرا بر دهن زیت طلا کرده اند از خیمت آنرا احجار الزیت گویند  
و این اذان دیگر را در بعضی حدیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگر چه اول است باعتبار فعل و لهذا بعضی علما استغراق عبارت  
نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول بعضی ثانی نیز گفته اند باعتبار تسمیه قاست باذان چنانچه در حدیث ثانی کل اذان  
صلوة نیز واقع شده است و چنانچه بهین اعتبار در بعضی روایات واقع شده که در زمان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
دو اذان بود به آنکه اذان مستحدث در زمان عثمان اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند در زمان  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند در زمان صحابه و نه بعد از ایشان و نیست عمل بروی در اکثر دایره اسلام و نیز معلوم  
نشد که از کجا باز پیدا شدند در عوالمی بدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را بهیچ بوزان  
اولی بگذرانند و اگر خواهند بقصد اعلام الصلوة و الصلوة نیز گویند و بعضی کتب واقع شده است که اذان اول از جمله ثانیات  
نبی امیه است و غالباً این باعتبار آنست که بعضی محققین گفته اند که بهین اذان را که عثمان برزور او امر فرموده بود هشام  
بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده و الله اعلم و در بعضی روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطاب بود و تا عهد عثمان  
پذیرفتند و بعضی گفته اند که در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان آنرا بلفظ اذان حکم کرد و بر مکان عالی فرمود ازین جهت نیست  
بوسی که روند بر سر تفرقه یا آنچه خلفا سر آمدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اگر بعضی از اسلامان اطلاق بدعت بر آن  
کرده باشند یعنی آنست که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و مقصودند معمم و بقیع آن نخواهد بود که اقال العلماء  
چنان حال اذان فارغ شد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر خاسته و خطبه کرد که بی فاصله عملی و سخن دیگر  
میان اذان و خطبه در ایت ده خطبه خواندن احادیث و اخبار صحیح سید آمده و نزد امام ابو حنیفه و مالک احمد قیام سنت  
زیرا که مقصود ذکر سنت و آن حاصل است بقعود و آنکه گویند که خطبه بجای گرفتن سنت بحقیقت نیست مراد آنست که قصور  
که در جمعه در عدد رکعات ظرافت شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند و انداختن استقبال قبله حرمت حکم که شرط اند و نیاز  
در خطبه نیست و لیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ثابت نغده سنت باشد و ترک آن بی ضرورت  
مکروه کذا فی شرح ابن الهمام و نزد شافعی واجب و از مالک نیز روایتی در وجوب آمده و در صحیح بخاری و مسلم و غیره از جابر ابن  
سمره آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند قائماً بعد از آن می نشست پس ایستاد و خطبه دیگر میخواند  
و هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ گو است و مسلم و ثانی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد درآمد و عبد الرحمن بن  
ام الحکم را که سینه از مروانیه و ابلع ایشان بود و دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این چیست را که نشسته خطبه میخواند  
و حال آنکه حق تعالی فرموده است و اذا ما و اتجارت اولوا الفضل الیها و ترکوک قائماً و سبب نزول این کریمه آنست که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند و اهل مدینه را تخط و گران می نمود و خطبه رسیده بود و نگاه درین میان شنیدند که قافله از شام  
رسیده است همه برخاستند و بجانب قافله رفتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تنها در خطبه ایستاده گذاشته مگر  
دوازده تن از صحابه که ابو بکر و عمر از ایشان بودند نشسته ماندند و چون فرمود و ترکوک قائماً معلوم شد که خطبه در حال قیام بود



در آن سعادتی نیز نقل کرده اند که خطبه ششمین خوانده و گفته اند که وی در آن معذور بوده که پیشه کم و سه بسیار شده بود و طاعت  
 ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشتند که اقبال شیخ نے فتح الباری سے نیز گفته اند کہ روایت کرد عبد الرزاق از عمر از قتاده  
 کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابوبکر و عمر خطبہ میخواندند روز جمعه ایستاده و چون بر عثمان شاق شد قیام در آن شای خطبه  
 می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود و بعد از آنکه بحال خودی آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه ایستاد خطبه  
 اولی نشست میخواند و ثانی ایستاده و لیکن او را ضرورت بود کہ طاعت ایستادن نداشتند کذا فی فتح الباری اتقی و در شرح  
 ابن الہمام گفته کہ قصہ عثمان کہ گویند چون در اول جمعه بعد از تولد نبوت خلافت بمنبر برآمد و گفت الحمد للہ و حضر شدند کور نیست  
 نہ در کتب حدیث و نہ در کتب فقہ و اللہ اعلم و بشیر و نیزہ بدست گرفتند بلکہ اعتقاد بر کما فی یا عصا لی کردے و گفته اند کہ اعتماد  
 بر سیف و مانند آن اشارت است بآنکہ تو ام این دین بشیر و سیاح است و این قیم گفته کہ این سخن چیزے نیست چه تو ام  
 این دین لقرآن و وے است کذا فی الموابی و بعض روایات فتویہ اخفیہ آورده کہ اگر بر قوس یا عصا مکرده است و  
 صحیح آنست کہ مکرده نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتماد بر خنجره میکرد کہ  
 با وے میبود و از روضۃ العلماء نقل کرده اند کہ در ہر بلدے کہ فتح وے بجلبہ و محاربہ است چنانکہ کہ مضطرب اعتماد و سیاح کنند  
 و آنجا کہ صلح است چنانکہ مدینہ مکرہ و بعضا و لہذا شافعیہ و حرم شریف اعتماد بر سیف کنند کہ بقول ایشان فتح آن بطریق  
 عنوة است و نیز و حنفیہ بعضا کہ نزد ایشان صلح است کما بین فی موضعہ و معنیست سیگوید کہ این یعنی اعتماد و بر کمان یا پیشانی آن  
 بود کہ بمنبر ساخت اما بعد از اتحاد بمنبر محفوظ نیست کہ بر چیزے اعتماد کردنی عصا و فی کمان و نہ غیر آن و قصہ ساختن بمنبر است  
 کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از وضع بمنبر قریب بجزایر متصل جانب غربی ایستاده خطبہ میخواند و گاہ گاہی بسبب طول  
 قیام و عرض لال بر چو یکہ کہ در آن مقام نصب کرده بودند تکیہ میفرمود و در مدینہ امراہ بود از انصار کہ غلامے داشت بخار پس  
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسی را نزد آن امراء فرستاد کہ اگر امر کنندے آن غلام بخار خود را تا جویہ چند را ہم آورده  
 منبری بر آن بسازد تا بر آن برآمدہ خطبہ خوانم بشر باشد آن زن بفرمودہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بسلام خود  
 امر کرد و وے از چوب گز بمنبرے ساخت سدہ در جبہ پس در موضع کہ آں بمنبر شریف است بنہادند و چون آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم بر بمنبر برآمد و خطبہ خواند آن چوب کہ پیش ازین بر آن تکیہ زدہ خطبہ میخواند از فراقی صحبت آن حضرت صلی اللہ علیہ  
 آلہ وسلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکہ ناآہ او از کند و تمانہ صحابہ از مشاہدہ نالہ و فریادے بگریہ درآمدند پس آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم از بمنبر فرو آمد و او را در کنار خود گرفت تا از گریہ و فریاد باز آید و این خبر حنین جنے یعنی فریاد کردن این چوب بشنودست  
 و بعض گفته اند کہ بسرمه تواتر رسیده است و طول بمنبر یعنی بقول صحیح و ذراع بود و عرض او یک ذراع و عرض ہر درہ شیری  
 و تا زمان خلفای راشدین رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین آن بمنبر بجایے خود بود و اول کسی کہ او را بجایہ قطبیہ بنشیند عثمان بن  
 عفان بود و بقول او کہ سیکہ کسوت کرد معاویہ بود و ہم ہر زمان امارت خود و قتیکہ در شام بود قدوم آورد و خواست کہ بمنبر آن حضرت را  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشام بر و چون از جایی خودش بجنبانید برمان ساعت آفتاب گرفته شد بحدیکہ ستارہاے آسمان  
 نمودن گرفتند پس معاویہ ازین خیال برگشت و اعتماد از آن را باصحاب گفت کہ مقصود من تفحص و تحقیق حال این بود تا او را  
 زمین خورده باشد بعد از آن شش پایہ دیگر بر آن افزود و در بمنبر نوی را بالاے آن داشت و در بعض روایات این حکایت  
 نسبت بہ روان کنند کہ در مدینہ مطہرہ از جانب معاویہ حاکم بود و معاویہ از شام ہوی نوشتہ بود کہ بمنبر مصطفوی را بشام بفرستد

وانشاء علم و وضع منبر و درسته سابع بود بقول صحیح در ناس و چون گفته شد مردم بجهت تبرک از آن شاهان ساقی شدند  
 که آن منبر باریانی که معاویه ساخته بود در حریفی که در سینه اربع و خمسين و ستمائة در مسجد شریف شده سوخت بعد از آن خلفاء  
 ملوک هر کدام منبر سے ساختند و در سینه ثمان و تسعين و ستمائة که کاتب حروف با قاضی مدینه مطهر مشرف بود سلطان ابو بکر  
 از سبقت جوش ریخته بفرستاد و عبارت منبر را عمر سلطان مراد لایق آنست و در باعثه وضع منبر و اسم صانع آن خطرات در روایات  
 که در مجلس خود ذکر کرده است و انشاء علم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان هر دو خطبه خطبه ششمی خواند و در خطبه  
 جابر بن سمره آمده و خاکشوش بودی و دعا از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نیو وقت بصوت نرسیده است و لیکن کسی  
 از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و سباحت و عبادان آمده قوی است که در وقت جلوس بنی الخطیبین است و طبعی از انرا بعضی  
 شرح صاحب نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در مجلس خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه جمعه  
 از جهت حصول سستی و بدون و سه و در کشتی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن ابی طالب را که خطبه خواند و نشست  
 تا آنکه فارغ شد و بعد از آن صاحب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت مداومت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر آن و چون از خطبه دوم فارغ شد که بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از منبر فرو آمدی و ناگاه از آن  
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالت خطبه مردمان را بنزدیک شدن فرموده و فرمودی حاضر آیند و اگر از قریب شنید  
 از امام و بسا که مردود و رفتند از مقام خیر تارفته رفته پس افتد و موخر گردد و در آمدن نشست اگر چه در آید در و سه خطبه بود  
 عن سمره بن جندب و بنی امیة بنی نضر و خطبه امر کرده و گفتی ان الرجل بدستی که مردان اقامت بجا میهنشین خود را  
 در وقت خطبه انصت خاموش باش و نقد ناپس بچقیق گفت چه درین امر کردن بنی امیة بنی نضر گفت و خاموشی را که بلال از  
 میکرد و خود از دست واد و من لغافل جمعه که هر که لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام خیر مشروع و عیب  
 گویند و حدیث ابی هریره در معنی در کتب ستمه باین لفظ مذکور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و ان قلت انما  
 یوم الجمعة انصت و الا نام خطیب نقد لغوت و لفظ ثمره و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه  
 در خاصیت نهم ذکر انصت و افعال در آن تفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه و الا نام خطیب در حالی که امام خطبه  
 بنخواند فلو پس آن مرد یعنی حال او پیش او کشتل الحمار همچون حال و قصه خر نیست که کل سفار ابرمیدار و کتابا را این بار آن  
 می برد و مشقت در بر داشتن آن میکند اما شتیغ بدان نیست این مثل عالم بی عمل است و مانا که در بنی امیة بنی نضر است بدست  
 که این آیت نازل در شان ایشان است و این در وقت خطبه لغو میگفتند و الله یقول انصت و آن کسیکه بگوید مرد و گویا  
 در وقت خطبه انصت پس انصت مرا و اجمعه این از جرئت بدست برین قول و فرمود و یخضر الجمعة ثلثة نفر حاضر می آیند  
 جمعه را سه کس و نفر در مجلس جمعه را گویند میان سه و ده رجل حاضر بایست که از آن سه نفر و است که حاضر شد جمعه را لغو نکند  
 جمله منها پس آن لغو است نصیب وی از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حاضر باید عاصم و سه دیگر است که  
 حاضر شد جمعه را ندعا و سوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مرویست دعا الله و عاکر و ضای تعالی را و خدا متعالی است  
 ان شاء اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته است بدعا اگر چه شرط و ادب آن مغفود بود و ان شاء منعه و اگر خواهد ندهد  
 با وجود استیجاب شرط و ادب آن از بند از جهت اختیاری و وجود صلاحت در ندادن و اجابت دعا و دادن است بدعا



صلی الله علیه وآله وسلم که میگردد این را دوام شش رکعت بود و در ترمذی از عطا آورده که دید این عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد  
دو رکعت پیشتر گذارد بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بود این عمر چون میگذازد جمعه را یک پیشتر میرفت از جای نماز پیشتر میگذازد  
دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذازد چهار رکعت و چون بدین میبود میگذازد جمعه را و رجوع میکرد بسو خانه خود و میگذازد  
دو رکعت و نمیکذازد در مسجد پس پرسیده شد او را از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذازد نماز و گفته اند که  
این پیشتر رفتن این عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بحجت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر گذارد  
تا آنکه مکمل کند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری است و فصل کردین بمکان بمنزله خروج است یا تکلم و فرق میان مکمل و پیشتر  
بتقدیم نماز و اول و رفتن بخانه و رفتن بجای آن باشد و الله اعلم که خانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان  
و در مکمل مسافر بودند و منزل بعد پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شرح مشکوٰه گفته اند که گذاردن  
یکه در مسجد بحجت تعظیم مکمل است که جائز است در وی آنچه مکرره است و جایز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات گسست و جایز است  
نیست و در غیر آن مکرره و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد دگر گذاردن دو رکعت بعد  
جمعه پیشتر چهار رکعت انتی و سنت بعد از جمعه چهار رکعت نزد ابی حنیفه و نزد صاحبیه شش رکعت اول چهار رکعت دوم و اما نماز پیش از جمعه نیز  
غایت شده است ترمذی در جامع خود ابی حنیفه کرده است بعد از آن بایستی بصلوة قبل الحجة و بعد از آن گفته است که روایت  
کرده شده است از ابن مسعود که میگذازد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن ابی  
بند حبیب ابن مسعود گفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک القریظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب  
نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون می آمدند و چون بیرون می آمدند عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت مؤذن اقامه می داد و نماز  
آنست که آنچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان آمده است که قم بخارج فلا یفرق بین اثین ثم یصل ما کتب الله فی صلبه و صحیح مسلم  
از ابی هریره که من غنسل ثم اتی الحجة فصلا ما قدر له ثم انصت نیز ناظر و سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سیوطی در جامع الزیلع  
آورده من کان مصلیا یوم الحجة فلیصل قبلها اربعاً و بعداً اربعاً و اه ابن البخاری در مسند ابی حنیفه مذکور است که بعضی گفته اند که آن  
دو رکعت که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابوسلیک عطفانه را امر کرد گذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان  
سنت پیش از جمعه بود و هم در مسند ابی حنیفه که روایت کرد ابو داود و ابی حنبل از طریق ابی یوسف زناغ که گفت بود این عمر که  
اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و این  
حدیث احتجاج کرده است اما نووس در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از و سه و اعتراضی کرده شده است برین قول  
ابن عمر که گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم راجع بفعل اخیر است که گذاردن دو رکعت است بعد از نماز جمعه در تمام  
نیمه جمعه گذاردن قبل از جمعه و بعد از بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آن عمر  
صلی الله علیه وآله وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبه میشد و بعد از و سه نماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه  
کنجایش ندارد پس آن متعلق بایست که باشد سنت جمعه انتی پرسیده مانده حصول یقین بر آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
و سلم متصل زوال اثبات آن بعد از که پیش از و سه در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل نیست و در شرح ابن الکمام می گوید  
که خروج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از زوال بود پس جائز است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگویی  
واجب است حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نماز علل عموم آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذازد



بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتی است که گشاده میشود و روی درگاه آسمان گدازد و چنین است  
 سنت حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان سینه یافتند و وقت زوال را چنانکه میزدن بلکه اعتقاد میزدن در وقت بترکی  
 ایشان بود و ایشان اعلام میکردند و او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند و او را  
 بدین آمدن وقت تا اذان میگفت انتی اگر گویند مقصود این بعضی که نفی سنت قبل از جمعه میکند نفی ناز نیست که رتبه جمعه یا  
 گویند که مقصود اصل اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که  
 مراد این چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه نیامده اند؟ علم و در صحیح بخاری در ترجمه باب الصلوة بعد از جمعه قبلها  
 بعد از آن حدیث آورده و در رکعت بعد از جمعه را گفته و در صلوة قبل از جمعه حدیثی ذکر کرده و در فتح الباری از ابن امیر آورده که  
 گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل از جمعه این قصد دارد که اصل است و هر جمعه است تا دلیل برخلاف آن در کتاب نیست بلکه  
 جمعه بدل ظهر است و چون اتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد از جمعه پیشتر بود بجهت ورود حدیثی در آن تعرض بدان حدیث  
 و لهذا تقدیم کرد و ذکر بعد از قبل در ترجمه برخلاف عادت و رعایت مناسبت انتی و این سخن نزدیک است که معنی گفته  
 که بعضی از علما که سنت جمعه قائل شده اند تیس بر ظهر میکنند تا پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده است قیاس  
 نیست بلکه این همان سنت است که در ظهر بود کما لا یخفی و باطل جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و بیان کرده اند و انکار  
 و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند  
 و در فتح الباری میگوید که قویترین آنچه تسک کرده میشود بوسه و در شرح و رعایت کتبتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح  
 کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آن حضرت فرمود صل علی الله علیه آله و سلم ما من صلوة مفروضة الا وین  
 ید بها رکعتان قال ایضا الضعیف الصالح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه  
 از ضعف که گفت علما در سنت پیش از جمعه نیز سر روایت نکرده اند و الله اعلم فاکمده از محیط نقل کرده اند که در موضع که  
 شک بود در شرائط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند بهیئت نظر احتیاطی تا اگر جمعه صحیح نیفتد از غم  
 فرض وقت باطل نظر بقیین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که حتما طه در قرائی کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت  
 بگذارند و بعد از آن چهار رکعت بهیئت سنت وقت پیشتر ظهر سپرد و گفت سنت وقت و قول صحیح و مختار بین سنت تا بیشک از حد  
 بیرون آید و بعضی گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا بهیئت ظهر میکنند بهتر آنست که پیش از جمعه بگذارند زیرا که  
 چون جمعه را جماعت گذارد و پس از آن بهیئت ظهر بگذارند در اینجا اسات ظنی مسلمانان لازم آید که نماز جمعه گذاردند و انداخته  
 بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیر این چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخوانند بهیئت رقیه و استعاذه بهیئت و رکعت سوره  
 دو رکعت اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آن حضرت صل علی الله علیه آله و سلم در دو رکعت اخیر فرض از سجده قصیر  
 میخواند و بقول مختار نزد خفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن مجزبه سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند که کیفیت خیت این  
 بعضی گفته اند که گویند فرقیه آخر ظهر سر علی نه دمی و بعضی گفته اند این چنین نیست کند آخر فرض و رکعت وقت و در وقت نماز  
 از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج باین تقییدات نیست بلکه سنت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سایر ایام میکند چه اگر  
 جمعه صحیح نیست پس این فرض باقی است بقیین و الا تطوع بهیئت فرض صحیح است و صحیح آنست که جمعه صحیح است اگر چه سلطان جائز  
 باشد و تقیید جمیع احکام بالفعل صورت نه بند و ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن النبی و اعلام فحصل در نماز عید روز عید را

از آن روز عید گویند که و سه عود میکنند و تنگ می آید در وقتش و این عید عام است بر سراسر دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعض  
 قید سه زیاده کرده اند مخصوص بدان و گفتند عود میکنند بفرح و سرور و وجب سرور و فرح در عید فطرت که آنه تمامی نعمت  
 صیام است و در عید افصحی تا سه نعمت حج که بوقوت عرفات که عده ارکان اوست مکمل تمامی دارد و وجبه که عید هر هفته است  
 شکرانه تمامی نمازها سه هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عید سه که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردانند  
 کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بکلمه لکن شکرتم لازمه که هم بطاعت و عبادت ساختند اما کثرت چون آقا آن را  
 وقتی معین و اتفاق اجتماع بنود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند او را عید بجهت تفاول بوجود  
 گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر برسد چنانکه قافله را در اجتماع خروج قافله گفتند که تفول و رفت رجوع و بازگشت بود که  
 تفاول است بآنکه برو و بسلامت باز گردد و صلوة عیدین که سبب امام ابوحنیفه فرض است چنانچه جمعه و بروایتی واجب  
 گویند که ششمین اوست بجهت ثبوت اوست بجهت کتاب و نزد صاحبیه سنت و شافعیه فعل گفته اند و آنرا افضل از  
 داشته اند و بقولی سنت مکه و واک گفته سنت واجب و اینها مگر یعنی تا که باشد احتمال می دهد که در حدیث امام ابوحنیفه  
 مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین است چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد کس است که فرض کفایت است  
 و بر فاتی از امام ابوحنیفه نیز چنین آمده عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه  
 عید اضحی در صحنه گدار و راه انبجاری و سلم و آن مکانی است بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مهره  
 که قافله که از آنجا می آید و میان و مسجد شریف هزار ذراع است که از فی تاریخ المدینه و در اینجا دلیل است بر آنکه بیرون  
 بر آمدن بر آن نماز عید بجهت افضل است از گدار و بی در مسجد چه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن فضل و ثروت که  
 مسجد و دار و محله بیرون آمد در جایا که دیگر بطریق اولی بود و هم بر نیست عمل ناسخ و معارضه مگر آنکه عذر می باشد چنانکه گفت  
 و یک عید باران بود در مسجد گدار و این جز یکبار پیش نبود صاحب سبب لدنی از این القیم فعل می کند که گفت نگذار عید را  
 در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بصلی بیرون نیاید اگر ثابت شود این حدیث در حدیث حسن ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره مرسل است  
 انتی و اهل مکه هم از زمین اول عادت برین دارند که در مسجد گدارند و مسجد بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد افضل است  
 صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد نگذار بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که سستی تمام دارد و الا آن غواصی نیز در مسجد  
 گذارند و بر عمارت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریفه الا آن بر وجه کفایت است که با دالی این طبعه  
 مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و شرح ابن الهمام میگوید که سنت  
 آنست که بر آید امام بجهت استخلاف نمایه کسی را که با صفات نماز در شهر نگذار زیرا که نماز عید جائز است گذاردن آن در شهر در  
 موضع اتفاق و نزوح جائز است در سه موضع نیز اگر چه استخلاف کنند امام و قیاس بر جمیع مقتضی اکثر از شهر میگرد و در بلد که  
 بعض بلاد دیگر همچنین میکنند و عادت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در روز عید رحل و احب شایب پوشید و خل  
 داشت فاخر بریم عیدین و جمعه آنرا پوشید علیه حقیقت جامه گویند که از راه و استند آنکه نام جنس جامه است شل و فرشی و  
 غیر آن چنانچه بعضی توهم کنند و گاهی بوخط و خط سبز یا سبز پوشیدی و این جنس بر دورین بسیار بود و دالی که گویند  
 این است چنانچه الایه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حدیث پوشید  
 زمین برادست یعنی ردا و آنرا داشت بخطوط و طرح نه جامه فرشی سرخ چنانکه جامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم جنبه فتنک که بعضی پوستانین است ایمنون در احیای چنانکه در بابیه آورده است غریب است که ذکر اشخاص را  
و تفصیل احکام و آداب لباس در مجلس بیاید آنرا الله تعالی و مرویست که یکبار عمر بن الخطاب جنبه از استنبرق خرید  
و در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آورد و گفت خریدیم این را تا بنگاریم و تریزین کن برای عید و خود آن حضرت صلی الله  
علیه وآله وسلم فرمود این لباس کس است که نیست او را نصیب و در آخرت و با بجهل و تریزین بر عید حجب و سنون است ادا  
لباس شروع و پیش از خروج بعید گاه در روز عید فطر بچند خرافا افکار کردی و در عید آن و تریزین طاق بودی بخار  
از انشأ آورده که بیرون نمی آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز فطر تا آنکه میخورد و میخورد خرافا و میخورد و ترا و در وقت  
حاکم از عید بن جمیع خرج آمده که میخورد و سه یا پنج یا هفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن و ترا و گفته اند که حکمت در استجاب با کمال قهر و کمال  
اوست و دوسه سفید تقویت بصر است که صوم مضرت آنست و علم موافق مزاج ایمان است که المؤمن حلو و اگر کسی چیز  
شیرین و خواب خور و تبخیرش آن بود که لذت ایمان نصیب می گردد و شیرین مرقی قلب است و لهذا بعضی علما گفته اند که  
افطار بچیز شیرین افضل است چنانکه غسل غیر آن رواه ابن ابی شیبہ عن ابن عباس رضی الله عنهما و رعایت عدد و تر و جمیع  
عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرمودی ان الله و تریحیب التور و عید الضحی طام خودی شام حبت  
کردی چنانچه در حدیث ترمذی و حاکم از بریده آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بیرون نمی آمد روز فطر  
تا میخورد و میخورد و روز عید ضحی تا نماز میگذازد و گفته اند که حکمت در خود را شیرین از نماز عید فطر آنست که چون و جوبط از بعد از صبح  
صوم است دوست داشت تعجیل فطر بقصد مبارک با مثال امر الکی تعالی و اگر چه مجرد مثال قصد بودی بقصد سیر  
خوردی و الله اعلم و بعضی گفته اند که اکل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو عید در وقت مشروعیست اخراج صید  
بود که مخصوص است بهر کدام چون اخراج صدقه فطر پیش از برآوردن بمصلی بود صدقه بر آورد و اکل کرد و بمصلی رفت و اخراج صدقه  
بمصلی چون بعد از فطر بود که وقت آن بعد از نماز است فرج کرد و صدقه داد بعد از آن بخورد و از برآوردن عید غسل کردی بدانکه فقها  
غسل عیدین بر سنت گفته اند و طریق اثبات آن بطریق عقل و قیاس است بر جمیع علت اجتماع و بطریق نقل حدیث  
است از فاکه بن سعد که صحبت او حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بصحبت رسیده بلکه بعد شهرت کشیده است اما غیر این  
یکجا حدیث از وی شناخته نشده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که غسل میکرد و یوم الفطر و یوم النحر و یوم  
رواه ابن ماجه فی سننه و الطبرانی فی معجمه و البرزانی فی مسنده که قال الشعمی و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث ضعیف است  
که ذکر النووسه و غیره و در کتب این حدیث را نقل کرده و گفته بود فاکه بن سعد که امر میکرد اهل عیال خود را بغسل درین ایام  
و گفته که رواه عبد الله بن احمد فی المسند و ابن ماجه و دیگر حدیثی که سیوطی در مجمع البحار از شعبه از زیاد بن عیاض شمری می آورد  
که گفت هر توستی را هر فعلی که دیدی از من بپوش و الله علیه وآله وسلم از شما دیدم الا آنکه غسل نمیکنید در عیدین و او ابن منذر  
و ابن عساکر و گفت صحیح عن عیاض و قول زیاد غیر محفوظ و قول مصنف که میگوید و درین باب دو حدیث وارد است و هر دو  
ضعیفیست که نیست گریه و حدیث را میخواهد یا غیر آن را و ما غیر این دو حدیث در کتب درین باب نیافتیم و در کتب حدیث  
حدیث درین باب نقل کرده اند غیر از اثر ابن حجر که در جامع الاصول از مؤلف آورده که بود عبد الله بن عمر که غسل میکرد و پیش از آنکه  
برود بعید و در روایتی غسل میکرد و یوم الفطر پیش از آنکه بمصلی برود چنانکه مصنف میگوید که اما از ابن عمر صحیح شده که برای غسل کردی  
شدت برانست و در کتابت سنت ائمه آن میگوید که حدیث درین باب یعنی غسل عیدین نقل است که یکبار برای او میگویند که در روز عید

پس بر قیاس و بقیه آبی که در ظرف مانده بود برگردان درخت میرخت و گرد آن میگردد و گفت اینچنین دیدم رسول خدا را  
صلی الله علیه و آله و سلم که گرد و هرگاه در امثال امور که نه از باب طاعت و قربت است رعایت اقتدا و ابتلاع نمیکرده باشد  
درین باب بطریق اولی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمصلی پیاده رفتی ترند که از امیر المؤمنین علی روایت میکنند که  
فرمود سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده و بخورند خیر پیش از بیرون آمدن بعید و گفت ترندی این حدیث حسن است  
و علی برین است نزد اکثر اهل علم که مستحب است بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند مگر بعد از این ماهیه از سعد قوط آورده که  
سے آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته که مادر از بری رسیده است که گفت سوار شد  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه در عید و نه در خماره هرگز و غزوه را در پیش روی او برداشتند و چون بمصلی رسید  
غزوه را در نمازگاه برابر روی نصب کرد و غزوه بعین مهله و نون و زائے مفتوحات نیز که خرد که بیکان دارد و آخر نیز گویند  
و آن میان عصا در مح است و مرج بلند تر از همه و عصا خرد تر و غزوه بین بین و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را غزوه بود  
که خادمان همراه وی برداشتند و بر اے مصلحت گرفتن کلنج استیجا و ستره در نماز و مانند آن بکار بردند و در عید نماز  
ستره ساختی زیرا که آن زمان مصلی محراب بود و دیوار و محرابی نه داشت خود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف است در زمان  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود و در آخر زمان صحابه پیدا شد و آنان در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند تبرکات  
اما نماز در مسجد نبی میکنند از اند و بر داشتن غزوه پیش روی امام و نصب آن پیش و س در عید سنت و شسته اند زیرا که  
جبانہ یعنی مصلای عید در محراب باشد و در بنای جبانہ نیز سخن است نزد بعضی مکرده است و اصح آنست که او را حکم مسجد  
و اعتکاف در و س جائز نه و نماز عید فطر را تاخیر کرد و نماز عید اضحی زود تر گذارد و س همانا که حکم در تاخیر فطر آن باشد  
که چون صدقه فطر ادا یافته و طعام هم بکار برده شده است و می در پیش تاخیر باعث از دیا و اجتماع خواهد بود یا آنکه بعضی بجهت  
صیام رمضان که مانع استیجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی و الله اعلم و عید الشکرین عمر که در شایع است  
و قیقه عمل نمیکنداشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شده که ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی پس از  
تو که این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت است لیکن در خروج بمصلا استیجال باید کرد و زود رسید و عبادت را نشاء  
کرد و تخصیص کلام بعید اضحی بعید سنت از سیاق و بخاری بابی آورده در بیک عید یعنی یک رفتن بمصلی چنانچه بیک در و چون  
شد و گفته که عبد الله بن سیر که صحابی مشهور است میگفت بودیم ما که فلان می شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید دین است  
و آن وقت تسبیح است و اشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت که است و تسبیح یعنی صلوة نافله است مقصودش  
از کار به امام وقت بود در اینجا و تاخیر و اول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب است معتد تا وقت زوال و بعضی ظاهر الیه  
رفته منع جواز استئذان گفتند ما و س دالیتی بر منع آن نیست کما لا یخفی و عادت اهل حرمین شریفین نیز تعجیل است در وقت  
اشواق بکنارند و در جمیع راه بگیرم قتی بیایم بجز این تهمنه بیان فعل عبد الله بن عمر است چنانچه زکشی از دار قطنی و غیره  
از سبغی آورده که بودین عمر که چون غزوه میکرد و یوم فطر و یوم اضحی بسوسه مصلی میرسد و بیک تهمنه سید مصلی مقصود  
صلی از نقل فعل و شے همان اول است که بیک تعجیل خروج بمصلی است و چون این فعل که بیک تعجیل نیز با وای دیک حدیث  
مروء بود این را نیز ذکر کرد و گفتا کرد و س از ذکر عادت بنو س صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه درین باب اگر چه قتال  
دارد که این کلام اخیر صواب باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه در قرآن آنست و مکن



هو الاول فتدبر دیگر بدانکه جبریتیکمیر در طریق مصلی در عید است با اتفاق است اما در عید فطر خلافت امام ابوحنیفه است ایشان  
گویند که اصل در ذکر اخفاست القوله تعاسله و اذکر ربک فی نفسک تا تضرع و خیفه و دون الجهر من القول و لیکن وارد شد  
جهر در عید است بر خلاف قیاس و نیست فطر جمیع وجوه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوسی قیاس کرده شود بوسی  
از جهت اختصاص اضحی بر کنی از ارکان حج که مشروع است در وی تکبیر و علم است بر افعال وی و این دلیل ردیابی یوسف مجریا  
شاید که اثبات جبریت تکبیر در عید فطر قیاس بر عید است که کند و در شرح ابن الهمام مذکور است که تفاوت در جبریت تکبیر است در روز  
نه در اصل آن زیرا که در اصل است در عموم ذکر شد که در جمیع اوقات مستحب است و مطلوب از خلافت منوم میگردد که خلافت در اصل تکبیر  
و این چیز نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر خدا بر لفظی که گوید و هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجبی باشد که موجب بدعت است پس  
امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت مذکر بدعت است و مخالف قول حق سبحانه و تعالی و اذکر ربک فی نفسک الایه پیشتر تفسیر بر مورد  
و روایتی از ابوحنیفه نیز در خبر آمده است انتی اما آمده دیگر در باب جبریت تکبیر است که کرده اند بحدیثی که روایت کرده است و از قطنی  
که گفت این عمر بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تکبیر سبکیت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را  
و شنیدی میگوید که در رفع این حدیث سخن است و صحیح است که موقوف است بر این عمر و کلام مصنف نیز بطایفه است در آن و لیکن  
اشارتی بصحت حدیث نیز کرد که گفت عبد الله بن عمر که در متابعت سنت دقیقه محل نمیکند است و شیخ ابن الهمام گفته این حدیث  
ابن عمر ضعیف است بجهت موسی بن محمد بن عطاء که یکی از رواة او است و نیز وی دلالت نمیکند بر جبریت تکبیر که محل نزاع است و حاکم  
این را مرفوع روایت کرده و ذکر نکرده جهر را و بیعتی گفته که صحیح است که موقوف است بر این عمر و قول صحابی معارض نشود بعموم  
آیت قطعی که میفرماید و دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که غیر الذکر اخفی و حال آنکه وی منارض است بقول صحابی دیگر  
خیاطی روایت کرده شده است از ابن عباس که وی شنید مردم را که تکبیر می گفتند پس پرسید از شخصی که سبک شد شتر او را آیا  
تکبیر گفت امام گفت لا فرسود در یافتیم با مثل این روز را با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بنمود هیچ کی از آن که میگفت تکبیر  
اما ابو جعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتی و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
چون بمصلی رسید در زمان شروع در نماز کرد سه نوا اذان بود و سه نوا اقامت و نه الصلوة جامعیه مسلم و ابو داود و ترمذی  
از جابر بن سمرة آورده اند که گفت که مردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عیدین نه یکبار و دو بار بے اذان و اقامت  
و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن سمرة حسن صحیح است و لیکن  
نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان که اذان گفته نشود نه مرغبین را و نه هیچ کی از آن اهل را و  
بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد الله آورده که گفته نه بود یعنی در زمان بنو ثعلبه که اذان گفته می شد نه بود فطر و نه يوم الاحد  
در صحیح مسلم از عطاء آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبد الله که نیست اذان مصلی را و روز فطر و نه اقامت و نه ندای نه خیری  
در روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز عید پس یکبار در نماز بے اذان و  
اقامت و مالک و سوطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفته بنود فطر و نه در اضحی ندانند اقامت از زمان رسول خدا صلی  
علیه و آله وسلم تا امروز و با جمله عدم اذان و اقامت در نماز عید جمیع علیه است و در فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقلی  
جابر که گفت و نه ندانند چیز بے بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعیه و مانند آن نیست و روایت  
کرد شافعی از ثقه از نهی که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم احرم یکدیگر و مؤذن را در عیدین بقبول الصلوة جامعیه و اگر چه

این حدیث مرسل است ولیکن معاضدت میکند و اقیاس بر نماز کسوف که در روی این قول ثابت شده است و گفت شافعی  
محبوب است نزد من که بگوید الصلوة یا الصلوة یا صلوة یا صلوة و اگر گوید بله و الی الصلوة کرده نمی دارم آنرا اما اگر گوید می علی الصلوة  
یا غیر آن از الفاظ اذان مکرر می دارم آن را و ابن ابی شیبہ با سند صحیح از سعید بن اسیب آورده که اول کسی که اذان کرد  
اذان را معاویه بود و بعضی گفته اند مروان و بعضی گفته اند حجاج و بعضی زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی اینها نیز  
افزوده اند و الله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از اینها نباشد و کیفیت گذارون نماز عید آن بود که در رکعت اول  
هفت تکبیر گفته میاید میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو  
تکبیر مروی نیست و نزد امام احمد و شافعی و ابی حنبله و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم میگوید اگر تسبیح  
و تملیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن است و در بعضی روایات از وی آمده که گوید الله اکبر اکبر او الحمد لله شری و سبحان الله بکرة  
و اصبلا و صلوات الله علی النبی الایه و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله و الحمد لله و الله الا الله و الله اکبر صلی الله علیه  
و آله و سلم علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکر سه معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام احمد و  
ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و مانور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابو داؤد و از عائشة و عبد الله  
ابن عمر و ابن العاص و ترمذی از کثیر بن عبد الله و مطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت رکعت اولی پنج رکعت  
ثانیه و باین قائل شده مالک و شافعی و احمد ولیکن نزد مالک و احمد تکبیرات فتح معبود است از تسبیح و تکبیر قیام معبود نیست  
از خمس و نزد شافعی پنج یک اذان دو معبود نیست اذان دو و در قطنی از عائشة روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
دوازده تکبیر میگفت و رایتی تکبیرات فتح و ابو داؤد و از سعید بن العاص آورده که گفت بر سید ابی موسی و حذیفه را که چند تکبیر  
میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه راست  
گفت ابو موسی و گفت ابو موسی چنین میکرد من در بصره در وقتی که عامل بودم برای ایشان و چنین آمده است از ابن مسعود  
گفت تکبیر گوید چهار بار پس قرائت کند پس رکوع رود و پستربا بستد در رکعت ثانیه پس قرائت کند پستربا تکبیر گوید چهار بار بعد از  
قرائت و اینچنین رکوع دارد زیرا که امثال اینها را بقیاس نتوان یافت و در بعضی طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار تکبیرات فتح  
است در اولی و تکبیر رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و در سبب خفیف نیست و این قول ابن مسعود و آنچه نزد شافعی  
قول ابن عباس و شافعی میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی و خلافت  
معبود است و شرح پس اخذ باقل ولی باشد کذا فی البدایه گفته اند که چون دولت بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولایه  
روی زمین را که عمل کنند بقول حدیثان و شرط کردند که غیر آن عمل نمانند و در بعضی بلاد در خفیف نیز همین عمل باقی و شمر مانده  
حتی که از فتاوی الحنفی نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز است زیرا که آن مذموب صحاب است  
و زکشی از امام احمد نقل میکنند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در تکبیرات عید و عمل جابر و در صحیحین  
حدیث تکبیرات عید نیامده و اما که از جهت عدم ورود آن است بشرط صحیح ایشان و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در عید الفصحی و فطر در رکعت اولی سوره ق و القرآن مجید خواند و در دوم اقتریت الساعه را و الله اعلم و ابو داؤد و الترمذی  
و النسائی و کاه این دو سوره در آن بخواند و مقتضای سراج هم رکب الا علی و علی بنک حدیث الثانی فرموده چنانچه  
در جمعه و گاه که عید جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواند و رواه الجماعة المذكوره فیها و بعضی

خواندن این دو سوره تحب اگر کنید و این را شهر و ایات دانند و بخوانند غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشد اگر چه  
بحکم فاقم و اما تیسرین القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرمی که در مذہب امام احمد است گفته که تقریفاً فی کل رکعة  
بالحمد بعد سوره و چون از سجده رکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردی پنج تکبیر متعاقب گفتی و از نگاه شروع در رکعت کردی  
پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قرأت بودی و مذہب ائمہ ثلاثہ همین است و متساکی ایشان با حدیث دارود  
درین باب و نزد حنفیہ در رکعت اولی قبل القراءۃ و در ثانیہ بعد القراءۃ و این مردی از ابن مسعود است چنانکه گذشت و صنعت این روا  
تضعیف میکنند و میگویند و در بعضی احادیث از ابی ہریرہ مروایت کہ والی بین القراءتین تکبیر اولاً ثم قرأ و کجاست فلما قام فی ثانیۃ قرأت  
و قبل التکبیر بعد القراءۃ چنانکہ مذہب حنفی است و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست از ابن  
کہ محمد بن معویہ کہ راوی این حدیث است و مستحضر دست با اتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند کہ این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است  
و الله اعلم بعد از آن کہ اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعا خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءۃ و فی الاخری خمساً قبل القراءۃ و این حدیث ابی داؤد  
از عمر و ابن شعیب عن ابیہ عن عبدہ و ترمذی از اکثرین عبد الله آورده و گفته درین باب زعائنہ و ابن عمر و عمر بن عوف عن  
نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی سے از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوید گفت لیس فی الالباب شی  
اصح من هذا و بای قول و زکشی گفته است کہ ترمذی گفته ہوا حسن شی فی الالباب فقد بر و چون از نماز فارغ شدی بر خاستی  
و ایستاده خطبہ کردی منبر نبود در دنیا و حکم مذکور شد یکے آنکہ خطبہ عید بعد از نماز عید بود و دیگر آنکہ خطبہ آن حضرت صلی اللہ علیہ  
و آله وسلم در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب متہمہ اتفاق دارند بر روایت آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله وسلم نماز عیدین  
و فطر را پیش از خطبہ میگذاشت و ابوبکر و عمر بعد از او سے نیز یحییٰ بن مسک و ترمذی گفته کہ برینست عمل نزد اہل علم از اصحاب پنجہ  
صلی اللہ علیہ و آله وسلم و غیر ایشان و گفته اند کہ اول کسی کہ خطبہ پیش از نماز خواند مردان بن الحکم است در وقتی کہ امیر مدینہ بود از  
قبل معاویہ و در یحییٰ بن ابی سعید خدری سے آمده است کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله وسلم کہ بیرون آمد سے روز فطر  
و اضحی بسوے مصطفیٰ و نخستین چیزے کہ ابتدا کردی بدان نماز بودی پستتر گشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم شستہ بودند  
بر صفوف خود پس عطف فرمودی و وصیت کردی و امر کردی سے بخیر گفت ابو سعید ہمیشہ بودند مردم برین تا آنکہ بیرون آمدن بامروا  
روی امیر مدینہ بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصطفیٰ را ناگاہ منبری بود کہ بنا کرده بود او را اندک گل خوشک کثیرین بصلت و خواست  
مردان کہ بر درون پیش از آنکہ نماز کنند پس کشیدیم من جانہ او را و کشید او مرا و منبر بر رفت و خطبہ خواند پیش از نماز گفتیم او را  
تغیر را دید شما سوگند بخدا است را گفت یا ابا سعید رفت آنکہ تو میدانی و متروک گشت پس غم سوگند بخدای کہ بقای دست  
من و دست قدرت او است نتوانید آورد شما بہتر از آن چه من دانم این کلمہ اسد بارگفتیم و بر شتم و دفع الہاری می آرد کہ اختلاف  
کرده اند کہ اول کسی کہ خطبہ پیش از نماز کرد و گشت مشہور است کہ مردان بود چنانکہ در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید بعضی گفته اند  
کہ پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکہ ابن المنذر بنساخت صحیح از حسن بصری آورده کہ گفت اول کسی کہ خطبہ خواند پیش از  
نماز عثمان بن عفان بود و او اہل نماز گذارد سے پستتر خطبہ خواندی و در آخر چون دید کہ مردم نماز نمی توانستند سید نظر باین مصلحت  
خطبہ را تقدیم کرد و نماز و این مصلحت غیر علتی است کہ مردان بجهت آن تقدیم میکرد علت در تقدیم دی خطبہ آن بود کہ تا مردم  
منتظر نماز نشستہ باشند و خطبہ او را کہ در وی سب و نام نہ نسبت بجائے کہ مستحق آن نبودند و بدین شای قومی کہ نہ لائق آن بودند و دیگر

نشوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصیری آمده است که گفت تقدیم خطبه بحجت آن کرم که مردم انتظار سمیع خطبه نامی بر نرسد  
در روز که عثمانی انبیا را میکرد و مردان بران مواظبت نزد این حجت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخارسی  
و سلم و ابو داود و دوشانی از این عباس نقل کرده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر  
و عثمان نماز میکرد و در انداختن پیش از خطبه و بعد از رزاق از این جریج از زهری آورده که گفت اول کسی که تقدیم خطبه بر نماز کرد  
معاویه بود و این المنذر از این سیرین آورده که زیاد آن را بمصر آورد و قاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر  
در شمر و ان نسبت زیرا که هر یک از این دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بر آن بود که ابتدای آن از معاویه بود  
و اینها ابتداء آن کردند و الله اعلم انتهى کلام الشيخ ابن حجر و اما ثانی که منبر برای خطبه عید در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله  
نمود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده بر روی خود و خطبه را گفت  
در حدیث ابی سعید و مقفضای و س که است که اول کسی که بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونه امام باکس واقع شده که اول کسی که  
خطبه خواند بر منبر عثمانی بن عفان بود که بنا کرده بود و او را کثیر بن الصلت و آنچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید عثمانی است  
و احتمال دارد که عثمانی کیاری کرده باشد پس از آن ترک کرده و مروان آنرا اعاده کرده و ابوبکر سید از آن اطلاع نمیکرد و  
فتح ابیبارس و در فتح القدر شرح ابن الهمام بر نهاده میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر صحابه بعضی گفته اند که  
و خواهر نهاده گفته که حسن است در زمان ماکه مرویت از امام ابی حنیفه که باکس به و چون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبد الله  
گفت است که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز پست خطبه خواند و چون فراغ شدند نزول فرمود و جانشینان گرفت و تمکیر کرد  
الحديث و ظاهر نزول از منبر است مصنف از آن جواب میدهد و میگوید اما بعضی اصاحی صحیح وارد شده که فزول بنی الله اگر چه  
در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتى النساء و مثال آن واقع شده است همانا و کانی یا ملی یا مکانی عالی بود که قائم مقام  
منبر میشد و اطلاق نزول بحجت آن بود و این مجرد احتمال است و نمیکند چون در احادیث صحیح ثابت شده که منبر نبود و جایست  
از ارتکاب آن در بعضی احادیث علی را حمله مرویت چنانچه نسائی از ابو کایل آحمسه آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم که خطبه میخواند بر ناهقه که گرفته بود و پیشتر زما هاقه از او ایستاد و نزول از ناهقه باشد نه منبر و فی الصحیحین و غیره  
عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يا ايها الناس انى اقامت منى خطبة لي اذان و اقامت ثم قام فخطب على المنبر  
استاد و حالیکه تمکینه کننده است بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری و صحیح ترمذی و ابن ماجه معلوم گردد که گفته  
فبدأ بالصلاة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتى النساء فذكرهن و هو يتوكأ على يد بلال و در خطبه تمکینه بر قوس یا صا کرده بود  
چنانچه در روایات آمده است فامر ثقفو و الله سبحانه و تعالی و تترسل از خدا و حجت علی طاعته و بر آن کثرت و ترس  
کرد بر طاعت و تعالی و وعظ الناس و ذکر هم و وعظ کرد و مردم را و تذکر کرد ایشان را ثم مضى پستر بگذشت از این سخن آل انبیا  
تا آمد زمان را و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمان را نیز بجا فرمودن بمصلای عید امر فرمود که اگر چه حاضر بود و  
و فرمود که حاضر شوید دعای مسلمانان را و مواضع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگر چه بکر و جوان و خدره نیز بودند  
و اگر چه در پیشگاه فرمود که بایک استقامت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمود که  
حاضر شوند و غنم و گاوین پس و غنم و گاوین که در زمان را و فرمود و تصدق کنید ای جامعه نماز را که بیشترین شما نیز فرمودند



و در روایت دیگر آمده دیدم من دوزخ را دیدم اکثر اهل آن شمار ازین میان برخاست و فریاد کردند بجهت بسیار  
 فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان می کنند و از ایشان شکایت می دارم و در حدیث ابی سعید آمده و گفت بر یکدیگر بسیار  
 کشید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل بهوشیار را و فی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده  
 بقول میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردم از مردان و زنان تصدقوا صدقم درمید و شکر کنید تا کثرت می بینید  
 الفسار پس بیشترین مردم که تصدق میکردند زنان بودند و با فقر و بخت و سکون را گوشتواره و انعام و انعام  
 و البته و چیزهای دیگر از عین آنچه تصدق توان کرد و از آنکه آن حاجت پس اگر میبود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 کاری بر نیکی میخواست آن بیعت جدیداً بفرستد شکر را و نوحی را بجا میسر نمی کرد که میگرد آن را برابر ایشان و در سرستاد  
 و آن انصاف و اگر نمی بود کار می و حاجتی نداشت آن ایشان بجای بر میگشت و بجا نمی آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 مجموع خطبه را به خطبه جمعه و چه غیر آن افتتاح بحد و ثنائی می کرد و تخصیص بحد و ثنائی می کرد و ثنائی  
 مثل تکبیر و غیره نمی فرمود و چون خطبای زمان افتتاح خطبه مخصوصاً عیداً می گفتند تکبیر می کردند و منتهی بدان که در وقت  
 و در حدیثی وارد شده که افتتاح خطبه عید تکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقدار روایت عن سعد بن ذریه البی  
 صلی الله علیه و آله و سلم ان البی صلی الله علیه و آله و سلم کان یکثیر التکبیر بین اصناف الخطبه یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و سلم تکبیر بسیار میگفت در میان خطبه و فی لفظ و در روایتی دیگر از سعد بن ذریه است که کثیر التکبیر فی خطبه العیدین بسیار  
 میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح خطبه بتکبیر کردی بلکه تکبیر  
 در خطبه بسیار رفتی خواه در اول یا در اثنا و آن و الله اعلم و از همان راه که بعید گاه رفتی هم بدان راه بازگشتی بلکه براه دیگر  
 بازگشتی چنانچه بخارسی از جابر بن عبد الله روایت کرده و عزیمت از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از عبد الله  
 بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب است اندیشه از اهل علم را که چون بیرون آید برای رجوع کند برای دیگران جهت  
 اتباع و پیروی و باین قائل است شافعی از منی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب اتم گفته مستحب است مردان را و ما موم  
 و اکثر شافعی برین اند و لیکن در وجیز لغز نموده مگر امام را و تعجیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی علت که  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب آن کرد مثلاً باقی است حکم نیز باقی است و الا نشفی می شود و حکم بانه تقاضای علت  
 و اکثر علما بر آنکه حکم باقی است اگر چه علت آن منقحی گردد چنانچه در بطوات و غیره از منی پوشیده ماند که تعیین علت در میان  
 فیه منصوص نیست چنانچه در منی که انظار جلالت و شہادت بود بشیرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا میکنند بجزر و گمان و احتمال  
 است چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود ایما بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گذاشت و لولای ابتلاع و قتل  
 و در طریق سنت باید جرات داشت با احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم احتیاط کرده اند  
 و غیره و صلی الله علیه و آله و سلم و در آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در راه رفتن بمصلح و رجوع از آن اختلاف میکرد  
 میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام کنند و شریف و ثواب این عمل مشرف و فاخر گردد و حصول  
 سعادت شیرین بر سلام از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت است علاوه و لازم است  
 یا آنکه سردی آن بود که برکت و صلی الله علیه و آله و سلم هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو عزت و فضل و برکت  
 هر دو شریف و مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجات فریقین را از تعلم و استغناء و استرشاد و صدقه و ذوق

و سرور مینشاید که جمال جان افزای وی و مانند آن قضا کند یا آنکه انبیا شاعر و شاعر اسلام در هر دوره حاصل آید یا ابتداء از انبیا  
 و برکات آن در هر دو محصول پیوند و یا آنکه اهل کفر و نفاق را از پیوند و غیر هم مینشاید به عزت اسلام و عزت اعلام دین و  
 لیغیظ بهم الکفار و موتوا بغیظکم غمناک و اند و کمین گردانند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان عیانند از در بر  
 یا برای آنکه بقیع و مواضع و اماکن مختلف شکست و اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بجانب مبطل بر جهت یمن بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر  
 آن راه کرد تا آن نیز به جهت یمن واقع شود بدانکه قبله مدینه جنوبی است و مصلای عبید بجانب غربی است و از اینجا لازم آید که  
 رفتن بمبطل از جهت یمن بود و منزل شریف در وقت و قوت بمبطل بر جهت شمال پس اگر همین راه رجوع میکردند که رفعت بودند  
 بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای یمن بودند تا در مقام هلاک خود بایستند و این وجه است  
 و در وے نظر است زیرا که اگر چنین بود وے این روش را که رنکرد و عادت نداشتی تا آنها معرفت عادت شریف در آن  
 دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر که از مواظبت و اعتیاد برخلاف طریقین مواظبت بر طریق سعید لازم  
 نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز عید بمبطل از طریق اعظم بود و رجوع از راه  
 و برین تقدیر وجه نظر کرده قوت پذیرد تا مل یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از دعای و هجوم خلایق کرده یا آنکه در وقت  
 رفتن بر فقر تصدق کرده چند آنکه در وقت رجوع چیزی باقی نماند پس بر آن دیگر که اجتماع فقر و سالکان بود  
 رجوع کرده تا در دو منع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاؤل میگرفت بتغییر طریق بر تغییر حال بخت رضا و ترقی مقام و توفیق  
 یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجه غالی از خفای نیست یا آنکه راهی که بران مستوجب بمبطل میشد دور تر و از  
 بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که تکرار کند بکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع  
 چون بمنزل خود آمده سرعت نمود که در اینجا قصد عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند با آنکه ابر خطوات بر وقت  
 رجوع نیز ثابت است تا آنکه گفته اند که هر که بر حج رود تا بوقت وصول بطن ابر و ثواب این سفر او را حاصل است چنانکه در حدیث  
 ابی ابن کعب نزدیک ترند و غیره ثابت شده است و اگر عکس نیز بگویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر و نزدیکتر  
 بود خواست که مبارک بطناعت کند و فضیلت اول وقت در یاد بخلات و وقت برگشتن که اگر در تر بمنزل برسد چیزی فوت  
 نگردد یا آنکه اختیار این روش از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای این مجموع وجه مذکور بود که اقال میانه  
 با دیگر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و این وجهی است و اولی است چه اسرار و معانی که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم را بود خلایق را جمال درک و حیران میگردانست و وصول بدان متعذر و الله اعلم بتبیین در صلوات  
 عید پیش از روی و بعد از روی نماز نیست و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد و رکعت و بگذارد پیش از روی و بعد از روی الحدیث و ترمذی  
 گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبد الله بن عمر و ابی سعید نیز آمده و عمل برین است نزد بعضی اهل علم از اصحاب  
 صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از روی جائز دارند و قول اول صحیح تر است  
 انتی و زکشی می آرد که امیر المؤمنین علی ابوسعید و انصار و اخطیبه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت  
 ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از نام رواه النسائی و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و طایفه

ایستادند و نمی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت شنیدیم از پیچ سیک از علمای خود  
 که ذکر کنند که کسی از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از روزه رواه الاثرم و خلاف در آن است که این مخصوص  
 بمصلی است یا شامل است بمصلی را و منزل را بعض گویند اگر و غیر مصلی بگذارند فلما پس بدو روایت کرده شده است از ابی سعید  
 خدری که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عید نماز نمیگذارند و چون رجوع بمنزل میکرد میگذازد و در رکعت رواه ابن ابی قحطه  
 و احمد انتمی و در بدایه میگوید تنقل نکند در مصلی پیش از عید پس اگر است در مصلی است خاصه و اگر نماز اشراف و ضعیف را پیش از  
 خروج بجا نماند مگر و نباشد کذا فی شرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلی و در شرح بدایه میگوید این نفی بطلان تنقل است  
 امام را و قوم را جمیعاً و شافعی میگوید امام را مگر و است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز نشنود  
 نه آنکه مکره است نه حد ذاته در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد از احتمال دارد که مراد از آن منع تنقل باشد  
 یا نفی رتبه بر تقدیر منع تنقل آیا از جهت وقت است یا عامتر از آن و بر هر تقدیر مخصوص با امام است یا شامل است  
 امام را و اماموم را مخصوص است بمصلی یا شامل است بمصلی و بیت را اختلاف است سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند  
 بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذہب اوزاعی و ثورس و خفیه نیست و بصریان میگویند بگذارند قبل از عید و مذہب  
 بصری و جامعه نیست و مدینان میگویند نه قبل از عید و مذہب بری و ابن جریر و احمد نیست و بعضی از مالکیه نقل کرده اند جامع  
 بر عدم تنقل امام در مصلی و هر که بخیر کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز است و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 علیه و آله و سلم بگذارده و من اقتدا به فقد استبد به و حاصل آنست که نماز عید بر سنتی ثابت نشده است نه قبل از عید و نه بعد از آن  
 بعضی که قیاس کنند و بر جمیع امام مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت که است که در سایر امام است نه  
 دیگر به آنکه اختلاف است در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و طاهر مذہب خفی آن است که چون نماز عید فوت شود دیگر ادرار  
 قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن بعضی شروع بدلیه گفته است که اگر خوابد بگذارد و در وقت  
 یا چهار رکعت مثل صلوة ضحی که در سایر امام بگذارند و از محیط و از فتاوی قاضی خان نقل کرده اند که هر که بمصلی برآمد نماز  
 با امام دریافت اگر خوابد برگردد بخانه خود و اگر خوابد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا مصلو ضحی برای او  
 باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود با سند صحیح که گفت هر که فوت شود و از نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا فی  
 فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اول سجده رکب الاعلی و در ثانیه و ثلث و اللیل و در رابعه و الفی  
 و روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و عدی جمیل و اجری جزیل و در مذہب  
 امام اند نیز اگر نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز از این سخن را ذکر کرده  
 شده کرده اند و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی که امر کرد مردی را که بگذارد و بعضی از قوم چهار رکعت بی تکبیر  
 و خطب بخاری در ترجمه باب آورده که آنست جمیع کراہل و اوله خود را در آنوی که موضعی است بر و فرج از بصره و بگذارند نماز عید او  
 نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارند دو رکعت بر طین نماز عید و کوفی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی  
 میگویند بگذارند دو رکعت واحد چهار رکعت و نزد امام ابو حنیفه بخیرست که بگذارند یا نه و بر تقدیر گذاردن بخیرست میان چهار و دو و  
**فصل در استسقاء** در عادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بوقت استسقاء بآنکه بر شش وجه ثابت شد  
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استسقاء کرده و وجه اول آنکه در روز جمعه در آشنای عطیه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا

اللهم استغنا عننا بغيرنا يا ربی وسلم و موطا و ابو داود و نسائی از انس بن مالک روایت متفقاً آورده اند که گفت رسید مردم را  
مختص در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خطبه بخواند روز جمعه ناکام اغراض  
برخواست و گفت یا رسول الله مالک المال و جلع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر و احمرت اشجار و ملک الیهام و در روایتی  
ملک المواشی ملک العیال ملک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را سپهر گفت یا محمد  
چهار کثرت و در روایتی سه کثرت و در روایتی اللهم استغنا و بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که نمیدیدم مادر آسمان قطره ابری و در  
فردی آورده بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ستار انا آنکه برخاست ابرشیل گوید و بارید آن روز و روز دیگر تا که آمد  
پس میاید بهمان اعرابیه یا دیگرے و گفت یا رسول الله قد تم النبار و غرق المال و در روایتی ملک الاسوال و نقضت سبل الناک  
ما را تا بکشاید الله تعالی این ابر را پس برداشت دستهای مبارک را و در روایتی تنبسم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و  
روایتی تنبسم کرد از جهت سرعت طالع بنی آدم اللهم خال النیا و لا علینا و در روایتی بزیادت اللهم علی الاکام و الطراب بطون الاوتیه  
و منابت الشجر و بهر سو که اشارت میکرد میکشاد ابر از آن سوتا از روی مدینه میکشاده شد مثل جوبه و در این شد وادی  
و قنانه تا یکماه و نیا مدیج یک از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس یکشاد ابر و مدینه و می بارید و برگرد و  
و نمی بارید در و سه قطره و این قضیه در مسجد شریف بود روز جمعه در اثنای خطبه وجه دوم آن بود که روایت کرد ابو داود و در  
و غیره از عایشه که شکایت کردند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قحط مطر را پس امر کرد تا بنهادند منبرے در صفا  
و وعده کرد صحابه را بر اے روزی معین که بمصلی بیرون آیند و در آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب لفظ حدیث  
در جامع الاصول و غیره نیست که بیرون آمد در وقتی که پیدا شد بروی آفتاب این عبارت ظاهر درین است که بیرون آمد  
در وقت طلوع بود و بعد از طلوع و چون تفاوت درین دو وقت سهل است و مقارب اندر معنی اختلافی نباشد با تواضع و ظاهر  
و تخشع در باطن و تبدل در لباس ثیاب بزرگ کبیر با و سکون ذال جائه گفته را گویند و لفظ تام متعلق است بهر سه ذکر تخشع و  
تبدل و حدیث ترمذی است نه ابی داود و ذکر باقی مقدمات در ابی داود است نه ترمذی و گویند که مصنف حج کرده است در حدیثین و  
حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون بمصلی رسید بمنبر رسید و تکیه و تحمید گفت و فرمود شکایت کردید شما  
آن قحط سال و ناخیر باران از وقت تحقیق امر کرده است خدا تعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است و می تواند که بجا آید  
شمار او در حدیث ترمذی ابی داود و نسائی آمده که ولید بن عقیبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استغاثا  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متبدل و متواضع و تضرع بمصلی رسید  
بمنبر و خطبه بخواند مثل این خطبه که شما می شنوید این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه یا هر کیفیت که ایشان میخواهند  
طویل و بسیط و تکلف و ظاهر همین است چنانچه مصنف میگوید و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین  
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله فیصل یا میرید اللهم انت الله لا اله الا انت فعل ما تريد اللهم انت الله لا اله الا انت انی عن القضا  
انزل علینا الغیث و جعلنا انزلت لنا قوۃ و بلاغا الی جن ثم رفع یدیه یسیر برداشت هر دو دست خود را و خواندی انصرع و الا فتعال  
والله عاک و شریع کرد و تضرع و زاری و دعا و یان فی الریح و مبالغه کرد و در برداشتن دستها حتی بدایا ضابطیه آنکه ظاهر شد یعنی  
تغلی اگر لباس شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان روانه بود مردان بطور بیاض الطین علی حقیقه خواند افتاد و اگر  
قمیص بود مرد و موضع الطین است و بر تقدیر بطور بیاض الطین کنایت است از لباس برداشتن دستها و گفته اند که هر چند واقعه است



و سلمه و مطالب قوت بر دشمن و پنهان تر و صاحب مشکوه از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت کرد  
 به پشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی بر دشمن و ستمنازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در استسقا انجیان بود که باطن کفین بجانب  
 زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه شعاعت است در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که چون دعا  
 برای طلب سوال چیزی از جنس نعم باشد مستحب است که گویاید و شود و گفتمای و بجانب آسمان و چون برای دفع نقته و بلا بود گویاید  
 پشتجهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفاً مانده نقته و بلا و پشت کردن و در وقت قوت و غلبه عاشر را طبعی گفته که نیز  
 تفاؤل است بقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت است بزرگم سحاب گردانیدن بطن سحاب بجانب زمین و در عقین آنها بران پس  
 روی سو قیله کرد و پشت بر حاضران آورد و مبارک نگویند و چنانکه طرف رست ردا بجانب چپ شد و طرف چپ بجانب رست  
 و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون و طریق قلبه از این وجه است که بگوید رست رست خود طرف اسفل از جانب یار  
 و بدست چپ طرف اسفل از جانب یمن و قلبه باین وجه است که بگوید رست رست خود طرف اسفل از جانب یار  
 از جانب یمن و طرف مقبوض بید سیری بکفت علی از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلب اول بود براسه تغییر حال  
 و تبدیل اسباب با مطار و تنگی فزونی و بعضی گفته اند بلکه این انتقال مرست کرده شده است آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه و آله و سلم و گفته شد که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل است که نه بقصد و اختیار بود چنانکه  
 چیزه در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند که اقل در آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت پوشیده بود  
 سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داود از عبد الله بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و بود بر کوه نمیه که مسودا یعنی ردا سیاه و همچنانکه پشت بجانب حاضران داده و استقبال قبله ایستاده بود و عاشر و پست روی  
 بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذارد و بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعض  
 روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت و نیز وقت عید گفته و از آن جهت گفته اند که فضل آنست که در اول  
 نماز بگذارند مثل صلوة عید اگر چه در هر وقت جائز است و لیکن خطبه پیشتر از نماز خواند چنانچه در نماز جمعه و رکشی از ابی هریره  
 آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روزه برای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پیشتر  
 خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهت خواند بهر قرات در استسقا در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است  
 چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوه آورده و لیکن آنچه صنعت میگویند که  
 خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی در رکعت دوم اهل آنک حرف الفاشیه نه در جامع الاصول که اتحاد  
 کتب سه آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم و لیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه آمد در آنها این قرائت آمده  
 از بخاری استیناسی باینچنین توان کرد و الله اعلم و خواندن سورته ق و اقتربت الساعة نیز آمده که نقل عن الشوری فی سالت  
 فی باب الاستسقا و در آخر حدیث ابی داود از عائشه آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش از و الله تعالی  
 ابریا و پیدا شد رعد و برق و یارید باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شبانی و غنچه مرغی هم  
 کرد و بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذوی صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر است بر هر چیزی  
 گواهی میدهم که من نمیده و یمن و رسول و س و وجه سوم از شش وجه که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استسقا کرد آن بود که  
 بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید الله سلمی آورده که چون بایان

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از غزو که بتو آمد او را و ندیده فراره و شکایت کردند از نخط و عرض کردند که ما نیست  
رسول خدا پروردگار خود را تا ما بدان بفرستد بر او باید که شفاعت کنی تو ما را بر پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار تو بر سر ما  
و یکم همه شفاعت بر پروردگار کند که بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم و فرمود خنده میکند پروردگار  
تعالی ازین ترس و ناله و فریاد و آوازی و در میان استاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار یا فرمود نعم خنده میکند گفت تعالی  
پس هرگز کم نخواهم کرد خیر از پروردگار کسی که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن اعراض  
نشد پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید تا بهفته تمام بارید احدی گفت ای التواهب المذنبین و درین شب  
استسقا بلکه در سائر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و موعده نیست بلکه مجرب خطبه و دعا منقول است و بعض گویند که  
در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قانم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در وجه دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرب است  
و پس چنانکه معلوم کرد و وجه چهارم در مسجد مدینه استسقا کردست نه قیام بود و نه قعود بمنبر این وجه را در کتب یا فقه و یا  
آنست که مصنف این را در کتب صحاح و دیگر غیر این کتب یافته باشد کاشانی بدان میگردد تا معلوم میشد و از آن روز  
همین مقدار محفوظ است اللهم استقنا غيثا مریا طبقا عما جلا غیر را نشت و در روایتی غیر از این فعا غیر خیار وجه پنجم در مدینه مکانی است  
بیرون مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک زورار بر وزن حماد موش از در و از در مسجد را گویند که  
سینه دی بلند و برآمده باشد و آنجای بلند است جانب غربی مسجد شریف در میان بازار مدینه آنجا که عثمان فرموده بود که بدان  
جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت و آن مکان را احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک دری است از درهای  
مسجد که آنرا باب اسلام خوانند در آن محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب اسلام و در جانب راست  
منقطه وائل شود و مقدار یک نعل نماز است نه سنگ انداز فلاخن و مانند آن بر و دایم مکان رسد که از احجار الزیت  
خوانند و استسقا درین مکان استاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه از سر مبارک بگذراند و همچنین آمده است  
در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عمار که موالی ابی اللحم بود و گاهی در برداشتن دستها سبانه نمودی و چنان برداشتی  
که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض الطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مسواسب مدینه آمده است  
در بعضی از غزوات بود و مشرکان پیشه گرفته و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند تشنگی بر همه غایب و حال  
بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر  
محمد پیغمبر بودی الز برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی همچنانکه موسی عم برای قوم خود استسقا کرد و فرمان داد  
و میرا از جانب الهی که نرزد بجزا حرج پس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از ایشان سبانه دوازده  
قرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید پس بطریق استسقا بامداد  
و امیدوار است قدرت باری غر و علا و غلو بیت و شکو بیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند و در بعض روایات غیر  
نقطه استقام آمده که فرمود او قد قالوا یا یحیی گفتند همچنین یعنی بطریق جود و انکار نومید میشوند ای گروه مسلمانان که شاید  
بود که حق جل شانه شمار آب دید آنگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد و در زمان ابر پیدا آمد و چنان سبانه بر زمین  
و سخت رسید که جهان را تار یک کرد و باران عظیم فرو رخت و او و یاسا علیه السلام ببول کران مبتلا شد و از دعای آن  
محفوظ است درین استسقا این چند گایه است اللهم اسق عبادک و بهائمک و انشتر متک و ای بلک المیت اللهم



گفتند صحابه را بولبایه را از انان قطع این ابر را هرگز نخوابد که ادخه تقوم عرایا تا آنکه بر خیزد تو بر سینه نشاند قلب مرگ  
 بازار کس پس بربندے طلب مرید خود را بازار خود کما قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته است رسول خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم در خواسته است آنرا بدعا لا بد آن بود که آمدنی است ففعل پس کرد آن را بولبایه و بر سینه شد و بر سینه آن جای را  
 بازار خود فاستملت السما و پس بزرور ریخت باران و هرگاه که بدعا می آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باران بسیار شدی از فرط  
 کرد و خوف مرید پیدا شد و مردم را از ان ملالت پیدا آمد و از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم طلب نمود  
 کثاده شدن باران کردند و در استحضار طلب صحابین دعا فرمودی اللهم حانینا ولا علینا اللهم عی الا کام و انظر الی الجبال  
 و بطون الا و دیر و مناسبت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی حبابه را از بعض  
 بدن مبارک دور کردی تا باران بان برسد بلفظ حدیث انیست که فخر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثوبه و تفسیر کرده ادرا  
 نو و بکشت بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که مستغنی این معنی است بمعنی از آله و مقام مطلق نیست و چون آن  
 می پرسیدند میفرمود لانه حدیث محمد بر سبب آن میگویم زیرا که این باران نوا آمده است از نزد پروردگار خود و الان پیدا  
 شده و از عدم موجود آمده و لابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه  
 از و بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گناه کار را بآن نرسیده و بجای که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت  
 و تعلیم است حرمت را تقرب و ترغیب و در آنچه خیر و برکت است ایضا میث را در جامع الاصول از ابی داود آورده از انس و  
 و صحیح مسلم نیز مذکور است از و چون سبل در واد و عقیق که نام وادے است در بیرون مدینه و در فضل و برکت او  
 احادیث دارد و شده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ادا و سنت در شتی و آنجا برقی و در شعار و قصائد ذکر وی بسیار و آن شده  
 قال بعضهم یا صاحبی هذا عقیق نفقت به متوالما ان کنت است بر آله و قال آخر عی ساکنی البطن العقیق سلام لان شهر  
 بالفراق و ناموا حنظرم عی النوم و بر محلل و حللتم التعذیب و بر حرام و غیر آن وادے از ادویه مدینه مطهره روان شد  
 فرمودی اخر حیا بنا برید مارا و بیرون آید همراه مالی هذا الذی جعل الله لک السوی این وادے که گرد استیده است  
 خدایتما لے آب ویرا پاک کنند و فطر سینه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشبیه آمده و این مفید میباشد یعنی پاک شویم و  
 پاک شویم از آبی و محمد الله علیه و حمد و ثنا گوئیم الله تعالی را بر وی ظاهر است که اشارت بر احوادے عقیق باشد که  
 احادیث بطهارت و بطوریت و برکت وے ناطق اند یا مطلق وادے و بر وادے که گذشتی این را فرمودے و متعلک  
 اشارت باب باران بود که درین وادیا افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید بطور خود  
 و از نزولنا من السماء ما کما طور و و نیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر بدیدے که است در روی مبارک وے  
 ظاهر شدے و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردے و رنگ روے مبارک متغیر گشته و مضطرب شدے بجهت آکینا  
 و جنون وی غذای باشد چنانچه بعض استنها سے سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفته و خوف نزول عذاب  
 سکین یافتی شاد گشته و آن کراست زائل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتیکه باد تند وزیدے این دعا  
 بخواندے اللهم انی اسألك خیرا و خیرا فیها و خیرا ارسلت به و اعوذ بک من شرها و شرافیه و شرار رسلت به و در بعض ادویه  
 استسقاء ثابت شده که میگفت اللهم استقنا غیثا سفیئا سفیئا مریا لعلنا نعدقا ما جلا لعلنا نعدقا سوادا اللهم تقنا انفسنا و کلنا  
 من القانطین اللهم ان بالعباد و البیاد و البهائم و المخلوق من الادواء و الفتنک ما لا شکوه الا الیک اللهم انت لنا الدار



۱۰- استغنا من برکات السماء وارض کما من برکات الارض اللهم رفع عنا الجهد والجمع والعسر وانكشف عنا من البلاء  
 ما لا یستغفرک اللهم انما استغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبد الله عن ابیه  
 روایت کرده که ذاتی الیها سبب بد آنکه استغفار را اثری عظیم است در باب استغفار و برکت در رزق و زیادت در اموال و اولاد  
 چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار واقع شده و آمده است هر که لازم گیرد استغفار را بدو  
 او را خدا سے تعالیٰ از سر تنگی فرماید و از سر اندوخت و روزی رساند و از آنجا که گمان ندارد و از امیر المومنین علیه  
 مرویست که فرمود عجیب از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلید باری رزق در دست ایشان است و آن استغفار است  
 و نیز آمده است که بنده مومن چون گناهی کند نکتہ سیاه بر دل وی نشیند و چون استغفار کند صیقل گردد و شود دل می چون  
 زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا در گیر دل را و تمام گردد آن سیاهی و نیز آمده که اگر کسی باشد که هر روز بنشیند و بارگناه کند  
 و سبب استغفار کند آمرزیده و بخشیده گرداند و از آن حضرت علیه السلام بنشیند و بار و بعضی روایات صد بار در یک  
 مجلس استغفار کرد و تحقیق معنای این حدیث و بیان موجب این استغفار در رساله مرجع البحرین تفصیل ذکر کرده شده است  
 و وصیت است شایخ را که هر روز بنشیند و بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الله لا اله الا هو الحق القیوم و التوب الیه  
 و بعضی اصنیعه دعا گویند و این نیز در بعضی احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی و تب علی انک انت التواب الرحیم  
 و در روایتی التواب الغفور و الله الموفق و چون آن حضرت علیه السلام دعا می استغفار کرد و دستهای  
 مبارک را سوئے آسمان برداشتی بر دشتی بهمانه چنانکه گذشت و میفرمود و استجاب دعا را طلب کنید در چند محل  
 وقت ملاقات عدو دین و صفا و شکر و در برابر کفار ایستادن در غزاه و این وقت نزول رحمت و نصرت و تائید  
 و بر شکست کار خانه کفر است پس دعا و بر استجاب باشد دوم وقت اقامت نماز و ایستادن برای وی و این نیز  
 افضل اوقات است و جهاد اکبر است باشد سلطان و جنود و سوسوم وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت و لطفت  
 و مهربانی و رافت پروردگار جل و علما به بندگان و توسیع رزق است بر ایشان پس طلب مزید رحمت درین وقت اقرب  
 بود باجابت و قبول و نیز میفرمود لفتح ابواب السماء کثاده میشود در باری آسمان و استجاب الدعاء و قبول کرده میشود  
 دعائی اربعه مواطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با کافران و عند نزول الغيث  
 و نزد فرو آمدن باران و عند اقامه الصلوة و نزد برپا داشتن نماز و عند رقیه الکعبه و نزد دیدن خانه کعبه زاده الله تعالی  
 و تشریف و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعا یکبار کند مستجاب است و گفته اند که چه دعا در وقت باید کرد  
 که البته مستجاب است بعضی گفته اند که ربنا آتنا منک الدنیا سنه و فی الآخرة حسنه و قنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات  
 و حسنات دنیا و آخرت است و بعضی گویند که این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بغير حساب و بعضی گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب  
 الدعوه تا بعد ازین هر دعائی که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اما کن اجابت دعا بسیار است و در کتب احادیث  
 مذکور از آنجا باید طلب داشت و الله المجیب تبیغ نزد امام ابوحنیفه در استقانا مانه مسنون نیست همین دعا  
 و استغفار است بموجب قول حق تعالی ۱۲- استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و فرمود استغفار کنید و آمرز  
 خواهید از پروردگار تا آن که وی آمرزنده گنایان است و چون استغفار کردید میفرستد بار تعالی بر شما آسمان را یعنی باران را  
 و در حالتی که ریزنده و بارنده است و نیز در اکثر احادیث و جمله استغفار که معلوم شد در صلوٰه نیست الا در یک جگه که بجا نیت

و در کت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بحج خصوصیات خود سیر حدیث نرسیده است یا مخصوص است بحضرت صلوات الله علیه و آنکه و سلم و نیز سنت آن بود که آن حضرت صلوات الله علیه و آنکه و سلم بر آن مواظبت نموده باشند مع ترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکی نبوده و بحدیث رسیده است که امیر المؤمنین علیه السلام گفت که در روزی همین دعا و استغفار بود و بس و اگر نماز مسنون بود و در استسقا عدم غلم غم بدان با عموم بلوی و قرب بعد از آن بنویس یا ترک می آن را مسنون نمیداشت و مراد آنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجاعت و خصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر که او تنها تنها نماز بکنند و تفرغ و زاری نمایند و در خطبه دعا و استغفار را با نیویع بر پا دارند درست است و حسن است و بالجمله احادیث مرده در باب استسقا خالی از اضطراری نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که شکل است برین خصوصیات و کیفیات بی ضعیف نیست اند که در ابو حنیفه بخلافه و مقصود آنکه دعا و استغفار است و بخیر که در نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذ با امتیاز و الله اعلم و نزد صاحبیه و آنکه گفته در استسقا نماز است بجاعت و خطبه و بعضی گفته اند که این قول امام محمد است و امام ابو یوسف است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید تکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین است الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که شبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است نه در جمیع خصوصیات و در ندرت امام احمد روایات است مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل از صلوة او بعد با و بعد مختار تر است یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دور است و نزد آنها که قائل اند بنماز قرأت بجهت و تحویل رد آنها امام را یا قوم را نیز دو قول است نزد امام ابی حنیفه صحیحی را نیز نه نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خوانند و اکنون فتوای در ندرت امام ابی حنیفه و نیز عمل ندرت بصیاحیه است بعد ازان بدانکه اختلاف است علماء ادران که اهل دمه با استسقا بروند و حاضر شوند یا نه ندرت ما آنست که حاضر شوند چه مقصود استنزال لطف و رحمت است و کافران محل غضب و لعنت و نزد آنکه گفته میان را امر به بر آمدن نکنند و اگر بر آمدن منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق است و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر در امور دنیا و احوال جایز است و در و باز از ایشان دور روایت است با مسلمانان همراه بر آیند یا روز دیگر بعضی گویند اگر با مسلمانان همراه بر آیند فتنه و عذاب بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز در گیر و بچشم و اتقوا فتنه لا تصیبین الذین ظلموا انکم خاصه و بعضی گویند که اگر روز دیگر بر آیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمده شما و ندرت خفی ظاهر تر است چه اگر ساعت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و قبول اجابت ندرت است و فی دعای مسلمین کفایه گفته اند که مقصود اصل و مطمح نظر در استسقا باید که اتبیل سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و تجابت دعا فضل است و آنکه دو افضل العظیم فصل در عبادات سفر آن حضرت صلوات الله علیه و آنکه و سلم بدانکه سفر پیغمبر صلوات الله علیه و آنکه و سلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبود و یا سفر هجرت بود از آنکه بدین و این یکبار پیش نبود و این اول سفره آن حضرت صلوات الله علیه و آنکه و سلم بود بعد از طهر شریف یا سفر عمره بود که از مدینه منوره بعد از هجرت بقصد عمره مکه معظمه آمد اول در عام حذیبیه آمد و بقیه مشرکان که تمام بقصد محاربه و مقاتله و صلوات الله علیه و آنکه و سلم بر آمده داد عداوت و فتقوا و دادند و نگذاشتند که بکه در آید و عمره بجا آورد و در آخر صلوات الله علیه و آنکه و سلم در حذیبیه از احرام بر آمده بدین باز و قرار یافت که سال دیگر با داسه عمره بکه بیاید پس آمده و عمره را کرده برگشت و این قضیه بطولها در کتب احادیث و مسنده

مذکور است و آن حضرت علیه السلام و عمره دیگر نیز کرد در آنجا سفری دیگر نمود پس برای عمره خود سبکی در ضمن  
 سفری بود و دیگر بعد از فتح مکّه که از حجاز آمد که هر یک مرحله از مکّه است و بالجملة سفر آن حضرت علیه السلام و آنکه و سلم  
 سفری بهرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج گذارد و برگشت یا سفر جهاد و این سفر غایت  
 و مجموع غزوات آن حضرت علیه السلام که بنفس شریف خود رفت بیست و هفت بود و آنکه تها که کرد و در بعضی  
 و سفر فتح مکّه و قبل از آنست و همراهی که با حضرت علیه السلام و آنکه و سلم را  
 سفر پیش آمد که قرعه زد و میان اهل بیت و موافقین هر یک قرعه آمد که با خود بسفر بروی اگر چه بنده سبب خوار نیستیم و  
 نوبت میان نسا که آن حضرت علیه السلام و آنکه و سلم واجب نبود بلکه از نزد باری تعالی خیر بود هر یک را خواهد نزد خود بطلان بود و  
 هر یک را نخواهد بطلان و رعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم و فضل بود و از دو سه در حق ایشان و با وجود آن مظهر رعایت  
 عادت تفضل و تکریم تا باین حد که قرعه زد و میان ایشان علیه السلام و آنکه و سلم و اما در سفر حج مجموع شمار  
 برابر با خود بروی تمام داده و اقامت این عبادت عظمیٰ فائز و بهره مند گردید و عادت شیرین چنان بود  
 که سفر در اول نهار کرد و تا در راه با سالی و فراغ بمنزل رسید و آن حضرت علیه السلام و آنکه و سلم دوست میداشت که  
 روز پنجشنبه سفر کنند چنانچه در جامع الاصول از ابی داود از کعب بن مالک روایت کرد که گفت کم بود کسی که رسول خدا  
 علیه السلام و آنکه و سلم بیرون می آمد به سفر مگر روز پنجشنبه و در مشکوٰۃ از بخاری آورده که آن حضرت علیه السلام  
 و سلم بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه تبوک و دوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعضی روایات آمده که آنجا  
 آن به حرج یوم الخمیس افزا و در بعضی روایات سفر آن حضرت علیه السلام و آنکه و سلم روز و شب نیز آمده و دعا میکرد  
 که خداوند است مرا برکت بخش در آبادی و روز پنجشنبه و دعا برکت در شان شبانه نیز روایت باین لفظ که فرمود بارک الله  
 فی سبکم و خمیسکم گذاشتن اخبار العلوم و لیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر است اما مضمون این حدیث بخصوص که در  
 مذکور است در شان آباد است مطلقا چنانکه حدیث صحیح و در جامع الاصول مشکوٰۃ آمد اللهم بارک  
 لاسمتی فی بکریا اینجا ضمیر بامت میرود و خمیس مذکور نیست و حدیث دعای یکو یوم خمیس مگر دیگر باشد اما در اینجا نیست  
 و الله اعلم بدانکه آنچه مشهور و متعارف است در دین و مذکور و مسطور است در کتب معتبره احادیث همین است و لیکن در بعض  
 کتب روایت کرده اند که مردی نزد آن حضرت علیه السلام و آنکه و سلم در آخر ماه بار او سفر می آمد و دعا کرد آنحضرت  
 علیه السلام و آنکه و سلم فرمود که آیا میخواهی که زبانت کند صفت تو و نقصان کند بیعت تو گفت لایا رسول الله میخواهم فرمود پس  
 صبر کن تا ماه نوگین پس تا آخرین تار و ریش و پنجشنبه برکت دهد خدایتعالی در بیعت تو و سود کند صفت تو و سود مود چون  
 سفر کنیدی روز و شب کنیدی و نیز مشهور است و مردم که در حدیث آمده و لیکن تحقیق آنست که قول امیر المومنین علیه السلام  
 لا تسافر و الا قمری العقیب اینجا بعضی مخدّثان میگویند که قمر نام شخصی بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و عقیب نام  
 قمری در طریق و بعضی این را بر ظاهرش که در دل کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته و مؤید آنست نقلی که شیخ جلال الدین  
 سیوطی در جمیع المجموع از آنکه آورد که لا تسافر و الا قمری و لا تنزل الا قمری و لیکن اثری دیگریم از امیر المومنین  
 علیه السلام آورده که متوجه شکر بودی گفت امروز نباید رفت فلان روز بر و فرمود و اما اگر شمشیر درست من بودی بهمان  
 شمشیر که دنت زد و چندین عمر در حضرت ابوالقاسم محمد علیه السلام و آنکه و سلم بودیم و هرگز دمان حضرت نشنیدیم که

نمک و شور شده باشند که فلان روز باید رفت نه فلان و با یکدیگر تلبیع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه عادت سلف و غیره  
 اهل دین است آنچه در سنت واقع شده اختیار کرده و توکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بدینچه از آداب سفر است  
 از استخاره و اوصیه مأثور و تمسک کرده عزیمت باید نمود و آنچه گویند در روز شنبه بدان ناحیه نباید رفت و روز یکشنبه  
 در فلان چیز نیست و اصل ندارد و لیکن در بعضی کتب از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 ایام همه از آن خدایت لیکن بعضی از آنها را سعد و آفریده و بعضی را نحس چنانکه همه خلق بندهگان او بیند لیکن بعضی را بر سر  
 بهشت آفریده و بعضی را برای دوزخ و هیچ ماهی نیست مگر آنکه در و سه هفت روز نحس است پس از آن بشمار آن هفت روز است  
 و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در هر یک از حوادث و بلا یا که برانیا و اهل سابقه نازل شده  
 ذکر کرده و بصحت رسیده که مراد از یوم نحس ستر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است و از امیر المؤمنین علی روایت  
 کنند که عاقل را باید که درین ایام مذکور شر را بپوشد و در دخول بر نسا و کره و غرس اشجار و لبس ثياب جدید  
 نکاح و تزویج و سفر نکند همچنین نقل کرده اند و الله اعلم بحقیقت و چون شکر را بجهاد فرستادی در اول نهار ایشان را روان  
 کردی چنانچه ابوداؤد و ترمذی از حدیث صحیحین و داعیه آورده اند که آن اذاعت سرتیه او حبشیا لعنتم فی اول النهار  
 الحدیث و مجموع یعنی همه مسافران را هر کار که کند که روزی که روزی که چون سه نفر باشند یکی را امیر و مقرر خود سازند چنانچه  
 ابوداؤد از ابی سعید و ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوع نزل و اختیار منزل و غیر آن  
 خلاصه و نزاع راه نیابد و همه متفق بر یک راه و روش باشند و امیر را باید که طریق مصلحت نصیحت و رفیق و اعانت و همرا  
 با بقا مری دارد و در حکایات مشایخ می آید که جماعه از ایشان قصد سفری کردند و در تعیین امیر متردد بودند تا که اساذ  
 یکی از ایشان گفت که امیر شما من باشم یا ران از طلب امارت می تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون برآمدند هر کاری  
 و خدمتی که می بایست کرد و می کرد اگر میگفتند که ما را نیز بگذرانند حتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شما ام و شما ما را باید  
 بر چه امیر فرمایید بر حکم و باید رفت و تابع و شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواهد بود و چون این حدیث  
 بر طریق شریفیه آورد و فرمود چون سه نفر باشند یکی را امیر سازند و از بیجا بفهمم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند  
 اگر باشند پنجین کنند شاید که مسافرت یک کس و دو کس نیز و ابوداؤد حدیث دیگر آورده که نمی فرمودی از تنهایی در سفر  
 چنانکه بخار و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اگر مردم بدانند از سیر حال تنهایی  
 در سفر آنچه من میدانم هرگز سیر نکند هیچ سوار و شش تنه و نه از تنهایی چه باشد بلکه از دوی نیز نمی سیرد و منفرمود از بر  
 ندیم و تفتیح حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس حج نشوند اگر یک شیطان و اگر یک شیطان و اگر یک شیطان  
 سفر کند یک شیطان است و دو سوار که سفر کنند دو شیطانند و اگر سه سوار که جمع شوند در سفر بحقیقت سواران  
 ایشانند و آخره الموطا و ابوداؤد و الترمذی عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده و در تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر  
 واحد و شش نفر منتهی عنه است و هر که از تکا بانتهی عنه کند تلج شیطان است باین اعتبار که هر که واحد و شش نفر منتهی عنه  
 یا مردان بود که باریان شیطان است چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که شیطان قصد میکند بیک  
 و دو یعنی در وسوس و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد نمیکند و باز میاندا نشان و در مشکوة  
 از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بهترین رفیقان چهار کس اند رواه الترمذی و ابوداؤد





واعتداس و بایا و جنبنا الی ایلهما و جنب صاحبی ایلهما الینا این را نیز در حصین و طبرانی در مجمع اوسط روایت کرده بادی تفاوت  
 و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشاءست نه نماز ثنائی را که فجر است و ثنائی را که مغرب است بقصر بطریق تنصیف  
 گذارد و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفر است با تمام گذارده و حدیثی که روایت از امام المومنین عائشه ان الی  
 صلی الله علیه و آله وسلم کان یقصر فی السفر و یتیم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میکرد در بعض  
 اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میکرد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام چنانکه در روز  
 رمضان در سفر فرمود و یفطر و یصوم گاهی افطار میکرد و گاهی روزه میداشت این حدیث را در قطعی از عائشه آورده و دعوی  
 صحت آن کرده و حدیثی دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده گفت بیرون آمدن با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای عمره  
 در رمضان پس افطار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفت بانی انت و  
 یا رسول الله تو افطار کردی و من روزه داشتم و تو قصر کردی و من تمام گذاردم فرمود حسن است یا عائشه و صاحب مشکوٰه خبر  
 این حدیث را که شعلق بقصر و اتمام است از شرح اسن نیز نقل کرده و مصنف در روان میگردد که آن حدیث که از عائشه مرویست  
 و دعوی صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته و الله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوٰه رباعی در سفر هیچکس را خلافتی نیست و علمای  
 اجماع دارند بر آن و لیکن نزد امام ابو حنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و عزیمت بهمین است  
 و اگر چه آنرا رخصت نیز نامند و لیکن تسمیه و بی رخصت بمجااست نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر  
 مسافر چهار رکعت گذارد جایز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدۀ او بیجا آورده باشد که آن در حقیقت قعدۀ اخیر است اگر چند  
 تبرک سلام آخر گردد و اگر قعدۀ او بیجا نکرده باشد جایز نیست و اعاده آن لازم گردد و مذاهب امام مالک نیز چنانکه در لابن ابی زید  
 که در مذاهب ایشانست مفهوم گردید بهمین است زیرا که گفته است و من سا فرایعة بر دو سه ثمانیة داربعون میلا فعلیه ان یقصر  
 الصلوٰه و یصل رکعتین در بعض مخرج معلوم میشود که مذاهب ایشان موافق مذاهب امام شافعی و امام احمد است که قصر رخصت  
 و مصلی غیر است که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهراً قول خداوند تعالی است و اذا ضربتم فی الارض  
 فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰه و ظاهر این اذ اذالات تخفیف و رخصت کند نه برای اتمام و نیز قیاس بر مقتضای نماز  
 بر آن چنانکه سوره در سفر عزیمت است و افطار رخصت حکم نماز بمنحین باشد و حدیث عائشه را که مذکور شد نیز دلیل بر آنست  
 در صحت آن حدیث سخن است چنانکه معلوم شد و از امیر المومنین عثمانی منقول است که در ایام حج در شبی چهار رکعت گذارد و صحابه  
 در آنجا حاضر بودند و با و بیگانه شدند و از عائشه نیز آمد که اتمام میکرد و خفیه گویند که عبارت از جناح علیکم نصیحت و تخفیف  
 و اختیار این عبارت بحکم آنست که چون مسلمانان کمال و لغت و شغف و اشتداد بر طاعت و عبادت و کثرت اتمام آن گویند  
 تقصیر و حرج خیال میکردند پس فرمود هیچ حرج و گناهیست و تقصیر نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد و ملا قصر  
 چنانکه بعض علماء که قائلند بوجوب سه بین الصفا و المروة در قول حق تعالی فلا جناح علیکم ان یطوف بها بیتل این گفته اند  
 و قیاس بر عموم فاسد است زیرا که قضا که اولازم است و این علامت و وجوب عزیمت بود و این است بحکم شافع ثنائی در نماز  
 پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیه مذکور است قصر افعال است نه قصر اعداد چنانکه در صلوٰه فوت  
 که استقبال و التزام مکان و جز آن در آنجا سا قط است و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بطریق شهرت مرویست که همیشه  
 در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذاشتی و مسلم از عائشه بطریق متعده روایت کرده که گفت فرض نماز در اول وقت بود

در سفر و حضر پس مقرر شد و در سفر همان دو رکعت و زياده کرده شد در نماز حضر از پنج معلوم گردید که نماز دو رکعتی در شهر نیست که بعد از فرضیت چهار رکعتی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در حضر چنانچه بر آن افزود و نسائی و ابن ماجه از امیرالمومنین عمر آورده که گفت صلوٰه سفر دو رکعت است و صلوٰه اشعه دو رکعت و صلوٰه فطر دو رکعت است و صلوٰه جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر آن محمد بن اسماعیل علیه وآله و مسلم و یحیی بن روایت کرد ابن جابر در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت من کرد خدا تعالی نماز را بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در غوث یک رکعت و روایت کرد بطریقی این لفظ که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت و در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار رکعت و الا حدیث اشجع ابن الهمام نیز مسلم روایت کرد از عمر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این یعنی قصر صلوٰه در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه قابل قبض نبود مستطاب محض است و نیز چون علی بن ابی طالب و پیغمبر کرد و استطاق نمودند پس بدین نفس اختیار شد جراتی بود که لائق مقام نبی گشت نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز بموافقت مسلمین آسان نیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تخریر قصر و اتمام قصر ارجح از نه و یحیی بن ابراهیم در صوم از جهت همین وجوه مذکور شده و آنرا که گفتند که عثمان در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در آن با وی موافقت کردند و صحیح بخاری از ابن عمر می آید که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم منی دو رکعت و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان نیز در اوایل خلافت دو رکعت گذاردم بعد از آن اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر و در اوایل خلافت شش یا هشت سال بود علی خلافت فیما بین و صحیح بخاری مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه آن تمام شد و خوبی در میان نبود و نیز مذکور است که چون عثمان چهار رکعت گذارد و عبد الله بن مسعود استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت درین پست گرفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منی دو رکعت و گذاردم با ابوبکر صدیق و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکه ازین چهار رکعت دو رکعت متعلقه نصیب من بودی تعریف عثمان کرد و او اظهار است از مخالفت عمل مقرر که قصر است و گفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردی و موافقت نمودی فرمود انحراف شر یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از اینجا احتمال جواز برای اتمام معلوم گردید چه سکوت ابن مسعود و چه دیگر در غیر جائز روا نمود اکنون در توجیه اتمام عثمان و جواز آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی تا قبل کرد بکه و در وجه گرفت و در وجه امیرالمومنین بود و بادشاه چون در ملکیت بگذرد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی غم اقامت بکند و در کرده شده است و وجه اول آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با نزوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد و خصوصاً در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی آنست که و سه صلی الله علیه و آله و سلم اهل و اولی بود بدان و ثالث آنست که اقامت بکند بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام است و بصیحت رسیده است از عثمان که مساعت میکرد در خروج از مکه میباید که اقامت شود در و سه و حال آنکه اکثر اینها مجروح احتمالات است غیر موقوف بر روایت و وجوه دیگر آنست که شاید عثمان قائل باشد بآنکه قصر چنانچه از ظاهر آیه که میفهمم گردید مخصوص است بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است ازین وجه بعد از حدیث عمر که پرسید از حضرت که یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این امر را فرمود و اینم از ایشان فرمودند صدقه تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقه و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امین تر از عثمان بود و بمنی قصر کرد و عقیده مذکور در آیت اتفاقی است و بمنی بر واقع و اکثر و اغلب حال مسافر آن خوف است و نیز گویند که گذاردن عثمان

چهار رکعت ماسبب آن بود که در آن سال اعراب و اهل بدو که تفصیل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نرسیدند بسیار ضعیف آمده بودند پس دوست داشت و شنید که بدانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت است و بهیچ حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان بعد از گذاردن چهار رکعت خبیثه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خداست صلی الله علیه و آله و صاحبیه و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعضی گویند مذسب امیر المومنین عثمان آن بود که قصر مخصوص است بکس که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در آن سال سفر اقامت کند بمکانی و چند روز در آنجا بایستد اگر چه نیست اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تاویل عثمان در جواز اتمام و عائشه نیز گفته که گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خیر بود میان قصر و اتمام و اختیار و صلی الله علیه و آله و سلم قصر را از جهت اخذ اسیر و شفقت بر امت بود و ایشان اخذ بشت کردند بر نفس خود و بهیچ از طریق عروقه بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه فرمودیم که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتیم یا ام المومنین چرا دو رکعت انگذارد گفت یا ابن اخی بر من چهار رکعت گذاردن نیست و شفقتی در آن نمی بینیم ازینجا ظاهر شود که سبب اتمام عائشه آن بود که مذسب و قصرست بر تقدیر شفقت و اتمام بر تقدیر راحت و الله اعلم و بالجملة علما را اختلاف است درین باب مذسب خفیه است که قصر واجب است خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد یا نازل خالف باشد یا امن و سفر طاعت بود یا محصیت و همچنین در سائر خصوص سفر و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در سفر نماز فرض اکتفا کرد و محفوظانیت که در سفر نماز سنت گذارده باشد نه پیش از فرضیه و نه بعد از فرضیه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز و ترک در سفر و حضرت آن را یعنی سنت فجر و ترا ترک نکرد و در فصل سنن روایت از ابن عمر که گفت که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ظهر و مغرب در سفر دو رکعت و بر خلاف آن نیز گفته است و وجه تطبیق نیز گفته شود و بالجملة علما را اختلاف است در نوافل بر چند قول ترک است و امتیاز و فرق میان روایت و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تجدد و مانند آن و بعضی قصر نیز جایز دارند و بعضی فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف است و بعضی فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض با قیامت پس گمان برده نمی شود که ازین نماز سنت گویند یا از حکم روایت بدر می رود بخلاف بعد الصلوة که متصل است بدان و از دست سوره و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدح است بر روایت ابن عمر که گذشت و بجهت برابرین عازیب که بیاید و از ابن عمر و یحیی بن یزید که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکرد و بر احوال و بعضی این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی آمده نیز ساخته اند و الله اعلم و دلیل گذاردن نوافل غیر روایت حدیث امامانی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح مکه در خانه او شصت رکعت گذارد و نماز تجمعه گذاردی بر پشت مرکب عن ابن عمر قال کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بصلیة السفر میگذارد و در سفر علی را حالتی بر شتر خود و حیث توجهت به بهر جانب که میسر در احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رایوس ایما در حالتی که اشارت میکرد بر کوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را بلکه بر نماز نفل را الا الفرض مگر نمازهای فرضیه را در صحیح بخاری نفی صلوة فرضیه بر راحله از ابن عمر و غیره آورده است و یوتر علی را حله نماز و تر میگذارد بر راحله خود و یحیی بن یزید آمده است از ابن عمر و امام محمد در موطنه خود آنرا کثیره از ابن عمر و غیره و از صحابه و تابعین آورده که از برای و تر از مرکب فرود می آمدند

در این باب



و نیز می آرد که مجاهد گفت صحبت و ششم این عمر از آنکه تا بدین میگذارد و همه نماز را بر شتر خود و متوجه بجانب مدینه و میگرد  
 بکعبه و سجود و سجود راست و از رکوع میگرد و نماز فرض را و وتر را که از برای فرضیه و وتر فردی است و بعد از آن او را  
 ازین گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگرد و همچنین و این ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شب  
 نماز را قصر کرده و آن حالت سفر است نماز شب را ترک نکرد و بگذارد و آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت را حلالین حکم  
 معلوم شد از آن که گفت نماز را که گذارد و آنکه مقصود تاکید است و چون نفی گذاردن سنت و سفر کرد از آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم است که رکعت اول و ثانی را از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذارند و نه چنانچه  
 از آثار آنکه در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیا فرون سفر میگرد و نه فقیه طحاوی قبل المکتوبه و بعد باین نفل میگذارند و نه پیش از نماز  
 فرضیه و بعد از و در این احتمال عموم روایت و غیر روایت و تخصیص غیر روایت هر دو دارد اما این عمر نگذاردی سنت را  
 و از و نیز در بعضی روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسی بگذارد و منع نیز نکرد و  
 اما نماز شب را ترک نکرد و چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم و طریق و شیعه بود در آنجا سنت و متابعت  
 کمال تشک بدان و حضرت میگوید اما اگر کسی بگذارد و او بود و توسط می باشد مطابق نه راتبه این بر تقدیر می که آثار  
 در گذاردن آن بطریق سنت مردی نباشد و مراد حضرت آن می باشد که آنکه گذارد و اند بطریق تطوع مطلق گذارد و  
 و اگر در حدیثی هم از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده باشد آن نیز بهین طریق است و الله اعلم و از برای عزای چنانچه  
 ابوداود و ترمذی آورده اند منقول است که گفت سافرتی مع النبی سفر کردم یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثمانی  
 عشر سفر اشرفه سفر فیل اربعه ترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را غنیمت و شکر قبل الظهر نزدیک میل  
 آفتاب زوال و سه پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث را بر این عازب  
 حدیث غریب است و ضعف دارد و از جهت ابی بصیر غفاری که راوی است از برای ابن عازب و نام او معروف نیست بدانکه  
 غایت منافات ندارد با محبت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعیف بوی راه یابد و اگر غایت معنی  
 شد و بود چنانکه بعضی بران اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت و تکرار و هم ترمذی میگوید که  
 و سالت عنه محمد و سوال کردم ازین حدیث محمد بن اسماعیل بخاری را فلم یجبه فیہ پس شناخت بخاری این حدیث را الا عن  
 حدیث اللیث بن سعد که از حدیث اللیث بن سعد و راه حسن و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعضی شرح میگویند  
 که این دو رکعت صلوٰه فی زوال بود اما معلوم شد که صلوٰه فی زوال چهار رکعت آمده است و دیگر آنکه او را قصر کرده باشد و سفر  
 و ازین بقصر نماز سنت است یا نه می توان یافت و نیز ترمذی میگوید که ازین عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میگرد و میگوید که آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم نیز کرده اند و ازین است اختلاف اهل علم از صحابه و غیر هم اگر نگنند خصم است و اگر گفتند فضل استی و این قول ترمذی قول  
 فضل است مجمل این بحث است اما که حق نیز همین باشد و الله اعلم و در فصل روایت کلام متعلق باین باب گذشته است و تکرار و عادت حضرت  
 بنوی صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بخان بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو که رفتی اگر چه بجانب قبله بودی و رکوع و سجود را  
 کردی اول خود و نصف نفی گذاردن سنت از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کردی این حدیث مگر از نماز سنت غیر روایت شده یا آنجا که نفی کرد  
 گذاردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر از پشت مرکب یا یا از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار حدیث

مگر آنکه از برای توطئه و تمهید قول او باشد که گفت و درست درک امام احمد و سنن ابی داود ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح رکوع  
 مبارک را سوسه قبله کرده و باقی نماز هر سو که جانب سفر بود مرکب نمی گذارد و با جمله کلام مصنف درین مقام غالی از تکبیر نیست  
 و چون سبب گذاردن سنت را بر پشت مرکب بیان کرد بجز از گذاردن فرضیه نیز بحجت عذر مطربیان فرمود و گفت و در حدیث  
 مستقیم لا سناد و تریزنده روایت کرده که سبب باران یک نوبت بر پشت مرکب نیز فرض گذارده و صحابه همه سواره اقتدا کردند  
 و لفظ حدیث انیت و چون حکم این حدیث خالی از ندرتی و غلات قیاسی است و لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده گفت  
 انشی البی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی صفیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دهه که بی یا غیر آن و الله اعلم به و صحابه  
 او و اصحاب او صلی الله علیه و آله و سلم در راه و هو علی را حلقه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر خود بود و اسما و سنن و قوم و باران  
 بالا سیه ایشان می بارید و البته سنن اشغل مهم و ترس و گل دلای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز  
 گذاردن نبود حضرت الصلوة پس درآمد وقت نماز فامر الموزن پس مرکب و موزن را فاذن و اقام پس از آن واقامت گفت  
 موزن ثم تقدم رسول الله پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را حلقه سواره بیشتر فصلی بهم پوی ایما و پس نماز  
 گذارد با ایشان و اقامت کرد با شارت فعل السجود خفض من الركوع پس گردانید سجود راست تراز رکوع ثنیة نزد امام ابو حنیفه  
 رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مذکور است در جواز صلوة نافله بر ظهر و ابه مسافت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر است خواه مسافر  
 باشد یا نه و در رواست از سیه از سیه و از ابی یوسف مسافت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله یا قافله  
 منقطع نگردد و واضح آنست که مسافر غیر مسافر در آن برابرست از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر ب مسافت و اقامت که  
 درین باب وارد است بعضی مطلق است و معتد بسفر و بعضی مقید است بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذرانند چنانکه مذکور است  
 است ساقط باشد قید مسافت و اگر مقید سازند بحجت بعضی قرائن و دلائل مثلاً لازم آید تقييد بسفر و در غیر مسافت خارج از مصر  
 یقیناً ثابت نشود و مانا که وجه ورود و روایت و محبت روایات اطلاق ازینجا است و اگر مسافر درون مصر بود جائز نیست  
 مراد از تنقل بر دایره نزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جائز است و لیکن مکرره و ابو یوسف گوید لا یجوز به و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن  
 بحجت ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر پس مقصر باشد بر مورد خود باز اختلاف است در مقدار بعد مسافت خارج مصر  
 مرغیر مسافر بعضی گویند مقدار دو فرسخ باید و بعضی مقدار اربع و صحیح آنست که جائز است بعد از مفارقت بیوت بید چنانچه قصر  
 مسافر و سنن روایت و نوافل مطلقه برابرت در جواز و روایتی از امام ابو حنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که او که سنن  
 و بروایتی واجب است و لهذا پیغمبر نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای و ترا البته نزول کند چنانکه گذشت اما  
 فرضیه جائز نبود چنانچه احوال و پیش ناظر اند بدان مگر آنکه در بابیه باشد و بعد قافله و خوف هلاکت یا نفس غلب یا کرب و محنت بود  
 و رکوب بعد از نزول پیغمبر یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود او را رکوب و سکیه ایمانت کند و سوار گردانند موجود نه یا زمین  
 گل بود که نماز بر آن ممکن نبود و بعد از سفر و خوف عدو و وسیع نیز جائز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از قواعد شرع  
 گذارنی بعضی شروح الکراهیه و بعد شیه که مصنف از ترمذی آورده شک درین باب توان کرد و دلالت او قیاساً  
 و صلوة چنانچه و صلوة منزه و ر و سجده تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جائز نبود گذار قال الشیخ و آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم عادت داشت که چون رحیل و بر آمدن از منزل پیش از زوال و اتم شد سیه نماز ظهر را تا جمیع کرده  
 تا در وقت عصر چون نزول فرموده سیه جمع کرده میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمد سیه نماز ظهر



اخبار که ایشان را که جمیع صلواتین در وقت واحد کبیره است از که با هر دو سه از که روایت کرده اند ما را باین خبر ثقات از علماء  
 بن الحارث و دو سه روایت کرد از کچول و چون تعیین اوقات قطعی است و متواتر پس معارض نشود و در اخبار احوال و غلات  
 افطار و قصر و سفر که نبض قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخار سه و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من  
 رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گذارده باشد هیچ نماز سه را در غیر وقت خود و نماز مغرب و عشا را که هیچ کس میان  
 آنها نزله و در احادیث جمیع نذر و عصر و عرفات نیز آمده و این جمیع از جهت مناسک حج بودند سفر و نیز وقوع فعل جمیع از آن  
 صلی الله علیه و آله و سلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه بتوکست و ثابت نشده که در و کما  
 نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد و کما تحقیق در موضعه و در جامع الاصول بر آن است  
 از ابن عمر آورده که گفت جمیع نماز در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن  
 عمر نیز آورده که دو سه حج نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائی رسید و آنجا بر رفت و در روایتی که در الاکیبیا یا دو بار از  
 ترند آمده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا حج میکرد و عبد الله در شبی از صلوة در سفر گفت لا مگر نیز دلفه و آنجا  
 در جمیع تقدیم در صحاح اقل قلیل است و در روایت صحیح بخاری اختلاف است و ایند بسیاری از آنکه بدان قائل نیستند پس  
 مانند الا جمیع تاخیر در بعض احیان و تا وایش آنست که مراد جمیع بین الصلواتین آنست که تاخیر کرده شود و صلوة اولی را گذارد  
 در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این راجع صورتی نامیده اند که بنام صورت  
 جمیع است نه حقیقه و معنی و اطلاق جمیع بر مثل این صورت که خفیه درین حج سفر تصور میکنند در حدیث در باب استیاضه آمده  
 در حدیث حمت بن حشاش فقه بر و اگر چه بلفظ حدیث در بعض روایات انجین است که جمیع میکرد در میان نذر و عصر میکرد و در وقت  
 عصر محمول بر همین است از جهت دلالتی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و دفع حج که در بعض روایات واقع شده است که جمیع میکرد  
 تا در حج نیندازد امت خود را بآنست که در وی توسیع است که اگر کسی را فزع و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن  
 نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا منتقل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه  
 و تخفیف در شصت بیت این طریقه ظاهر است و شناختن و ادراک آن در وقت مغرب ظاهر است و در پس نیز بحسب ظن تخمین  
 میسرست خصوصاً در صورت وجود قافله و کثرت مردم که هارتن دشت باشند در شناخت وقت پس و از نشود و آنچه بعض  
 شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حج تمام است و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال است چه جاسه عوام فسد بر  
 و تحقیق روایت کرده است ابو داؤد و از امیر المومنین علی که چون مسافرت میکرد و سیر میکرد و بعد از غروب آفتاب تا آن که  
 نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذاشت در مغرب را پس میطلبید طعام را و لغشی میکرد و پستر میگذاشت و عشا را و  
 ارتحال میکرد و میگفت انجین میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیدیم آنجا از ابن عمر  
 که وی گذار و مغرب را وقتی که تاخیر کرد و او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از  
 ابو داؤد از نافع و عبد بن و اقره سه از که گفت مودن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد  
 و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پستر گفت که بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون در تعجیل سه آمد و در امر سه میکرد و چنانکه من کردم و در روایتی از انس بن مالک آمده هستی از آن آخر الشفق این روایات  
 که ناظر است در جمیع بطریقی که مذکور است و این حقیقه است و ظاهر آنست که روایات و در عدم حج و جمیع در وقت واحد و جمیع



تاخیر تا آخر وقت تعجیل در اول همه آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً لمحافظة الوقت  
و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که شافعی گفته اند که ترک جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و  
فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محض از برای بیان جواز بود و اما علم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلواتین  
مرسفاً فرمود تا ما جمع مرتقم را نترند که گوید بعضی از تابعین جمع بین الصلواتین ممرضین را رفته اند و این قائل است شافعی  
و احمد و اسحاق و بعضی رفته اند بجمع و مطرب و این قائل است شافعی و احمد و اسحاق و قائل نیست شافعی بجمع ممرضین را و این  
عبارت ترند که است و از ابن عباس می آید که گفت من جمع بین الصلواتین من غیر عذر فقاتی بابا من ابواب الکلباء  
و عمل برین است نزد جمهور است که جمع مکروه نشود بین الصلواتین مگر در سفر یا در غرض انتهی و مسلم بطریق مستحده از ابن عباس  
آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشاء بدین نحو و مطرب در روایتی بخوف و سفر  
پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین کردی فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد امت را و ترند که نیز این حدیث را از ابن  
عباس در جامع خود آورده و امام نووی از ترند که می آید که گفت نیست در کتاب من حدیثی که اجماع کرده اند امت  
بترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطرب و مگر حدیث قتل شارب خمر در مرءه رابعه و نووی میگوید که این سخن ترند که  
در حدیث قتل مسلم است زیرا که وی منسوخ است باجماع و متروک است عمل بدان مرتان است را و اما بحدیث جمع فی خوف  
و مطرب خود قائل اند بعضی بعد از مرض و جماعه مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند کسی را که عادت نمیکرد  
آزاد و لهذا تعلیل بعدم حرج کرد بعد از مرض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول است بر مثل تا و لی که گذشت در باب غریبان که  
گفته اند که بعضی نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست و شاید که این حدیث از ان قبیل باشد و الله سبحانه و تعالی

---

اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین تجدید فرموده و درین باب چیزهای صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر حصت فرمود  
و همچنین در تخم سفر مکروه و نیست شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست  
و آنچه واقع است مطلق سفر و مسافت است و از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز سفرهای که در اینجا قصر کرده استفا و شافعی  
بعضی قریب و بعضی بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود و لیکن صحابه و تابعین را در تجدید و تعیین آن اختلاف بسیار  
و آنچه مذاهب ائمه اربعه است انست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در قولی بیوم و در قولی دیگر بیومین  
چنانچه در هدایه و شروح اوست اما در حدیثی که مذکور شد از ائمه اربعه است که در حدیثی که مذکور شد از ائمه اربعه است که در حدیثی که مذکور شد از ائمه اربعه است  
و این چهار برید است و همین است قول مالک و احمد و ایشان حدیثی می آید از ابن عباس و ابن عمر که گفتند گفت  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل مکة قصر کنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکة است تا عسقلان رواه احمد  
و در روایتی موطائز چنین آمده از ابن عباس و در روایتی از مکة تا حده و در صحبت این  
احادیث سخن است و نزد امام ابوحنیفه مسافت سه روزه معتبر است بسیر اهل موشی اقدام امام شمس الائمة که خبری رحمه الله  
گفته است که چون سیر کنید مسافت را از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و میبویست کند در و سه و برود  
روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافت و مرتب می شود بروی احکام سفر و قول  
صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل است نه فرسخ و هوا صحیح و بعضی اعتبار فرسخ کرده تقدیر  
نموده اند بر بیست و یک فرسخ و بعضی بر شش و بعضی بر پانزده و اولی تقدیر برترده است که وسط است و علیه الفتوی

که ذاتی بعض شروح الهدایه و هر که تقدیر کرده بجزرے اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف رحمه الله در روز و اکثر روز سوم معتبر است زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذہب امام ابو حنیفہ رحمه الله بعض این حدیث را آورده اند که در صحیح بخاری از ابن عمر آمده است که آن حضرت فرمود: صلّ الله علیہ وآلہ وسلم لاتسافر المرأة ثلثة ایام الا مع ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض و اوزم و مخاوف آن سه روز است و هر چه کم ازین است نصیر و لایق نیست و در دلالت این حدیث بر تنفی بودن سفر اقل از ثلثه ایام نظر است و نیز در بعض طرق این حدیث مسیره یوم نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسیح خف که فرموده است: مسیح المقیم یوما و انسا ثلثه ایام و لیا لیهما زیرا که لام و الف در مسافر برای استغراق است پس معنی این چنین شود: هر مسافر مسیح میکند سه روز و شب پس اگر کمتر از آن اعتبار کنند هر آنکه مسافر باشد که ممکن نباشد او را مسیح ثلثه ایام و از آن معنی که مسافر مسیح میکند اگر مستوعب گردد سفر و سه روز را خلاص ظاهر عبارت است و همچنین بودن ثلثه ایام ظرف مسافر نه مسیح گذار و فلیفهم و باجماع بعض احادیث و اخبار ناظر اند بر ثلثه ایام و بعض کمتر از آن و بعض در چهار برید و در بعض احادیث سیل با سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه در حدیث النسل آمده است که بود رسول خدا صلّ الله علیہ وآلہ وسلم چون بیرون می آمد مسیرت سیل را یا سه فرسخ شک را وی است قصر میکرد و نماز را رواه مسلم و ابوداؤد و گفته اند که این اصح حدیثی است که وارد است درین باب بعض گفته اند مراد باین مسافعتی است که ابتدا کے قصر از اینجا است نه غایت سفر که ذاتی فتح الباری و مذہب اصحاب ابرار است که سفر خواه محکم بود یا قصیر مقرر صلوٰۃ در و سه مبلح است زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر شامل است قریب را و بعید را و نیز اختلاف است امت را در تعیین و تحدید آن تا گفته اند که قریب هشت قول در اینجا هست پس جمع بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذہب امام ابو حنیفہ رحمه الله با احتیاط قریب تر است کما لا یخفی فائده برید شایسته فرسخ را گویند و فرسخ سیل و میل ارض منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر سیل میکند بر روی زمین تا آنکه فانی شود در راک و باین معنی جزم کرده است جوهری و بعض گویند حد و سه آنست که نظر کنند شخص در ارض مستوی و در نیابند که مردست یا زن و آئیده است یا رونده و بعض تقدیر کرده اند او را شش هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت به پندار این قول اشتهر است و بعض دوازده هزار قدم انسان و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند

گذشت فی فتح الباری و اشرا علم فصل در عادات حضرت بنوی صلّ الله علیہ وآلہ وسلم در قرائت قرآن و استماع آن و کمال خشوع و خضوع و گریستن در حالت قرائت قرآن از خود یا از غیر آوردن مصنف این فصل را چندان بیجا در موقع نیفتاد این متصل فصل قرائت یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و وتر تقریب ذکر بعض مسائل قرائت قرآن تقریب ساخته بود باینست ذکر کرد و بجهت آن بود که بعد از فصل عبادت سفر صلوٰۃ الخوض را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت بنوی صلّ الله علیہ وآلہ وسلم هر روز و وظیفه و در سه سینه از قرائت داشت که تلاوت کرد و چنانچه بعد از صلوٰۃ و قبل النوم مثلا ترک آن هرگز نکردی مگر در حال ضرورت از اشتغال بهات و بین و غزا و در و دو و خود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمد و مهم بود و تلاوت خواندن قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی مثل و در و مدار است و در و وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و قرائت عام تر از آن است و تلاوت آن حضرت صلّ الله علیہ وآلہ وسلم بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سوره و آیات قرآن بوده باشد و نیز گفته اند جبرئیل در راه رمضان تمام قرآن را می آورد و بآن حضرت صلّ الله علیہ وآلہ وسلم می داد و در اوقات دیگر

پنجاهم آنکه پس از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث مسلم از عائشه که گفت نبی دادم  
 پنجم خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفوم میگردد و بعضی از صحابه نیز میگویند که بعد از آنکه در یک  
 سیرند کمر بستند و در آخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن در صحابه از ایشان و غیر ایشان گرفته جمیع شد چنانچه  
 در محل خود مذکور است و از آنجا دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد و  
 که از عبد الله بن عمر بن العاص آورده اند که گفت گفت مرا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که چنین رسیده است  
 بمن که تو صوم ده رسیدار و هر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلی یا رسول الله چنین است فرمود که روزه دار مثل روزه داؤد  
 که و یا عبد الناس بود یک روز روزه و یک روز افطار و بخوان قرآن را در یک ماه و در روایتی چهل روز گفتم یا رسول الله من  
 بیش از این میتوانم فرمود پس بخوان در روز گفتم یا رسول الله زیاده از آن میتوانم فرمود پس در وقت روز و در کمتر  
 ازین تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواه بطریق و طیفه یا غیره بتدریج تمام خواند و بعضی مفسرین حرف حرف و بر آخر  
 آیات وقت کرده این دو مسئله در آخر فصل و برگزیده است و در میان از آنجا متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد  
 قندک و حروف مد را که الف و و و ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام و سبع کشیدی چنانکه الله الرحمن  
 و یا ای الکریم هر یک را تمام کشیده تا این حروف کمال و حقیقت خود داد ایا بند و این را در اصطلاح اهل تجوید مد طبعی گویند  
 که لازم طبعیت این حروف است و این کمتر است از مد که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف مد بعد از آنها چنانچه  
 تفصیل اقسام و احکام آن در رساله منی بالدر المنضید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ام و در اول قرات بموجب امر الهی  
 تعالی که فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کرده و لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله  
 من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم الی اعوذ یک من الشیطان الرجیم من همزه و فقه و لفقه گفته همزه و نون یعنی  
 غمزه که تنبیه بکثرت لطیفه مثل حرکت عین و اجفان است و معنی غمط و غمض که معنی زیر کردن است و معنی دفع و ضرب آمده  
 و مراد بهر شیطان و وسوسه و القای فتنه و اعتقادات فاسده است و در حدیث تفسیر و معنی چون نیز واقع شده است  
 و نفع در لغت و معنی و پر یاد کردن است و مراد اینجا کبریت که شیطان آدمی را درین ورطه اندازد و بسا در نوح و تکبر  
 پر میسازد و لغت معنی دم کردن است و مراد بوسه شعر و سحر و شسته اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قرات اختلاف کرده اند  
 مختار نیست اعوذ بالله استعید بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکور است و مروی از ابن مسعود و همچنین است گفت  
 که خوانند مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همچنین و فرمود خوانند مرا جبرئیل همچنین و اعوذ بالله استعید بالله من الشیطان  
 الرجیم نیز آمده است و اختلاف است که امر با استعاذه از برای نداشت یا وجوب جهو بر بر اول اند و آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم دوست داشتی که قرآن را از دیگر کسی بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد آورده اند که عبد الله بن عمر  
 را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من خوانم و حال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود و دوست صیدارم  
 من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره ف را تا رسید باین آیت تکلیف اذا جناب من کل اثر شهید  
 و جناب علی بن ابی طالب شهید و پنجم صلی الله علیه و آله وسلم استماع فرمود و در شروع و ختم و یکا در آمد تا آیه از جنابهای مبارک  
 روان کرد و در روایتی آمده که چون از مسجد آمد باین آیت رسید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود پس بگویند پس کن  
 و آن حضرت قرآن را در مجموع حالات خواند یعنی ایستاده و نشسته و خفته و یا وضو و بی وضو و بجز حیاتی و غیر اینها

قرآن شریف قرآن شریف چنانکه عائشه گفت که مانع نیامد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از ذکر خدا و درود بر او از خواندن قرآن هیچ حال رواه البخاری و در آنبار از امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در جماعه نشستند قرآن میخواندند پس از آن بقضای حاجت رفت و باز آمد و قرآن خواند آن گشت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المؤمنین قرآن میخوانی و حال آنکه وضو ندارد فرمود که فتویٰ داده است ترا بنی اخرجیه الموطا عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول و در بعض اوقات قرآن بتغنی خواندند و در آن ترجیع و تردید صوت کرد و سه چنانچه حفصه خوش آواز خوانند ترجیع کنند و در روز فتح مکه سورۃ فتح را همچنین خواندند یعنی ترجیع صوت و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح مکه بر ناله میخواند سورۃ فتح را و ترجیع میکرد در قرات آن پس قرات کرد عبد الله بن مغفل و ترجیع کرد تا بنامید مردی را صوت آن و در رواست از بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل آن آیه بار و بعض گفتند آنکه سبب حدیث ترجیع حرکت ناله بود که تیز میرانند بقصد و اختیار و الله اعلم و میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیا را قرات قرآن را با و از ما که خوش در جامع الاصول از ابی داؤد و ابی ازبر او بن عازب آورده که زنیوا القرآن با صوتکم زینت دیدید قرآن را با و از ما که خود در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایتی از دارمی آورده تحسین کنید قرآن را با و از ما که خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن و از بخاری معلوم شد که لفظ قرات که مصنف زیاده کرده از حدیث نیست و گویند که زیادت آن بحیث رعایت ادب است یعنی مراد تحسین قرات است که فعل بنده است نه تحسین داشت قرآن و میفرمود که هر که تقنی بقرات نکند آنکس از انبیاست و لفظ حدیث این است که ایس مناسن لم یقن بالقرآن را وی این حدیث را که ابن ابی لیلیه است گفتند اگر کسی خوش آواز نبود چگونه خوش آواز کند گفت هر سقما که توانائی داشته باشد تحسین قرات کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابو داؤد از عبد الله بن یزید آورده و این حدیث طرق متعدده دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آخر حدیث زیاده کرد و بخیر بعد آنکه صحیح آنست که تقنی درین حدیث از غناست بعد از غنی بقصر بخننه و نگره و بی نیاز چنانکه بعض گفته اند نه از آن جهت که تقنی بآن معنی نیامده بلکه بحیث آنکه سیاق حدیث ملائم نیست بدان پس بعض گفته اند مراد تقنی اینجا جهر قرات است که در حدیث بطریق عطف تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تحسین تطبیع صوت و ترنم و تحسین اوست بطوریکه که مورث خشیت و تحسین در رعایت قوانین موسیقی و تکلفات و تقنی زیرا که در کراهت و حرمت آن وضع و نهی از آن احادیث و روایات چنانکه بهیچ در شعب الایمان و زرین در کتابش از حدیث آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان نو و در دارید خود را از لحون اهل عشق و لحون اهل کتابین و سرانجام است که بایند بعد از من قوس که ترجیع کنند بقرات مثل ترجیع غنا و نحوه در نگذر قرآن از بخاری و ایشان یعنی نزد بعضی قبول و رفته است و ایها بن قوم و دلهای آن کسانی که خوش و دله کار ایشان را و در کتب فقه نیز تشدید نمیکرد بر آن بعد از طالع بر آن مسلمان پرستگار را مجال جرأت و ارتکاب آن تنگ آید و گفته اند





واجبت دعوت و تسمیت عاظم موبد آنست و در روایتی از مسلم شنش گفته نصیحت سلمان در وقت طلب وی نصیحت را  
 زیاده کرده و ظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق صحبت بود چنانچه گفت بر که از یاران و سعه صلوات الله علیه و آله و سلم  
 بسیار شد و آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم عیادت فرمود و اگر از یاران صحابه یعنی اخص که طریل صحبت و کثیر الحیا است  
 باشند مراد دارند و اگر بعضی اعم که در آن اتفاق بخیزد وایت کنند خود تمامه سلمان آن عهد یاران آن حضرت صلوات الله  
 علیه و آله و سلم بوده اند فاقم و چون درآمد که نزدیک بیمار شد و پیش سر بیمار نشست و از حال و سعه سوال کردی و  
 گفتے کیفیت شد که لیفت خوشی تن را چگونه یابی و بسیار سوال کرد و در پیته خواهی و طبیعت بچه چیز مشتت و خوابان است و اگر  
 چیز را مشتت بود و آن چیز مضر نبود و آن چیز را مضر بود و آن چیز را مضر بود و آن چیز را مضر بود و آن چیز را مضر بود  
 حدیث ابن ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم عیادت کرد و در سعه را فرمود پیته خواهی و بچه میل دار  
 از طعام گفت نامان گندم بخورم فرمود بر که نزد و سعه نان گندم باشد بفرستد برای برادر خود بر فرمود اگر بیمار شما چیزی بخور  
 و بطلبید بهید مراد و در حدیث دیگر آمده که هر که بچشاند مرخص را آنچه دش بخورده بچشاند و در اخذات تعالی از میوه های بهشت  
 طبقه میگوید که این بنابر ثواب است بخند اسے رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنابر آنست که آن مرخص شرف  
 بر موت بود و از حیات او نمیدی دست داده و در لفظ حدیث چنانچه نقل کرده است مصنف و آمده است در کتاب البدایه  
 نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت و مضر نبود چنانکه نان گندم در اغلب احوال بخندین است و نیز اگر مراد شد که  
 صادق دارند که علامت صحت و وقت فراخ است نیز و بجه دار چنانکه در حدیث دیگر آمده که اگر آه نکیند و بزور نه سید  
 بیمار آن خود را طعام و شراب زیر که طعام و شراب سید ایشان را خدایت تعالی ایضاً بی میل و اشتیهای صادق و اسد سلم  
 و دست راست بر بدن بیمار از جهه و رو سعه یا سینه و شکم و پا دست فرود آورد و سعه و این دعا خواند اللهم رب الناس  
 اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر شفاؤک شفاء لا یغادر شفاؤک شفاء لا یغادر شفاؤک  
 اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر شفاؤک شفاء لا یغادر شفاؤک شفاء لا یغادر شفاؤک  
 سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف سعاداً اللهم اشف سعاداً اللهم اشف سعاداً اللهم اشف سعاداً  
 و در روایتی عام حجه اوداع بیمار شد و از شکم پس آمد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بعیادت می پرسید گفت پدر من  
 یا بنی الله من مرد سعه مالدار ام و جز این یک ختر که نیست که وارث من شود و میخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود لا  
 گفت پس وصیت کنم نصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم ثلث فرمود و وصیت کن ثلث و ثلث بسیار است بر سعه وصیت  
 پسر بنهاد دست مبارک خود را بر جهه و سینه و شکم پدر من و فرمود اللهم اشف سعاداً و اتمم له بهجرت گفت سعد پس بودم که من  
 همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم بر جگر خود تا درین ساعت که این حکایت میگفتم و درین  
 تکرار این کلمه نیست و در آنچه آورده در کتاب وصیت از حرف و ادبایات تفصیل آورده و در بعضی از آنها این کلمه مکرر  
 آمده و چون آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم درآمد سعه بر بیمار گفتے لا باس بطوران شارب الله حنانک و جامع الاصول  
 و مشکوٰۃ از حدیث بخاری آورده و مصنف میگوید و گاه گفته کفارة و طور و مراد کفارت ذنوب طهارت از آثام است و در فصل مرض  
 عموماً و خصوصاً و تکفیر و تطهیر و سعه از ذنوب و آثام و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در حدیث آمده است

که خدای که در پاره مسلمان بخلد نیز سبب کفایت و نوب و رفع درجات اوست و این سبب در سوره تسلیه الهامی لیل الاجر  
والثواب تفصیل شرح و مبین شده است و از عاقله نبوت بخار سبب و سلم آورده اند که اگر کسی ریشته و جرات مستحق بود که  
انرا رقیه یعنی افسون کرده باین رقیه که انگشت سبج خود را بر خاک نهاد و پس بر دوشی گفتی بسم الله تریته ارضنا بقیه  
بعضنا شیخیه سقیما یا بن ربنا و مشکوۃ با صیغه واقع شده به تقدید بمسج و یا سبابه و در حصین بر دوش مسلم با صیغه سبابه  
آورده و ابره در شرح مشکوۃ از امام نووی نقل میکند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت از لعلها  
و هین مبارک بر انگشت سبج خود پستری نهاد انگشت را بر خاک تا چیرے از آن انگشت مبارک بمسجیدی بلند از آن  
مسج میگردد انگشت بر موضع قرص و جرات و میگفت این کلام در حالت مسح طیبی از توریشتی نقل میکند که گفت آنچه سبقت  
میکند بفرم ازین صیغ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که تربت ارض اشارت بقطرت آدم باشد و رقیه بعضنا  
اشارت بنطفه که سید کرده شده است از و س آدی گویند تصرع کرده و در خواسته بایسان حال و فحوی مقال که خداوند  
توان قادرے که اختراع کرده و ایجاد نموده آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از مار مهین آسان است بر تو  
که شفا میدی کسی را که نشأ و س این است و از قاضی بیضاوی نقل کرده که گفت بتحقق گواهی داده اند مباحث طبیه  
لعل بن راناثیرے و در غده و نضج و نطفه شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات است و تریه طین را نیز تاثیر است  
در حفظ مزاج اصل و دفع لکایت مضرات و لهذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفته اند که اگر از برداشتن آب از طین  
عاجز باشد باید با خود خاک از زمین مالوف بردارد و با آبها س که در دیار غربت بخورد و آن خاک را در آنیر و بخورد  
تا این میشود از تغیر مزاج و رقی و غرائم را آثار عجیبه است که عقول از وصول بکنه آن عاجز و قاصر است و تنهی و تنهی است  
که افعال و اعمال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را اسرار و خواص است که مفوض و موکول بعلم اوست و آنها س که  
در مضیق طبیعت و فلسفه رفتار اند دست و پا س میزنند و قاضی بیضاوی سبب مسج الله پس گرفتار است باین طریق  
و سلامت در تفویض و تسلیم است و الله الموفق و بعض شراح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و سلم  
چنانچه در بعضا بعضهم در جات گفته اند مراد بارض ارض مدینه است که او را خاصیت در شفا س مریض با حادیت  
نهایت شده است و با بجمه رقیه لقرآن و اسماء الکی و با نچه از محرمات مثل سحر و کلمات کفر باشد درست است و آنچه متنی او  
معلوم نباشد و بزبان محمود بنود جائز نیست مگر آنکه بزبان نبوت رفته باشد چنانچه در افسون شیش کشم و در حدیث آمده است  
بسم الله شیخه قرنیه ملحه بحفظها و الله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با لیل الله  
تعالی و بخار سبب و سلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی آورده اند که عاقله گفت عادت شریف حضرت نبو س صلی الله  
علیه و آله و سلم آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جاسے گرفتاری هر دو دست مبارک جمع کردی و پیشین برین  
بر دے و در آن نفث کرده یعنی با دهن در آن و میدی و سوره اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ  
برب الناس و در ردا س معوذات و قل هو الله احد بخواند س و مراد معوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع  
بر تثنیه یا قل یا اینها الکا فون نیز در آن داخل بود و بیان آن در فصل او عمیه که بعد از سلام ناز خواندی کرده شده ماند  
آنکه در اینجا گفته اند که در حدیث ذکر نفث مقدم است بر قرائت و طایر نیست که قرائت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن  
بدن همراه باشد برسد و این اشکال در روایتی که مصنف آورده و بحرف و او واقع شده تو سبب نذر دجی عطف بود و





بستانی و در پشت و در روایتی آمده که ابو موسی اشعری بعبادت امام حسین بن علی آمد و حضرت ابن عباس  
 علیه السلام روایت کرد و این حدیث را احمد و ابویعلی و بیہقی نیز آورده و در مجمع الجوامع از حدیث بیہقی در شعب الایمان فیما یوقد فی  
 درخت ناره حدیث دیگر آورده که سید و بعبادت برضی غرض میکند در دریا سے رحمت و در روایتی غرض میکند تا بند  
 تا بنشیند پیش بیمار چون بنشیند غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع حدیث است ظاهراً  
 مقصودش بیان مضمون این احادیث است پس جمع کرد میان آنها و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحجت  
 و در چشم نیز کسان را عیادت فرمود و احمد ابو داؤد و از زینب بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی  
 علیه و آله و سلم از در چشمی که دایم و گفته اند که سندان حدیث صحیح است و درین حدیث را در کتاب کسی که قائل است که عیادت  
 از در لعین کیست و در چشم دارد منون و تحب نیست و حدیثی درین باب از بیہقی و طبرانی نیز نقل کنند که سید نیست که در  
 عیادت بنود در چشم و دل و در دندان و گوشت که این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف است بر یحیی بن کثیر و آنچه  
 بطریق دیگر ضعیف از ابی ہریرہ نیز آمده و الله اعلم و یک جوانی از یہود کہ خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکرد میخواست  
 او را عیادت فرمود بخاری و ابو داؤد و از انس آورده اند کہ پیغمبر کی بود از یہود کہ خدمت میکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس میخواست  
 پس آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعبادت وی و عرض کرد بروی اسلام و در روایتی آمد بعبادت وی  
 و بنشیند نزد سروی و فرمود سلمان شو پس و بی گاہ کرد بجانب پدر خود کہ حاضر بود پدر گفت ای عیادت کن ای پسر  
 ابو القاسم را صلی الله علیه و آله و سلم پس سلمان شد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود شکر مر خدا سے  
 کہ خلاص گردانید او را از آتش و از یحیی حدیث معلوم شود کہ استخدام کافر درست است و عیادت کافر جائز است خصوصاً  
 بقصد آنکہ شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب است کہ مصنف حکایت ابو طالب را آورد و با این حدیث  
 جمع کرد و گفت و چون عم و عیادت بیمار شد با وجود آنکہ مشرک بود او را عیادت فرمود و بر ہر دو اسلام عرض کرد ابو طالب  
 قبول نکرد و آن جوان یہود سے مسلمان شد بدانکہ مثل حدیث و علمای سنت برین اند کہ ایمان ابو طالب بنیوت  
 پذیرفته و در صحاح احادیث است کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وفات وی بر سر او آمد و عرض اسلام کرد  
 و عیادت قبول نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت من و الله استغفار کنم مرتراً تا آن زمان کہ منع کرد وہ نفوس  
 پس این آیت نازل شد ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشکین الآتیه و در چہ از اقوال و افعال و خطب و  
 کہ در حالت خیات خود کرد و دلالت صحیح دارند بر حجت و معرفت وی بنیوت آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و در بعضی  
 روایات آمده کہ ابو طالب گفت و الله یا بنی اخی اگر خوف آن نمی بود کہ مردم خواهند گفت کہ وی این کلمہ از جہت جبر  
 و عجز موت گفته ہر آنکہ میگفتم آن را و آن را بہمان باتو بگویم و چون نزدیک رسید موت وی و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 بہاے خود را گوش نزدیک دہان و سے برو و شنید کہ کلمہ ایمان میگویی گفت یا این اسخ و الله گفت برادر من کلمہ را کہ  
 امر کرد سے اور ابدال فرمود من نشینم ہمچنین آمده است در روایت ابن اسحق کہ وی اسلام آورد و نزد موت و شیخ ابن حجر  
 در فتح الباری میگویی کہ معرفت ابو طالب بہ بنیوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بسیار سے از اخبار آمده و مشک  
 کردہ بدان شیعہ براسلام و سے استدلال کردہ اند بر دعوی خود بخیر سے کہ دلالت ندارد بر ایمان و گفته کہ با بیان  
 کردہ ایمان از ترجمہ ابی طالب در کتاب الاصابہ فی معرفۃ الصحابہ انتی مخفی نماند کہ صحت اسلام ابوین بلکہ سائر آباء وی

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشہورست و متاخرین بر اثبات و تقریر آنند و درین باب مبالغہ دارند بر خلاف طریقی متقدمین شیوہ  
اسلام ابوالمعالی را نیز ازین قبیل دانند و انرا علم فائده انا و ابی حیات است کہ وضو کنند و عصبہ شریرو و بیمار را  
استی و بد و صبر فرمایند و از چگونگی احوال پرسند و تقوی و سبب ناپید و امیدوار حیات گردانند و با جر و ثوابی کہ بر برین  
در احادیث وارد شده است بشارت دهد و در وقت درآمدن بگوید لا باس طمورا انشا و اللہ تعالی و دست بر بدن بیمار بند  
و او عینہ ما توره بخواند و بیمار را دعا کنند و از برای خود از سبب دعا بخواند و در شستن تخفیف کند بگر آنکہ بیمار نشستن او را  
دوست دارد و غوغا نکند و سخن بسیار کہ او را ناخوش آید نگوید و نزد بیمار چیزی نبرد و بپاید کہ در عبادت مشتتابی نکند  
و بعد از دوسه روز از بیمار سبب عیادت برود کہ عادت شریف مصطفویہ نیز چنین بود و مہر در عیادت نرود بیک روز  
در میان یا بعد از دوسه روز برود و کل ذلک در وہب الا عادیث را آثار دالہ الموفی فی فصل در عادت بنو سبب اللہ  
علیہ وآلہ وسلم در احوال میت و اداسے حقوق و سبب عادت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مشتمل بود بر احسان عظیم  
بمیت و معاملہ و سبب امور سبب کہ ویرا در قبر و قیامت نافع بود مثل تلقین و تثبیت و دعا و قانہ و قضای دین مانند آن  
و مشتمل بود بر احسان با قارب و اہل میت و سبب تغیر میت و اطعام و تفقد احوال چنانکہ در فصل خطبہ جمعہ گذشت از حدیث  
کہ فرمود کہ ہر کہ مرد و مالی بگذشت از برای اہل اوست و ہر کہ دینی گذشت یا عیالی عہدہ آن برین است و در اقامت عبودیت  
احیاء و تعلیم احکام در انجیہ است بان معاملہ کنند مثل صبر و ترک جنہ و فروع و منع از زوہ و دیگر اسم جاہلیت اول احسان  
بمیت کرد سبب و تجنیز و سائیکہ و سبب سوسے آخرت بر احسن احوال و افضل صفات ظاہر و باطن فرمودے و تفصیل انجیہ  
بطریق اجمال ذکر کرد آنست کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جمیع صحابہ صفت کشیدندی و برای میت استغفار کردند  
و بروی نماز گذاردندے و دعا کردندے و از حضرت عز شانه طلب رحمت و آمرزش کردندے در احادیث صحیحہ آمدہ است  
کہ ہر میتی کہ بروے صدکس و بروایتی چل کس نماز گذارند البتہ آمرزیدہ میشود و در روایتی صدہ صحت و در روایتی شصت  
از مسلمانان واقع شد و سبب تسخیر عدد و بعد از ان ہمراہ شدہ و بشفاعت وی بحضرت عزت رفتہ اورا بعد قیامت رسانیدندی  
و قاعدہ تکبیر و تحمیل سلمانانی بجا آوردندے و در صحیح این حبان از حدیث ابی سعید آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ  
وسلم فرمود پنج چیز است ہر کہ در یک روز نماز را بجا آورد و شستہ شود و از اہل جنت عیادت و حضور جنازہ و نگاه داشتن  
روزہ و رفتن بسجد و از ذکر کردن رقبہ گذارنے المواہب اللدنیہ و در شکوہ بروایت ابی ہریرہ از حدیث مسلم آوردہ کہ روز  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از صحابہ پرسید کیست از شما کہ امروز روزہ دار بود خواستہ باشد ابو بکر گفت منم  
یا رسول اللہ فرمود کیست کہ ہمراہ جنازہ رفتہ باشد ہم ابو بکر گفت منم یا رسول اللہ فرمود کیست کہ مسکنے را طعام  
دادہ باشد ہم ابو بکر گفت منم یا رسول اللہ فرمود کیست آنکہ عیادت مریض کردہ باشد ہم و سبب گفت منم یا رسول اللہ فرمود  
جمع نشود این چهار چیز در دوسہ گز آنکہ در آید بہشت را و حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود با جمیع صحابہ کہ حاضر بودند  
برای اسے قبر و سبب بایستادے و اورا دعا کردے و تثبیت و سبب بکلمہ ایمان و جواب سوال ہنک و دیگر خواستی و در محتاج شرین  
وقتی کہ وقت غربت و تنہائی در قبر است اورا از حق در خواستی و رجاء اصول حدیث ابی را و از عثمان آوردہ کہ گفت بود و خلی  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بروے و میگفت استغفار کنید برابر خود را و سوال کنید ہر  
و سبب تثبیت را پس بستی کہ آن سوال کردہ میشود از سبب و از علی آوردہ کہ بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

که میگفت بعد از فروغ از دفن میت اللهم ینا عیدک نزل یک و انت خیر منزل به فاغفر له ووسع مدخله و در تلقین میت بعد از  
 دفن حدیث آمده که نزد شافعیة معمول است سیوطی در جمیع انجم از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه می آورد  
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون مردی که از برادران شاد و دفن کردید او را و ریختید خاک بر رویه باید که بایستد  
 مردی از شما نزد مردی و بگوید یا فلان ابن فلانة و و سه یعنی میت می شنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس بگوید  
 یا فسلان بن فلانة چون این بار می شنود بر می نشیند در قبر پسر بگوید یا فلان بن فلانة درین نوبت میگویی شاد کن  
 مرا رحمت کند خدا یتقاسی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس بگوید ای فلان یاد کن آنرا که بر آمده تو بران از دنیا شهادت  
 ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسولہ و آنکه راضی شده که خدا سه پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است  
 و قرآن امام تو چون این را گفت میگردد یک از سنگ و کبر دست دیگر بر او میگویند بیرون آید از پیش این بنده  
 چه کار داریم اکنون ما و سه که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردی در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله  
 اگر نام مادر میت ندانیم بلکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بخواه که مادر همه است و همیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی و ظاهر  
 مراد آنست که این فعل از ان حضرت منقطع نبود که یکبار و دو بار میگردد و بعد از ان میگردد هشت بلکه دوام و استمرار داشت  
 بحسب اوقات و عادت ستمرد هشت که گاهی قبر ویران و تقاعد و تفقد کردی و سلام و دعا که موجب حصول روح و رحمت  
 و نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص کردی این فعل از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق بعضی از اصحاب مخصوص  
 بودی و در زیارت قبور علی العموم تمامه اهل قبور را باین تشریف شرف و مستعد گردانیدی و کلام در زیارت شریف  
 در آخر فصل تفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودی چنانکه گذشت و آخرت را یا دوی دادی  
 و بویست و توبه فرمودی تا مورث محبت موت و تقای الکی جل و علا کرد و بیکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه  
 برضا و محبت و یتقاسی فائز گشته گشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات و آسان یابد و حاضران را امر کردی تا رضی  
 مشرف بر موت را اگر او مختصر خواند تلقین شهادت بوحدا نیت حق و رسالت رسول کردی و میفرمودی لعن الله من لم یؤمن  
 لا اله الا الله تا آخر کلام و سه کلمه توحید بود و بیکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعت سلامت ایمان و حسن  
 عاقبت از عالم برو و ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکند و ابرام نمایند که حالت موت ناگه است تا چگونه بر آید و زندگی  
 از عبد الله بن المبارک می آرد که تلقین کرد او را مردی چون اکثر کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبر انم  
 تا تکلم بکلام دیگر نگفتم چندین اکتار چیست و از عادات اعم فلال کفار و مشرکان که ایمان ببعث و نشر ندارند منع و زجر  
 کردی چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علی الاطلاق ذکر کردی بعضی از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه  
 و حج و در صیبت و جهل و بیاطاقی بدان گرفتار اند ذکر کردی و گفت و از لطم خود و طپانچه زدن بر رخسار با و شوق جویب باره  
 کردن گریه با نا و خلق مؤس ترا شنیدن سر با و امثال آن از جرع و فزع و نوحه می در دج و منع و زجر بلخ فرمودی و  
 احتمال دار که این لطم و خلق و شوق و امثال آن تفصیل عادات اعم فلال بود چه اینها را اگر چه اهل ملت اسلامیه کنند ولیکن  
 از عادات آنهاست و بحد و ستر جامع یعنی از الله و انا علیه را بعنوان تلقین و رضا بقضای الکی امر کردی در هیچ بخاری  
 و مسلم از این مستور آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعین من ضرب الحدود و شوق الحیوب و دعا بدعوی  
 الجاهلیة فرمود هر که این کار بکند و سه از ناپیشت و اینها از اعمال جاهلیت است و از ابی سوسیة اشعری الله گفت آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انابرے من خلق وخلق وخلق حقیقی تر از ایشان برحق صوابی رزق صوابی در مصیبت و نوحه کردن بعضی  
 بطلم و ضرب وجه نیز تفسیر کرده اند و خرق پاره کردن گریبان و از آن سخن آمده که بگفته شد رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم بر زنی که میگفت نیست نزد قبر کے پس فرمود سپر بنیر خدا را در صبر کن اسے زن گفت دور شو از من  
 کہ تو نمیدانی و ترا این مصیبت کہ بمن رسیده است نہ رسیده پس گفتند بآن زن کہ این رسول خدا بود کہ ترا صبر  
 سے فرمود و پند میداد پس آن زن پشیمان شد و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و اعتذار نمود کہ یا رسول اللہ  
 من نشاختم ترا معذور دارم و مرا فرمود اکنون اعتذار چه میکنی انما الصبر عند المصدمۃ الاولى یعنی صبر نزد اول مصیبت و نزد  
 اعتبار دارد آخر خود خواهی نخواهی صبر کردنی هست و ابو داؤد و ابی سعید خدری سے آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم لعنت کنا خدا یتقائی نوحه کننده را و شونده را یعنی بمعصیت رضا و در احادیث میجو آنکہ ان المیت لعنہ  
 بیکای اولہ میت عذاب کرده می شود در قبر بیکشتن اہل عیال وی و نوحه کردن ایشان برا و در روایتی کسیکہ نوحه کرده شود  
 بروی عذاب کرده شود و ز قیامت این حدیث بطریق متعددہ آمده و عائشہ انجیدیت را بران وحی کہ معنی او بنظاہر  
 در فہم در آید انکار کرده و استبعاد نموده و گفته کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز انجینین نگویہ کسی چرا معذب شود  
 بگناہی کہ دیگر سے کرده باشد و فرمود بس شہار قرآن مجید درین باب بخوانید و لا تزروا زرة و زرا خری و چو گفتی شد  
 عائشہ ترا کہ ابن عمر نمیکوید و روایت از پدر خود میکنند کہ میت عذاب کرده میشود بیکای حی گفت بیا مرز خدا یتقائی  
 یا عبد الرحمن را و این کنیت ابن عمر است وی دروغ نمیکوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم گذشت بر یہودیہ یا یہود سے کہ گریستہ میشد و نوحه کرده میشد برو سے فرمود کہ ایشان میگنید برو  
 و و سے عذاب کرده میشود و اقبرش و در روایت دیگر آمده کہ عائشہ گفت کہ پیغمبر خدا نفرمود کہ میت عذاب کرده میشود  
 بجهت بیکای اہل وی بروی بلکہ خدا یتقائی زیادہ میکنند عذاب کا فر را بیکای اہل وی بروی یعنی این مخصوص بیکای  
 است کہ معذب است و بیکای اہل وی بروی سبب فرید عذاب میگردد نہ آنکہ بطریق حکم کلی فرمودہ شد و بعضی گفته اند  
 کہ تعذیب میت بیکای اہل بر تقدیر است کہ او در حالت حیات راضی یا شد بدان یا وصیت کردہ بان چنانکہ اہل بیت  
 میکردند و بران اجرت قرار میدادند و در صحیح بخاری سے و مسلم از مغیرہ بن شعبہ آمده کہ گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم کہ کسیکہ نوحه کرده شود برو سے عذاب کرده میشود و با پنچہ نوحه کرده میشود برو سے یعنی با پنچہ نوحه گران او را  
 بدان می ستانند بروی وی بطریق بہتہزا و تہکم میگنید کہ وی متاذا میگردد اینچنانیز بہان شکالی کہ بر تعذیب وارد  
 درود سے یا بد کہ چرا بخل دیگر سے متاذا گردانند گویند انان بہت کہ وی اظهار کرد نفس خود را میان مردم متصف  
 بدین صفات و راضی شد بان بدین سبب محل توبہ آید و اللہ اعلم و اگر حیوان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از گریستن  
 نوحه کردن و جزع و فزع کردن نہی کرد سے اما از گریستن اشک حزن قلبی آن اشیا منع نکردی و خویش کردی چنانکہ  
 ابو داؤد و ترمذی سے از عائشہ آورده اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوسہ داود در میان دو چشم عثمان بن مظعون  
 کہ اول من مات من المهاجرین فی المدینہ بود بعد از موت و سے و گریہ کرد و ہر دو چشم مبارک وی اشک میریختند و بخاری  
 و مسلم از انس آورده اند کہ محزون شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از قتل قرار شد حزن کہ ندیدہ بودم او را  
 کہ انجینین شدہ باشند و از عائشہ آورده اند کہ چون رسید خبر قتل زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب عیسی بن ماریہ



رسول خدا در مسجد محراب و شناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وی پدید آمد و شدت بکای نسیای جعفر را بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آن مرد آمد و رفت کرد و فائده نداشت پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت غالب اندر آن زمان بر من یا رسول الله ممتنع نشدند بگفته من فرمود بکنند و خاک در دهن ایشان کن و از آنچه خواست بفرموده است گریه و حزن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر میت گریه و حزن اوست بر موت ابراهیم و دل شریف وی چنانکه میگویی و بعد از آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم راضی ترین خلق بقضای حق بود و شاکر ترین و صابر ترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراهیم که پسردو ساله وی بود و بر وی شانزده ماه و شصت روز و بر وی یکسال و دو ماه و شش روز و بر وی ای سیفتاد و روزه و بر تقدیر اتفاق است که در هر سال از عالم رفت و آمد او را باب عیبت آمده است که حق تعالی در عالم بر رخ برای او مرخصه پیدا کرده که از صاع وی میکند و در روز موت وی که در شب چهاردهم ماه ربیع الاول بر وی ای روز عیبت بود افتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن افتاب نیست و چشم یابست و نم است مردم گفتند که این گرفتن افتاب از حجت موت ابراهیم است آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که ماه و افتاب از آیات الهی اند موت کسی را در اینجا دخی نبوده و بعضی طرق ضعیفه احادیث واقع شده که بعضی بر ابراهیم کفان نباشد یعنی اگر میر نیست ابراهیم هرگز پیغمبر نبوده و پیغمبر بودن جائز نم و چون بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر نبوده لا جرم نه نیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست و ملازمیت ظنی است لیکن این حدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او نبی بحجت نیست مگر انبای پیغمبر پیغمبر باشد این سخن خود نیست پس ملازمیت تمام نبوده و در سند این حدیث نیز سخن است فانهم والله اعلم و باجماع آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم موت ابراهیم گریه و فرمود تدفین العین اشک میریز چشم و حیران القلب اند و باین میشود دل لا نقول الا ما یرضی الرب و میگویم مگر چیزی را که راضی است از آن پروردگار و ناوید برستی که ما بفراتاک یا ابراهیم بفراتاق تو ای ابراهیم محزونون اند و بکنیم بخار کس و سلم و ابو داود و از انس می آرند که گفت آمدیم با رسول خدا بر ابی سیف حاد که شوی بر دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود و ابراهیم بهار بود و مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابراهیم را و بوس کرد و بوسید او را و این عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آیدیم بار دیگر با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در حالیکه جان میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت و چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت عبد الرحمن بن عوف میگوید تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت است یعنی نه از جرح و عدم صبر است بلکه رحمت و رحمت است بر مقبولن بار و دیگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تدیع و القلب یخزن و لا نقول الا ما یرضی الرب انما بفراتاک یا ابراهیم محزونون و از ابی ساهه بن نمیه می آرند که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کس فرستاد و نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که پسری بود که مشرف بر موت شده بیاید بر ما حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز کس نزد زینب فرستاد که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست آنچه گرفت و مرا راست آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی بدی معین است و صبر کن و اسید و از ثواب شای زینب باز کس فرستاد و سوگند یاد کرد و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که البته بیاید حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر خاست و بر زینب آمد و با و سه بود و بعد از این عباد و معاذ بن جبل ابی بن کعب زید بن ثابت و مردان دیگر رفتند و گفتند یا ابراهیم بر سرشته آورند و بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت و در آخر

انشاء و جان صبی و حرکت و اضطراب بر آردن بود پس آب ریخت و چشم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن عباد  
 گفت این چیست یا رسول الله فرمود این رحمتی است که نماده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و جسم نمیکند خدا  
 تعالی مگر جسم کنندگان را و نانی از این عبادش می آرد که دختر که ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جان سید او و  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اربابینه مبارک خود فرزند پیاپیده بود و میگفت است ام ایمن چون ایحال مشاهده کرد  
 نیز گریه در آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نزد رسول خدا گریه میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چون نگریم و  
 ترا می بینیم که گریه میکنی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این گریه نیست که من میگویم این رحمتی است از خدا یعنی  
 گریه من از جزع و بیهوشی نیست بلکه رحمتی است نازل از جناب الهی بر من است و بر همه حاضران و چون در صدور  
 گریه ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آن کمال که داشت در فهم ظاهر استبعادی پیدا میکنند چنانچه صحابه نیز  
 ازان سوال کردند مصنف در بیان حقیقت آن مینویسد و کمال صلی الله علیه و آله و سلم که شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاهر  
 و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است برخلاف خلق مالاکنه نیست که هر چیزی را حق خویش  
 بداند و آثار جمیع حواس و قوای از وی بظهور آید در آنچه مقدور است بقدرت و اختیار و در آنچه نه مقدور است بحکم طبیعت و اضطراب  
 و الانقصان و خلقت لازم آید و این ممکن موافق حکمت و حق باشد و یکی از وجوه وجود سکر است موت و حق آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم همین است که وی مقتضای طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن است و دلیل سلامت  
 حواس و قوت ادراک است و غشاء و سد و آثار طبیعت و جلال ازان حضرت نیست که در جمیع مراتب تمام و کمال  
 داشت صلی الله علیه و آله و سلم و محققان صوفیه قدس الله اسرارهم میگویند که جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب  
 در روح و سرور و ارباب تکمیل مباحدا یکسانند سر ذات حق متصل است و روح در محبت و دل مستغرق و قلب بزرگ و مشغول  
 و نفس و طبیعت در مقام خود پنجه است در کار در ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و شرم در گشتان بر اهل سکر  
 و ملون نیست نه ارباب محو و تکمیل و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در تجنیز میت و تطهیر و دفن  
 و تعمیل فرموده در جامع الاصول حدیث ابی داود از حصین بن و خنم آورده که گفت چون بیمار شد طلحه بن  
 البراء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت و سر رفت و فرمود گمان نمی برم ادراک که حادث شده است  
 بوسه موت چون بمیرد خبر کنید مرا و تعمیل کنید و بناید که حقیقه مسلمان محبوب و موقوف کرده شود میان اهل و عیال و  
 و در جامها سینه تکفین کرد و فرمود بپوشید جامهای سفید را که آن بهترین جامهای ثبات و تکفین کنید  
 در آن مردی که خود را رواه ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و طاهر جامها سینه سفید مطلق است نو بود یا بسته و حادث  
 و تعمیل و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بعد از اسراف کفن و تراشیدن کفن و تطهیر او است نه اسراف در کفن و  
 ابو داود و از امیر المومنین علی آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گران بها نکنید و کفن که وی سلب  
 کرده میشود سلب سریع یعنی زودکنند و بوسیده میشود در گور پس گرانی در و سعه اسراف بود و در صحیح آمده که آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم را در سه ثوب تحویل تکفین کردند و تفسیر کرده اند تحویل را ثوب ایض و بعض گفته بانه قصاص  
 کرده و گفته اند که سهول قرئیه است همین که نسبت کرده میشود بوسه اتواب و در موطا از عائشه می آرد که گفت در آمد  
 بر ای نگار و بیماری وی پس رسید از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتم روز و شب پس گفت

امروز کدام روز است گفتم برادر دوشنبه گفت اسید میدارم موت خود را امروز تا شب پس از آن نظر بجایم خود کرد که پوشیده بود  
و کشیده بود مرض در دوسه و آن جامه بود که در دوسه روغنی و آلودگی از زعفران بود گفت بشویند این جامه را و زیاد  
کنید دو جامه دیگر و کفن کنید و در آن عاقله میگوید پس گفتم این جامه کهنه است گفتند زندگان سزاوارترند بجایم تو  
این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت و منی قریب شب و دفن کرده شد شب دوشنبه  
قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید همدانی آمده که چون حاضر شد مرا و امرت بطایبید جامه های نو پوشید  
و گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت میت بعث کرده میشود و در جامه های که مرده است در آن  
یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه دوسه بعد موت است نه آنکه موت در دوسه باشد مانند آنکه در دنیا اشکال آورده اند  
که در حدیث صحیح آمده است که مردم برهنه محشور میشوند و این حدیث منافات دارد بآن و جواب داده اند که بعث دیگر  
و حشر دیگر پس نتواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیه خالی  
از بعدی نیست و بعضی ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون خواهش کند که  
یکی را بطهارت نفس و برأت از عیب و صحت کند فلان طاهر الثیاب است و تحقیق آمده است و تفسیر کریمه و ثیاب  
قطره ای عسلک فاصح و میگویند فلان نسو الثیاب ای جنیت الفعل المذهب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث  
بود که بر آنگیخته می شود و بنده بران حالتی که مرده است کذا قال الطیبی و این توجیه نیز بطایر سیاق حدیث مناسب است  
و از تورشستی نقل میکنند که گفت بعضی از صحاب بودند که در بعض احوال بتاویل نصوص و وصول حقیقت مراد نمیرسیدند  
و بر طاهر عمل میکردند و آدمیان متفاوتند و مراتب آن چنانچه عدی بن حاتم چون شنید کریمه + حتی تبین لکم الخیاطه  
من الخیط الاسود و و عقال سیاه و سفید را در تحت و ساد و خود نگاه میداشت الحدیث و در حدیث و انما انا قاسم و اسر لعلی  
گفته که اعلام کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام و قسمت آنچه و می کرده شده است  
بسیوی من هیچ یکی را از امت خود بر دیگر می بلک شویست کرده ام و در ابلاغ و عدل کردم و قسمت و تفاوتی که هست در فهم  
و ادراک معنی آنست و این واقع است از طریق عطا و تحقیق بوده اند بعضی از اصحاب که می شنیدند حدیث را و فهم نمیکردند  
از آن مگر طاهر علی را و می شنیدند آنرا بعض دیگر از ایشان یا از قرنی که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع  
تابعین و استنباط کردند از آن مسائل کثیره را و ذلک بفضل الله یومئذ من یشاء و انتهی و مکن است که گفته شود ابو سعید  
جامه پوشیده به قصد نظافت و طهارت بعد از آن این حدیث بخاطر طریقی رسید که شنیده بود از حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم و باعث تند کار او شد و تاویل آن نزد دوسه همان باشد که کرده اند و لیکن بطایر حال این حدیث را بر خواننده تفصیل  
بیان سبب پوشیدن جامه یا جامه نو پوشیدن و ای از جهت غایت احتیاط و حرص بر اتثال طوایر بود اگر چه حقیقه مراد  
و گیر است چنانچه در حدیث سازید علی سبعین که در وقت نزول کریمه + ان تتغفر لهم سبعین مرة + فرمود و گفته اند که حقیقه  
مراد از سبعین تکثیر و سبانه است نه عدد معین و لیکن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای اظهار غایت محبت و مراحم  
بظاهر کرد و فرمود سازید علی سبعین یعنی مرا شمع از شفا و بار کرده اند و من زیاده بر شفا و بار میکنم شاید که بیاورد و نشان  
فافهم و بالله التوفیق و مدتی در ابتدا اے حال عادت صحابه آن بود که چون شخصی محضر شد و بر موت مشرف گشته  
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کردند و حضور شریف او را در خواستندی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

حاضر شدے تا در حضور وے وفات کردے و بدعا ی آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشرف گشتی و ویرا تہمین و  
 تکفین کردے و بروے نماز گذاردے و شیعہ جنازہ تا بقبر کردے و دفن کردے و بدعاے تثبیت و منفرت مشرف  
 ساختے چنانچہ از سیاق احادیث کہ مذکور شد معلوم میگردد و در آخر چون صحابہ دیدند کہ درین استقامت و استوار حضور  
 و قوت از اول تا آخر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشتقے تمام ست بران اختصار کردند کہ چون شخصے وفات کردے  
 بعد از وفات وے اعلام کردندے تا تہمین و نماز و دفن حاضر شدے و چون باز دیدند کہ انہم خالی از مشتقے نیست میتھا  
 تہمین کردندے و بجزرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردندے تا بروے نماز گذاردے و درنا در اوقات اگر شب بودے  
 یا مانع دیگر و در طلبیدن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مشتقے گمان سے بردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابہ خود نماز  
 میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف  
 بیاید و نماز گذاردن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازہ گاہ بیرون مسجد بودی و گاہ اندرون مسجد و مسجد و  
 جائزست و مذہب شافعی ہمین سنت و دلیل ایشان حدیثیست کہ در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابوداؤد  
 و ترمذی و نسائی آورده کہ چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشہ در آریہ جنازہ او را تا نماز کنم بروی پس  
 انکار کردہ شد بروی پس گفت اللہ تحقیق نماز گذارد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی پس بیضا سہیل بر او پس  
 در مسجد و در روایتی آمدہ کہ چون انکار کردند بر عائشہ این فعل گرفت این چہ بلار و در فراموشی کردند مردم این را کہ گذارد  
 رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہیل بن بیضا نکرد در مسجد و در روایتی امر کردند از واج پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 کہ بیارند او را در مسجد پس آوردند و نهادند او را بر در حجر ماے ایشان و گذاردند بروی نماز و چون رسید بایشان کہ  
 مردم عیب گرفتند کہ ہرگز نبود کہ در آورده شود جنازہ در مسجد پس رسید این سخن بعائشہ گفت کہ چہ شتائید مردم در عیب  
 گرفتن بچیزے کہ علم ندارند بآن عیب میگردد بر ما بدر آوردن جنازہ در مسجد و حال آنکہ گذارد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و مسلم بر سہیل بن بیضا نکرد در مسجد این روایات مسلمست و در موطا نیز ہمچنین آورده و ابوداؤد و ترمذی و نسائی ہمین مقدار  
 آورده اند گفت عائشہ گذارد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سہیل بن بیضا نکرد در مسجد و نیز میگویی امام شافعی کہ  
 نماز جنازہ دعاست یا نماز مسجد اولی سنت بان و مذہب امام ابوحنیفہ و امام مالک کہ است نماز جنازہ است در مسجد اگر  
 تحریمی یا تنزیہی دور وایت سنت نزد ما و طاهر ثانی سنت و طاهر از کلام مالک کہ گفت لا اجبہ نیز ہمین سنت و دلیل ایشان  
 حدیثیست کہ ابی داؤد و ترمذی ہر سیرہ آورده و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کردہ کہ گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ  
 و آلہ وسلم کسی کہ گذارد نماز جنازہ در مسجدی نیست مراد را چہ سیرہ یعنی از اجر و ثواب از طحاوی نقل کردہ اند کہ گفت انحدث  
 اولی سنت از حدیث عائشہ زیرا کہ حدیث وے اخبار است از فعل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالت ایست کہ  
 ہمین میزان متقدم شدہ و حدیث ابی ہریرہ اخبار است از نبی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ متقدم است و در احادیث  
 پس حدیث ابی ہریرہ اولی باشد از حدیث عائشہ زیرا کہ ناخجست مراد را کہ اقال ششمی و نیز در انکار صحابہ بر عائشہ  
 دلیل سنت بد آنکہ ایشان را معلوم بود کہ است نماز در مسجد و منسوخیت ہی و الا چرا انکار میکردند بروی نسبت عائشہ ایشان  
 بنسبانی و عدم علم محل کلام است بلکہ تواند کہ عائشہ بیخ عالم نہاشد و طاهر است زیرا کہ ایشان جماعہ شیر اند و نیز میگویند کہ گذارد  
 نماز بر بن بیضا در مسجد محبت آن بود کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم متکلف بود از بیعت بیرون نیامد و جنازہ بیرون مسجد بود



و درین صورت اختلاف است میان خفیه و نیز از ابی هریره در قصه نماز برنخاسته آمده که چون جبرئیل خبر موت او را  
 رسانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صلح کرده است نماز بروی یکم پس بیرون آمد  
 بمسجد و نماز بگذاشت و اگر در مسجد جائز بود پس بیرون آمدن براسه می بود و بعضی گویند که مصلای جنازه مکانی بود  
 متصل مسجد شریف و برین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد با احتمال آنکه شاید که روایت مسأله در مسجد یا محراب مسجد  
 آن مکان باشد مسجد و ظاهر شود که این است بنیانی قول ابی یوسف که اگر مسجد بود معتد از برای نماز جنازه جائز است  
 و در بعضی دیگر است و الله اعلم و اختلاف است میان خفیه که است از جهت خوف تلوث مسجد است و این مناسب است  
 بقول کسی که قائل است که مرد نجس است یا از جهت آنکه مسجد جامع موضوع است از برای نماز پنجگانه پس و برین تقدیر اگر  
 جنازه بیرون مسجد بود نیز کرده باشد مصنف حدیث ابو هریره را که مستند خفیه و مالکیم است رد میکنند و میگویند و حدیث  
 ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من صلح علی جنازه فی المسجد فلا شئ له روایت وی غلط است و سهو است  
 از راوی صحاب است که خطیب بغدادی روایت کرده و گفته که نقطه حدیث در اصل فلا شئ علیه است یعنی هر که بگذارد  
 نماز جنازه یا در مسجد پس نیست هیچ اشئی و در بعضی از روایات این حدیث را بلا شئ آورده است و گفته که  
 در کتب صحیحین واقع شده است که فاشی علیه نماز پنجگانه می گرد که اصل فلا شئ له است و در پاره این حدیث را بلفظ  
 فاما اجزائه نقل کرده و در جمیع النواع انجدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شئ آورده و قد برو میگویند که بعضی از آنکه حدیث  
 میگویند که این حدیث خود ضعیف است چه از افراد صلح مولی التومنه است و وی ضعیف است در حدیث شیخ ابن الهمام  
 گفته که تومنه ثقة است لیکن مختلط گفته در آخر عمر خود و نسائی از ابن مجیه آورده که گفته وی ثقة است لیکن مختلط  
 در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از اختلاف ثابت است و حجت است و مهم برین آنکه ابن ابی ذئب که راوی این حدیث  
 از وی شنیده است پیش از اختلاف پس واجب است قبول آن بخلاف سنیان و غیره پس که شنیده اند از وی بعد از  
 اختلاف انتی و الله اعلم و میگویند نماز بر ابوبکر و عمر در مسجد گذاروند چنانکه ابن ابی شیبہ روایت کرد که گذارند نماز را بر ابی بکر  
 در مسجد و گذارند مصیّب بر سر در مسجد اما درین روایت ابن زیدانی نیست که میگویند حضرت جمیع مهاجرین و انصار گذاروند  
 و از کسی انکار صادر نشده و جواب ازین آنست که بر تقدیر صحت انجدیث محمول است بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود  
 و حق آنست که اگر مدعای شافیه سنوئیت نماز جنازه است در مسجد باطل است و الامی در آورد آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم جنازه تا که صحابه را در آن و متواتر می شد در میان ایشان و اگر جواز است مانع قائلیم بآن و مکره میداریم  
 آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند و قائلیم که نماز ایشان وسیله برافضائیت آن در مسجد با مسأله فزین  
 کذا فی شرح ابن الهمام فتدبر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تلفیق با هر چه  
 مقتضای رای فسال و احتیاط و طمینان وی در طهارت و نظافت بی تعیین عددی معین ولی اقتضای سه مرتبه یا پنج مرتبه عدد  
 بشویند و غسل آخرین قدر سه کافور بکار دارند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سه از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت چون  
 وفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بشوید و سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد  
 و بگردانید در مره آخره خیر سه از کافور و در روایتی از حفصه بنت سیرین آمده که بشوید و تر لبسه بار یا پنج مرتبه بار  
 یا زیاده بران اگر ارسه شما باشد این روایت بخاری و مسلم است که در جامع الاصول آورده و در فتح الباری

میگوید که حاصل آنست که ایستادگی بر سر است و سه بار بگوید اگر کسی بگوید زنا فاش و نفاق و جاهل گردد و اعتیاج با فوق باشد  
و نیز میگوید که نیا فاش من در هیچ روی نیست بعد سبع قطع اکثر من ذلک گر در وایتی مرا بود و او را و احتمال در و که این  
لفظ بیان سبع باشد و شارب نبی و بود و این قائل است احمد و کرده داشته بر سبع و این عبد البر گفته که نسیه نام  
سبع یک را که قائل شده باشد بر یازده بر سبع و نه در و گفته زیاده بر سبع اسرار است انتی و تحسین کافور گفته اند که  
بجست تطیب و تبرید و تحفیت و خوش نفوذ است در اعنای بدن و در بار تعلیم بدن میت که میت است و رغای و ست  
پیدا کرده و غل تمام است و در و سه قویترین روی تطیب است و بعضی گفته اند که اگر کافور پدید آید و مشک نیز قایم مقام آن  
گرد و در فیه سه باقی عقد کرده بعنوان باب فی المسک المیت و در اثر ابوسید عدی ثی آورده که بر سیده شده آن حضرت علی السلام  
علیه واکه و سلم از مشک فرومود و طیب طیب و گفت ای خدیشا هیچ است و غل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و این قول احمد و  
اسحق است و بعضی کرده داشته اند مشک را برای میت انتی دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعضی بر آن  
که بجست در شام است که بخت استر خاصه سفاصل حادث میشود نه بجست نجاست زیرا که آدمی بخت نبیند و اگر در جهت است  
و بی عدم اقتدار بر اعضا و و و بجست است که اقتدار بران در حالت حیات برای دفع حرج است که مکرر میشود هر روز  
و حدش سبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعضی میگویند که غسل و سبب بجست نجاست است که موت عارض شده  
چنانچه سایر حیوانات و لهذا اگر شخصی مرده آید را با خود بردارد و نماز کند جائز نبود نماز و سه و اگر بی وضو نیت را بر دارد  
جائز است و زوال نجاست از آدمی بغسل نه از سایر حیوانات از جهت کراست است و است و نماز و امام ابو حنیفه در غسل میت  
مضمضه و استنشاق بنود و امام احمد نیز بر نیست از جهت وجود حرج در آن خلافاً للشافعی و نزد بعضی نیا غاسل میت را باید  
غسل کند و در جامع الاصول عدیش از ابو داود و از عائشه نیز درین باب آورده که غسل میکرد آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسیرا که مر سید بن  
زید را مرده بود و وضو کرد و او را برداشت و بنار او را پسترد و آنکه در مسجد نماز گذارد و بخدیبه و بنو حنیف و بنو سید آورده  
که اسما و بنت عفیس که زن ابوبکر صدیق بود غسل داد و ابوبکر را بعد از موت پس از آن بر آنکه و پسیرا از مهاجرین که حاضر  
بودند که من روزه دارم و امر و سر ساخت است آیا لازم است بر من که غسل کنم گفته اند لا و ترند که از ابی هریره می آید  
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاسل بنار غسل کند و حامل و سه وضو و میگوید درین باب حدیثی از عائشه  
و عائشه نیز آمده و حدیثی ابی هریره حسن است و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیر هم بعضی گفته اند که در جنابت  
غسل بر غاسل میت واجب گفته اند و وضو مالک گفته است و غسل واجب و شافعی نیز همین است و احمد نیز  
گفته که امید دارم که واجب نشود بر و سه غسل و اما وضو اقل پنج گفته شده است در و سه و اسحق گفته لا بد من الوضوء  
و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل ولا وضوء انتی و امام ابو حنیفه بر همین است و شعیب را نشویند و سلام و پیشش جناب  
از و سه دور کنند و در جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامه که او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است  
کم سازند و نجین است مذموب امام ابو حنیفه بدانکه تا شستن شستنی شستن علیه است میان آنکه از رجه از جهت حدیثی که بخار  
و اصحاب من از جابر آورده اند که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حج میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب و احد  
و تقدیم میکرد و در کف آن را که بیشتر اخذ کرده بود و قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در غونما و غسل داده نشد



و تریزه آورده اند ثانی است و این احادیث مثبت و غیر مثبت مقدم است بر خبر ثانی چنانکه این مسئله در اصول فقه  
مقرر شده است و در بعضی شروح بر این مذکور است که جابر در آن روز مشغول بود با ننگه پدر و خال و سبک کتفه شده بود  
و بعد بنده آمده بود تا توبه بر سر بکشد و ایشان را بر سر درشته بدیده آورد و حاضر نبود در وقت آنکه نماز کند اردو رسول خدا صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم بر ایشان از غیبت روایت نفی کرد و آنجا که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند و فعل آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم را مشاهده کردند روایت اثبات آوردند انتی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهید  
احد در میان روز در میان وقت بود اما صحاح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز عذر روایت بنابر نفی صلوة را بیان میکند  
و وجه توفیق این روایت و این بار و اینی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر میگردد و آنکه گویند که این منتهی است بقصد ای  
احد از جهت ترویج احیاء و اموات بعد است و ایشان گویند السیف منی اللذین و شیخ ابن العمام گفته که این قول مذکور است  
در کتب فقه بعد از آن حدیث و همچنین است که ذکر کرده اند رواه ابن جبران فی صحیحهم انتی یعنی شرف شهادت است که ایشان را  
حاصل شده است و جان عزیز در راه حق داده اند بخود نوب و طهارت وجود ایشان کرده است و دیگر ایشان را حاجت  
بشفاعت نیست و نماز گذاردن شفاعت کردن است سستی را نزد حق و در روایات آمده است که شهید شفاعت میکند  
بمقتا و کس را از اهل خود و ما سیکویم که نماز گذاردن بر سستی از برای اظهار کرامت دوست و شهید سزاوارتر است بآن و  
ظاهر از ذوق استغنی نیست از دعا و رفع درجات و طلب مغیر رحمت و لهذا صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
کردن و بر میان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذوق تعینیه مراد شهید در اینجا هر ستم گفته است که باین گفته فقه  
یاد و معرکه خاک یا فتنه شده و بر و صراحت جرح است باشد و اگر خروج دم از موضع غیر مقاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز  
درین حکم داخل است زیرا که سیران آمدن خون از غیر موضع مقاد و علامت جرح است و در این است نکات خروج از محل مقاد  
چنانچه بینی و دبر و ذکر که آن دلالت بر جرح ندارد و بعلت زناقت نیز میرود و بول و غائط و خون بگری و با سوزن میشود و  
از شدت هبل و قرن نیز نه آید و دیگر شرط آنست که مانع باشد و صبی درین حکم داخل نیست و ظاهر باینکه اگر جنب کشته شده  
یا حائض و نفاس آورده غسل بر و سب واجب است و این مذسب ابو حنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و سب  
امام احمد نیز همین است و شافعی و مالکی و حنبلی در اینجا با و سب مخالف اند و میگویند که غسل که جنایت موجب آن بود بحیث  
خروج از دائره تکلیف ساقط شده و غسل که سبب موت بود شهادت سقط آن شد و دیگر غسل واجب نبود و اول ابو حنیفه  
حدیث غطفان بن ابی عامر است که او را عیسی الملائکه گویند و این حدیث را ابن جبران در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط  
شیخین آورده و گفته اند آنست که و سب که او که خدا بود بلکه گویند که بهان روز ترویج کرده و با اهل خود صحبت داشته بود  
تا گاه آورده شدت فلبه جنگ کافران در روز احد شهید بطلان شد و فرصت غسل جنایت نیامد برفت و  
شهید شد پس بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکتوف شد که ملائکه او را غسل میدهند فرمود حقیقت حال جنایت  
و بچه سبب او را از میان شما منسل ساخته اند بروید از زن و دیر پرسید زن حقیقت حال را عرض کرد و گفت  
که و سب جنب بود و چون شهید که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شده که پیش آمده است بهان حالت غسل نکرده  
بر آید اینجا امام ابو حنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه حقیقت بود و در واقع بود و برای تعلیم بود و امام شافعی میگوید  
که اگر غسل جنایت واجب بود و سب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را غسل داد و سب امام ماسیکو میگوید غسل



غسل بر کوبیدن ملائکه غسل دادند حاجت قبل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزیست از مرافق حجت و اسباب حیات  
مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن بوجود نیاید و از معرکه زنده بگردن آورده در خیمه و خانه جانده بند و اگر از ترس  
پاکمال شدن جاسی دیگر کشیده بپارند لباس به است و اگر مقدار وقت نماز بپوشش بزیاده نشود نیست و در ظاهر  
روایت یک روز یک شب معتبر است و وصیت نزد محمد بن شهادت نیست چه آن انا حکام موت است و در روایتی  
اگر در احکام دنیا و دین باشد منع نیست و محرم را در جامه احرام که از او رد است و حق نکند و بوی خوش بکار ندارند  
از جهت منع استعمال طیب محرم را در حیات همچنین بعد از میت و سر او را بنوشند دنیا که حال محرم است در جمیع احوال  
از کتب مستخرج موطا یا اختلاف الفاظ آورده است که مردی استاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
و محرم بود ناگاه بفتیله بر زمین از راه که خود و برادر خیر حضرت رسانیدند فرمود غسل بپوشید و او را تکفین کنید و جامه  
و بوی خوش بکار نبرید و سر و رو که او را بنوشید که وی بپوشید میگردد همچنین محرم و لبیک گویند و ذکر آن در باب حج  
بیاید و در سبب شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و اکابر حکم و حکم سائر موی است و این را خصوص همین  
شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت نموده و گویند که با دوسه جز این و جامه نبود از نجسیت  
فرمود که در میان دو جامه او را تکفین کنند و الله اعلم و چون کفن قاصد آید سر بپوشانند و بر پایهای قدری بپوشانند  
چون کفن مسنون که سه جامه است و قدر کفایت که دو جامه باشد یافته نشود و بیک ضرورت در هر چه یافته شود بپوشند و وضع  
این حال یعنی پاپی را بپوشید و در شهید که احد بود و عادت شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که چون  
میت را بپوشید و دوسه سوال کرد که بروی زمین است یا نه اگر زمین نبود بر دوسه نماز گذارد و دوسه و الا فرمود  
صحابه را که بر دوسه نماز گذارند و خود گذارد و بیکت زجر و تنبیح بر کراست از کتابین که این سعادت محروم داشت  
و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایت است چه اگر فرض عین بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
چون ترک کرد و در حدیث درین باب بسیار روایات یافته بخار و نسائی از مسلم بن الاکوع آورده که گفت بودیم  
آنشته نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ناگاه آورده شد جنازه که نماز بگذارد بر دوسه فرمود بر دوسه و بنی است  
گفتند یا رسول الله پس بگذار نماز را بر دوسه بپوشید آورده شد جنازه و دیگر فرمود هیچ چیز که گذاشته گفتند  
لا فرمود آیه نیست بر دوسه گفتند سه وینا فرمود بگذارید بشما برای خود و بوقتاده برخاسته و عرض کرد بگذارید سوال  
نماز را و آن سه وینا را و برین پس بگذار نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ای وقتاده و بنی برین  
فرمود بشروط و فایده بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آورده میشدند نزد وی  
مردی که وفات یافته و بر وی دین سه ساله سوال میکرد و یا چیزی گذاشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی گذاشته است نماز  
میگذار و الا میگفت مرسلان را بگذارید نماز برای خود و چون فسخ کرد و خدا بیتیالی بر رسول خود میگذازد و بنی پرسیار دین و فرمود  
من قریب تر و ارشاد ترم بمسلمانان از ذاتا و ایشان هر که بر دین و اشیان و بگذار دین یا عیال برین است قضای دین او  
و بخوار و عیالی و اگر بگذار و مال آن براسه و اشیان اوست و زجر و تنبیح در باب از کتابین و تاخیر او  
آن بسیار واقع شده ابی داود و ابی موسی شرعی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقیقه بر کفایت  
نزد خدا بعد از آنکه بپوشید که نهی کرده شده است از آن نیست که بمیرد و دوسه و دوسه دین باشد و بگذار

چیز سے کہ بوی قضای آن توان کرد بخاری از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ بکیر د اموال مردم بپریت آنکہ ادا کند ادا کند حق تعالی ازوے و ہر کہ بکیر و بقصد امانت تلف کند اور اذیت تعالی و نسائی از محمد بن جحش آوردہ کہ بودیم ما نشستہ نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس برداشتہ سر مبارک خود را بجای نیکیہ سمان پسترنہا و دست خود را بر حصہ شریف و گفت سبحان اللہ چہ بسیار دیدہ میشود از سختی پس خاموش ماندیم و ترسیدیم ماکہ چہ خواهد بود و فرمای آن روز حضرت رفیقیم و پیغمبریم یا رسول اللہ چہ بود این سختی کہ نازل شد فرمود و گویند بخدای کہ بقای ذات مین در دست قدرت است کہ اگر مردی گشتہ شود در راہ خدا پس از ان بار دیگر زندہ گردانیدہ شود و باز گشتہ شود و باز گشتہ شود درین آید بہشت را تا آنکہ قضا کردہ شود دین وے و چون در نماز شروع کردے بعد از تکبیر اول فاتحہ بخواند کہ شرح ابن الہمام گفتہ کہ قرأت در نماز جنازہ بعد از تکبیر از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ ثبوت نرسیدہ انتہی و لیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمدہ و ازوے قولاً و فعلاً مروی شدہ و در بعض روایات قرأت فاتحہ الکتاب سورہ جہرا از وی ماثور گشتہ و لیکن گفتہ اند کہ جبر بقصد تعلیم بود تا بداند کہ سنت مستحبیہ یا نہیہ یا معنی نیز در حدیث وے آمدہ و مذہب شافعی و احمد و سحن نیست و از ابی ہریرہ و ابن عمر خلاف آن مردے گشتہ مالک در موطا از نافع از ابن عمر آوردہ کہ وی قرأت نمے کرد بر جنازہ و مذہب امام ابو حنیفہ و مالک و ثورے برین قرار یافتہ و در صحابہ نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفتہ است کہ شاید خواندن بعض صحابہ فاتحہ را در نماز جنازہ بطریق ثنا و دعا و بودنہ بروجہ قرأت و از کلام ششمی ظاہر شود کہ اگر نیست ثنا بخواند نزد ما نیز جائزست و از کلام فتح الباری چنان مفہوم میشود کہ مراد قائلین القرائت آن مشر و عبیت اوست نہ وجوب و لیکن کربانی گوید کہ واجبست و مراد بسنت کہ در کلام ابن عباس واقع شدہ طریقیہ مسلک کہ در دینست گفتہ کہ نزد ابی حنیفہ و مالک واجب نیست و اللہ اعلم و آنچه محفوظست از دعا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز عبیت میخواند انیس اللہم اغفر لہ و ارحمہ و عافہ و اعف عنہ و اگر مزلہ و وسیع مدخلہ و غسلہ بالماء و التلیج و البرود و نقہ من الخطایا کما نفقت الثوب الابيض من الدنس و ابدلہ دائرا خیرا من دارہ و ایلما خیرا من الیہ و رز و جاخیرا من رز و جا و اخلہ الجنة و اعذہ من فداہ القبر و من عذاب النار این حدیث مسلم و ترمذی و نسائی ست کہ از عوف بن مالک آوردہ اند کہ گفت نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جنازہ مردے پس یاد گرفتہ از دعای او این را و میگوید عوف کہ چون شنیدم من این دعا را کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آن جنازہ بخواند آرزو بردم کہ کاشیکہ آن مردہ من بودے و گاہے میگفت اللہم اغفر لحینا و میتنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و ائمانا و شہدنا و غائبنا اللہم من حیثہ شافعیہ علی الاسلام و من توفیتہ شافقہ علی الایمان اللہم لا تحرمنا اجرہ و لا تغفلنا بعدہ و در روایتی و لا تغفلنا بعدہ این دعا ابو داؤد و از حدیث ابی ہریرہ روایت کردہ و در روایت وے فتوفہ علی الاسلام آمدہ و نسائی از واثلہ بن الاسود ناظرنا و ائمانا روایت کردہ و بس و ترمذی سے نیز چنین کردہ و گفتہ کہ روایت کردہ ابو سلمہ بن عبد الرحمن از ابو ہریرہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و زیادت کردہ در وے تا فتوفہ علی الایمان انتہی و روایت ابو داؤد و اتم و کل سنت و باینست عمل اکثر خفیہ و در بعض روایات زیادت اللہم انک ان محسنافرونی احسانہ و ان کان مسیبا فنتجا و زعنا سیاتہ نیز آمدہ و آخر جہا لموطن ابی ہریرہ و در بعض اوقات میگفت اللہم ان فلان بن فلان و نام آن میت و نام پدر وے میبرد و فی ذلک و جیل جبارک فتقہ من قننہ القبر و عذاب النار و انت اهل الوفا و الحق فاغفر لہ و ارحمہ انک انت انفع الرحمن این دعا را ابو داؤد و واثلہ

بن الاستیع آورده و در روایتی و تیل جوارک نیست و گاه گفته است ربها و است خلقها و است زقتهای است بدینها الاسلام  
و است قبضت روحها تعلم سدا و علمایتهما جندنا شفعارنا غفر لهما این دعا را در جامع الاصول از علی بن شامخ آورده گفت حاضر  
شد مردان را که می پرسید از ابو بریه چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلوات الله علیه و آله وسلم که دعا میکرد بر جنازه گفت  
ابو بریه آیا تصدیق میکنی با آنچه من می گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلوات الله علیه و آله وسلم که میگفت اللهم  
انت بهال آخره ابو داود و طاهر انیست که ضمیر تانیث برای جنازه یا نفس یا نسمة باشد و الله اعلم و بر طفل این دعا  
آمده است که اللهم اجعله لنا سلفا و طاهرا و ذرا ذر الخار سے فی ترجمه باب و در بعض روایات شافعا و شفعائین نیز آمده  
آمده و بعضی از علما گفته که تعیین دعا خیریل رقت قلب است در هر چه ذوق و حضور و خشوع دست دهد بخواند و لابد اخذ  
بدعاے ماثور اولی و افضل خواهد بود و وجود ذوق و حضور در دوسه اتم و اکمل مگر در بعض اوقات که بحیث کثرت تکرار  
و تردد اطلالی طریان یافته باشد و الله اعلم و گاه چهار تکبیر گفتی گاه پنج گاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است حیوان  
انکه و در احادیث صحیح از کتب سته وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بران نیز واقع شده و در فتح الباری  
میگوید که سلف را اختلافی بود در ان روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که دوسه پنج تکبیر میگفت و رفع میکرد این را بحضرت  
رسالت صلوات الله علیه و آله وسلم و از ابن مسعود روایت کرده شده است که وی نماز بگنارد بر جنازه مردی از بنی اسد پنج  
تکبیر گفت و از علی مرتضی آنده که وی میگفت بر ابل بدر شش تکبیر و بر سایر صحابه پنج و بر سایر اناس چهار و ابن ابی شیبہ از جابر  
آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم بر جمعه بفت تکبیر و ابن عساکر از دوسه آورده که اگر مردی بودی که پدر او شجره  
حاضر شده بود بروی تکبیر گفتی و بر مردی که پدر او حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه پدر را بفت میگفت و اگر تریج  
کدام یکی ازین دورا حاضر نشده چهار تکبیر میگفت و از ابن عباس می آرند که سه تکبیر گفت و از انس نیز میچنین می آرند  
و در روایتی آنده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتی سبب چیست برگشت و صفت بست و تکبیر  
اربع بر آورد و روایت ثلث را گفته اند که تواند که ما دوسه تکبیر اول را گفته باشد چه دوسه تکبیر اقل است چنانچه در زیاد  
و میگوید که اکثر اهل علم بر آنند که تکبیرات جنازه چهارست و ابن عبد البر گفته است که نمیدانم هیچ یکی از فقهای اصرار که  
زیاده گفته باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلی و میگوید که در مسوط حنفیه مذکور است که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت و از احمد نیز  
روایتی هست در ان و بکر بن عبد الله مزی نے بران گفته که از سه نباید گفت و نه زیاده بر بفت انتی کلام فتح الباری  
و ششمه میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی می آرند که صحابه تکبیر میگفتند بر جنازه چهار پنج و شش و در  
روایتی چهار و پنج و بیشتر از ان تا زمان حلت حضرت رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم و همچنین در روایتی اسبے بکر و چون دلا  
بعمر فاروق رسید همچنین میکرد پس گفت عمر که شما اسے اصحاب پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم چون اختلاف کنید آنها که  
بعد از شما باین نیز در اختلاف افتند و مردم قریب الحمد اند بجل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق  
و مجتمع باشند پس نظر بر گماشتند اصحاب که در یابند که در آخر جنازه که آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم تکبیر گفت چند بود  
پس دریافتند آخر چهار بود پس اجماع کردند بران و این ست معنی قول مصنف که گفت و کسانے که منع نمیکند از زیاده  
بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلوات الله علیه و آله وسلم چهار تکبیر گفت و بیقی و بطر اسے  
این حدیث را از ابن عباس می آرند و بیقی گفت که روایت کرده شده است این حدیث بوجه مستند ده که همه این ضعیف اند

لیکن اجتماع اکثر صحابه براربع نوسه دلیل میشود بر آن اما قصه جمع عمر بر چهار صحیح است از سعید بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار  
در باب این تکبیر است مستفیض و مشهورست و بر روایات کثیره و طرق متعدد ثابت گشته و از ابن عباس مرویست که ملائکه چون  
بر آدم علیه السلام و علیها الصلوٰۃ والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند بنده سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی المستدرک و نیز  
فی الحلیه و بیہقی و دشمن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و در یکی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام و خواندن درین  
چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثناست و بعد از ثانی در و در پیغیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در ثالث اللہم اغفر لی ما مضی  
الی آخره و بعد از رابع سلام است و مختار بعضی آنست که بخواند ربنا آتانی الدنیا حسنتہ و فی الآخرۃ الآیہ و نیز بعضی  
ربنا لاتزعج قلوبنا الآیہ و بدو سلام از نماز بیرون آید سے رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان و این مذہب ابو حنیفہ است  
و مذہب شافعی نیز همین است و گاهی بیک سلام اقتصار کرده و مذہب امام مالک و امام احمد انیست و در روایتی از دوسه  
و دو سلام است چنانچه در سائر صلوٰۃ و نیز بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استحباب است و بیک سلام برای جواز و دلیل بیک  
سلام حدیث ابو ہریرہ است کہ در قطنی روایت کرده کہ پیغیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذارد بر جنازه چهار تکبیر و بیک سلام  
بجانب دست راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست و عمد در تمسک او در بیک سلام فعل صحاب است کہ اقبال از زکشی  
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی آورده کہ بیک سلام سید او دستها در بر تکبیر برداشتی و مذہب شافعی و احمد انیست و مرغان  
از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و از امام مالک سہ روایت است رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم  
رفع در بواقی و مذہب امام ابو حنیفہ همین است از جنت حدیث ترمذی از ابی ہریرہ کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ  
وسلم چون میگذاشت نماز جنازه را رفع میکرد و دوست خود را در اول تکبیر پسر سے زیاد دست راست بر دست چپ احادیث  
مختلفه درین باب آمده شاید کہ گاهی پنجین بود و گاهی پنجان و مصنف در حاتمہ آورده کہ در باب رفع یدین در تکبیر است  
نماز جنازه چیز سے صحیح نشده و اللہ اعلم و چون نماز جنازه از دوسه صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فوت شد سے بر قبر و سے  
نماز گذارد سے یکبار بعد از یک شبانروز بر قبر کسی نماز گذارد و یکبار بعد از سہ روز و یکبار بعد از یکماہ یکبار بعد از ہشت سال  
چنانچه در شہدائے اعداء آمده است و آخر عمر شریفی کہ بقصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و سنا و صحیح ثابت شدہ  
و زکشی از امام احمد نقل کرده کہ گفت روایت کرده شدہ است نماز بر قبر از حضرت پیغیر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در شش وجہ  
یا ہشت وجہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذارد بر قبر انتقی و از آنجمله آنچه مذکور است و جامع الاصول از کتب  
انیست کہ بخار سے از ابی ہریرہ آورده کہ سیاهی بود جل یا امرأۃ کہ مسجد شریف بنوی را جاوید میداد پس مرد و آن حضرت  
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از موت و سے خبر دار شد ناگاہ روز سے بیاو سے آمد فرمود آن آدمی چه شد گفت خبر و یا رسول اللہ  
فرمود چرا مرا برون او خبر دار نکردی گفتند کہ وی چنین و چنین بودہ است گویا کہ شہید شد و سے کردند فسر و  
راہ بنامید مرا بقبر و سے پس آمد بقبر و سے و نماز کرد و سے و در صحیح مسلم این روایت آورده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
گفت کہ این قبور مملو است بظلمت بر اہل آن حق سبحانہ و تعالی منور میگردد آن را نماز من و نیز سوطا و نسائی از اسبغہ امامہ  
بن سہل بن حنیف آورده کہ امرأۃ مسکینہ بود کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را از بیمار سے وی خبر دادند و بود رسول خدا  
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ عیادت میکرد و مساکین را و سے پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاہ جنازه او  
بشعبہ بر آوردند و بیدار ساختن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را در آن وقت کردہ و شہدہ چون صبح شد با پنجہ گذشتہ بود



خبر کردند فرمود من گفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آیم ترا و شب  
پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صفت بستان بامردم بر قبر و سه و تکبیر بر آورد و چهار تکبیر و بخار سه و سلم  
و ابوداود و ترمذی و نسائی از شیعه آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسی که گذشت یا رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم بر قبر و سه بنویس اما مت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صفت بستان صحابه خلفت او بگذارد نماز  
و این حدیث بر روایات متعدده آمده و در بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذرشته بود و در بعض شبها  
و صبح آنست که در صیاح و فن بود کذافی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند یا رسول خدا  
صلی الله علیه و آله وسلم روزی پس و میان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قبر سه جاییه فرمود که قبر کیست گفتند فلان  
زنی است سواة فلانی پس شناخت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد تو روزی  
بود که و قیل و مکیل و دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس با ستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صفت بستان  
خلف و سه مرد و تکبیر گفت بروی چهار تکبیر ستر فرمود باید که نیر و از فلان میتی مادام که در میان شام بگذراند خبر کنید مرا زیرا  
نماز من رحمت است مریت را و ترمذی از سعید بن مسیب آورده که مراد ام سعد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز بود  
و چون قدم آورد نماز گذارد بروی و تحقیق گذرشته بود بروی یکماه بد آنکه سکن نماز گذاردن بر قبر نیز خلعت فیه است  
در علمای است جمهور قائل اند بشروعیت آن خواه گذارد و شد اول یا نه و نجی و مالک و ابوحنیفه بر آنند که اگر نماز گذارد و فن  
کرده شده است درست است و الا فلا و در روایتی امام احمد نیز بر غیر نیست و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارد و است دیگر  
بر قبر گذارد و نزد امام ابوحنیفه بشرط آنکه میت در قبر ریزنده نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسبب او و در روایتی از امام محمد  
گذارد و شود مادام که متزنی نشده است و آن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذافی حاشیة الہدایہ و ایشان گویند که در روایتی  
که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و پس لهذا ذکر تکبیرات اربع در بعضی از آن روایات نیست  
و در بعضی که موجود است بصحت نرسیده چنانکه نماز بر شدائے امم که بعد از هشت سال گذارد بطریق توابع بوده بطریق  
نماز یا آنکه از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه و آله وسلم تا آنکه بعضی علماء مطلق نماز بر قبر از خصائص بنی گفته اند  
بدلائل انحدیث که فرمود قبور مملو است بظلمت و نماز من منور است آن را و اگر طفله وفات کرد بر وی نماز گذارد  
و میفرمود صلوات علی اطفالکم فانهم من اطفالکم نماز بگذارد بر جنازه اطفال که ایشان پیش و شما اند و آخرت و اله بن ابیہ  
عن ابنی ہریرۃ و از سعید بن مسیب از ابی بکر آورده که گفت سزاوارترین کسی که نماز گذاریم ما بروی طفلان ما اند رواه  
ابن ابی شیبہ و در روایات متعدده آمده و بصحت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد برابر اسم و روایت  
عدم صلوة شاذست و معتبر نماز گذاردن بر طفل مشروط است که بعد از ولادت استلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده  
و در حدیث ترمذی نیز همچنین واقع است و همین سبب امام ابوحنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استلال نیز جائز است  
بعد از آنکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است لیصل علی السقط و یدع  
لوالدیه ظاهر و آنست و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبه آمده که الرکب بنی خلف الجنازة و الماشی  
حیث شار منها و اسقط لیصل علیہ و در روایتی اطفال لیصل علیہ زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود و غایب آنکه  
مروء بر آمد و نماز جنازه که مشروط است بر مروء است و امام ابوحنیفه گویند که در عرفان آن را میت میگویند و اثبات حیات

برای او نمیکند بر کسی که خوشی را بکشد که نماز نگذارد و نه بر کسی که در غیبت خیانت کرده اما اول  
 سلم و ترند و سنائی از جابر بن سمه آورده اند که مردی را آوردند پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 که گفته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی او در وایت تیزی زد و گفت  
 نیست و گفته که بد احدی حسن میبخش و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب و بعضی گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز  
 میکند بجنبه قبله و بر قاتل نفس انتی و نه بجنبه جمهور الله نیست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه  
 و صاحبیه نقل کرده که نزد و س که بگذارد و نزد ایشان نه و نماز نکردن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی دو احتمال دارد یکی آنکه  
 مراد نفس نماز گذاردن باشد مطلقاً چنانچه از عنوان ترند س که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود نموده باشد و دیگر آن نیز منع نموده چنانچه در حق ندیون کرده و ظاهر همین است و در  
 روایتی نیز آمده و ابن سوانق است بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس و دیگر آن بکنند و اما ثانی مالک است  
 ابو داؤد و سنائی از زید بن خالد آورده اند و زکری گفته رواه الخمسة الا الترمذی که مردی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 وفات یافت و نزد خیر پس گفتند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خبر او را تا نماز کند بروی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم بگذارد و بشما بر بار خود پس تغییر شد روی مردم از جنت این سخن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این یا شما خیار  
 کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم شناع او را و یافتیم مهر که از مهرهای یهود در روی که تفتیش بدو و هم نمیرسید و وعید  
 برخاسته و غیبت بسیار وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل نفس همین منی است که نماز گذارد  
 و دیگر آن را منع نکرد و کسیکه بحدیثی گفته شد که بر روی نماز گذاردی یکی از آنها ما غریب مالک سلمی است که بشنیده نه تا بشناسد و حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد و طلب تطییر و اقامت حد کرد و بر حنید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی از او میگذاشت  
 و تقاضا نمود و س که بگذارد و یوانه است گفتند لایا رسول الله عاقل است فرمود دیگر شرابی خورده است عرض  
 کردند اینچنین نیز نیست و چون بحدیث گفت و چهار بار بنفس خود اقرار کرد حکم بر جرم و س فرمود و صحابه از هر سو برآمدند و  
 سنگسارش میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه استخوان کلاه شتر از دست شمر بن الخطاب بر سر او رسید گویند که دماغ و  
 اضطرابی و تغییر س بوسه راه یافت این تفقه را بحدیث صلی الله علیه و آله و سلم آمده باز گفته فرمود هنوز بایستی که باز  
 س آوردید و از سر و س میگذشت و بعد از جرم دی مردم مختلف افتادند بعضی گفتند در کار بر رفت و شبنم زنا  
 جان داد و بعضی گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تفقار  
 کنید مراد را یعنی بجز مغفرت و رنج درجات که می تحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان اشی هراته نجاش  
 کند ایشان را پس یا کرد و او را بخیر و شاکر و نماز گذارد و بروی کذا جاکفی الصبح و در روایت ابو داؤد آمده که لم یصل علیه  
 و این را بعضی بصیغه مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصلاً بروی نماز گذارد نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 گذارد و نه صحابه هیچ نیست که بصیغه معلوم است یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز نگذارد بلکه دیگران را فرمود  
 تا نماز گذاردند و در بعضی روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده تصریح است بآنکه با صحابه قوم وی اگر نماز گذارد  
 بروی و آنکه از نا گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانع باشند بسبب تحقیر و تصفیر وی چنانکه از سبانه  
 دشمنان و استغفار و س معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در نا گذاردن نماز بروی بنفس نفیس خود و دید دیگران را

امر کرد از نیاحت اختلاف آنکه ایشان محدود و نام مالک مکروه میدارد و امام احمد میگوید که امام دارباب فضل نگذارند  
 سائر کلاس بگذارند و امام ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان بر آنند که همه بگذارند و ملا جازنه بر هر کمال لاله الا الله است  
 و در بعضی اقبله مسلمانان دارد و باید که گذارد و هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همین است و دیگر  
 امر او فایده است که در بعضی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و طلب تمسک کرد و بر وفق قضیه ما عز و هر چند حضرت صلی  
 علیه و آله و سلم تغافل زد در اضنی نشاء الا با قاست حد و چون و سائل حامل بود فرمود سو قوت باشت تا وضع حل کند و چون  
 وضع حل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر با قاست حد بکند فرمود بچه و سائل صغیر است و سیکار و تربیت کند و شیر دهد  
 کیست امر دس از انصار بر خاست و تکفل رضاع وی شد و بر روایتی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را هم بوی بگذاشت  
 تا شیر دهد چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد بکند پس امر کرد بر جمعی و تا سینه او را از زمین دفن کردند و نگار  
 کردند سنگی از دست خالد بن الولید پیش رسید و خون روان شد و شرحی از آن بر سر و خالک رسید پس شناسم کرد خالد او را حضرت فرمود  
 صلی الله علیه و آله و سلم بگذار یا خالد و شناسش مده سو گند بچد که بقای فانی من در دست قدرت اوست تحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب  
 کس سیکار و آمرزیده میشد و صاحب کس را گویند که عشر و خراج از مردم بظلم می ستاند و بظلم ایشان برگردان دیگرمی و این از اعظم  
 ذنوب بدترین گناهاست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلة علیها قاضی عیاض مالکی میگوید بلفظ فصلة علیها فزود  
 جامه بر رواته صحیح مسلم بفتح صا و و لام است یعنی بر صیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بنفس نفیس خود بر و س و گفته که نزد پدر بے بغم صادر کسر لام است یعنی نماز گذارده شد بر و و امر کرد مردم تا نماز بگذارند بر و  
 اما خود گذارد و گفته که هم برین پنج است آنچه در روایت ابن ابی شیبہ و ابی داود و واقع است و الله اعلم دیگر قضیه امر او جنبه  
 که مشون بجنبه بضم جیم و فتح با و سکون یای تحتانی نام قبیل است و در اینجا نفس حدیث تصریح است بگذارن نماز  
 از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی خیابانکه منصف آورد و گفت و ناجت شده که بر جنبه که بر جم کرده شده بود  
 بر نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کس میگذازی که زنا کرده فرمود توبه کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند بر سه تن و افسران  
 اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل نر بود که نفس خود را در راه حق نهاد و راه مسلم و الترمذی و ابوداؤد  
 والنسائی عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت  
 اینا میکرد و او را پس سخت بستند جامه بر تن وی و چون نماز بر بیت گذاردی با و س همراه شد و س و پیاده رفت  
 تا بحدقن و س رفتی و فرمود س شتاب کنید در بردن و تا جازنه را فرو نهد و ند س نه شست و فرمود س و اذ اجمعتم  
 الجازنه فلا تجلسوا حتی توضع چون پیر و س کنید جازنه را و بر وید همراه و س نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما  
 پیاده رفتن همراه جازنه سنت است و ترمذی و ابوداؤد از ثوبان آورده اند که گفت بیرون آمیم ما با پیغمبر صلی الله  
 علیه و آله و سلم در جازنه پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامه سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جامه که  
 فرشتگان خدای تعالی بر ما میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی میروند او را آورده است که آورده شد نزد  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابی تا سوار شود پس با آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سواری و چون  
 برگشت سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده سیرفتند از آن جهت سوار  
 نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داؤد بطریق متعدده آمده که رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

بر جنازه ابی الدرداء پیاوہ و آمد وقت گشتن سواہ و در جامع الاصول از کتب سنہ از ابی ہریرہ آوردہ کہ منہ مود  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسرار کشید و تیز برید جنازہ را زیر کہ اگر صالح سنہ خیر است کہ او را بوسے نزد میرسانید  
و اگر غیر صالح سنہ شر است کہ اگر کردن خود سے نیند و بخاری و سلم از ابی سعید آوردہ کہ چون بر میدانند جنازہ را بگردن  
اگر صالح سنہ میگویند نزد برسانید مراد اگر غیر صالح سنہ میگویند ای وای کیا میسر ندم او سے شنود آواز او را بر خیز  
مگر آوے کہ اگر شنود میرد و ہلاک گردد و باید کہ یہ نیز نزد کہ در حدیث منع از ان آمدہ است و اما نہ نشستن تا جنازہ  
نہادن ابوہریرہ و دو ترند سے از عبادۃ بن العاص است آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقتے کہ ابتلاع  
سیر و جنازہ را نمی نشست تا آنکہ نمازہ میشدہ در بخود حدیث کہ مصنف آوردہ حدیث مسلم است از ابی سعید خدری  
و در صحیح بخاری سے آرد کہ حاضر بودند اصحاب رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جنازہ و مروان کہ حاکم مدینہ بود  
نیز در آنجا بود پس بگرفت ابوہریرہ و دست مروان را و بے نشست پیش از آنکہ نمازہ شود جنازہ ابو سعید  
خدر سے آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز کہ تحقیق نمی کردہ است رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
ازین تمثیلہ اختلاف است میان ائمہ و آنکہ سبب مشی در دنبال جنازہ است یا پیش و سے نزد امام ابوحنیفہ  
مشی است خلف جنازہ و مذہب آوزاعی نیز همین است و ثورے و طائفہ دیگر گویند ہر دو برابر است و ناگاہی شافعی  
و احمد گویند پیش جنازہ رفتن افضل است کذا قال اشمی و میگویند دلیل ما حدیث ابوہریرہ است کہ در صحیح آوردہ کہ آن  
حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ بگذارد نماز جنازہ مراد را قیامی است از اجر و کسے کہ ابتلاع وی میکنند  
تا آنکہ نمازہ شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف خود سے آرد کہ مشی نمیکرد رسول خدا صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم مگر خلف جنازہ و در شرح ہدایہ مذکور است از ابن مسعود کہ گفت فضل مشی خلف جنازہ بر مشی در امام  
مثل فضل نماز فریضہ است بر نماز و نیز مشی خلف و سے در الفاظ و تفکرات و داخل است و بمجاہد و نزد احتیاج  
اقرب و ترند سے و ابو داؤد و ابن مسعود آوردہ کہ جنازہ بتسویع است ہر کہ پیش و سے رود گویا کہ ہمراہ و سے  
نیت و ائمہ دیگر میگویند کہ در حدیث ترند سے از انس آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ابو بکر  
و عمر پیش جنازہ میرفتند و نیز قوم شفاعت و شفیع مقدم سے باشند در عادت اشمی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ  
از عبد الرحمن بن ابی سئد سے آرد کہ بود من ہمراہ جنازہ و ابو بکر و عمر پیش پیش میرفتند و علی از پس گشت  
یعنی کہ سے بنیم ترا کہ پس میروے و ایشان یعنی ابو بکر و عمر پیش فرمود در حجت کند فدای تقاسم ایشان را تحقیق  
می دانند کہ از پس رفتن افضل است مثل فضل نماز ہما عتبر نماز منفرد و لیکن ایشان خواستند کہ آسان کنند  
کار بر مردم و نگاہ سازند راہ را بر مردم و در جامع الاصول از روایت ازین از انس ہی آرد کہ گفت شما شفاعت کنید پس  
بروید پیش و پس و بین و شمال و نزد میکبوسے و ابو داؤد و دو ترند سے و نسائی از مغیرہ بن شعبہ سے آرد کہ منہ مود  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ را کتب از خلف رود و پیاوہ ہر طور کہ خواہد مشی کنند از پس از پیش و از زمین پس  
و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہر غائب نماز گذارد سے اما صحیح شدہ کہ بر نجاست کہ ملک حبشہ بود و نہرانے  
بود و بنسبتان خبر رسالت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بموجب علمی کہ بعلا مات و دلائل نبوت آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم داشت مسلمانان شد و صحابہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر سے ہجرت میکردند و و سے



طریقه اکرام و اعانت و امداد نسبت بایشان بجای آرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز گاه گاهی طریقه ابرامسکوک  
 میداشت چون در جمعه مرد نماز گذارد و دیگر دو صحابه را با آن گفت برادر من از آن شبامرد بروی نماز بگذارد بدین  
 بصلی بر آن نماز گذارد و بروی با صحابه و تکبیر گفت چهار تکبیر و حدیث صلوة بر بنیاشی مذکور است در صحیحین از جابر  
 و ابی هریره و با اتفاق حدیثین نماز بروی در همان روز بود که مرد و همان وقت خبر داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بایشان از موت و بروی بن معویة فرزند و بعضی گفته اند که لیکن نیز نماز غائب بگذارد و قصه و سبب آنست  
 که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غزوہ تبوک بود نازل شد بروی جبرئیل و گفت یا رسول الله معویة  
 بن معویة مرده بدینہ وفات یافته آیا دوست میدارم که طعم بر او تو زمین را و بگذارد بروی نماز  
 فبرمود نعم پس دو جبرئیل باز و سبب خود را و بر انداخت بر درخت و بر تل که در میان بود و برداشت حجاب از میان  
 و در روایتی برداشت سر را و پس بگذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز بروی و دو وصف از ملائکه خلعت  
 و سبب در هر وصف هفتاد هزار فرشته پس بر سیار جبرئیل که بچیز دریافت و سبب یا جبرئیل این در جبرائیل گفت  
 بدوست داشت تن و سبب قل هو الله احد و خواندن و سبب آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این  
 حدیث را طبرانی از ابی امامه و ابن سعد و طبقات از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و ذکره السیوطی فی مجمع البحار  
 فی باب فضل قل هو الله احد عن انس و در فتح الباری میگوید اگر چه خبر نماز گذاردن بر معویة لیکن شنیع دارد  
 نسکین نظر بمجموع طرق و تعداد آن قوی نیست است چنانکه ترجمه او در ذکر صحابه آنرا بیان کرده ایم و فقه  
 درین خلاف کرده اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقا سنت است و ابو حنیفه و مالک مطلقا منع میکنند  
 و بعضی از محققان تفصیل میکنند که اگر سبب در شهر و وفات کرده که بروی نماز گذارد و اند نماز غائب بگذارد چنانچه  
 حال بنیاشی بود زیرا که در زمین جمعه کسی نبود که نماز جنازه بگذارد و اگر بروی نماز گذارد و در غرض بحیث بود و  
 بطریق کفایت بگذارد آن جماعه از همه ساقط شده گذاردن حاجت نیست و خطاب این قول را اختیار کرده اگر چه از  
 ظاهر عبارت مصنف جواز آن معلوم میشود در صورت ثبوت و لیکن ظاهر آنست که جائز نیست و عدم احتیاج کنایت  
 از عدم جواز است که بے حاجت گذاردن آن جائز نبود و روایاتی که از علمای شافعیه است نیز این قول را استحسان  
 نموده و بعضی میگویند که جواز آن در روزی است که مرده است میت در آن روز یا نزدیک آن نه بر تقدیر طول عهد  
 و ابن عساکر اختیار کرده است این قول را و بعضی گویند که اگر میت در جانب قبله بود جائز است و الا فلا و این قول  
 منافی نماز بر بنیاشی است چه نماز بروی بجانب جمعه بود و رواه الطبرانی عن خدیجه بن اسید و حنفیه مالکیه که قائل اند  
 بمنع مطلقا از قصه بنیاشی جواب میدهند که مشورت گشت بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه بنیاشی و شسته شد  
 پرده از آن چنانچه بر دشته شد روزی که معمر بن ابی طالب و عبداللہ بن رواحه و زید بن حارثه آنجا شمشید گشتند  
 یا آورده شد جنازه و سبب در حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بطریق طے ارض پس نماز گذارد بروی او و  
 دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد که نماز کنند بر جنازه که پیش بنید و قوم نمی بینند و درین صورت خود جائز است  
 باتفاق این نیز آنچنان باشد و ابن دقیق العید میگوید که این قول محتاج بقل است و مجرد احتمال ثابت نشود  
 و بعضی از علمای حنفیه گفته اند که احتمال کافی نیست در اشغال این مقام یعنی بحکم ظاهر شرع معلوم شده است

که جنازه حاضر میاید نماز بوسه بگذارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بر غائب بگذارد شاید که کشون شده  
بروے یا حاضر آورده شد جنازه و سے و هذا القدر کیف و گویند که واحدے حدیثے درین باب از ابن عباس نقل  
آورده اگر چه اسناد آن ذکر کرده است که گفت ابن عباس کشف کرده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را  
سریر نجاشی و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را و بگذارد نماز بروے و ابن عباس بی سماع از حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم انجمنین نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشی نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگر چه سبب  
بر احتمال است ولیکن در آنچه روایت کرده است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین ایالتی بیان هست که گفت  
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادرشما نجاشی و فات یا نت پس بر خیزید و نماز کنید بروے پس ریخت  
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند صحابہ خلف و سے و میدانند ایشان که جنازه در پیش حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم است و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و بعضی میگویند که این مخصوص بر نجاشی  
است و از برای آن که در کتار مردم بدانند که و سے مسلمان مرده است چه در سلام و سے نزد مردم خفاست بود لهذا  
چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد بعضی صحابہ گفتند که نماز کرد بر علیمی از حبشه پس نازل شد این آیت  
قرآن + ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما نزل الیکم الایة + و از همین جهت در مسجد گذارد و بمجلس برآمد چنانچه  
در روایات آمده است یا آنرا از برای سے استیلا فلوب ملوک زمان کرد که در کائنات عالم در حیات آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده و بشرت صحبت مشرف نشدند و نقض کرده اند و دعوی خصوصیت آن را بجا  
نقبه معویة نزد کلم معلوم شد و بقصه زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه که در غزوه موتة شهبه شتند  
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از شهادت ایشان خبر داد و در مدینه نماز برای ایشان گذارد چنانکه در غزای و آله  
آمده و سیوطی از عطا بروایت ابن ابی شیبہ نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز گفته  
او عاے ما خصوصیت را بر تقدیر است که رفع سریر نجاشی نموده باشند و مرے نشد و باشد و آنچه ذکر کرده شد بر خلاف  
انست انتق و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعا میکنیم خصوصیت را باین جماعه پس بدلیل آنکه روایت کرده شد  
در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفاه چندین کس از صحابہ و فات یافتند و برای ایشان نماز  
فا بانه نکرد و لا سیما قرآے بر معونه که عزیزترین صحابہ بودند نزد و سے که مذکور او در مواهب لدینه میگویند که نماز بر غائب نزد  
خفیه و مالکیه مخصوص بحضرت نبوے صلی الله علیه و آله وسلم است از جهت احتیاج بدعا سے او حاضر او غائب بجلالت غیر و سے  
صلی الله علیه و آله وسلم و عادت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب وقت  
استواست طلوع نمکشند در احادیث نبوی از صلوٰة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حمره آورده که نزد  
بنت ابی سلمه و فات و ابن طارق امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نماز شد  
در بقیع و ابن طارق نماز در تارکے میگذازد پس گفت عبد الله بن عمر اگر میخواهید بگذارد نماز را بر جنازه آلا با بمانید  
او را تا آفتاب بلند شود و بخار سے در ترجمه بابی آورده که بود ابن عمر که میگذازد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب نه در غروب  
و سے و ندیب امام ابو حنیفه و امام احمد نیز که است و در حدیث جماعه واقع شده غیر بخار  
که عقبه بن عامر چنه گفت که سه ساعت است که نمی گذارم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نماز گذاردیم در آنها یا در قبر کنیم

در آنها مردی که نزد طلوع شمس بلند شدن و نزد استوائ اسیر کردن و نیز یک شدن غروب تا غروب کند  
 ترندے میگوید عمل بر نیست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و غیر ہم کہ مکروہ ہے پنداشتند نماز را بخلاف  
 درین ساعات و نیز گفته کہ ابن المبارک در معنی این حدیث میگفت کہ مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن است بر ایشان  
 انتہی و در بابہ نیز میگوید کہ مراد بقبر کردن نماز گذاردن است زیرا کہ دفن درین سہ وقت مکروہ نیست و اللہ اعلم پس  
 مراد نماز گذاردن کہ درین حدیث با قبر موتے مذکور شدہ است نماز متعارف بود غیر نماز جنازہ و اگر مراد بقبر کردن  
 دفن کردن بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث است و ظاہر عبارت مصنف نیز ناظر دانست مراد بصلوۃ ہمین صلوۃ جنازہ  
 پس معلوم شد کہ نماز بر موتے و دفن ایشان ہر دو مکروہ است درین سہ وقت ولیکن اگر ندیہ از مذہب  
 در بجانب یافتہ شود و در جامع الاصول این حدیث را موافق آنچه در کتب مہول است در اوقات صلوات خمسہ آورده  
 و در صلوۃ جنازہ و دفن موتے نیارودہ و آنچه در اینجا آورده ہمین حدیث موافق است در کتابت صلوۃ چنانچہ نقل کردیم  
 فمدبر اللہ اعلم و گویا رابینہ نکر دے و بران بنیاد آجرو سنگ غشت و غیر آن نکر دے و کچ و کل و غیر آن سخت نکر دی  
 و بالاسے گویا عمارت و قبہ نساختے و این مجموع بدعت است و مکروہ و مخالفت طریق نبوی است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و ترندے و ابوداؤد و نسائی از جابر آورده اند کہ گفت نہی کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کچ کردہ شود قبور  
 و ترندے شود بر دے و بنا کردہ شود بالاسے آن یا گل کردہ شود بران و یا زیادہ کردہ شود بر و نہی کرد از پیسہ  
 کردن قبور و شستن بران نہی از بن اشیا درین کتب آمدہ بعضے در بعضے و ترندے کہ گفتہ کہ این حدیث حسن صحیح  
 و تحقیق روایت کردہ شدہ است بوجہ متعددہ و گفتہ کہ بعضے از اہل علم کہ حسن بصرے از ایشان است در گل کردن  
 قبور رخصت نمودہ و شافعی نیز ہم برین انتہی و نیز مسلم و ابوداؤد و ترندے از ابوالسیاح اسدے آورده اند کہ گفت  
 مرا علی بفرستہ ترا بر چیزے کہ فرستاد مرا بران چیز رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت برو مگذار هیچ تشال  
 مگر آنکہ محو کنے نقش و صورت او را مگذار هیچ قبر بلند را اگر آنکہ بپست کنے آنرا چنانچہ مصنف آورده کہ و بعضے رسول  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن ابی طالب ان لا یذبح تشالا الا طمسہ ولا قبر امشرفا الا سواہ و در حدیث مسلم و ابوداؤد  
 و نسائی از ثمانہ مہدانی آمدہ کہ گفت بویم ما بافضاکمہ بزمین روم و یکے از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد  
 نضالہ کہ قبر کردہ شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ امر میکرد بتسویت آن ترندے  
 گوید کہ درین باب حدیثی از جابر نیز آمدہ و حدیث علی حسن صحیح است و علی برین است نزد بعضے از اہل علم کہ  
 مکروہ میدارند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفتہ است کہ مکروہ میدارم بلند کردن قبر را مگر ہمین قدر کہ  
 معلوم شود کہ اینجا قبر است تا با مال کردہ نشود آنرا و شستہ نشود بر دے انتہی و قبر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر است و ہم فرست از قاسم بن محمد بن ابوبکر گفت در آمدم بر عائشہ و گفتیم اے  
 مادر بنما مرا قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاحبیہ پس فرمود سہ قبر بلند و نہ بپست کہ سنگریزای بخ از او آدے  
 بر دے چیدہ بودند و نیز آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آب پاشید بر قبر پس خود ابراہیم و حیدر بر دے  
 سنگریز بار او با کے نیست باب پاشیدن بر قبر براسے حفظ خاک تا سدر سن مگرد و در حدیث صحیح آمدہ است کہ  
 چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و دے اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت بہ مدینہ فوت کرد و آن حضرت صلی اللہ

علیه وآله وسلم سنگ گران برداشت و چون آن سنگ بس گران بود آستینها بالید و بزور حمله کرد و برداشته بر سر قبر پوسه نهاد و فرمود علامتیست که قبر را در خود را میکنم و تا دفن کنم نزد دو سه هر کس را که بسیر از اهل و عیال من و او بود آورد و این در وسط بقیع است و ابراهیم را نیز همانجا دفن کرد و بعد از او سه زنیش را و قبرهای امهات المؤمنین نیز همانجا است و منی فرمود که بر سر قبر با مساجد بنا کنند و یا بر گور با چراغ افزونند و بر فاعل آن لعنت کرد و منی فرمود از نماز گذاردن در گورستان و در برابر گور و منی فرمود از خوار داشتن گور بحدی که پا مال کنند یا بر آن تکیه کنند یا با آن آن نشینند و درین باب تشدیدهای واقع شده در حدیث مسلم و ترمذی و غیره آمده که نه نشینید بر قبر و نه گذارید نماز بسوے آن و ابوداؤد و نسائی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هر آنکه اگر بنشیند یکی از شمار اهل گور و بسوزد و جامه های و سه و برسد تا پوست و می بهتر است از آنکه بنشیند بر قبر و نیز آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را دید در میان گورستان به تعلیم میرفت فرمود بکشتن تعلیم خود را و از بعضی اصحاب تو سجد و خطبایع و بگو بر قبر نقل کرده اند و الله اعلم و از ابن عباس آورده اند که گفت لعنت کند خدا اے تعالی زنانی را که زیارت قبر کنند و آن کسانی را که بر قبر مساجد گیرند و چراغ افزونند و گفته اند که منی از چراغ افزون بر قبر از جهت تعظیم مال است زیرا که نفع نیست در و سه هیچ احدی را و از جهت احترام از تعظیم قبر چنانچه بنی از مساجد گرفتن ازین جهت است و در صحیح آمده که لعنت کند خدا منی تعالی بود را که گرفتند قبر انبیاء خود را مساجد و نماز گذاردن در مواجبه قبر کبریا و بعضی در مقبره نیز مکرره دارند تعظیم انچه معصیت ذکر کرده حق است و احادیث صحیح درین باب وارد و اصل سنت در زمان نبوت و خلفاء راشدین و صحابه همین بود ولیکن بعد از آن این تکلفات در مقابل پیدا شد و مفاخر و مساومات بدان راه یافته و در آخر زمان بحجت اقتصار نظم عوام بر ظاهر مصلحت و تعمیر و ترویج مشاهد و مقابر غلغله و غلها و دیده چسبید با افزونند تا از انجا است و شوکت اهل اسلام و ارباب صلاح پیدا آید خصوصاً در دنیا رهنده گران که اعدای دین از پیرو و کفار بسیار اند و ترویج و اعلائے شان این مقامات باعث رعب و انقیاد ایشان است و با اعمال و افعال و او ضلوع که در زمان سلف از مکر و ملامت بوده در آخر زمان از مستحکات گشته و اگر جهال و عوام چیزهای کنند یقین که ارواح بزرگان از آن برا خضه نخواهد بود و ساحت کمال و دیانت ایشان منزه است از آن و دفن در جوار قبور صالحان و حضور و شهود و ساحت عزت ایشان موجب برکت و نورانیت و صفات و زیارت مقامات متبرکه که و دعا در انجا متواتر است امام شافعی گفته اند که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه و آله و ائمه الکرام تر است بحسب است بر اے اجابت عا در زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال و مدح و ثواب همان حکم است که در حیات بود که اقبال الطیبه و در بعضی ازین امور مذکور بعضی وجود در کتب فقه متاخرین توسعه و تریخی نیز متواتر است و الله اعلم و با جملة اصل زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است چنانچه گفت که دعا و استغفار بنویس و صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از بر اے دعا و ترحم و استغفار و در صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مامور شد که زیارت اهل بقیع بر آید تا ایشان را دعا کند و استغفار نماید و آن در شب نصف شعبان بود و احادیث درین باب متعدد آمده و اینچنین زیارت که بر اے این معنی بود بے آنکه بدست و مکر و حیال در آن راه یابد مستحب است بدانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آنجا زیارت کرده بود از زیارت قبور و در آنجا زیارت



کرد و فرمود بودم من که نمی میگردم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده آخرت را و این مردان راست امانت را بعضی گویند که باقی است بر منی سابق و ایشان را بیرون انداز زیارت مقابر جائز نیست الا زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که زیارت فتور برآیند و بعضی بر آنند که این منع و لعنت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از رخصت قلت صبر و کثرت جنح و فرج ایشان است و در حدیث مسلم آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیارت مادر خود آمد و دیگر نیست و دیگران را نیز بگریه در آورد و فرمود طلب مژزش کردم مادر خود را ازین ندانند و طلب زیارت کردم و ما ذون شدم و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکور است و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پس ایمان آوردند بوی پس از آن بمیرانید و بعضی این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته اند که قومه زیارت و منع از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاقی کفر و والدین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بلکه بر جمیع آباء وی صلی الله علیه و آله و سلم تا آدم صلی الله علیه و آله و سلم و در مشکوٰۃ از بیعتی مرسل آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن دو را هر روز جمعه آمرزیده شود مرا و او نوشته شود او را باز و استغفار و تصدق برایشان نیز همین حکم دارد و فرمود چون گویستان را ببینید بگوئید اسلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکم للاحقون نسال الله انکم العاقبة ترندے از ابن عباس روایت می آید که گذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقبور که در مدینه بود پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت اسلام علیکم یا اهل القبور بغیر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بالاثر و مسلم از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر شب نصف شعبان بر بقیع بیرون آمد و گفت اسلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا کم ما توعدون غدا موعلون و انا ان شاء الله بکم للاحقون و نیز آمده اسلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم الله المستقرین سنا و المستأخرین و انا ان شاء الله بکم للاحقون و در خواندن آیت الکرسی و سوره خلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و سیرین و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت زیارت از آن نوع دعا که در نماز میت کرده و پیش ازین یاد کرده ایم خوانده که چه حکم حنازه و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی است و عادت آن بود که اهل میت را تعزیت کردی و ایشان را بصبر فرمودی و عادت نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع عادت و مکروه نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و استحباب است اما این اجتماع مخصوص روز سوم و از تکلیفات دیگر و صورت اسوال بیو حیات از حقیتا بی حیات است و حرام و حد تعزیت میت تا سه روز است و بعد از آن مکروه و بعضی تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعضی گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز است و تعزیت غائب یک روز و تعزیت جسد کیمیا بر بنا یک روز و هر که کیمیا بر کرد دیگر کند که از وی عن ابی حنیفه و شستن بر دریا یا راه برای غرا مکروه است است که میت از رخت بودن آن عمل جا بلویت و در شستن بجان یا مسی رخصت است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبل جعفر ازین و این را واحد در مسجدی محزون نشست و مردم می آمدند اما این کیفیت که آنان متعارف است و در ایام متعدد کنند بنود و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلاف است مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچه آنکه قبر را گرد کرده نشینند بر سر و بنشینند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایا گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر و مختار عدم که این است استی و عادت نبود که اهل میت برای کسان که تعزیت بیابند طعام کنند و در بعضی کتب نفع مذکور است که اگر

از ثلث اهل برك جماعه كند كه از راه دور بيايند و مكث طويل كنند جائزست بلكه ديگران را از اقربا سميته و همسايه  
 اوسيفر سود تا براى اهل بيت طعام فرستند چه ايشان را اشتغال بصيبت كافى ست و فرصت طعام بخيرين و مقدار و ثواب  
 و شواست و آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم نزد نبي جعفر بن ابى طالب بمردم خانه خود فرمود بسازيد براى آل جعفر طعامى  
 زيرا كه پيش آمده است ايشان را چيزى كه شاغل و مانع ست از ان و بعضى گفته اند كه در روز اول مكره نيست از جهت  
 شغل ايشان تجميز ميت و در روز ثنائى اگر نوحه گران جمع اند مكره است زيرا كه اعانت ست مرايشان را بر اثم و عدوان و عظام  
 ست در خوردن اين طعام غير اهل ميت را و گفته اند آنها را كه مشغول اند تجميز ميت جائزست و اين مسائل و احكام كثر نيست  
 بتفصيل همان يافت و الله اعلم **فصل در بيان صلوة خوف و صلوة خوف ثابت است بكتاب و سنت** اما كتاب قول  
 حق سبحانه و تعالى و اذا كنت فيهم فاممت لهم الصلوة فليقم طائفة الا تيه و اما آيت سابقه كه هواذا ضربتم فى الارض فليس  
 عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة اكثر برانند كه در قصر رابعى است بدركعت و بعضى او را بر صلوة خوف حمل كرده اند كه در ركعت  
 نيز قصرست برك بعض افعال و كيفيات چنانچه در سفر قصرست در عدد و كميت و بعضى بامتن و شامل هر دو مراد داشته اند و  
 امام ابو يوسف بر روايتى حسن بن زيار از حنفيه و مرنى از شافعية برانند كه اين نماز مخصوص بزمان بنوت ست بجهت  
 احرار فضيلت نماز خلف رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم و طاهر مفهوم آيت كرميه و اذا كنت فيهم يعني ست و مختار نزد جموع  
 انچه جواز است بعد از زمان بنوت و اقامت صحابه مثل عثمه مرتضى و ابى موسى اشعرى و حذيفه بن اليمان عنوان الله عليهم  
 اجمعين آنرا كه بعد از حضرت صلي الله عليه وآله وسلم دليل است و بر حيان حضرت صلي الله عليه وآله وسلم كرده مادام كه ختم نماز  
 آن بمحضرت و سعي صلي الله عليه وآله وسلم بنص ثابت نشود است را ابتلاع آن لازمست و عموم منطوق صلوا  
 كما راقيتمونى حجت ست بران و قتيده اذا كنت فيهم اتفاقى ست يا مراد گفت است او من يقوم مقامك ست چنانچه در كتيبه  
 خذ من اموالهم صدقة ثابتست فتنه بر ديگر بدانكه گذاردن نماز خوف بروجده مستعده صحيح و ثابت شده و هر كى از انچه  
 و جبه اخيار كرده اما امام ابو حنفيه مختار نزد و سعي نيست كه در كتيب مسته باجمعها اندان نمى مروى شده است  
 كه گفت نغرا كديم همراه پيغمبر خدا صلي الله عليه وآله وسلم بجانب نجد پس مواجه شديم وصف بسته ايستاديم و مقابل ايشان  
 پس ايستاد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم تا نماز بگذارد و اقامت كند براى ما پس ايستاد طائفة با آن حضرت  
 صلي الله عليه وآله وسلم و روى آورد طائفة ديگر بر دشمنان پس ركوع كرد رسول خدا صلي الله عليه وآله وسلم بان طائفة كه با او  
 بودند و سجده كرد و سجده پيستر گشته اين طائفة بجاي آن طائفة ديگر كه نگذارده اند و بايستا دند در مقابل دشمن پس اين طائفة  
 آن طائفة بگذاران آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم با آنها ركعت ديگر را و سلام داد پس بايستاده هر كى از اين دو طائفة  
 و بگذارند و براى خود ركعتى را يعني آن ركعت را كه با حضرت صلي الله عليه وآله وسلم نگذارده بود دين ترجمه لفظ بخارى ست نماز  
 بواجبى كتيب ست نيز بخينين آمده باختلاف الفاظ عبارات و گفته اند كه اين طريق با وفق ست بنص قرآن فتنه بر و در روايت  
 ابن عمر تصحيح بانكه كدام نماز بود واقع نشده وليكن در سفر بود و گذاردن دو ركعت از اين جهت باشد وليكن از جهت نفي عامتر  
 كه در سفر باشد يا در حضر صلوة خوف جائزست و نكته گفته اند كه در نماز ثنائى غايه نماز باشد يا قصر سفر امام باير طائفة يك يك  
 ركعت گذارود و در غير ثنائى اگر رباى ست باير طائفة دو ركعت و در مغرب با طائفة اول دو ركعت و بدو هم يك ركعت و نكته  
 امام احمد و شافعى نيز بخينين ست از جهت عموم قول وى سبحانه و اذا كنت فيهم كذا قالوا و ان كانا اثبات آن حضرت قبلاى شد

و الله اعلم و نزد امام ماکم مخصوص بسفر است و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بقدر طرق و روایات صحیح مذکور است و چون  
 غرض علم تفصیل آن چند آن تعلق بنود و وجود نماز خوف درین آخر زمان بجا نیست تا در خواهد بود بر آنچه صنعت ذکر کرده و مقدار  
 افتاد و گذاردن نماز خوف باین وجه بر تقدیر است که بحال اقامت باین پنج صورت بند و اگر خوف زیاده بود و بحال  
 تنگ گردید بگذارد بهر وجه که تواند پیاده و سوار بر کوع و سجود یا بایا و اشارت و در بعض طرق حدیث این نعم که مذکور شد  
 تصریح باین سنخه واقع شده چون در حالت قتال وقت نماز شد سبب اشارت میکند که مشروط به عیت نماز خوف بر تقدیر است  
 که صفرا است کرده و مستحق قتال شده باشند چنانچه سیاقی احادیث مصرح است بدان که بجز خوف و احتمال وجود قتال  
 مگر آنکه یقین غالب حضور عدو و بغتة و رنجین و سبب بر آنکه اسلام معاذ الله مترقب و متوقع بود و دشمن برابر قبله بود  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش شد و صحابه در عقب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دست کشیدند بی پیش پس  
 و در نماز بشروع کردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه باتفاق تکبیر احرار بر آوردند و بعد از قیام  
 سجده در رکوع شدند و تکبلی سراز رکوع برداشتند که اما چون بعد ازین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجود  
 شد و برابر و نه صفت اول در سجود شد و صفت باز پسین برابر دشمن بایستاد و یعنی چنانکه سراز رکوع برداشت بود  
 همچنان ایستاده ماند و برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجود زنی تا چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صفت  
 اول از رکعت اولی فارغ شد و هر دو سجده کرده و برکت دوم برخاسته آنگاه صفت باز پسین ایستاد و سجده  
 شد و هر دو سجده کرده و برخاستند و بجای اهل صفت اول آمدند و اهل صفت اول ایستادند و اهل صفت اول ایستادند و اهل صفت اول ایستادند  
 و سلم رکعت دوم میگذارد و صحابه هر دو صفت تکبلی در رکوع زنی و تکبلی سراز رکوع برداشتند و چنانچه در رکعت اولی  
 بود و چون سجود شدند صفت پیشین که در رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمد و با وی سجود رفتی و صفت پسین که  
 در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سراز رکوع برداشت بود و همچنان در مقابل عدو ایستاده ماند و اهل صفت اول  
 و تاخیر و تنبیر مکان در اصطفاات برای آن فرمود که تا فضیلت صفت اول هر دو طائفه را حاصل شدی و اهل صفت دوم  
 اهل صفت باز پسین اند و دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در یافتند که چنانکه اهل صفت اول دو سجده  
 رکعت اول با و در یافتند پس در فضیلت صفت اول و فضیلت سجود برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همه مساوی  
 باشند و این غایت عدل است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و غایت محبت و حرص بر دریافتن شرف متابعت  
 و موافقت و سبب از صحابه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فراغ از دو سجده باین صفت و نشاند به نشستی  
 صفت موخر که در رکعت اولی مقدم بودند سجده کردند و در نشاند بوی سبب ملحق شدند که و مجموع صفین باتفاق چهار  
 سال است صلی الله علیه و آله و سلم سلام باز دادند و درین صورت هم مقابلت عدو و حتراس بودی و هم در تمام نماز  
 برابر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و مگر دو سجده در یک رکعت که تنها کردند و سبب و این حدیث مسلم است که از  
 جابر آورده و در نماز عصر بود و جابر میگویی که غزا کردیم برابر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تو را از پیشین قتال  
 کردند با قتال پس سخت و چون گذاردیم نماز ظهر را مشرکان یا یکدیگر گفتند که اگر هم در نماز یکبارگی برایشان میفتادیم  
 باره باره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب تر است نزد ایشان از اولی و در روایتی از اطاول و در  
 روایتی از ابیاد و احوال در وقت آن نماز خود را برایشان بایند و جبریل این خبر را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحابہ گفت پس بگذارند نماز خوف را با این وجه که مذکور شده و بود دشمن در میان ما و قبل از گفت  
 جابر در آخر حدیث چنانچه میگنارند امرای شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زنی نیز آمده که گفت بودیم ما با رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعسفان و بود سرگروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاریم نماز پیشین را و گفتند مشرکان به تحقیق  
 یافته بودیم غفلت از مسلمانان کاشکے حمله میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیت قهر و چون حاضر  
 عصر ایستاد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول مشرکین  
 علیه وآلہ وسلم و صف دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت که مصنف ذکر کرده و آورده و همین وجه بخارے و نسائی  
 از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیر سے بود که دشمن برابر قبله بودے اما اگر دشمن برابر قبله نبودے  
 صحابه را دو گروه کردے یک گروه برابر دشمن و در مواجہہ و بازاء وے با ایستادی و یک گروه یک کثمت نماز را با پیغمبر  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذارند و پس بجای آن گروه شدند وے که برابر دشمن است و آن گروه بایدند وے  
 رکعت دوم را با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام باز داد وے و هر گروه  
 یک رکعت را قضا کردند و بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این همان حدیث ابن عمر است که در کتب است با حفظان لفظ  
 مرویست و مختار حنفیه است چنانچه گذشت و درین حدیث ذکر آنکه این بر تقدیر است که دشمن برابر قبله نبودی نیست  
 چنانچه در وجه اول ذکر بودن وے برابر قبله مصرح است مگر آنکه گفته شود که لفظ بازاء وے مدویا در مواجہہ وے که  
 درین حدیث واقع است دلالت دارد بر آنکه در صورتی که دشمن در جانب قبله است همه مواجہہ و مقابل عدو ایستاده اند  
 کما لا یخفی و در بعض اوقات آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک گروه میگنارد و یک گروه را مقابل عدو  
 بر اے محافظت ایستاده میکرد و ما موان سلام میدادند و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 در تشہد توقف میکرد و سلام نمیداد تا اگر وہ دوم که مقابل عدو ایستاده بودند می آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر  
 میگنارد و این گروه اخیر و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچه پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و سلم چهار رکعت گذارده بودے و ایشان دو رکعت این وجه در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آورده که بودیم  
 ما با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بذات رقیع و افتخاریم نیم روزے در جنگی بر درخت پس افتادیم و کردیم را  
 زیر درخت و بود در آن میان درختی که سایه خوب داشت پس گذاریم تا آن درخت را بر آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بنحواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت  
 بیاویخت ناگاه یکی از مشرکان آمد و شمشیر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از شاخ بر آورد و بر شید آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگیرفت و او را بر انداخت و پیچ گفت چون وقت نماز آید  
 بگذار و بپای طائفه دو رکعت بپوشتمند این طائفه و بگذار و با طائفه دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم را چهار رکعت و مرقوم را دو رکعت و در مدایحه از آن نیز از جابر آورده باین لفظ که گذار رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم باصحاب خود صلوۃ الخوف پس بگذار و با وے طائفه و طائفه دیگر و وے ایشان جانب دشمن بودند پس  
 بگذار و بآن طائفه دو رکعت بپوشتمند و بجای آن طائفه دیگر و آمدند آن طائفه دیگر پس بگذار و با ایشان دو رکعت  
 بپوشتمند سلام داد و گاه با هر طائفه دو رکعت مستقل گذار وے و سلام باز داد وے و استقلال همین است که



با هر طائفه سلام جدا باز دوسه چنانچه هم در روایتی از انس از جابر آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطائفه  
 از اصحاب خود دو رکعت و سلام داد و پیوسته گذارد با طائفه دیگر دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آن حضرت صلی الله علیه  
 وآله وسلم چهار رکعت گذارده بود و ایشان دو رکعت و نگاه با هر طائفه یک رکعت گذارده بود و این طائفه بعد از یک رکعت  
 از نماز بیرون می شدند و آن طائفه دیگر بیامدند و یک رکعت گذارده بود و با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم  
 از نماز بیرون شدند و سه چنانکه هرگز و سه یک رکعت گذارده بود و سه و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت این  
 روایات را ابو داود و ترمذی از حدیث ابو نعیم و ترمذی و دیگران روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت که  
 بعضی روایت کرده اند که قضا کرد و کند و بعضی جامع الاصول و بعضی دیگر که در جامع الاصول از بخاری و مسلم از سهیل  
 بن ابی حمزه آورده که طائفه صفت بستند با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طائفه ایستادند در مواجبه دشمن پس گذارد آن  
 حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با طائفه که با او بودند یک رکعت و ایستاده ماند و نام کردند ایشان رکعت دیگر را بر سر  
 خود پس برگشتند و رفتند در مواجبه دشمن باز طائفه دیگر آمدند پس گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان  
 رکعتی را که باقی مانده بود از نماز و سه و شصت ماند تا آنکه تمام کردند رکعتی را بر سر سه و شصت و تنها پس سلام داد و حضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان درین صورت هرگز و سه یک رکعت شد با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 و یک رکعت تنها اما بهم در وقت صلوة حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه قضا سه رکعت باقیه بعد از نماز سه  
 نماز حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن  
 برابر قبله بودند و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید بهیچ یک ازین دو صورت نه دیگر بدانکه کلام مصنف  
 در جمیع این وجه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار نزد دوسه تخصیص از خوف مستبحالت سفر چنانکه مذکور است امام مالک است  
 پس گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر خصمت است چنانچه مختار بعضی  
 آنکه است و اگر چه صحیح آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده و لیکن این (مختار) در  
 صلوة حالت خوف باشد تا هر طائفه نماز را محض آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تمام بگذارد یا بجهت جواز که بار  
 او سه نماز چنانچه شافعی بآن قائل است و لهذا در بعضی عبارات شافعیه واقع است که بیاید قوم را دو و آن حضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم را چهار و در مغرب شش و احتمال دارد که درین صورت این از در حضر بوده باشد و برین تقدیر  
 اقتضای قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بود چنانکه گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از قوم در وجه اخیر و لیکن در حدیث  
 جابر آمده که آن در غزوه ذات الرقاع بود و انشاء الله و حق آنست که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و شکی نیست که صلوة خوف از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 در چهار موضع بود ذات الرقاع و بلخ و غل و عسفان و ذی قرد و تجوز آن در حضر از فقهاء باین قیاس است  
 و منصف میگوید و این وجه همه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صحیح و ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه  
 وآله وسلم بران و مذکور است امام احمد بن حنبل چنانچه قاعده اوست در ابتلاع مادر و اگر چه بعضی از اهل و سه ترجیح  
 وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخاری و مسلم از سهیل بن ابی حمزه کرده اند و مختار امام مالک نیز برین وجه است  
 و لیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که طائفه ثانیه میگذاشتند بخواند و سلام ببرد و این طائفه قضا سه رکعت



وخل آنست و با بجه مصلحت هر دو جانب با قضاة انصاف چنانچه عادت شرعیت و عی بود در رعایت نهایت  
عدالت و توسط افراد اعیان حقوق و احکام و وجه و احکامی که بعد ازین مذکور گردد و به تفصیل بر بیان نمیشود و از  
رعایت حکمت و عدالت اوست صلوات الله علیه و آله و سلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر  
و احتیاج کسان بآن فراوان ترست واجب گردان دادن آن باسانی میسر بود و در فرق آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد  
یک صنف نزع و شمار چنانکه خوب و خراب و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضر اوقات که در اندک زمانی تباه گردد و دوم  
به حیوة الانعام از شتر و گاو و گوسفند به بشر اعلی و تفاهیل که در رفقه مذکورست سوم صنف زرویم که قوام معاش عیالمان  
با اعتبار تقویم اشیاء است چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف و فروش و سایر اقمشه و  
و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و شمار و نگاه حساد و دیگر در آن کمال آنکه وقت حاصل شد  
غله است فرمود و این نیز رعایت عدل است هم در رعایت اموال که بعد از گذشتن سال و حصول منفعت مال  
نمای آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغییر آن در سال یقینست و وقت حصول غله و شمار حساد و کمال آن واجب  
گردانید و هم در رعایت جانب فقرا تا مبادا بتأخیر از سال و از وقت حساد و ادا زکوة تاخیر و اموال راه افتد  
گردد و نیز از رعایت عدالتست که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن  
در مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود و اگر چه بیچ رایج واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیبیت است باید  
بهیچون گنجی که بایده از کان یا دینیه و چون بی مشقت بدست آمده امدان سال و گذشتن آن را چنانکه در اموال  
تجارت اعتبار کرد و در آن اعتبار نکرد بلکه در حال که بایده بروی واجب شود که اخراج خمس خالص یعنی پنج یک کند  
و آنچه از اموال و تحصیل آن مشقت و کفایت بقدر اهداست نه زیاده مشقت و کفایت نیمه آن یعنی ده رایج واجب کرد  
چنانکه در زروع و شمار که باب باران حاصل شود و نیمه آن یعنی بیست رایجی واجب کرد و در آنچه زیادت تکلف و تخلیج بود  
از دو لایه که بآن از عوضها و جوهرها آب بکشد یا از چاهی که بکاوشتر و خر کشیده آب بکشد یا حیرین آبی  
یا مانند آن سیراب گردانند و نیمه آن که چهل رایجیست واجب کرد و در آن چه تخلیجست لعل و تعب نام از آن کتاب  
مشقت اسفار و رکوب بجا در رفتن ببلاده و کثافت عالم که رخ آرد و ترقب و انتظار قیم و اسعار و امثال آن و دیگر  
از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصایب تعیین فرمود  
و نصایب در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصایب هر چیزی آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و از شرع خاص  
و حکم مخصوص بدان مترتب گردد و نصایب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد و در شرع  
شرعیت در هر صنف از مال نصایب تعیین یافته چنانکه در فقره و نیست درم که مبلغ آن بحساب دیار یا بجاه و توکیه  
و در زربست شقال که بوزن این دیار هفت و نیم توکیه بود و در غلات و شمار شش صد من شمریست که پنج شتر و از  
شتران عربی باشد در حدیث و فقره در زروع و شمار خمسة اوسق گفته اند غالباً خمسة اوسق بهین مقدار میرسد که صنف  
گفته است و الله اعلم و نصایب در گوسفند چهل و در گاو و سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصایب یا چیزی واجب نبود و اصل  
در باب تعیین مقدار نصایب زکوة کتاب رسول الله است صلوات الله علیه و آله و سلم و عمل خلفای راشدین بعد از وی  
بآن کتاب و اجماع است بر آن بعد از آن بماند که اگر نصایب جمال آن شش باشد که زکوة از جنس آن بود و واد آن بر همان

اموال گران نباید و ازان زیاده ضرری بایشان لاحق نگردد چنانکه از سی گا و گوساله یکساله و از چهل گوسفند گوسفندی  
 کند یک و از نفوذ چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال  
 آن نداشت که مواسات فقر در جنس و سبب بود بحیث آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق گردد  
 چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر و ادان گران دارد ازین جهت رعایت عدالت اقتضای آن کرد که یک گوسفند  
 در پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در سبب چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتران بیست و پنج برسد احتمال آن  
 که از جنس آن ببرد و گران نباید لاجرم تخیر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس از پنج شتر گوسفند  
 افتد و خواه یک شتر یکساله تمام که در تقسیم آن نزدیک پنج گوسفند است بدین تخیر نرند سبب خفیفه نیست در سبب  
 ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیقی که انفس را وایت کرد که اصل است در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آورده نیز  
 در بیست و پنج شتر یک شتر است که آنرا نیست مخفی گویند و این تخیر که مصنف ذکر کرده نیست و بر کار ابدستی که اصل است و حق زکوة  
 یعنی فقیرست یا قسمی دیگر از ان اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بر ادای دگر کسی زکوة طلبه شدی و حال می در ابلهست و  
 استحقاق آن بفعل معلوم نبودی نظر بظایر حال اعتماد بر صدق قول می نموده وی را زکوة بر ادای اما بعد از آنکه غنای عم  
 ابلهست و می معلوم شدی و بر خبر کردی که تو نگران را در زکوة حظه نصیب نیست شری و نه توانایان را که بر کتاب انانی  
 دارند مروت و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است اعاده زکاة واجب بود و عادت آن بود که زکاة را در شهر  
 و دیه لاکه حال بپند می هم در آن موضع بکلم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر فقرای آنجا صرف کردند و بحیث قریب توقع فقر  
 ما حرمان از ان موجب آزار و نارسا و اطراف ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل که او را همین فرستاده بودند آمده که از غنای  
 ایشان بکیه و بر فقرای ایشان رو کن و اگر چیزی که بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم  
 آوردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر فقرای آنجا صرف کردی درند سبب امام ابو حنیفه نیز نقل زکوة از شهر  
 لشهری کرده است که اگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند برین تقدیر نقل زکوة بسو  
 آنها جائز بلکه مستحب است و از عادات بنوی صلی الله علیه و آله وسلم نبود که از اسپ و برده و استر و دراز گوش و بقول خربزه  
 و خیار و غسل و فدا که در کمال نمی آید و ذخیره کردن را نمی شناید زکوة بستاند مگر رطب و انگور که ازان زکوة می ستند و منسرق  
 نمیکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده در جامع الاصول از کتب ستمه از ابی هریره آورده که فرمود رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله وسلم نیست بر مسلم صدقه در عهد و سبب و نه در فرس و سبب و در تخمین آمده نیست در عهد صدقه مگر صدقه نفطر و در  
 ستمن نبود و آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة غطه است و در حدیث دیگر نیز آمده که حق تعالی  
 در گذشته از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر و امام احمد و مسند خود از علی و طبرانی در  
 اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تحقیق عفو کردم شمارا از صدقه اسپ و برده  
 و مراد اسپ و برده است که براس غیر تجارت بود اما اگر براس تجارت بود منظور درو سبب مال است و واجب است  
 درو سبب زکوة نظر بقیمت و سبب و تخمین واجب است زکوة در سبب مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داود  
 آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که امر میکرد مارا که بر آیم صدقه را از هر چه میا ساخته ایم او را براسه میع و نیز  
 امام ابو حنیفه و زکوة اگر اسپان برون میچیده باشند در خانه علقه نخورند اگر چه براسه تجارت نباشند واجب است



در آن زکوة و خیر است صاحب آن بر سر هر اسب و نیار سه بد یا قیمت کند و در هر دو لیست دریم پنج دریم و در بد یا میل آنکه  
 در حدیث دار قطنی و بیقی از جابر آمده که نه انجیل السائمه فی کل فرس نیار و در هدایه این حدیث را پنجین روایت کرده  
 نه کل فرس سائمه دنیا و عشر و دریم و در شرح هدایه گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در هدایه تاویل آن  
 احادیث که در و سه نفی و غفر زکوة از اسپان واقع شده آن گروه که مراد بان اسپان غازیان است که بر خدیو  
 بجزند زکوة در آن واجب نبود و همچنین منقول است از زید بن ثابت در وقت که مروان بن عبد الملک مشاورت کرد  
 با صحابه در زکوة اسپ که چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نیست بر من در اسب  
 وی و بنده وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا اباسعید تو چو گوئی ابو هریره گفت عجب از مروان که من حدیث  
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا اباسعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم مراد بان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرست مگر برای غزا کذا فی الهدایه و شروه و هم در هدایه  
 میگوید که تخمیر میان دنیا و تقویم ماثور است از عمر و روایت که ابو عبیده بن الجراح امیر شام بود اهل شام بر او عرض  
 کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابو عبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس ما  
 بنوشت بر امیر المومنین عمر پس در جواب و بنوشت که تخمیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسب  
 دنیا سه و اگر خواهند قیمت گفتند و بدینند در هر دو لیست دریم پنج و جابر نهان یک شق را روایت کرده اند  
 دنیا سه کذا فی شرح الاثار ما در جامع الاصول از موطا آنکه در اهل شام گفتند به ابی عبیده بن الجراح که تخمیر  
 از اسپان در هدایه ماحده پس و ابا آورد از ان پست بنوشت بن عمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز  
 بانی عبیده درین باب گفتند وی باز بنوشت بن عمر پس بنوشت و نه که اگر ایشان دوست میدارند صدقه مراد از اسپان  
 بگیر از ایشان و در کن هم بر ایشان و پرورش کن بر هدایه ایشان را امام هاک میگوید معنی روکن بر ایشان یعنی بدو  
 بقدری که ایشان که عمارت صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بهبود بنوشت  
 که زکوة داده نشود در و سه پس در اسپان عربی ده دریم ساخت و در اسب ترکی هشت رواه ابن جریر و زکوة در اسپان  
 که نزد امام ابو حنیفه است بر تقدیر است که نرواده مختلط باشند و نسلی از ایشان پیدا شده باشد اما اگر تنها  
 ذکر بود یا از انات تنها واجب نشود از حیث عدم تناسل و ماحود در روایتی از انات تنها بدینند که تناسل در آن  
 بفعل مستعار ممکن است پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة است باتفاق و در اسپان غازیان که برای سواری است  
 نیست و در غیر آن اگر سائم باشد نزد امام ابو حنیفه هست و نزد غیر ایشان نیست و اما استر و دراز گوش باتفاق در آن  
 زکوة نیست اگر برای تجارت باشند دار قطنی از حدیث امیر المومنین علیه آورده که در جهه صدقه نیست و تفسیر جهه باب  
 و استر و برده کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در هر چیست فرمود که فرود نیامده است  
 بر من در هر چیزی مگر این آیت مفروءه جامع و من عمل شقال ذرة خیر ایره و من عمل شقال ذرة شدر ایره یعنی  
 در خصوص هر چیزی که از و سه نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات است که صدقه و زکوة نیز  
 در آن است اگر یک خیر است بکند و چیزی در آن بدید لابد ثواب آن را بدید مقصود نفی و عیب قدری معین است  
 از زکوة در آن و در هدایه این حدیث عامیانه در جمیع و بغال هر دو آورده اما در کتب احوال نیست بجز حدیث

یا فتمه میشود و الله اعلم بما قبول یعنی ترا و خبر نرا و خیار و فواکه مثل انار و سیب و امرود و مانند آن احادیث در تارگ فستن  
 زکوة از آن بطریق متعدد وارد شده بهیچ از مکتب آدرده که لیس فی انخضرات و البقول صدقه و دار قطنی از عمر بن  
 و انس آورده که لیس فی انخضرات صدقه و این جریرا عبد الله آورده که نیست در قبل و تو ابل و زعفران و فاکه در  
 خشک زکوة و در قلع و کثره مخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست و مذ سبب صاحبیه نیز همین است که آنچه ثمره باقیه  
 ندارد در دوسه صدقه زکوة که مراد بوسه در اینجا عشرت واجب نبود و از محیط نقل کرده اند که مراد ببقا صلاحیت  
 او خاست تا سال تمام یا زیاده چنانکه خوب و خرم و انگور و در خرما و انگور و خمسته اوست برسد واجب بود در آن و در  
 کمتر از آن نه و احادیث درین باب نیز آمده غرض امام ابو حنیفه در هر چه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواهد آید مانند یا نه عشر  
 واجب بود از جهت قول غیر علیه السلام که فرمود چیزی که که بیرون آر آن را زمین در دوسه عشرت و این مطلق است  
 شامل قلیل و کثیر و قصب و خطیب و حیثیش نزد ایشان نیز مستثنی است و قد ذکر فی محله و قول حنفی گفت و فرق نمیکند  
 میان تر و خشک متعلق است بهر دو قسم یعنی بغوا که و بقول که در دوسه زکوة نیست و بر طب و انگور که در وی هست غسل  
 نزد شافعی زکوة در دوسه نیست و بهیچ از علای آورده که لیس فی غسل زکوة و نزد امام ابو حنیفه در دوسه عشرت اگر  
 در زمین عشرت بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در دوسه معتبر نیست چنانکه در خارج ارض از خضرات و فواکه و  
 ما اخر حقه الارض فیه العشره که مذکور شد حجت ایشان است و نزد ابی یوسف در روایتی معتبر است در وی قیمت و در دوسه  
 ده قریه و ترند و از ابن عمر آورده در هر ده زق از غسل یکین است و در روایتی در ده قریه یک قریه و لیکن گفته اند  
 که در استناد این حدیث سخن است و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی انقی و اما عسکه  
 از کوه بر آید در دوسه نیز عشرت نزد امام و نزد ابی یوسف چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه بد شود  
 در جبال و برتیه و ارض موات از غسل فواکه اگر گردنیار داورا امام پس آن حکم عبید دارد که مباح است بر هر که باید و اگر  
 گرد آرد در دوسه عشرت و نزد ابی یوسف و حسن و شهور باقی است برابر اجماع انقی و این موافق است با آنچه جامع اصول  
 از ابو داود و نسائی از حدیث عمر بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد بلال که یکی از بنی متحان بود و شورش را که  
 مرا و ابو بکر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد که گرد آرد و ادسه را که او داشت پس گرد آورد و رسول خدا  
 و ای آن داد و چون عهد ولایت بخرمین الخطاب رسید سفیان بن وهب که عامل ابو دورد باب زکوة غسل بجانب  
 وی بنوشته و پرسید از آن پس بنوشته عمر که اگر ادا کند چیزی را که ادا میکند بجز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غسل نخل گرد آرد  
 بر اسه و سه وادی ادا و الا آنها گلسان بارانند میخورد و را هر که سخی اید و سخته گرد آرد و ادی آنست که آن گلسان  
 نگذارد که بر ایشان گردند و در وادسه مختلف روند که موجب انتقاض غسل است و چون گرد آرد و شد برای ایشان داد  
 معین اقامت میکنند در دوسه بفران خاطر میچند و غسل میدهند بیشتر از آنکه بر تقدیر بر ایشان گشتن و سهند و بیشتر  
 می نشود و منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد در دوسه عشرت یا مراد از گرد آردن وادسه آنکه غسل برای قنط  
 نمایند و مردم بیگانه را نگذارند که بدان تعرض کنند و مخصوص گردید بقرصه خاص و واجب گردید بر ایشان عشرت گذاشتن  
 شرح جامع الاصول و هر گاه که کسی زکوة بجز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آورد دوسه را دعا کرد و یکم نفس  
 قرآن که فرموده و صل علیهم و مراد بصلوة سوره یا سوره و اگر هم بلفظ صلوة بود آنست اذنی باشد بلفظ منقول و اندا

گواه گفته اللهم بارک فیہ و فی اہلہ و گاہ گفته اللهم صل علیہ و علیٰ اہلہ و علیٰ آلہ و علیٰ من اتبعہ  
 علیہ و آلہ و سلم و گفته که سے آورد اور اقوسے صدقہ را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزے پیر من صدقہ  
 خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمدہ کہ چون می آورد در صدقہ خود را میفرمود اللهم صل علیہ اللهم صل علی عمر بن  
 العاص کہ بعض احادیث واقع شدہ باین جهت است کہ صدقہ آورد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم و ابرین عادت کریمہ خودین  
 و عاکرہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم راضی بود از وی درین باب یعنی صدقہ آوردن کہ بوجہ مرغوب آورد آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم  
 متصدق را منع کردی کہ صدقہ خود را باز خریداری و سلم از عمر بن الخطاب کبہ بردہ اند کہ سوار کردم بر آبی در راہ خدا یعنی تصدق کردم  
 و ادا م آبی بر آبی از مجاہدان کہ اسب نہشت پس آن شخص ضلک کرد آن اسب را خوب نکرد سیاست اورا علیت و نگاشت و آن اسب  
 و بخر گاہ کہ شستن پس نوشتم کہ بخرم آن اسب را از وی گمان آنکہ از آن خواہد فروخت و پیرسیم از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم  
 و سلم درین باب تا چہ فرماید فرمود باز بخرا و اگر چہ بیکم ہم دہد و عود کن در صدقہ خود و فرمود کندہ و صدقہ خود حکم کے دارد  
 کہ باز میخورد قی خود را و در روایتی آمدہ کہ عائد در صدقہ خود همچون عائد است دینی خود یعنی اگر چہ حسب ہر فتویٰ شرع این خریدن بیز  
 چہ آن صدقہ چون در ملک درآمد حکم اجنبی دارد لیکن بکلم خست و ذنات و خروج از مرث دست نباشد و این کہ است تقدیر  
 ملک اختیاری است چنانکہ سب و بیہ اما اگر بمرث رسید کہ است نہ از ذریہ کہ دارث در ملک ارث اختیار ندارد چنانکہ در حد  
 دیگر آمدہ از بریدہ کہ زنی نزد حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و عرض کرد یا رسول اللہ تصدق کردہ بودم من بر یاد خود  
 جاریہ را اکنون مادر مرده چہ کار کنم آن حادیہ را فرمود اجر و ثواب تو تصدق کہ کردی ثابت شد و آنجا رہی تو باز میگرد  
 میراث یعنی این صورت از عود در صدقہ نبود و مکررہ نباشد رواہ سلم و آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم شتران صدقہ را  
 بہت مبارک خود داغ کردے و غالباً دلخ بر گوشی کردے بد آنکہ در داغ کردن حیوانات علما اختلاف است صحیح  
 آنست کہ اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن و تمیز کردن تا مختلط نشود جائز است فعل آن حضرت صلے اللہ علیہ  
 و آلہ و سلم در داغ کردن شتران صدقہ محبت است لیکن آن نیز باید کہ بر روست نباشد کہ از آن نمی آمدہ و لہذا داغ نهادن  
 آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم بر شتران صدقہ اکثر برگوشی نبود و اگر بزبان گا و شتر کنند نیز جائز است گذشت  
 کتب الفقہ و در روایات آمدہ است کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم حمارے را دید کہ بر روی او داغ کرده بودند  
 فرمود لعن اللہ الذے سم و نیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاہر نیست و اما دلخ کردن آدمے در بسیاری از احادیث ثنی  
 از آن واقع شدہ کہ آن شانی توکل است و نیز واقع شدہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم بعضی از اصحاب با داغ کردن  
 فرمود و سر انجام است کہ باید این بحث در آخر کتاب انشاء اللہ تعالی و گاہ از برای مصالح اسلام قرض کردی و بر مال  
 صدقات حوالہ کردے انچہ مقرر شدہ است در فقہ حنفیہ آنست کہ مصارف زکوٰۃ آن جامعہ اند کہ در کتبہ انما الصدقات  
 للفقراء و المساکین الا یہ مذکور اند و صرف آن بمصلحت دیگر مثل سد خور و کرے انہار و تخمین حبش و مثال آن از مصالح  
 اسلام جائز نیست و محل این مصالح مال خراج و جزیه و امثال آنست پس مراد از مصالح اسلام کہ مصنف میگوید بواسط  
 فقر و اعانتہ بیومین و انفاق عمال و امثال آن بود کہ از مصنفات مصارف زکوٰۃ است یا مراد از صدقات غیر زکوٰۃ بود  
 از صدقات نافلہ و مانند آن با آنکہ وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود و اللہ اعلم و در حدیث ابی داؤد آمدہ  
 کہ مردے بحضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و گفت بدہ مرا از صدقہ فرمود حق تعالی راضی نشدہ و صدقات

بیمیر خود و نه غیر او و خود حکم کرده در آن قسمت کرد صدقات را در شصت منعت اگر توانا آنها باشی بدیم ترا و ما حدیث  
 درین باب که منعت میگویی بنیافتیم و لکن در حدیث الی داود آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله صدقته را  
 از شتران صدقه در وصیت انصار رسیده که گفته شد و خیر داد و این خود حکم داد که قرض است از محسن و نیز آمده که و  
صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج و انشاء علم و درگاه ضرورت زکوة و وساله را از پیش طلب داشتند  
 چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از سلم مرتضی آورده که گفت پیش گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عباس صدقه  
 دو ساله را آورده اسید طی فی جمع الجوامع و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم عمر را بر صدقه فرستاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنین رسانید که ابن جلیل خالد بن  
 ابولید و عباس زکوة ننید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابن جلیل را که بداند که فقیر بود پس عی کرد  
 او را خدا ای تعالی و اما خالد بن ابولید پس ظلم میکند شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی حر و سست که زره بانی خود را  
 و دو اب و سار با سه خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس اینچنین کسیکه خیر و تطیع و نفل میکند زکوة که حق  
 واجب است از او سه چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة و سه بر من است و مثل آن با آن نیز پیوسته گفت با عمر  
 نه انستی تو که هم مرد و مثل پدر و است اکنون در توجیه اینکه فرمود زکوة عباس بر من است و مانند آن با آن نیز می بین  
 گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زکوة دو ساله را از او سه بیشتر بطریق قرض گرفته بود و یکی از همین سال  
 که متعلق به پدید آمدن وی و دیگر از سال آینده پس قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم زکوة او بر من است باعتبار سال شش  
 با آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند که معنی آنست که من کفیل زکوة او بم یزیدتی و من خواهم داد او را اینها که بگوید  
 داد او را دو سال از حجت حاجت که او داشت تا بعد از انقضا سه حاجت خواهد داد و الله اعلم **فصل در زکوة فطر**  
 ترمذی از عمر بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم منادی را فرستاد که  
 تا در بازار را و محله ها و کوچه ها که کند اگر دے پوشیده نماند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت رمضان است که اتفاق  
 بعد از هجرت است و آیه نازل در این در مدینه است بے خلاف پس فرستادن منادی را که چه معنی داشته باشد  
 یارب اگر از مدینه بیکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت دے در سال دوم از هجرت است آن نیز بعید است  
 چه که آن زمان دار الحریب بود و فرستادن شریعت در اینجا چه غرض باشد مگر در سال فتح مکه با عام حجة الوداع بود  
 این نیز خلاف ظاهر است مسلمانان خود پیش ازین آنرا دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن  
 منادی که در اشالی این واقع شده نزد نزول شریعت جدید است مگر بحسب تعلیم مجامع که در روز فتح مسلمانان شده  
 و قصد اشاعت و اظهار شریعت اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد و انشاء علم و باجمعه اند اگر دانست که اولا و آگاه باشد  
 ان صدقة الفطر واجبة بدستی که صدقه فطر واجب است علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر دانی مردیان حر و عباد از انبیه  
 صغیر و کبیر حرد باشد یا بزرگ و وجوب بر بنده و غیر بنده وجوب بر سید و والد او است و مراد بنده است که براس  
 خدمت است و آنکه براس تجارت بود صدقه فطر از او سه واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة که در عبید تجارت بود خدمت  
 از عیب ثور سه و شعی نیز همین است زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب است و در یک نفس زکوة واجب نبود  
 و در وجوب صدقه فطر در عیب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شریعت است اگر خیر نامی نبود لقول الله صدقة



الا عن نظر غنی و در حدیث ثعلبی بصریج آمد و الا یجب الا علی من ملک نصابا و نذر شافعی فرض است بر هر که مالک است  
 قوت یوم را بر افس خود و بر افس هر که لازم است بروی نفقه او و فاضل است از عامه و سکن و خادم و دین گذانی  
 احوال و لیکن نصاب شرط نیست و گویند که صدقه فطر از عبادات بدینیه است نه مالیه و شمیاء او نه که فطر مناسب  
 این قول است و صدقه فطر واجب است نزد ائمه ثلثه و لیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه و نذر آنها واجب  
 فرض الا امام مالک که سنت مگر که گوید بدان سنح دوم از گندم که نصف صاع است او سوا یا از غیر گندم صاعا من طعام  
 بر هر کیصلع از طعام که شیعیان تر است و یا جز آن در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون  
 می آوردم مادر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید بود طعام ما یعنی  
 در آن وقت شیعیان و حنفی و مذهب این حدیث بحجت آن آورده تا معلوم گردد که تخمیر میان نصف صاع  
 از بر صاع از شیعیان در زمان نبوت بود چنانکه بعضی ائمه گفته و بعضی احادیث نیز آمده که در آن زمان پهن صاع  
 بود از شیعیان و تمر یا از گندم نیز بعد از آن مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیمت مساوی صاع از آنها بود و این را  
 مؤید ساخت بخدیجه که در سنن نسائی ثابت است که چون نبوت خلافت با میراث منین علی رسید فرمود صلح و آب  
 خود در صدقه فطر نصف صاع است از بر و صاع از تمر و شیعیان و جز آن اما از اوسع الله علیکم اما چون فرج گردانید از آن  
 و اما مالک را خدای تعالی بر شما قاضی و استخواس پس شما نیز فرای کیندر صدقه اجلو یا گردانید آن صدقه را صاعا من بر و غیره  
 صاع از گندم و جز آن و فی لفظ لابنه داود و در لفظ دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داود است همچنین آمده فلما  
 قدم علی پس بر گاه که قدم کرد علی مرتضی بدینیه و باز آمد از سفر که در آن رفته بود رای شخص اخیر دید از زانی جورا  
 فقال پس گفت قد اوسع الله علیکم تحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فلو جمعتوه صاعا من کل شیء پس اگر بگردانید  
 صدقه را صاع از هر چیزی خواه جو باشد یا گندم افضل باشد در ثواب و داخل در شکر نعمت تو وسیع و احتمال داشت  
 که چون از بر صاع گردند از شیعیان و مانند آن زیاده از صاع سبکند و لیکن هم بر صاع از بر باشد یا شیعیان را دادند که  
 در شرح زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داود و نسائی را از حسن بصری باین لفظ  
 آورده که گفت خطبه خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صومتان را و بود نزد مردم  
 که شنیدانستند آنرا یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه برخیزید و  
 خبر دهید به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانست پس برگشت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم این صدقه را صاعی از تمر یا از شیعیان یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حرایا مالک ذکر یا انشی صغیر یا کبیر پس چون  
 نزد مردم آورد علی مرتضی و دید از زانی شیعیان را گفت تحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیزی گردانید  
 بهتر باشد و انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود و تطوع خواهد بود نه فرض و صلح همان  
 نصف صاع است و همچنین در روایتی که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکنون  
 بعضی روایات دیگر که در جامع الاصول است نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و باقی التوفیق از بخار  
 و سلم از ابن عمر می آید که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مگر که فطر را صاعی از تمر یا صاعی از شیعیان یا  
 گردانید و روایتی ازین را که پس برابر گردند مردم آن نصف صاع از بر و بود ابن عمر که از عمر سعید و در میان عمر که در

از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر زکوة فطر صاعی از بر یا صاعی از شعیر  
گفت عبد الله بن عمر پس گردانیدند مردم بر آن دو مد از خطه و از موطا و تریه و ابوداؤد و نسائی نیز مثل آن  
آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد این عمر در زکوة فطر مگر عمر الا یکبار که شعیر بر آورد و نیز از نسائی آورده که بودند  
مردم که بیرون می آوردند صدقه فطر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا سلت یا زبیب  
پس چون شد زمان عمر و بسیار شد گندم گردانید و نه نصف صاع خطه را بجای صاع ازان اشیا پس گردانیدند  
بعد ازان مردم نصف صاع را از بر برابر آن و هم در کتب سته از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون آوردیم  
ما زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب و زیاده کرد در روایت  
و دیگر این را که چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد لازم می آید بر او و مد از شعیر میدانم یعنی دو چند  
اوست پس نصف صاع این برابر صاع ازان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام اینجا خطه باشد از جهت تبارک  
بفهم در عرف و خطاب گفته که طعام اسم خطه است خاصه و بقرینه مقابله آن با آن اشیا که دیگر اگر چه در روایت دیگر  
ابو سعید گفت که بود طعام یا شعیر و زبیب و اقط و تمر و در فتح الباری ببلای اثبات کرده که مراد طعام در حدیث  
ابو سعید غیر خطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز در آن وقت  
غالب قوت ایشان آن بود و گمانی گفته که آن از قبیل عطف خاص بر عام است ولیکن درین عطف باید که  
خاص اشرف افراد باشد و اینجا نه چنین است و روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تبدیل نصف صاع  
تمام از شعیر و تمر معاویه کرده و تواند که و آن عمر یاد داشته باشد و مردم چون الا آن از و سینه نسبت  
بآن کردند و گفت ابو سعید بن بیرون نمی آید مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا خمر آن ازان اشیا که در حدیث وی مذکور است  
و باجماع در بعضی احادیث ازان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نصف صاع از خطه آمده و در بعضی صاع از و سینه از صدقه  
و کس نیز آمده و در بعضی صاع از و سینه مطلق و روید یافته و نزد خفیه آن محمول است بر تطوع چنانکه آنچه مری  
از امیر المؤمنین علی است نیز همین حکم دارد و آنچه از امیر المؤمنین عمر آمده نیز حکم سابق است که در وقت شیوع شعیر  
و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذکور است  
و مذکور است سفیان ثوری و ابن المبارک نیز همین است و تمر نزد ابو خفیه حکم بود از و زبیب حکم گندم و نزد صاحب  
زبیب نیز در حکم شعیر است و از احادیثی که مذکور شد نیز ظاهر همین است و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان است  
در قیمت و الله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع است و در مدینه گفته که مذکور است صاحب جامع الصحاح  
است که خلفای راشدین از ایشانند و روایات زیاد محمول اند بر تطوع و تنفل تنبیه صاع عراقه هشت رطل  
و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد ما نصف صاع عراقی است و این  
دو من است و من چهل ستار و چهاردهم شقال پس من صد و هشتاد شقال بود که اقال شراح اوقایه و از کتب دیگر  
همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرماییم نصف صاع بوزن اکبر شاسبی که سیر  
نمی شاسبی بود دو نیم سیر میغردد و پنج سیر شاسبی و بوزن حال جهانگیر شاسبی عبد الله بلکه و سلطان که سیری شای  
و شش سیر شاسبی بود و سیر و یک پا و میشود یک سیر شاسبی کم باین حساب که صاع به قصد و بیت شقال است

از آنکه صلح چهارمین است و من چهل ستار و هشتاد و نیم شقال پس هر من صد و هشتاد و شقال بود چون سیر شاهی  
هم چهل و نیم شقال است لازم آید که نصف صلح هشتاد و سیر شاهی باشد و هشتاد و سیر شاهی دو نیم سیر و پنج سیر شاهی شود  
بوزن قدیم و نه و سیر یکپا و یک سیر شاهی که بوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت بنوی صلوات الله علیه و آله و سلم آن بود که زکوة  
فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد و بعد از آن نماز بیرون می آمد چنانچه سنن دیگر از فطر سال  
و استبک و طیب و پس احسن ثیاب افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة کسیکه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید  
فهی صدقه مقبولة پس آن صدقه است مقبول از فطر و مترتب میشود بر وی ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و  
کسیکه ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس و س صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست  
از فطر این خبر و حدیث است که ابو داؤد و بیهقی و دارقطنی از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا صلوات  
علیه و آله و سلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفت و طعمه مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر  
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بزکوة الفطر بصدقه فطر آن تو دس که ادا کرده شود  
قبل خروج الناس الى الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوئے نماز و در روایت ترمذی و ابو داؤد و تائی نیز از ابن عمر  
مانند این آمده و صحت میگوید که هر یک از این حدیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزئ و محسوب نیست از  
صدقه فطر و لیکن الله اربعة و غیر هم متفق اند بر آنکه ادا پیش از نماز مستحب است تا اغناے فقر از سوال بحکم اخنوخم عن  
المسئلة فی هذا اليوم دنای از این روز حاصل شود و شغل و س نگر و سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز  
عید مکروه است و نزد بعضی مشایخ مذہب ایشان آن قضا است نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضا است البته  
اما تقیم بر روز فطر نیز جائز است نزد ما و در ظاهر مذہب فرق نیست میان بذت قلیل یا کثیر اگر چند یک سال و دو سال  
زیاده ازان باشد جائز است و نزد بعضی جائز است یک روز یا دو روز زیرا که امر با غناے فقیر در روز فطر اقتضاے  
آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بر روز فطر است حکم آن دارد و منافات ندارد  
با غنا در آن روز و بعضی گویند جائز است در عشره اخیر و نزد بعضی در نصف اخیر و نزد بعضی بعد از دخول در رمضان نه  
پیش از آن زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان است و اگر سبب آن  
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعضی در همان سال جائز نه پیش از آن و در مذہب امام احمد نیز مثال  
این اقوال آمده اما آنچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسو کسیکه جمعی  
نزد وی پیش از فطر بود و زیاده و در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر ادا میکرد آنرا پیش از فطر یک روز و در صحیحین از و س  
آمده که گفت بودند بعضی میاب که میدادند پیش از عید یک روز و زیاده و نزدیک پس افضل و اولی آنست که ازین حدیث و از کلمه و الله اعلم  
و آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در صدقات زکوة مذکور اند قسمت میکرد  
و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر را بجهت طهر صیام و طعمه مساکین است و حدیث دیگر که اخنوخ را حکم میکند ظاهر در آنست  
و با وجود آن در هیچ حدیث تصریح اثر سه هم بیان معنی تخصیص مسکین و صدقه فطر و در آنکه از آن عدم جواز قسمت بجنایف دیگر لازم آید  
و لیکن اتفاقاً بینین صنف مساکین خاصه تقسیم می کرد و بعضی از علما بجهت تسکین بظاہر نص بنوی صلوات الله علیه و آله  
و سلم بآن قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاصست مساکین

و ظاهر از کتب ائمه اربعه آنست که مصارف و سے همان مصارف زکوة است و در کتاب خرقة که در مذہب  
امام احمد است تصریح است بان و گفته است که و يعطى صدقة الفطر لمن يجوز ان يعطى صدقة الاموال في زكوة في خرقة و  
میگوید زیرا که و سے صدقة است پس در آید تحت قول حق سبحانه و اما الصدقات للفقراء و المساكين الا انما و باوجود  
آن شک نیست که افضل و احوط مقتضای اتباع فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همان باشد که داده شود به  
صنف که فقرا و مساکین اند و بدانکه صدقة دونوع است صدقة واجب صدقة تطوع اما صدقة واجب پس گفته است بیان  
آن و چون واجب است امر میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدان و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقة تطوع اگر چه  
امر و وجوب بدان نکرده و بر ترک آن وعید نفرموده اما در اینجا است دوست داشتنی و بدان آن چندان باشد که  
که بخلاستان آن شاد و شاد و خوشی و خوشی هر کس محبوب است و لهذا استوف و سرور اهل ایمان کامل بطاعت  
و عبادت بیشتر از سرور اهل فسوق و عصیان بگردار ما سے نشان بود از جهت وجود صحت و نورانیت و شراحت قلب  
در آن و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقباض درین یارب مگر آنائی که پنج ایمان منتزع شده باشند از ارضی قلوبشان  
نموده باشد من ذلک و هر مقدار که در راه حق صرف کرد سے آن را بسیار نشمر دے و اگر چه بسیار نشمر دی از جهت نماند  
جود و سخاوت آن را اندک هم ندانستی و حقیر نشمر دے اگر چه اندک چیز سے بود سے از جهت تعظیم طاعت و تقرب  
بدرگاه الهی چه تعظیم فعل طاعت نظر بامر الهی و وعده و سے و یقین بر تبت جزا بر و سے که قرب در صافی است لازم  
تا باعث بر جود و جهد و تقرب گردد و خوار داشت عمل در نظر اعتقاد منجر بطاقت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال  
دارد که معنی عبارت مصنف این بود که بسیار نشمر دی چه باشد بلکه اندک هم ندانستی و در جنب عظمت و کبریا سے  
حق و غلبه و قوت جود و سخاوت آن فعل در نظر شود و بهمت دی صلی الله علیه و آله و سلم محو و باق و اولی اعتبار بود  
فا فهم و چکس از و سے صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ وقت چیزی نخواستی که در وقت حاضر بودی در دادن صلاح  
وقت و مصاحبت آن کس بود سے الا اجابت کرد سے و بیاد سے در روایت سلم از انس آمده که سوال کرده نمیشد  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ چیز را مگر آنکه میداد آن چیز را و بخاری و مسلم از حدیث جابر آورده اند که سوال  
کرده نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ چیز برگزیده در برابر آن لا گفته باشد و قال الفرزوق فی لغته صلی الله  
علیه و آله و سلم ما قال لا قط الا فی تشهد لولا التشهد كانت لا و نه نعم و ترجمه پیشین بیت است که شاعر مدح یکی از ملوک  
گفته است سے زلفت لا بزمان مبارکش برگزیده مگر باشد آن لا اله الا الله و تفتید بانکه آن چیز حاضر بودی بجهت آنست  
که اگر بعض اوقات مسؤل شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف و یحیی وی کردی و اعتذار نمودی اما صحیح تر  
و منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمه لا اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت منع عطا نمودن و ازینجا لازم نیاید  
که بقصد اعتذار نیز گفته و لهذا در اعتذار آن جماعه که اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طلب ازی نمودند تا با و سے  
بغزار و نذر نمود لا اجدم احکم علیه دیا و جود آن فرق ظاهر است میان لا اجد ما احکم و لا احکم و نیز گاهی اگر چیزی حاضر  
نبودی سائل را با استقرار فرمود سے و یقضا سے آن وعده کرد سے و یضمانت او در آمد سے و نذر سے هر دے  
آمد و سوال کرد فرمود نر از من چیزی نیست تو بجز اگر چیزی سے آید ما قضا سے آن خواهم کرد و عمر بن الخطاب گفت  
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا حدیثی که قادر نیستی بر آن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را این سخن از عمر ناخوش آمد







چنانکه آن از ضروریات عزیزه اند و هر سخنی را جواد میتوان گفت اما هر چه در آن سخن نتوان خواند و بخود ریا و توقع نشنا  
 و غیره از خلق و طلب ثواب و رفع درجات از حق راه یابند نه بیخا نر که وی پیدا میکند و از نفس گدازد و ترغیر از اعراض  
 که آن فی الموائسب اللدینه نقلاً عن العوارث اگر گفته شود که سخاوت صفت منبده است و وجود صفت الهی نقیض ولایه  
 هر چه صفت الهی است اتم و اکمل بود از آنچه صفت منبده است جواش آنست که اطلاق سخاوت بر صفت الهی از ان  
 نگیند که سخاوت عزیزه است و وی تعالی منزله است از ان و در آدمی کمال است که نورانیت آن لی اختیار از باطن و  
 سر بر میزند و از آلودگی غرض و عوض معرای آید بخلاصت بود که گاهی مشرب بغرض و غایت میگردد بلکه گفته اند که صفت  
 آن از آدمی باین شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک فویرے ناتوان در مانده که  
 هیچ نوع غرض بوسه راه ندارد و طبع صفت درینا نیز در نظر نبود احسان میکند آنجا نیز الهی از اتجا حسیست و مهر بانی  
 در باطن و بے عارض میگردد که بدان رفع و از آنکه آن الم میکند از خود و حقیقت وجود و کمال آن مختصر است در ذات اقدس  
 باری تعالی که بے شائبه غرض و غایت انفاصت نماید و خیرات میکند پس آنچه صفت باری تعالی است اکمل است از آنچه  
 صفت منبده است فافهم و با بجد اگر تحصیل شیخ حال مبارک و میرا مشاهده کردی در وی اثر کردی و بکرم و بذل و سخاوت  
 متخلق گشته و هر که با و صلے الله علیه و آله و سلم نما لطفت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی  
 تا در وجود و سخاوت و سایر صفات حمیده بے اختیار گشته و مالک نفس خود شدی تا احسان و روشن کرم بر وی غالب  
 گشته و احتمال دارد که ضمیر و در قول و بے هر که با و بے نما لطفت کردی اشارت بانکس بود که حال مبارک و شایسته  
 کردی یعنی تحصیل شیخ تاثیر مشاهده حال عظیم و محبت شریف وی بجای رسید که هر که با وی مصاحبت کردی  
 جواد و سخنی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مال صحابه آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم در سیدین ایشان  
 بتمام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب و احسن و اعلی است در بیان ابد از شایسته حکما و کما  
 و از نبی که آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم محل انوار کرامت صفات و حمائد اخلاق و وجود و سخاوت و طی تعلقی بدنیایا  
 و متاع آن بود در آنما شرح اغلب مشاوان نفس و منبسطه الخاطر و طیب نفس بودی صلے الله علیه و آله و سلم همه  
 انقباض و غم و تنگی و ترشے از ظلمات نفس و صفات رفیله و خیل و شمع و تعلق بدنی و با سو الله پیدا کرد و بدانکه  
 جوهر پاک حضرت رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و حقائق بود زیرا که نفس پاک و پاک  
 اشرف نفوس مزاج شریف وی اعدل از هر بود و هر که چنین باشد لابد فعل و بے حسن فعال شکل می آید که کمال خلق و  
 حسن اخلاق و حمائد صفات و افعال می در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصاً شجاعت و سخاوت و حکمت و خیار  
 شجاعت و بے از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت و بے مبرین  
 و روشن است چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آید  
 که آمده بود نزد آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم مال کثیر از یحیی بن فرمود بریزید این مال را در مسجد پس نماز آمد و اتفاقاً  
 نکر و بدان مال که در گوشه سبزه افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بنیاید و بر سر مال بنشست و بر پاشان کرد و آن را با  
 بر مردم و ندید هیچ کس را مگر آنکه داد و اما از ان مال و از مجلس برخاست تا تمام آن مال قیمت نکرد و بر پشت عیسی  
 مال را بر پیش خود درین قضیه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبہ می آید که آن مال

که از بحرین آمده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شمت کرد و صد هزار درهم بود و آن دل خرابی بود که آمده بود  
در دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از این فارس نقل کرده که و در کتاب خود که در اسما و النبی صلی الله علیه  
و آله وسلم حج کرده میگوید که در روز جعفرین زنی آمد و شرف خواند که ایام رضاء آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را که  
دو سوارن بود بیا داد هر چه از ایشان گرفته بود بهم را بایشان داد و عطا ما که کثیره نامحصوره کرد که چون آنها را قیمت  
کردند پانصد هزار را بایشان و حیه گفت که این نهایت بود و است شمل او در وجود و الله اعلم  
و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی به حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و آن روزی در غزوات کرد پس آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم او را گوسفندان که بر کرده بودند میان دو جبل پس باز گشت آن مرد بگو قوم خود و گفت سلام  
آری اے قوم که محمد عظامی کند بگو عطا می کند که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم است از صفوان بن امیه که گفت  
و الله به تحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنچه داد و بود و در وقتی مبعوض ترین مردم نزد من ناگاه  
عطا کرد مرا تا آنکه گشت نزد من محبوبترین آدمیان صلی الله علیه و آله وسلم ابن شهاب گفته داد او را روز حنین صد غنم  
پستردا و صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از معاذ بن جبل روایت کرده عطا فرمود روز حنین  
داد و پراشت و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مساحت نکند باین بخشش مگر نفس سعیدی و این صفوان  
بن امیه از مؤلفه القلوب بود و انعام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر مؤلفه القلوب در روز حنین که متصل  
مکه بود از حدتها و زیور و مؤلفه القلوب آن جماعه را گونید که صدق ایمان بنور در دل ایشان نه در آمده و قوت  
نه پذیرفته بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میخواست که نبیست دنیاوی و حسان و انعام و کما ایشان را  
بایمان انفت و بنجد و محبت بخش زیرا که محبت محسن جلیست و این جماعه از مسلمانان را داد و اهل اسلام در زکوة  
نیز حقی بود چنانچه منطوق آیت مصادق است بعد از آنکه شکوت اسلام قوت پذیرفت و احتیاجی بتالیف  
ایشان نماند ما جماع صحابه بر طرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم روز حنین در کثرت شجاری  
از خدا حصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف بابل مکه داد و قسمت ایشان را باده کرد بخاری و سلم و ترمذی از انس  
آورده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اموال را بابل مکه داد جماعه انصار در بی گفتگوی کردند و گفتند  
که شمشیر ما را از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را بایشان میدهند و در وقت شدت ما را میخواهند  
و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمه خود بطلبید و  
گفت از شما اینچنین سخنان با رسانیدند آیا اولی قریست گفتند بے یار رسول الله بعضی از نادانان و سبکساران  
گفته باشند اما فقهائ و اهل راهی از ما ساکت اند و حکم خدا و رسول خدا را رضی فرمود این قوم من نو عهد اند با اسلام و هنوز  
ایمان در دل ایشان نه در آمده و برایشان حادثه بارفته و بیب تاراج یافته اند و غنائم که بدینا و متاع آن ایشان  
بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث تقویت ایشان گردد و متاع دنیا سهل است من یا شما ام و شما با من ای پارس  
نستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدا را ببرید و گفتند ای یار رسول الله در خیمه جمعین  
یا سید صیام اینی صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه مقصود از صیام اساک نفس است از خاسا و است  
و حبس او است از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از مباحی و حرکات شنیعه باز دارد



و اختلاف است علما را که صوم افضل است یا صلوة مشهور میان جمهور تفصیل صلوة است بر سایر اعمال از جهت حدیث  
واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة براده ابوداؤد و غیره و بعضی گفته اند که صوم افضل است از جهت حدیثی که از ابی امامه  
آورده که گفت آدم حضرت پیغمبر را صلوات الله علیه و آله وسلم و گفتم یا رسول الله خبر ما را که هر کس که اخذ کنیم آن کار سزاوارتر  
فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود و لما بنا کرد نفعی مما نلت در وجه مخصوص که از خداوند شکر است صوم  
خواهد بود و الله اعلم و در فضیلت صوم در صحیح بخاری که از ابی هریره آمده که الانصاری لی دانا اجزای بر او احسنه بنیشت  
انشاء الله و در مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هو له دانا اجزای بر او در موطن آمده که هر چند که ابن آدم کند بندگان  
است تا مقصد هر روز که آن مر است و من جزا میدهم بر او بد آنچه قدر کیفیت آنرا جز من کسی نداند و بعضی گفته اند  
که اضافت نسبت و سبب بذات پاک حق برای کریم است چنانچه ناقه الله گفته و الا هم چیز و هر چه در عالم است از آن  
اوست و بر او است جل و علا گفته اند که عبادت کرده نمیشود و نشده است بصوم بخیر حق سبحانه و تعالی و هیچ  
کار فرستد در هیچ عصری از اعصار عبود خود را تعظیم نکرده است و عبادت نموده بصوم اگر چه بصورت نماز و عبادت و  
بنابر احوال و قصد و سبب از راه دور و زیارت کردن و گرد و سبب تعظیم میکند و نیز گفته اند که روزه برای من است  
بجست آن گفت که در و سبب را که شرک منفرست نمیرد و خلاص بر او است تعالی و بچایس برای آنکه بخلاف صلوة  
فرکوة و حج و غزوه و غیر آن از عبادات ظاهره و معنی عدم زیاد صوم آنست که بجز فعل و سبب را یا بدان راه نیست  
و اگر بگوید که من روزه دارم و الله را آن کند ریا راه بیاید اما این از جهت اخبار و اظهار اوست نه در مجرد فعل بخلان  
بقیه اعمال که در آمدن ریا در آن بجز فعل است بقی از شد ادین اوس آورده که فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و آله  
و سلم هر که روزه برپا داشت پس تحقیق شرک شد و بعضی گفته اند الصوم لی برای آن است که نقص صائم را در حقیقت روزه  
خطی نیست چنانکه در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده که میبند بنده طعام و شرب خود را از جهت من  
پس از آن فرمود الصوم لی دانا اجزای بر او و بعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام و غیره از صفات ربوبیت  
و چون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بد آنچه موافق صفات اوست تعالی از انانیت کردن را بخود یعنی سایر اعمال  
مناسب احوال و صفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفاتی است از صفات حق و متعلق بد نیست یا از جهت آن  
گفت الصوم لی که مقدار ثواب و مضاعفت اجزای آن را جزو سبب تعالی نداند و جز سبب علم و سبب سبحانه بدان محیط  
نگردد و چون جو اگر کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن غده و فرموده من میدهم جزای آن لابد تقاضا  
سوت عطا و عظم جزا کنند و این معنی اوفق و انسب است بسبب حدیثی که فرمود الحسنه لعن الله ابی الی سبع ما کنت شفعه  
الحديث و باین جهت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم و با بجملة عبادت صیام را نشانی غنیمت میان عباد  
خصوصا صوم رمضان را که فرض است و در صحیح بخاری که از ابن عباس آورده که کان النبی صلوات الله علیه و سلم احوال الناس  
و احوالهم فی رمضان پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله وسلم که بیشترین و جوادترین خلق بود در آن ماه رمضان شاد و  
و بخشش او بر مردم و اشیاء و سبب ایشان را بر خود در حاجات از هر چه بودی و صدقات و خیرات و سبب  
در نیای و ایام رمضان بر همه نیای و ایام مضاعف گشته و دیگر روز نماز و اعتکاف و تلاوت و شب جمیع ساعات روز و شب  
مستغرق در شکی و این ماه عظیم را بعبادت گوناگون مخصوص گردانیدی و درین فقره اشارت کردیم که چون این ماه عظیم

و موسم خیرات و منبع برکات و نعم الهی تقای و فیوض و سیرندگان اجل و اعظم است شکر آن نیز بانواع عبادات  
و فریات اکثر وافر بود و چون جود حضرت دایم البرکات در وی متضاهت بود جود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
سید السادات نیز شکر شریف و جود باریق است ای را منظر انوار صفات و محل آثار کمالات خود گردانیده بود و بر آنکه محبوب  
و سعادتمند است و او را مجبول ساخته و عادت او گردانیده و آنچه مذکور شد جزو حدیث است و تمام و سبب این است و او را که چون  
فیه رمضان حسین یا نه جبرئیل علیه جود بود در رمضان لایسما در آن هنگام که ملاقات میکرد آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم را جبرئیل و کان جبرئیل یلقاه کل لیلته فی رمضان و بود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی غفلت  
تا صلح رمضان و آخر و یومین علیه البنی القرآن عرض میکرد و میگذاشت بر ایند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جبرئیل  
علیه السلام قرآن را و در دایم فیدار سه القرآن پس بر است میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با جبرئیل  
علیه السلام قرآن را و در است هم دیگر خواندن چنانچه حفاظ بطریق و میخوانند فاذا لقیه جبرئیل پس چون ملاقات  
میکرد او را جبرئیل کان اجود بانچه بود جود تر و نیز تر خیرات من الریح المرسلة از باد که که فرستاده میشود و سطلق  
گذشته میشود و تا برسد و شامل شود هر چیز را که بر آن میوز و همچنین اثر جود و کرم و سبب که من همه جابر سید و نواحم  
در آخرین حدیث آمده که لایسأل شیئا الا اعطاه سوال کرده نمی شد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پنج چیز را میگوید  
آنکه سید ادا آنرا چنانچه در آخر فصل زکوة گذشت و ازین حدیث اعتبار کرده اند که آدمی را باید که در ایام شریف و  
موسم خیر و حضور صحبت صالحان در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجهت ترسان باشد و بانچه التوفیق و آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از بیالی رمضان وصال کرد و سبب این بود و زیار زیاده بر آن پیای پی روزه داشته  
باینکه چیزهای بخورد و بنوشد و افطار کند و دیگران را که تقصید متابعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شروع  
در صوم وصال کردند و سبب رحمت و شفقت و کرامت تقوی و توکل چنانکه در حدیث عایشه آمده است آنکه ایصال  
نهی فرمود و سبب صحابه گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی سبب اینی ما از وصال چیست با آنکه دائم با اهل بیت  
خود میخوانی فرمود است که اینست که من هیچوقت و صفت شما لایق حال و صفت من مثل حال صفت شما نیست  
در روایتی است که من شکم و در روایتی است که من شکم و در روایتی است که من شکم و در روایتی است که من شکم  
من است انی است عند ربی بدستی که من شب میکنم نزد پروردگار خود که پرورنده و تربیت کننده من است علی لفظ  
و در لفظ دیگر از حدیث ثنیدین آمده اطل عند ربی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گویند اهل معنی و سبب این است  
و مراد اینجا مطلق گویان است چنانچه ضحی غلام که امیگویند و تخصیص وقت ضحی بدان مراد بود و در آیت کریمه  
و اذا انصرف احدکم بالاشیء ظل وجهه مسودا و نیز مطلق مراد است و در فتح الباری گفته که راجع از روایات فطرت است  
نه اطل یعنی در سینه طعام میدهم آب میدهم مرا پروردگار من و در روایتی است که انی اطل یعنی من طعام داده میشود  
آب داده میشود و در لفظ آمده که اطل یعنی من طعام میدهم و سبب اینست که طعام میدهم مرا آب میدهم  
و آب میدهم مرا و این حدیث باختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیره با هم در است و علما از این طعام  
و شراب چند قول است یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود یعنی برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شراب از نزد پروردگار  
طعام و شراب سبب آمد و میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بود و سبب اینست که اطل یعنی و آله و سلم

چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقه و سبب آنست و عند اول از حقیقت موجب طهارت در پس محل حقیقت متعین بود  
و این منافی وصال و موجب ابطالان صوم نبود اگر چه خود روزانه نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ طهارت است زیرا که این  
از طعام جنب و شراب و سبب بود که احکام تکلیفیه بر آن جاری نباشد چنانکه در غسل صحت شریف و طهارت و سبب جنبه  
که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه استعمال ادانی و سبب جنبه و جنبه حرام است و این نیز گفته اند که موجب طهارت است  
شرط طعام متعادل است تا آنکه خارق عادت است و از بهشت از پیشتر برود و کار آمده تعادل و تعاطی می از جنبه غل است  
بلکه از جنبه شراب چنانچه اهل جنت را در جنت باشد ابطال عادت کنند و بعضی گفته اند که مراد طعام و شراب اینجا قوت است  
که لازم است پس گویا فرموده را بر در گمار من قوت اکل و شراب می بخشد و افاضه تمکید چیزه که قائم مقام شراب  
و طعام میگردد و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابیم بی ضحمت و تنویر و شمار این حالت نیست بیا مراد طعام و شراب  
سیر و سیرابی است که به طعام و شراب آن حضرت صلا الله علیه و آله و سلم را جعل میشد و اهل جمیع و عطش حساس میکرد  
و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نباشد و در معنی قوت در ضمن سیری  
و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجع تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و قوت مقصود از صوم و صلا  
چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آن حضرت صلا الله علیه و آله و سلم در اکثر جمیع بود و شیخ بنود تا آنکه شنگ  
بر شکم بسیار می داشت که از کفری فتح الباعی و قول دوم از این قیم در کتاب بد و از این رجب و راه گفت نقل کرده اند  
آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم و سبب از قوت و شیخ بلکه مراد غذا است و روحانی بود که از سعادت  
و لذات مناجات و فیضان لطافت الهی که بر دل شریف وی صلا الله علیه و آله و سلم وارد میگشت و آنچه توالی آنست  
از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس روح دل و روشنائی چشم که بان خیالان قوت و قدرت و مسرت حاصل می  
که بدن از غذا سببانی مستغنی شود و بدنی مدید بگذرد که احتیاج به غذا نیفتد بلکه با داران نیاید و این در جمیعهای مجاز  
و مسرتها معنوی تجربه است چه حقیقت معنوی و در معنی گفته اند لها احادیث من ذکر ان لفظها  
خطاب محبوب میکند که شتران را که در راه طلب نومیر و کلامها و حدیثهاست معنوی از یاد تو که باز میدارد آسنا را  
عن الشرب و طلیها عن الزاد و از آب و باز میدارد آسنا را از نوشه و طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول نیک تو طمانند که  
از طعام و شراب بیاد نمی آرند و عادت بدان ندارند لها بوجاه نور شفق نبی و مرایشان را از پر تور و می توانو است  
که روشن میشوند بدان نور و راه میروند در روشنائی آن و من حدیثی نقلیها حاد و از حدیث تو سخن که در یاد تو میکنند  
در پس آنها حاد و سبب معنی مدی گویند و عرب در وقتی که شتران از سیر مانده شوند حاد میگیند و بصورتی که  
دارند اشعار بخوانند که شتران بوسه مار و قوس میشوند و در سیر نیز و قند میرفته و اذا شکست من کلال سیر اعدا  
چون شکایت میکنند آن شتران از کند و سبب سیر و عده میکنند آنها را روح انقلابی نمید میداد و خوشه  
و شاد و دهان پس زنده میشود و آنها نیز دعه یا نیز وقتی که قرار داده شده است برای وصال و صفا و صفا و صفا و صفا  
این قول دوم که مراد غذا است روحانیت نمید است چه اگر حقیقت طعام و شراب عمل کنند وصال تصور نبود زیرا که معنی  
وصال آنست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه میام باطل شود بر تقدیر و روایتی نقل که سبب معنی و صفا  
و قد عرفت جواب و اما علم فسرها و غلظت است علما را در صوم و وصال مر غیر آن حضرت صلا الله علیه و آله و سلم





که آن یک کس مرد باشد یا زن حرام باشد یا عیال نداشته باشد و متعبد است و اخبار سه نبوی و سه شیعیان را  
 سه روزه شمرده و آنگاه روزه داشته و حدیث بخارسه و مسلم و غیر ایشان بطریق متعدد آمده که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزه دارید بر رویت هلال و افطار کنید بر رویت و سه و اگر پوشیده و شود  
 بر شما هلال در زیر بر پس شمارید شعبان را سه روز و بعضی روایات تمام کنید سه روز از شعبان بعد از آن  
 روزه دارید و بعضی روایات آمده فاقدمه و معنی این لفظ نزد جمهور آنکه و علمای همین است که در روایت دیگر  
 بصریح آمده که تمام کردن شمار شعبان است سه روز یعنی اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان و بعضی گفته اند  
 که مراد اندازه سیر قمر است بحساب منازل و سه و یالی و سه نیز معنی یافته روایات آید و لیکن گفته اند که  
 این مشکل است بر عامه پس آسان اندازه بشمار ایام بود با آن که ظاهر روایات دیگر نیز همین است و  
 نیز قول بعضی معتبر نیست الا در بعضی روایات شاذه گفته که درین باب اعتبار آن آمده و بر هر تقدیر  
 ازین حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شصت به نیت رمضان کرده بود و برین اندک اکثر آمده الا نزد امام محمد  
 گوید واجب است صوم رمضان در صورتیکه پوشیده و شود ماه زیر سپرده ابر یا غبار در شب همی ام از شعبان و معنی  
 حدیث فاقدمه و اله انیت یعنی تنگ کنید ماه را یعنی بگردانید و اعتبار کنید در این بیت و نه قدر معنی ضیق بسیار آید چنانچه  
 در کتبه و عیطه از رق لمن لیا و یقید و من قدر علیہ رزقه و در شال آن یا بچند اندازه باشد مراد آن باشد که اندازه  
 کنید و فرض کنید طلوع ماه را و معنی روایات دیگر را که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید آنرا سی روز یا تمام  
 شمار او را سه روز هم باین تاویل کنند و عمل ابن عمر را و بسیاری از کار صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان  
 بیست و نه میگذشت طلب نمودند ماه رمضان را اگر میسر نیاید یا اگر کسی چیزی می شنیدند روزه میداشتند و اگر نه  
 چون مطلع صاف بود و با فطر بر نیاستند در صبح آن و اگر مطلع علمی بود و روزه در بر نیاستند و چنانچه نزد  
 ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شصت روزه ندارند که کرده است و اگر دارند بر نیت نفل دارند و حدیثی  
 نیز درین باب نقل میکنند فائده از عمل صحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزه نفل است و ثانی الحال اگر این روز از رمضان  
 ثابت شود روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد و در روزی واقع شود که روزه در آن روز  
 معتاد است روزه داشتن برتر است و آنکه در حدیث صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عیال آن  
 ابو القاسم یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مراد از آن روزه به نیت رمضان است و الله علم و غیر فرمود  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آنکه شهادت یک شاهد روزه بدارند و شهادت دو شخص بکاشانید و خوب  
 شهادت دو شخص بر آن کشادن روزه یعنی عید کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب  
 شافعی است نزد وی شهادت یک عدل نیز ثابت شود و در روایتی درند سب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعضی شروح بر این  
 گفته اند معتبر نیست این روایت لیکن نزد حنفیه خواه دوم و یو یا یک مرد و زن چنانچه در شهادت مالیه ظاهرند  
 امام احمد آنست که دوم و سه باید و متمسک در اثر ایشا بدین در افطار حدیث عبدالرحمن بن زید بن الخطاب است  
 که خطبه خواند در روز شصت و گفت که من مجاست کردم اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سوال کردم ایشان را  
 و ایشان حدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزه دارید بر رویت هلال و افطار کنید بر رویت آن

و اگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دارید سے روز و اگر گواہی دهند و شاید عدل پس روزه دارید و افطار کنند  
 رواہ النسائی و لیکن این حدیث در روزه معارض است بحدیثی که در قبول شهادت واحد آمده و در افطار باقی و پیش  
 بے معارضه و نیز متعلق است بلفظ نفع عبد پس مشابه شد سائر حقوق او را و نیز احتیاط بحدیث و نزد امام ابوحنیفہ  
 این بر تقدیر نیست کہ در مطلع علت بود از ابر یا خبر یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط رمضان و عید هر دو  
 جمع کشند کہ حاصل شود علم قطعی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا کہ تفروکی شخص درین صورت موسم  
 غلط است چه مطلع صاف و ہمہ اہل بعروہ ہمہ طالب حیان درین صورت ظاہر اشتراک جمیع است در رویت و افراد و  
 بدان بخلاف آن صورت کہ اگرے و غیرے باشد کہ گاهی اور میگردد علت از موضع ہلال اتفاقاً نظر کے بیان  
 افتاد و دیگران را نظر بر موضع دیگر است از امیر المؤمنین عمر آمده کہ شخصی درین صورت دعوی دیدن ہلال کرد ایشان  
 آب طلبیدند و روئے اور نخستن فرمودند و پرسیدند کہ اکنون می بینے گفت نمی بینم فرمود موسے یک عبد شد  
 مقابل باصرہ و کے افتادہ بود و آنرا بصورت ہلال خیال کردہ اکنون کہ روئے اور استندان با ہم خیال  
 بر رفت مانند آنکہ حد کثرت چیست نزد بعضی اہل محد تمام کشیدند و از امام ابی یوسف مروست کہ بچاہ کس باید  
 و نزد اکثر معتبر روئے حد و تواتر است کہ موجب علم قطعی است و در روایتی از امام ابوحنیفہ در رمضان و در رمضان  
 مطلع شہادت واحد معتبر است احتیاطاً زیرا کہ یک روزہ داشتن از شعبان بہتر است از افطار روزہ رمضان اما روا  
 قبول شہادت ایشان در فطر درین صورت معتبر نیست واللہ اعلم و اگر شخصی ماہ رمضان دید و قاضی حکم شہادت  
 او نکرد لازم است بروئے نگاہ داشتن روزہ زیرا کہ چون و کے بحقیقت دیدہ است دخل خطاب صوموار و تہ الاموال  
 بود و اگر رمضان خبر واحد ثابت شدہ و قاضی بدان حکم کرد و سی روزہ تمام شد عید کردن بموجبین درست نباشد  
 حد و کس بر تقدیر علت و جامعہ کثیر بر تقدیر صفا گواہی نہ ہند چه عید بقول کی ثابت نشود و آن حضرت صلی اللہ علیہ  
 و آلہ وسلم در افطار کردن تعجیل کردے و بہ بیان فضیلت آن است را بران ترغیب نمودی بخاری و مسلم و موطا و  
 ترمذ کے از سهل بن سعد آورده اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود ہمیشہ اند مردم بخیر ما و ام تعجیل کنند  
 فطر را و نیز در حدیث آمده کہ فرمود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قوے و غالب است دین ما و ام کہ تعجیل کنند فطر را زیرا کہ  
 یہود و نصاریے تاخیر کنند رواہ ابو داؤد و در حدیث قدسی آمده کہ فرمود در ب العزۃ جل جلالہ کہ محبوبترین بندگان  
 من نزد من شتابی کنندہ است فطر را رواہ الترمذی عن ابی ہریرۃ و نیز ترمذی از ابی عطیہ آورده کہ گفت  
 در آدم من مسروق بر عائشہ پس گفتم یا ام المؤمنین دومراندہ از اصحاب محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ کی از ان  
 دومر تعجیل میکنند افطار را تعجیل میکنند نماز را و دیگرے تاخیر میکنند افطار را و تاخیر میکنند نماز را گفت عائشہ کدام یک  
 کہ تعجیل میکنند افطار را تعجیل میکنند نماز را گفتم عبد اللہ بن مسعود است گفت یمنین میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ  
 وسلم و ان دیگر ابو موسے است و در روایتی تعجیل میکنند افطار را تعجیل میکنند مغرب را و در روایت اولیٰ مراد ہمان  
 نماز مغرب است و در موطا آورده کہ از عمل نبوت است تعجیل فطر و تاخیر سحر و بر سحر و طلبت نمودی و تاخیر فرمودے  
 و است را بر سحر و تاخیر ان تحریض نمودے و حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آورده کہ فرمود  
 حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تسحر و ان فی اسحر ربکہ تسحر کنید کہ در سحر ربکت است و ترمذی گفت کہ

درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمر بن العاص و عمر بن ابی ساریه و عبثه بن عبد الله بن الدردار نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی از عمر بن العاص آورده که  
 فرقی میان روزه ماه روزه اهل کتاب اکله سحر است و در احادیث آنرا غذاست مبارک خوانده و فرمودند همو را المؤمن  
 التمر اخربه ابو داود و ابن هریره و در احادیث صحیحی که متعدد آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه اش  
 میگردیدند و متصل آن نماز فجر می برآمدند و فاصله مقدار پنج یا شش آیت توان خواند میبود و در صحیحین و غیره آمده که آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند منع نمکند شمارا از خوردن و نوشیدن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوید بجنب و لیکن  
 بخود و بنوشید تا اذان این ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از مومنان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و او استی بود  
 یا صبح مخصوص نمیشد و مردم او را خبر نمیکردند اذان نمیکفت و بران فرمود که حکام افطار بسبب طلب لغز خرمای نمکند  
 و اگر نیاید بسبب خرمای نمکند که خرمای خشک است و اگر نیاید بسبب آخرجه الترمذی و در حدیثی کسی که باید بخورد که افطار  
 کند بر روی و کسی که نیاید افطار کند بآب و ابو داود و ابن هریره روایت تانی را آورده و بعضی روایات آمده  
 که چون افطار کند یک از شما گوید افطار کند بر خمر زیرا که در بزرگست و مصدق حکمتی و در باب افطار طریقی که  
 بعضی علما گفته اند نقل میکنند و میگویند و این یعنی تشریع تعلیم افطار بر طب و تفرغ است شفق است بود بر است  
 گاه خلوص بود بجهت سبق طلب و تمام طعام را باقبال تمام قبول کند و چون اول شیر که باقبال تمام بخورد رسته برین  
 بود بدن از قبول آن بناجیت منتفع شود و تمامه حواس قوی بشیرینی انتفاع پذیرد علی مخصوص قوت بهره  
 که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سایر قوی بود و چون شیرینی حجاز خرمای است طب یا پس طبایع اهل آن  
 بدان پیورده شده اشتیاق ایشان از آن زیاده از دیگر شیرینیا بود این انتفاع قوی است که ذکر کردیم از جهت طلب  
 و ملاحظه طبیعت است و اما انتفاع بخرم از جهت شرح است از آن که اطباء طبیعی را بدرک و احاطه آن راه نیست است  
 که خرمای مدینه مطبوعه را حق جل شانهمین مقدم سید عالم صلوات الله علیه تریاق همه سموم گردانید و او  
 همه سموم ساخت و از آنجا فرمود سید عالم صلوات الله علیه ان فی عجوة العالیة بیدستی که در عجوة عالیة عجوة  
 نام قسمی از خرمای است که در مدینه مطبوعه مشهور و مشاعرت است و عالیة مدینه جانب مسجد قبا و لاجی است و جهت شرق  
 و خلیل و ران جانب بسیار است و درین قسم از خرمای که در آنجا بنهاست شفا برین کل از شفاست از هر درد و آنجا  
 تریاق و بیدستی که آن عجوة عالیة تریاق است از هر زهر اول البکرة که در وقت باده و نگاه داشتند و زنده جا و دیگر فرمود  
 من تصبیح سبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت صبح تا بین الاقیما ازان حرام که پیدا میشود  
 و بود جانب مدینه و لایه زمین سنگستان را گویند و در بر و جانب بیه سنگستان است لم یضربه ذلک الیوم زیان کند  
 و در زمره ساند خورنده این صفت خرمای اسم زمر فیمین و قدیم ولا سحر و نه زیان کند او را سحر و در تاریخ و فایده  
 اخبار المصطفی این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این خرمای دوست میداشت  
 و بعضی گفته اند که اصل آن ازان خرمای است که سید کائنات علیه فضل الصلوة بیست مبارک خود را نذره بود و در تاریخ  
 نیز کلام درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر تمهید و در مثل این مقامات و خاصیات که مخصوص خرمای مدینه و درین  
 قسم مخصوص از دست اطباء می رسی را که جز احکام طبیعت شناسند و بحقائق امور و خواص آن که پوشه و کشف

والله ما معلوم کرده و بحجت قبل بقیقت آن و درم قدرت به نیافت آن جز بحجت و عمر شکی نیست میاید و سر از اطمینان  
 قلوب که علاج و اصلاح آن در عوده خداقت ایشانست و اندوختن حضرت علیه السلام علیه و آله و سلم در وقت افطار  
 این دعا بخواند اللهم لك صمنا وعلی رزقك افطارنا فقلل منا انك انت السميع العليم وسمی اسناد ده مقال و درم اسناد  
 این حدیث سخن است یعنی اسناد این صحیح نیست ضعیف دارد در درین بابی داود بن معاذ بن زهره چنانچه در جامع الاصول  
 آورده ثابت است که چون افطار میکرد آن حضرت علیه السلام علیه و آله و سلم میگفت اللهم لك صمنا وعلی رزقك افطرت  
 و در بعضی روایات ابی داود از مروان بن سالم متفق آمده که گفت ابن عمر بود رسول خدا علیه السلام علیه و آله و سلم چون افطار  
 میکرد میگفت یا رب الطهارات وابتلت الافرقت و ثبوت الاجران شاء الله تعالى و زیاده کرده است رزقك اللهم لك صمنا  
 در اول حدیث گفته اند که جامع الاصول و آن حضرت علیه السلام علیه و آله و سلم نمی فرمود و صائم را از نخیش گفتن خوش بگفت  
 سخن بد گفتن و بد زبانی کردن و تقدیر و تبا و زراعت در قول و در جواب آید و اکثر استعمال وی در الفاظ و جماع  
 و جماع آنچه متعلق است بدان جریان یابد و اهل فسوق و فساد را درین باب عبا رات هر کج فاحشه باشد و ارباب  
 ادب و صلاح را تضرع و کنایت بود درین باب و امثال آن چنانچه از بول و غایب تعبیر بقضای حاجت کنند  
 و هر چیز که سخت است قبح و مسک از ذنوب و معاصی آنرا خوش گویند و هر خصلت قبیحه را فاحشه گویند از اقوال و افعال  
 و اکثر اطلاق او در زناست و مراد درینجا همان منبر اول است و غیبت و نمیزد و عیبت و دخل نیست و ضرر نیست و صوم  
 اشد و اغلظ است و نزد بعض فقهاء و سنیان ثور مسک از این است غیبت مفید صوم است و بخار مسک از ابوهریره  
 آورده که آن حضرت علیه السلام علیه و آله و سلم فرمود هر که نگذارد قول زور و عمل بد و زیاده کرده نسائی او پس نیست  
 مرغی الهی تعالی را حاجت دهد در آنکه بگذارد طعام و شراب را بمنزله مقصود از صوم و حکمت در شریعت وی ترک قیاح و  
 معاصی و تند بپوش و ناسیب بنفس است بر یافت و مجابده چون این مقصود حاصل نکرد و مجبور شد که طعام و شراب  
 چه کار آید مگر براسد که ابراسه زنده و درم و جوب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الجوامع آورده که پنج چیز  
 تفخیر میکنند صوم را و تقصیر میکنند آنرا کذب و عیبت و نمیزد و نظر بشهوت و عین کاذب و اهلاز و سنی الهی تعالی  
 و دینیه در صوم افروخته از اینها بندهایش آورده که پنج چیز فرمود علیه السلام علیه و آله و سلم صائم در عبادت  
 خداست مادام که غیبت نکند و چیزی غیبت کرد یا هر که صوم خود را از ابی هریره آورده مادام که غیبت نکند و  
 اغیار کند معطلانی را و نزد چه و این احادیث بود از صحت آن دخل زجر و تشدید است و امام احمد گفته که اگر غیبت  
 روزه شکند کلام یک از مار روزه باقی ماند یعنی فرمود صائم را از جنگ کردن و جواب بخاتم شغول و مقید شدن  
 ظاهر آنست که مراد بخاتم کسی است که تعصب و کابریه و غیر حق خصومت میکند و جنگ و جدال دارند و خصومت  
 شرعی که بر سر حق باشد بے آنکه جنگ و جدال و تنش کشد چنانچه گفت و میفرمود و علیه السلام علیه و آله و سلم  
 که اگر کسی ترسد بگوید و دشنام دهد و جواب بگوید ای صائم من روزه دارم و هیچ بخاری و موطا از ابی هریره  
 کفر فرمود رسول خدا علیه السلام علیه و آله و سلم الهیام ختمه روزه سیرت است یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر مرع آمده  
 یعنی باید که مانع آید از معاصی و قیاح چنانکه فرمود فلما یفرق و لا یجمل پس تنش نکند و چهل نکند و آن امر قانع  
 و اگر کسی او را مقاتله میکند یعنی جنگ کند او شامه یا دشنام دهد و فیلقل باید که بگوید در برابر برائی صائم و در روایت



نسائی از عالیشان آمده اگر مردی چهل کند بروی ششم و سبب نکند او را و بگوید ای صائم و بالجملة جمیع روایات متفق اند  
بر گفتن ای صائم و در بعض روایات مکرر نیز آمده و علماء درین مسئله قولست بعض گفته اند سنت است که در جواب  
ببین لفظ بزبان بگوید و این اخیر قول است چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل آن است و در فتح الباری گفته  
که باین قوم جزم کرده متولی و نقل کرده و او را را فنی از انکه شافعی و بعض گفته اند بدل بگوید و نفس خود را یاد  
که من روزه دارم تا جواب مشغول نشود و نود و سه در اکثر کار این قول را ترجیح کرده و در شرح مذهب گفته هر دو  
قول نیک است و گفتن بزبان اقوی است و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فسر من بود بزبان  
بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از زیاد و رافقه و در فرض ریا نباشد چه آن البته کردنی است و معلوم است  
نزد همه و روایاتی برین قولست و از قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلافت صوم تطوع است  
و اما در غیر من گفتن بزبان سنت قطعاً فصل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر در رمضان سفر کرده  
گاه افطار کرده و گاه روزه داشته و چون حال شریف و سنجین بود دیگران را نیز بخیر میکرد و میان افطار و روزه  
بدانکه در افطار و صیام سفر احادیث صحیحیه سه قسم در و یافته بعض در اباحیت افطار مطلقاً چنانچه بخاری و مسلم و موطا  
و ابی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوة  
فتح و با و سه ده نیز از صحابی بودند روزه میداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روزه میداشتند صحابه تا رسید  
بمکه و مکه آبی است میان عسفان و قدید پس افطار کردند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و افطار کردند صحابه این لفظ  
بخاری است و در روایت مسلم افطار میکرد تا منسلخ شهر و بر آمدن از مدینه تا یثرب دوم رمضان بود و رسیدن بکبه  
سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در عاشوراء رمضان بود و فتح در عشرين و هجدهم  
گرسه بود و در احادیث بطریق متعدد آمده که خدای تعالی بنهاد از مسافر صوم را و نیمه نماز را و بعض احادیث  
در تخیر میان صوم و افطار چنانکه در کتب است از حدیث عالیشان آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
علیه و آله و سلم آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار اگر خواهی افطار کن و در  
روایت ابی داود آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سوار هستم دارم و قوتی در خود می یابم و  
جوام و روزه داشتم آسان تر میدانم بر خود از نیکه تا خیر کنم و دین خدا بر ذمه خود بگذارم اکنون روزه دارم و اگر  
خود را عظیم گردانم یا افطار کنم چه سیف مراست فرمود هر چه خواهی لیکن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن و در روایت  
از ابی آمده که گفت در خود قوتی می یابم بر روزه آیا روزه دارم گناهی بر من خود نیست فرمود افطار خصت  
الهی است تعالی هر که آنرا بگیرد بران عمل کند حسن است و هر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بروی نیست  
از انس بطریق متعدد آمده که سفر کردیم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رمضان پس روزه داشتند بعض  
از ما و افطار کردند بعض پس نه صائم بر مظهر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و نیز در بخاری و مسلم از ابن عباس  
آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و افطار میکرد پس هر که خوابد روزه دارد و هر که  
خوابد افطار کند و نرند از ابی سعید خدری آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
پس بعضی از ما صائم بودند و بعضی مفطر پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و بودند صحابه که اعتقاد

سیکروند که هر که در خود قوت یا بدروزه بهتر است اورا هر که ضعف یا بد افطار بهتر است واحادیث درین باب بسیار آمده و بعضی احادیث در باب افطار و ذم صیام چنانکه سلم و ترمذی از جابر آورده که سیردن آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عام الفتح یسوسه مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید گراع الفیوم راسین روزه داشت مردم سیرت بطیبید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدمی از آب و بلند گردانید تا دیدند مردم و بخورد و گفته شد با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه بعضی مردم افطار نکردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناه کارانند گناه کارانند و در روایت ترمذی که یکبار واقع شده اولئک العصاة ب تکرار و بخار و سلم از انس آورده اند که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و بعضی آنها صائم بودند و بعضی مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بقیما دند روزه در آن و باستاند مفطران و برپا کردند نیمهار او آب دادند و آب راسین فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ببردند افطار کنندگان امر و زاجر را و از جابر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بود پس دیدم روزه را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بروی فرمود چه شده است اورا گفتند روزه دار است که با خیال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و میر بخند آب را بروی و از عید الرحمن بن عوف آورده اند که گفت گفته میشد یعنی در زبان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صوم در سفر مثل افطار است و در روایتی بصام فی السفر کالمفطر فی الحضر اکنون بدانکه جمهور علما از اهل فتوای اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و لیکن اختلاف کرده اند در نیکه صوم افضل است یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه حنفیه و علیم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بزیاده مشقت و حقوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار او است و فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صوم حجت ایشان است و نیز جاهل میشود بدانکه بر آنست ذمه و اگر چه افطار تخفیف است و لیکن در متوافقت مسلمانان نیز نوحی از تخفیف و آسانی است که در نگاهداشت صیام و قضای آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و از زاعمی و احمد و اسحق و بعضی دیگر از علما افطار او است و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعضی اصحابی این قول نقل کرده اند و لیکن غریب است و مشهور و مختار در مذہب دی همان اول است و احتجاج این جماعه بطا بر آنست قرآنی است که فرموده فعدة من ایام آخره و با جزی است که در ذم صوم و قوع یافته حتی که بعضی از اهل ظواهر بیان رفته که صوم در سفر جایز نیست و اگر بدارد قضایش باید کرد و جمهور گویند که فضیلت افطار کسے راست است که در صیام خوف حقوق ضرر دارد و مشقت بسیار میاید چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهر است و بصریح نیز مذکور است و بعضی گفته اند که افطار و صوم برابر است بحجت تغافل و عارض و طبیعی از ابن عمر نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جایز نیست روزه در سفر و گفته که داود بن طای از متأخرین نیز بر نیست و صحیح قول کثرین است و الله اعلم و چون در سفر نزدیک دشمنان سفندند و در جهاد و قتال تردد می بایست کرد امر میفرمودگان را تا افطار کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عام الفتح بمکه و بعضی خبر داد ما را بلقاسه غدو و امر کرد با فطاری پس افطار کردیم با هم و از عمر بن الخطاب آورده که گفت غزا کردیم

با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوہ بدر فتح و افطار کردیم در سرد و اما آنکہ مصنف میگوید اگر مثل این در حضر  
 واقع شود و افطار لشکر اوقات بود بعد افطار و ابودان معنی در احادیث یافته نمیشود و مصنف ہم بطریق  
 حدیث نمیکوید بلکه بطریق فقہائیت میگوید و در مذہب ائمہ نیز تصریح بدان یافته نمیشود لیکن موافق است بقواعد  
 شیعہ و اکثر اعلم و عادت حضرت بلوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ در شبهای رمضان اگر تعیل جنابت محتاج شد  
 در شب غسل کردے و این اولے فضل است و در بعض شبها تا خیر کردے و بعد از صبح غسل کردے و کتب سنیہ از  
 عائشہ و ام سلمہ روایات درین باب آمدہ و گفته اند کہ در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی است کہ فرمود جل لکم لیلة ال  
 الرفث الی سواکم چون تمام شب تا آخر جماع بازمان حلال گردانید بضرورت لازم می آید کہ صبح کنند بجنابت  
 کما لا یخفی و این بنی بر قاعدہ مقررہ اصول فقہ است کہ چون کلمہ فی ظرف زمان مستعمل نبود دلالت بر تنجیس وقت نکند  
 چنانچہ مرتب یوم الجمعة گویند مراد آن بود کہ تمام روز میرسد و اگر گویند فی یوم الجمعة دلالت نکند بر آن و آورده اند کہ مردان  
 در وقتی کہ حاکم مدینہ بود از عبدالرحمن بن عوف این مسئلہ را پرسید پس گفت عبدالرحمن شنیدم از عائشہ و ام سلمہ  
 کہ گفتند بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در میانفت ادرا فجر و وے جنب بودی از اہل خود از غیر احتلام  
 پس غسل میکرد و روزہ میداشت گفت مروان سوگند میدهم ترا بخدا کہ ابوہریرہ را نیز ازین باب پرسے غالباً  
 خبر دان از ابی ہریرہ رسانیدہ بودند کہ میگوید ہر کہ صبح کند بجنابت ادرا روزہ نیست عبدالرحمن باین سخن اد  
 مردان چندان خوش نیامد و با وجود آن اتفاقاً در روی الخلیفہ بابوہریرہ یکجا شد و گفت کہ میرسیم از تو امرے  
 و اگر نمی بود مردان کہ سوگند داد مرا بر سیدان آن از تو نمی پرسیدم ترا و احتیاج بدان نداشتم پس فرمود عبدالرحمن  
 بانی ہر شریہ قول عائشہ و ام سلمہ را پس گفت ابوہریرہ آنہا داناتر شناسا ترا ندانم باین امر از من و من نیز شنیدہ ام  
 او را از فضل بن عباس و لیکن شنیدہ ام از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس رجوع کرد ابوہریرہ از آنجہ گفت  
 و در روایت مسلم و احمد و ابی داؤد از عائشہ آمدہ کہ مردے آمد و از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ یا رسول اللہ  
 درے یا بدر وقت فجر و من جنبم آیا روزہ دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم بجنابت و روزہ  
 میدارم گفت آن مرد یا رسول اللہ تو مثل مانستی ق غفر لک لک تقدیم من ذنبک و اما خرف فرمود اللہ سر آنکہ  
 امید دارم کہ من ترسندہ تر و بر ہیزگار تر باشم از شما از خدا و با تجدید احادیث صحیحہ درین باب بسیار است کہ شبہہ را  
 بدان ماہ نیست و ابوہریرہ اگر چه پیش از علم وی بدان خلاف آن میگفت اما از ان رجوع کرد و روایتی آمدہ کہ ابوہریرہ  
 رفع نیز کرد و لیکن ضعیف است و خطابی گفت شنیدم من کہ آن منسوخ است تنبیہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ جنب بود  
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد و احادیث بعض مردم ازین عبارت است کہ شلال کرده اند  
 کہ احتلام بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز بود و الا استتہا کردن آنرا فائدہ نبود و قرطبی گفت صحیح است  
 کہ احتلام بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز نبود و چہ احتلام از شیطان است و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 از آن معصوم بود و مراد با احتلام رجوع پیش از رویت انزال است بے دیدن چیزے در خواب و این نہ از شیطان است  
 یا میناسے استتہا نیز بر عدم جواز است یعنی غسل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جماع بود نہ از احتلام زیرا کہ  
 احتلام در حق وے جائز نیست و اکثر اعلم در ایام صیام بقیل اہمات مؤمنین کردے چنانچہ بخاری و مسلم و مطا

و ابو داؤد و ترمذی و از عائشہ آوردند کہ گفت بہ تحقیق بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ تقبیل میکرد بعض  
از و اج خود را و حال آنکہ و سے صائم بود پس ترخندہ کرد عائشہ و در روایتی آمدہ کہ تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و  
صائم بود و بود و وے مالک ترین شما کہ خود را بنہ حاجت خود را در روایتی من نفس خود را یعنی از بی اختیار  
شدن در جماع و این حدیث بر روایات متعددہ الفاظ مختلفہ آمدہ و در بعض روایات آمدہ بود من  
و وے صائم و در بعض روایات آمدہ کہ تقبیل و ملاعبت نمیکرد عائشہ را و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ تقبیل  
میکرد و میکردت زبان او را در دامن خود و در حدیثی لفظ مص واقع شدہ کہ معنی بکیدن است و لفظ آنکہ در  
این منع است و التواضع و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ عمر بن الخطاب تقبیل کرد از آن خود را پس بیا در نزد پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت از کتاب کرم امیر ذریعہ رسول اللہ کرمی عظیم را کہ فرستاد و بیکر کردم امیر ذریعہ  
و تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا اگر مضطرب کنی و صائم باغی  
چہیت گفتم هیچ باک ندارم از آن فرمود تقبیل نیز مجہون حکم دارد و ترمذی گفت کہ درین باب حدیث از عائشہ و عمر  
بن الخطاب و حفصہ و ابی سعید و ام سلمہ و ابن عباس و انس و ابی ہریرہ آمدہ و اختلاف کردہ اند بل علم از  
صحابہ و غیر ہم در قبضہ صائم و رخصت کردہ اند یعنی مربرانہ جوان را بجهت ترس آنکہ عباد است مانند مردار و در  
و مباشرت نزد ایشان سخت تر است از آن و بعضی گفتہ اند کہ قبلہ تنقیص اجر میکنند تظہیر صوم و گفته اند کہ صائم  
چون مالک نفس خود بود و دوست او را تقبیل و اگر اعتماد دامن ندارد و بر نفس خود روا نیست تا سلامت ماند و  
تول سفیان ثوری و شافعی نیست انتہی و در حدیث ابی داؤد از ابی ہریرہ آوردہ کہ مردی سوال کرد  
از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مرد را و دیگرے آہ سوال کرد از آن پس  
نہی فرمود او را ناگاہ دیدند کہ آنکہ او را رخصت کرد پس بود در آن را کہ نہی کرد جوان بود و سیوطی در جامع الجوامع این را  
در مادہ تقبیل آوردہ بر روایت ابن النجار از ابی ہریرہ و از عائشہ نیز مثل این آوردہ و در ہدایہ سیوطی کہ لا باس  
ست قبلہ یعنی مباح است بوس کردن و قیتکہ این باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و مکرہ است چون این باشد  
زیرا کہ قبلہ لذات مفسر نیست و تواند کہ بدان مفسرے گردد در عاقبت پس در حدیث انس از آن مشہر شد و مباح بود  
و نزد عدم انس عاقبتش معتبر بود و مکرہ باشد و شافعی علی الاطلاق در ہر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل  
تقبیل است در طہر و روایت و مرویست از امام محمد کہ مکرہ است مباشرت فاحشہ کہ خوف فتنہ در روی غالب است  
انتہی و نیست اباحت مطلقا بشافعی خلاف تصریح ترمذی است و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ نزد سب امام شافعی  
و اصحاب وے آنست کہ قبیلہ حرام نیست بیکہ تحرک بہ مشہوت دہی کنند و لیکن ادلی ترک آنست و بر آنکہ تحرک  
مشہوت وے کند حرام است در حق وے علی الاصح عند اصحابنا دیگر پوشیدہ ماند کہ عبارت لا باس غالب  
استحال وے در جہانیت کہ خلاف آن نوع اولوشی در شیعہ باشد و لیکن مکرہ نبود پس بود عبارت ابن باب  
کہ قبلہ نزد من مکرہ نبود و لیکن ادلی خلاف آنست و نزد سب امام مالک شافعی نیز مجہون است و کما معنی مطلق  
نہی انہم نیز واقع شود بے آنکہ خلاف وے ادلی بود و در موطا آوردہ کہ ابن عمر نہی میکرد از قبیلہ و مباشرت صائم  
و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرد کہ وی نہی میکرد و صائم را از تقبیل منفرمود نیست مرا حدی را از حفصہ



و عصمت آنچه بود مر رسول خدا را صلوات الله علیه و آله وسلم رواه ابن ابی شیبہ و الطبرانی فی الصغیر و الدارقطنی فی الأفراد  
و ابن راهویه و ابن ابی شیبہ و بنیاری و بیهقی و غیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب با گفت آن حضرت صلوات الله علیه  
و آله وسلم را در مقام دیدیم که بجانب من نگاه نمیکند گفت یا رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم چه کرده ام من که بجانب من  
نگاه نمی کنی فرمود یا نبیستی تو که بپوش میکنی و حالت صوم گرفتم میگویند بجای که فرستاده است ترا حق مهر گز نمکنم آنرا بیدارین  
انتهی و وجه تطبیق بهائست که نزد عدم امن حرام است ظاهر اینجا از روشن این چنین نیز واقع شده باشد یا تا مدیست  
بر ترک اولی را حوط و چون در اینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امراه مفسر صیامت مصنف در جواب  
و سسگیوید و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده که سئل رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا  
عن رجل از حال مردی که قبل امراه یوس کردن خود را و با صاحبان و حال آنکه هر دو مرد و زن روزه دار اند  
تقال کس گفت رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم قد افطر تحقیق روزه کشا دندان مرد و زن و سنا دان ثابت است  
و بصحت نه میوست و کسی را که نبیان طعام خورد و یا شراب خوردی قصاص نمودی و گفتی ان الله هو الله  
اطعمه و اسقاه بدرستی که خدایتعالی خود خورانید و نوشانید و را و این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد و باقی  
مختلفه از ابی هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده  
و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و گفت بر نسبت عمل نزد اکثر اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه رمضان  
بر نبیان بخورد بروی قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بقضا است حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن  
و آشامیدن را بمنزله خوردن و آشامیدن نام و اشتی بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگر چه در اینجا شور  
و اختیار بخوردن و آشامیدن در درجیات حالت نوم و چون شور و صوم ندارد در عدم علم و اختیار بقصص صوم  
هر دو حالت یکسان است و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و فعل خلافاً لما کان فی النقل و اگر بخورد و بیاشامد  
روزه باطل گردد و چنانچه در حالت مضطر مثلاً بخط آب در حلق فرو رخت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نشود و در رمضان  
حجاست کردن چنانچه در صحیحین از ابن عباس نقل آورده که گفت حجاست کرد رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم  
و حال آنکه دس محرم بود و حجاست کرد و حال آنکه وی صائم بود و در روایت ابی داؤد و ترمذی که حجاست کرد و حال آنکه  
صائم بود و در روایتی حجاست کرد و حال آنکه وی صائم محرم بود یعنی جامع بود و میان هر دو صفت و نیز ابوداؤد  
از ابن ابی لیلی از یک از اصحاب آورده که آن حضرت صلوات الله علیه و آله وسلم نمی فرمود از حجاست و صوم و حال  
و حرام گردانیدن آنها را از جهت اتقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا کرده می شنید  
شما و محمد رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم حجاست را برای صائم گفت لا اگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد  
آمده که گفت انس نبودیم ماکه میگذاشتیم حجاست را اگر از جهت جسد و شفت یعنی تار و زده دارنده در جسد و شفت  
نیفتد و ضعیف نگردد یا بسیار ضعف و جسد طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داؤد  
از زید بن اسلم آمده که سه چیز است که تفسیر نمیکند روزه را تا و احلام و حجاست و حکم آنست اگر خود غلبه کند  
و بر آید بطل نیست و اگر شخصی مجکف قے کند ناقص است خواه ما الفم بود یا نه و ندیب امام ابو حنیفه بر روایت  
امام محمد همین است و نزد ابی یوسف در صورت مکلف قے ما الفم بشرط است و آنکه ثلثه نیز در اینجا متفق اند و در حدیث

ابی داؤد و ترمذی سے از ابی ہریرہ بصری معنی آمدہ و قول ابن عمر خپانچہ ورموطا آوردہ نیز ہمین ست و بنیادے آنکہ  
از ابی الدرداء و ترمذی داؤد و ترمذی سے آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کر دہاں قطار نمود ہمین تفصیل  
خواہد بود و اللہ اعلم این کلام در تہ تقریبی بود سخن اینجاد حجامت ست پس بد آنکہ جمہور علما بر آنکہ کہ حجامت تقطیر  
صوم نمیکند و مکروہ نیست مرصائم را مگر از جہت خوف جہد و طریقان ضعف و مذہب امام ابوحنیفہ و مالک و شافعی  
رحمۃ اللہ علیہم ہمین ست و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ  
بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمہ نیز ہمچنین منقول ست و آوردہ اند کہ نزد عائشہ حجامت میکردند و نہی نمیکردند مذہب  
امام احمد و بعض دیگر از علما مثل عبد اللہ بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست کہ حجامت موجب ہلاکت  
حاجم و محجوم را و واجب ست قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچہ ابو موسی اشعری سے کہ اگر در رمضان  
حجامت کردے در شب کردی و بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر ہجرت نقل کردہ اند و دلیل ایشان حدیثی ست  
کہ ترمذی سے از رافع بن خدیج و ابوداؤد از شداد بن اوس روایت کردہ کہ پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم و المحجوم و نیز  
ابوداؤد از ثوبان آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہشتم رمضان بقیع آمد و گرفتہ بود دست ہر  
در دست مبارک خود پس مردی را دید کہ حجامت میکند فرمود افطر الحاجم و المحجوم و ترمذی سے دو از وہ صحابی را تعداد  
میکند و میگوید کہ حدیث از ایشان درین باب آمدہ و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنہا ست و بعض حدیث  
ثوبان و شداد بن اوس را صحیح ترین آنہا گفتہ اند و گفتہ کہ تو سے از اہل علم از صحابہ و غیر ہم حجامت مرصائم را مکروہ  
داشتہ اند و قائل ست باین عبد اللہ بن المبارک و احمد و اسحق و گویند کہ واجب ست بروی قضا و از حسن بن  
محمد زعفرانی نقل میکنند کہ شافعی میگفت کہ روایت کردہ شد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حجامت کرد و حال آنکہ  
وی صائم بود و نیز روایت کردہ شدہ کہ فرمود افطر الحاجم و المحجوم و من بیع یکے ازین دو حدیث را ناسبت میدانم یعنی  
نزد من ثابت نشدہ پس اگر از حجامت پرہیز کند صائم محبوبتر ست نزد من و اگر حجامت کند منے گویم کہ افطار کرد  
و میگوید کہ چون شافعی در بغداد بود از حنین میگفت و چون بمصر آمد میل بر خصلت کرد و در حجامت کردن با کے ندید  
و احتیاج کرد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد و رجعت الوداع و حال آنکہ و سے صائم بود تا اینجا کلام ترمذی  
و در فتح الباری سے میگوید کہ شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت کہ حدیث ابن عباس کہ در احتیاج  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ امثل و انسج ست از روے اسناد و با وجود آن اگر پرہیز کنی از حجامت  
محبوبتر ست نزد من از جہت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس ست یعنی از جہت آنکہ بہ حجامت  
چیز سے از درون بیرون سے آید نہ از بیرون بیرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت موجب ضعف  
و کسر شہوت و موافق مصلحت میام ست مگر جمیع کہقبض و قناب از ان ثابت شدہ و مجمع علیہ ست و ہم محفوظ  
از صحابہ و تابعین و عامۃ اہل علم عدم افطار ست بجاست انتقی و بخار سے در ترجمہ باب میگوید کہ حسن بصری  
گفت افطر الحاجم و المحجوم پر سید ند عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی این را از پیغمبر میگوید کہ گفت ہم ہشتر گفت  
و اللہ اعلم و علما سے مذہب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم و المحجوم و تائید و نصرت مذہب خود بمقول و منقول  
کلام مہبوط دارند و گویند کہ دو از وہ اصحابے این را بطریق مستندہ روایت کردہ و ابن خزیمہ کہ اور امام الامام

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم افطار الحاجم و الحجوم واجب است رسید به است  
از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وی حجامت محرم بود و چون محرم بود سفر بود  
زیرا که احرام در اقامت اذان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز مروی نشده است و مسافرا افطار جائز است  
حجامت بجهت آن بود و تواند که عذر می دیگر در افطار داشته باشد و تحقیق در بعض روایات از ابن عباس نقل کرده که  
حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از درد و کس که یافته بود و نیز آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
کس را بطلب ابی طیب و حجام فرستاد که در وقت غیبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت و شب بود و تاویل  
قول ابن عباس که گفت و هو صائم یعنی و هو صائم شهر رمضان و یا وجود این احتمالات اگر چه بعید اند است لکن تمام  
نشود و بر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر است از روایات احتیاج و بر تقدیر تساوی حدیث  
ابن عباس فعل است و این حدیث قول و قول مقدم است بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل و بر تقدیر عدم است  
از قول نسخ احد المحدثین و چون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل است لازم می آید از نسخ و کس مخالفت اصل  
از یک جهت و یکبار نسخ افطار الحاجم و الحجوم مستلزم مخالفت اصل است و بار دیگر جهت زیرا که این قول مخالف اصل  
و در مذاهب امام احمد احتیاج در ساق و تفایک حکم دارد و خروج و من غیر شرط نیست و در فصد دو روایت است  
انتهی و نزد ائمه ثلثه این حدیث ماول است بآنکه مراد با افطار تعرض با فطر و قرب توقع در و طه است اما حاجم از  
آنکه و کس همین نیست از وصول چیز از دم در جوت و کس بکیدن محجم و کشیدن آن و اما حجوم از جهت عدم مین  
از طوفان صنعت و ناتوانی و چون افطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داد و گویا معنی افطار کردن  
حاجم و حجوم نیست که نزدیک است که افطار کنند و نیز چون حجامت امر مکرر بود و از رکاب مکرر در عبادت موجب نقصان  
اجرو ثواب است گویا که فعل باز رکاب این حکم عدم و فساد دارد پس معنی افطار گویا مین است از رکاب مکرر بود و فاقم و این  
خرم گفته است که افطار الحاجم و الحجوم صحیح است و لیکن ما حدیث صحیح از ابی سعید نیافتیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
رخصت کرد در حجامت مرصائم و پس واجب شد اخذ بدان زیرا که رخصت بعد از غریمت میباشد پس دلالت کرد  
بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجم و فتح الباری میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی و ابن خرمیه و دار  
روایت کرده اند در حال و کس نقایات اند و اول که مکرر پیش آمده شد حجامت برای صائم آن بود که جعفر بن ابی طالب  
حجامت میکرد در حال صیام پس نگذشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بروی و فرمود افطار گردن این دو  
شخص و احادیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بفعل خود بیان خبرت نسخ رخصت  
و کراهت آن فرمود و استثنای بعض گفته اند که قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم افطار الحاجم و الحجوم نسبت بخصوص آن  
و شخص بود بجهت امری دیگر که از این صادر شده بود بنا بر جهت حجامت و درین حدیث چیزی نیست که  
نص بود بر آنکه افطار از جهت حجامت بود و بعض گفته اند که غیبت میکردند و در تقطیر غیبت و کراهت آن خود حادث  
واقع شده است اینجا بحثین بود و این هر دو توجیه بعید است کما لا یخفى و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شمار  
صیام مسواک کردی احمد و ابوداؤد و ترمذی و بخاری در ترجمه باب از عامر بن ربیع آورده اند که گفت دیدیم  
من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چنانکه از عدد و حساب بیرون بود و نیز فضائل

مسواک که در اجابت واقع شده شامل ست صائم و غیر صائم را و نیز بخارے از این مختصر ترجمه بابی آورده که گفت  
 مسواک کند صائم در اول نهار و آخر آن و مذہب امام ابو حنیفہ بخینین است و امام مالک نیز بر نیست و نزد امام شافعی  
 مسواک بعد از زوال مکرده است مرصائم را و تسک ایشان بحدیث خلوت ثم الصائم ست الحدیث و ترمذی گوید  
 که مذہب شافعی عدم کراہت است در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق مکرده است و آخر نهار خواه خشک بود  
 یا تر و تر خواه بآب بود یا سبز بود برابر است و نزد بعض مسواک بچوب تر صائم را مکرده است و در مضغه و استنشاق  
 بهمان نمکرده در وضو و در غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در نفع گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که  
 وقت افطار مضغه و استنشاق و غرغره کنند و در غسل بهمان نمکرده و در نوبی از مسواک کردن و سرمه کشیدن در  
 رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نمی از آنها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقاً ثابت  
 در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم شد و در احتمال نیز ترمذی آورده که مردی بحضرت  
 رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت چشم من در در می کند آیا سرمه کشیدن و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباح  
 بکن و میگوید که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعض مکرده  
 داشته اند و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق نیست و بعضی خصصت کرده اند و قول شافعی نیست استنحه  
 و مذہب امام ابو حنیفہ نیز همین است و مصنف نیز میگوید که درین باب یعنی در باب احتمال دو حدیث وارد شده  
 یکی در اثبات آن که آنخل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و صائم سرمه کشیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 و حال آنکه روزه دار بود این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابوداؤد و بیضاکان کتخل آورده  
 و الحق چون ثابت شده است که سنت مستمره آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که سرمه در شب وقت نوم میکرد  
 و فعل آن در روز خصوصاً در رمضان استبعادے دارد اگر آنکه براسے بیان جایز کرده باشد و الله اعلم بکی حدیث آنکه  
 در باب نمی از سرمه کشیدن فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که سرمه را از آن لعین از سرمه کشیدن روزه دار این جزو حدیث  
 ست و تمام حدیث بخینین ست که ابوداؤد از عبدالرحمن بن عثمان بن معبد بن هود از ابی رافع از جد آورده که حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سرمه میکرد با نمک نزد نوم و گفت لیتقه الصائم و گفت ابوداؤد که بخینین معین میگفت  
 این حدیث شکر ست و مصنف میگوید که این هر دو حدیث ضعیف ست احتجاج را نمیشاید و در باب احتمال لا انفسیا  
 و لا اثباتاً چیزی صحیح نشده و الله اعلم فصل در روزه ناخای عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 در روزه نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار را نمی نبود گاه چند آن بیای روزه داشتی که صحابه بمان بردند  
 که دیگر افطار نخواهد کرد گاه چند آن بیای افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه سنت که داشتن آن عادت بود  
 و در بعض نسخ لفظ سنت نیست و هو الظاهر الموافق للفظ الحدیث نخواهد داشت و لیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذا  
 و آنچنان نبود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نبود که تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان و همچنین غیر ازین باب  
 احادیث بطرق متعدد و با لفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نمیشاید که سرمه بکشید آن حضرت اصحابی  
 علیه و آله وسلم در ماه صائم نگذا آنکه میدید او را صائم و نمیشاید که سرمه بکشید مگر آنکه میدید او را صائم و نمیشاید که سرمه بکشید



اور در شب میل نماز میاید و نمیجو است که به بیند نام نماز که سید بن نام باین حنی که در تمام شب گاه نماز و گاه  
 بخفته و شب و سه در بیداری و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب بیانی نماز کردی و چند شب دیگر گذشتی که بیانی در خواب  
 بودی چنانچه در روزه که چند روز بیانی روزه دار بودی و چند روز دیگر بیانی افطار کردی و این سه یعنی حبش شعبان و رمضان  
 که عوام که عالم نیست موافق به تتبع و تامل غنینه بیانی روزه دارند در آن چیزی از فعل و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحابه  
 و تابعین وارد شده بلکه در صحیح از عا کشته آمده که ندیدم آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که روزه داشته باشد ماه تمام از آن باز  
 که در روزه آمده گمراه رمضان و حبش روزه داشتن نمی فرمود و آنچه در محبین در صوم حبش آمده است که عبادین طبیعت  
 گفت پرسیدیم سعید بن جبیر از صوم حبش گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 که روزه میداشت تا آنکه میگفتم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد و چند آنکه میگفتم هرگز روزه نخواهد داشت و ازین حدیث  
 چیزی در خصوص صوم حبش معلوم نشود نه در نام یعنی حکم او حکم سایر ایام و شهر است هم روزه میداشت و هم افطار میکرد  
 و چون معلوم شد که هیچ شهری را از روزه خالی نداشتی این را نیز بیکاره باشد و حکم خاص بود و معلوم نیست و در بعضی  
 میگویند که بعضی شافعیه گفته اند که و سه افضل است از سایر شهر یعنی براسه صیام نفل و تضعیف کردن این قول را  
 نو و سه و غیر و سه از محققین در سبب شافعی گفته اند که معلوم نشده است که وی صلی الله علیه و آله و سلم روزه  
 داشته آنرا بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نبی از صوم رجب رواه ابن ماجه و لیکن درین  
 ابن ماجه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشت صوم ده شهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز  
 این صحیح نیست و در حرم که یکی از شهر حرم است صحیح آمده که قسم من المحرم و ترک و هم بود او از رجب را درین شهر  
 آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رجب گفت نعم و تشریف میکرد  
 او را یعنی تشریف نمی میداشت او را نسبت بشهرت میکرد و از ابی طلحه آمده که در بهشت قصر سه ست براسه  
 روزه داران رجب و بهیچ گفته که ابوقلاب از کباب تا بعین است بی آنکه بوی از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسیده  
 و ثبوت یافته اینچنین نگویید استخفاف و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد حال آنکه در احادیث صحیح آمده که عا کشته  
 میگوید که ندیدم من آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر روزه دارنده در هیچ ماهی که شعبان رواه البخاری و مسلم و در  
 روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکی از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن در روایت ابی داود و  
 که محبوبترین ماه با نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در آن روزه میداشت شعبان بود پس تشریف می خست  
 او را بر رمضان و در روایت نسائی آمده که روزه میداشت شعبان را یا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت  
 شعبان را تمام و ترند سه از ام سلمه آورده که گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت در ماه شعبان  
 مگر شعبان و رمضان و میگویند که ابن المبارک گفته که جائز است در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد بگویند  
 فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میکند و حال آنکه در شب طعام خورده  
 و بکار دیگر مشغول شده است و با جمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است و در محادات بحجت مبالغه با وجود  
 تفسیر روایت دیگر که در و سه اکثر واقع شده مر آن را و صحیح همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان  
 و الله اعلم و حکمت در اکثر صوم شعبان از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی گفته اند که گاه گاهی از صیام روزه

که در هر ماه سیداشت مانع از سفر و غیره نمیدانند پس آنرا جمع میکرد و در ماه شعبان که قریب موسم صیام است  
نگاه میداشت و درین معنی حدیثی ضعیف نیز از طریق در اوسط روایت کرده اند و بعضی گویند که آنرا از جهت تنظیم  
رمضان میکرد و درین باب نیز حدیث آمده و لیکن این حدیث ضعیف است و اولی آنست که در حدیث دیگر  
آمده که مختار ازین احادیث است و آنرا نسائی و ابوداؤد و ابن خزمیه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتیم من  
یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه می داری و هیچ باهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این باهی است که غافل اند مردم از آن  
در میان رجب و رمضان بر داشته میشود و در و سه اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که بر داشته شود  
عمل من و من صائم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههای دیگر یعنی و سه باهی  
مخصوص است بدو ماه شریف رجب که شهر حرام است و رمضان که شهر صیام است و مردم از آن غافل اند و گمان میکنند که  
صیام رجب فایده حاصل تر از آن باشد و نه چنین است و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهر لیت که نوشته میشود در و سه اعمال و  
اعمال تا که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه دار  
باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشته در شب نصد شعبان است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام  
شعبان سبک و بعضی گفته اند که شربت صیام در شعبان بجهت ترحیم و اعتیاد و در صیام رمضان است تا در آمدن رمضان  
زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر از آن لذت و خلوت صوم یافته باشد و الله اعلم و بر تقدیر کثرت صیام شعبان  
نشود بنی که واقع شده است از تقدیم رمضان بهوم یوم او یومین و همچنین بنی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان  
زیرا که بنی در حق کسی است که آن ایام داخل ایام عادت صیام و سه نباشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم نمیکند  
رمضان را بر روزه یک روز یا دو روز مگر مردی که عادت او بود که روزه میداشت پس گوید از آن روزه را و ترنیز  
نیز از ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تقدیم نکنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صیام باشد  
که عادت دارد یکی از شما پس بنی در حق کسی است که اصلاً در شعبان روزه نمیدارد و چون رمضان نزدیک میشود شروع  
در صوم کند و این معنی بعضی نکات که در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد و الله اعلم و در ستمه شوال میفرمود که  
صیام این شش روز بار رمضان برابر صیام و هرست روزه مسلم و الترنده و ابوداؤد و عن ابی الیوشب الانصار  
و وجه آن ظاهر و مشهور است و لیکن پوشیده نیست که برابر صوم و هرست تقدیر که خواهد شد که تمام عمر بدان وفا کند و الا  
در هر سال که دارد برابر صوم تمام آن سال گردد و درین معنی نیز از ثوبان حدیث آمده که گفت کسی که روزه داشت رمضان را در  
شش روز دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال و من جابر با حسنه فاعلموا انما لها روزه ابن ماجه  
نیست که سایه دارد بلکه در حدیث ما اگر تفریق کند بهتر است و دور تر از آن است و شبهه بنصاری چنانکه در فقه مذکور است  
در روز عاشورا البته روزه دشتی چنانکه در حدیث نسائی از حفصه آمده که چهار خیر بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و راتب روزه عاشورا است  
افضل و اکمل آنست که سه روز بدارد و پنجم و یک روز پیش از آن و یک روز بعد از آن مرتبه دوم آنکه نیم و دهم را بدارد و  
مرتبه سوم آنکه دهم را علی انفراد بدارد و یک آنکه عاشورا و عشر را بدارد و قصر عاشورا نام روز دهم از ماه محرم است و بعضی هم  
گفته اند که نام روز نهم است و برای تسمیه روز نهم بیاشاره میکنند کرده اند از انجمنهای اهل اخذ نموده اند زیرا که عرب

شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آنرا در ده خاندان و یوم نماند را از ایام ورود بچ خوانند باین حساب روز نهم  
 عشر باشد و ششاد این دهم حدیث ابن عباس است که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آدم بر ابن عباس و بر سعید  
 از و سکه خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباس چون بلال محرم را به بنی شام کن و صبح کن روز تاسع در جاتی که  
 روزه دار سگ گفتیم آیا روزه میداشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم درین روز گفت نعم امام نووسه سگیوید که این  
 تفریح است از ابن عباس که مذہب و سے است که عاشورا نام روز نهم است و این سخن محل نظر است زیرا که آنچه  
 بصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم تاسع است و آن در سنت آمده یا روز عاشور و تعیین روز عاشورا  
 بر طور و شهرت و علم سائل گذشت که آن یوم عاشور است پس از شاد و سائل را بصیام یوم تاسع با وی و خبر داد  
 بفعل رسول به تنزیل غم و سے صلی الله علیه و آله و سلم در سال آینده بران بمنزله فعل چنانچه بیاید و در حدیث بخار  
 و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذی از عائشه آمده که قریش در جاهلیت روزه عاشورا میداشتند و رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم نیز میداشت و گفته اند که نگاہ داشتن قریش صوم عاشورا شاید که تعلق از شرع سالفت  
 باشد و لهذا تعظیم میکردند و را و کسوت می پوشانیدند و سے کعبه معظمه را و از عکرمه آورده اند که گفت گناہی  
 کرده بودند قریش در جاهلیت و عظیم شد ترس آن در دلهای ایشان پس گفته شد مرایشان را روزه عاشورا  
 تا کفارت آن شود که ذانی فتح الباری و در صحیحین از ابن عباس آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بمدینه آمد پیو در آید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روز عظیم و صبح است که نجات داد  
 پروردگار تعالی در سے موسی و بنی اسرائیل را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس شکرانه نعمت روزه داشت موسی  
 در سے و امر کرد بدان پس ما نیز روزه میداریم پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما سزاوارتر و سزاوارتریم  
 بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد بدان در اوایل استیلافت  
 و موافقت یهود محبوب میداشت در آنچه نمی کرده نمیشد بآنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفته اند که  
 مگر علم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصدق این خبر از یهود بوسے یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعه که باسلام  
 درآمدند از علمائے ایشان مثل عبد الله بن سلام و امثال و سے و الا خبر یهود در دیانت و شرایع مقبول نبود  
 و بعد از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود هر که خواهد روزه عاشورا بدارد و هر که خواهد  
 ندارد و کسی را فرمود تا نداند که در حوالی مدینه بدان و این ظاهر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از  
 نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذہب حنفیه و بعضی شافعیه است و بعضی از ایشان گویند  
 که صوم عاشورا همیشه سنت و تحب متاکد بود و نزول فرضیت رمضان تا که استحباب رفت و اصل استحباب کمتر از  
 وجه اول باقی ماند و این قول بعید و محض تاویل است بآنکه تا کید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین صوم  
 دائم رویت و بعد از فتح مکہ چون شوکت اسلام قوت گرفت و امر آن شهرت یافت مخالفت اهل کتاب محبوب داشت  
 و خواست که اظهار مخالفت ایشان کند و ترک تشبیه با ایشان نماید در افراد تخصیص یوم عاشور بصیام و فرمود که اگر سال آینده  
 در ایام روزه دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشور و حدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول الله  
 این روز سے است که یهود و نصاری سے آن را تعظیم میکنند فرمود سال آینده ان شاء الله تعالی روزه دارم روز نهم

ولا یتکذب بران که عزم و نیت روزه تاسع از جهت مخالفت اهل کتاب است نه از جهت آنکه بعضی توهم کرده اند که جهت  
استیاط و در یافتن یوم عاشورا است چه این سخن مبنی بر احتمال تسمیه یوم تاسع است بعاشورا و محقق شد که آن صحیح  
نیست و در روایت احمد و بن از ابن عباس نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده روزه دار بعد از نماز  
و مخالفت کنند در و سه یهود را و روزه دار بعد از پیش از و سه روز سه را و بعد از و سه روز سه را و این حدیث  
ولا یتکذب برانکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه صنعت گفت و لیکن میبایم  
تاسع و عاشورا حدیث بسیار است و لهذا صنعت میبایم عاشورا و حدیثی عشر را هر چند درین صورت نیز مخالفت نماید  
ظاهر شود از جمله مراتب ساخت و قول و سه که گفت و اما دشتن روز نهم علی افراده منجر سے از سنت بنور دست  
مر قول بعضی از علماء اگر گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب است و این حاصل می شود بیک ازین دو امر یا تنقیل عاشورا  
بتاسع یا بضم تاسع با عاشور کذا فی المواهب یعنی اگر چند غرض مخالفت ایشان است اما اصل روزه عاشورا  
باید با ضمیمه اظهار مخالفت و نیز اشارت است بر قول کسی که عاشورا نام روز نهم گوید کما لا شیخ و اما روز عرفه را کما  
روز نهم است از و سه آنچه روزه در و سه فضل تمام دارد بلکه فاضلتر است از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح الزکی  
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میبایم یوم نزه کفارت دو سال میگردد و سال گذشته و سال آینده و صوم  
یوم عاشورا کفارت سال گذشته میکند گفته اند که این جهت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام است  
صوم آن در اصل از شریعت اوست و یوم عرفه منسوب بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم و صوم وی از شریعت مطهره است  
ولیکن عادت شریفین این بود که اگر در حج بود سه افطار کردند چه افطار کردن اقوی بود بر اے دعا و اجتهاد  
و کوشش در آن و دیگران را نیز مبنی از صوم کردند چنانچه ابوداؤد از ابی هریره و سلم و بخاری و مسند احمد و  
مردم شکایت کردند نزد و سه از صیام روز عرفه پس فرستاد میمون شیر و دو شیده بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم واقف بود در وقت پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسو و سه و بخاری  
و مسلم و موطا و ابوداؤد و ترمذی از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم افطار کرد بعرفه و فرستاد  
بسو و سه و ام الفضل شیر و پس بنوشید آنرا و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمر نیز  
آمده و حدیث ابن عباس صحیح است و تحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
و روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یعنی عرفه را و ابوبکر و عمر و عثمان و روزه نداشتند ایشان و بن نیز بنیاد  
و امر بدان نمیکند و نهی نیز نکردیم و سگیوید که عمل بر نیست نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت یابد بر آن  
بر دعا و بعضی از اهل علم روزه نیز داشتند انتی و دیگر وجه در افطار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز عرفه در حج آنکه  
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر افضل است مطلقا و بعضی  
و نزد وجود مشقت نزد همه و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه آنکه حج حضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم در روز جمعه بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکره است و دیگر آنکه روز عرفه اهل وقت عرفات  
یعنی حجاج را در جمعه مستان از آن رو که اجتماع ایشان در آن روز همچون جماع دیگر گساست در عید گاه و در حدیث  
حضرت بنو سه صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه روایت کرده است آنرا ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر

دارد شنبه یوم عرفة و یوم انحر و ایام منتهی عیدنا اهل الاسلام فرمود که روز عرفة یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی  
 و روزهاست شنبه که سه روز یاد و روز دیگر بعد از روز عید اضحی است روزهای عید یا است که مسلمانانیم در فصل جمع  
 گذشته که چون در عرفات گریه، الیوم اکملت لکم الایة انزل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را  
 بجهت سرور بنزد این آیت عید نگرفتند امیر المومنین عمر در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه و روز حج بود یعنی  
 یک عید چه باشد و عید است پس معلوم شد که روز عید بر حاجیان را روز عید است و صوم در روز عید اگر چه حکما باشد  
 مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعضی اوقات روزه و شامی و غرض ازین مخالفت یہود و نصاری بود و در حدیث  
 ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند از دوسه ای الایام کان رسول اللہ کرام روز یا است که بود رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکثر یا عید یا بیشتر روزه دارندہ قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه و یکشنبه بود  
 که روزه بیشتر میداشت نسبت بر روزهاست دیگر و یقول و میگفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سبب روزه  
 داشتن روز شنبه و یکشنبه آنها را یوم عید لکم شکرین این دو روز روز عید کافر است شنبه عید یہود است و یکشنبه  
 عید نصاری فانا حسب ان اختلفتم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید ایشان  
 و سرور نکنم مصنف حکم ثبوت این حدیث کرده و در مواهب لہ نیہ این حدیث از کربیب مولای ابن عباس بروایت  
 احمد و ابی آدره که فرستادند مرا ابن عباس و جماعہ از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد ام سلمه تا پیغمبر را  
 ای الایام الحدیث و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر است و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی  
 عبد اللہ بن محمد بن عمرو وی نیز مجهول الحال است و شاید که مصنف آنرا با سناد دیگر یافته باشد که ثابت است و اللہ اعلم  
 و حدیثی دیگر از احمد و ترمذی و ابی داؤد و غیر ہم از عبد اللہ بن بسر از اخت وی که همانا م دارد آمده که فرمود آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزه ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزے که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است  
 اگر چه بنذر باشد و اگر نیاید یکے از شما یعنی چیزے که بان افطار کند مگر پوست انگورے یا چوب درختے بانی که  
 بنجاید آنرا یعنی بدان افطار کند و روزه خود را بشکند و ترمذی گفته بداحدیث حسن و محنی که است در وی است  
 که افراکت یوم السبت را الصوم یعنی روز شنبه نه روز در روزی که یہود تعظیم این روز میکنند والا اگر جمع کنند  
 باروز دیگر چنانچه جمعه بایکشنبه کرده بود و اندا بود او در ترجمه کرده باب الی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض  
 بنو این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت که ان فی المواهب لہ نیہ اگر گفته شود کہ یہود تعظیم این روز میکنند نسبت  
 که او را عید گرفته اند و روز دشتن خود مخالفت ایشان است از تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده خواهد بود  
 باشد خواه منضم باروزه دیگر جوایش میتوان گفت کہ در افراد روزه درین روز چنانکه بوجه مخالفت ایشان نسبت  
 بوجه متضمن نوع از تعظیم نیز است پس هم کند بوسے روزه و دیگر تا تو هم تعظیم از تخصیص افراد ناشی میشود و تعظیم  
 گردد یا آنکه در ضم روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد و غلیظہم و اللہ اعلم و عادت حضرت بنوی صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم نبود کہ در آن روز در روز صیام و سمرنی میفرمود و در حق صائم الدہر گفته لا صائم ولا افطر یعنی آنکه همیشه  
 روزه دارد و روزه داشتن عادت و خوبی او کرد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت است از و  
 فوت شود و مقصود یعنی فضیلت آن صیام است و بدانکہ در نهی و انکار صیام و سمرنا حدیث کثیر بطریق متعدد در روایات





نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس آورده شد چنانکه از جنس نوح ششینی پس بنوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از آن و آنچه باقی ماند بنوشید و گفت یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود صائم متطوع این نفس خودست و در روایتی این نفس خودست اگر خوابد روزه دارد و اگر خوابد افطار کند و در روایتی آمده که ام بانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله گناهی کرده ام استغفار کن برای من فرمود چیست گفت روزی که روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آنرا قضا میکردی گفت یا رسول الله فرمود پس ضرر نمیکند ترا اگر تطوع بود ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جایزست در نماز و از شب لازم نیست و این نفل باتفاقست میان امام ابوحنیفه و شافعی و احمد بشرط آنکه قبل از زوال بود و بروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جایزست قول اول از ایشان صحیح ترست و امام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزه نفل این حدیث را تاویل میکنند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اخبار کرد بنیتی که سابقاً داشت از شب انشای نیت و این خلاف ظاهرست از سابق تقد و مقتضای کلامی که فرمود وی فانی صائم و در روایتی که فانی ازین صائم خلاف ظاهرست کما لا یخفی و تمسک وی بحديثی است که ترمذی در جامع خود از حفصه آورده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم سبک نیت کند روزه را پیش از فجر نیست روزه مرا و او گفت ترمذی این مخصوصست نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مصلحت نیست از صبح و نزد امام ابوحنیفه روزه رمضان و تدبیر معین نیز نیست در نماز جایزست و شافعی و مالک و دیگران در اینجا خلافست و تمسک ایشان این حدیث است که لا صیام لمن لم یؤب باللیل و شیخ ابن الهمام گفته که حدیث لا صیام لمن لم یؤب باللیل الفاظ مختلفه و طرق متعدده آمده و در رفع و وقف آن اختلافست و بعض طرق وی خالی از ضعف نیز نیستند انتهی و دلیل امام ابوحنیفه در باب حدیث شهادت اعرابی است که در سنن اربعه از ابن عباس مرویست که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که خورده است باید که بخورد و روزه هر که نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روز درستست و حدیث لا صیام لمن لم یؤب باللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکه از مثلین عبارت آمده این معنی آمده است و لیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در بابیه آورده است مستغریست جدا و معروف درین حدیث آنست که امر کرد که ناکرده شود در مردم که روزه دارند فردا و طاهران نیست که شهادت اعرابی در شب بود و الله اعلم و گفته که طحاوی سند لال کرده بحدیثی که در صحیحین از سلمه بن الاکوع آمده که در فور عاشورا فرمود تا نادار دارند که هر که خورده است بخورد و روزه هر که نخورده روزه دارد و عاشورا در آن وقت فرض بود و بعد از آن منسوخ شد بصیام رمضان پس معلوم شد که هر که متعین است بر روزه روزی که متعین است بر روزه قضا و کفارت و نذر غیر معین و حجبست نیت آن از شب و ارنیت در نماز و فیه کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزه قضا و کفارت و نذر غیر معین و حجبست نیت آن از شب باتفاق و نیز مستفاد میشود که افطار روزه نفل بیعذر جایزست و نذیب اکثر آنکه معینست و نزد امام ابوحنیفه و صحابه و درین دور روایتست در روایتی جایز نیست مگر بعد از ضیافت و مانند آن زیرا که این ابطال عملست و ابطال عمل منهی عنه است لقوله تعالی و لا تبطلوا اعمالکم و در روایتی جایزست زیرا که قضا خلفت اوست فلا بأس و در وجوب قضای صوم نفل نیز اختلافست نزد شافعی و بعض آنکه قضا واجب نیست مطلقاً بحکم این احادیث که مذکور شد و نیز متطوع متبرعست و تبرع لازم نبود و نزد امام احمد نیز واجب نیست و لفظ حدیث ام بانی نزد ایشان پسینست که آن حضرت

صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر این روزه توقضاست رمضان است قضا کن در روزه دیگر بجای آن دارد اگر قطعه است اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس خود واجب گردانیده و بچند اخطا کرده واجب است قضا و اکثر اهل مذاهب امام احمد این را بر نذر حمل کرده اند چنانچه ظاهر است از قول می گفت واجب گردانید بر نفس خود اگر چه تواند که مراد یا بجا ب نفس نیاید همان اجماع بر نیت و عزم باشد و نذر امام ابو حنیفه مالک و صوم نفل قضا واجب است مطلقا زیرا که آنچه ادایافت و بوجود آمد عمل است و قربت است پس صیانت آن از ابطال و مضی بر آن واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضی واجب شد قضا و نذر واجب شد نفل غایب روزه باشد یا نماز بشروع لازم گردد و چنانچه نذر و چون لازم شد بقیض آن قضا واجب بود و سوطا و ترمذی و ابو داود و از عائشه روایتی آورده اند که گفت بودم من و حفصه روزه در پس پیشی مدارا طعامی که خوش آمد ملا و خوردیم از آن پاره پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشی کرد از من و حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر بن الخطاب که از همه پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال از علم وی نیز بشیرم رضیه پدر خود پیشی کرد از حضرت پیرسید یا رسول الله روزه دار بودیم و طعنه می کرد که ای شما پیشی از ما و از آن بخوریم فرمود قضا کنید روزه دیگر بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطریق متعدده ثابت شده و میگوید قمری از اهل علم از صحابه و غیر هم باین حدیث رفته و مذاهب مالک نیز همین است و حدیث عائشه از وجوب قضا و عدم آن ساقط است و در حدیث ام هانی مقال است که اذ قالوا و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود من نزل علی قوم کسی که فسخ و دایر بر قوسه فلا یصومن تطوعا لیس بایک که نگاه ندارد روزه نفل را الا با ذمهم که باذن آن قوم شاید که او را اضیافتی و فکر طعامی کنند و بر روزه داشتن وی راضی نباشند و اگر موقوف است بر ضاوت استمر ج ایشان باشد تیرست و اگر او را اضیافت طلبیده اند خود البته روزه ندارد و اگر داشته باشد شکند که ضیافت عذر است اما در سنن ابی حنیفه طعن کرده اند ترمذی این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت کرده و گفته اند حدیث منکر است نمی شناسم هیچ یکی از اوقات را که روایت کرده باشد این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه و در بنی از صیام امرأه بی اذن زوج نیز در حدیث آمده و در روایت ترمذی و ابی داود آمده من غیر رمضان و اگر استی که کسی روز جمعه را تخصیص کند بر روزه و میفرمود که این روز عید شماست و در روز عید روزه ندارید مگر که پیش از آن یا پس از آن یک روز روزه دارید نگاه کرده نبود و سایرین در باب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه در مواهب لایبیه از امام نووی نقل میکنند که گفت مالک در مواظبت گفته شنیدیم هیچ یکی از اهل علم و فقه را کسی را که اعتقاد کرده شود یوی که نمی میکرد از صیام یوم جمعه و صیام حسن است و تحقیق دیدیم بعضی از اهل علم را که روزه میداشتند از جمعه و بخری میبود و آنرا گفت نووی این سخن مالک گفت موافق رای خود است و رای غیر و مخالف رای او است و سنت مقدم است بر رای وی و در آخری تحقیق ثابت شده است و سنت نمی از روزه جمعه پس متعین و متحتم باشد قائل شدن بآن و مالک میفرمود سنت چون رسید بوی حدیث و داود و کسی که از اصحاب مالک است گفته است نرسیده مالک این حدیث را اگر میسر رسید مخالفت نمیکرد آن را تنبیه بدانکه صیام مسنون از آنچه مصنف ذکر کرده و در احادیث صحیح و روایات معتبره صیام امام بیض است که مشهور است و آن سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا فرمود

صیام در بر داده و تاکید تمام نموده است تا آنکه در سفر و حضر آنرا ترک ننماید و رواه النسائی عن ابن عباس و امتد این  
 بدان امر میکرد و در حدیث ابی داؤد و نسائی از عبد الملک بن بلحان از پدرش آمده که آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 امر میکرد ما را بصیام لیالی بعضی سیروزه و چهارده و پانزده و تری و نسائی از ابی ذر غفاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم فرمود یا ابا ذر چون خواهی که از هر ماه سه روزه داری پس بدین ترتیب چهاردهم پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی بداد پس  
 روز که باشد ثواب صیام در هر آن مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز افضل است و کامل در اکثر احادیث و قوی یافته  
 و در بعضی احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد الله بن عمر بن العاص گذشت که سه روزه در هر ماهی حکم صیام  
 و هر بار دو از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده که معاذه عدوی از عائشه پرسید  
 آیا بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید از کدام ایام شهر میداشت  
 گفت باک نداشت از هر کدام ایام که دوستی و گفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بحجت آن بود تا وجوب تعیین گمان برده نشود و روایت کرده اند صحابین و تصحیح کرده اند آنرا ابن خزمیه از حدیث ابن  
 مسعود که بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه و مختلف جماعه که حسن بصری از ایشان  
 انبست و بسوی از ادروی حکایت کرده که مستحب است نیز صیام ایام سو و جمع اسود و مقابل ایام بعضی و آن است  
 و هفتم و دور و بعد از دوی و ایام بعضی را حج مستحب است و قوی آن در اکثر احادیث صحیح و بحجت آنکه میان شهر است و  
 خیر الامور و اساطیر زمانه در آن ایام نوزائیتی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف و کسوف و غلب  
 دزین ایام شود و ما موریم بنبر عبادت و طاعت و فعل خیرات و حال خسوف و بعضی ترجیح ایام اول ماه کرده اند بآنکه  
 معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض نشود و فی التاخیر آقا قاسم و گویند بخارنجه این بود و نوزد جماعه اول ماه و دهم  
 و بیستم و این منقول است از ابی الدرداء و گویند که روزه مالک بن انس این بود و نوزد بعضی اول کل عشره اول و یازدهم  
 و بیست و یکم بود و این منقول است از ابن شعبان مالکی و نوزد بعضی از دوازده تا چهارده و نوزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید و در  
 ماه دیگر از اول شنبه و در ماه دیگر از جمعه و یکنا و این منقول است از عائشه و نوزد بعضی از اول پنجشنبه که در ماه آید و ماه دیگر از اول شنبه  
 و نوزد بعضی از اول و شنبه که در ماه آید از اول پنجشنبه که در ماه آید و نوزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید و نوزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید و نوزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید  
 صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده پس ابتدا کردن ازان افضل باشد و نوزد بعضی سه روز را علی تعیین باجماعه و نوزده و در ماه  
 در حکم صیام در هر واقع شده و این طرق همه روی و اثور گشته و هر کسی بمقتضای خبری و اثری که در خصوصیات آن  
 یافته و در خصوص آن اولوی اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشتهر و اظهر اقوال در صیام ثلثه ایام بعضی است  
 و اکثر علما بر آنند و در خصوص آن احادیث صحیح کثیره و روایات معتبره است و بالاسر التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه  
 و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و شک نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و  
 ابو داؤد و نسائی از بعضی از واج مطهره آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت  
 نه روز از ذی الحجه و یوم عاشوراء و سه روز از هر ماه از اول دو شنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایت  
 دیگر آمده روزه میداشت عشر الی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داؤد از عائشه آورده  
 که گفت ندیم من آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که روزه میداشت ده ذی الحجه را منافات بدان ندارد

چه مانسته نفی رومیت خود کردن نفی صوم شاید که داشته باشد و عالیه آنرا ندیده و نه انسته و شاید که ازان ایام  
عشره که عالیه بر احوال شریف مطلع و واقف بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مانعی از صوم باشد از رمضان  
و سفر و مانند آن و تواند که مراد نفی صوم تمام عشره باشد که عرفه ازان خارج بود و حال صوم یوم عرفه معلوم شد که  
در و سه افطار نیز بود و الله اعلم و از آنکه فضل مطلق عمل صالح در عشره ذی الحجه در و دیافته است فضل صوم نیز لازم آید  
و در صحیح بخاری ثابته شده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم نیست هیچ ایام که عمل صالح در آن فاضله تر بود از  
عمل کردن درین ایام یعنی در عشره اول از ذی الحجه و در صحیح ابی حوانه و صحیح ابن حبان از جای بر آمده که هیچ ایام فاضله تر  
ایام عشره ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر کسی نذر کند صیام افضل ایام سנה را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر روزی از  
ایام کند بجزه و اگر روزی از روزهای سه هفته مراد دارد روز جمعه باشد و وجه در فضیلت ایام این عشره چیست که درین ایام  
اقسام امهات عبادات از صلوٰه و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیرست نه در غیر آن اما در باب حجاج ظاهرست و غیر  
ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت دارند لابد فضیلتی بر آنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره  
ذی الحجه فاضله ترست از جمعت وجود روز عرفه و نحر در آن و شبهای عشره اخیره رمضان از جمعت وجود ذیل القدر  
در آن پس از روزهای این فاضله ترست و از شبهای آن و بنا بر احوال القول الفصل و علیه التعلیل در صیام شهر محرم نیز فضیلتی  
واقع شده و از ایام سهفته و شبینه و پنجشنبه و احادیث بسیار در آن واقع شده و در بعضی حادث آمده که اعمال نیکوکاران  
و حضرت رب العالمین جل جلاله درین روز یعنی روز دوشنبه عریف کرده میشود پس و ست میدارم که عرض کرده شود  
اعمال من و من صایم بستم و سلم از ابی قتاده آورده که پرسیده شد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از روز دوشنبه  
فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و نسائی از اسامه بن زید آورده که گفت یا رسول الله من  
فی منیم ترا که گاهی چند آن روزه میداری که گویا افطار نخواهی کرد و گاه چند آن افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت  
گمرد روز که اگر دایم صیام تو داخل آید در ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری در آن فرمود که ام دو روز از آنها  
گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزی است که اندک عرض کرده میشود در آنها اعمال بزرگ عالمین پس است  
میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صایم بستم و الله الموفق فصل در بیان اعتکاف اعتکاف در ثبوت یعنی  
و کث و لزوم و اقبال بر شش آمده و در شرح گفت در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص آن و ظاهر مذہب حنفیه  
موکه است از ثبوت بر طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی تازان و فوات چنانچه در صحیحین از حدیث  
عائشه آمده از بر سه گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عبادت  
دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهی نمیکرد و بخلاف اعتکاف که برگز آنرا ترک نکرده و لیکن واجب نکشت بجهت آنکه از  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در واجب آن بود که با وجود مواظبت از فعل و انکار بر ترک آن میکرد و در اعتکاف نه  
اینچنین کرد بلکه گفت من احببتکم ان یفعلکم فلیفعلوا جائی الصبیحین شهره و هر که خوش دارد که اعتکاف کند گویند حق آنست  
که ترک اعتکاف ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی از مضامین نیز به ثبوت پیوسته چنانچه معلوم گردد و  
بعض گفته اند که مستحب است استحباب تنه که در صواب آنست که بر قسم است واجب آن اعتکاف شد و درست است  
در عشره اخیر رمضان و مستحب در غیر آن اتفاق دارند علماء بر اشتراط مسجد و مکان مرمین عمر بن لبابه مالکی که جائز و مستحب است



آنرا در هر مکان و در او داشته اند خفیه زنان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و مراد مسجد خانه مکانی است که در خانه برای نماز جدا میسازند و آنرا حکم مسجد نه داده اند و قول قدیم از شافعی نیز بر اینست و از بعض خفیه نقل کرده اند که اعتکافات مرأة در مسجد یا زوج خود درست است و باین قائل است امام احمد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازواج مطهره با اعتکافات در مسجد دلالت دارد بر آن ولیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه باید باز امام ابو حنیفه و امام محمد مخصوص داشته اند اعتکافات مرد را مسجدیست که اقامت کرده میشود در وی معلوایه خمس تا اعتکافات سبب ترک جماعت نگردد و باعث خروج از اعتکافات هر روز پنج وقت یا امکان اختر از آنرا نشود و در شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد غیر مسجد جامع است و در مسجد جامع جائز است اگر چه گذارده نشود در وی صلاوات خمس در روایتی از ابی یوسف آمده که اعتکافات واجب از نیست و در غیر مسجد جماعت و نقل جائز است و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز همچنین آمده و در حاکم گفته که جامع اولی است و نزد جمهور جائز است در هر مسجد و آنکه بعضی مخصوص مسجد ثلثه که مسجدی که مدینه و بیت المقدس است و بعضی مسجدی که مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای در بلاد اسلام در مساجد خود با اعتکافات نمیدهند هیچ یکی را بر آن انکاری بنود نعم اعتکافات را درین مساجد فضیله و شرفی خواهد بود که مساجد دیگر را نیست و دیگر اکثر مدت اعتکافات را حدی معین بنود تمام عمر اگر نیت کند جائز است اختلاف در اقل مدت است نزد بعض یک ساعت بس است و لهذا گفته اند که هر گاه که در مسجدی بایست که نیت اعتکافات کند تا ثواب اعتکافات نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که عبور معتبر نیست و نزد بعضی یک روز و مختار در سبب خفیه آنست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم است آنکه صوم شرط نمکند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را بوم دارد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز آن در کمتر از بوم نیز گنجایش دارد یعنی روزه دار اگر یک دو ساعت نشیند اعتکافات بود و شرط اشتراط صوم آنست که اگر نیت اعتکافات شب کند جائز نبود که آن محل صوم نیست و مصنف در مقام تأیید و تصریح اشتراط صوم آمده و در توضیح و تمهید آن میگوید چون اعتکافات سبب جمعیت خاطر و القطار از غیر حق و اقبال عبادت است و موجب ری از حلق و واسطه زوال سبب تفرقه و بهموم اختیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال الطعام و تهیه سبب آن حصول صفای باطن خصوصاً در آخر رمضان اکل و فضل است لاجرم تشریع اعتکافات در اقل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر از ماه رمضان و مرو نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بی روزه متکلف شد در قوی و عایشه چنانچه روایت کرده از وی بود او و میگفت لا اعتکافات الا بصوم و این جزو حدیث است و تمام حدیث این است که عایشه گفت سنتی بر تکلف اینست که عبادت نکند در رمضان و حاضر شود خیاره را و من کند یعنی مجامعت نکند امرها و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر چیزی را که چاره است از آن لا اعتکافات الا بصوم و لا اعتکافات الا فی مسجد جامع و از این خارج غیر مالک مسجدی است که در نماز پنجگانه جماعت قیامت می باید و امام ابو حنیفه و مالک قائل اند با اشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث است و سوطی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آن و باین اشتراط صوم مراعتکافات واجب با اتفاق روایات است و اعتکافات اقل در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر با التزام و نزد امام احمد و روایت است مشهور حدیثی که در آنست لال ایشان بی نیت نکرست که بخاری و سلم آورده اند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب در مسجد حرام اعتکافات بکنم حالا حکم چیست فرمود و خاکن بنذر خود

و اگر صوم شرط بود در اعتکاف امر لوفای این نذر نکردی و درین استدلالی نظر است زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمر  
 نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داود و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اعتکاف  
 کن دروزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله یا یوم یا یوم باللیله است غایت آنکه در بعضی روایات یک وقت  
 کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که در قطنی و حاکم و بیہقی از ابن عباس آورده اند که گفت آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم نیست بر منکف و صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعضی از حفاظ گفته اند که در سنن ابن ماجه  
 عبد الله بن محمد بن عثمان است و وی مجهول است و با وجود آنکه صحیح آنست که این حدیث موقوف است بر ابن عباس و  
 مذہب اوست نه مرفوع پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خالی نیست از معارض زیرا که بیہقی از ابن عمر و ابن عباس  
 روایت کرده که گفته اند المتکلف یصوم و نیز عبد الرزاق از ابن عباس آورده که گفت هر که اعتکاف کند لازم  
 بروی صوم و لیکن معارضه مرفوع است از ابن عباس بآنکه مراد از قول او گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود  
 یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس هیچی اشتراط صوم است در اعتکاف مندر نه نفل حدیث عبد الرزاق  
 نیز مخصوص باشد بدان و باجملة روایات متعارضه است در اشتراط صوم مطلقا خواه اعتکاف واجب بود یا نفل  
 این روایت حسن است از ابی حنیفه و در روایت اصل آن قول محمد است اقل اعتکاف ساعت است پس بی صوم بود  
 و بعضی عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابی حنیفه کرده اند و این را متمسک نیستند بحدیث  
 نمیشود مگر روایت اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر است در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر است کذا قال شیخ  
 ابن العمام و در مواهب لدینیہ ہمین روایت را دلیل آورده اند بر مذہب شافعی که صوم شرط نیست مگر با التزام و نذر لیکن  
 روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است و الله اعلم و مجموع مضامین اعتکاف میفرمود عشر اخیر مگر در یک عشر  
 رمضان که اعتکاف از او سے فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داود و  
 نسائی با الفاظ مختلفه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف میکرد در ہر رمضان و چون نماز صبح میگذاشت  
 می در آمد در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار سے اذن طلبید از او سے عائشہ کہ اعتکاف نشیند پس اذن داد و او را  
 و زو عائشہ خیمہ را در مسجد پس محضہ شنید کہ عائشہ براے اعتکاف خیمہ در مسجد زد و وی نیز اذن طلبید خیمہ زد و زینب  
 شنید و سے نیز خیمہ زد و چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چہار خیمہ دید در مسجد زدہ یکی خیمہ حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 و آله وسلم بود کہ پیش از ہمہ زدہ بود و در روایتی خیمہ ما دید در مسجد زدہ پرسید کہ این چیست گفتند کہ این خیمہ ہائے  
 عائشہ و زینب است کہ میخواہند متکلف شوند فرمود چہ برین داشت ایشان را آ یا نیکو خواستہ اند ازین و در روایت  
 مکرر شد مو دین کلمہ را و فرمود بر دارید این خیمہ ہا را و خیمہ خود را نیز فرمود کہ بروارند پس در ان ماه با اعتکاف  
 نہ نشست تا آنکہ بہ نشست در عشر از شوال و در روایتی عشر اخیر و در روایتی عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از  
 شوال قیقین بود مصنف ہمان را نقل کرد و یکی از فضائل مخصوص سنت اعتکاف نیست کہ بر تقدیر فوات آنما قضا کرد  
 با آنکہ قضاے سنن و نوافل محمود نیست و بعضی ازین حدیث استفادہ کرده کہ قضاے سنن و نوافل مرغوب و مستحب  
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یکبار در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر آخر  
 و چون معلوم شد در ان عشر کہ شب قدر درین عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود

تا آخر حال و باقی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری روایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در حدیثی که ذکر اعتکاف  
عشر اوسط کرده نه عشر اول و لیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف  
فردی و عشر اول از رمضان پس تراعتکاف فردی و عشر اوسط و رقبه ترکیه پسر بیرون آورد و سر مبارک خود را از رقبه  
و فردی من اعتکاف کرد و عشر اول را و طلب کرد و این شب را یعنی شب قدر را پس تراعتکاف کرد و عشر اوسط را  
پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر و آخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند  
در عشر و آخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در نیمه پسر فراموش گردانیده شد و او به تحقیق دیدم خود را که سجده  
نیکم در آب و گل در صبح آن شب پس طلب کند آن شب را در عشر و آخر و طلب کند او را در هر روز از عشر و یعنی  
بیت و یکم و بیت و سوم و بیت و پنجم و بیت و هفتم و بیت و نهم را و میگوید پس بسیار در آن شب باران میفتد  
مسجد نبوی از شاخه های خراب بود پس بچکید و دید چشم من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در جبهه مبارک  
و در روایتی بر بنی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که تیر و دروے مبارک او آب و گل در صحیفه  
بیت و یکم و صاحب مشکوٰۃ میگوید که در روایت عبد الله بن ابی شیبہ شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف ختمی  
نماز صبح بگذارد و در اعتکاف در آمد و اعتکاف ختم بود که در مسجد نصب میکرد و در آنجا خلوت میکرد و انجمن را  
در مشکوٰۃ از ابی داود و ابن ماجه از حدیث عائشه آورده و در صحیحین نیز نیست و نقل حدیث طویل که در باب غریب قبا  
از و ارج مظهر و بر و اشتن آنها و ترک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف در آن رمضان نکرد و با جمعه  
در وقت در آمدن بعتکاف علمای را اختلاف است از و ارجی و ثور و ولایت بروایتی گویند که وقت در آمدن بعد از  
نماز صبح است از تاریخ بیت و یکم و احتیاج ایشان باین حدیث است و آنکه مذاهب اربعه و طائفه غیر ایشان  
نیز میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه با عشره کند و ترمذی قول  
احمد با طائفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی انجمن آنست که در آمدن بعتکاف و انقطاع و خلوت گرفتن در و  
بعد از نماز بامداد و بپوشیدن آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن مسجد به بیت آن در وقت بود بلکه آن پیش از  
غروب بود و شب بیست و در مسجد میفرمود چون نماز صبح میگذازد و خلوت میبرد و در صحیفه که بر آس و سه میزد و  
میدر آمد و درین صفحه وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگفت حجره از حصیر کنایه قال الطیثی  
نیت که این تاویل از طایفه حدیث که در و سه دفع شده است که چون بنحو است که اعتکاف کند میگذازد و نماز  
فجر و سه در آمد بعتکاف خالی از بعد سه نیت و لیکن چون در اکثر احادیث عشر و آخر واقع شده بلفظ مذکور  
مراد بدان لسانی خواهد بود و عشر لسانی جز در وقت اعتکاف و شب بیست و یکم احتمال پذیرد و در آمدن در وقت صبح  
یا پشت شب بود یا نه که لا یشیخ و نیز اول احتمالات وجود شب قدر در شب بیست و یکم و در مصالح و اعتکاف و اگر  
شب قدر است پس باید که ابتدا و سه اعتکاف ازین شب بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه خود  
نماید و سه الابراری قضا و سه حاجت در حدیث بخاری و سه حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات معتقد ساخته اند  
باجت انسان چنانچه در کتب سه از فائده آمده که چون باعتکاف می نشست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
نزدیک میکرد و مبارک خود را برین شانه میکرد و در نمی آمد و در خانه مگر برای حاجت از آن شانه شانه می نمود

از ابی داود گذشت که مشتمل بر تفصیل آنچه مکنه متکلف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت نهانی را بر سر  
و غائط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت بدایه که گفته است کثرت کند بعد فراغ از طهارت بدان مشتمل  
و نزد بعض طعام و شراب اگر کسی نداشت باشد که برای وی بیارد نیز در حکم آنست و خروج جمعه نزد کسی که اعتکاف  
در جامع مشروط میکند نیز در خل حاجت است چه و سه اجماع و نیه است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف  
در غیر مسجد جامع بر آمدن برای جمعه لازم آید و اگر توقف در مسجد جامع رود ضرر ندارد ابی ضرورت توقف کند و باید که  
در مشی بوقار بود نه شتابی کند و نه سستی و احادیث در عیادت مریض و شهود جنازه مختلف آمده و بعضی چون عمل  
بر اعتکاف نفل در عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند و فرزد امام ابو حنیفه اگر یک ساعت بعذر بر آید اعتکاف فاسد گردد  
و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب است که نذر کرده نذر اعتکاف نفل نزد صاحبیه مفسد نیست مگر اگر نذر  
بر نصف نهار بود و گاهی سر مبارک از مسجد در حجره عائشه قرار کرد و نشستی اگر چه حائل بود چنانکه  
در کتب سنی آمد که گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مائل میگردد ایند بسوی من سر خود را و او در  
مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک او را اگر هم در مسجد و در ظرفی بشوید چنانکه باو شست  
نشود مسجد لا باس به و اگر محکم گردد فاسد گردد اعتکاف و اگر امکان باشد اغتسال در مسجد بے ملوثی هم در مسجد کند  
و الا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در حالت اعتکاف از امهات مؤمنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم آمده و چون بوقت زفتن برخاستی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخاستی و او را معانقه  
کردی و بوسه دادی حدیث تقبیل معانقه یافته میشود چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداود و انامام  
زمین العابدین سلام الله علیه و علی آباءه الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم متکلف بود و و سه بزیارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
در سخن بود و پسر برخواست کتابخانه باز کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز با و سه بایستاد تا باز گردانید و پس ایند  
او را بخانه اش چون برور مسجد رسید نزدیک بابام سلمه دوم و از انصار از انجا میگفتند چون حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم را با صفیه ایستاده دیدند و درنگ داشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایشان گفت این مصیبت  
زوجه من ناخاطر شما و سوس نزد کاین زن کیست که با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده است ایشان گفتند  
سبحان الله یا رسول الله این چه سخن است و کرا نسبت بتو این مجال و سوس است فرمود که سرایت میکند شیطان  
در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها و من ترسیم کردم در دل شما بد سه راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در درگاه گرفتاریست  
هلاک نشوید و در روایتیه آمده که از و اج دیگر نیز بودند و همه نقصد بصفیه گفت مشتابی مکن ترا من میرسانم بخانه تو و  
خانه او در اما سامه بود و درین حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل معانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد  
و الله اعلم و در حدیث صفیه این لفظ واقع شده است که قام الی صلی الله علیه و آله و سلم معانقه و او را جمیع  
بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر بار از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا بگرداند او را بخانه و سه چنانچه در ترجمه  
حدیث گفتیم این لفظ مصنف را اگر تقبیل به تقدیم یا بر لام در نظر آمده و قبلیها خوانده و چون تقبیل متوهم شد معانقه  
نیز با وی هم کرد و مثل این او را هم رواه حدیث را واقع شده است و الله اعلم و در باب آنست که طی مفسد اعتکاف است

بود اے آن از قلمد و مس و مباشرت اگر مقرون با نزال است نیز سبطل است ولیکن با وجود آن حرام است  
 در شب و روز و این تقبیل و معاذکہ مصنف ذکر میکند از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب بود چنانچہ سید گوید  
 و این جملہ در شب بود و در مدت اعتکاف مباشرت نکردے مراد مباشرت تماس بدن زن و مرد است بی حجاب  
 و چون اعتکاف غمناک و مستی و متکلف دی سریرے بنہاندے و بران فراش فرس کردنے چنانچہ صاحب مشکوٰۃ  
 از ابن ماجہ حدیث ابن عمر آوردہ کہ چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انداختہ میشد بر اے وے  
 فراش و نہادہ میشد بر اے وے سریر وے در پس اسطوانہ توبہ و اسطوانہ توبہ نام ستونی است و مسیج بشریفین  
 اخافت کردہ شد آخر توبہ از جهت آنکہ توبہ کردہ شد نزد وے برای لبائہ انصارے و قصہ وے مشہور است  
 و چون بر اے و منہ و مقدمات آن کہ قصاسے حاجت انسانی است در خانہ درآمدے یکے مشغول نشدے و نشست  
 و غایت نکردے بلکہ اگر یکے اندام خائبہ یار بودے نزد وے توقف نکردے ہم در گذار از حال وے پرسیدے  
 در صحیح بخاری و مسلم از عائشہ آمدہ کہ گفت بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در غنی آمد خانہ را مگر بر اے حاجت  
 چون اے بود متکلف و در روایتی در غنی آمد مگر از جهت حاجت انسان و در روایت ابی داؤد و ترمذی و مسند بخاری  
 بخین آمدہ و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ گفت عائشہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذاشت برین وے  
 متکلف بود و غنی ایستاد بہ پرسش بر سر وے و ہم در گذار میسرید و در صحیح بخاری و مسلم و مسند از فعل عائشہ نیز بخین  
 روایت کردہ و بعضی از شرح مشکوٰۃ گفتہ اند کہ حسن فسخی گفتہ اند کہ جائز است متکلف را بر آمدن بعیادت مریض  
 و نماز جنازہ نزد ائمہ اربعہ و تسکیم بیرون آید بر اے قصاسے حاجت و اتفاق افتد و اعیان و مریض و نماز جنازہ  
 و مخوف از طریق نگردد و اکثر از قدر نماز ایستد باطل غنی و اعتکاف و اگر بخین نبود باطل گردد انتہی و در ہر سال در روز  
 متکلف شدے و در آخرین سال نیست روز متکلف شد چنانچہ بخاری و ابوداؤد و ابن ماجہ از ابی ہریرہ آوردہ  
 کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اعتکاف میکرد در ہر رمضان دہ روز و رسالی کہ قبض کردہ شد اعتکاف کرد  
 بیست روز و جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی ہریرہ و حدیث ابی داؤد از ابی بن کعب آوردہ کہ آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتکاف میکرد عشرہ و آخر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یک سال و در سال آیندہ عشرہ  
 نشست و صاحب مشکوٰۃ نیز موافق جامع الاصول آوردہ و ہر سال یکبار قرآن را بر جبریل عرض کردے و ہر سال نمود  
 و با ہم نبوت چنانچہ عادت حفاظت کہ با ہم بخوانند بخواندے و در آن سال آخر دوبار عرض کرد و رواہ البخاری  
 و مسلم و لیکن از بعضی روایات عرض رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جبریل علیہ السلام معلوم گردد و از بعضی عرض  
 جبریل بروے مفہوم شود شاید کہ در اینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق ماریست بود نسبت عرض بہر دو جا  
 درست آید و اللہ اعلم تعظیہ در شب قدر روایات متعددہ و اقوال مختلفہ بسیار آمدہ و در فتح الباری زیادہ جبریل  
 قول نقل کردہ و اکثر احادیث در رمضان خصوصاً در او تا عشرہ او آخر رمضان آمدہ کہ سیاد شب بیست و ہفتم و اثنو  
 آن شب در ستر تمام سال و تنقل و تحول گردد و این قول مراد فتح الباری سے مشہور از ابی حنیفہ و شیعہ و گفتہ کہ  
 قاضی خان و ابوبکر راز سے کہ از علمائے خفیہ اند حکایت کردہ و گفتہ اند کہ روایت کردہ شدہ است شریک ابن از ابن  
 مسعود و ابن عباس و عکرمہ و غیر ایشان انتہی و شرح ابن الہمام گفتہ کہ روایت است از ابی حنیفہ کہ شبے روز ثانی



و لیکن دریافته میشود که گایم شب است گاهی بیشتر آید و گاهی کمتر رود و نزد صاحبیه نیز همچنین است لیکن بعضی  
 بیشتر و بیشتر میشود و در فتاویٰ قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر دیگر در سال  
 و میا شد در رمضان و در غیر آن و جواب داده است ابو حنیفه از اوله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر یا نکه مراد  
 در آن رمضان است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب قدر در آن طلبیده و سیاق احادیث دلالت میکند  
 نزد کسی که تاویل کند طرق اعماد و الفاظ آن را برین معنی انتہی و این قول اقرب است به شیخ و تطبیق اتقان الله علم  
 و آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که بدانانید ندین شب قدر را پس فراموش گردانیده شد و فرمود شاید که  
 خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جود اجتهاد و عمل در دنیا که کثیره با احتمال و باعث نگردد بر ترک عمل با عتبار و  
 التکال و نیز در حدیث دیگر آمده که دانانیده شد عرش قدر و خواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بجمومت و جدال  
 نزد من بیامند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شد من آن را بشنوم و جدال ایشان  
 و بعضی از علماء آن شب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث و روایات و بعضی  
 از آنها را با سبب است بیان کرده و یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب صبح و ی طلوع کند بی شعل  
 و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در روایتی آمده که صفائی بود مثل قرآن شب که گرم و سرد و صفتش نیز  
 همچنین بود و در آن شب هیچ کس که دیده نشود که منقص گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان  
 گردد و چشمها سست شود شیرین گردد و طبر سست گردد و ذکر کرده که درختان در آن شب بر زمین افتند و سجد کنند  
 پیستر برگردند بنبات خویش و هر چیز در سجد و دو آنرا ساطع باشد حتی در جا بای تار یک و سلام و  
 خطاب از طاعت کشیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب مشاهد این امور شرط نیست و یکس که  
 آنرا نفس الامر در یاد و ازین امور چیز کثوف و مشهود و منکر و درین کس شاهد در یکبار یک چیز  
 الا ان کثوف کنند بر دیگر و دعا درین شب مستجاب است و آیه مقبول قطعاً و بهترین آنچه درین شب حاصل گردد  
 توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع است و ذوق حضور و اخلاص که بی شبهه از کرامات است  
 و مشاهد خارق عادت محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث ترغیب بر احیای آن شب و جود و جود عمل  
 واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر است و اگر تمام شب بیدار باشد و منبر میر من ملال احتمال ندارد  
 و سمن مکرده گردد و اعلی و اتم است و مراد با حیا سبیل بیدار و بندگی است و شب خواه باین معنی که شب را زنده  
 گردانید بعبادت در سجد و چرخ زنده گشت درین است که معجزه بگریخت گردید باین معنی که نفس در زنده نگردد  
 به بیدار سجد و طاعت که انوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بحیث خود را قبول زنده یعنی تمام شب مثل مراد  
 افتاده بناسخ و سجد طاعت و عبادت کند الله اعلم یا سید حج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عمره حج و عت  
 یعنی قصد آید و در شریعت قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح ها و کسرا و هر دو لغت است و در کریمه و الله علیه  
 الناس حج البیت هر دو قرآن آمده و بعضی گفته اند که فتح اسم است و کسیر مصدر و بعضی بجای و عمره در لغت  
 بعضی زیارت و زلفا و زن آید و بعضی گویند شوق است از عمارت که موجب عمارت بناست محبت و عبادت  
 نموده زیارت است بر حج و در سجد و تعظیم و تنبیه است مسجد حرام را و در شریعت اسم است مرا فعال مخصوصه را که احرام است

و طواف و سعه جزوقوت بعرفه که آن مخصوص حج است و عمره بقول خفیه سنت است و تحب و نزد بعض و حجت  
و بر هر تقدیر اختلاف اند اما سنت در حج و عمره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که چند بود مصنف میگوید که چهار سال  
بر آنند که بعد از هجرت بلیب حج گذارد و آن حجّه الوداع بود و تسمیه و سه بحجه الوداع از جهت آنست که آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم بر دم تولد احکام میکرد و میفرمود شاید که سال آینده در دنیا پیدا میشد و ایشان را بسفر آخرت و ادع میشود  
و خلائی نیست مویج یکی از علما را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سالهاست عمر گرامی آن حضرت بودی  
علیه و آله و سلم و همچنین آنکه درین حکم خلائی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت یک حج  
گذارد و نیز خلائی نیست و آنکه مصنف جمابیر علما گفت که مشعر بخلاف سنت نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود  
و اما پیشین از هجرت دو حج گذارده چه در اینجا خلائی است پس مجموع این دو حکم قول جمابیر علما باشد و کل جمعی برین اند  
که دو حج گذارده و این در جامع ترمذی ثابت است از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
همه حج کرده و حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث مصنف بر نبوت این حدیث حکم کرد و حال آنکه  
اثر ندی در و سه مقامی دارد و جمعی بر آنند که زیاده بر دو حج گذارد و در مواهب الدینه از ابن عباس بر روایت ابن ماجه  
و حاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه هجرت کند همه حج و این را منی بر عدد و فود  
النصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه در مجالس مذکور است لیکن این نفی نمیکند که پیش از آن نیز حج  
گذارد و باشد مقدم بر صاحب محل که ابی محمد علی بن خرم حافظ اندلسی قرطبی ظاهر است مات سنه ست و محسین  
دارلعمان نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه و چهار حج گذارد اما عددان بعینه محظوظ نیست و در مواهب از ابن  
جوزی آورده که گفته است که چهار حج گذارد که عدد آن معلوم نشده و از ابن اثیر آورده که گفت حج میگذاشت در هر سال  
پیش از آنکه هجرت کند و نیز اختلاف است در آنکه ابتدا سه فرضیت حج پیش از هجرت است یا بعد از آن قولی  
بر آنست که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات است و گمان برده نشود که چون حج گذاردن آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم پیش از هجرت بصحت رسیده لابد باید که حج پیش از آن فرض باشد زیرا که حج گذاردن پیش  
همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج گذاردن پیش از هجرت دلیل فرضیت نتواند شد با احتمال آنکه حج  
گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بریم قدیم باشد و صحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت  
و لیکن در کدام سال بود و جمهور برین اند که در سال ششم بود زیرا که درین سال نازل شده قول حق سبحانه تعالی و تو  
الحج والعمرة لله و این منی است بر آنکه مراد با تمام ابتدای ایام است و مؤید است این را قرأت علقمه مشرق و ابراهیم  
نخعی بلفظ اقیما و طبرانی باسانید صحیح از ایشان این قرأت را روایت کرده و در قضیه ضام بن ثعلبه امر حج مذکور است  
و قدوم آوردن و سه چنانکه واقعهی گفته در سال پنجم است و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از  
سال پنجم است یا بعد از آن سال که درانی فتح الباری مطالبه میگوید که نزول فرضیت حج در سال پنجم است و احتیاج ایشان  
بآنست که نزول صدر سوره آل عمران که در وی کریمه و شد علی الناس حج البیت و واقع است در سال پنجم است  
که آنرا عام الوفود خوانند و درین سال است شرح ترمذی و مناظر اهل کتاب میجوید و نزول و اما المشركون پس  
و فرستادن ابوبکر صدیق بکجه در موسم حج و فرستادن علی رضی الله عنهما بقرات سوره بقره و شکر کان این قانع همه

در سال نهم است و مصنف همین قول که بحجت قوتش دلیل راجح و مختار است جزم کرد و گفت حج در سال نهم از هجرت فرض شد  
 و در حال تجنیز اسباب سفر حج مشغول شد و لیکن رفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم در آن سال میراث بجهت انتقال از امر  
 غزوات و تشدید احکام دین تعلیم و فود و ابوبکر صدیق را امیر هاج ساخته بکجه فرستاد و اشارت کرد مصنف بجواب آنکه  
 جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم بکرمیه و انما الحج و البعثة لله بقول خود اما ایست و انما الحج و البعثة لله اگر چه  
 در سال ششم از هجرت منزل شد و لیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج و عمره ندارد و حتی انما امر باقتبای اتان حج  
 و عمره نیست بلکه امر است باتمام حج و اتمام عمره بعد از شروع در آن پس تواند که امر با تمام حج بعد از شروع بفرقه عیدم و در  
 آن در سال ششم نزول یافته باشد و فرضیت ابتدا است حج در سال نهم و دفع الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم  
 فرضیت حج را بر این یعنی چون مراد با تمام و اکمال حج و عمره باشد بعد از شروع در آن لازم نمی آید که حج و عمره پیش از این  
 مشروع و امور بر شده باشد و اگر پیش از آن حج و عمره نبود امر با تمام و اکمال آن بعد از شروع معنی ندارد و انتی در این سخن  
 ظاهرت و لیکن ممکن است که گفته شود که امر با تمام حج و عمره بعد از شروع در آن تسلزم تقدم فرضیت آن نیست تواند که  
 نفل و سبب باشد و امر با تمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل است مطلقا نزد بعضی یا مخصوص حج و عمره بود  
 بلکه وجود حج و عمره و گذاردن آنها پیش از اتمام چنانکه رسم قدیم بود کافی است در آن با آنکه ممکن است که گفته شود که  
 امر با تمام واقع شود بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگر چه بعد دارد رفتن بر و نیز اختلاف است در آن که وجوب حج  
 علی الفور است یا علی التراخی بعضی آنکه بر آنند که علی الفور است و امام ابو یوسف از ایشانند و نزد بعضی علی التراخی  
 و قول امام ابو حنیفه و امام محمد و جماعه دیگر از آنکه همین است و در روایتی از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده و علی الفور در اینجا یعنی  
 دارد که همان سال که شرائط و اسباب آن یافته شد فرض است که برو و اگر سال دیگر برو و نیز ادایاید و لیکن بتأخیر آن  
 اتم گردد و علی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که رود اختیار دارد و بتأخیر از سال اول ثم نشود مگر بجائی برسد که اگر از آن  
 تأخیر کند غالب ظن فوت آن باشد و دلیل امام ابو حنیفه قتل آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم که در سال اول  
 نکرد و در سال دهم بجا آورد و اگر در سال اول فرض بودی تأخیر نکردی و ما ناکه مصنف بقولش که گفت در حال تجنیز اسباب  
 سفر حج مشغول شد اشارتی بجوای ازین سخن کرد یعنی قصد انشال هم سال اول کرد و لیکن مانع پیدا شد و تاخیر یافت  
 و ابوبکر صدیق را بفرستاد و سال دهم بعد از فراغ از غزو که بتو که آخر غزوات بود برآمد و الله اعلم و اما بعد عمره آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمد و چون حدیبیه که یک حد است  
 از مکه رسید مشرکان همه با حتماً بجنگ آمدند و از در آمدن مکه مانع آمدند و چون هنوز میخاد دفع نرسیده بود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم با مرأتی بالیشان مصاحبه کرد و از احرام برآمد و بدین رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره  
 بجا آورد و دوم عمره که در سال هفتم حکم قرار شد که در قضیه مصاحبه یافته بود یک تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از آن  
 بر نیامد و فرمود و این را عمره القضاء گویند و در احادیث این اسم بر آن طلاق یافته و این مثبت نه سبب خفیه است که  
 گویند محرم بجهت احرام حلال شود و بعد از حلال شدن می اگر احرام برای حج بود لازم کرد و قضاء عمره و حج و اگر برای  
 عمره بود و عمره و اگر قرار بود حج و دو عمره و یا بجمعه یا حصار و احلال قضاء واجب گردد و شافیه گویند که قضاء واجب بود و شافیه  
 این عمره بعمده قضاء نزد ایشان نه بان معنی است که عمره در سال اول واجب بود و تا قضا کرد و بلکه قضا اینجا بمعنی صلح

یعنی عمره که بعد از صلح ادا کرده و قضا و مقامحات بمنتهی صلح و معاضحه آید سوم عمره که در سال ششم که سال فتح مکه است از جبرانه  
 که یک یک از جمله است از مکه بخارج قسمت غنائم دینین شبها شب آمد و عمره گزار و بچشم در شب بجبرانه باز رفت بعد از نماز عشا که  
 مردم در منازل خود در آمدند و سوار شدند پیش از نماز صبح بجبرانه باز رفت و برای کار از منزل برآمد مردم خیال کردند که گمراهم شب هم  
 در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجه ابوداع کرد و بعضی سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیثه تحقیق عمره نبود  
 زیرا که مکه نیاوردیم از اینجا از احرام برآمد و دیدیم که گشت چنانچه نکرده بودیم لیکن جمهور آنرا نیز حکم عمره داده اند و در بعضی احادیث  
 دو عمره واقع شده بحجت عدم اعتبار عمره حدیبیه و عدم ذکر عمره حج گویا مقصود راوی بیان عمره تنهایی حج بود و نیز عمره  
 جبرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعضی آنرا روایت نکرده باشند و عمرای آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم همه دفنی بقعه بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود از این عمره و صحاح آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار  
 عمره کرد یکی از آنها در حرج بود چون این قول او را بائسته رسانند تخطئه ابن عمر کرد و گفت رحمت کند خدا تعالی  
 اباعبد الرحمن را بنود که عمره کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه و سه همراه بود و هرگز پنج عمره در حرج نبود  
 این سه و خطائی است که او را شده و در تخطئه میالغه کرد فصل در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 که آنرا حجه اوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلا سائر کاران دین و بلند تر و نمایان ترین شعائر اسلام است و حج پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم اکبر و افضل اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحیح در سیاق از صحاب مروی گشته و حدیث  
 جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق است از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله علیه  
 و علی آبایه الکرام گفت در آمدیم با جماعه بر جابر بن عبد الله و وی اعلمی شده بود بسبب کبرن پس پرسید از قوم که  
 چکسانید شما تا نوبت بمن رسید گفتیم منم محمد بن علی بن الحسین پس دست خود را بر سر من فرو داده بسو سینه من  
 و بکم های پل من بکشاد و دست و چپ من در آوردن در آن زمان غلامی بودم جهان پس گفت مرحبا ما این  
 پسر من ازین احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه خواهی گفتم خبر ده ما از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چگونه بود  
 پس عقد کرد دست خود و دست را و گفت مکش کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نه سال نبراند حج کبر  
 اعلام کرد و نداد و مردم که رسول خدا حج می برآید و قدم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه بشه کنند رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم و عمل کنند مثل عملی پس بیرون آمدیم با و سعه الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را  
 از روایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آورده و از ابن ابی شیب و عبد بن حمید و دیگران و در می آمده و مصنف در سیاق این قصه  
 روایات حدیث جابر را بار و ابیات احادیث دیگر جمع کرده و انساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد حج و مجموع سانسخت سفر حج کردند و این خبر تقریری و ضلیع که در اطراف نواحی است  
 رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طواف تمتی شدند و عدد و حجاج از حصه حساب بیرون شدند  
 تا گفته اند که پیشین و پسین و شمال هر طرف که نظر کار میکردیم مردم بودند از پیاده و سوار و تعین عدد آن معلوم نیست اما  
 گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجه اوداع بخارج و است بعد از آن رسید بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در وقت  
 میگوید که در آن سفر خندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی چسای آن نمیتوانست کرد و بر او تکیه آنکه صد  
 و چهارده هزار و بر او تکیه صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی و الله اعلم روز پیشین یا روز شنبه شاک وی است یا اختلاف

روایت است بیست و چهارم ذی القعدة نماز ظهر جماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و گویان را  
 شهادت و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر  
 در روز جمعه بحجت آنکه برآمدن بسفر بیست و چهارم ذی القعدة بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقفت تا پنجشنبه شد  
 نیست زیرا که رسید بکعبه و چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید است چه در احادیث صحیح وارد شده  
 که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند و در صحیح بخاری ثابت است که ما کان رسول الله یومئذ یخیر خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفری چون بیرون می آید الا یوم محمدیس را روز پنجشنبه  
 عادت شریفین همین بود یارب مگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر مبارک شانه زد  
 و روغن بر سر نهاد و روپوشید و تسبیح متعدد از متن لفظ رد اسو جود نیست مانا که از سهو قلم کاتب است و در صحیح البخاری  
 و در جامع الاصول نیز که حدیث و س از ابن عباس آورده است هر دو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید از او رویدار و اصحاب و پس بنی مکه را بیخ  
 رد اما و از راه که پوشید بکعبه مگر عفران آورد که بیفشاند رنگ را بر تن و بین الصلواتین سفر کرد و در ذی الحجه که بر تن  
 سیل است از مدینه فرو داد و نماز عصر اقصی بگذارد و شب آنجا بقیوت کرد و نماز شام و غنم آن روز نماز صحیح و ظهر  
 روز دیگر نیز آنجا بگذارد و چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع انهدات مؤمنین درین سفر برابر بودند و در آن شب برنج  
 بگذاشت و برای نماز صبح غسل کرد و گاه گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بوجود می آمد و بعد از همه یک غسل می برد و دو گاه گاهی پس بر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام غسل میکرد و غسل  
 کردن نزد احرام مستحب و منون است باتفاق آنکه اگر وضو نکند نیز کفایت است بر بر تقدیر طهارت شرط است و در غسل  
 و اشنان که دو گوبه اند که بدان مبالغه در تطهیر و تطهیر حاصل گردد و بکار دشت و عائشه طیب شال در دوان می بود  
 از چند بوسه خوش و در آن مشک بود و بر تن و بر مبارک می مالید چنانکه اثر مشک فرق و محاسن بسیار که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 علیه السلام دیده میشد و در صحیحین آمده که عائشه مطیب ساخت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بذر بیه و در روای آمده  
 که گفت گو بای که می بینم سفیدی و درخشش طیب را در مفارق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه می مجرم بود و بجهت  
 دلالت دارد بر استحباب احتمال طیب نزد اراده احرام و بر آنکه بقا و دوام رنگ بوی آن بعد از احرام ضرر ندارد و  
 آنچه حرام است بر حرم ابتدای احتمال طیب است و در حالت احرام و بین مندره ب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل  
 و حکی است از اکثر صحابه و منقول است از جمهور علمای سلف و خلف الامام مالک که منع کرده تطهیر قبل الا حرام باقی  
 ماند را آنچه وی بعد الا حرام و با وجود آن جائز است و فیه نیست بر و این حدیث بحجت است بر وی بعد از آن از راه  
 و روای احرام پوشید و نماز ظهر بگذارد و احرام بیست و چهار ساعت که نماز ظهر گذارد و بود و منقول است که پیش از  
 احرام جز نماز فرض ظهر نماز سه خاص بر احرام گذارد و مندره ب امام ابو حنیفه و شافعی استحباب بر عتق نفل است پیش از  
 احرام و اگر هم بر عتقین فرض اتفا کند نیز جائز است و نزد امام مالک و احمد برابر است که بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه  
 ظاهر مندره ب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اعلی است و اگر نباشد نفل گذارد از جهت ابتلاع طاهر است چنانچه  
 طریقه اوست حمه الله و امام نووی در حدیث ابن عمر که گذارد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منی بلیغ در حدیث و روای



برداشت او را ناکه او آواز بر آور و تبلیغ گفته که درین حدیث استجاب صلوٰه کشتن نافله است نزد اراده احرام گرفته که  
 این مذمب است و نزدیک فقه علمای اگر اخیر مر و نیست از حسن بصری که مستحب است بودن این کشتن بعد از نماز فرض صواب نیست  
 که جمهور بر آنند و همین است ظاهر حدیث کذا فی الموابب شیخ ابن الهیثم گفته که در حدیث طویل جابر همین قدر واقع شده  
 که نماز گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد ذی الحلیفه و احرام نیست بلی آنکه ذکر عددی مخصوص کند و لیکن مسلم  
 از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمدن صلوات الله علیه و آله و سلم کج و بگذازد در مسجد خود که بنویسند الحلیفه است کشتن و است  
 احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذازد و اگر گذارد کفایت میکند نماز فرض  
 و تحمیل مسجد نیز کفایت کند و پیش از احرام بدن را دخول در کردن او نجس و بر جانباست گویند آن لبث گفت و چون  
 ویرایک کردید نه بفتحات نام شتر یا گاو است که بکمر بند و بدی بفتح یا و سکون دال نیز نام آنست شتر است از بد  
 بمعنی ضحامت و نزد شافعی مخصوص است بیشتر زیرا که در حدیث تعجل جمع بدن نه مقابل بقرة افتاده چنانچه در بابا جمعه کند  
 که هر که در ساعت اولی برسد گوید یا یر فرستاد بدن را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گوید یا یر که بقرة را پس نه غیر بقرة باشد  
 و حنفیه گویند که بدن شامل بقرة است یا بمعنی آنکه سر در و بدن گویند از جهت اشتراک در معنی ضحامت یا بمعنی آنکه بقرة  
 حکم اهل است چه هر دو کفایت کند از جهت کس چنانچه در ضحیه و بعضی روایات حدیث جمعه بجا بدن جز و نیز آمده که  
 بمعنی اهل است و لیکن در اکثر روایات صحیح بدن است و در شرح ابن الهیثم میگوید که خلاف نیست در بودن بدن شامل  
 بقرة در لغت غلیل گفته که بدن بقرة یا ناکه است که فرستاده شود بکمر و نو و گفته که این قول اکثر اهل لغت است  
 و جویری نیز گفته که البقرة بقرة او ناکه خلاف در عموم شرعی است که بقرة کفایت میکند یا نه پیشانی میگوید که از عمده  
 نمی بر آید مگر بجز در تمسک میکنند بحدیث تعجل جمعه و جوش آنکه بقرة دخل بدن است و لیکن اینجا از بدن مخصوص جز و مر است  
 بقرة نه مقابلت به بقرة و تخصیص بهم خاص منافات ندارد داخل در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده است  
 که گفت فزع میگردیم ما بدن را از نهفت کس گفتند و بقرة را نیز گفت بقرة نیز بدن است انتی و نزاد امام ابو حنیفه  
 بتقلید بدن بار آمده حج و سوق وی نیز شخص محرم کرد و چنانچه تبلیغ چه وی نیز از خصائص حرام است و در معنی تبلیغ است  
 در اظهار اجابت که حقیقت تبلیغ است و اظهار اجابت گاهی بفعل شده و گاهی بقول چنانچه بادشاه سیاهی از خدم خود  
 بخواند و و سیاهی و پیش و سیاهی است اجابت است همچنانکه گوید لیک است آنچه از خصائص حرام بود و نیست بدان  
 مقرون شود و احرام بدان محمل شود و وصف تقلید آنست که نعل را یا پوست درخت را یا دوال حیرتی و مانند آن را  
 در گردن بدن قلاوه سازد و بیاد و یزد و اشعار آنکه جانب باین یا بسیار گویند بدن را بشکافد و نیزه زند و میگویند که این  
 از عادات جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض و صحت و اشعار در جانب باین فضل و موافق تر  
 است نسبت صحیح و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام  
 که ظاهر شود که این سبب حرام نیست حرام تبلیغ و چنانکه باید و لیکن آن سنتی است که محرم نزد اراده احرام میکنند و اشعار  
 مذمب جابیر آنست از سلف و خلف و نزد امام ابو حنیفه مستحب همان تقلید است و اشعار مکروه است و جابر بعضی از حنفین  
 گفته اند که و سیاهی مثل و تعدیب حیوان است و آن حرام و مکروه است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آن  
 کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن که با اشعار و طینی میگویند که این قول مخالف احوال صحیح است که در اشعار



عمره را احادیث صحیح در متع نیز دارد و شده اگر چه کمتر از آن دونوع است چنانکه در صحیحین از این عمر آمده که گفت تمتع که در سحر  
صلی الله علیه و آله و سلم در حجه اولیاء بعثه مقرون کج پس آن و از بر آوردن اول بعثه پیستنج و باجمله اختلاف روایات درین باب  
بطوری واقع شده که در بادیه نظر حضرت میفرماید و اندک بعضی از متعصیان از ارباب شیخ و احادیث را محال مینویسند و در بیان  
راه یافته و گفته که غیبت حال شمای سعادت ارباب اسلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جز یک حج بجا نیامده و در بیان  
تا بهمان وی این حد کثرت از عدد و احصا متجاوز همراه فریج کسی که آنرا تشخیص تعیین ننموده و عقین ندانسته که چگونه بود  
و بجهت نوع بودن دانسته که بهین کثرت و از دحام باعث اختلاف و اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد  
مجلس شریف پس جمعی از علما شکر الله سعید و تطبیق و توفیق بذل مجود نموده در مقام زد و دفع طاعنان استاده و زیاده  
تصفیها که طویل و بسیط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی که از مشاهیر عظامه مذسب تفسیر است درین باب یاده بر هزار  
ورق نوشته و علی هذا القیاس و یکی از آن مقالات نیست که مصنف نقل کرده و گفته و طریق توفیق میان آن احادیث

آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اول حرام حج مفرد نیست بعد از آن عمره را در حج در آورد و قارن شد و فرمود  
و خلعت العرة فی الحج الی یوم القیامة در آمد عمره در حج تا روز قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که ارباب غیبت عمره  
در ایام حج از فقر و فسوق می پیداشتند و غایت نفرت و کراهت از آن داشتند از اینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول  
حال شد و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیک بجهت شنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او را شنید و از آن  
همان را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم افزون حج نمود و روایت نکرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال  
اطلاع یافت و شنید که در آخر فرمود بیک بجهت و عمره تمام را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قارن بود  
و زیادت در روایات و اخبار سنکر و مردود و بنود چنانکه در شهادت مثلاً یکی شهادت بیک هزار داد که نزد و سه بهین ثابت  
و دیگر سه بد و هزار که این هزار دیگر بعد از آن نزد وی شهادت یافت این وجه تطبیق احادیث قرآن و افراد شده و اما وجه  
تطبیق احادیث تمتع با احادیث قرآن آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و تمتع  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قائل است آن را دو توجیه است یکی آنکه مصنف گفته که مراد او تمتع بمعنی لغوی است که آن  
استفلاع و التذ اذست نه معنی شرعی که حرام استین است برای عمره و ادا کردن آن و بعد از ادا ای آن حرام استقل کجاست  
و ادا کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قرآن موجود است چه شک نیست که قرآن استفلاع و التذ اذست است زیرا که  
شخص در و سه از دو نسک بیک نسک اکتفا میکند و با فردا عمل هر یک از حج و عمره جدا جدا احتیاج نمیکرد و توجیه دیگر آنست  
تمتع بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب امر و تعلیم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است آنرا باصحاب بمعنی تمتع  
کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که امر بدان کرد و بفرمود آنرا و این نسبت فعلی است و معنی تمتع است و کلام چنانچه  
آمده است که حج که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با عزا یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سببا شرع شد  
و مثل آنست که گویند با و شاه شهره بنا کرد و فلان را بکشت و در حقیقت امر کرده بنا کردن و بنا کردن کار دیگر است  
نسبت تمتع بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همچنین است و این تا اول را مام شافعی بقول است رحمه الله و نیز عبارت حدیث  
تمتع همچنین است که تمتع بالعمرة الی الحج و این عبارت منافات بصورت قرآن ندارد و یعنی احرام نسبت برای عمره مقرون  
و مضموم کج و این یکی از دو صورت قرآن است و قرآن بدو صورت تحقق پذیر است یکی آنکه ابتداء نیست کند و بگوید احرام است

والعمره یا اول نیت احرام حج بکنند و بعد از آن نیت احرام عمره را با آن مقرون گردانند و آیین نیامده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول احرام عمره و افعال او را کرد بعد از آن احرام حج چیست و هر کس از این گفتنیها بر تعم و اعتقاد و استماع راجحیت چنانکه بیاید و باین وجه مقرر شد که حج آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن بودند افراد و تمتع و ناسبت شد که قرآن افضل است از تمتع و افراد چنانکه مذکور است و بعضی ترجیح احادیث قرآن بکثرت آن نیز کرده اند و گفته اند که از رویان افراد که عاقله و جابر و ابن عباس و ابن عمر اند روایت قرآن نیز آمده پس حدیث ایشان ظاهر است باشد و نهی سبکی از علل حدیث است که بدان حکم اذ تعارضات ساقط عمل بیک جانب شود و خلاف و اذ احادیث قرآن که بیک جانب آمده فقط و نیز احادیث افراد و تمتع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قرآن و بعضی از آن و الله اعلم و اما حال صحابه چنانچه در محبین از عاقله آمده آن بود که بعضی احرام عمره کرده بودند و بعضی حج و عمره و بعضی حج و عمره را در آن روز که احرام حج بستند تنها یا با عمره گفت و اما صحابه سه قسم بودند قسمی احرام حج و عمره بستند یا حج مجرد و با ایشان هدی بود و قول می و احرام حج مفرد بستند مستدرک است و حرف داد نیز که بر قول است و بر آن احرام باقی ماند و پس است که گوئید قسمی احرام حج و عمره بستند یا حج مفرد بستند و با ایشان بود بر آن احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام حج بستند و غیر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که حج را عمره سازید یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از روز عرفه و باز احرام بنیدید حج از کعبه عرفات روید میگوید که اگر آن از آن فرمود که تا انساک و انواع حج تمام معمول بدیدید که از آنها متروک نکرد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبات خود گنجایش آن داشت که همه را بجای آورد بعضی را خود کرد و بعضی را کرد صحابه را تا دیگران که بعد از ایشان بیایند بعضی انواع قتل بعمل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکنند و بعضی مثال با مردم نمایند قسم سوم جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام حج بستند بودند و غیر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که قلب کنید احرام را بعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودید و را عمره کردید و بجای می افعال عمره بجای آرید و نیست معنی حج حج عمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که در آن قسم در وقت احرام بستن فرمود که این احرام را شخ کنند و بجای می احرام عمره به بنید چنانکه از عبارت حضرت گفت احرام حج بستند و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیری این را قبول خود یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره ظاهر میشود و در این قسم ثلث احرام حج بستند بودند و بهمان احرام بکده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و شخ کنند حج را بعمره و اگر حضرت چنین میگفت که ایشان را فرمود که قلب کنند حج را بعمره ظاهر و واضح تر میبود در مقصود بدانکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکده آمدند کرد و سعه نمود چون قارن بود بر بهمان احرامی که بسته بود با ایشان و بهمان احرام حج گذارد و بعد از آن چنانچه از احرام عمره چنانکه معلوم گردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما سوق بدید که بر بهمان احرام اول بسته و از آن بر آید و هر که سوق بدید که از احرام بر آید و حج خود را عمره سازد چون یوم الترویة آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از کعبه روزه احرام تازه برای حج به بنید و بدان افعال حج ادا کنند این معنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال احرام ایشان بر بهمان و موافقت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چون وسع از احرام نیز آمد ما نیز بر آن بودی و نیز شاق آمد بر ایشان که درین ایام که از حج و زینت ایشان نهانده از احرام بر آید و بر زنان بگذرند و بهمان حالت احرام حج به بنید چنانکه بعضی از ایشان گفتند آبا بایم و سبر و که با بعضی از آنیم و از غدا که بر آید سبکیده باشد یعنی قریب احمد به جلع باشد یا بجهت آنکه در باب است



عمره را در شهر حج مکروه می نهند و دخل فحور و فسوق می شمردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشیندن این حکایت و توقف ایشان در اتشال این امر و غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود بوائی استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق المدی و جملتها عمره یعنی اگر پیش ازین ظاهر عقیده مرا این رای و مصلحتی که شمارا الا ان بدان فرمودم و امر کردم بر آنکه من نیز چنین میکردم و تمتع میکردم و سوق بدی نمی نمودم و او را تقلید و اشعار نمی فرمودم و چون سوق بدی کردم حلال شدن پیش از غرضی روا نبود و نخر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فرسخ حج بعمره از من و از شما نیز سر که سوق بدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید و خطابی میگوید که مقصود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این سخن تطیب قلوب ایشان بود که ایشان ترک اقتداء باقی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شاق آمد کذا قال الطیبی و شیخ تورشیتی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انسانک و انواع حج که تمتع سمع محل و متروک نماند و میگوید یکی امر نیست که مخصوص اند صحابه بدان از میان سائر امت و جانشینست مراجع یکی بجز از ایشان رخصت فرسخ حج بعمره و وارد شده باین معنی احادیث صحاح و صحیح الکلام فیه و چون بدلهای قوم در ارتکاب این امر کنار گشت و کراهتی راه یافت و در اتشال امر توقف گونه ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسید و آنست که در ضمائر قلوب ایشان ترس از نهی واضطرار به راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسوسه شیطان ایشان را از جا بلغزانند فرمود بوائی استقبلت من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلیجان خاطر ایشان را و اشارت کرد باینکه تمامه فضیلت و سعادت در اتشال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه و آله وسلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود بوائی استقبلت من امری ما استدبرت استلال کرده است بر افضلیت تمتع بکفر و غیره صلی الله علیه و آله وسلم آرزد و کرد آرا و لابد آنچه آرزد کند و صلی الله علیه و آله وسلم آنرا افضل اکل بود و جواب ازین استلال گفته کارزد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا بجهت تطیب قلوب صحابه و تسلی خاطر ایشان بود نه از آن جهت که آنچه واقع شده ناقص و نازل است و باین تحقیق نه سبب این امام اجل آنست که اگر سوق بدی کرده قرآن افضل است و اگر نکرده تمتع افضل تا بفعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تنهی وی معاف و اقی قند و الله اعلم و چون در اختلاف در احرام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حج که بطریق قرآن بود یا تمتع یا امر او فیصل دیگر نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم اختلافی دیگر در آن ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را بنویساند پس فصل حدیث را آن عقده کرد و گفت فصل در حج پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم طوائف علماء راجع سهوا فتاوه طائفه اولی آنکه میگویند حج مفروض است که بآن عمره نبود طائفه دوم آنکه میگویند تمتع بود و تمتعی که از عمره حلال شد پس ازین احرام حج نیست و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیق که گفته است که و صلی الله علیه و آله وسلم تارن بود و بعد از ادای افعال عمره بهم بر احرام اول باقی ماند و درین دهم دوم حدیث سعاده را حجت ساخته اند که گفت قصر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سر مبارک خود را بمقراض بر مرده و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بمشقص این حدیث از سعاده و صحیحین مرویست ولیکن آنرا انکار کرده اند بر سعاده و تغلیط و تخلف کرده اند و او را در آن گفته اند که این سهوی بود از روی چنانچه از حدیث واقع شده که گفت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عمره کرد در حبس عائشه ثور تغلیط و تخلف کرد در آن که انی الوهاب مرویست از امام محمد که آنحضرت



صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از احرام نبراید و لیکن قصر شکر کرد و دیگر چیزی نکرد این مخصوص است بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جهت صحت حدیث معاویه و لیکن تحقیق نزد جمهور بانست که گفته شد طائفه سوم آنانکه میگویند هیچ بود متعنی که از آن طائفه اول است و ساقی بدی و این نیز سهوست از جهت ثبوت قرآن مگر آنکه از متعنی لغوی خواهند چنانچه گذشت طائفه چهارم آنانکه میگویند قارن بود این حق است اما آنکه گویند که آنی که در آن دو طواف بود و دوسمی در اول قدم ثابت نبوده در اول قدم یک طواف بود و دوسمی کرد و در حج طواف و سبی دیگر بجا آوردند پس امام ابوحنیفه در قارن نیز بجهتین است که اول افعال عمره بجا آوردن طواف و یک سبی برای آن بکنند بعد از آن حج بگذارند با طواف دوم که سنت است مراعاتی را تا آخر افعال حج و اگر در اول دو طواف و دوسمی کند نیز کفایت کند و لیکن اساقی دارد جهت تاخیر سعی عمره و تقدیم طواف تحت که طواف دوم است اما هیچ چیزی لازم نیاید طائفه پنجم آنانکه میگویند مفرد بود و افرادی که بعد از قضای حج بعمره احرام بست از تنعیم و این غلط است و هیچ یکی از صحابه و تابعین و ائمه اربعه و اهل حدیث بر آن نرفته اند فی الموضع نقل از ابن تیمیہ حق و مذہب مختار آنست که قارن بود اول یک طواف و یک سبی کرد بعد از آن حج گذارد و اما در احرام پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجهتین پنج طواف سه و افتاده طائفه اول آنانکه میگویند تلبیہ وی بعمره مجز بود و بر آن عمر شد طائفه دوم آنانکه میگویند تلبیہ افصح مفرد بود و بر آن مستمر شد سوم آنانکه میگویند تلبیہ وی بعمره مجز بود و ثانی الحال او حال حج و عمره کرد طائفه چهارم آنانکه میگویند تلبیہ وی حج مفرد بود بعد از آن ادخال عمره کرد حج این مخصوص است بوی یعنی در تمامه راه تلبیہ حج میکرد و بعد از رسیدن بکنه ادخال عمره کرد پس شافی نشود این کلام و حکم خطاب این قول بانچه در وجه تطبیق میان قرآن و اذان گفت زیرا که آن نه بجهتین بود بلکه احرام هر دو بست در وقت احرام تدریجی و اتمام کرد و در طریق فائهم طائفه پنجم آنانکه میگویند که احرام وی احرامی بود مطابق سبک را تعین نکرد بعد از آن یعنی بعد از احرام مطلق بجهتین و سبک آمد و تعین کرد حج و عمره را بر تقدیر قول بقران یا تعین حج بر قول با فرد و حق آنست که هم در وقت احرام تعین کرد و قرآن و الله اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نماز ظهر گذارد احرام بست و بیک گفت آنگاه بر ناقه خود که قصوا نام داشت بجهت سبع و تیز رفتاری وی گویا که نزد وی اقصی سیر و غایت جرس بود و بعضی گفته اند که قصوا ناقه گویند که قطع کرده شده است طرقت اذن وی ابو عبیدہ گفت ہی مقطوعه الاذن عرضا و گفته اند که قصوا و و اعضا و عظام نام یک ناقه است که حضرت پیغمبر را بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بروی سوار شد و چون ناقه برخاست دیگر بار تلبیہ گفت باز همین که بر پشتی که برابر پیدا است که موضعی است نزدیک ندی الخلیفہ بالا بر آمد دیگر بار تلبیہ گفت مضض درین کلام اشارت کرد به حج و تطبیق روایات که در وقت ابتدای تلبیہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمده و در بعضی روایات آمده که بعد از نماز گفت نزد شجره که در آن وقت آنجا بود و الا آن مسجدی است که آنرا مسجد شجره گویند و در بعضی بعد از استوا بر ناقه و در بعضی بعد از بزیدن بر پشت پیدا یعنی هر کس هر وقت که شنید که پیش از روزه نشیند بود همان را روایت کرد و بحقیقت وقت ابتدای تلبیہ بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابوحنیفه و امام مالک رحم و در روایت مشهوره از امام همین است و صحیح از مذہب شافعی در روایتی از احمد آنست که افضل احرام در وقت برخاستن ناقه است و گاه میگفت لبیک بحجه و عمره زیرا که قارن بود و گاه میگفت لبیک بحجه و این شافعیان قارن ندارند چه قرآن نوعی از جهش است و چون در ابتدا نیست هر دو را کرد و هر دو در تلبیہ گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد هر چه گوید از حج یا عمره و این نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام حج و عمره



بفتح جیم و تشدید ثاء مثلثه که در روان و الواحی گرفته بود و محاسبیت و حدیثی وی در حجاز زمین است مات فی خلافت  
 الی بکر الصدیق حمار وحشی را بیدیه آورد زنده و این روایت بخاری و مسلم است و در روایتی از مسلم دیده آورد و غیره و این  
 که میگوید از وی خون و در روایتی شقی حمار وحشی را در روایتی عضوی را از گوشت صید و در روایتی پاسته حمار وحشی را  
 پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را از وی قبول نکرد و گرفت چون در گوشتی بجهت قبول نکردن آن ظاهر  
 و لاتی بر عدم رضا و محبت دارد که استی دید فرمود که هر چه ترا از جهت عدم رضا و محبت نمیکنم اما از جهت آن روایتی که  
 ما محرمانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روح حمار وحشی را بر زلف آید و همچنین چهار و اندر اکل  
 محرم و عدم اکل و لحم صید را مختلف آمده و در کتب سته حکایات الفاظ مذکور است که در عام حدیثیه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 با در آن عمره میرفت و محرم بود ابو قتاده و جماعه دیگر از صحابه از راه در شب ساحل بحر افتادند و ابو قتاده محرم نبود و با جماعه  
 محرم نگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آنرا میدیدند و میان یکدیگر بخنده میکردند و یکدیگر را بر آن شارت و دلالت نمیکردند ابو قتاده  
 سوط خود را از ایشان بخواست ندادند و مرغ طلبیدند و در هیچ نوع او را در صلیا و اعانت نه نمودند ابو قتاده از رفیع و اهل  
 سوط و مرغ خود را برگرفت و سوار شد و بران حمار وحشی بتافت و او را پیکر کرد و میگفت و بگشت همه در خوردن آن بنیفا و تذ  
 بعد از خوردن شک کرد و شک کرد که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابو قتاده پاره از گوشت دی نگاه میداشت و بگویند حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده  
 با صلیا و آن یا دلاتی یا اعانتی نمودیران و اشارتی کرد بدان گفتند لای رسول الله فرمود این طعمه بود که بخور اینده شمارا  
 خدا را تعالی بخورید از آنچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابو داود و نسائی از ابن عباس نقل آورده اند که نزدین  
 گفت آیا میدانی و یاد داری که اید کرده شد لحم صید برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول نکرد و گفت ما محرمانیم  
 و الله اعلم این استند کار قصه ایداه صعب بن جشامه است یا قصه دیگر است و ابو داود و ابن عبد الله بن الحارث آورده که  
 حارث که خلیفه عثمان بود بر طائف برای عثمان طعامی ساخت از کرم طیور و وحش پس از شاد کسی را نزد امیرالمومنین  
 علی تا در آن مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخور این طعام را بقومی که حلال شد یعنی غیر محرم و ما محرمانیم و خورد  
 سگوند میدیم بجهت کسی را که در اینجا است از بنی شیخ آیا میدارید که فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشت  
 حمار وحشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم بنحسین است و مسلم و نسائی از عبدالرحمن بن عثمان آورده اند که گفت  
 بودیم ما باطلحه محرم پس فرستاده شد برای لحم طیر و طیله در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی نخوردند  
 و نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم یا از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم و در موطا از عثمان آورده که محرم بود و در موضع عجم لحم صید را نزد او آوردند پس گفت مرا حجاب خود را  
 بخورید که گفتند تو چرا نخوری گفت خبستم من مثل شما این را برای من صید کرده اند نه برای شما فرغ صید کردن محرم دلالت  
 و اشارت و اعانت کرد آن او بران حرام است و اگر بکنید جنابا آن بروی لازم آید اما اکل او لحم صید را در اینجا تفصیل است  
 اگر خود صید کند یا محرم دیگر آن نیز با اتفاق حرام است و اگر غنیمت محرم کند برای خود کند یا براسه وی یا فون وی یا یالی او آن  
 مذاهب و اشوا و فقهاء درین باب مختلف است بعضی از صحابه و تابعین بر آنند که حرام است بر محرم اکل لحم صید مطلقا بلیل  
 حدیث صعب بن جشامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم قبول همین حرام راجع است فقط نه چیز دیگر را و ایشان نیز بر آن

مانع احادیث دیگر که در اباحت آن آمده و مانند این سخن نیست باین قناده درست است که قصه آن در عام حایب بود و این  
 در حجت الوداع و لیکن آثاری که از طلحه عثمان مذکور شد منافات دارد چه اگر نسوخ میبود خوردن و هر کردن بدان از ایشان  
 جابر بنی بود و در سبب مالک و شافعی و احمد است که اگر محرم خود صید کرده یا کسی بگیرد برای وی صید کند باذن و سه یا بغير  
 اذن و سه خوردن آن حرام است و اما اگر شخصی غیر محرم بر سه خود صید کرده و ازان برای محرم فرستاده حلال خوردن  
 آن حضرت علیه السلام و آنکه سلم و اذن بخوردن و سه صیدابی قناده را از نخبست بود و اما عدم قبول صید سبب بن عثمان  
 و نا خوردن ازان بحجت احتیاط و تنزه بود با احتمال ظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشند چنانچه طایفال در آن  
 و عدم اکل امیر المؤمنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود و اکل طلحه و موافقت ابوالکلاان بحجت عدم  
 استعلام برای ایشان و این معنی در حدیث موطا از امیر المؤمنین عثمان معلوم شود و ترندی و غیره سه از حدیث  
 جابر آورده که گفت من غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال است صید و شکار احوال حرام مادام که صید نکنید نفس خود صید  
 کرده نشود برای شما و زکشتی صید و بر رواه ائمه است الا این ماجه ما ترندی گفته که مطلب که را سه این حدیث است  
 از جابر بنی شناسیم او را سماع از جابر و اما در سبب امام ابو حنیفه و تابعان و سه جواز اکل لحم صید است محرم مادام  
 که صید کرده و امر کرده و دلالت اعانت نموده بران محرم خواهد خورد یا محرم دیگر و این معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر  
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عیاله پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد و با قناده را یا دلالتی کرد بران یا اشارتی  
 نمود بدان یعنی اگر یکی از اینها می بود حلال نمی بود و نه پرسید که آیا برای خود صید کرده یا بر سه شما و میگوید که ظاهر  
 که می بود محرم علیه السلام صید البر ما و تم حرام است صید محرم است نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند و محرمان دیگر  
 حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز استدلال کرده اند بحديث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرن می آید چون بزبد  
 رسید دریافت جماعه از سواران را از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند او را از صیدی که نزد اهل زبد یافتند آیا حلال  
 ایشان را پس امر کرد و فتوا سه داد ابو هریره ایشان را با کل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوا سه دادن شک  
 افتاد در دل من که آیا این فتوا سه من چگونه بود یا بدینیه آدم و واقعه را بضمین الخطاب گفتم گویند خورد و فرمود اگر امر  
 میکرد سه فتوا سه میداد سه بکشیدم بر توده را پس اگر نمیدانست آن را ثمر از طریق توقیف بهماع سه  
 نمیخورد ویر تقدیر بر آنچه مخالفت آن کرده از طریق جهاد و لیکن پوشیده ماند که جمهور را میرسد که بگویند که امر کردن ابو هریره  
 آن سواران را با کل آن صید از جهت آن بود که صید اهل زبد برای ایشان نبود چنانچه ظاهر حال است و لیکن آن  
 احتیاط و احتمال که شافعی و غیره در حدیث صعب بن جشامه راه دادند اینجا نیز میرود که لا یحقی و بعضی اخبار را از ثننین  
 روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق مدعا است  
 و نیز استدلال کرده اند بحديث طلحه که گفته شد و اگر طلحه بقا سه حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد و بعد  
 چون موافقت میکرد و شهادت میداد بتصویب اکلاان و اینجا خود ظاهر از سابق قصه است که صید بر ایشان بود و تحقیق  
 مینماید که این تمسکات خفیه از برای رد قول آنهاست که مطلق حرام میگویند حدیث جواز را منسوخ میدانند و استدلال  
 بر جواز در غیر صورت امر بحديث ابی قتاده است بران وجهی که تقریر کردیم و اما حدیث جابر که مذکور شد طحاوی گفته که این حدیث  
 ثابت نمیدانم زیرا که راوی از ابی طلحه بن عبد الله بن خطاب است و شناخته نشده است او را سماع از جابر چنانچه

از ترند سے نقل کر دیم و تاویل بعباد لکم یصا د بامرکم و در حدیث صعب بن بشاشہ گفته کہ بوی نیز عمل نتوان کرد کہ رویت درو  
نیز مختلف است بعض حمار وحشی روایت کرده اند بعض عجز حمار یا جل حمایہ کحم حمار یا عضو کے از گوشت حمار واضح روایت  
حمار وحشی است و عدم قبول از جهت عدم جواز تکلیف محرم است صید را و اگر قبول میکرد دلاید آنگاه شیت یا فح میکرد  
بدان میکرد و سچیکہ ام ازینہا جائز نہ این حاصل کلام تورشتی است بعد از تحقیق و تحقیق آن و باجماع احتیاط در سب طلاق  
عدم جواز است و رخصت در مذہب امام ابوحنیفہ و مذہب گیلان بین بین است و در جامع الاصول از موطای آر کہ عروہ بن الزبیر  
عائشہ را انکل صید کہ برای محرم صید کردہ نشاء است پرسید عائشہ فرمود یا ابن خنی مدت احرام در روز پیش است اگر  
در خاطر تو خلجانی است مخور اینمہ کلام در صید برست اما صید بحر حلال است باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید و حل لکم  
صید البحر و جواز صید برست چنانچہ ظاہر است اما در حدیث کعب احبار آمدہ است کہ صید بحر است و آن شرعاً حرام است یعنی  
بینی افشاندن ماہی است در ہر سال دوبار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابوداؤد و در جامع الاصول مذکور است  
واللہ اعلم و رسولہ بحقائق الامور و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نوادی عسفان بضم عین مملہ و سکون بین مملہ و  
وادی است بر دومر حلہ از مکہ رسید گفت یا ابابکر دالی کہ یہ وادیت این ابوبکر گفت این وادے عسفان است  
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہو و صالح علیہما السلام درین وادے میگذاشتند بر دو شتر مرغ ہما ایشان از  
خرا و از ارما سے ایشان عبا ہا سے پیشین و در دایہای ایشان کلیمہا و تلمیہ میگفتند مرغ را این رویت احمد است و در تواتر  
مسلم آمدہ کہ چون بودے از ررق رسید و آن قریہ است بر مسافت میل احد از مکہ گفت کہ موسیٰ را دیدم کہ درین وادے  
میگذاشت و ہر دو انگشت را در گوشہا سے خود نہادہ فریاد تلمیہ میکرد و در صحیح بخاری نیز آوردہ و لیکن تعین وادے  
نکرده و لفظ و سے نیست کہ گفت گویا کہ می نمیم موسیٰ را کہ فرودی آید از وادی و تلمیہ میکند کہ فی الموابہب و در معنی  
این احادیث اقوال است یکی آنست کہ این خبر است از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از حالی کہ این انبیاء را و حیات  
ایشان بود کہ حج می آمدند و احرام می بستند و تلمیہ میکردند و حجی کردہ شد بر روی و قولی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حدیث  
موسیٰ کا فی النظر الیہ بحجت کمال علم و یقین است بدان گویا کہ الا ان می بیند آن را و بعض میگویند کہ این رویا منام است  
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را از خواب یا بنیال دید ہمدین سفر یا پیش از آن دیدہ بود و الا ان بوعاقبہ  
حال حج مذکورہ آن نبود و بعض گویند کہ مراد حقیقت آنست چہ انبیاء صلوات اللہ علیہم زندہ اند پس اگر حج آیند یا حج  
ست و حج این جماعہ درین سال بود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حج برآمدہ بود و ایشان را ہمدین حال دید و عبا  
میگویند کہ ایشان زندہ اند در قبر خود یا در بہشت اند و لیکن ارواح مطہرہ ایشان متمثل میشود و تجسد می پذیرد ہر جا کہ میخواہد  
چنانکہ در شبہ اسری موسیٰ را علیہ السلام ہم در قبرش دید نماز گذارندہ و ہم در آسمان دید و این چہا و متمثل ہم بقیہ نمائیم  
در مقام و در حقیقت کشف عالم مثال است چنانکہ اہل این کشف را بسیار شد و بالاتر ازین کلامی است لیس علی کہ در کث قول  
مقتد مجوس و خفییض ناموس بدان نرسد و آن نیست کہ میگویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را ہمدین حال دید کہ  
در حیات خود شتند و اینجا عالمی است کہ در آن ماضی و مستقبل نیست و ہمہ حال است این سخن دقیق و بلند است در راسل  
بعضے ازین طائفہ در تحقیق زمان و مکان مذکور و موطور است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہرست  
بین مملہ بر وزن کشف ماضی است بر یک مرحلہ از مکہ کہ قبر ام المؤمنین بیوہ در آنجا است رسید عائشہ را این آمد مخزون شد و در آن



چرا میگویی که حیض دیدگی گفت آن را گفت اندوگین میباش که وقوع آن بابت تار و نیست این را خدا تعالی بر دختران  
اوم نوشته طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج تراقص نیست هر عمل که حجاج میکنند بکین اما طواف کعبه بکین زیرا که آن  
در مسجد است و طواف را در آمدن در مسجد جائز نموده و عائشه از اول حرام بعمره بود و چون بر آوردن عمره از او منع شد  
خواست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حج در عمره وی در آورد و او را قارن گرداند و فرمود که غسل کن احرام حج بپوش  
پس عائشه چنان کرد و احرام حج بر بست و احرام بستن طواف و نسیار درین حال جائز است غسل میکنند و احرام بپوشند  
چنانکه ترمذی و ابو داؤد و ترمذی آورده اند که در ذوالحلیفه سهواً نیت عیمیس که زوجه ابی بکر بود و محمد بن ابی بکر را بآن  
حکم شد که غسل کند و خرقة بپوشد و احرام بپوشد و درین حالت فرمود که احرام حج بپوشد و قارن شود و چون طاهر  
شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعه کرد برای قرآن گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعائشه اکنون  
حکال شد سعه از حج و عمره که بدان قارن شده بود و لیکن طواف عمره بسبب رخصت تاخیر یافت تا وقت طواف  
زیارت از نیت عائشه گفت من نفوس خود و دغدغه میبایم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش از آن  
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبدالرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه را بر تار تنفیم  
احرام بنده و عمره بگذارد و تنفیم موضعی است بر سهیل از یک و خارج حرم و احرام براسه عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر  
شده است و نزدیکتر از دوسه بکدام از زمین حل دیگر نیست و آن که اهل کعبه برای عمره احرام می بپوشند از تنفیم می بپوشند  
و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضع که عائشه از آنجا عمره بست در دو مستحین است و او را مسجد عائشه گویند  
و علما را درین اقوال است که این عمره عائشه که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بدان فرمود چه عمره بود و چه سبب بود بعضی  
می گویند عمره زیارت بود بر آنچه واجب شد بر وی بجهت قرآنی که در آخر عائشه بدان منصف شد چون آن بطواف سعی که بعد  
از وقوف کرد ادایافت و لیکن از برای تطهیر و خوش کردن خاطر عائشه و جبر دل می که دغدغه بدان راه یافته بود که طواف عمره  
بعد از وقوف کرد احرام بان فرمود و اگر نه طواف سعی که افعال عمره است و وی کرد گاهی بود از حج و عمره وی و او بسبب عائشه  
در ابتدا چون احرام عمره بسته بود فقط متمتع بود اما چون با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر حج را در عمره در آورد قارن شد  
و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال است و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت بر این میکنند که چون  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عائشه را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریحست در آن پس فرمودن بعمره از تنفیم  
برای مجرد تطهیر قلبی بود و بعضی از علما میگویند که چون طواف شد امر کرد و بر او که فرض ترک آن عمره که احرام بر او  
وی بسته بود کند و انتقال کند حج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضا بکس آن عمره اول که احرام بان بسته بود  
و این قول امام ابوحنیفه است و اصحاب وی جمع الله که امر آه چون متمتع شود و احرام بعمره بپوشد و پیش از طواف طواف  
کرد و ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قضیه عائشه را دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که ارضی عمر  
ترک بکن عمره خود را و در روایتی دیگر عمرت را و در روایتی قضیه عمرت را نیز آمده مؤید آن نیست اگر چه تاویل کنند او را که امر او  
بر فرض و ترک عمره محلل و بر آمدن از آنست یعنی بیرون بیا از احرام عمره و در آوردن حج را و در روایت مسلم مسکی  
عن العمره نیز آمده و این محتمل جمیع است و آنچه در حدیث احمد از عطا آمده که عائشه گفت یا رسول الله من حج بعمره  
کند یعنی امهات المؤمنین و من بازگردد بحج که عمره با او نیست نیز بظاهر تقویت و تأیید نه سبب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در موضع سرت صحابه را فرمود که هر که بدست برآید و در سجده سازد و او بود و هر که بدست برآید و او بود  
 و او را بود و اینجا را بطریق تخمیر بود و چون بکند آمد فرمود بر طریق جزم و واجب که هر که بدست برآید و او بود و البته نسک است  
 را غمره سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و روز ششم نمی آید از سر امر آن حج بر بند و هر که بدست دارد بر احرام  
 خویش تقیم باشد و چون این بر آمدن از احرام بر صحابه گران آمد فرمود اگر سن نیز بدست است می حلال میشد و شستن  
 این سخن تفصیل تحقیق در بالا گذشت و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اولاً بصورت تخمیر و ثانیاً بطسیر  
 و جوب یا بجهت و زد و دو سجده برین پنج یا برای تمهید و تاسیس پنجاب بود که مذکور گرد و دو کسبورت استبعاد و استیجاب  
 ایشان کند چه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم معلوم بود که عمره را در رسم جاهلیت از انحراف میزدند و از انحراف  
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از دخول مکه ندیدند طواف و دو و بعضی بکسر طایفه تقیید کرده اند و خود  
 ست نزد یک بجای رسیده و آنجا نزول فرمود شب یکشنبه پنجم دی الحجه و کمانج را نیز اینجا گذارد و برآید در آمدن مکه  
 غسل کرد و در شهر مکه بعد از طلوع آفتاب برای از راه حج چون بفتح حاسبه نماز و ضم جیم که نام گورستان مکه است که  
 آنرا معلوم کنید و کذا بفتح کات بے مد نیز نام آن جبل است که در آن عرض است در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در مکه در شب نه در آمد و در عمره مبرکه که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواهید در شب در آمد  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امام بود و امام را در روز در آمدند و محبوب بود تا مردم ببینند و اقتدار کنند و راه  
 انسانی و متعارف درین روز گام را اهل دیار بند را وقت سحر است و بسیر وقت منور و مبارک است و چون بدر می نشیند  
 که آنرا باب اسلام گویند رسیده و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زد بنیاب هذا شرفاً و عظیماً و کبریا و کراماً  
 و بعضی روایات آنست که در آن در آمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتاد می بیند بر سر شاهی و یکسری و این دعا بخواند  
 اللهم انت السلام و منک السلام جیبا یا سلام اللهم زد هذا البیت شرفاً و عظیماً و کبریا و کراماً و ما به و زین جبهه و ائمه و کرام  
 تعظیماً و شرفاً و برادر چون در مسجد در آمد راست سوخته کعبه روان شد و تحیت مسجد گذاردن مشغول نشد زیرا که  
 تحیت بریت احرام طواف است چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز است و طواف حکم نماز دارد و چون برابر حجر اسود رسید سلام کرد  
 و بوسه داد آن را و استسلام صحیح است بید یا قبله افعال است از سلام مبنی تحیت و از تحیت اهل مین کین سودا می افتاد  
 زیرا که مردم تحیت میکنند و اقاله الازهر بے و جهر بے گفته مشتق است از سلام بکسر میخ حجاز که واحد می باشد  
 بفتح سین و کسر اللام استملت الحجاز است چنانکه اختلف از محل آمده و بعضی گفته اند افعال است از سلام گویا که  
 کرد که سالم و مصالح کند و بعضی گفته اند استسلام تحیت کردن است نفس خود را از حج سلام زیرا که حج جواب وی نمیدهد  
 چنانکه گویند اختدم اذالم لیکن له خادم و این اعرابی گفته و مهور اهل است ترک کرده شد نه و مے مشتق است  
 از ملائمت بمعنی موافقت و بعضی گویند مشتق است از لامة بمعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کردن نفس خود را پس بحسب  
 ذکر الوجوه کلهما الزکشته فی شرح الخرقه و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت استسلام حجر  
 نفع بدین نکرد و افتتاح بکسیر نکرد و چنانچه هال میکنند و لیکن در زقه خفیه آمده که در طواف ابتدا بجزا سودا کنند و بل  
 بایستد و بکسیر گویند و تسلیم کنند و نفع بدین کند و در هدایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود  
 صلی الله علیه و آله و سلم برداشته نشود و دستها را در پشت موطن و از انجمله استسلام حجرت و الله اعلم بالصواب

مسلم  
 و چون که گفت آن وقت که در وقت سحر است و بسیر وقت منور و مبارک است و چون بدر می نشیند  
 که آنرا باب اسلام گویند رسیده و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زد بنیاب هذا شرفاً و عظیماً و کبریا و کراماً  
 و بعضی روایات آنست که در آن در آمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتاد می بیند بر سر شاهی و یکسری و این دعا بخواند  
 اللهم انت السلام و منک السلام جیبا یا سلام اللهم زد هذا البیت شرفاً و عظیماً و کبریا و کراماً و ما به و زین جبهه و ائمه و کرام  
 تعظیماً و شرفاً و برادر چون در مسجد در آمد راست سوخته کعبه روان شد و تحیت مسجد گذاردن مشغول نشد زیرا که  
 تحیت بریت احرام طواف است چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز است و طواف حکم نماز دارد و چون برابر حجر اسود رسید سلام کرد  
 و بوسه داد آن را و استسلام صحیح است بید یا قبله افعال است از سلام مبنی تحیت و از تحیت اهل مین کین سودا می افتاد  
 زیرا که مردم تحیت میکنند و اقاله الازهر بے و جهر بے گفته مشتق است از سلام بکسر میخ حجاز که واحد می باشد  
 بفتح سین و کسر اللام استملت الحجاز است چنانکه اختلف از محل آمده و بعضی گفته اند افعال است از سلام گویا که  
 کرد که سالم و مصالح کند و بعضی گفته اند استسلام تحیت کردن است نفس خود را از حج سلام زیرا که حج جواب وی نمیدهد  
 چنانکه گویند اختدم اذالم لیکن له خادم و این اعرابی گفته و مهور اهل است ترک کرده شد نه و مے مشتق است  
 از ملائمت بمعنی موافقت و بعضی گویند مشتق است از لامة بمعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کردن نفس خود را پس بحسب  
 ذکر الوجوه کلهما الزکشته فی شرح الخرقه و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت استسلام حجر  
 نفع بدین نکرد و افتتاح بکسیر نکرد و چنانچه هال میکنند و لیکن در زقه خفیه آمده که در طواف ابتدا بجزا سودا کنند و بل  
 بایستد و بکسیر گویند و تسلیم کنند و نفع بدین کند و در هدایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود  
 صلی الله علیه و آله و سلم برداشته نشود و دستها را در پشت موطن و از انجمله استسلام حجرت و الله اعلم بالصواب

در ترکیب فقهی جمع کرده اند و شیخ ابن الممام گفته که طبرانی این حدیث را بسند خود تا ابن عباس است کرده و در  
 ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وقت افتتاح صلوٰه و نزد دخول مسجد حرام چون نظر بخانه کعبه افتد و صفا و بر  
 و لغرفات و بجز دلف و نزد جبرئیل و ممکن است که الحاق کرده شود استلام حجر با افتتاح صلوٰه بقیاس شبیه علت و درین حدیث  
 سخن است و حق آنست که حصه نیست از جهت ثبوت رفع و تکبیرات عیدین و قنوت آنتی و الله اعلم و بعد از استلام  
 شروع و طواف کرد و خانه کعبه را بر دست چپ دگمه داشت و این طواف قدوم است و اورا طواف تحیت نیز گویند و این طواف را  
 سنت است نزد امام ابوحنیفه و نزد دیگران واجب طواف زیارت که کن حج است و فرض است دیگر است که بعد از قنوت  
 عرفات در روز عید از سنان آمده خواهد کرد و در هیچ مکانی از اکنه طواف دعا مخصوص هر نیست که با ستاد صحیح از آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم ثابت شده باشد اگر چه در آثار از سلف و بر موشع از آن دعا معین آمده اما از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم به هیچ چیزی ثابت نشده مگر در میان هر دو کن یمانی و حجر اسود که آنجا میگفت بر بنی آسانی الدنیا حنته و فی  
 الآخرة حنته و قنای عذاب النار و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول است این دعا را نیز زیاده کرده اللهم فی اساک العفو  
 و العافیه فی الدنیا و الآخرة و گفته مگر گردانیده شده است بر کن یمانی بنفقا و نوشته پس هر که بخواند این دعا عین میگردد  
 آن خوشگاران و از نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را بهفت بار و تکلم کند مگر به چنان شده و الحمد لله لا اله الا الله  
 و لا حول و لا قوة الا بالله بخورده میشود و از وی ده سینه نوشته میشود برای وی ده حسنه و بلند گردانیده میشود برای وی ده درجه  
 خوض کند در دریا رحمت و امام محمد تعیین کرده است در مشاود حج هیچ دعائی را و گفته که تعیین عافریل قنوت قلب است و  
 با وجود آن اگر تبرک و تمین بنقول و آثار کند حسن است کدانی الهدایه و در سه طوفه اول از بهفت طوفه که طواف بیت عبارت  
 از آنست و در شهر هر کدام از این طوفهای نهنگانه را شوط خوانند که در لغت بمعنی یکبار روان شدن است تا حد  
 معین و طواف بهفت شوط است و اطلاق شوط در کتب شناسک مذکور شورست و صفت و قنوت نیست میگوید که مکره  
 نیده شده اند جماعه از فقها که طواف را اشواط گویند و وجه آن بیان نکرده یارب مگر از جهت رعایت تعظیم و است  
 یا لفظی است که در جاهلیت میگفتند چنانکه در کتاب تسمیه مدینه مطهره بشیر گفته اند و الله اعلم و از بهجت درین کتاب  
 بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفه اول بتجیل میرفت و گاه هزارانزدکی نهاده چنانکه گشتی گیران می روند و این عمل را  
 ریل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلاوت و قوت بود از مسلمانان بشیرکان که میگفتند ضایع می شیز  
 لا نغردانید این گروه مسلمانان را تب و گریه مدینه پس حکم شد که تیز و پهلوانان بروند و اظهار جلاوت و قوت نمایند و است  
 این حکم در عهده قضا بود و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این را در حجه الوداع نیز کرد با آنکه وجود شرک در مکه در وقت  
 قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز انحیکم باقی است و دیگر این فعل سنت مستفاد شد و از شناسک حج گشت لیکن  
 نامک او تارک علی از اعمال حج نبود بلکه تارک صفته و سبب مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه بر که خفض صوت کند  
 تلبیه تارک تلبیه نبود و چیزی بر وی لازم نگردد و کذا فی المواهب نقل عن الطبری و اگر این اظهار جلاوت و علیه را نیست  
 با عدای باطن که شیطان بوجود او است ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور و قرب و داخل بود و در آنجا مبارک را  
 از زیر پیل است بیرون آورد و بر پایا دوش چپ انداخت و این را ضبطاع خوانند و این نیز مخصوص سبه شوطالاج و در اول  
 هر تجلید و نشاط و باید که ضبطاع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی و در چهار طوفه آخر است رفت و مانا که تعقید شوط

بجست آنست که تا در اکثر طواف هر سه بر قیاس که صورت ادب و تقار در آنست باشد و دو نیمه تخصیص سه اطلال هرست و اولی  
 و بل نزد مخصوص بطواف قدوم است و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و در طواف  
 چنانکه بیان آنها بیاید بل نیست ولیکن نزد ما اگر بعضی از طواف قدوم سه نکرده است بعد از طواف زیارت کند  
 و اگر کرده است نکند و نیز و شافعی در هر طوافی که بعد از دو سعی است بل است و بر نوبت که برابر حجر اسود و رسیدگی بکبر بر آورد  
 و اشارت کرد که سه حجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث تعبیر ازین چوب  
 بمحجن کبیریم سکون حامی ممانعت فتح جمیع کرده اند و محجن یعنی صولجان آید و محجن یعنی اعوجاج است و لیکن مراد بچوبی  
 است مسجح چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود که ماه مسجح مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند که مسجح  
 و عنز و عصا ریح کلانتر از همه است و عنزه متوسطه و عصا خرد تر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اکثر  
 اوقات اینچنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و در آن عنزه که خادمان برای مصلحت شتر و غیره همراه میبردند  
 و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی نیست که راه باین عصا ستاعت که پیران در دست گیرند و با عتقاد آن راه رو  
 میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام محجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده بود  
 چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و با بجهت تقبیل حجر بلب و دست و اشارت دست چوبی نیست و اگر هیچ یکی از اینها  
 میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و بکبر و تهلیل و حمد و صلوة گوید و بگذرد و کذا فی الهدایه و در برابر رکن میایستد  
 که یکی از ارکان اربعه است و بجانب یمن است اشارت کردی بر رکن بدست یا بچوب اما از فعل آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم ثابت نشده که رکن میانی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که از آن بوسه  
 میداد و روی مبارک خود را بر آن نمی نهاد و در احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و در  
 بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بر آن می نهاد و دست  
 خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله و الله اکبر و هرگاه که در طواف برابر حجر اسود رسید میگفت یا الله  
 و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و بر آنجا سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده و بدانکه خانه  
 چهار رکن است یکی حجر اسود که در سه مرکز است و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان وی و باب البیت یکبایع است  
 و ما بین حجر و باب را المیزم گویند که در وقت دعا سینه را بر بوسه بچسبانند و التزام کنند و رکن دیگر را که در یمن  
 جانب پیش است رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوسه بر سینه رکن شامی گویند بعد از وی  
 رکن میانی است و این رکن میانی و اسود را بطریق تغلیب یا منین گویند و تخفیف یا برغت فصیح و العرف را عوض یکی از اینها  
 نسبت دارند و اگر به تشدید خوانند لازم آید جمع میان عوض و عوض و از سیویه تجوید تشدید نیز نقل کرده اند و العرف را  
 زائده دارند و آن دور رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هر روز از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح و ثابت  
 شده بخلاف رکن میانی که در سه استلام نیست آمده و تقبیل چنانچه مصنف گفته است سلام نیز نیست بلکه توجیه داشته  
 برست یا چوب بے آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن میانی بطریق متعدد اثبات کرده و از  
 ترجمه باب صحیح بخاری که گفته بایمن المیزم الا اگر کنین الیما منین نیز ظاهر نیست و بدست خفیه نیز همین است اما در کنین  
 شامیین نه استلام است و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه طواف کرد و استلام نمود و هر چهار رکن



پس ابن عباس گفت استلام نکرده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مگر حجر را و کن یانی را معاویه گفت مهجور نیست  
 هیچ چیز سے از بیت و از این از بنیر نیز سے آرند که استلام میکرد و جمیع ارکان را و میگفت مهجور و متروک نیست هیچ چیز سے  
 از بن بیت و ابن عباس میگفت نقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی ماکه استلام دور کن میکنیم نه بجهت حیران  
 چیز سے از بن بیت میکنیم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از شافعی نیز در جواب بن قول منقول است  
 که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر و ترک بیت است و چگونه منقول است آن حال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم  
 ولیکن مقصود اتباع سنت است ترکا و فعلا و اگر عدم استلام آن دور کن موجب هجر و ترک چیز سے از بیت باشد پس  
 ترک استلام مابین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکه هیچ کس آنرا نگفته و تحقیق مقام آنست که بیت در زمان پیش  
 خبر بنای غلیل و قواعد و سه بود و این رکنین شامیین نه در اصل بودند از بجهت استلام آن نکرد و چون عبد الله بن ابی  
 حدیث بنامی بیت را از عائشة چنانچه مسلم روایت کرده شنید و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد و این دور کن شامی نیز  
 در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام آنها کردند و از بعض صحابه هم که استلام آنها منقول  
 است با بجهت است و آنچه در روایت آمده که آدم و ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین  
 و چون حجاج آمد و بناس ابن ابی سیر را تغییر داد و هم بر دوش ایام جا بجهت بنا کرد چنانچه الآن واقع است این دور کن  
 نه بر جا قدیم باشند و استلام آنها سنون بنو چنانچه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نکرد و استلام تغییر یکمان آن  
 که اینها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نه چنین است بجهت حدیث عائشة که عبد الله بن ابی سیر روایت کرد که زانی  
 فتح البکر و هم در فتح البکر درین مقام نکته آورده که چون کنول را در فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم و بودن  
 حجر اسود و مخصوص گشت هم تقبیل هم استلام و کن یانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص استلام آمد نه تقبیل چون  
 دور کن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نبود در آنها نه تقبیل آمد و نه استلام و گفته که این بر سر کعبه و است و نه تقبیل کن  
 یانی نیز مستحب است و گفته که از اینجا حفظ مراتب و اعطاء کل فی حق حقه ما خود و مستحب گردد و الله اعلم و چون از طواف  
 فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگی که در روی نشان پای ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام است  
 و آن جای ایستادن اوست در وقتی که ندا کرد و خواند مردم را حج بموجب امر الهی عز شانه و اذان فی الناس حج الایة  
 و در تفسیکه بنامی بیت میفرمود پس فرود یای او در آن سنگ تا پاشنا با و مراد اینجا آن موضع است که  
 این سنگ در اینجا نهاده بود اگر گفته شود که ظاهر آنست که مصطفی بگوید پس بمقام ابراهیم آمد و در زیادت لفظ بر گفته  
 بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر آن سنگ یا بر آن موضع که نهاده بود برآمد جواب  
 آن موضع که این سنگ در اینجا نهاده بود و جانب شرقی بیت است و آن جانب خلوص است و بلند که معلوم در آنجا است  
 و مقابل آن غربی بیت جانب شغل و پایان و عادت عرب است که در لفظ و عبارت تمیز میان این دو جانب میکنند  
 و بگویند معدن الی سنا و معدن الی عرفات که در آن جانب واقع اند و اگر در جانب مقابل بن روند گویند سبطنا الیه  
 حجت که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که در آنجا است روند گویند معدن الی باب السلام و چون موضع مقام ابراهیم  
 نیز در آنجا است گفت بمقام ابراهیم برآمد فم و این آیت را بقصد ترغیب و فضیلت صلوته در آن مقام بخواند  
 اتخذوا من مقام ابراهیم مصیلا و در آنجا و قرأت است بصیغه ماضی و امر آنکه دور کعبت نماز در آن مقام بگذارند و مقام



در میان خویش و کعبه گردانید و گذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب است نزد ما از جهت درود آمدن و نزد شاهان  
 سنت و در برابر حاکم بگذرانند از مسجد جائز است و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذرانند و مقام آن زمان نزدیک کعبه  
 نهاده بود و در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا دو خلافت عمر بن الخطاب در پیش خانه افتاده بود  
 تا آنکه یکبار سیل آمد و بر روی پیر بود و عمر شریف خانه نصبش کردند و آن حجره است که سقف سنگین و بنجره  
 دارد و درون و بیرون صندوق سنگین دیگر است که دیگر روی این مقام موضوع است و در آن دو رکعت طواف  
 در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد رو به  
 سوئے حجر آورد و بپایان استلام کرد و در برابر مسجد ایستاد و بید که این سنت است بعد از طوافی که بعد از سوئے  
 و از درمیانی یعنی باب متوسط از درهای مسجد که بجانب صفاروند که پنج درست بیرون شد و بر بالای صفحا که نام  
 کوچه مشهورست در پایان جبل بی قبیس صفارصل یعنی سنگ سخت صاف است که بر روی چیزی نروید برآمد و چون  
 نزدیک صفار رسید این آیت بجهت تبرک و اشعار بکراں در قرآن و تمسک در ابتدا سینه از صفار خواند  
 ان الصفا والمرقة من شعائر الله و بعد از آن گفت + ابدأ بما بدأ الله به + بعد از آن صفحا که ابتدا کرده است ابتدا  
 در کتاب خود بکراں و تقدیم کرد آن را بر رزده و در روایت نسائی ابد الصبیغه امرست بطریق خطاب عام و بخیل  
 که خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چند آنکه کعبه را توان دید بر بالای صفار آمده با ستاد و کعبه را  
 مستقبل شد در آن وقت کعبه در وادے بود و پایان چون کسی برین کوه سیر آمد کعبه نمایان میشد آن که زمینها پر شده  
 و دیوارها گرد کعبه کشیده و در برابر آن بجانب صفارند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب کن بود  
 نمایان میگردد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بالای صفار آمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا  
 وحده لا شریک له له الملک له الحمد و هو علی کل شئ قدير لا اله الا الله وحده صدق وعده و نصر عبده و نصر الاخر و صدق  
 و دعا کرد و گفت اللهم اننا نسألك موجبات رحمتک و غفرانک و مغفرتک الغنیمة من کل بر و امانة من کل عمل لا تنفعنا فیها  
 الا غفرته و لا اله الا فرجته و لا کرب الا کشفته و لا حاجة در روایتیه زیادت من حاج الدیاء و الاخرة الا قضیتها به یا رب  
 منکر گفت و میان آن دعا میگردد و بعد از آن فرود آمد و در موطا از ابن عمر این دعا نیز بر صفار و بیت اللهم انک قلت  
 ادعونی استجب لکم و انک لا تخلف المیعاد و اننا نسألك كما یحب الی الاسلام ان لا تنزع منی حتی تتوفانی و انما سلم  
 و تطویل دعا در اینجا مأثورست و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم در جمیع  
 ادعیه سنون و مستحبست و صفیه بنت شیبیه روایت میکند که در میان صفار مرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت رب اغفر  
 و ارحمناک انت الاعز الاکرم و چون از صفار فرود آمد معنی نمود و تشریف رفت و چون از وادی بگذشت باز آهسته رفت و آن عکاس  
 برای نشتهای محل سحر در دیوار حرم نهاده اند که آنرا این اسمیلمین الاخرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که با حرم ام  
 ویرا در آن هنگام که طفل بود و در کعبه گذاشته بطالب آب برآمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان  
 میگشت پس برآی دیدن اسمعیل بمحل صفار برآمد و بجانب وی نگاه میکرد و حال و خبر در میشد و چون آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت ستمه شد و نیز در وادی در حالت انصاف قدم و زول خیالت واقع میشود و  
 بر بخت و اتباع آن سرور سنت گشت و پیاده میگردید و از صفار مرده میرفت از مرده بصفا می آمد و سنت بار و مرده و خشت سنگ

برای راکویند که آتش از وی بجهد و مرده نام این کوه مشهور بلکه است و در آشنای سعی چون از دهام از جهت کثرت  
 اهل سعی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی صلی الله علیه و آله و سلم برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار  
 و سعی را سواره تمام کرد و مسلم ابو داؤد از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مرا بن عباس را خبر ده مرا که طواف میان  
 صفاء و مرده سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس گفت راست میگویند و دروغ میگویند  
 گفتم چه میگویند در راست میگویند دروغ میگویند گفت چون بسیار شد از دهام مردم بر رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم و میگفتند یا محمد یا محمد تا خدا را نشاء و بکار از خانه برآمدند و بنود در پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم ضرب کوفه در اندان و در پیش و پویش سوار شد و لیکن شش و سه و فصل است احدیث یعنی اگر مرد و زنان  
 از سنت گفتن سعی سواره صد در دو وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم است میگویند و اگر  
 مقصود اثبات فضیلت و اولویت است دروغ میگویند زیرا که باعث مر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
 در سواری تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوفه اولی اهل کوفه  
 سواره متصور نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر و سه و باز پیاده شدن بر  
 سعی و باز سوار شدن بعید است و منقول نیز نه اما طواف کن را که ذکر فرموده باین سبب عذر می که داشت  
 سواره کرد و ششم سعی را برده کرد و هر گاه برده رسید سه همان اذکار و دعوات که در صفا خوانده در مرده همان  
 خوانده و چون سعی بن الصفا و المرده تمام کرد صحابه را فرمود که هر که بدست برآید در حلال شود یعنی از احرام  
 برآید و تکلل برایشان فرض کرد و تکلل تمام از وسطه و طیب و لبس خنط و غیر آن این چیزهاست که بر مجرم حرام است و چون  
 از احرام برآید نه سیاح شدند و تکلل نام از جهت آن گفت که گاه تکلل میشود از بعضی از این چیزها نه تمام چنانکه بوم النحر  
 بعد از فسخ طیب و لبس خنط و مانند آن سیاح میگردد و لیکن وسطه حلال نمی شود و چون طواف زیارت ادایافت  
 تکلل نام شد و وسطه نیز حلال شد چنانکه در محل خود پیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز تروی که هفتم ذی الحجه است  
 این روز را روز ترویة انان گویند که ترویة سیراب گردانیدن است و شتران را درین روز آب میدهند و سیراب  
 میگردانند تا بچ برآیند و میفرمود که من اگر بدی نیز ندا شتمی حلال میشدم شرح و تحقیق این سخن تا بقائه گویند و  
 در بعضی روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط است و این قول صحابه  
 بود که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشخص موسی سر مبارک خود را بعد از سعی تضرع کرد و صحابه را درین خبر  
 خطیب و تعلیم کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین محل که صحابه فرموده وی از احرام برآیند  
 و بعضی حلق کردند و بعضی قصر ایشان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم محققین سه بار ایشان را یعنی محققین را دعا کرد  
 و چون مقصرین بسیار التماس الحاکم کردند یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت و المقصرین و ازینجا معلوم شد که این دعا  
 برعت و مغفرت محققین را در حجه الوداع بود و از بعضی احادیث معلوم گردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه درآمده و عجز  
 ناکند از احرام برآیند و بدین برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده باین تعیین و بیان آنکه در حدیبیه  
 گفت یا در حجه الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه  
 و آله و سلم وقوع نیافته و اگر وقوع نیافت جزم میگردیم که در حجه الوداع بود زیرا که ابو هریره در حدیبیه بود و حدیبیه

در سال ششم است و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر و در بعضی احادیث تعیین حدیثیه وقوع یافته و در بعضی تعیین حجه الوداع و گفته اند احادیثی که در دو تعیین حجه الوداع است اکثر و واضح اند و نو و گفته بود صحیح المشهور گفته که در نیست که در هر دو جای باشد و این دو تعیین الحجه گفته که اقرب بهمین است و در فتح الباری گفته بلکه بهمین است بهمین از جهت تواتر و تفاقر روایات در هر دو لیکن سبب در هر دو مختلف است آنچه در حدیثیه بود بسبب توقف بعضی از صحابه بود از احوال نجبت آنچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به بیت با و وجود مشاهد که اقتضا بر آن نفس خود و چون صلح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با قریش که بی اداسی عمره برگرد و دو سال آینده باز آید امر کرد ایشان با احوال و چون توقف گونه درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاوریست بام سلمه نمود و در شأن اشارت کرد با احوال آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا صحابه در آن بی اختیار شوند پس برآمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعضی تخلیق کردند و بعضی تقصیر و هر که مبادرت کرد بتخلیق اهرج و اقرب بود با تمثال امر از کسی که اقتضای خود بر تقصیر پس عاگرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حلقین را که برود داخل کرد تقصیر نیز و تا خروا ما بسبب تکریر دعا حلقین را در حجه الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق بدی نکرده بودند و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را امر کرد فسخ حج بعمره و تحلل از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و اتشال امر تقصیر در انفس ایشان سبقت داد و آسانتر از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح و تحسین نمود فعل حلقین را که ظاهر تر و تواتر در اتشال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود پیش ایشان تا غیر شعور و ترسین ابدان و حلق و طبیعت ایشان مکرده بود و از آن فعل عاجم میگفتند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح آن نمود و دعا کرد در حلقین را که کذا فی المواهب و سرقه بن مالک بن حنیف پرسید که پیروان این فسخ حج بعمره و احوال از احرام خاص است باین سال و باین مردم یا این حکم دائم است تا ابد و شامل است مرا و شماست فرمود دائم است تا ابد و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصابع شریف خود را در یکدگر و دگر فرمود در آمد عمره در حج تا به روز قیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که دی مخصوص است بصحابه در آن سالی بخصوص یا باقی است مرا و ایشان را و غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفة از اهل ظاهر سگویند که مخصوص نیست و باقی است تا روز قیامت پس جائز است هر کسی را که احرام حج بسته و یا خود بدست نداشت که قلب کند احرام حج را بعمره و تحلل شود باعمال دی و مالک و شافعی و ابو حنیفه و جماعه پیر علما از سلف و خلف بر آنند که این مخصوص صحابه در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از او و اگر کرده شدند بدان در آن سال از برای اظهار مخالفت مسلم جاهل که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماعه حدیث ابی ذر است که مسلم آورده که بود مشغول در حج مرا صاحب محمد اصحاب علیه و آله و سلم خاصه یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتیم یا رسول الله خبره مرا که فسخ حج بعمره مخصوص یا عام است فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرشمار است فاحفظه و نووی گفته اما آنچه در حدیث سرقه بن مالک آمده یعنی او آنست که جواز از اعمار در اشهر حج و قرآن مخصوص شما نیست بلکه عام است پس اصل آن مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز است تا روز قیامت و همچنین قرآن و فسخ حج بعمره مخصوص است بصحابه و الله اعلم انتهى و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر و علال انشدند

سبب هر سه که داشتند این صحابه عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و اما امیر المومنین علی ابن ابی طالب و هر سه همراه آوردند و بهایا برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز آوردند و مجموع آنچه علی آورد و با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همراه بود صد شتر بود و چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از و سه به پیر سید کجی احرام بستند و چه نیت کرد که گفت ابلت با ایل به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیت کردم و احرام بستم که با آنچه احرام بست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فرمود تو حلال شوی و هم بر احرام خود باش و اجوات مومنین حلال شدند چه بدی نداشتند و فاطمه نیز حلال شدند چه بدی نداشت در حدیث جابر آمده که چون علی از زمین آمد فاطمه را دید که حلال شده و جانه مگسین پوشیده و سر بر در چشم کشیده انگار که در بر و سه و غضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المومنین علی ابن ابی طالب را در عراق ببردم میگفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و حقیقت حال عرض کردم و خبر دادم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که من بر فاطمه انگار کردم و و سه میگویی پدر من مرا بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه راست گفت و درین مدت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقیم و ساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت نکند بود تا از راقبه سرنگیند و در منزل خود که بر آن مکه دشت میبود چون چهار روز بگذشت احد و ثلثین و ثلاثا و در ایام و چون آفتاب بلند شد به پشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با مجموع خلایق سینه راسته از آن تسمیه کرده اند که سنی در لغت بمعنی رختن و انداختن آید و رختی میشود و روی خون و باغ و از ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آم درین موضع کجایا بود چون نفارت کرد گفت چه تنه دارم گفت بهشت تنه دارم از رخت این را منی گفتند مشتق از منی کذا فی القاسوس و هر که از صحابه حلال شده بود درین ایام احرام جدید بجهت هر کس در منزل خویش چون منی رسید نزول فرمود و نماز ظهر و عصر بگذارد و شب آنجا بقیوت کرد و شب جمعه بود و این رختن بمنی و بقیوت کردن در آن نزداد واجب نیست بلکه سنت است و درین شب در منی هیچ نسک و عبادت مخصوص نیست که اقامت آن کنند و اگر یک روز بستم و شب نهم هم در یک باشد و صبح عرفه متوجه عرفات شود و در و عبود بمنی نکند جائز است و لیکن اسألی دار از جهت عدم اقتدای سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و چون آفتاب برآمد از منی روان شد بر راه چپ که آنرا طریق ضب گویند و بضاد محجه مفتوحه لیسو که عرفه عرفه بمنی مکان و زمان هر دو آمده و عرفات بعیده جمیع مخصوص بمکان است و تسمیه او باین هم بجهت تعارف نام و خواست درین مکان بعد از بیو یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام بابر ابراهیم علیه السلام درینجا تعلیم مناسک کرد و بعد از تعلیم گفت اعرفت عرفت یا جهمت آنکه مکانی است معظم و مشهور گویا پیش از تعریف معروف است و تسمیه برین وجه مشتق از معرفت بود و بعض گویند مشتق است از عرف بسکون را که اکثر استعمال می در آنجا و تسمیه است و چون در منی رواج منته بجهت گنده شدن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که غلے است از آن رواج بعضی از صحابه بکینه میگفتند و بعضی تسمیه میگفتند و هر کس انگار نمیکرد و بهر راقبه تکرار و متجو فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر و تسبیح و تحمید است و بلفظ تلبیه گفتن اولی و فصل چون نمره رسید بهیچ نون و کسر میم و فتح را در آخر که مضمت نزد یک عرفات و آخر زمین حرم است و گویا بر زخمی است در میان حل و حرم و در قاسوس نیز دیدگفت که آن نام وضعی است بعرفات یا حیل که آنجا است و درین مقام چون نزول کرد در آنجا گفت حمل او بر موضع اولی واجب باشد

گویی تشبیه کرده اند آن جبل را بنبر که نام حیوانی مشهور است چنانکه جبل ثور گفتند از جهت تشبیه آن جبل بگا و در شکل  
و بهیئت قبیله بنبر صلی الله علیه و آله و سلم که از موسی بود حسب الحکمی که پیش از برآمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زود بود  
خود آمد تا چون آفتاب ببلشت لغز نمود تا راحله را که نام و سقوا بود زمین نهادند و بر راحله سوار شده و بطین ادبی  
و خطبه کرد و مرخلات را بجایت بلنج و شامل در آن خطبه قوا بعد مسلمانی با سراما اگر چه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اسکن  
شکر و جاهلیت بکلی بر کند و محرمات که در جمیع ملل ثابت است تحریم است ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را با سراما در زیر پا آورد  
و ربابا س جاهلیت را وضع کرد و فرمود غونا س شما و اموال شما حرام است بر شما مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد  
هر روز و روز عرفه است و باه ماه ذی الحجه و ببلد بلد که منظم است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده است در زیر پا  
من یعنی هر چه از رسوم و اوضاع جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب است که در امری که آنرا  
باطل و نابود سازند که بار دیگر گردان نکر دهند و رجوع بدان نمایند گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود غونا س جاهلیت  
موضوع و بدرست یعنی هر که را بر دیگر دعوی غناست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی بر طرف  
کردم و بدر ساختم و فرمود اول خودی از غونا س که آن را بنهادم و بدر ساختم خون ابن ربیع بن الحارث و ابن  
ابن ربیع در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد قبیلہ بنی اوس را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم است و ربیع ابن عم و صحابی است و من بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در خلافت  
عمر و فاطمه کرد و نام سپرو س ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و بنی اوس بود شکست خورد و کشته شد و بنی  
عبد المطلب دعوی آن خون بر ایشان داشتند و فرمود ربابا س جاهلیت موضوع است و قریش را عادت بود  
که در جاهلیت ربابا س میخوردند و دعوی ابن دیون که بر ربابا بود بر یکدیگر داشتند این دعوی س با و نیز انگشت و اطل کرد  
فرمود اول ربائی که می افکنم از ربابا س قبیلہ ناربائی عباس بن عبد المطلب است و در آن خطبه وصیت کرد است را  
بمرعات و ملاطفه زنان و احسان ایشان و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان  
کرد و فرمود پس سیزید و بر سید خدا را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته اید ایشان را با مان و عهد و سوا خیال  
کردید و تصرف نمودید فروج ایشان را بکلمه و س حکم و س تعالی و فرمود مر شمار راست برین زنان که پی سپر کردند  
فرشتهای شمار هیچ کس که شما کرده سیدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جاند نهند اگر بکنند این امور را بر زمینند  
ایشان را امانه زدن سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و از اینجا معلوم شود که از پی سپر کردن فراتر  
بکسی زن امر و نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه ناسیت است از اذن دادن و در آوردن در خانه کسی  
که مردان بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مرا ایشان راست یعنی زنان راست بر شما  
رزق و کسوت بمعروف و انصاف و در آن خطبه وصیت فرمود است را تمسک بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشد  
از گمراهی ایمن باشد فرمود و تحقیق گذشته ام در بیان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر جنگ دهندید بدان حسین  
و آن کتاب خداست عز وجل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن بر سید از همایه که چه میگویند و بچه گویایان  
گفتند گواهی میدهم که تو فرمودی س خدایتا را با ما رسانیده است و است را نصیحت بواجبی کرد و س و آنچه بر تو بود  
از حقوق رسالت و دعوت گذارد س پس انگشت سیاه را سو س آسمان برداشت و گردانید و گفت اللهم شهد اللهم



استه المکرم استند سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را لغایتان برسانند و چون این حجت الوداع بود و آخر  
اجتماع غلات و حضرت و سله الله علیه و آله وسلم بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود و مباحثه در دعوت کرد و مهلت  
دین بیا موقت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عز و جل گواه ساخت تا کسی را بعد از این حجت در دین نماند و مجال انکار  
تنگ کرد و بعد از آن از راه فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز کرد و از این حدیث بطریق که آمده معلوم کرد  
که خطبه را اذان نبود و بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گزار داد و اما در کتب فقه حنفیه مذکور است که امام خطبه بگوید  
و چون بر منبر بنشیند مؤذن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز بپشت اقامت کند و نماز بگذارد و چنانچه نماز جمعه میباشد  
بر وایت از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بر وایت بعد از خطبه و این موافق است بحدیث مذکور و در  
بنا بر میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکنند که چون آن حضرت صله الله علیه و آله وسلم بر نایقه نشست  
مؤذن پیش و سله اذان گفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه است مثل جمعه و یکم و شرح حاوی میگوید  
مؤذن اذان گوید در وقت خطبه ثانیة بحیثیتی که خلیف از خطبه فارغ شود و مؤذن اذان معالست تر نزل کند امام و اقامت  
گوید و میگوید که همچنین کرد رسول خدا صله الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع و در هر ایام امام مالک نقل میکنند که خطبه بعد از  
نماز خواند چنانچه در عید امام حنبلیان طور است که در حدیث متفق مذکور شد و در اذان از ایشان دور وایت  
گوید یا گوید و نماز ظهر و عصر را جمع و قصر بگذارد و بیک اذان و دو اقامت و در میان صلو تین نماز که دیگر از سنت و  
نقل هیچ نگذارد و این از برای تعجیل وقت و قصد امتداد زمان و عبادت و اینجا میگویند که آن چه مقام است که در و  
فرض برای خاطر نقل ترک میکنند میگویند که آن عرفات است که در و سله فرض که وقت عصر است بحیث نقل که وقت  
ترک کنند و این جمع میان دو نماز مگر کسی راست که ظهر را بجماعت با امام بگذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش  
بگذارد بقول امام ابو حنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرد جمع کند نیز جائز است و مذنب امام احمد نیز همین است زیرا که جمیع جهات  
حاجت با امتداد وقت است و منفرد نیز محتاج است بان و امام ابو حنیفه فرماید که حافظت وقت فرض است بمقصود  
پس ترک و سله جائز نبود مگر در اینجا که وارد شده است و شروع و آن جمع است نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیبات  
جماعت است زیرا که متعدد است جماع بر سله عصر بعد از تفرق در موقت نه از برای حاجت با امتداد وقت و منفرد  
فاد است برگردان عصر در موقت خود یا اشتغال بوقت گذارن العتایه بعد از آن بدانکه جمیع همین الفصولین در عصر  
جمع علیه است بلیان امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز است مخصوص است بوی و جمیع از شافعی نیز برینند و  
نزد دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکة و غیر ایشان از آنهایی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید و اهل مکة  
در صحبت پیغمبر صله الله علیه و آله وسلم بودند و نماز بدین طریق بگذارد و دلیل سنت بر آنکه جمیع بجهت تنگ نبود و سفر  
والا منع میکرد آن حضرت صله الله علیه و آله وسلم ایشان را از جمع و ایشان گویند در مقام جمع از میان بجهت حاجت  
و صحبت پیغمبر بود صله الله علیه و آله وسلم و مصنف نیز در عبارت خود یا باین معنی کرد و اما قصر خود البته بجهت سفر بود  
بالتفاق در حدیث آمده است که آن حضرت صله الله علیه و آله وسلم بعد از اتمام رکعتین فرمود و اتمام کنید ای اهل مکة نماز  
خود را که ما قوم مسافریم و آنکه که قابل اند سحر از جمیع مرعیان را بمناجعت امام مسافرین را دلیل می آرند و اگر جائز نبود  
منع کرده چنانکه از قصود و ظاهر عبارت مصنف در آنست که اهل مکة نیز بقصر و جمع گزارند و یا رب مگر اشارت بدین طریق

مخصوص بجمع دارند که مقصود بالذکر است درین مقام چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز فراغ شد و سوار شد  
و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجا است و در آن جانب  
عمارتی است قدیم در ریگ درآمده و مردم آنرا طبع آدم میگویند و گفته اند که تعیین موضع وقوف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
باشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صحرات بایستد و در هر ساعت در هر مکانی از آن ایکنه بگذرد و موقوف شریف را دریافته باشد  
و بر آمدن بر آن کوه چیرے محتر نیست و نیست و ثواب و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک این صحرات مستقبل قبل  
باستاد بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود و تضرع و ابتهال درین موقت بعبادت مطلوب است و اگر کالی  
روی و بد علامت قبول و اجابت بود و افاضه انوار رحمت و قبول درین مقام مترکم و متوالی است و در حدیث آمده است  
که دیده نشد شیطان خوار تر و حقیر تر و غم و غصه خورنده تر و هیچ نوری جز آنچه در روز عرفه بعبادت آنکه بیدار از نزل  
رحمت و مغفرت گناهان آدمیان گذرد و روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میدهد و صفوف ملائکه را و گفته اند که بخت کسی است  
که درین موقت بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز در حدیث آمده است که مباحثات میکند حضرت حق جل و علا  
بر فرشتگان بآدمیان و میگوید آیا چه خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و ابل و اولاد خود را از  
آمده اند برای ما سر برهنه گردانود و یاد کنایه ادا کردیم ایشان را آن تشنه و فرخ و آمرزیم گناهان ایشان را و هر که یک ساعت  
وقوف بکند در اداسه فرض حج کفایت است و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در عرفات  
باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقوف است اگر چه وقوف در موقت و در موقت و در موقت  
علیه و آله وسلم او را افضل خواهد بود و تمام حدیث آنست که بود او و دو داسه از جابر آورده که فرمود آن حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم کل عرفة موقف و کل شئ من شئ من موقوف و همه کو چاسه که راه است و منحر یعنی از هر راه که  
بگذرد آید و هر جا که در مکه بدیج کند در سنت است و در آن حالت که دعا میکرد و دستها را نزد سینه برداشته بود  
همچون خواننده مسکین و از جمله دعواتی که ثابت است که در آن موقت خوانند آنست اللهم لك الحمد كالذي تقول و حمدا  
ما تقول اللهم لك صلواتي و نسلي و محياي و مماتي و اياك يا بى و لك رب تراني اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر و سوء حسنتي  
و شتات الامر اللهم اني اعوذ بك من شر ما تحب به الرج اللهم لك تسبيح كلاس و تره مكاني و تعلم سره و علائته و لا يخفى  
عليك شئ من امرى انا ابائس الفقير المستغيث المستجير ارجو العفو المشفق المتوكل المحترف بذنوبه اسألك مسأله المساكين و اهل  
البيك و ابتهال المذنب الذليل و ادعوك دعاء الخائف الضعيف منك رقبته و فاضت لك عنياه و ذل سببه و علمه  
لك اللهم لا تحلني بدعاك شقيا و كن لي روفاجيا يا خير المسولين و يا خير المعطين و رحم طبراني این دعائاست شده و امام محمد  
در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای بنییر صلی الله علیه و آله وسلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله و الله لا شريك له  
الملك و له الحمد بیده الخیر و هو على كل شئ قدير این ذکر است و او را دعا گفتن یا یا اعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم حضرت  
وی در حکم سوال و درخواست کردن است و نزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعريض بلکه سکوت  
و تسلیم بعبادت تضرع و مسکنت نیز دعاست بزبان حال و هر یکی از این اقسام در مقام خود محمد و حج و مستحسن و یا باعتبار آنکه در حد  
صحیح واقع شده است من شغل ذکر عن مسئلة عطية افضل اعطى السالمين فرمود هر که باز دارد او را مشغولی ذکر من

سوال و دعای سید هم اور بهتر از آنچه بدیم سوال و دعا کنندگان را یا این تقدیر و توطئه دعائی است که بعد از و س که مذکور بود  
چنانکه گفت و در سنن بیہقی است کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ بیشتر دعا سے من و دعای سائر پیغمبران علیہم السلام  
در عرفات آیت لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الحمد و ہو علی کل شے قدیر اللهم اجعل فی قلبی نوراً و فی سمعہ نوراً و  
بصرہ نوراً اللهم اخرج لی صدرک و لیسر لی امری و عوذک من وسوس الصد و رشتات الامر و تقنہ القبر اللهم انی اعوذ  
من شر ما یلج فی الیل و شر ما یلج فی النہار و شر ما تهب بالریاح و من شر بوائق الدہر سیوطی و جمیع الجوامع از بیہقی و ابن النجا  
از حدیث جابر آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر مسلمانی کہ وقوف کند عشیہ عرفہ بموقف و بایستہ متقبل  
و بگوید لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ الحمد سیدہ و اخیر و ہو علی کل شے قدیر صد بار پیستہ بخواند ام الکتاب صد بار پیستہ  
بگوید اشہدان لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ و اشہدان محمد عبیدہ و رسولہ صد بار پیستہ بگوید خدا تعالی را صد بار بگوید  
سبحان اللہ و الحمد بعد و لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ و لا حول و لا قوۃ الا باللہ صد بار پیستہ بخواند قل ہو اللہ احد صد بار پیستہ بگوید  
اللہم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم و علی آل ابراہیم انک جمیعہ و علینا سعم صد بار بگوید پروردگار تعالی  
بلاکہ گوید گواہ شوید کہ امر زید من این بنده را و قبول کردم شفاعت او را و نفس فی و اگر شفاعت کند برک تمام شے  
خود قبول میکنم شفاعت او را بطرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفہ نیز آورده سبحان الذی فی السماء عشرہ سبحان  
الذی فی الارض موطئہ سبحان الذی فی البحر سبیلہ سبحان الذی فی القبور قضاؤہ سبحان الذی فی الجنۃ و نہوانہ سبحان  
الذی فی النار سلطانہ سبحان الذی فی النور و روحہ سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی  
لا منجا منہ الا الہ و در عرفات این آیت نزول کرد یا الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دنیا  
و اگر چه نزول این کرمیہ سبب ورود و ذوق اہل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان و در شناسان صحابہ از نیجا  
قرب زمان رحلت و حلول مدت فرقت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فہمیدہ نہ شکستہ دل شد یعنی بکشت  
و بکا پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین دار بر سر تکمیل و تعظیم امت و بیان احکام دین اسلام و ملت بود چون این کار  
تمام شد دیگر توقف دینجا برای چه خواهد بود بچنانکہ نزد نزول سورہ اذا جاء نصر اللہ و الفتح کہ بعد ازین نازل شد نیز باین  
متنبہ و مستشعر شد نہ و نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بگوید از من بین خود را کہ سال منیدہ مراد بایستہ  
یا نہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جزا عن امتہ خیر او بدان روزی از احاطہ ان غرفہ از شتر نزد منجات کہ توقف رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود بقتل و وفات کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود تا اورا بایہ برگ کنار الشوینہ در جہانجا  
احرام انار در دافن کنند و بوی خوش کہ محرم را استعمال آن ممنوع است بکار ندارند و سرور و اورا پوشانند چنانکہ  
حکم محرم است و فرمود کہ روز قیامت این شخص لبیک گوید ان بختی حاضر شود این بخت فصل احوال میت از روایت  
بخاری و مسلم سابقاً مذکور شد معلوم شد کہ ظاہر عبارت حدیث در خصوص این مرتبت و لطیف ضابطہ و کلیہ فرمود  
احکام میت از احادیث دیگر کلیتہ معلوم شدہ است و لہذا از امام ابو حنیفہ محرم و غیر محرم در انجا بر سرست و چون بعد از دعای  
غروب افاضہ کرد اسامہ بن زید را ردیف خود ساخت و مہار شتر را کشیدہ پیشان چنانکہ شتر برین می سود و سبکفتا  
مردمان آر سیدہ با شہید ساکن رویکہ بیکوی نہ در شتافتن است و پرہیزکاری نہ در تحمل نمودن است و در حدیث بخاری  
از ابن عباس آمدہ کہ چون برآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عرفہ ہم در افتادند مردم از کثرت از دعای ہم و نیز

شتران را و تیر نه می نمودند در فتن و بر آمدن پس اشارت بنا زبانه کرده ام کرد بکینه و قار و در حقیقت سکینه و قار  
 موجب سکون جوارح و قرار قلب و در و نور و استقرار داده حضور و علامت استقامت جلال و محبت بالست و حرکت و طرا  
 سبب تشویش قلبی تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنای منع از دیدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و در آمدن  
 در نماز که بعضی بخیر دان و سبکساران کنه می بینست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را صفت سکون و قرار نجاست  
 خوش آمدی یکبارگی و فدیه عبد القیس بدرگاه آمده و بدیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را از مرکب انداختند  
 و اضطراب بر میان نمودند و در پیش قدم اول بنزد فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و مسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا  
 خواند پس از آن آهسته آهسته بملازمین شریف رسید و در ریاضت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را این وضع و سبب  
 خوش آمد و فرمود بدین سبب که در توفیق و خدمت است که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصم است از آن و قار  
 و از راه مازنین بر صیغه تنه بسکون را و در نگذرد است یکی میان نزول و عرفه و دیگر میان آنکه منی و از منی تنگی و شدت است  
 رجوع کرد و همان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسکون میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسکون  
 میداشت که از طریق ضرب رفت و از راه مازین برگشت و در آنجا سه طریق شتر را اندکی فرو گذاشت چنانکه میان  
 سر و پاهای می رفت و چون بفراخ جانی رسید می قدری لثتاب برانیدی و چون به بلندی رسید زمام ناله را فرو گذاشته  
 تا با سالی بر رفتی و در مجموع راه تا به می گفت نزد خفیه تا احرام است تا به است و انقطاع این با نقطاع است و وقت  
 انقطاع بعد از رومی چهارست چنانکه معلوم گردد و نزد امام مالک تا به بوقت غمی شده و در راه میل کرد و شعبی از شتاب  
 یکسومین راه میان دو کوه را گویند و فرو و آمد و نقص وضو کرد و وضوی سبک ساخت نه با سیاه و اکمال آن چنانکه براس  
 نماز نشین است که گفت نماز یعنی نماز مغرب خوابی گذارد و یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر است یعنی در نزول و عرفه یا نماز عشا گذارد  
 خواب شد و سوار شد و بجز و لطف اند که مکانی مشهور است میان منی و عرفات شتی از رفتن یعنی صبح و قرب و واد بدل از  
 نای افتعال است و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و ششمین این مکان باین اسم محبت اجتماع و اقتراب آدم و حواست  
 و اینجا در عرفات تعارف شد و اینجا اجتماع و اگر جمع باعتبار جمع بین المسلمون این یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جایز است و  
 قریش در جالبیت همین جا و قوف میکردند و اجتماع می نمودند و عرفات میفرستند و میگفتند یا همسایه ها که حرم خدایم از  
 حرم بیرون نرویم و تمام مردم و قوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه هم افیضوا من حیث اتاحض الناس + اشارت  
 باین است و در نزول و عرفه و مخصوصه کامل ساخت و بفرموده اباانک نماز دادند و اقامت کردند و نماز شام بگذارد و پیش از آنکه  
 بار بار فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرو و خوابانند و چون بار بار فرود آمدند اقامت کردند و نماز خفتن نیز بگذارد و از برای  
 نماز خفتن بآنک گفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نماز نگذار و از اینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک  
 اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث بخاری که مسلم از همام بن زید بخبر آورده و سبب  
 امام زفر و شافعی و بعضی آنکه دیگر همین است و نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما یک اقامت است  
 این روایت از ابن عمر و صحیح مسلم آمده و نزدی تحسین و صحیحان نموده و از جهت آنکه چون عشا در اینجا قوت خود را فرود  
 اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود زیاده ای اعلام و نزد امام ابوحنیفه اگر میان  
 اینها تنقل کرد یا مشغول شد بکار که اعاده کند اقامت را در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد و می آمدن



و اقامت و بگذارد و مغرب را و بگذارد بعد از و سه دور کعبه را یعنی سنت مغرب را بعد از آن طعام طلبید و بخورد بعد از آن  
 امر کرد باذان و اقامت و نماز عشا گذارد و در او ای حدیث مشک کرده در اذان و لیکن اقامت بخیر است و آن حضرت  
 صلی الله علیه و سلم بعد از اذان عشا آنجا خواب کرد تا صبح بدید و احیای شب یعنی قیام لیلین شب نکرد با وجود  
 کمال مواظبت بر آن تا حدیکه اذان پاهای مبارک بیا سید سه از جهت رعایت اعتدال و رعایت حق بدن  
 و در احیای شب عبید در مزلقه پنج حدیث صحیح وارد شده و در مسیبت بمزلفه اختلاف است نزد جماعه از شافعیان  
 است و نزد امام ابو حنیفه و احمد واجب و جایز نیست دفع بنی امیه از نصف لیل اگر کند دم واجب گردد و نزد مالک  
 اگر مرد کند و نزول نکند بروست دم و اگر نزول کند کفایت است و آن حضرت صلی الله علیه و سلم ضعفها سه  
 ابل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند و پیشتر منی روند پیش از طلوع فجر و ابن عباس میگویی که من از آنها بودم که پیش  
 فرستاده بودیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا شب مزلفه و ضعفها سه ابل خویش را و ابی جهمه الا الموطا و در روایتی  
 از انس از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضعفه بنی هاشم را که برآیند از  
 جمع شب و در روایت دیگر ترجمی و ابوداؤد و نسائی مثل این آورده در این را که گفت لیکن فرمود که می گارد  
 نکنند تا آفتاب طلوع کند و در روایتی دیگر ابوداؤد و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم شب مزلفه مالیکان و خور و گان بنی عبد المطلب بر سر کما سوار و گفت ای لیکان می چهار  
 کنید تا آنکه طلوع کند آفتاب و اما حدیث عائشه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه را شب نحر رفت دور می چهار  
 پیش از فجر کرد و بکه رفت و طواف کن کرد و باز گشت و آن موزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی بود  
 در اسناد این حدیث مقالات است و اساطین حدیث و شایخ وی که قوی و محکم اند و نقدا حدیث با تکرار آن قابل  
 و این حدیث را ابوداؤد و از عائشه روایت کرده و در روایت نسائی از وی میهم آمده که امر کرد که از نسای خود را  
 که برآید از جمع و می کند جمره عقبه را و صبح کند در منزل خود و احتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث شاید  
 یا سوده ثودیس از حدیث دیگر بود که بخار سه و سلم و نسائی از عائشه روایت کرده اند که اذن طلبید سوده از  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب جمع که بیرون رود شب و بود وی زنی ثقیله شیطه و در روایتی ضخمه شیطه  
 پس اذن داد او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت عائشه که شک من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید  
 تا نمیکند دم صبح را در منی و می میگردد جمره را پیش از رسیدن مردم و چون سفت در حدیث ام سلمه طعن آورد  
 مراد و سه بانکه میگوید و جمع از شمار در شب فرستاد و در می چهار سم در شب کردند بعد از خوف و از حمت سوده  
 خواهد بود و هر که از نسای او سه بود و در جمیع الاول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم و ابی آورده که و را نیز از  
 جمع شب فرستادند اما از می جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ساکت است و از سالم بن عبد الله بن عمر روایت  
 صحیحین و موطا آمده که ابن عمر میفرستاد ضعفای اهل خود را بمنی در شب پس میگردند و قوت بمزلفه در شب و ذکر  
 میگردند خدا را سجانه آنچه زو سه میداد ایشان را بیست روان میشدند بجانب منی پیش از وقوت امام در و آن شدن  
 و سه و میرسدند بعضی از ایشان بمنی وقت نماز فجر و بعضی بعد از و سه و همان وقت که میرسدند می جمره میگرددند  
 و میگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حق ضعیفان چنین از اسما و نسبت ابی بکر





و نزد او واجب است و اگر کند حج تمام است و لیکن دم واجب شد و اگر عذر می نبود از ضعف یا علت یا خوف از دحام و  
 مرأه را همچنین است و در بدایه و در شرح ابن الهمام مذکور است که نسبت قول بفرعیت و کنیت و قوف بشافعی است  
 زیرا که نسب شافعی را طلق است بسبب وی و در مبسوط این قول را بلایت بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن ذکر  
 کرده است و روی القبیله آورد و ندعا و تضرع و ابتهاج مشغول شد و او را و این ماجه از عباس بن مروان آورده اند که  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد مراست خود را در عشیة عرفه بمنفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته  
 از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار من تو قادر هستی اگر خواهی مظلوم را  
 بهشت دهی و ظالم را بهشتی در آن وقت جواب این دعایا مد چون در روز دفع صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب  
 اجابت کردم آنچه تو خواهی پس بخندید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم البکر و عمر گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای  
 تو باد این ساعتی نبود که تو در اینجا بخندی همیشه خندان دار در اخذات تعالی فرمود عدد و الله المبین چون نسبت که اجابت  
 کرد خدا این دعا می خواستید است مرا خاک بر سر ریخت و بواسطه ویلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از خج  
 و فرخ وی و گفته اند که مراد بامت در اینجا و اتفاق عرفه اند و اینجا گفته اند بعضی که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طریقی  
 گفته که این محمول است بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بهیچ نیز مانند روایت ابی داؤد و ابن ماجه آورده  
 و گفته این را شواهد بسیار است اگر صحیح است حجت است و اگر نه قول حق سبحانه و تعالی و غیر ما دون ذلک است و ظلم نیز  
 مادرش یک است و بالجمله حقوق الله محفوظ است از حجاج و حقوق عباد خلایف است و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عامه  
 و الله اعلم و در تکیه و تهلیل ذکر می شود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس سبلی روان شد و درین نوبت فضل بن عباس را  
 روایت خویش ساخت و سامنه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس را فرمود تا سنگریزه از زیر پای حمی حمله  
 بردارد مثل حصی خذف نفعی خا و سکون ذال معجنین و خدوت انداختن سنگریزه یاخته خرا و نهند آن گیرفتن آن میان  
 دو انگشت سیاه و انداختن بدان یا بخذف از تن یا چوب حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از خود و خرد تر از بندق باشد  
 و از این عمر آمده که مثل بجره عظم و این نزدیک تفسیر اول است و اگر سنگهای کلان تر از اناب میندازد نیز جائز بود و لیکن خلایف  
 سنت است بعد از آن بدانکه ظاهر عبارت ناظر است که برداشتن سنگریزه از راه است و در بعضی روایات از مرد لقه آمده  
 و این منقول است از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار است که از هر موضع که بردارد درست است الا از حیرات که رمی کرده شده است  
 آنها را و با وجود آن نیز جائز است از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه بر چند از زمین و بر سواد الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم داد از اینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز خحراری رمی حیره العقبه بکار بزرگ کفایت است  
 و اکثر برین اند و شافعی تنصیب کرده است بر استیجاب خذف حصی برای یوم نحر خاصه و بعضی گویند مستحب است که بردارد  
 آنقدر که برای رمی سائر ایام برود و نوبت تصحیح کرده و جز نموده بدان و شعاع درین اوان نیز همین است و آن  
 هفتاد و سنگریزه بود و هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست و یک گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر  
 شاید که بعضی از آن در جایی بقیه و کم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در کف مبارک خود آن را یعنی  
 سنگریزه را از غبار پاک میکرد و نیز بعضی اگر بشوید بهتر است اما رمی نیست از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و در رمی آن پنجس و دو قول است و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امثال محول افار و مانند این سنگریزه را یعنی

مثل حصه خدمت گفته شد یا مانند این در کسبت یعنی هفت و الا اول هو الا اخر و لیکن قولی وایاکم بالغلوفی الدین دور  
 دارید خود را از غلوف و افراط و درین فی الجمله ناظر در معنی ثانی است فافهم فانما یک من کان قبلکم بالغلوفی الدین پس  
 نشاندن کسانی که پیش از شما بوده اند مگر غلوف درین و درین راه زنی از قبیده ختم بفتح خای مجمره و سکون نای شمله  
 و فتح عین مهمله لغایت جمله پیش آمد و سوال کرد که بدین مردی پیرست او بر پشت شتر سنجی نمیتواند شد آیا حج گنم از جانب  
 وی فرمود که نعم تو حج از قبل و سگبزار و فضل بن عباس که روایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود بان زن نگاه  
 میکرد و آن زن نیز بوسه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میباخت از نظر کردن ایشان یکدیگر میکرد  
 این روایت فضل بن عباس است که در صحیحین و غیرهما واقع است و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم پیچید گردن فضل را بگفت عباس یا رسول الله چرا پیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را  
 وزن جوان را پیش این نشدم برایشان و سوس شیطانی را و در روایت جابر آمده که روایت ساخت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله وسلم فضل بن عباس را و وی مردی بود خوش روی و خوش موی و بود سفید صاحب حسن چون  
 روان شد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بگذاشت بجای آنکه زن آن در سواد حج که از بچین بودند پس فضل نظر کرد و آن  
 گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردید فضل و  
 خود را بجانب دیگر و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست را بجانب دیگر برد و او گردانید بازوی روی بجانب دیگر  
 گردانید و بان زنان نظر میکرد و بعضی این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی است بآنکه ابن عباس  
 گفت که مرا با صدقای اهل خود در شب پیشتر بختی فرستاده بود و فضل با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود روایت و  
 مگر آنکه فضل بابر او شش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی روایت کرده که سوال ششمی نزد من  
 بود بعد از فراغ از رسته و ابن عباس آنجا حاضر بود و الله اعلم و بعد درین راه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را  
 پیر زنی پیش آمد و از مادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شده و اگر شتر می بندم بهم بلا کس است آیا  
 حج بگذارم از جانبی فرمود اگر برادر تو دین خلق سیودین و برادر میگذازدی باز گفت آری میگذازدم گفت پس  
 حج را از برای مادر خود بکن و از جانبی بگذار که دین خدای بگذار دین اولی است و درین حدیث دلالت بر جواز  
 نیابت در حج گذاردن از جانب کسی که عاجز است و استطاعت ندارد از اشیاء و اموال و نقل از ابن عمر است  
 که جائز نیست حج از غیر مطلقاً و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادر است بر حج  
 بنفس خود در حج واجب و اما حج افضل جائز است نزد امام ابو حنیفه و شافعی مخالف است درین و از احمد و روایت  
 کندانی الموهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و بختی ثواب عمل خود را از صلوٰه و صیام و صدقه و غیر آن  
 نزد اهل سنت و جماعت چنانچه روایت از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که تصحیه کردیم که پیش از حج کسی از نفس  
 خود و دیگر از است از هر که مقررست بصدانیت حق و عبادات قسم مالی محض مثل کوه و بدنی محض مثل نماز و مرکب  
 مالی و بدنی مثل حج که وی مالی است از حیثیت و وجوب اجزیه باز کتاب مخطورات آن و بدنی است از حیثیت طواف  
 و وقوف و نیابت جاریست در نوع اول که مالی است در حالت اختیار و ضرورت جمیعاً از جهت حصول مقصود و فعل  
 یا نسبت بر آنکه مقصود و در باب حاجت محتاج است بدفع مال این حال است به نیابت چنانچه مالی است یا بدنی است

در نوع ثانی به هیچ حال چه مقصود که تعاب نفس است چهل نیست بدان و جاری است در نوع ثالث در حال عجز از جهت حصول  
مشقت به تنقیص مال و جاری نیست در حال قدرت از جهت عدم تعاب نفس و شرط عجز در آنست که باقی ماندن تا موت  
زیرا که حج فرض عمر است پس شتر مستوعب باشد بقیه عمر تا واقع شود یا س و نوسید که از ادای بدن پس اگر  
عاجز است بعلتی که زوال پذیر نیست مثل زانیت یعنی بر جاس ماندگه صحیح است ادایه نیابت مطلقا و اگر کجاست  
باشد که متوقع است زوال و س پاین طور که مریض بود یا سجون محنت ادایه نیابت موقوف است اگر این عقد  
مستمر شد تا موت متحقق شد یا س از ادای بدن و حاضر باشد به نیابت و اگر مستمر نشد زوال پذیر نیست حج کمال  
بر و س واجب است و آنچه ادای یافت تطوع و در حج نفل جائز است انابت در حال قدرت زیرا که باب نفل  
اوسع است و ظاهر مذکور نیست که حج از حج عینه واقع شود و دلالت احادیث نیز بر همین است و بر و اتی  
از امام محمد حج واقع از حاج است و امر را ثواب نفقه است زیرا که و س عبادت بدنی است و نزد عجز قائم گردانیده  
انفاق بمقام و س مثل فدیه در باب صوم که ذافی الدرایه و شروحه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون بر طبق  
و ادای محسور غنیمت سیم و کسرسین همگانه مشدود رسید که و ادای است در اول منی شتر یا سخت را نه و عجل از ان و او  
بیرون شد و این سنت است مراکب را اگر پیاده باشد هم نیز بگذرد در دران شود و سبب سخت را ندان شتر و عجل  
از ان و ادای بیرون شدن بحجت آن بود که عادت شریف حضرت بنو س صلی الله علیه و آله و سلم این بود در مجموع  
سوا صغیر که بر دشمنان حق بلا و عذابی فرود آمده بود عجل از ان موضع بگذشتی چنانچه در سفر غزو تبوک چون بقریه  
قوم لوط و خاهنا س ایشان رسید و گدازشت و صحابه را نیز امر کرد تا نود از ان بگذرند و درین بطین و ادای محسور صحاب  
فیل را که برای خراب کردن خانه کعبه زاده الله تعالی شریفا و تعظیما آمده بودند رسید آنچه در قرآن در سوره فیل  
ذکر است و از بخت این و ادای را و ادای محسور است که فیل چون در ان محل رسید بخسید و در ماند از حرکت پس  
که عاجز شد و هر چند بردند و س که در بر نخاست و تحسیر در لغت عاجز و در مانده و منقطع گردانیدن است و این و ادای  
عاجز و منقطع گردانیدن فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از درآمدن بیکه و در مواهب از سنوی که از اعظم علما شافیه  
است نقل میکنند که سبب عجل در گدازشتن ازین و ادای آن بود که نصار س و قوف میکردند و روی چنانچه رافعه  
گفته است یا عرب در جاهلیت و قوف میکردند چنانچه در وسط آورده پس ماور شدیم با بخی لغت آن و گفت که ظاهر  
شد درین باب حینی دیگر که این مکان نزول عذاب است بر اصحاب فیل لی آخر الکلام و ذکر کشته و شرح کتاب حرق  
گفته که گویا شمشیر و مجسمه از جهت آنست که و س عاجز و مانده میگردد اند ساکنان را و در تعبسی اند از د ایشان را  
و گفته که شافعی در اما گفته تواند که نیز گدازشتن از ان بحجت وسعت و فراخ موضع باشد و بعضی گفته اند جائز است  
که بحجت آن باشد که و س ما و اسه شیاطین و جاس بودن ایشان است و بعضی گفته اند که بحجت آنست که فیل  
اصحاب فیل درینجا عاجز و مانده شده بودند انتی و ازینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و افادات بعضی علما  
ست اخیرین است و در احادیث و آثار نیامده و الله اعلم و عدم عجل درین و ادای در وقت فتن بعرفات از جهت آن  
ذکر که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت رفتن برای دیگر فرسته بود و وقت درآمدن براه دیگر آمد چنانچه معلوم  
گشت و این بطین محسور چون برزخ است میان سته و مرز و گفته ازین و ن از ان و هم ازین و هم ن از ان گفته اند

که آنچه از وسع در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه بمبئی سے آید از منی چنانکه عرنه و نمره بر زخمی است  
 میان عرنه و مشعر حرام نمره در سابق مذکور شد و اما عرنه بنیم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی است و در قاصدین  
 گفته عرنه وادی است بعرفات و همچنین بر راه میان منی میراند تا در سفل وادی بوقت چاشت آمد و برابر حجره العقبة  
 بایستاد حجره اصل یعنی حصاة است یعنی سنگریزه پس از آن غالباً مدبران موضع که رمی حجرات کنند و آن موضع  
 است حجره اولی بجانب سید خیف که چون از مزدلفه از راه میان بیابند اولی بروی بگذرند بعد از وی حجره وسطی  
 بعد از وی حجره العقبة و عقبه راه بر آمدن کوه و این حجره در دامن کوه واقع شده و این بجانب سید خیف  
 در اول روز بخیر که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد از آن دو حجره اولی و وسطی گذشته برابر این حجره العقبة  
 آمد و بایستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و سواره سنگهای سنگین را یکبار بر محل  
 حجرات می انداخت و با هر یک سنگ تکبیر میگفت رمی حجره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی حجرات  
 کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره کنند جائز است و لیکن اولی و اصل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت  
 می آرند از ابراهیم جراح که گفت در آمدن برای یوسف در مرض موت وی پس بکشد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر است پیاده  
 گفت پیاده گفت خطا کردی گفت سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وی و قوف است یعنی ایستادن برای عبادت  
 افضل است و آنکه نیست بعد وی و قوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و مدلل طلب است رمی در اینجا پیاده افضل بود پس  
 برخاستم از نزد وی چون بر درآمدم آواز مگر می شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم شریک احوال و در قفا وی قاضی بنان  
 گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رمی مطلقاً سواره افضل است زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سواره کرده و پیاده را گفته اند  
 که آن از برای بیان جواز تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس آورد که گفت رمی کرد  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز خمر سواره و گفته بذ حدیث حسن و از ابن عمر آورد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون رمی نمیکرد چهار یا پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته بذ حدیث حسن صحیح و علی بن ریشیت نزد کثیری علم و بعض  
 گفته اند که سواره کند روز خمر پیاده کند در روزهای دیگر انتی و در جامع الاصول از موطا از قاسم بن محمد می آرند که  
 گفت بودند مردم که چون رمی چهار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسیکه سوار شد معاویه بن ابی سفیان  
 و انداختن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نبود و انداختن باید که بجانب محل حجرات باشد یا قریب بدان و اگر در پای خود  
 بیندازد اصل جواز و از جهت تحقق رمی و لیکن اساقی دارد از جهت مخالفت سنت و اگر حصه را بر زمین  
 بندد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجای تکبیر تهلیل تسبیح بگوید نیز جائز است و کیفیت در من مشهور  
 آنست که حصه را بر پشت انگشت ابهام نمینهند و استعانت با انگشت سبابه کند و صح آنست که اگر سبطن انگشت  
 سبابه و ابهام بگیرد و بنیدازد و چنانچه عادت است کفایت دارد و بعد از رمی چهار تبلیه قطع کرد و ابتدا تبلیه  
 از وقت احرام است و انتها کس او تا این وقت چنانکه اصحاب کتب سه از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث  
 ابن مسعود و جابر بن عبد الله و بلال و اسامه بن زید بوقت رمی حجره در رکاب بودند یکی زمام شتر و در دست داشت  
 و یکی خیر کوبه برداشته بودند تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داود و آنکه که جامه خود برداشته بود که برده  
 میکرد از گرعه و بر هر تقدیر از اینجا معلوم شود جواز استطلاع محرم و سایه کردن و محل مانده آن در این معلوم شد



که در غره قبه بر آید و صلی الله علیه و آله و سلم زنده شده که در دوسه بهشت و پویشیدن سر غیر سایه کردن است و اگر  
روز تمام سر پویشند دم لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه فرزادانی پویشند و اگر کمتر از نصف روز دم است و در اول ابو حنیفه  
نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی و مجری و پویشیدن واجب گردید و بعد از رومی بمنزل باز گشت نزدیک مسجد  
حنیفه بقیع خاصه معجمه و سکون یاسه تختانیه و خیف مکان بخارا از جبل و مرتفع از میل آب را گویند و آن مسجدی است  
بزرگ و رستنی و در قبه که در صحن اوست مکان پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم و در آن مقام که منزل ابو حنیفه و خطبه بلخ  
چنانکه آواز و سحر مجموع خلایق که در اندرون خیمها بودند رسید و این رسیدن آواز بدو و نزدیک و شنوا شدن  
مرا ایشان را از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم که درین روز ظاهر شد و یکم بود در اکثر احیان بود  
ابو داود و نسائی از عبدالرحمن بن معاذ قتیبی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سنه  
و یکشماره گوشتها را ما را تا ششدهیم ما همه آنچه می گفت و ما در منازل خود بودیم و تعلیم کرد ما سبک را و درین خطبه اعلام کرد  
خلایق را بحجرت روز نحر و فضل آن نزد حق سبحانه و تعالی در حقیقت از حدیث ابی بکره آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم روز نحر و گفت که زمان گردید بر بهشت و وضعی که اول داشت در روزی که پیداکرد خدا تبارک و تعالی آسمان ها و  
زمین را سال دوازده ماه است چهار ازان حرام سه پیاپی ذوالقعد و ذوالحجه و محرم چهارم رجب میان جمادی  
و شعبان و فرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا و انا ترست پس خاموش شد تا گمان  
بر دیم که مگر نباشد و دیگر خواهد خواند فرمود یا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلبست این گفتیم خدا  
و رسول خدا و انا ترست بدان پس خاموش شد تا آنکه گمان بر دیم که مگر آنرا نباشد و دیگر خواهد خواند فرمود یا نیست  
این بلده یعنی مکه و بلده بتبارک از اسما غالبه است بلی یا رسول الله فرمود کدام روز است این گفتیم خدا و رسول  
و انا ترست بان پس خاموش شد تا گمان بر دیم که بنامی دیگر خواهد خواند فرمود یا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله  
فرمود بستی و رستی که خونهای شما و مالها و شما و اکبر و ما به شما حرام است بر یکدیگر بیکر بیکر حرمات این روز درین بلده  
درین ماه و فرمود نزدیک است که پیش آید پروردگار خود را و بر پرسید شما را از کردار ما به شما دانا و گاه باشد بگردید  
بعد از آن اگر راه و در روایتی نکر و دیگر کفار که نزنید بعضی از شما گردن بعضی را دانا و گاه باشد که من رسانیدم حکم  
پروردگار را بشما و فرمود خداوند اتو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بگاسب و بسا کسی که رسانیده شود بگو  
احفظوا علم باشد از سامع و مردمان را فرمود تا شناسک حج بیاورند و گفت شاید که دیگر یا برین حج نکنیم و اگر کردیم  
و طاعت هر امیر را که کتاب الله دعوت کند و مهاجر و انصار را در منازل خویش فرود آورد و اگر در مهاجرتی اینها  
در مقدم مسجد و انصار را دعوت آن در روایتی اشارت کرد و مهاجرین را بمنینه قبله و انصار را بمنیره پست فرود آمدند سائر آنها  
و گفت بعد از من کافر نشوید و در روایتی گمراه نشوید که بعضی قبل بعض کنند چنانکه گذشت و بدانند که هر که خبیانه میکند  
دفع خدا و رسول خدا و خلق بر نفس خویش میکند یعنی دیگر به حجت و سبب سئول و معاقب نخواهد شد و فرمود عباد  
ربکم و صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و اطعوا اذا امرکم فخلوا بختکم بعبادت کنید پروردگار خود را و بگردانید پنج وقت نماز را  
و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید آمده اند و امر را تا در انکیز بهشت اذکر که روزه حج مکرر و سبک گمان بر همه مسلمانان  
واجب نیست مگر با غنیاء و اهل استطاعت و مردمان را دواعی کرد و دواعی سفر آخرت یا بمنازل شان ظاهر اول است و فرمود

که حاضران این مجلس هر چه شنیدند از احکام اسلام باید که بنایان برسانند و از نیت این حج راجحه بود و اع فرمادند و از اینجا  
 بمنبر آمد و آن یعنی منبر البنی موضع صفت مشهور در میان بازار منته و در آن مکان شصت و سه شتر بیت مبارک خویش  
 شکر و شتران ایستاده و دست بسته و حدیث ابی داؤد و از عبد الله بن قوطأ آمده که گفت که نزدیک آورده میشدیم شتران  
 شتران را که کنده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را شتران نزدیک میشدند و از دحام می نمودند و سستی میکردند  
 و هر یک خود را نزد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می آورد و درون میخیزید تا ابتدای نحر بوی کند و این عدد شصت  
 و سه عدد سالهاست که عمر مبارک وی است گویا بتعین این عدد رعایت نمیشد و بعد و هر سال شتر می قربانی کرد و هر کس  
 علی را فرمود و تا شتر تمام کرد و بی و هفت شتر دیگر و شکر کرد و او را شتر یک گردانید در بهر س و او را که از هر شتر  
 قطعه گرفته شود و انداخته شود در یک و پنجه شود و خود را آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوی هر دو از گوشت آن  
 و نوشیدند از شور با س آن کذافی روایت ابی داؤد و علی بن افران داد که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و اجزا  
 آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جز از آن را که سلج کرده از آن چیز که ندید بلکه از مال خویش بدین ظاهر عبارت  
 چنین نماید که علی از مال خود بدین اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل و اجرت سلج ندید و در صحیحین آمده که  
 فرمود و امیدم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که شکر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نسای خود گاو را  
 و در روایتی شکر کرد از عاکنه گاو و بعضی احادیث نیز آمده که ذبح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از خود  
 و از اهل بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود با پنجه مصنف آورد جواب  
 داد از آن بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هفت شتر بیت مبارک خویش شکر کرد و بعضی  
 توهم میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض است جواب از آن آنست که احتمال دارد که انس شتر هفت شتر را  
 مشاهده کرد و از اینجا غائب شد و جابر بخیر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعضی تطبیق هر دو حدیث چنین میکنند  
 که هفت شتر را بیت مبارک خویش شکر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یک طرف هر پیغمبر طرفی دیگر علی داشت و بعد از آن  
 شصت و سه امیر المؤمنین می و هفت را شکر کرد علی انفراد و مثل این توجیه با حدیث دیگر که ابو داؤد و از امیر المؤمنین علی  
 آورده که گفت چون شکر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سی شتر را بیت خود امر کرد امیر المؤمنین شکر کرد و من باقی را اگر  
 صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت شکر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی بدی را  
 بیت خود و شکر کرد بعضی آنرا غیر او منافات هیچ حدیثی ندارد و چون از نخر فارغ شد اعلام کرد که همه زمین منته منته  
 و همه فجلاج که جمع فج یعنی راه کشاده روشن راه است یعنی از هر راه که در آیند رواست و شکر و نخر مخصوص نیست بعضی  
 اما کن هر جا که شکر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را تبراشید و چون حلاق که سمر بفتح میم و سکون  
 عین بن عبد الله بن نافع بن نضله بفتح نون و سکون ضا د معجمه قرشی مدد سست و قدیم الاسلام هجرت کرده  
 بجده و تا غیر کرد در هجرت مدینه پیوست و هجرت کرد و مدینه و آمد و سکونت کرد و دو سه معدود دست در ابل مدینه و حدیثی وی  
 در ایشانست بر بالا س پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بایستاد و ستره و دست گرفت نظر کرد و در روایتی معمر گفت یا عمر  
 اکنون رسول الله قدرت داد و ترا رسول خدا من ستمه از نیمی بر نمره گوش خود می یک الموحی و در دست است ستره  
 یعنی هشیار باشی و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت یا رسول الله ان ذلک لمن لیته الله و نیت



آنست که انی نیست بر فاعل آن اما فیه واجب و نزد ایشان در فوط شرائط احرام و ارتکاب محرمات آن است  
 هر چند بنسب و ختم بود جزا واجب است و لیکن آن نیست و چون بقصد و قصد کند تیمم کند و تیمم جزا و نه تیمم یا م  
 آنست که اگر بخیال بنسب بود هیچ چیز لازم نگردد و اگر بعلم و قصد بود جزا واجب است و گفته اند که این نه تیمم نیست  
 از جهت دلیل که دلالت کرده بر وجوب ابتلاع رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حج زیرا که فرموده و اعنی منکم  
 و این احادیث که در غصه تقدیم و تاخیر آمده مقرون بود کمال عدم شعور پس مخصوص شود حکم با بنیال که باقی ماند  
 حالت عمد بر اصل و وجوب اتباع در حج و الله اعلم و بعد از آن پیش از زوال بیکه زمان شد و طواف کرد و این طواف  
 آخر ارکان حج و فرائض اوست بعد از وسعی است و رومی جبر است ایام تشریف و آنها در مذمب از وجوب است  
 نه از فرائض فرض در حج احرام سنت که شرط است و وقوف بعرفه است طواف و این طواف را طواف افاضه یا تشریف است  
 بعد از افاضه از عرفات و منی است و طواف از قول حق سبحانه تیمم افضی من حیث افاض الناس و افاضه در  
 بعضی دفع و رجوع و تفرق آید و طواف زیارت از جهت زیارت خانه کعبه در وسع طواف و طواف صاعقه و دال محمد  
 از جهت صدور رجوع از آنکه بعد از وی مقابل و رو بروی که در طواف قدوم بود نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف صدر  
 بر طواف وداع است که بدان وداع بیت الله کنند و صدور رجوع بطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف افاضه  
 جز در کلام مصنف نمی یابیم و الله اعلم و این طواف زیارت را طواف کرن و طواف یوم النحر نیز گویند و در تشریف از احادیث  
 که وارد شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشایخ حدیث میگویند که آن  
 غلط است اگر چه این حدیث را ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه از عائشه و ابن عباس نقل آورده و ترمذی گفته اند  
 حسن صحیح و گفته که رخصت کرده اند بعضی از اهل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب مستحب بوده اند در یوم النحر و توسیع  
 کرده اند بعضی که تاخیر کرده شود تا ایام منی انتهی و نزد امام ابوحنیفه وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر است و پیش از آن  
 جایز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم نحر است و جایز است در ایام نحر و اگر ازین  
 ایام تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد ازین طواف سعی بین الصفا و المروه ذکر کرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده  
 که طواف نکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه صحابه وی بیان صفا و مروه که یک طواف و در بای میگوید اگر سعی  
 بین الصفا و المروه بعد از طواف قدوم کرده است مثل درین طواف و سعی بعد از وی کند و اگر تقدیم سعی نکرده  
 مثل کند و سعی و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و سعی بین آن فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد و تجمعه بر حرم  
 از جهت بسیاری آب و سنت زمزم و زمزم و زمزم می کشید و بعضی گویند که این لفظ مشتق نیست از زمزم  
 اسمی است که ابتدا علم آن چاه شد و اول کسی که ظاهر کرده زمزم را جبریل علیه السلام است که چون سمعیل شسته شد قدم زد  
 از آنجا چشمه پیدا شد و جبرائیل آنرا گرد و تا پیش از آنکه مشک بپاشد بر آن گشته نشود و اگر سگداشت چشمه  
 میشد جباری چنانچه در حدیث آمده بعد از آن ابراهیم خلیل آنجا چاه می کشد و چون جبرئیل ساکن بکشدند آنرا  
 با بنیال شستند تا آنکه اثری از آن نماند بعد از آن عبدالمطلب جد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون حق تعالی  
 او را مخصوص بکرامت ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام قبل و سر و استی پیش از آن  
 و بعد از وسعی ابوطالب آن را بنا کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود سنگ می کشید کفای تاریخ مک





آمدن و طواف کردن و بر سقایه و زفرم آمدن و بر سر ایشان ایستادن و آب خوردن اینهمه افعال بجا آوردن و  
 رجوع بکعبه در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشند و سحری پس آنرا از معراج شمرده  
 پس لابد نماز پیشین در کعبه گذاردن قریب تر و رانج تر باشد بحکم آنکه چون هر دو حدیث تعارض کردند لابد جل و از گردن  
 در مسجد حرام اولی باشد بحکم ثبوت مضاعفت فرائض و روی بعضی از علمای ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چنانچه حدیث  
 متفق علیهاست و درین حدیث اضطراب نیست معنی حدیث مضطرب در مقدمه که تا معلوم شده و حدیث عائشه  
 مضطرب آمده و چند جای که در وقت طواف که در روایتی از و آمده که طواف زیارت کرد و نماز و در روایت دیگر  
 که آنرا تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوٰه را و نیز  
 رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبد الله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الله الزراقی  
 و عبد الله بن عمر و نافع و ایشان عظم و اجل اند و حدیث عائشه از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم از  
 اسحق مختلف فیه است در احتجاج و در و سقیرج بسامع هم نیست بلکه خفیه است و حدیث سامع از ضعیف و غیره  
 پس مقدم نشود بر حدیث ابن عمر که معنی بر سقیرج است که آنی الموهب اللدنی و شیخ ابن الهمام گفته می آنست که  
 و معنی آنست و لهذا مندرج در مختصر و گفته که سقیرج حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع این حدیث  
 را کنیم که گاه گذارد و حمل کنیم گذاردن را بر معنی بر عاده بسبی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن که  
 موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد و الا انتهی و الله اعلم پس چون از مکعبه منی حجت فرمود و شب آنجا بیتوته کرد  
 بیتوته در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت واجب است  
 آن و عدم آن منی برین خلاف است و معتبر در معیت اکثرلیل است و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر است  
 که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بیتوته کند بکعبه  
 در لیالی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن و اذن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را اگر بیتوته  
 در منی واجب بود و اذن نداده و ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه بود و اگر  
 این ضرورت میمانند آن نباشد جائز نباشد ترک آن و نیز بعضی روایات بلفظ خصصت آمده و ازین معلوم شود  
 که غرض خلاف آنست و بعضی همین حدیث استیذان عباس را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذکور است  
 زیرا که اگر واجب نبود سقیرج اذن در کار نبود و این چیز نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان  
 امری خطیر بود خصوصاً درین مقام که مستلزم حجابیت سائر ناس و ترک ملازمت حضرت رسول است صلی الله  
 علیه و آله و سلم پس استیذان برای اسقاط سائر ناس است که در ترک سنت است و در رد این میگوید که بیتوته بمنی  
 از مناسک و افعال حج نیست و مقصود لذات نیست بلکه از جهت آنست که سهل گردد و بر و سقیرج در ایام آن اگر در  
 غیر منی بیتوته کند و در روز برای روزه حاضر شود لازم نیاید چیزی را و لیکن مکروه است بجهت ترک شایسته  
 فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عمر فاروق تا دیوب سیکر در ترک آن و روز دیگر بخداوند و در مختصر  
 تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از ادا سقیرج در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب  
 سوی جمره اوّل آمد و جمره اوّل جمره است که مسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر و چون از مزدلفه بیاید

اول بوسے برسند و در سے جرات پیاده اگر غدری نباشند فضل واجب است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز خضر  
 که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بنیدخت و با هر سنگی تکبیر میگفت در خیابان  
 آمده است که چون ابراهیم سمیع علیه السلام بنوح کردن میر و غیطان اسمعیل را و سوس سیکر و پس وی شیطان را شکست  
 و از خود پلید و آن درین مواضع بود بعد از آن سنت شد و مناجات اسمعیل موضع است و در جانب حق منی و آنچه در عوام مشهور است  
 که آنجی سنگی است از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کار دی بران دوازده ترقید صلی ندارد و صحیح نیست و چون از رسته  
 فارغ شد چند گانه از محل می پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ  
 نبود و صد حزن برابر و مقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چند آن زمان که کسی سوره بقره خواند و دعا خواندن بود تطویل قیام  
 درین مقام برای دعا سخت است و بعضی از غریبچندان می ایستادند که یا ایها ایثان آمان میکرد و چون از دعا  
 فارغ شد حجره وسطی که پایان تر از دست در جانب مکّه آمد و بهرین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر می کرد و از آنجا  
 بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسط منی است رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل  
 فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن موازنه اول و نزدیک بان روان شد تا پیش حجره عقبه آمده آنجا برار و مقبل  
 حجره ایستاد و حجره را از دست چپ منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از این مستند آمده که چون و شش  
 رمی حجره کبرسه کرد حجره را از دست چپ داشت و منی را از دست راست داشت و گفت سوگند بخدا ای که نیست خدا جز او نهیام  
 کسی است که فرستاده شده است بروی سوره بقره و تخفیف سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در دست  
 گذاشتن اکرانی و هفت سنگریزه تا تکبیر می کرد و در ساعت بی توقفت باز گشت و درین محل دعا کرد و این بایستاد  
 و دعا نکردن را نزد این حجره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقاً نزد آن حجره از دعای عظیم بود و جای ایستادن نیز از جهت  
 نه ایستاده در روزی که از مزدلفه آمد و در بخاری کریمین غدر بود و چون ایستادن و دعا کردن و در مقام از آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بود و دنیا بعد از او سست شد مراست را هر چند آن علت نباشد با آنکه جز نیست که علت  
 همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت و بعد دوم آنکه دعای این عبادت که رمی است و صلب عبادت و درون  
 که در حجره اول و وسطی وقوع یافت کرده بود و دعا در صلب عبادت فضل است از آنکه در رمی عبادت و بعد از رمی سنگ  
 و همچنین در نماز غالب دعوات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر تشهد میبود پیش از سلام که هنوز در نماز میبود و  
 ابن الهمام گفته که روایات متضاد و متناقض اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رمی حجره عقبه نایستاد و حکمتی در  
 تخصیص وقت و دعا بجز این حجره ظاهر نمیشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول شافل بسیار بود از رنج و  
 حلق و افاضه بکه از نجات نایستاد و لیکن منعی منعدم است در ایام دیگر یا آنکه گفته شود که حجره عقبه بطریق است و وقت  
 در آن موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت از دعای ایستادگان و گذرندگان می شد و منعی میگشت از  
 عظیم بخلافت باقی جرات که آنها در میان راه واقع نیستند بلکه در گوشه انداز راه انتی وقتی که کاتب حروف عبد الحق بن عبد الله  
 عفا الله عنه باینان این عبادت مشرف بود به ساقه تامل و تفکر بطریق ذوق و الهمام نکته درین باب دل سخت  
 امید که بر صواب باشد و آن نیست که عدم توقفت در رسته حجره و غیر ترک جهد و مشقت در ایستادن و دعا کردن و بخوابیدن  
 بود که چون در حجره اولی بر در حجت بایستاد و خداست کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بقوت و مسامحه و مسامحت پس

اشارت است از رب رحیم و اعلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بونته ریاضت و مجاهدت  
مکد اخت آخرو سبک آسایش در رحمت است و از بند کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصاً درین عبادت  
عظمی حج که هیچ و شمر نهایت عفو و مغفرت است و در روز اطل بهجت کثرت مشاغل اعمال که در پیشین داشتند ایستاد و  
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جبار الله که استاد صحیح بخاری این فقیر گو گفته شد و مودا حسن نهد او با جماعه صنادید و اکابر  
علماء مکة معظمه که در آن محل حاضر آمده بودند عرض کردند همه استحسان نمودند و تحسین فرمودند و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم تعجیل نکرد و در نفر پیشین برآمدن از منی و یوم النفر بختین روز سوم عید اضحی و ولیده انفرآن شب که حاجیان از  
بار کنندگان فی المذهب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از فردقه دفع و از منی نفر و تعجیل  
و نفر که برآمدن بعد از دور روز از روز نحر که دوازدهم است نیز جائز است و بعد از طلوع فجر روز سیزدهم جائز نیست و اگر  
دخول وقت رمی اگر برآمدن فیست پیش از آن برآید ولیکن تا خیر در روز چهارم افضل است و لهذا آن حضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم تا خیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و دور و بعد از وی باشد آنجا اقامت فرموده و بعضی از روز  
چهارم که روز سیزدهم و آخر ایام تشریق است و چون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در آنجا کردند  
و یکشنبه دوشنبه بعد و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظهر رمی کرد و بخلاف روزهای سابق که پیش از اذان  
صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد از طلوع فجر نیز جائز است  
و این استحسان است و نزد صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز تقاضای که درین روز از روزهای دیگر است در خصوص  
نفرست پیش از آن و چون بایستاد و نفر نکرد در حکم وقت رمی این روز بر روزهای دیگر برابر باشد و در بعضی  
مرویت از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهراً شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک رمی ظهور آن در عدم تعیین وقت  
بطریق ولی باشد و از امام احمد در روایتی همچنین است اما این روایت از دی مرعج است در آنجا بعد از زوال و  
روان شدن و در محض بضم میم و فتح حای ممله و فتح صاد ممله مشدده که مکانی است بیرون مکة و تسمیه می بدان جهت کثرت  
حصا یعنی سنگریزه است در وی و آنرا بطح نیز میخوانند و بطح میل واسع که دروے سنگریزه های دقیق باشد  
چنانکه در وادیها و رودهای باشد و مکرر که بطح و بطح نام است هم ازینجا است و خیف بنی کنانه نیز همین جبار گویند  
آنجا نزول فرمود چه ابورافع که مولاے آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گماشته و عهده دار بارخانه وے بود  
آنجا فرو آمده بود و خیمه رسول را صلی الله علیه و آله وسلم آنجا زده بود چسب اتفاق در آن خود بر مقتضای امر  
از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
که نزول در بطح کنم و قتیکه بیرون آماز منی و لیکن بطور خود آمدم و قتیقه شریف در آنجا زدم پس آن حضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشاء را آنجا بگذارد و مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد  
و در مواهب لدینه نیز اینچنین آورده و ظاهراً نیست که مراد بعد از اذان نماز ظهر باشد بقریه قول او سابقاً در روزه  
دور و اول که پیش از اذان صلی الله علیه و آله وسلم ظهر سوسه جبره اوے آمد پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگویند که نماز ظهر در محض گذارد  
همچنین آمده است و همچنین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در محض  
پس از آن بخواب رفت پسترسوار شد بجانب بیت یارب مکرر اذ بقول مصنف بعد از ظهر روزه کرد آن باشد که بعد از

در آمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد بآنکه ظهر در محصب گذارد یعنی  
رمی کرد و نفر نمود و محصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وقت آنکه گشت که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس  
آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که گاه گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصر را یوم النفر گفت باطلح و ظاهرش  
که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجیب که در اینجا شرح در بیان منافات تطبیق حدیث  
مکمل نکرده اند فقه بر و باجمعه عشار در محصب گذارد و اندکی از شب بیدار و چون بیدار شد سوار گشت و بکثرت و طواف  
وداع کرد و این طواف واجب است بر غیر اهل مکه نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و صحیح از مذاهب شیعی نیز نیست از جهت  
حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس نقل کرده که گفت بودند مردم که میرفتند به جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم که نفر کنند هیچ یک تا آنکه باشد آخر عمر و سه بیت و این حدیث صحیح است بلکه بعض گفته اند که مشهور  
و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک سنت است و چیزی نیست در ترک و فرض نیست با اتفاق درین  
طواف رل نکرد و لیکن کثرتین طواف کرده آن وظیفه طواف است مطلقا و اجبا کان و نفلا و بخاری از زهری  
بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مگر آنکه گذارد برای ی کثرتین و  
آثار صحابه نیز همچنین آمده و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از آن ااتباع در آنست و طواف  
وداع اگر چه واجب است لیکن از حائض ساقط است اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عائشه آمده که بعد از رومی  
صفیه حیض کرد و خبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود گناه داشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف  
کرد تا وی پاک شود و طواف و دعای بکند پیغمبر فرمود و طواف افاضه کرده است گفتند بی یا رسول الله کرده است فرمود  
پس حاجت نیست که طواف و دعای کند و عائشه چون عمره نگذاشته بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شمانج و  
عمره باز گردید و من تنهال حج گذاشته باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب غنبت کرد که عمره بگذارد و او را  
اجازت داد و برادر او را عبدالرحمن با وی فرستاد تا نسیم که بیرون حرم است و شرط است که احرام عمره از بیرون حرم بود  
رفتند و احرام بست و بیکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و محصب جمع کرد و پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فارغ شدید گفتند آری پس فرمود در حیل و همه حلت کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
بطواف و وداع رفت و از اینجا از افضل کما ذکر می کنیم مقصود از زیارت شبیکه بنیم شین معجمه و فتح یا مضره بیدیه روان  
بر خلاف راهی که بان در آمده بود که اعلاسه مکه باشد بجای شریف و می که در اختلاف طریق در آمدن و بر آمدن  
بود و نکات و وجه آن در فضل نماز عید گذشت و بعض در اینجا گفته اند در آمدن از جانب علو بر اے تعظیم  
سکان و اعلاسه شان و سه بود و بر آمدن از جانب سفلی بحجت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت  
ابراهم علیه السلام نیز همچنین بود و مصنف کلاسه متعلق نزول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بمحصب که مقدم برین کلام ذکر بایست که داعاده کرده فصل بیان تمام کرد و گفت و در محصب یعنی نزول حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم در محصب اختلاف است علماء بعض سبکبندی امری اتفاقی بود که ابورافع اتفاقا خبر آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم را بخاند و از آداب و سنن حج نیست و مذنب ابن عباس برین است گفتند  
و نه آنکه محصب پس بشته یعنی فرمود آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در محصب چیزی داخل سنن حج







که پیرم بلال را که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چند رکعت گذارد و اینچنین صبح است و آنکه دخول بیت ازان  
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سال فتح مکه بود و اگر چه در بعضی روایات صحیحین مطلق آمده بی تفتیه هیچ بافت  
چنانکه صاحب مشکوٰۃ آورده است و لیکن بقرینه روایات صریحه در تفتیه آن بفتح محمول بر آن خواهد بود و الله اعلم  
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آمدن فرمود که انی دخلت البیت بدستی که من در آنم خانه کعبه را  
و دودت ان لم کن فعلت و دوست میدارم که کاشکے نمیکردم این کار را دینی در آنم انی اخاف ان اكون اعمى  
استی من بعدی زیرا که من تنبیر سم که در مشقت اندازم امت خود را که در آمدن در کعبه بعد از من سنت فرمود و در آن  
تعب کشند ترند س و ابوداؤد از عاقله آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از نزد من  
خوشحالی پس ازان باز آمد نگین پر سیم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتم و محزون باز آمدم فرمود که کعبه را  
در آمدم و اگر پیش ازین میدانستم آنچه اکنون دستم دینی آدم می ترسم که امت من در تعب بفتیه و عاقله در خوا  
کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر کعبه حای مملو سکون جمیع جالی است در جانب شمال کعبه و او را حجاز ازان گویند که  
محجور و متروک گشته از درون خانه و بیرون افتاده ازان دور کعبه بگذارد که همچنان هست که در کعبه گذارد و در آن دی  
در اصل دخول بیت است بعد ازان بیرون افتاده و این قصه عاقله نیز دلیل است بر آنکه دخول کعبه در سال فتح مکه بود  
زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت دینی که نذر کرده بودم که چون پروردگار  
تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکر آن آزاد رکعت درون خانه کعبه بگذارم و چون فتح شد ازان بوفای آن ازان  
ازان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درخواست کردم فرمود در حجر بگذارد که وی در اصل بنای ابراهیم علیه السلام داخل  
خانه است و قوم تو بیرون کردند او را و قتی که بنا کردند کعبه را الحدیث و چون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود  
که قضیه در آمدن در کعبه در سال فتح بود و همین قدر از بیان اکتفا کرد و بر روایت بلال که مثبت نماز گذاردن است در کعبه  
و راجح است اقتضای نمود و بنابر روایت اسامه که نفی نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در کعبه میکند تصریح  
نمود و اختلاف بین الحدیثین تطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت  
خبر دادم اسامه که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون در آمدند درون بیت دعا کرد و در همه نواحی آن و گذارد نماز  
در و س و تابیر و آن آمد و چون بیرون آمد بگذارد در پیش بیت و فرمود بیده اقبله و هم بخار و مسلم از ابن عمر آورده  
که گفت گفت مرا بلال بگذارد چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذار اکنون در جمع  
و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در دو ماسب لدمیه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد دعا و  
نمود و غیر خود و آنجا که نفی کرد دعا و نمود بر علم خویش حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذارد اما من ندیدم فلان شخص  
و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بر روایت بلال زیرا که وی مثبت است و خبر مثبت مقدم است  
بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم است که بانافی نیست کما تقرنی اصول الفقه و تواند که چون در کعبه در آمدند و در سبب  
هر کس در ناحیه بایستاده و مشغول بدعا گشتند اسامه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در دعا و پیوسته مشغول شد  
اسامه در ناحیه از نواحی بیت و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ناحیه دیگر و بلال چون قریب بحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم بود نایز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بدید و اسامه چون در ناحیه دیگر مشغول بود ندید

نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزدیک بود دید دیگر کسی که دور بودند بدو و درینا شد و بعضی گفته اند که اسامه را آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکار سهیرون فرستاده بود از آن ندید و مؤید این است که ابو داؤد و طیالسه از اسامه می آرد که گفت در آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم صورتها را بشت منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلو سهی از آب زرم بیارم آب آوردم و بدان آب آن صورتها را بشت و محو گردانید کذا فی فتح الباری و اما وقت در ملتزم و آن باین حجر اسود و باب کعبه را گشاید زیرا که التزام میکنند آنرا و می چسبند بدان و مسافت باین آن یکمیل است چنانکه یک دست بر در باشد و دیگر سه بر حجر در سنن ابو داؤد از عبداللہ بن عمر روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که میان کن کن یعنی رکن اسود که حجر اسود در دست و در کعبه ایستاد و روزه ستین بار دیوار کعبه نهاد و هر دو در رخ و هر دو گفت مبارک را بر دیوار کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت و دل کعبه روایت کرده اند بی تقدیر هیچ یا در فتح این احتمال دارد که در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال بوده چه مجاب و شامعه و جاعته از اعلام علما میگویند مستحب آنست که بعد از طواف و دعای در ملتزم بایستد و دعا کند چه بیج آفریده در آن محل حاجتی را از حضرت رب العزیز بخواند است الا که حاجت وی را و باشد باین نقل بودن وی در حج تأیید میابد اما وجود و سهی در فتح بر احتمال است و چون نماز صبح بگذارد و برابر کعبه در آن نماز سوره و بطور خواند بجانب مدینه روان شد و تحب است که در وقت و دعای کعبه بر زرم روند و سیراب گردند و روایت کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اینچنین کرد و نفس نفس خود و وی از آن بر کشید و بخورد و بقیه آنرا در چاه انداخت و در وقت و دعای پای پس برود متحسداً تنها کذا فی السدایه و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در راه مدینه بمنزل رسید که آن را روهی میخوانند و شب جمعه از سواران دید بر ایشان سلام کرد پس رسید چه کسانی گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانی گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد و کودک خود را از محض برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد و ترا که تعهد تربیت و سهی میبانی نیز توانی باشد یعنی اگر چه حج بر سهی واجب نیست و بدان مکلف نه لیکن اگر بکند صحیح است چنانچه حکم سایر عبادات صحی است و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ندی اخیلفه رسید شب آنجا اقامت فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود و صبح بدین روان شد اینچنین بعضی گفته اند که نزول وی صلی الله علیه و آله وسلم در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود اما مدینه را شب نه در آید و عادت شریف در قدم آوردن بدین وقت چاشت بود و از قدم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست سید است که مسافر بعد از قدم بیشتر خبری بخانه نفرستد تا ابل خانه استغفار و تهیه قدم وی میکنند چون مدینه را دید تصور عظمت و کبریای آنرا و ظهور آثار قدرت ناشناهی وی عز و علا و مشاهد انوار و اسرار این بلده طیبه و ملاحظه شرف و بزرگی این مقام عالی سه باز نگریست و بعد از آن بنشیند و ستم خود که در وقت درآمدن ببلد داشت و بشکر آن عانت و نصرت و اکمال دین و اتمام نعمت در جوع و خیر و عافیت و وصول بمقر اسن و سلامت گفت لا اله الا الله و الحمد لله لا اله الا الله و الحمد لله و هو علی کل شیء قدیر آمیون عابدون ساجدون لرئسا حامدون صدق الله وعده و نعم عبده و نهرم الاخره

وحدہ پس در مدنیہ درآمد و الحمد للہ علی تمام النعمۃ و نعمۃ الایام **فصل در بیان ذبائح** بدانکہ ذبایح  
 کہ مذبح ان ازین حیثیت کہ ذبح است قربت و طاعت حاصل آید شروع است یکی ہدی است کہ اورا بحرم اہل انہامینہ  
 ہمراہ برنہ یا بفرستند دیگر انھیجہ کہ آن را در زعمیہ ضحیٰ قربانی کنند دیگر عقیقہ کہ از برای مودود ذبح کنند اگر گفتہ شود  
 کہ آیانست کہ چون ذبح کنند بفقرا صدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکہ این نہ ہدیست و نہ انھیجہ نہ عقیقہ  
 جو پیش آنکہ اشارت کردیم کہ مراد حصول قریب بنفس ذبح است و از ان حیثیت کہ ذبح است در نصیحت کہ ذکر کردہ شد جزین  
 چہ اگر قیمت اورا دادے نیز قربت کہ بجهت مواسات فقر است حاصل شدی فافتم مصنف از برای بیان ہر یک  
 ازینہا فصل علیحدہ عقد کرد اول برای ہدی و گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای ہدی ہم گوشت فرستاد و ہم  
 شتر و از جہت امہات مؤمنان گا و راہدے کرد چنانچہ گذشت و ادنای ہدی شاة است و علی شتر و گا و چون  
 حج میرفت ہدے را برابر می برد چنانچہ سابقا معلوم شد و ہر گاہ کہ بعرہ رفتی ہم ہدے را برابر بردے و سالی کہ  
 اقامت بودے ہدے را در صحبت دیگران بکہ فرستادی اما در ان حالت چیزی از انچہ بر محرم حرام شود ہدے  
 حرام نشدے یعنی اگر خود اقامت کردے و ہدے بدست دیگران فرستادی محرم نشدی و حکام احرام بجا نیار  
 چنانچہ در صحیحین از حدیث عائشہ آمد کہ گفت یا فتم من قلا دہای بدن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدست خود پس  
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقلید کرد و اشعار نمود و اہل کرا و آنرا بحرم و حرام کردہ نشد بر آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم چیزے از انچہ کہ حلال کردہ شد مراد را و طبعی گفتہ کہ این اہل اہد بدست ابو بکر صدیق بود کہ در سنہ تاسع میل از  
 رفتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صریح آمدہ کہ گفت عائشہ یا فتم من قلا دہ  
 بدن بنی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از پشم رنگین کہ نزد من بود و فرستاد آن را ہمراہ پدر من و این باتفاق است میان  
 علما نعم اختلاف است کہ بتقلید ہدے محرم میگردد یا نہ نزد امام ابو حنیفہ میگردد و چنانکہ بتلبیہ ولیکن اگر ہمراہ خود  
 و سوق کند اما اگر بدست دیگران بفرستند نہ و طبعی گفتہ است کہ ابن عباس فتوی داد و مر آن را کہ ہدی فرستاد  
 و خود شرف بود جب احکام احرام تا برسد ہدی بکہ و خر کردہ شود و این قول کہ عائشہ فرمود اشارت کرد بر قول  
 ابن عباس عادت ان داشت کہ چون گوشت ہدی باشد تقلید کنند و در گردن آن چیزی سیا و نر کہ علامت ہدے  
 باشد چنانچہ در صحیحین از عائشہ آوردہ کہ گفت اہل کرا و پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کیاربے غنم را میں تقلید کرد آنرا  
 و نزد امام ابو حنیفہ تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکنند کہ فرمود لا تقلدوا الغنم و ترندے نیز  
 حدیثی در تقلید غنم ہدے آوردہ و گفتہ کہ عمل بر نیست نزد بعض اہل علم از صحابہ و غیر ہم کہ قائل اند بتقلید غنم و ازین  
 عبارت معلوم میگردد کہ بعض از ایشان قائل نیستند بدان پس مذہب ابی حنیفہ موافق قول ابن عباس است و لا بد  
 چون بعضی از صحابہ برین باشند و این امری نیست کہ با جہتہا در یافتہ شود و سماع از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہد بود و چون  
 شتر ہدے کردے ہم تقلید بودی و ہم اشعار کہ شق سنم بعیرت ابعن بیان آن از پیش کردہ شد و ما تحقیق  
 خلاف ابو حنیفہ درین اشعار نیز کردیم و مصنف در تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص بہ بدنہ است و بدنہ نزد علما  
 ابو حنیفہ نام شتر است و نزد امام ابی حنیفہ شامل بقرہ نیز ہست ولیکن چون در ہدی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقر نبود  
 مصنف گفت و چون اہل اہد بدست دیگری فرستادی اورا بفرمودی کہ ہر چہ از ان بر ملاک شرف شود آنرا ذبح گفت



بعد از آن فعل ویر که قلم و ده دست چون وی بیا لایه و رنگ کند و بر صفحه و سه زنده تا علامت باشد بر آنکه وی هدی است  
و بگذارد کسی از آن جماعت که دس رنقهای وی باشند گوشت ویرا بخورد و چنانکه مسلم از ابن عباس آورده اند افنیافه فقرا  
چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ناظر در آن است بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را بر ایشان قسمت کنند و این شافعی  
احمد و سنی است و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد همان قدر که بخورد و نزد امام ابوحنیفه تا خوردن مخصوص با غنیاست  
و اطلاق حدیث نیز محمول بر آن است چه تصدق بر فقر بهتر است از آن که آنرا برای سباع بگذارد و آنرا میگوید که اهل  
بودن در دنیا را ایشان میسرند و تنفع می شود و لیکن این محتمل است یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابوحنیفه  
مخصوص سنت بعد از طوع و اگر واجب بود بچای آن هدیه دیگر گیر و این مذبح را هر چه خواهد کند بخورد  
یا بفروشد یا تصدق کند و زکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذاهب امام محمد است و در  
حدیث ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور است حمل هدی بر طوع کرده و لیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید  
مذکر درم این هدیه معین را حکم طوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از غیر معین چنانچه بر قارن و شمع و طیبی  
میگوید که این در آنست که واجب گردانیده است بر نفس خود و اما اگر طوع باشد بخورد و بخورد زیرا که بخورد تقلید از مالک  
نی بر آید و این مذاهب شافعی و جماعه از اهل علم سنت و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصمانه در طوع و نه در واجب است  
و شتر و گاو را از بیعت کس بدس میگردانند متفق علیه است میان آنکه واحادیت صحیح بسیار درین باب و دافعه  
و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعة در بقوه و مشهور و ابل آمده و گفته که قول سنی هم برین است و لیکن گفته اند که  
غریب است نمی شناسم و اگر از وجه واحد قدر بدایه از امام مالک آورده که اگر ابل بیت واحد زیاده بیعت کس باشند  
یکی کافیست اما از اهل دو بیت جائز بود و مباح میداشت مگر کوب هدی را در وقت حاجت آن مقدار که مگر کوب دیگر بیاورد  
در صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو و گفت  
این بدنه است فرمود سوار شو و آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو و یک شک را وی است که این کلمه را در کثرت ثانی فرمود  
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کثرت ثالث فرموده یا رابع و یک یا و یک و گفت نه احدیست حسن  
و گفت خصص کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیر هم در کوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد  
و سنی است و بعض گفته اند سوار نشود و اما که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابوحنیفه نیست و در بدایه میگوید که هر که  
سوق کرد بدنه را پس مضطر شد سواری سوار شود و اگر مستغنی است سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص شتر ساخت و  
عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد بگزیند احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
امر کرد سواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج است و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بیان نقصانی راه یافت برود  
ضمان آن نقصان و اگر شتر شیر و دشته باشد و دوشه و آب سرد بر پتان می باشد تا شیر شکر گردد و این بر تقدیر  
که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشه تصدق کند و اگر جماعت خود صرف کنند ضمان دهد انتهی و شتر را پیاده  
و دست چپ بسته بخور میگرد و در وقت خرمیه و کبیر میگوید و چون گوشت را در کج کردی یا می مبارک بر صفا گوشت نهادی  
سنت در ابل خمر است پیاده و دست چپ بسته نیز مذون میان مخلوق و سینه که آنرا البته گوشت و در بقوه و غم ذبح است  
خسپانده بر جانب چپ پای کشاده در صحیحین از ابن عمر آمده که دس بر مردی گذشت که فک انده بود شتر را و خمر میگرد



گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و در صحیح بخاری آمده که هیچ گردان نحر  
صلی الله علیه و آله و سلم و کفش شاخ دار را و نهاد پای خود را بر صفحه آنها تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی گفت بسم الله الله که  
و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز است و لیکن خود را بیل افضل است از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و سلم و صبح  
کرد است را که از بدست و ضحایا سے خویش بخورند و نزد میکنند و غیر صورت مذکوره سابقا و در ابتدا سے اسلام  
که در مردم تنگی و احتیاج بود و نگاہداشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام و منہی عنه بود و در آخر چون وقتی در خانه  
در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخورانید و ذخیره کنید که اجباری است و همچنین نزد امام ابو حنیفه جائز است اگر  
از بدست تطوع و قرض و آنرا که اینها دم ننگ اند پس روایا شد خوردن آنرا بمنزله ضحیه و بخت رسیده که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بخورد از لحم بدست خود و بنوشید از شوربا سے آن چنانکه گذشت و لیکن از برای دیگر که در  
کفارات جنایت است جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه سلمی آمده که فرمود نحر سے تو و رفیقان تو از آن چیز سے در پرا  
بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در احصار حدیثیست که بود که ذانی المدایه و گوشت بدست را گاہ قسمت  
میکرد و گاہ میفرمود که هر کرا حاجت است برای خود قطع کند ابو داؤد از عبد الله بن قوط آورده که گفت چون نحر کرد از لحم  
صلی الله علیه و آله و سلم شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آنرا پس سوال کردم از آن کسیکه  
در پهلوسے و سے بود که چه فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برائے خود قطع  
از آن و مصنف میگوید که بعضی علما ازین قول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کرده اند بر جواز نحر غارت  
و نحر یعنی اگر یک مال را شمار میکنند افتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد و لیکن پوشیده مانده که آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم رخصت و حاجت فرمود اگر مقصود جواز غارت است بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر  
باذن است هیچ اشکال نه و هر بدست که در عمره برابر بر دے و بکمره رفتی و بکمره دے در و نحر کردی بخلاف آنکه حضرت  
در حدیثیست که بهمانجا نحر کرد و لیکن نحر البته در حرم باید و حدیثیست بعضی و حرم است و بعضی او را و بدی که در حج بود سے  
در شتر نحر کردے چنانکه گذشت و این خود یکبار شش نبود در حدیث آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
بمنے نحر و کل منے نحر و گفت در عمره نحر یعنی مرو و کل فجاج کاتبه منحر و بهم که و راه های او نحر است  
آخر جب مالک فی الموطا و اشارت بنادر منحر و منی بمکان مخصوص است که منحر العینی است و شک نیست که نحر در آن مکان  
افضل خواهد بود از غیر آن و این عمر شریف ستاد بدست خود را از مزلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر العینی و نحر کرده شوند  
در آنجا و اصل مکان برائے نحر یا حرم است و در خصوص این اکثرا اولی و افضل اما بدست نحر جائز است نحر و نحر  
آن در هر مکان و هرگز نحر بدست نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم بدی را نحر نکردے و این طریق اولی است  
چه هر گاه در روز عید پیش از نماز عید جائز نداشت پیش از روز نحر نیز جائز نخواهد بود و نزد امام ابو حنیفه جائز است  
ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی است و در روز نحر افضل امام متعه و قرآن مخصوص بر روز نحر است  
نیز آنکه آن دم شک است پس مخصوص بود بر روز نحر چنانکه ضحیه و نزد شافعی دم تطوع جائز نیست مگر در روز نحر و این  
که مذکور میشود چنین بود در روز عید اول رمی جمرة العقبة دیگر نحر دیگر حلق دیگر کفایت و حکم فوت این ترتیب در سابق  
مذکور شد و در فصل در قربانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف است ائمہ را که قربانی واجب است است

فردسبب امام ابوحنیفه وصاحبیه آنست که واجب است بر هر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بر روایتی از ابی یوسف است  
 سوکه است و مشهور و مختار در مذہب امام احمد نیز پنجین است و در روایتی از موسی واجب است بر غنی و سلت است  
 بر غیر غنی و در حاکم ابن ابی زید که در مذہب مالک است گفته که سنت واجب است بر کسی که استطاعت دارد آنرا بواجب  
 موکه مراد داشته یا سنت طریقه مسلک در دین و این معنی قریب تر است و لیکل و وجوب حدیثی است که ترمذی  
 و ابو داؤد و نسائی از محبت بن سلیم آورده که گفت بودیم با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واقف بعرفات پس  
 شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب است و در هدایه آورده که آن حضرت  
 فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که دریافت غنا و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلای ما را و اینچنین تشدید  
 تا کسب خبر در واجب نیاید و قول حق سبحانه فصل لرباک و آخر نیز دلیل آن می آید که مراد بصلوة عید اضحیه  
 و محرا اضحیه است بدلیل صیغه امر و بدلائل ترتیب و تفریع آن بر عطای کوثر که اجل نعم و اعظم عطایا می آید است  
 و مراد بدان خیر کثیر است در دنیا و آخرت و اما دلائل سنیت حدیث زید بن ارقم است که احمد و ابن ماجه آن را روایت  
 کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ایکم ابراهیم و در قطنی از ابن عباس نقل آورده  
 اتفاق کرده نشد مال در چیز کسی که افضل از خیمه روز عید باشد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت اضحیه  
 خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابو داؤد و الترمذی پس معلوم شد  
 که در امت کسی هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و او را کافی است و این احادیث نزد  
 تمام نفع در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که در قطنی از ابن عباس آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود سه چیز است که بر من فرض است و شمارا تطلع و ترو و تخر و کشتین فجر اگر ثبوت و محبت پیوند دانی حدیث و باجماع  
 فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز ترک اضحیه نکردی  
 ترمذی از ابن عمر آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه  
 بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا تشدید آن جمعه اضافی تشدید و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چهار پا یا بعد از نماز  
 عید اضحیه تقریبا اے الله از آنچه جائز است ذبح آن در آن شبیه روز عید با ضحی از جهت مشر و عیت صلوة است در و  
 نزد اطفال نماز و شرعیت ذبح بعد از و سه و گو سفند و بنه و از آن ذبح کردی یعنی اگر گو سفند قربانی کردی این اسم  
 کردی از جهت جود و نفاست و ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرد اعداد  
 کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی است که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث  
 صحیح درین باب بسیار است و در هدایه سید آید بطلوع فجر از یوم فجر و لیکن جائز نیست مشریان را  
 مگر بعد از گذاردن امام نماز عید را تا اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز است زیرا که بر ایشان نماز عید  
 نیست و عدم جواز جهت خوف فوت نماز است بسبب تشاغل بربح و این معنی مخصوص بشری است و میگوید اگر منصفی  
 و رشتہ باشد و اضحیه در سواد جائز است پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نیست زیرا که معتبر  
 مکان اضحیه است و اگر شهر را بخواهد پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد باین حیلہ درست افتد و  
 میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد جمعه گذارند و هنوز در عید گاه نگذارده اند جائز است از جهت صحت آن نماز

اور عکس آن بطریق اولیٰ دوز و امام شافعی و مالک وقت آن بعد از فجر امام است و پیش از آن جائز نبوده و احادیث  
 که در اشتراط بعد صلوة بے اشتراط بعد فجر امام آمده حجت است بر ایشان کتانی الهدایة اما زکشی حدیثی از جابر بن عبد  
 احمد و سلم آورده که نماز گذارد با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین و پیش نمودند جماعه و محسّر کردند گمان آنکه آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم نحر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بر سر پیش از نحر و بے نحر  
 کرده است اعاده کند بنحوی دیگر و فرمود نحر کنید تا نحر نکنند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و این مگر نزد امام ابو حنیفه  
 مخصوص بزمان نبوت باشد تا و با جمعه صلی الله علیه و آله و سلم پس آنکه دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذہب  
 امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده کی آنکه بعد از نماز باید و پس اگر چه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید  
 چه خطبه بمنزله جزو نماز و بطریق بدست دیگر آنکه بعد از نماز امام نیز باید دیگر آنکه بعد از خطبه انقدر وقت که در و سے نماز  
 یا نماز بخطبه یا نماز و خطبه و نحر امام گنجایش دارد و جائز است زیرا که نماز گاهی پیشتر کرده می شود و گاهی پس  
 و نیز شاید که پس مضبوط و معتبر منصفه آنقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز است  
 چنانچه مذہب امام ابو حنیفه است از جهت کثرت در و احادیث صحیحہ در آن میدان که اضحیٰ از ابل و بقدر غم است  
 و از غیر آنها جائز نه و نقل کرده نشده از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه از صحابہ که بغیر این سه نوع از ذبائح تقصیر  
 کرده باشند ولیکن غم دو صنف دارد و معز که آنرا بزرگویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموش یعنی گاو میش  
 از جنس گاو است و از جمیع این اقسام تقصیر شنی جائز است و شنی از ابل پنج ساله را گویند و از بقدر و ساله و از غم یکساله  
 پنجین است در بدایه و مذہب حنفی نیست و شافعی تفسیر کرده اند شنی از غم را نیز دو ساله و در قاموس نیز پنجین  
 گفته و در کتاب مذہب مالک شنی غم یکساله و شنی بقدر سه ساله و شنی ابل شش ساله را گفته و در مذہب امام احمد  
 نزد اکثر اصحاب ایشان شنی غم یکساله و نزد بعض دو ساله و از بقدر و ساله و از ابل پنج ساله و وجه تسمیه شنی آن گفته اند  
 که درین عمر تنها یک بار دندان پیش است می اندازد و این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر در آنست که در همه جا بود و نه  
 نیز بجنس شنی آمده از سن بخند سال یا بخند دندان و باجماع از اقسام این ذبائح برای تقصیر شنی شرط است با احتیاط  
 آنجا سیر کرد در زمان که خدیج از و سے نیز کافیست و در بدایه گفته که جنس از ضان در مذہب فقیهان آن بود که شش ماه  
 تمام بروی گذشت باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جنس از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعی یکساله  
 و ازین بنا بر آنست که شنی غم نزد ایشان دو ساله را گویند و بقول شش ماهه نیز آمده و در مذہب مالک یکساله و  
 بقول شش ماهه و بقول ده ماهه و در مذہب امام احمد شش ماهه و بقول شش ماهه و بقول شش ماهه و بقول شش ماهه  
 و خرسه که از کبار علمای مذہب ایشان است از ابل باید نقل کرده که ضان را جنس آن وقت گویند که بشم و یا  
 ایستاده شود بر پشت و سے آنجا حاصل شنی از جمیع اقسام جائز و کثرت از آن کافی نه کرد و ضان که کافی است و احادیث  
 درین باب و روایه در جمیع الاصول از مسلم و ابو داؤد و نسائی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 که و سلم فجر نکند مگر سه بار مگر آنکه سه بشمار آید بر شمشیر و سجده برین تقدیر جمیع از ضان را و در بدایه درین  
 حدیث بجای سه شمایا آورده و معلوم شد که شنی و مسد بیک معنی است و ابو داؤد و نسائی از عاصم بن حکیم  
 پیش آورده که گفت بودیم ما بروی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نام او مجاشع بود از شایع



و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تقلید هر سه میکرد و میفرمود که هر سه را حرام نمیشد بروی چیزی که از آن  
حلال کرده خدای تعالی متعقّب علیه یعنی احکام احرام بجای آن آورد و لابد رسیدن بدی تا عشر ذی الحجه میبود و کشتی  
گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی است چه آنرا برای است فرمود شاید که آنچه در حدیث عائشه آمده مخصوص بخت  
و سه باشد صلی الله علیه و آله وسلم و نیز قص شعر و طفر قلیل الوقوع است مگر از جمیع ما جمیع دیگر شاید که عائشه از آن  
ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمر بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حرام نزدیکی  
بروز را ضحی پس ظاهراً که در حدیث نوره زدن جماعه بعضی از اهل حرام گفته که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم  
سعید بن مسیب را ندانم که در این سخن را با و گفت یا ابن اسحق این حدیثیست که مردم فراموش کرده اند آنرا  
و ترک داده حدیثی که در ام سلمه زوج ابی صلی الله علیه و آله وسلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
چون به بینید ماه ذی الحجه را حدیثی تمثیلیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص شعر و طفر است  
نه التزام لباس محرابان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب آنچه زرکشی در تطبیق حدیث عائشه با حدیث ام سلمه  
گفته نیز همین است پس قول مصنف در صورت محرابان می باشد باطلان محمل سخن است و الله اعلم و می فرمود  
که از برای قربانی فریه تر و نیکوتر و سالم تر از حیوب ذبیحه را پیدا کند و بریده گوش و شکسته سرون و یک چشم  
و شکافته گوش و بریده گوش و آنچه مقدم گوش ویرایا موخر گوش ویرایا موسی ویرا بریده باشند این مجموع را قربان  
نمکند این مجمل است و تفصیل آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ترمذی و  
ابوداؤد و غیر ایشان از برابرن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه چیز است  
که بر هر کس که شود از منیا یا یعنی درست نباشد فرج آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار است اول  
البین ضلعها اسے عرجا یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند پیاسه خود یا به منک رسید که ذی الهدایه  
و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از صاحب جنس خود در شمی و مشارکت و علت زیرا که این سبب نقصان جسم  
و منفی بزرگ است و اگر لنگه او کمتر ازین مرتبه باشد جائز است و اقوال ابن ابی بن عذرا دوم از آن چهار که زوایت  
فرج آن در انصیه یک چشم که ظاهر است یک چشمی او یا این نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او تمام یا اکثر و لیکن مختلف است  
روایت از امام ابوحنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز است و اگر زیاده بر ثلث  
روود جائز نیست پس ثلث را قلیل اعتبار کرده و زیاده بر آن اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای در ثلث جائز است پس  
قلیل باشد و در زیاده بر آن جائز نیست پس اکثر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع روود جائز نیست و اگر کمتر از آن و در جائز  
پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده و بالثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و امارج  
از جهت آنکه اگر ربع عضو مشکوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز است و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف چشم  
باقی ماند جائز است و در نصف دور وایت است از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذایب از چشم وقتی دارد و گفته اند  
که طریق شناخت آن نیست که گرسنه داشته شود و گوشت را یک روز یا دو روز بحدیکه چون علف از او بر نماند بود  
پس او را آن بعد از آن بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حدیث از مسکان  
که اگر در اثر از آن بیند از ندانم پس علامته گذاشته شود بر آن حدیث بسته شود چشم درست را و نزدیک کرده شود



لبوسها و علت آنکه تا حدی درین حد مکان نیز گذشت می شود علائق بعد از آن نظر کرده شود  
تفاوت میان این دو مکان اگر کثرت است و اسیب ثلث است و اگر نفع است و علی هذا القیاس آنرا گفته اند  
برضا سوم از آنچه جائز نیست فحش آن بیماری است که ظاهر است بیماری او بحدی که امید به شدن و سستی نباشد و این  
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان کرم و موجب لاغر است بعد از آن لاغر بصریح جدا کرد و فرمود و الجفاء التي لا تنفع و اما انواع  
لاغر که مغزور استخوان او مانده و در بعض روایات آمده و الکبیر الذی لا ینقی بجاسه و الجفاء التي لا تنفع و اما انواع  
که سبب نقصان و عیب بود یعنی آنکه سبب لاغر است که در آنست که از امیر المؤمنین علی آوردند آنکه گفت امر کرد  
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تضحیه نکنیم مقابلہ را و نه در برابر او و نه شر قار او و نه خرقا را مقابلہ تضحیه با آنکه بالا  
گوش او بریده شده است مدبره آنکه یا بان گوش بریده و بعض گفته اند که مقابلہ آنکه داغ کرده شده است در باطنش  
دی و مدبره آنکه در ظاهر آن بود و نو دوسه گفته که مشهور قول اول است و شر قار بعد آنکه پاره شده گوش او در طول خرقا  
آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مستدیر و این ماجرا علی مرتضی آوردند که نبی فرمود رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم که تضحیه کنیم مقابلہ شمشیر شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیست  
در اینجا اکثر است با اختلاف روایات و تفسیر آن و معرفت آن در اینجا غیر معتبر است و در مدبره ای بریده دم را نیز روایت کرده اند که  
دم عضوی کامل است و جبارا یعنی شکسته شمشیر شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیست  
و خوشتر است و مجنون که آنرا تولا گویند اگر علف میخورد و نیز جائز است و جربا یعنی کرکین اگر فریب است نیز جائز زیرا که  
جربا بر پوست است نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما تنها که دندانها ندارد و مرده از امام ابی یوسف آنست  
که معتبر در آن کثرت دندان و علت آنست و بر روایتی دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن است  
جائز و الا نه سکا و آنکه در اصل خلقت گوش ندارد و جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود و عظیم الاذن بطریق  
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام معذرت ظاهر شد باز باقی آنرا قول ویرا که گفت یا موس ویرا بریده باشند ذکر  
ویرا نه در کتب یافته نه در و اینرا علم و بدانکه این بر تقدیر است که این عیوب مذکوره در وقت شر قائم باشد و اگر  
سالم خرید بعد از آن عیوب شد اگر غنی است بجای وی دیگر بد و اگر فقیر است کفایت میکند و اگر وقت فحش عیبی  
پیدا کرد باکی نیست و اگر ضمیمه گم شده یا در دیده نباشد دیگر سبب بجای او بخیرید بعد از آن گم شده و در دیده پیدا  
اگر غنی است یکی فحش کند و اگر فقیر است بر دو کدانی الهادی و عادت حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که  
قریبانی در مصله فحش کرد و بجای دیگر حاضر بود و در مصله با بغیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون نماز گذارد خطبه کرد  
و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه نه صلا سه عید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منبر داشت یا نه در کتب مذکور شد که ایشان  
یعنی پیش از آنرا فحش را گویند بیاوردند و بدست خشتین فحش کرد و در وقت فحش گفت بسم الله بعد از آنکه بنام خدا  
من امی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است یا نه سه عید بود که ایشانرا  
درین عمل شریف شریک ساختند آنکه کفایت است از فحش ایشان بدیج آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه که  
مخصوص بود و فقیر که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام است را شریک ساختند و در این فحش در این  
ابن داود و ابن ماجه و در سنده احادیث است که فحش ایوم الشجر در دایه ایوم الذبح یعنی فحش کرد و حضرت

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم در روز کعبه شریف اقرنین دو کبش شاخدار را المبین المبح انکه بیاضی وی بیشتر بود  
از سواد و بعضی تفسیر کرده اند آن را بید بیاض شدیده موجودین کوفته شد نصیبتین وی یعنی خصه فلما و جمیع کبش  
که گردانید روی آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را ای وجبت و جی للذی فطر السموات والارض خلیفا و  
ما انا من المشرکین ان صلواتی و نسکی و محیای و حمای المشرکین لا یشرک فی ذلک امرت و انا من المسلمین  
اللهم منک و الک عن محمد و استسبم الله اکثر کبر شمع این کلمات را خواند پستبرنج کرد و امر الناس لاحسان فی الذبح  
این کلام چنانچه در جامع الاصول مشکوٰۃ و کتب دیگر مذکور است داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جداست که احمد و مسلم  
و ترمذی و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون قتل کنید  
نیک کنید قتل را و چون زنج کنید نیک کنید زنج را و نیز کنید کار در او را و بکیند ذبیحه را و ظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست  
که داخل است شاید که در بعضی روایات آمده باشد و احتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد و ترجمه این آنست که  
گفت یعنی فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم ایشان را باحسان و نیکی کردن در وقت ذبح و سفیر مودباری تعالی  
بر همه چیز احسان و نیکی نوشته است پس چون ذبح کنید حسان کنید و چون قتل کنید احسان کنید و احسان در ذبح  
خیان بود که کار دو تیغ را نیز نکند باز و تمام شود و عذاب نکند و قتل نیز همچنین خواهد بود و بعضی ذبیح را در حضور بعض  
ذبح نکنند و شیر از کمال تمام موت و سکون اعضا و سر و شدن مذبح سلخ نکنند و در حدیث عائشه آمده است که رسول خدا  
امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پسر سبک دزدین را در سیاهی وی نشست در سیاهی و نظر میکرد در سیاهی  
یعنی پاسبی و شکم و چشم و سیاه بود پس گفت یا عائشه کار بسیار و آنرا نیز کن بنگ پستبرنجت کار در او گرفت  
کبش را و نجسپانید او را و ذبح کرد و گفت بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و من امت محمد و راه مسلم فصل در سنن حضرت  
نبی صلی الله علیه و آله و سلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت است نزد امام مالک و شافعی و احمد و در مذبح مشهور و بر ادعای  
از وی واجب اکثر احادیث ناظر در عدم وجوب است الا حدیث کل غلام مرتین بعقیقه چنانکه بیاید و چون اغلب  
احادیث و مان جانب است این نیز محمول بر تاکید سنت و استحباب خواهد بود و گوید آنست که امر تسمیه یعنی نام نهادن  
مولود بر بدن مقرون واقع شده و تسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز نباشد نه مجرد آنکه قرآن در ذکر وجوب آن حکم  
ست بلکه ازان جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقه و المجاز و هر چه در ضمیمه معتبر است از شرک  
و احکام در عقیقه نیز معتبر و نزد امام ابو حنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا سبک وید یا چنین رسیده است که عقیقه  
از رسوم جاهلیت بود و در اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد ضمیمه بر ذبح را که پیش ازان بود و نسخ کرد صوم شهر  
رمضان بر صومی را که پیش از وی بود و نسخ کرد غسل جنابت بر غسلی را که پیش از وی بود و نسخ کرد زکوة بر صدقه را که پیش  
از وی بود و چنین رسیده است بانهستی و بدانکه از ابو عبیده و جمعی و غیر ایشان منقول است که عقیقه در اصل نام آن  
موس است که اول بر سر طفل بیرون می آید و در وقت ولادت بر سر وی می پاشند و تسمیه و می باین اسم  
از جهت آنست لانه یعقو اللحم و الحبله زیرا که آن موسی عقی می کند گوشت و پوست ماهی بقیما و میخرج یعنی شق میکند آنها  
و بیرون می آید و عقی بجهت شق است یعنی شکافتن بعد ازان اطلاق کرده شد بر شاة مذبحه مجازا بطریق تسمیه  
باسم سبب پس مجاز متعارف شد بعد از آنکه نزد اطلاق فهم کرده نشود ازان مگر ذبیحه و ابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که





و کبری و این مقصود فرق است درین باب یعنی در باب عقیقه نیز فرق یا باین پنج بود که از عقیقه باشند از دختر چنانچه در آیت  
و این خود متفق است حکم احادیث دارد و عقیقه از انبی یا باین وجه که عقیقه پس از چند روز از عقیقه دختر و چون انبی آورده اند  
است احادیث و از ده دروے ارجح و اتوسے باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث اسنن چنانچه در بعض  
روایات آمده و از دست که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت  
معلوم وی نشد که گردن دینان و پنج کرده اما در سنن آن حدیث صغیر است و خالی از بعد سے ہم نیست و الله اعلم و بما  
بحکم احادیث برای عقیقه روز ہفتم است چنانچه معلوم شد و نزد شافعی و احمد اگر ہفتم روز پس از زکریا در روز چہارم  
کنند و اگر چہارم روز پس از زکریا در روز ہفتم و یکم و الا بیست و ششم و الا درسی و پنجم علی ہذا القیاس و بیک روایت  
از امام احمد یک شاہ پس را در اول کند و دوم در روز ہفتم و نزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند و نزد مالک نہ  
و نیز در کتب شافعیہ مذکور است کہ اگر غنیہ تصدق کنند بہترین اگر شیرین پزند بہترین تفلون و کلاوت اخلاق  
مولود و آقان گفتن و در گوش مولود نیز سنت است و ابوالفتح چنانچه ترمذی آورده و گفته کہ حدیث حسن صحیح میگوید  
من دیدم کہ حسن بن علی را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آوردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم در گوش وی بانگ نماز گفت و در روایت زرین خواندن سورہ اخلاص نیز آمده و از عمر بن عبدالعزیز آورده  
کہ در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت و نیز مروی است کہ چون در خانہ مسلمانان مولود سے آمد نزد  
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سے آوردند پس دعا میکرد ببرکت و تحنیک نمیداد تمبرہ باین نوع کہ تمر را  
مضع میفرمود و در کام مولود سے چسپاند و گاہی بخیز شیرین غیر تمر نیز میکرد و گاہی آب دہن مبارک خود را  
در دہان مولود می انداخت صلی الله علیه و آله وسلم و اسماء بنت ابی بکر میگوید کہ حامل شدم من بعد شہر بن الزبیر  
بمکہ پس قدم آوردم بدینہ و نزول کردم بقبا و زائیدم اورا پس تر آوردم اورا و حضرت رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اورا در کنار خود و طلبید تمبرہ و بخایید و بنید اخت آب دہن  
مبارک خود را در دہان و سے پس اول چیزے کہ در شکم وی در آمد آب دہان رسول بود صلی الله علیه و آله وسلم  
پس تحنیک کرد اورا تمبرہ و دعا کرد ببرکت و اول مولود سے کہ در اسلام آمد یعنی بعد از ہجرت وی بود و خوشدل  
شدند مسلمانان بولادت وی زیرا کہ میگفتند مردم بایشان کہ یہود سحر کرده اند شمار اتا از شما فرزندے تولد کنند  
روایت کرد این حدیث را مسلم و بخاری سے از اسماء و ذکر نکردند و در سے تسمیہ را و روایت کرده اند مانند آن انعامیہ  
و ذکر کرده اند در سے تسمیہ را و گفته و سماہ عبد الله و اما تسمیہ مولود و نام نهادن اورا سنت است کہ در روز ہفتم  
باشد چنانچه در عقیقہ نیز سنت مجتہدین است ترمذی سے از ابن عمر آورده کہ پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم امر کرد تسمیہ مولود  
روز ہفتم و در کردن چرکت از و سے و عقیقہ کردن و اما ختان نگہر خا و موضع قطع از ذکر غلام و فرج جاریہ چنانچه  
در حدیث آمده اخلاقی الختانان و حب الغسل مراد اینجا بمنی مصدر است ختنان یعنی قطع ختان و وہی سنت است  
نزد امام ابو حنیفہ و مالک و احمد و اکثر علماء و بعضے از شافعیہ و از شعائر اسلام است تا اگر اجماع کنند اہل شری  
بترک آن مجاریہ کنند امام بالیشان چنانچه اذان و اذان کن کذا نقل عن محیط و وجبت نزد شافعی و بعضے از مالکیہ  
و جامعہ دیگر از علماء بر حال و نسا و حجت آنها کہ قائل اند بسنت این حدیث است کہ احمد در سند خود و بعضے از مالکیہ



بن اسامه از پدرش آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ایشان ستمه للرجال گفته للنساء ورجل کرده بوجوب  
آن بانکه حق سبحانه و تعالی امر فرمود با اتباع مائمه ابراهیم و تحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم فرمود ختان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد و سالگی اقدوم و با پنجه روایت کرد ابو داود که گفت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم هر مردی را که اسلام آورد بنید از او خود سوی کفر را و ختان کن و بانکه قلفه نگاه میدارد نجاست را دفع میکند  
صلوة را پس واجب بود از آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شریعت ختان نکته گفته است که حشفه چون مستور بود  
بقلفه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن  
ضعیف گردد و با حمله احساس و لمس بسط مستور اتم و کامل بود از سطح کشود چنانچه از حال لسان و شفتین تجربه میگردد و در این  
شریعت ماکه وسط معتدل است میان جانبین افراط و تفریط تعلیل و تعدیل لذت است نه قطع آن مطلقاً و نه افراط  
در آن و ختان موجب اعتدال است در آن انتی و اختلاف است علماء در وقت ختان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که  
فرمود لا علم لی بذلك یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیل قطع بر آن نه از صاحبیه نیز درین باب چیزی فرموده نشده  
و بعضی گویند که در روز هفتم است چنانچه در عقیقه چیزی نیز درین باب روایت کنند و بعضی گفته بعد از هفت سال  
و بعضی بعد از نه سال و بعضی بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که جسمه الم آن را تواند برداشت و مصنف  
میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند و لیکن  
ظاهر آنست که مراد قریب وقت بلوغ باشد و الا کشف عورت مباح را حرام است و اقرب آنست که مراد بلوغ یعنی  
لغو نیست یعنی بعد از رسیدن بدرجه قوت و سن تیز و پوشیداری و لفظ بخاری در آنچه روایت کرده اند از سعید بن  
جبیر اینچنین است که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مثل  
چه کسی بود که گفت بودم در آن وقت نختون و گفت کانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک ختان نمیکردند صحابه مرد را تا میسر  
و این صریح نیست در معنی بلوغ شرعی چه اوزاک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شمس است و قتش را و نه تیش را  
و ابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت  
سه سال بود و دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب است بروی که ختان کند جیس را پیش از بلوغ مکمل شامی  
که از تابعین است میگوید ابراهیم علیه السلام پس خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم ختان کرد و اسمعیل را در سیزده  
سالگی پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت بنو علی علیه السلام  
و آله وسلم آن بود که مولود را با اسم خوب تعیین کردند و میگفت دوست ترین نامها بخداست تعالی عبد الله و عبد الرحمن است  
از جهت دلالت و اشعار آن بر بندگی که صفت حقیقت آدمی است بذات مقدس حق و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص  
ذات پاک اوست و میگفت راست ترین نامها حارث و همام است اما اول زیرا که حارث بمعنی کسب است و هیچ کس  
ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی از نیال یا محبت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا  
مزرعه آخرت است و هر کار که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن  
خالی نبود و زشت ترین نامها حرب و مره است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و یحیی و بد خوئی و ظواهر  
آنست که غیر این اسما سئو و مذکوره اند و آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص بعضی اسما بطریق

تشبیل است و همچنین در اسماء ذکر آن بیاید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شایسته شاه است در حدیث ابو سمریه آمده که  
 رخنه و در روایتی خنغ اسم از خدا متعالی ملک الاملاک است و در روایتی این زیاده آمده که فرمود لا ملک الا الله  
 و سفیان گفته مثل شایسته شاه یعنی ملک الاملاک شایسته شاه است بفارسی و معنی رخنه ذلیل و خفا بخت  
 فخرش آید و خنغ نیز قریب باین معنی است این روایت بخارسی و مسلم است و در روایتی ترمذی و ابو داؤد و نیز مثل این  
 آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامت و در روایتی از مسلم آمده که مضروب ترین و ضعیف ترین مردم نزد  
 خدای تعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و میفرمود علایمان را و غیر علایمان را و بگوید  
 این اسم اغلب نام علایمان می باشد بدین جهت فرمود علایمان را بسیار و در باج و بیخ و افلح نام نهند و در روایتی از یحیی  
 بن کثیر است بر بیخ و از یحیی معلوم شود که مراد خصوص این اسم نیست و ذلک ظاهر بعد از ان اشارت کرد آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان اینجا است و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی  
 افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن بطور اصل معنی این الفاظ در فال عبارت است مستکرم می باشد اگر چه در آن ذات  
 معین است ولیکن معنی اصل در اعلام فی الجملة ملحوظ و منظور است افتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بود که چون نامی مستکرم را شنید می تغییر کرد و نامی زیبا تعیین فرمود و چنانچه بنت عمر بن الخطاب را که حاصیه  
 نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکی از ازواج مطهره است تغییر داد و جویری نام  
 نهاد که تغییر جاریست و استکراه بره یا بعلته است که مذکور شد و بسیار در باج و بیخ و افلح آن چنانچه در صحیح مسلم و تراجم  
 این حدیث واقع شده که کرده میداشت که گفته شود سیردن آدم از پیش بره که در اصل بمعنی نیکوکار است و یا بحجت آنکه  
 در معنی بره تزکیه نفس و اعجاب اوست چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد و در تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سلمه  
 بن زینب مذکور است که فرمود تزکیه نکند نفس خود را خدا و انارست بخداوندان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرع نام  
 در سنن ابی داؤد و آمده مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود  
 بلکه نام تو زرع باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این غیر متحسن است و زرع از زراعت که بنی از خیر و برکت است  
 و چنانچه حزن لفتح حای مهله و سکون را که جد سعید بن المسیب است و در اصل معنی زمین سخت است او را سهل نام کرد  
 که معنی زمین نرم است بخارسی از سعید بن المسیب آورده که گفت جد و سه حزن را درم آور و بر غیر علی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیست من تغییر دهنده فانی را که بدین  
 نهاده این المسیب میگوید همیشه بود در مخرج و سخت و شدت تا الآن و این حزن محاسبیت قرشی مخزومی از  
 مهاجرین و بود و سه انا شرافت قریش در جاهلیت روایت کرد از و سه پس و سه مسیب که و سه نیز صحابه است  
 از ان جماعه که جمیع کردند تحت اشجاره قتل یوم الیما و سه و عجب است از و سه که تغییر نام را قبول نکرد از ان حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم یارب مگر این حکایت پیش از اسلام و سه باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که خدا اوست و مسلح را که  
 بمعنی بر پهلوانشاده است و یاد از کسل و بیکاری و شستی میدهند و نام کرد که بمعنی بر خیزنده است و بنوا الزینیه را که سلمه  
 را و سکون نون که نام قبیله است بنوا الزینیه و سکون شین بمعنی شعب و شعبه و شعبه کبش بن معمر بن سکون بن  
 مطهره را که در میان دو کوه رود و شعب الضلله نام دارد است او را شعب الله است نام کرد و اسماء و دیگر که تغییر

فرمود بسیار است چنانچه عاص و غنیز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و جباب و شهاب و خزان و دست را تحسین اسما  
فرمود یعنی امر کرد که نامها را خوب نهند احمد و ابو داود و ابی الدرداء آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمود خوانده میشود شمار و زکریا است بنامهای شش و نامهای پدران شش نیک به نهند نامها را خود را و درین  
یعنی در امر تحسین اسما تنبیه و اشارت است بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشند در حسن چه اسما قوالب افعال است  
و وجود افعال موافق اسما و بر اندازه آنهاست و اسما علامت است و دال بر آن و چون نسبت میان اسما و افعال تحسین  
لا جرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از یکدیگر اجنبی و بی تناسب  
مخص نباشد بجهت آنکه میان ایشان هیچ وجه تعلق نبود و بر آنکه حکمت از نیکی آبی است و واقع و مشاهد خلاف است  
و تاثیر اسما در سمیات بوجود صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر سمیات در اسما باقتضای شان سمیه بان ظاهر  
و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت + قل ان البصر عینا کذا لقب + الا و معناه ان فکرت فی لقبه + محل  
این بیت این است که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب و سیم است و تخصیص لقب بیک جهت آنست که  
ملاحظه معنی که متضمن مدح و ذم است در و س ادخل نظر است و تواند که لقب اینجا بمنفی مطلق علم باشد و معنی  
از برای تقویت و تأیید ملاحظه معنی اسم در معنی آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تأیید را  
از اسما اخذ میکرد و بان تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکبار  
در خواب دید که در خانه عقبه بن رافع قرشی صحابی ابن خاله عمر بن العاص حاضر شده فتح مصر را و عمر بن العاص را  
بولايت مغرب فرستاده و در سینه ثلث و ستین بافرقیه بر بردار داشتند یک طبق رطب ابن طاب که توسع از رطب  
مدینه است و ابن طاب ششعبه بود که این نوع رطب بوسه منسوب است رطب ابن طاب میگویند و عنق ابن طاب و تر  
ابن طاب نیز میگویند پیش و س و یاران و س آوردند بدار و تفسیر فرمود که عاقبت خیر ایشان است و دنیا و آخرت  
این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را  
از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا و ل کردم عقبه را بخیر در آخرت تا رفعت  
در دنیا و دین اسلام و ان الدین الذی اختاره لهم الله و ان دینهم که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان  
قدار رطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر غلب در بیدار س نیز از  
اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از یک بیدیه بریده سلمی را با جماعه از سوازان در راه دید که گماشته قریش بود  
براس طلب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتن و س فرمود کیست دنام تو چیست گفت بیدیه فرمود قد بود  
از مزاحشی و خشک شد و کار باز پرسید نسب تو چیست گفت سلمی فرمود و حصل السلامه لنا یا پرسید از کدام سلم  
گفت از بنی سهم فرمود قد اصبت سهاک بتحقیق یا فتی تو نصیب خود را پس بیدیه سلام آورد و همراه آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم بیدیه شد الحدیث و نیز در تفاول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سها و کراهیت در فضای ابدان  
و فرمود ان کار بیدیه که نام خوش دارد می آرند که یکبار دیگر اشارت فرمود بیدیه و شنیدن گوشتی از جماعت  
برخواست تا بدو شد فرمود دنام تو چیست گفت موه گفت بشین و بیکر س برخواست فرمود که نام تو چیست گفت عرب  
فرمود که بشین و بیکر س برخواست فرمود که نام تو چیست گفت عیش گفت بدوشین چنین راه با و متنازل که نام کرده

از عبور و نزول آنجا بجنب فرموده سبب ارتباطی که میان اسما و سمیات موجود است و ایاس بن مویه هر شخص را که  
 بدیده نبشاده ذات و صفات و افعال و سبب تفرس بنام و سبب نمودن و گفتی باید که نام و سبب فلان باشد و  
 خطاکم واقع شد و کاتب حروف بنده مسکین عبدالحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردی لطیف و  
 روحمانه و بزرگ بود شنیده است که میگفت مردی بود که از ملاحظه ذات و صفات و صورت مردم تفرس بهما  
 میکرد و روزی مرادیداران گفتند که بگو نام ایشان چیست سر تاپای مرا بنگر نیست و تامل کرد پس از آن گفت  
 که نام و سبب روح الله است گفتند غلط کردی گفت من هرگز غلط نگفتم بگوید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله  
 است گفت من غلط کردم پدر و مادر و سبب نام و سبب را نیافتم ایشان فال قرآن دیده اند حرف را برآمده نام  
 و سبب روح الله را نیست داشت خطاکر و ند و رزق الله نام نهادند و مصنف باز برای تاکید و تأیید مدعا می فرمود  
 که وجود در ربط و مناسبت میان اسم و مسمی و تاثیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگوید که چون انبیا صلوات الله و علیهم  
 علیهم اشرف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشرف اخلاق و اسما و ایشان اشرف اسما بود ازین رو  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر بطریق مذکور و مسمیه با اسما و انبیا چنانکه در سنن نسائی و ابی داود و مستدرک  
 از وهب خثعمی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تسماوا با اسما و الانبیا و بدانکه مصنف و تقریر و تأیید ادعای  
 که در مناسبت و تعلق اسما و سمیات و تاثیر هر یک در دیگری کرد مبالغه کرد و توضیح را نیز در اثنای نشاند اما این حکایت  
 بے تخلف و تمویهی نیست چه ربط و تعلق که میان اسما و سمیات است بعلاقه وضع و وساطت جبل است نه بحکم عقل و  
 رابطه طبیعت و تاثیر هر یک در صفات و افعال و اخلاق و در ذات بران معقولیت ندارد خصوصاً در غیر القاب و  
 اسما و منقول که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر ثابت نیست خود چه معنی دارد تاثیر حرفی چند که در عین ذات  
 و نه داخل در آن و نه قائم بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم عین سبب معنی دیگر و تاویلی دیگر دارد که در  
 محل خود معلوم شده است و آنکه گفت که مقتضا حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی نبود و از یکدیگر  
 اجنبی محض نباشند بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلق نباشد مسلم میان ایشان ارتباط و تعلق هست بلالات این  
 بران و فهم آن ازین نزد اطلاق و احتمال و گمانی که در وضع اسماست همین است و مقتضای آن ثابت و رای  
 این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع واقع و مشابه نیز برخلاف آنست چه چندین کسان آنکه افعال  
 و اخلاق ایشان برخلاف مقتضای معانی اسما و آنهاست و نیز گاهی اسما متعدد و متضاد اند و در معانی  
 که اجتماع بر مقتضیات آن دشوار است و تواند که یک شخص را اول نام نیک دهند بعد از آن بد یا برعکس و تواند که نام و  
 نزدیکی این بود و نزد دیگران و بسا که در شرک در اسم که مخالف و مبین باشند در افعال و صفات نام را هیچ  
 اعتباری نیست ع کیس برای آنکه کرد دیگر امور است و این ظاهر است و آنکه حضرت سیادت علی علیه السلام  
 و آنکه و سلم نام نیک نهادند و امر بدان کردند و نام بد را تغییر دادند و بجای آن نام نیکو تعیین فرمودند  
 برائے نیکی تفاؤل حسن او است چنانچه از سیاق احادیث روشن است و آنکه تعبیر خواب و تقریر حال معانی صلیه  
 اسما کرد و نیز از باب تفاؤل و تاویل است و ملاحظه معانی صلیه جنسیه در اعلام و القاب ثابت است مبنی و در التسمیه  
 با سبب و تغییر با سبب دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر آنست نه از جهت آنکه اسما تاثیر مستقیم در افعال و صفات مسمی را

بآن قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر امر تجسین اسماء بتنبیه بران دارند که افعال باید که مناسب اسماء  
 باشند و در غیبت و لیکن بحسب مناسبت ظاهر نیز تاثیر حقیقی زیرا که تسمیه کسی بسم و خواندن و سماع بدان گویا متضمن توفیق  
 و تعریف است یعنی اصلی این اسم و تشبیه و تعلق با این اسم شعرا و دعای انصاف مذکور است پس مخالفت دران و عدم  
 جریان بر مقتضای آن مناسب نبود و گراست عبور و نزول از طرق و منازل که نام بدو دشمنی نیز از جهت تفاؤل و تنزیه  
 چنانچه عدم رضا بدو دشمنی در حرب و مره بجهت عدم رضا باین دو نام است بخلاف تعیش که نام خوش و مناسب حال و دشمنی  
 و در ریاضت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت و کلیت آن از جمله فراسیما خواهد بود که بعضی مومنان را می باشد  
 نه باستدلال و تفسیر از تسمی بران و با جمله نام نیک علیه جمال و تمهید کمال مرد است بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرور  
 و هم محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیز نیست که با ذکر کریم فلان زارع و الا فلان طاعل تحفه و الله اعلم و انیت  
 نزد عرب نوعی اکرامی است گننه را با قطع نظر از دلالت بر منتهی چنانکه در لقب می باشد و کنیت گاهی با اضافه بود می باشد  
 خصوصاً با کبر و اولاد گاهی بی آنکه اولاد بی باشد اضافه بود که کنند تفاؤل و لا و گاهی بی بالنسبه یا بجوای یا جز آن  
 که مخصوص و محبوب وی باشد و عائشه صدیقہ التماس کرد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کنیت را فرمود کنیت کن بخیر از آن  
 عبد الله ابن الزبیر پس عائشه را ام عبد الله کنیت شد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم صبیح را ابو محیی کنیت  
 کرد و امیر المومنین علی را ابو تراب با کنیت اول که ابو الحسن است جمع کرد و این کنیت دوست تر و گرامی تر بود و بعد  
 از کنیت اول از جهت تواضع و تحجب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قصه کنیه و شایع باین کنیت چنانچه  
 بخار س و مسلم از سهل بن سعد الساعدي آورده اند آنست که گفت در آمد دو سکه کرم الله وجهه بر فاطمه سیرت بیرون  
 رفت و خمیسید در مسجد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در بیت فاطمه در آمد و سکه را اندید پرسید کی است  
 ابن عم تو یعنی شعله و این بر عادت زبان عرب است که گویند و نخواست که نوح تو یا یا نند آن گوید فاطمه گفت یا بنی  
 دو سکه چیز است واقع شده پس غضب کرد و بیرون رفت و قیل و ذل زد من نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کسی را  
 فرمود که بر بنید کجاست علی آنکس آمد و گفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 در مسجد بر سر آمد و دید که بر پهلوی خفته و در سینه او اند پهلوی افتاده و بدنش بر پیش گرا و او ده شده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود قم را با تراب قم با تراب از آن روز کنیت او ابو تراب شد مخالفان و معاندان و پیران باین کنیت میخواندند و تحقیق و تحقیق و  
 خیال میکردند و حال آنکه در سکه کمال تعظیم و تکریم او بود و بعضی اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین اسم اشارت  
 دقیق و معانی بلینست که دلالت بر کمال رتبه و نهایت فیض است او دار و تراب را اشارت بوجود اهل توحید و خداوند  
 پس حاصل معنی ابو تراب آن شود که در سکه اصل و مقتدا و امام و مرجع طائفه فقرا و ارباب فنا و اهل کمال است چنانچه  
 منتها سلسله مشایخ طریقت بذات شریف است و این منتها را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار  
 و الانوار جمال الدین خواجہ محمد باقی قدس سره در بعضی کلمات خود در رشته نظم در آورده است و گفته نظم من حال  
 این خطاب گویم و مضمون ابو تراب گویم و خاک اند جا عتی که مردند و سینه بخدای خود سپردند و از سطوت نور در گشته  
 در آب بقا فروخته شده و گرد سینه نه به پشت پاسه ایشان و در رکعت پاسه خود چه امکان و سر حلقه خاکیان  
 علی بود و سلسله جهان علی بود و زان محروم و نهر بند بکشود و کیس حسن و صبیح و داود و معز و دهری و بنید بغداد



کز دے طرق کثیره بکشد و کیسوی دگر لطیفه پاک مستور زیر پرده خاک است بدین رسول و زین عباد پس با تو صواب  
 بنموزد این سلسله از طایفه ناب است + این خانه تمام آفتاب است + معنی ابوتراب نیست + تفسیر اشارت چنین است +  
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برادر انس را در طفلی ابو عبید بن جریج گفت که و میفرمود یا اباعبیر یا فعل النغیر ترندی در شکل ابی  
 در باب مزاج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از انس آورده که گفت بود مرا برادرے خرد و تر و خشک داشت که  
 بدان بازی میکرد و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد ناگاه آن خشک وی بمرد و پسرک محزون شد و نزد حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آمد فرمود یا اباعبیر یا فعل النغیر و غیر بنون و عین معجمه بر صغیر طائر است مثل حضور سنج بنقار  
 و ابو هریره را بجهت دوستی او هر را ابو هریره کنیت کرد و نام اصل او عبد الرحمن است باختلافی که در نام او است و انس  
 که خرد بود و خادم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو جرعه کنیت کرد و بخت آنکه روزے دے عمره که نام تره مشهور است  
 که آنرا بفارسه تره تیزک گویند سے آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دید و فرمود یا اباعبیر و از اینجا معلوم گردد  
 که کنیت گاهی بجهت ترحم و مطلق نیز باشد و با وجود آن متضمن نوسے از اگر ام نیز خواهد بود و در منع از کنیت کردن صبی  
 بهر کنیت که باشد چیزی سے ثابت نشده بجز منع از کنیت کردن کنیت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین حدیث  
 که بخارے و مسلم و ابوداؤد و ابی هریره آورده اند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تسموا با سمی و لا تکتوا بکنیتی  
 یعنی نام من بنید بر فرزندان اما کنیت من از آن دور باشد و علما را درین مسئله تشبیه با سیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 و کنیت کنیت او صلی الله علیه و آله و سلم اقوال است بعضی میگویند نه و نیست مطلقا که ابوالقاسم کنیت آن حضرت است  
 صلی الله علیه و آله و سلم کنیت کسی سازد خواه نام وی محمد باشد تا اسم کنیت هر دو در سے جمع گردد یا غیر محمد تا بهین کنیت  
 مجرب باشد و این قول از شافعی منقول است و حدیث مذکور دلیل اوست چه ظاهر وی بخیر و اباحت تشبیه است با سیم  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و منع و نهی از کنیت کنیت وی صلی الله علیه و آله و سلم مطلقا خواه اسم محمد بود یا غیر آن  
 قول دوم آنکه روایت است که جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یکے را گویند محمد ابوالقاسم اما  
 کنیت تنها بے اسم متنع نیست چنانچه در حدیث ترندی سے از جابر وارد شده که من سیمی باسمے فلا تکتب کنیتی هر که نام محمد  
 بنام من باید که کنیت کند کنیت من و من کنی کنیتے فلا تسم باسمے و هر که کنیت کند کنیت من باید که نام محمد بنام من  
 یعنی جمع میان کنیت و اسم کند و اگر هر کدام را تنها کند رواست و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده  
 و حدیث ترندی را با این لفظ آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در  
 روایت دیگر از اسمیتیم بے فلا تکتوا بے چون نام بنام من بنید کنیت کنیت من کنیت این نیز دلالت بر منع جمع کند  
 و این حدیث مقید و مفسر بے قید کننده و تفسیر گفته آن حدیث است یعنی منی از کنیت که در حدیث اول واقع شده  
 مقید است تا آنکه نام محمد باشد و مراد از آن نیز منی از جمع است و عمل آن برین چند آن بعد نیست گویا گفته تشبیه کنیت بنام  
 من و چون تشبیه کرد بنام من کنیت کنیت کنیت من و در مطالب لمونین از محیط نقل میکنند که قول امام محمد این است  
 قول سوم آنکه جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول را نام مالک حمه الله منقول است و استدلال ابو هریره و ابو جریج  
 است که گفت یا رسول ان ولدے بعدک من لداگر زاسیده شود بعد از رحلت تو برای من پسری اسمیه یا سیم و او کنیت  
 بکنیتک آید نام منم آن پسر را بنام تو و کنیت بکنیت تو قال نعم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آری تشبیه کنیت کن  
 و در

بنام و کنیت سن قال علی و کانت رخصته لے گفت علی بود این رخصت برای من محمد الترقوی حکم بصحت این حدیث کرده اند  
 و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن الحنفیه و نیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام و کنیت حدیث  
 عائشه است که ابو داؤد آورده که گفت عائشه جانت امراة الی البنی آمد زنی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نکالت  
 پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدستی که من زائیده ام پسری را خیمینه محمد او کنیت ابا القاسم  
 پس نام کرده ام او را محمد و کنیت کرده ام او را ابا القاسم فذکر لے انک تکره ذلک پس گفته شد مرا که تو ناخوش داری از  
 این جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما الذی حلل سبی حرم کنیتی چه چیز  
 که حلال و روا گردانیده نام نهادن را بنام من و حرام و ناروا گردانیده کنیت کردن را بکنیت من و راوی شک دارد  
 در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا برعکس چنانچه گفته ما الذی حرم کنیتی  
 و اصل اسمی و این هیچ تفادقی در مقصود ندارد لیکن محمد بنان رعایت اختلاف الفاظ حدیث انی قد ولدت می کنند که لفظ شریف  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست یا این یعنی تسمیه و کنیه هر دو جائز است جمعا و افرادے و از سیاق این حدیث  
 معلوم میگردد که جواز تسمیه امرے مقرر است و کراست در کنیه است تنها یا با اسم این طائفه که تجوز جمع میان اسم و کنیت  
 میکنند میگویند احادیث و آله بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ است و آن جمع جائز است هم در حیات و هم بعد از وفات  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تگنی بابی القاسم ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر  
 صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد از وفات جائز است چه سبب منع تگنی بابی القاسم چنانچه بخاری و مسلم از انس آورده  
 ان بود که در بقیع کسی شخصی را اندر دیکشت و گفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم التفات فرمود و  
 بجانب آنکس نگریست که مگر مراند می کند آنکس گفت یا رسول الله دیگری را ندانم ایکنم فرمود و تسعوا باسے و لا تکنوا یکتبی  
 پس مخصوص بود بزبان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه لزوم این محدور و مورد ادب مخصوص بآن زمان بکشتن نشان  
 است و در حدیث علی که گفت ان ولد لے من بعدک اشارتے است باین معنی که منع مخصوص بود بزبان حیات شریف  
 نه بعد از و سے اما در حدیث عائشه دلالت بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن درین حدیث سخن است چنانچه بیاید  
 و بعضی از علما که بر قول ایشان تصریح و اعتمادے نیست گویند که نهی از کنیه بکنیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح شده  
 و جائز نیست پس تسمیه با اسم وی هم جائز بود بطریق قیاس تسمیه بر کنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه هر دو عالم  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مخصوص بذات شریف اویند و لزوم محدور و مورد ادب که در کنیت لازم آمده چنانکه  
 در تذکرے شخصی بآن معلوم شد و در اینجا نیز لازم مے آید جواز آنکه تسمیه با اسم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیشک  
 مجوز است و چندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمد نام بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا  
 تقریر فرمود پس این قیاس در مقابلہ نصّ شد و نیز اختصاص مع انتساب کنیت اشد و اشهر است نسبت با اسم و لزوم محدور  
 در ما با اسم محلّ منع است چه بجهت علم با مشترک اسم و وقوع التفات شرعی نیز نخواهد بود و فافهم قول حواصی ازین مقالات  
 نیست که تسمیه با اسم و سے صلی الله علیه و آله و سلم جائز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر صغیرے امر چه فرمود تسعوا باسے  
 و از جهت ورود ترغیب و تبشیر در آن چه در اخبار و روایات آمده است که هر کرا محمد نام بود آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم او را شفاعت کند و در پشت درآورد و کما قال فان لے ذمّة منہ تبسمیتی محمد او سے خلق بالذم و سیانی

الکلام فیہ فی الخاتمۃ دیکھئے بکثرت و سے ممنوع ہم در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از زمان و سے وضع اذان در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 و آلہ وسلم اقولے و اشہد بود و همچنین جمع میان نام و کنیت و سے نیز ممنوع بطریق اولے و اشہد و جواب از حدیث  
 عائشہ کہ دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکہ آن حدیث غریب است چنانچہ محی السنۃ بان حکم کردہ سہارن  
 حدیث صحیح کہ دلالت بر منع آن در دانشود پوشیدہ نمائند کہ حدیث غریب در اصطلاح مشہور آن را گویند کہ یک را و  
 منفرد باشد بروایت آن و بسا حدیثی کہ تخریج کردہ میشود در صحیح و حال آنکہ غریب است از جهت طریقہ کہ بان طریق  
 آمدہ و مقابل غریب غریب است کہ اشنین عن اشنین آن را روایت کردہ اند و بعضی تعریف کردہ اند غریب را بانچہ  
 شاذ است طریق و سے و شناختہ نشدہ حال رواۃ و سے کلاً و بعضاً بکثرت روایت و ضبط و شک نیست کہ غریب  
 باین معنی منافات دارد بصحت و تحقیقہ فی اصول الہیہ و قد مر فی المقدمہ و در صحت حدیث علی نیست کہ دلالت  
 دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ترمذی بصحت آن حکم کردہ است نظر است و بعضی از  
 نقادان تضعیف کردہ اند و اللہ اعلم ومع ذلک باوجود آن دلیل نمی شود بر جواز آن علی العموم چہ در حدیث او ثابت  
 است کہ گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص است بمن و این دلالت میکند بر بقاے منع و اللہ اعلم و سیوطی  
 در جمع الجوامع از ابن عساکر آوردہ کہ واقع شد در میان طلحہ و علی کلائے و گفت طلحہ بوسے کرم اللہ وجہہ کہ تو نام کردی  
 پس خود را باسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و کنیت کردی و او را بکنیت او و حال آنکہ نمی کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم از جمع کردن در آن پس فرمود علی گستاخ کسی است کہ جرأت کند برخدا و رسول وی پس طلبید جماعہ از صحابہ  
 از قریش تا حاضر آمدند و گواہی دادند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رخصت کرد مر علی را کہ جمع کند در آن و  
 حرام گردانیدہ بر سائر امت جز و سے فان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرمود از آن کہ غنیمت کرم خوانند چہ کرم دل  
 نمون است و در روایتی کرم مرد مسلمان است مدوۃ مسلم عن ابی ہریرۃ عرب فخر غنیمت کرم خوانند بسکون را زیرا کہ  
 شراب خمر کہ اذان حامل شود مورد سزاوت و کرم است پس نمی کردہ شد کہ این ذرعت ما کرم خوانند زیرا کہ کرم قلب  
 نمون است و درین نمی دو وجہ است یکے آنکہ مراد نمی است از تخصیص غنیمت باین کرم و حال آنکہ دل نمون بان اولے  
 پس برین توجیہ این نمی منع نباشد از تسمیہ غنیمت بکرم بلکہ نمی بود از تخصیص غنیمت باین کرم و تحقیق تفصیل بموجب آنست  
 کہ مصنف در قاموس میگوید کہ غرض ازین کلام حقیقہ مخفیست از تسمیہ غنیمت بکرم و لیکن این رخصت بان کہ  
 چون این نوع از جنس درختان سیمی است باسم شتی از کرم سزاوارید شما ای مسلمانان کہ او را اہل و لائق این  
 تسمیہ ندارید از جهت غیرت الہی مسلمان شتی را کہ شریک گردانید غیر خود را در انجہ تسمیہ کردہ خدای تعالی او را بدان  
 اسم مخصوص گردانیدہ او را بان صفت یعنی کرم ذرعت شری کہ گفتہ کہ مقصود تقریر قول حق تعالی است + ان اگر کرم عندہ  
 اتقکم بطریقہ انیقہ و اشارت است بانکہ نمون شتی اہل و شتی ترست باسم شتی از کرم کہ کرم است و منے کرم جامع  
 انواع خیر و شرف و فضائل است و گفتہ اند کہ چون وصف کردی یکی را بکرم گویا اثبات کردی مر او را تمامہ اقسام  
 غیرات و شرف و لذا آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حدیث فرمود کہ کرم بن کرم بن کرم و قلب نمون سعدان انوار  
 علم و تقوی و سعادت پس می حق بود بصفت کرم و وجہ دوم آنکہ مراد منع است از تسمیہ غنیمت بکرم چہ وصف در حق کہ  
 اصل ام التجار است یعنی خمر کردن ذریعہ بہت بدح محومات و پیچ نفوس بران و ترغیب وی دران

وفا بر سبابت حدیث بدرین معنی است ولیکن زیادت قول وی صلی الله علیه و آله وسلم فان الکرم قلب المؤمن  
او ان الکرم هو الرجل المسلم مشعرست بوجوه اول و الله اعلم بتقیه کرم بسکون بمعنی مصدرست چنانچه کرم لغت را و  
هر دو لغت است و وصف شخص بآن آمده است گفته میشود در جمل کرم یا دیر به جمل عدل یا جاهل معنی و مراد اسم مشتق  
از کرم است چنانچه در ضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منع عتمه نمود از  
تسمیه عشا بعتمه بقیتهن از عتمه بمعنی تاریکی شب و گفت وی صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر  
لا یغلبکم الاعراب باید که غالب نیایند شما را اعراب یعنی بادیه نشینان عرب علی اسم صلواتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا  
و ذکر عشا بصریح نیز در اینجا صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آورده آمده و مراد به نهی اعراب از غلبه درین مهم نهی اصحاب است از  
تسمیه وی بعتمه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز گوئید یا غلبه ایشان بر شما لازم نیاید  
چنانچه فرموده الا آگاه باشید و آنها العشا نام این نماز عشا است و در روایتی فانهانی کتاب شهر العشا و در قرآن  
بسم صلوة عشا برین نماز آمده چنانچه در سوره نور پس قبل صلوة الفجر من بعد صلوة العشا و اهم سیونها عتمه و اعراب  
نام می نهند او را عتمه و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا را عتمه پس نمی کرده شد از آن از حیث محافظت لسان  
شرح و کتاب الله و لهذا اکثر علما مکرره داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر می آرند که چون می شنید این اطلاق را در غضب  
می آمد و بلند می گفت انما هو العشا و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند با چنانچه تسمیه کرده است خدای تعالی  
و نزد بعض مکرره نیست ازیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفته است و در حدیث دیگر که بخار می و مسلم از ابی هریره آورده  
اطلاق لفظ عتمه بر عشا وارد شده که بویجهون اگر بمانند مسلمانان مافی الحتمه و الصبح چیزی را که در نماز عشا و صبح  
از فضیلت و ثواب لا توها و لوجهوا هر اثنه بیایند ایشان این دو نماز را بر دستها و زانو یا بر مقدمه یعنی اگر بر پای نتوانند  
از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت و ثواب با نیجالت نیز بیایند و این دو نماز را در مسجد ترک نکنند تقدیم  
و تاخر یکی ازین دو حدیث یقین و اتفاق معلوم نشده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا مقدم است و حدیث  
جواز تاخر و میگویند منع منسوخ است بجاز و نزد بعض حدیث جواز مقدم است و میگویند جواز منسوخ است منع و طبیعتاً  
که وجه آنست که اطلاق عتمه در ابتدای امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق و جاری شد بدان استه خواص و عوام  
منی کرد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا غالب نیاید عرف جا بهلیت بر سنت اسلامی و الله اعلم و گفته اند که صواب  
آنست که تعارضی میان این دو حدیث نیست چه نهی نفرمود از اطلاق اسم عتمه بکل بلکه نهی فرمود از هر جری و ترک اطلاق  
لفظ عشا و اکتفا بعتمه یا غلبه و کثرت این اطلاق چنانچه عبارت لا یغلبکم اشعار می دارد بدان تا اگر آنرا تسمیه عشا  
کنند و گاه گاه عتمه خوانند روا بود و طبیعتاً شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب بن شکال و وجه تسمیه آنکه  
استمال عتمه برای بیان اصل جواز است تا ندانند که حرام مطلق و موجب اثم است و اشارت است بآنکه نهی از برای تسمیه است  
دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث عتمه کسی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهور تر شده بود از لفظ عشا و عشا را  
اطلاق بر مغرب میکردند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر الی الله  
البار عبد الحق بن سیف الدین ابی النجاری که چون اصل مقصود و طرح نظر در شرح این کتاب بیان نداشتیم که در بعضی از  
مد سبب نام عظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیهم اجمعین و تطبیق و ثبات آنها بود و اما مکن با حادیث نبویه و سفارسته

و تصادم کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود آورده و پیراسته ای آن رقم رد و بطلان کشیده و شک نیست  
که محل خلاف و نزاع اکثر احکام فقهیه و مسائل شرعییه است تا این محل کلام بیان در تقریر و تحریر آن حسب رای  
یافت و الحمد لله و المنته که حصول این مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که در آن کشیده شد بتوفیق الهی تعالی  
و تقهیر بر وجه موافق صورت انتظام و التیام یافت آن قصد بر آنست که آنچه بعد ازین مذکور گردد از ادکار و عاقل  
و مسکن سینه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم در بیان آن اطباء تطویل راه نیاید و بهم بر آنچه در اصل  
کتاب متن مذکور است اقتضای پذیرد یارب مگر نکته غریب یا سخن مفید بدیهه به اعتراض بصورت تصحیح کتب نوشته آید  
مگر در بعضی مواضع که شاید قلم حکم تقدیر برخلاف این تصویر جریان یابد و بهم جهت تخفیف و اختصار تعرض نکرده و حاله  
بکتاب التزام نموده اما مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در خاتمه که شیخ معصفت طریقه تنقید انهاره از کتاب مذکور در جمله از  
احادیث حکم بصفت و وضع و بطلان کرده است تطویل تفصیل اینجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز با تمام رسد و ختام  
کنند ان شاء الله الحق البین ان الله ولی التوفیق ذو القوه المتین و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و صحابه اجمعین  
**باب ۱۰** اذکار البنی صلی الله علیه و آله وسلم عاقله گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نذر الله علی کل حیوان  
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او مجموع در یاد حق  
بود و او را نهی و شریع شرع مراست را اینهمه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی و وعد و وعید و  
این مجموع ذکر او بود و تا دعا و تحمید و تسبیح و سوال و دعا و دعا و اول یعنی ذکر اطلاق کرده شمارا بوسیله تفسیر نموده  
یعنی خواندن هر حق را سبحانه و تعالی چنانچه در حدیث آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبر ازین هر دو برتر  
لا اله الا الله و حمد لا شریک له که الملک و له الحمد الخ و دعا و در ثانی بمنی طلب و در خواستن است چنانچه تفسیر کرد سوال را بوی  
و در بعضی نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجه الی التوجه و ترسیب ترخیص نزدیک بمعنی وعد و وعید است و ملازم آن  
بجمله ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل ضمیر و سبکی ذکر حق بود پس انفس وی بزرگتر مشتمل بود در حالت  
قیام و قعود و خفتن و رفتن و شستن و پیر خاستن و سایر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبود پس حاصل آنکه ذکر بمعنی  
یا کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است پس هر جا که یاد حق گفته خواهد بود یا نسیان در هر فعل و هر شان  
ذکر بود و لابد اگر زبان بادل مواضع افتد افضل و اکمل باشد و آنکه در کلام بعضی فقها واقع شده است که آنچه نه زبان بود  
ذکر نباشد و معتبر نبود باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت عند نسیان بود و کما صرح به فی القاموس  
پس شامل ذکر قلبی بودی شبهه و عدم اعتبار فعل قلب در ترتیب ثواب باطل و نه احوال حق و الحق حق ان تتبع و قیاس  
ذکر بر عقود شرعی که بیه فعل لسان معتبر نبود صحیح باشد از جهت نص شایع بر آن فتد بر اکنون آنچه از ادکار لسانی و دعا  
از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منقول و ما نورست ذکر میکند و ابتدا از وقت بیدار شدن از خواب که حکم التبدیه  
حیث و ارد نموده بیان میکند و میگوید و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وقت تجرد از خواب بیدار شد  
گفت الحمد لله الذی احیانا بعدا ماتنا و الیه النشور و عاقله روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از خواب  
برآمد سه بار تکبیر گفت و ده بار سبحان الله و بحمد الله و ده بار گفته سبحان الملک القدوس و ده بار گفته استغفر الله و ده  
گفته لا اله الا الله و آنجا که ده بار گفته اللهم انی اعوذ بک من خیق الدنیا و خیق یوم اقیمة پس شریع دعا کردی هم عاقله



گوید که گاه چون سید ابراهیم گفت لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفرک لذنوبی و اسألك رحمتک اللهم زونی علما و لا ترزع  
قلبی بعد از این بنی و سبب لی من لذنوبک رحمة انک انت الوهاب و این دو خبر در سنن ابی داود و ثابت است و بخار  
در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که هر کجا در شب از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله و لا اله الا الله  
لا شریک له الماکر له المکر و هو علی کل شئ قذیر الحمد لله سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله  
اللهم اغفر لی یا دعایه دیگر بعد ازین ذکر کنید باری تعالی ویرا اجابت کند و اگر بعد ازین ذکر و منو کند و نماز گذارد و نماز  
ویرا قبول کند و ابن عباس میگوید شب در خانه میبوید که خانه من است و یکی از ارواح مبلهره است بیقوت کرم دیدم  
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خواب برآمد و سر سوخته آسمان کرد و ده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند  
ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لا ولی الا لیاب تا یا خبر سوره و آنگاه گفت اللهم لک  
الحمد انت نور السموات و الارض و من فیهن و لک الحمد انت فیم السموات و الارض و من فیهن و در بعض روایات  
و لک الحمد انت ملک السموات و الارض و من فیهن ابدانت نور السموات و الارض و من فیهن نیز آمده و لک الحمد  
انت الحق و وعدک الحق و قولک الحق و تقاوک حق و النجاة حق و النار حق و النبیون حق و محمد حق و الساعة حق اللهم لک  
السلبت و لک الامنت و علیک توکلنت و الیک انبت و لک فاصمت و الیک حاکمت فاعط فری ما قدمت و ما اخرت  
و ما امرت و یا اعینت انت الهمی لا اله الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و عا کشته روایت میکنند که چون پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و سلم از خواب برآمد گفت اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسماعیل فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة  
انت محکم بین عبادک فیما کانوا فیهم یختلفون ابدی لما اختلف فیهم من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم  
و گاه بود که نماز را باین دعا افتتاح کرد و چون از نماز و ترغای شد سه بار گفت سبحان الملک القدوس  
و در بار آخرین او را بلند بر کشیدی و در بعض روایات آمده که در بار آخرین زیاده کردی رب الملائکة و الروح و هر گاه  
که از خانه بیرون خواستی بشد و مسجد رفت چنانچه درین وقت بودی یا بکار دیگر برآمدی و با جمل در وقت بیرون  
از خانه این دعا خواند بسم الله توکلنت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او ضل او قتل او یحبل علی و میفرمود که هر که  
در وقت بیرون شدن از خانه بگوید بسم الله توکلنت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله تعالی و او را گوید یعنی از ملائکة هدایت  
و تو قیامت و کفایت را نموده شدی تو و گاه بدشته شدی تو و کفایت کرده شدی تو و ازین شخص شیطان دوری نماید  
ابن عباس گفت ان شب که در خانه میبوید دوم شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از خانه بسوی مسجد  
روحان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا و اجعل فی لسانی نورا و اجعل فی سمعی نورا و اجعل فی بصری  
نورا و اجعل من خلفی نورا و اجعل من امامی نورا و اجعل من فوکی نورا و اجعل تحتی نورا اللهم اعطنی نورا و ابوسعید خدری  
میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز کردن و این دعا را بخواند الا که بار سقا  
بقنادیر از فرشته بکار و تاب برای او مرزش خوانند و حضرت کبریا اقبال کند بروی او و خوش تا آن زمان که از نماز فارغ  
شود و دعا نیست اللهم انی اسألك بحق النسا کین علیک و بحق ممشی فی تیرا الیک فانی لم اخرج بطرق الا شرا فاعف  
ولا تهمه و حرمت اتقاء سخطک ایضا و مرضا تک اسألك ان تقضی من النار و ان تغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب  
الا انت و در حدیث دیگر از سنن ابی داود و در دست که هر که در وقت در آمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم و وجهه الکریم

وساطة القديم من الشيطان الرجيم شیطان گوید این شخص امروز از شر من بگناه اشتباه شد و میفرمود چون کسی  
خوابید که در مسجد در آید باید که برین درود فرستد و سلام دهد و نگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خوابید که بیرون رود  
بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در بعض روایات در و آمدن و برون کسب الله و السلام علی رسول الله نیز آمده  
و تخصیص سوال فضل که بختی زیادت است بوقت بیرون آمدن براس طلب مزید است که باز آمدن بسجده دعوی بمقام  
عبادت است یا مردبان طلب رزق و کسب معیشت است و این وجه و انسب است بقول وی سبحانه و تعالی هو متغوا  
من فضل الله خیاخیه ظاهر تفسیر است و بتغیر علی الله علیه و آله و سلم چون در سجده خواست شدی گفتی اللهم صل علی  
محمد و سلم اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلك اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو است که در وقت در آمدن  
و برون آمدن در آن مطلوب و مامول است و چون نماز صبح بگذارد بر مصلی بیاید و دعا مشغول بود  
تا آفتاب بر آید و قدر یک دو نیزه از افق بلند شدی آنگاه دو رکعت بگذارد و این اقل است و اگر کسی  
زیاده بران بگذارد اتم و افضل بود و کمال آن دوازده رکعت است و فضل این احادیث بسیار زیاده برده حدیث  
دارد و شده میفرمود که این عمل برابر یک حج و یک عمره است تمام تمام تمام و بعضی علما این را از سنن موهوم  
شمرده اند و باید که در نیوقت بغیر ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و در غایت خضوع و خشوع و حضور و تفکر و تدبر معانی  
موصوف بود و در گذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشایخ گفته اند قدس الله سرار هم که هر عمل را جزا  
در آخرت است و جزای این عمل نقد است و نورانیت قلب و صفای باطن و تشریح صدر که بران مترتب میگردد  
و در بعض اوقات بذوق و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع کرده میسرود و بسط زمین را  
منور میگردد و نور ایمان و معرفت از درون طالب اشراق نموده می آید و ارض وجود او را منور میگردد و اندوخته در  
نشسته باشد اتم و اکمل است و بظاهر حدیث و سنت اوفی و مشایخ طریقت گفته اند که اگر بیم ریای خوف تشویش و قوت  
باشد در خلوت در آید و اینجا مشغول گردد و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز فجر و نشیند  
در مصلای خود مشغول بذكر حق و دعا استغفار کند و او را ملائکه گویند اللهم اغفر له اللهم ارحمه این جزای معابر است  
که بجلوس در مصلی کرده و جزای ذکر و مشغولی و حضور و نورانیت قلب باقی است و حاصل است در هر صورت  
عظمت و الاخلاص و الحضور و استقبال قبله در نیوقت بغایت موثر است و منوجه است که گفته اند که اگر خواب غلبه کند مشی  
کند بجانب قبله و هم روی قبله برگردد و از براس دفع خواب و در صبحگاه میگفت اللهم یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا  
و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا  
رب اسألك خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده و اعوذ بک من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکرب  
اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر و در شب هنگام گفتی اللهم یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا  
یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا و یا صبیحنا  
یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت بگوید اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب اشهادة رب کل شیء  
و ملکیک اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر شیطان و شر که این کلمه را در انواع روایت کرده اند و شهرت بسیار  
شعین و سکون را یعنی شرکی که وی و ران بنید از و و بران داعی گردد و نفع شین و را یعنی مضائد و جمالی حی که بدان پاشی

گردانند مع شر که نفعتین بجنه دام وال اقترت علی نفسه سو او اجره الی مسلم این را در صبح و مسا و وقت خفتن بگوید و  
 میفرمود بر بنده که در صبح و مسا هر روز و شب این دعا را بگوید بوسه پیچ گزند سے نرسد بسم الله الذی لا یضر مع اسمه  
 شئ فی الارض و لا فی السماء و سوا سمیع العلیم آورده اند که ایمان بن عثمان این حدیث را از پدر بزرگوار خود بر دی راوی  
 کرده و عمل خود در آورده بود ناگاه بوسه آفت فاج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب انکار یعنی اگر حدیث صحیح  
 و خاصیت و سوائیکه هر که آنرا بخواند بوسه پیچ گزند سے نرسد این رسیدن گزند فاج تو چیست گفت ابان هرگاه میگویی  
 حدیث همچنان است که بتور ویت کرده ام ولیکن امروز تو فتنه خواندن آن نیا قسم تا آنچه حکم و تقدیر الهی است بهما رسد  
 و میفرمود که هر که در صبح و مسا بگوید ضیعت بالله ربنا و بالاسلام دنیا و بعد دنیا حق و ثابت باشد بفضل حق تعالی که او را راضی  
 یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده را منی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی که گرداند او را مقام رضا که اسما مقامات  
 سلوک است و در قول مصنف که گفت حق باشد بفضل فی تعالی اشارت است بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنندنی  
 تفصیل و کرم اوست که بر خود لازم گردانیده و الا هیچ چیز سے بروی تعالی و تعظیم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بروی  
 حق نه و لهذا بعض علماء منع کرده اند که در دعا بگوید اللهم بحق فلان اما صح نیست که منوع نیست از جهت وقوع آن در ادب  
 ما ثوره چنانچه اللهم بحق السالمین علیک و بحق مشائی بنیاد غیر ذلک و تو جویشت نیست که گفته شد چه دی سحانه و تعالی  
 چیز سے چند بفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانیده که البته بکنند چنانچه رزق دادن و توبه قبول کردن و سوا  
 بخلق فرستادن و اینها نیز عطا بر دے لازم نیست ولیکن فضل و جود و کرم دی بروی لازم گردانیده و این در حقیقت  
 و جوب نیست فضل و کرم اوست بر بندگان و هر کس که در صبح و مسا بگوید اللهم انی ارجو ان تصحی و تصحی و تصحی و تصحی  
 و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت و انی محمد عبدک و رسولک هر که بگوید ربح فی الزمان و انک انت  
 و اگر دوبار بگوید نصف او آزاد شود و اگر سیبار بگوید سربلغ او آزاد شود و اگر چهار بار بگوید تمام و سے  
 از آتش آزاد شود و هر که در صبح بگوید اللهم یا صبح بے من نعمه او باحد من خلقک فتناک حدک لا شریک لک فک الحمد  
 و لک الشکر شکر آن روز گذارده بود و اگر در شب بگوید اللهم یا مسه بے تابا فر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صبح  
 و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این دعا خواندی اللهم انی اسألك العافیة فی الدنیا و الآخرة اللهم انی اسألك  
 العفو و العافیة فی دینی و دنیا و آخرة و مالی اللهم استر عورتی قامن روغنی اللهم احفظنی من بین ید ید من  
 خلفی و من یمینی و من شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمته ان اعمال من تحتی ابعثنا و اطلع الملک الله رب العالمین  
 اللهم انی اسألك خیر هذا الیوم فتمه و نصره و نوره و برکته و باده و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام  
 شد سے گفتے امینا و اسے الملک الله الی آخره ولیکن بجاسے هذا الیوم هذه اللیلة و مکان تذکیر تائید و ان حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم یکے از دختران خویش گفت در حدیث ابی داؤد و یحییٰ طویمم آورده که مردیست از بعض ثقات  
 صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم میکردا و را که در وقت صبح بگوید سبحان الله و بحمد الله  
 و لا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن اعلم ان الله یحکم کل شئ قد یرد ان الله قد احاط بكل شئ علما و گفت هر که  
 این را در صبح بگوید در حفظ و امان خدا سے باشد تا شب شود و اگر در مسا بگوید در حفظ حق باشد تا روز خودی از صبح  
 گفت ابو داؤد از ابی سعد خدر سے آورده گفت مرد سے حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم اند و گفت یا رسول الله

لازم افتاده بر من مہوم و دیون چکار کنم فرمود آیا ترا نیا سوزم کلاسے کہ چون اورا بگوئی حق جل شانہ اندوہ ترا بشادی بکنند  
ووام ترا بگذارد و گفت ملی یا رسول اللہ بیا موز مرا آن کلام را فرمود چون بامداد و شب گئی بگوئی اللہم فی اینہ ذبک من الاسم  
والخرق و اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من الجبن و الخجل و اعوذ بک من غلبۃ الدین و ثقل الحال ان مرد گفت این  
دعا را خواندم بار خدایا اندوہ مرا بر دو دین مرا قضا کرد و فرمود ہر کہ در بامداد و شب بنگاہ این کلمات بگوید حق تعالی کفایت  
کند از وی اندوہ دنیا و آخرت را و کلمات نیست اللہم فی ارجحت منک فی نعمتہ و عافیتہ و ستر فاعلم علی نعمتک و عافیتک  
و شکر فی الدنیا و الآخرۃ و شخصہ نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ فات بسیار بر من  
میرسد فرمود کہ چون صبح شود بگو بسم اللہ علی نفسی و املی و ما بے کہ افتی بتو نرسد روزے مرا فاطمہ را گفت سزا چہ  
مالع ست از آنکہ چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا سہ یا قیوم بک استغیت فاصح لی شالی کلمہ و لا تکلنی الی نفسی  
طرقہ عین و فرمود کہ ہر کہ ہر صبح و ہر مسافت بار بگوید حسبہ اللہ لا الہ الا اللہ علیہ تو کلت و ہر رب العرش اعظم حق جل شانہ  
مہوم دنیا و آخرت و سہ را کفایت کند این وردی عظیم ست بعضی از مشائخ سلسلہ تومیشا ولیہ قدس اللہ ہر اہم گفتہ اند  
کہ اگر یکے بود کہ اورا بیج وردے نباشد جز این یکے و در کافی ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مامور ست کہ  
این را بگوید بنص قرآن کہ فان تولوا نقل حسبی اللہ آلائیہ و خواندن این در اورا و مشائخ وہ بار نیز آمدہ و آنرا سند  
نیز مہبت اما صح و اثبت بحسب روایت بہفت بار ست و ہر کہ در اول روز این دعا بگوید سچ مصیبتے بوی نرسد تا شب  
شود اللہم انت ربی لا الہ الا انت علیک تو کلت وانت رب العرش اکرم ماشاء اللہ کان و ما تمیشا لم یکن لا حول لا قوۃ  
الا باللہ العلی اعظم اعلم ان اللہ علی کل شئی قدير و ان اللہ قد احاط بكل شئی علما اللہم انی اعوذ بک من شکر نفسی من شکر  
کل داتہ انت اخذتہ صلیتہا ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو اللہ را در اخبار کردند کہ خانہ تو بسوخت گفت خانہ من  
نہ سوزد زیرا کہ کلماتے کہ من از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ ام آنجا ست و حق جانہ آنجا نہ را نسوزد  
چون بدیدند اطراف خانہ او سوختہ بود و خانہ او سالم ماندہ و میفرمود ہر استغفار را آنست کہ بیدہ بگوید اللہم انت ربی  
لا الہ الا انت خلقتنی و انا عبدک و انا علی عہدک و عہدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوالکلام مشک علی ابوالکلام  
فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت ہر کہ در صبح بگوید از سر بقیہ و در ان روز بیدرنگ و بہشت رود و اگر  
در مسابگوید از سر بقیہ و در ان شب بیدرنگ و بہشت رود یعنی در ان روز کہ مردم بہشت روند وی زودتر  
و سریع تر رود بی آنکہ سوخت سوال و حسابش دارند بامداد ان بود کہ بیشک بہشت رود و چنانچہ در اقطار بخاری آمدہ  
من قالہا فممن اہل النجۃ و میفرمود ہر کہ در صبح و مسابگوید صد بار سبحان اللہ و مجدہ در روز قیامت کسی جاہر نشود  
بعلی فاضل تر از عمل وی مگر کسی کہ زیادہ از وی گفتہ باشد لفظ حدیث چنانچہ در صحیحین از ابی ہریرہ آمدہ است  
کہ نیارد سچ کے روز قیامت عملی فاضل تر از انچہ و سہ آوردہ مگر ان کسی کہ گفتہ است مثل انچہ وی گفتہ یا زیادہ کرد  
بران و در نیجا و اشکال ست یکی آنکہ کسی کہ مثل وی گفتہ باشد عملش فاضل تر از عمل سہ چگونہ بود و یکہ مثل وی بود  
نعم در صورت زیادہ درست مے آید جوایش آنکہ مستثنی و ریخا منقطع ست تقدیر کلام نیارد سچ کلی علی فاضلتر از  
عمل وی لیکن کسی کہ گفتہ است مثل انچہ و سہ گفتہ است می آرد علی را کہ مساوی عمل او ست و کسی کہ زیادہ گفتہ است می آرد  
علی را کہ زائد ست بر عمل می و اشکال دیگر آنکہ زیادہ بر صد بار گفتن چگونہ جائز باشد و حال آنکہ مقرر شدہ است



کہ زیادہ برے دوسے کہ شاع تعین کردہ است جائز بود چنانکہ کم از ان روا نیست و اگر زیادہ کند از قبیل تجا و زائد و عتد  
 و اسراف بود مثل اعتبار کحات و طہرات مثلاً و اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نہ و داخل عتد است و در شجاعت و از کمال  
 نیز حال ہمچنین است چنانکہ آوردہ اند کہ یکی از مثل غل و در غاب دید کہ میخوانند آنان را کہ تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نماز  
 فرض و سے نیز بان جانب دوید کہ میخوانند و سستی بر سینه وی نزدیک و برانند و گفتند تونہ از ایشان ایشان آن کنند  
 کہ سہی و سہ بار گویند و تو زیادہ بران سبک و لی جواب ازین مشکل آنکہ تجا و زو اعتبار در جائے بود کہ عدد سے مخصوص  
 تعین یافتہ باشد و چون شاع اشارت بجواز زیادت در بیجا کردہ از ان قبیل نخواہد بود کہ موجب تجا و عتد از عتد  
 و نیز گفته اند کہ عراد بر زیادت اینجا اعمال دیگر است از خیر کہ کسب کردہ نہ نفس این تسبیح و در کلام مصنف است ازین تعین  
 یارب مگر این روایت دیگر بود و اللہ اعلم و میفرمود ہر کہ در صبح دہ بار گوید لا الہ الا اللہ و حمدہ لا شریک للہ الملک اللہ الحمد  
 و ہو علی کل شئی قدیر و ارادہ حسنہ نوشتہ شود دہ حسنہ خود بودہ کریم و سے غر اسمہ بر سر عمل خیر سے نویسد و عزت  
 این ذکر آن بود کہ گفت و دہ گناہ محو شود و ثواب آزادی دہ بندہ بیابد و در ان روز خدای تعالی اور از زمین فرود آورد  
 و ہر کہ در ہر صبح دہ بار صد بار گوید اور ثواب آنرا کردن صد بندہ باشد و اور احد حسنہ نوشتہ شود و صد گناہ  
 از و سے محو کردہ شود و کسی فاضلتر از علی سے مجتہد نیارد و در سند امام احمد ثابت است کہ رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود کہ بران مواظبت نماید در ہر صبح لبیک اللہ لبیک لبیک اللہ لبیک و الخیر  
 فی بدیک و شک والیک اللہ ما قلت من قول و حلفت من حلف و اذنت من نذر فمشتاک بین یدے ذاک  
 کماہ ما شئت کان و ما لم تشا لا یكون لا حول ولا قوۃ الا بک انک علی کل شئی قدیر اللہ ما صلیت من صلوة علی من صلیت  
 و ما لعنت من لعنة فعلم من لعنت انت و لی فی الدنیا و الآخرة توقی مسلما و الحقنی الصالحین اللہ فاطر السموات  
 و الارض عالم الغیب و الشہادۃ ذا الجلال و الاکرام فانی اعمدک فی ہذہ الحیوۃ الدنیا و الشہدک لکنی بک شہید ابانی شہدان  
 لا الہ الا انت و حدیک لا شریک لک الملک واک الحمد و انت علی کل شئی قدیر و شہدان محمد اعبید کہ رسولک شہدان  
 و عدک حق و لقارک حق و الساعة آتیۃ لا ریب فیہا و انک تبعث من فی القبور و انک ان تکلی الی نفسی تکلی الی صوتی  
 و خطیۃ و انی لا اتق الا برحمتک فاعف عن ذنوبی کلہا انہ لا یغفر الذنوب الا انت و تب علی انک انت الثواب الرحیم و در  
 صبح میگفت اللہ انی اصبحت لا استطیع دفع ما کرہ و لا املک نفع ما رجو و اصبح الامر بید غیری و اصبحت مرتبنا علی فلان فقیر  
 افقر مننا اللہ لا شمت بی عدد سے و لا تنسوی صدیقی و لا تجعل صمیمتی فی دینہ و لا تجعل لدنیا اکبر منی و لا یبلغ علی  
 و لا تسلط علی من لا یرحمہ اللہ یک اصبحنا و یک اسبنا و یک یجی و یک نموت و الیک انشور اللہ عالم الغیب شہادۃ  
 فاطر السموات و الارض رب کل شئی و ملک شہدان لا الہ الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر شیطان و شر کما جانی  
 و بجمہ و لا حول ولا قوۃ الا باللہ ما شاء اللہ کان و ما لم یشاء کم یکن علم ان اللہ علی کل شئی قدیر و ان اللہ قد احاط کل شئی علما  
 فشیان اللہ صین تسون و صین تصیون و لا الحمد فی السموات و الارض و عشیاء و صین تنہرون و یخرج الخ من بہت و یخرج الخ  
 من اسکے و یحیی الارض بعد موتہا و کذلک تخرجون اللہ انہ اسألك العافیۃ فی الدنیا و الآخرة اللہ انی  
 اسألك العفو و العافیۃ فی دینی و دنیا عی و اعلی و مالی اللہ استر عورتی و امن روحانی اللہ احفظ من امن  
 یدے و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتہ اللہ صبحنا شہدک لبیک



حنة عرشک و ملائکک و جمیع خلقک انک انت اللہ لا اله الا انت وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر سبحنا و صبح المملک  
 لشرب العالمین و سہ بار میگفت اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری و میگفت اللهم جنتک  
 ارجو فلما کلتی الی نفسی طرفۃ عین و صلح لے شانے کلامہ لا اله الا انت اللهم انے اعوذیک من جہد البلاء و درک الشقاء و ہوا  
 و شتاتہ الا عدا و اعوذیک من علم لا ینفع و من قلب لا ینشع و من نفس لا یتبع و من دعوة لا یتجاب لہا و اعوذیک  
 من زوال نعمتک و تحول عافیتک و فحاجۃ تقمتک جمیع خطک اللهم انی اعوذیک من شر ما علمت و من شر ما لم اعلم و من  
 شر ما علمت و من شر ما لم اعلم اعلیٰ اللهم لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت و الیک انبت و بک خاصمت و الیک حاجت  
 فاغفر لے ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت اللهم انی اعوذیک من شر  
 سمعی و شر بصری و شر لسانی و شر قلبی و شر منبتی اللهم انی اعوذیک من التردی و من المعرق و من المحرق و الہدم و اعوذیک  
 من ان یخطفنہ الشیطان عند الموت و اعوذیک من ان اموت فی سبیلک مدبرا و اعوذیک من ان اموت لدیغ و اعوذیک  
 انتم التامات من غضبہ و عقابہ و شر عبادہ و من ہمزات الشیاطین و ان یخطفنہ اللہ الہم ہمتی رشیدی اعذنی من شر نفسی  
 اعوذ بوجہ اللہ العظیم الذی لا شئی اعظم منہ و کلمات اللہ التامات الی لا یجوز من یرد لا فاجر و باسما اللہ حتی علمت  
 منها و اعلیٰ و اعلم من شر ما خلق و ذر و برک اللهم اغفر لے جدی و ہزلی و خطائی و عمدی و کل ذلک عذی اللہ صلح لی دینی  
 الذی بے ہو علمتہ امری و صلح لے دنیا کے الی فیہا سعائش و صلح لی آخرتی الی فیہا سعادی و حل الحیوۃ الدنیا  
 زیادۃ فی فی کل خیر و اجل الموت راحۃ من کل شر اللهم انی اسألك الہدی و التقی و العفاف و العنی رب عنی و لا تن  
 علی و انصر فی لا تنصر علی و اکر لے و لا تکر علی و ابد لے و بسیر الہدے و انصر لے علی من یغی علی رب جعلنی لک شکار لک  
 ذکرا لک رب لک مطوعا لک محبنا الیک ادا و ما سنبار یقبل توبتی و اجب عوفی و غسل عوفی و ثبت حجتی و سد دسالی  
 و ابد قلبی و اسئل خیمتہ صدری اللہ ما رزقتنی مما احب فاجعل قوتی فیما تحب اللہ ما رویت عنی مما احب فاجعلہ فراغالی فیما تحب اللہ سم  
 لنا من خشیتک تحول بہ بیتنا و بین معاصیک و من طاعتک ما تبلغنا بہ خبتک و من یقین ما تنون بہ علینا مصیبات  
 الدنیا و تنعنا یا سماعنا و البصارنا و قوارنا ما صیبتنا و اجعلنا الوارث منا و اجعلنا نازنا علی من ظلمنا و انصرنا علی من عادانا و لا تجعل  
 مصیبتنا فی دنیانا و لا تجعل الدنیا اکبر منہا و لا یبلغ علمنا و لا غایتہ رغبتنا و لا تسلط علینا من لا یرحمنا اللہ بعلک الغیب قد ترک علی خلق  
 اجنبی ما علمت الحیوۃ خیر الی و توفنی اذ علمت الوفا خیر الی اسألك خشیتک فی انیس الشہادۃ و اسألك کلمۃ الحق فی الرضی و غضب  
 و اسألك العقد فی الفقر و النعی و اسألك نعیم لا ینفد و اسألك قرۃ عین لا یقطع و اسألك لذۃ النظر الی وجہک الشوق الی لقائک فی غیر  
 مضرة و لا فتنۃ مضلۃ اللہ زینا بزمینۃ الایمان و اجعلنا بابۃ مہدیین اللہ حیلنہ اعظم شکرک و اکثر ذکرک اتبع لصحاک و احفظ  
 و صیتک اللہ انی اسألك الصحة و الخفة و الامانة و حسن الخلق و الرضا بالقدرا اللہ طر قلبی من النفاق و علی من الراء و اسألے  
 من الکذب و عینی من النجیانة فانک تعلم خائتہ الاعمین و ما تحفے الصدور و اراہن عباسش مرویت کہ تفسیر خائتہ الاعمین بان  
 کہ شکار مروے در میان جمیع شستہ ہشت ناگاہ جمیلہ از پیش ایشان گذشت این مرد بخت استیجا و شرم داشت  
 از ان جمیع در پاس ایشان سر فرود افکند و نگاہ بان زن نکرد چون اینہا را غافل یافت سر بر آورد و ز دیدہ گاہی  
 بجانب و سے کرد این خیانت چشمست در نظر حرام اللہ اجل سریرے خیر من علانیہی و اجل علانیہی صالحۃ اللہ انے  
 اسألك صلح ما توئے الناس من الابل و المال و الولد غیب الفضال و لا یحصل اللہ ابدی و سدونی اللہ رب السموات

السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء فاتق الحبيب والنوے ومنزل التورته والانجيل والفرقان اعوذ بك من شدة  
 كل شئ انت انت اقدنا صيتها اللهم انت الاول فليس قبلك شئ وانت الآخر فليس بعدك شئ وانت الظاهر فليس  
 فوقك شئ وانت الباطن فليس دونك شئ اتقن عنا الدين واغننا من الفقر يا رحم الراحمين اللهم رب جبرئيل و  
 ميكائيل و اسرافيل فاطر السموات والارض عالم الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون اهدنا  
 لما اختلف فيه من الحق يا ذك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم وحيد انك لا تدور ودير غيري صل الله عليه وآله وسلم  
 كبريچ عبادتي بعد از اداي لرائض فاضلة از صلوة بر رسول خدا صل الله عليه وآله وسلم بود و سبچ و سبچ براي حصول  
 قرب و رضاي الهی تعالى و حصول سعادت دنيا و آخرت بالاثراز و سبچ و نوافل و منافع آن در کتب و دفاتر تکمیل  
 ازان در خانه کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در بيان احوال بدينه مطهره علی ساکنها السلام توضیح شده  
 است نقل کرده ایم رجاء للقبول و بعد از وی رساله منفردة تالیف یافته مشتمل بر آنچه در اینجا بود با زیادات صلوة که  
 از بعض مشایخ عظام صادر شده و الحمد لله علی ذلک و کیفیت درودی که از حضرت رسالت صل الله عليه وآله وسلم  
 مروی است بسیار است در کتاب صلوة پیشتر یاد کرده ایم از آنجمله یکی انیت اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت  
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و السلام علیک  
 و رحمة الله و بركاته دوم کیفیت اللهم صل علی محمد و علی اهل بیتی کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا  
 معهم اللهم بارک علی محمد و علی اهل بیتی کما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معهم صلوات الله و صلوات  
 المومنین علی محمد و النبی الامی السلام علیکم و رحمة الله و بركاته و مجموع کیفیاتی که با رسیده چهل و هشت است پس پیش از آنکه  
 از حضرت رسالت صل الله عليه وآله وسلم مرویست و باقی از صحابه و تابعین رضوان الله علیهم جمعین و در افضل کیفیات  
 علمای اختلاف است بعضی بر آنند که افضل صبیح صلوة همان است که خواندن آن در تشهد صلوة مروی و معمول است  
 چه صلوة افضل حالات بنده است و لابد آنچه در و سبچ و افضل و اکمل بود و بعضی گفته اند که هر چه مشتمل بود بر بیان  
 و تاکید کما و کیفایا و اکمل بود از غیر خود و شیخ محی الدین نودے رحمه الله علیه در اذکار برین مختصر کرده که افضل  
 آنست که بگوید اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک النبی الایم و علی آل محمد و از واجه و ذریت کما صلیت علی ابراهیم و علی آل  
 ابراهیم و بارک علی محمد النبی الایم و علی آل محمد و از واجه و ذریت کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین  
 انک حمید مجید چه این کیفیت جامع مجموع عباراتی است که در احادیث صحیح و ارو شده و بعضی گفته اند که او سبچ و افضل  
 آنست که هر کدام از صبیح که مردی و ماثور است جدا جدا در و بفرستد چه جمع میان آنها احداث صیغه دیگر است که  
 مروی نیست و ماثور و امام ابراهیم مروی رحمه الله علیه میگوید افضل آنست که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد  
 کما ذکره الله اکرون و کلامه عن الغافلون **فصل در بیان ادعیه جامه پوشیدن حضرت**  
 نبوی صل الله عليه وآله وسلم چون جامه پوشیده در اکثر روایات چون جامه نو پوشیدی چنانچه مضمون در باب  
 پوشش آن حضرت صل الله عليه وآله وسلم بگوید این دعا خواندے اللهم ک الحمد انت کسوتتہ اساک خیر و  
 خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له و میفرمود هر که جامه پوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانی هذا و زینتہ  
 من خیر خل سبغ و لا قوه غفر له ما تقدم من ذنبه لیغنی امر زید شود هر گناهی که پیش ازین کرده باشد و در بعض



و در حالت بول یکی بر آن حضرت علیه السلام که جواب داد فرمود که خدای تعالی سیده را بدین دشمن میگرد  
 نیفتد سخن گفتن در بول و میفرمود باید که کسی در حالت بول و غائط استقبال و استند بار قبله نکند و این حرام است  
 نزد امام ابوحنیفه مطلقاً خواه در عمارات و خواه در صحرا و نزد احمد و ابی ثور صاحب شافعی و راجح نزد این اعراب  
 مالکیه و ابن خرم از طاهریه نیز همین است و نزد امام شافعی و مالک در صحرائه در عمارات و از امام ابوحنیفه و احمد نیز  
 این فرق روایت کرده اند و وجه و سبب آنست که در عمارات دیوار پرده است میان و سبب و کعبه زیرا که در محراب  
 چندین کوه و بیابان حائل است بلکه آنست که استقبال و استند بار در بنیان عرفا مضاف بحد است و نیستند  
 که معدوم است براس آن و او را شیاطین است و صلح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجهی  
 آنست که طبعی گفته که صحرا خالی نیست از میله از انس یا جنس پس اگر استقبال کند قبله را یا استند بار کند آنرا شاید  
 که نظر سبب از معصیان بر عورت و اوقات و این معنی مومن است در بنیان و از بعضی احادیث نیز حوازان در بنیان  
 معلوم میگردد و چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت برآمدن من بالا خانه خفصه را پس دیدم آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم را که قضای حاجت میکرد و پشت بجانب قبله و نیز ابو داؤد و از ابن عمر آورده که وی بنشاند راحله خود را پیش  
 پستری پشت و بول کرد بجانب آن گفتند یا ابوعبدالرحمن آیا نیست که نمی کرده شده است ازین فرمود کنی از عمل  
 آن در فضاست و چون چیزی بود میان تو و قبله که شتر کند ترا لا باس از اینجا معلوم شد که شتر و راحله و مانند آن نیز  
 حکم بنیان دارد و وجه اول از وجوهی که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در و سبب جاری است و حجت آنکه  
 مطلقاً حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق است و حدیث اباحت بصحت نرسیده و اگر برسد چون هیچ  
 محرم معارض آید ترجیح محرم راست و قوی جاز دارند استند بار و استقبال و تمسک کنند بحدیث ابن عمر و بعضی  
 مطلقاً مباح گویند و این قول را العالیه و عروه و ربیع و داؤد و طاهری نسبت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرده  
 رجوع باصل کنیم که اباحت است و شک نیست که قول امام ابوحنیفه و تابعان وی به تنزه و احتیاط نزدیکتر است و بعضی  
 نیز ترجیح آن کرده بقول خود گفته و این حدیث را حجاجی عن ابن عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سکنان مدینه  
 و سمرقانه بن مالک و سهل بن حذیف و اسامه بن زید و ابی هریره و عقیل اسدی و عبداللہ بن الحارث الزبیدی  
 بطریق مستند روایت کرده و در اکثر احادیث بنی از استقبال و استند بار هر دو واقع شده و در بعضی ذکر استقبال فقط  
 و حدیثی رخسار که از عائشه در مسند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر علیه السلام و آله و سلم ذکر و نه که جمیع استقبال قبله در حالت  
 بول اگر است میدارند فرمود بر سبیل انکار که چنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد و نزد  
 پس معتقد را روی قبله کنید یعنی اگر استقبال را کرده میدانید نکنید و استند بار کنید از اینجا جواز استند بار نیز معلوم شد  
 مصنف میگوید این حدیث هر چند در مسند احمد است اما امام اهل حدیث بخاری رحمه الله علیه در آن طعن کرده و گفته اند  
 آنکه کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد متفق بر اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع است و در سلسل است  
 پوشیده ماند که چون از و سبب حدیث عائشه یا شد از سال چه سنه دارد و یا بر مگر مسل اینجا بجهت منقطع است و غلط است  
 بر منقطع بطریق تفسیر است و این نیز باطل است و بعضی از روایات این حدیث ضعیف اند و ضعیف و اطلاق و حدیث  
 و نیز شاذ است و بی اعتبار روایات ثقات و همچنین حدیث حجت را نشاید با احادیث دیگر که نص اند در نهی استقبال



استبداد معارض نیا بد و چون از آنخانه بیرون آمد که گفتی الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی کنا نجاهی فانی غایب است  
که این گفتن بزبان بود و از اینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استیجاب پیش از آن است و وضو حرام نیست و خوشایست شده است  
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامد و اما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد  
پس از آن در سلام کرد غایت احتیاط اینست که بعد از آنکه سلام از مساجد اقدس است و با جمعه در رد سلام همچنین احتیاط  
باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از آنخانه چون مروست باید خواند و اگر این را عمل بر تصور این مضمون دل  
کنند چنانچه بعضی گفته اند نیز صورتی دارد و در بعضی روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آنخانه غفرانک  
سیکفت اشارت بعد از تقصیر که در ترک ذکر الهی غرض است در بیانات رفت و بعضی از مشایخ گفته اند که غیظه ذکر و وقت  
قضا است حاجت آنست که در احتیاج و ندنس خود و تقدیس و تنزه جای الهی تعالی بنیدیشد ذکر درین مقام است  
و الله اعلم و از کار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از آن بصحت رسیده و چه نرسیده فصل  
در از کار اذان صحیح آنست که مشروعت اذان در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب سری بود  
در پنج حدیثی درین باب ثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بعد و اسرار چنانچه بعضی گفته اند که اسرار  
دوم در مدینه بود یا در شب اسرار اذان شنید بالا که آسمان و لیکن ماسور نشد با قاست آن بروی زمین  
اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مدینه بود چنانچه در محبین از ابن عمر آمده که چون دوم آوردند مسلمانان بعد  
جمع میشدند بر سر نماز و قرار میدادند وقتی معین را بآنکه ندا کنند برای آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند  
روزی درین باب که چه باید کرد بعضی گفتند تا قوسی باید در مثل قوس نصاری و بعضی گفتند قرن مثل قرن بود  
و در روایتی آمده که بعضی گفتند آتش برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر چه امری را فرمایند که ندا کنند  
بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخیز ای بلال و ندا در ده نماز و میگویند که درین وقت سحر باشد  
بی کیفیت مخصوصه اذان وقت و دیگر عبدالله بن زید انصاری که او را حسب الاذان گویند خواب دیدم که مرا که ناخوشی  
در دست دارد گفت آیا میفرستی ای بنده خدا این نا قوس را بمن آن مرد گفت چه کاری کنی این را گفت تا خوابم  
مردم را بدان نماز گفت من ترا بهتر ازین چیزی که بیا موزم پس بیا موقت بوی اذان را چون صبح شد بگاد  
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و واقع را عرض کرد فرمود بیدارستی و راستی که این رویا حق است بر خیز و  
القائم بر بلال که آواز دے نرم تر و بلند تر و شیرین تر است بعد از آن عمر بن الخطاب نیز این واقع دید  
و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنید فرمود الحمد لله و گویند که محبت جهانی و پروایتی چهارده موافق یکدیگر خواندند و نیز  
آمده که بعد از آن و حی نیز موافق آن آمده الله اعلم در اذان پنج چیز شریف فرمود یکی آنکه سلام انچه از مودن بشنود مثل  
آن بگوید جز فطحه علی الصلوة و علی الفلاح که آنرا بر احوال لا قوه الا بالله بک کند و حدیثی در معنی بیان حلقه  
و حیلله ثابت شده و نه در اقتصار بر حیلله در بعضی احادیث صحیحه واقع شده که بگوید یا بنده بگوید مودن بیکر حلقه در حیلستین  
و ظاهرش اقتصار بر حیلله است و در بعضی احادیث آمده که بگوید در حیلستین لا حول الا بالله و حج بیابان  
حیلله و حلقه و حی است مرخصان را کذا فی بعض شروح المحسن الحسین و انچه بعض مردم در حلقه علی الفلاح گویند یا بنده  
کمال و مالک شیار کمین نیز صحیح شده و در وقت شهادتین و اذان و ابانیر آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز در آمد



اجابت سوزن لازم بنود زیرا که چون اجابت فعلی نمود با وجود آن اجابت قبولی حاجت بخود دوم آنکه بگوید رضیت بالله رباً  
وبالاسلام دنیا و آخرت رسولاً و فرمود که این قول موجب مغفرت است و در مشکوٰۃ از حدیث مسلم است بدان لاله الا الله و لا اله الا الله  
لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنکه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و آله  
و آله و سلم بفرستد بعد از اجابت سوزن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة بکون  
الوسيلة و الفضيلة و الغیة مقام محمود و الذی وعدت انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیا می نویسد بگوید  
و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان سوزن بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة  
صل علی محمد وارض عنه رضا لا یخط بعدہ باری تعالی دعای ویرا اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک و ادبار نهارک و احصوات دعائک فاغفر لی و ابوامامه  
میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چون آذان اذان بشنید که این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة  
الستجابة استجاب لها دعوة الحق و کلمة التقوی تو فنی علیها و احسن علیها و احسن من صالحی الیها علما یوم القیمة و  
میفرمود دعا میان بانگ نماز و اقامت مرد و نیست گفتند چه بخوانیم فرمود دعایت بخوانید در دنیا و آخرت  
تثبیه میسر کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنفس نفیس خود اذان گفتند یا نه جواب میگویند آری کیبار  
در سفر در وقتیکه بالا باران بود و بایان گل و گدازد نماز را با اصحاب خود بر و احل کذا عند السیلة بروایت الترمذی  
و لوی و نیز از روایت ترمذی بدان جزم کرده و بعضی گویند مرد امر طلال است یا اذان بر طریقه مجاز تقریر نه روایت  
احمد در مسند خود محمد بن واقع فاعمل لافاذن دیگر اختلاف است میان علما که اذان افضل است یا امامت قول مختار  
آنکه هر که بنفس خود باقامت حقوق امامت اعتماد بعبود امامت افضل بود و الا اذان و نیز اختلاف است در جمیع میان  
اذان و امامت نزد بعضی مکرده است و نزد بعضی خلاف اولی و بعضی گفته اند مستحب است تصحیح کردن این قول را از کسی  
و بصحت رسیده از عمر گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابوحنیفه  
نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند و اگر قصه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مذکور بصحت رسد ثابت شود و جمعی میان  
اذان و امامت بیکر است **فصل در ادعیه عشره ذی الحجه در عشر ذی الحجه دعا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم**  
علیه و آله و سلم بسیار کرده و دیگران را امر کرده به بایلی و تکبیر و تحمید و در بعضی روایات وارد گشته که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
علیه و آله و سلم تکبیر گفتند از نماز با مد اوروز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق از پی هر نماز فرض گفتند الله اکبر الله اکبر  
لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الحمد و در بعضی نسخ این کتاب الله اکبر سه بار و اربعه و مشهور و مذکور در کتاب  
ویرا السنه و بار سست و الله اعلم و مصنف میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث بدرجه صحیح ترمذی رسیده و کامل الی اسلام  
مجموع بر بنیست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است میان آنکه اربعه و لیکن واجب است نزد امام ابوحنیفه و امام  
و ظاهر کلام رساله این ابی زید که در مذہب امام مالک است نیز هم برین است و مستحب است نزد غیر ایشان لیکن خلافت  
سست میان آنکه در وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام ابوحنیفه ابتدا و انتهای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم  
محرکه مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و محمد شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق  
که مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیر اثنا عشر تشریق برین مذہب طاهر است و محمول بر حقیقت با اعتبار



نزدیك امام ابوحنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله و الله لا شریک له  
 که الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر بادعاها سه دیگر که در باب حج گذشت و از نجابت مصنف اینجا اعاده نکرد فصل  
 در ادعیه دیدن ماه نو حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون ماه نو دید که گفتی اللهم اهدنا لهذا علینا بالاسلام  
 و الا یمن و الاسلامه و الاسلام ربی و ربک الله و گاه گفتی اللهم اهدنا لهذا علینا بالاسلام و الا یمن و الاسلامه و الاسلام  
 و التوفیق لما تحب و ترضی ربنا و ربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون ماه نو دید که گفتی ہلال خیر و رشد ہلال خیر و رشد آمنت ہلالہ کے خلقک آمنت ہالذی خلقک الحمد لله  
 ذہب بشہر کذا و جہا لبشر کذا و در سنن ابی داود حدیث ضعیف است از اینجا این معلوم گردد کہ بر تقدیر دیدن ہلال بن اویہ  
 میخوانند اما آنکہ عادت شریف بر آن بود کہ البتہ مقید میشدند بدیدن ماه نو چنانچہ در مردم متعارف است معلوم  
 مگردر ماه رمضان و عید ذی الحجه کہ التماس کردن و جستن آنها مستحب و منون است اما تنہیت و مصافحہ بدیدن  
 ماه نو و دریافتن یکدیگر را چنانچہ متعارف است در مردم چیزے نیست نعم مصافحہ مطلقا سنت نیست لیکن از جهت  
 خصوص این وقت سنت نبود اگر چه تنہیت بدرآمدن رمضان و بعدین با ثور است و بعضی از علمای شافعیہ گفته اند  
 کہ تنہیت بعدین و شہور و اعوام مباح است نہ سنت و نہ بدعت و الله اعلم فصل در بیان ادعیه طعام  
 خوردن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چون طعام خوردی ابتدا بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن  
 فرمودی و گفت چون کسی طعام خورد باید کہ بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید کہ آخر یا بحاکم یا اول یا  
 بگوید بسم الله فی اوله و آخره و نزد محققان اہل حدیث تسمیہ در اول طعام واجب است چه احادیث امریہ و صحیح  
 و سالم از معارض است و ظاہر امر واجب است مادام کہ آن را معارضی نباشد و نزد اکثر فقہا امر اینجا برای استحباب است  
 و تسمیہ در اول طعام واجب نہ و همچنین است سخن در تسمیہ بعد از طعام اما اگر در جمعی باشد تسمیہ یکی ازین جماعہ مجزی  
 کافی است از تسمیہ دیگران یا نی جمیع از علمای سنیونید مجزی است و حاجت نیست کہ ہمہ بسم الله گویند یک کس کہ  
 گفت پس است گو یا مقصود ایشان این است کہ بسم الله باید کہ بر طعام مذکور شود تا برکتی و نورے در آن بیاید  
 گویندہ یک کس باشد از جماعہ یا بیشتر اما حدیث خذ فیہ موافق این سخن نیست چه وی روایت میکند کہ گفت آن  
 حضرت نافع ابنی بصری کہ ما حاضر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طعاما طعامی را و بنور آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم دست و طعام ننہاده بود و ما نیز با دست کہ داشتیم دست ننہاده فجاءت جارتہ کا ننا ترفع پس آمد زنی گو یا کہ  
 کسی اندازد او را بر طعام یعنی از غایت گرسنگی بے اختیاری افتاد بر طعام خد بہت تقصیر بدی با فی الطعام پس خوا  
 آن زن کہ بہد دست خود را و طعام فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیدہ دست آن  
 زن را تا طعام با ایشان خوردیم جہا اعرابی پسترد آمد مرے از بادیه نشینان بہین صفت چنانچہ بعضی روایات آمده  
 میغ دوے نیز خواست کہ دست و طعام نزنند فاخذ بیدہ پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست او را  
 نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یستحل الطعام بدستک شیطانی  
 میگردد و طعام را برای خود یعنی قادر میگردد و از آن خود میسازد و طعام را ان لا یدکر بسم الله علیہ از جهت آنکہ خدا عز و  
 بران و آنہ جہا بیدہ الجاریہ و بدستی کہ شیطانی آورد این زن را بے استحل بہا نا حلال گرداند طعام را برای خود بسبب وی

فاخذت بيدك ليس كرفتم دست اور انجا بھذا الاعرابی پس آورد شیطان این اعرابی را لیستخ بر تاج ممال سازد  
 بواسطه دے طعام نابراے خود فاخذت بيدك پس كرفتم دست اور والدی سے نفسی بیدہ سوگند آن خدا کے بقای  
 من در دست قدرت اوست ان بیدہ نفی بد سے مع بدیہا پرستی کہ دست شیطان دوست بخاریہ و اعرابی اور دست  
 من ست کہ گرفته نگاہ داشتہ ام انہا را تم ذکر اسم اللہ و اکل شیر یا ذکر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خدا را بخورد  
 و در سنن ترمذی سے نیز از حدیث عائشہ موافق این حدیث حدیفہ ثابت ست کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہشش  
 نفر از صحابہ طعام بخورد ناگاہ یک اعرابی درآمد و آن طعام را مجموع بد و لغتہ بخورد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ این  
 اعرابی اگر بسم اللہ گفتی این طعام شمارا کافی بودی و محقق ست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعت سبم اللہ گفتہ بودند پس  
 اگر تسمیہ کی کافی بودے از تسمیہ باقی محتاج تسمیہ اعرابی نہ شدہ نہ دے در اینجا میرسد کسی را کہ بگوید کہ در ابتدا اسے طعام  
 اگر یکے از جماعہ کہ متع باشند بر طعام تسمیہ کنند کافی بود اما اگر در اثنا اسے طعام کی در آید و شریکیہ گردد چون حال ابتدا  
 طعام اوست تسمیہ شش باید کرد و قضیہ این دو حدیث ازین قبیل ست بدانکہ تمسک بحدیث حدیفہ در عدم کفایت  
 تسمیہ کی از جماعہ بنی برانست کہ آمدن جاریہ و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در اثنا اسے اکل بود تا گویند  
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعہ بسم اللہ گفتہ بودند و از اول حدیث کہ مصنف آن را نقل کردہ ظاہر میشود کہ آمدن  
 در اول طعام بود کہ بنور آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و صحابہ ابتدا نکردہ بودند و دست در طعام نزدہ چنانکہ مذکور  
 آوردہ کہ گفت حدیفہ بودیم نہ کہ چون حاضرے شدیم با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طعامے را نمی نہادیم دستہای خود را  
 در طعام تا ابتدا سیکر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و سبم و نہاد دست سیارک خود را و با حاضرین ہم با آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم یکبارہی طعامے را پس آمد جاریہ گویا کسی نے اندازد او را بر طعام پس دست نہادن گرفت در طعام الحیدر  
 یعنی ہنوز ابتدا در طعام نکردہ سو قوت ابتدا اسے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استادہ بودیم کہ آمد جاریہ و ہمچنین  
 ظاہر میشود از حدیث کہ گفت تم سبے و اکل دانینے نزد اہل صادق ظاہر ست فافہم و اللہ اعلم و در حدیثہ ضعیفہ  
 وارد ست کہ من سبے ان سبے علی طعامہ کہے کہ فراموش کند تسمیہ را و بعض نسخ ان ایسی واقع شدہ یعنی  
 دعا خواندن را یعنی بسم اللہ گفتن را بر طعام خود فلیقرأ قل ہو اللہ احد پس گو کہ بخواند قل ہو اللہ احد را از فراغ چون  
 فارغ شود یعنی قل ہو اللہ احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلاسے ترک تسمیہ در ابتدا اسے آن میکند و متعانت کہ  
 بگوید بسم اللہ اولہ و آخرہ چنانکہ گذشت و چون از طعام فارغ شدہ گفتے الحمد للہ الحمد للہ بارکافہ غیر کفنی ولا یورع  
 ولا یستغنی عنہ ربنا و گاہ گفتے الحمد للہ الذے کفانا و اوانا و میگفت ہر کہ طعام خورد و بگوید الحمد للہ الذے کفانا و اوانا  
 غیر حلال یعنی دلاقۃ آخر زیدہ شود جمیع کلمات ان گذشتہ وی و گاہ بعد از طعام گفتے اللہم طعمت و شبعیت و ایت و غنیت  
 و بدیت و احسنت فلک الحمد علی ما اعطیت و گاہ میگفت الحمد للہ الذے کفانا و اوانا و اللہ الذی کفانا و اوانا و کل  
 اتانا و در حدیث دیگر ثابت ست کہ فرمود چون یکے از شما طعام خورد باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ و اطعمنا فیہ و اگر شیر  
 بیا شد باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ و زدنا منہ یعنی در شیر بگوید اطعمنا فیہ و اگر شیر یاغی و دیگرست باید کہ  
 ہم از شیر زیادے و سے طلبد و از فضل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز ہمچنین منقول ست و چون آب شامید  
 بسے نفس شامیدی و دلمان از ظرف جدا کردے و نفس زدی و در اول ہر یک بسم اللہ و آخر الحمد للہ یعنی در بعض روایات





ضیافت کرد و در بوسه ذکر و عفت و دعائیت و ترند سکه آن را در شمال نیز آورده این مکر در وقت دیگر باشد و الله اعلم  
 و میفرمود چون طعام خورید آنرا گدازه کنید بیا حق و بنابر این نباید که طعام بخورید و غفلت بخسبید و ذکر نماز نکنید شکرانه  
 نعمت حق را و فرمود در عقب طعام در خواب مستوی که دلهای شما سخت شود بجهت غلبه احکام نفس همی و خروج بخارات  
 غلیظه و طریان غلظت غفلت و یکبار دست مجذوم بگیرید و در قصعه طعام خورشین نهاده و گفت کل بسم الله ثم الله با الله  
 و تو کلام الله بخوانید یا حدیث یا حدیث فروا من الجذام کما تفر من الاسد معارضه دارد و وجه تطبیق در آن و تحقیق این  
 بحث در آخر فصل معالجات بیاید انشاء الله تعالی و امر میکرد که بدست راست طعام خورید و بدست چپ بخورید که شکرانه  
 بدست چپ بخورد و سکه آشامد از اینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کس شکایت کرد پیش  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه چند آن میخورد سیر نمی شوم فرمود متفرق بخورید همه با یکدیگر خورید و  
 باید حق کنید تا برکت بر شما نزول کند **فصل در سلام و آداب حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم درین باب**  
 در حدیث صحیح ثابت است که افضل اسلام و خیره اطعام اطعام و ان تقر اسلام علی من عرفته و من لم تعرف یعنی  
 فاضلترین و نیکوترین امور مسلمانی دو چیز است یکی خوراندن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آنکه شناس  
 و بر آنکه شناسی اشارت است بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمده خصائل مسلمانی است و از اینجا معلوم شد که سلام  
 اسلام است نه محبت و در عبادت و مانند آن اختلافی ظاهر می شود و نزد بعضی حق اسلام است و نزد بعضی حق محبت  
 چنانچه در سابق بدان اشارت کردم و در همین است که چون باری تعالی آدم را بیا فرید گفت برو نزد آن جماعه از ما که و  
 بر ایشان سلام کن و بشنود تا ایشان ترا چه جواب میگویند که آن جواب تحیت تو و تحیت ذریه است پس دم برفت و  
 بر ایشان سلام کرد بلفظ اسلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک و رحمة الله فلفظ و رحمة الله زیاده کردند و  
 در رد اسلام زیاده و رحمة الله واجب و حسن است و زیاده بر آن و تبرکاته آمده و در بعضی روایات و تفرقه نیز آمده چنانکه  
 بیاید و تقدیم السلام بر علیک یا عکس هر دو جایز است و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه میفرمود بافشای سلام دادنی  
 سلام آنست که آنکس که بروی سلام میکند بشنود همچنین در رد سلام و سلام هر دو شامل است و جهال دارد که مراد بافشای  
 و تمیم آن باشد یا شناسا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و کسان همیشه نزد شما  
 نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری است قال عمار ثلث من جمعین فقد جمع الايمان <sup>ان</sup>  
 من نفسک و بذل السلام للعالم و الاتفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول فروع خیرات است چه انصاف  
 موجب ادا سعه حقوق خالق و مخلوق است بر وجه اکلی و انصاف بحسب لغت نصفانصت کردن است و چون در صورت  
 ادا سعه حقوق هر دو جانب مرع و ملحوظ است گویا نصفانصت نسبت یافت از نیمت او را انصاف گفتند و بذل سلام  
 مرعوم خلایق را که مستلزم تواضع و مهربانی و خوش خلقی است و اطعام طعام و اتفاق مال که اثر جود و رحمت و شفقت  
 است خصوصاً از سرفلت و درویشی چون با انصاف جمع کئے جامع فروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم بر کودکان و اطفال میگذاشت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت پیر زنان و شکستان میگذاشت و سلام  
 میکرد و اگر چه قاعده آنست که خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و  
 گدازنده بر بنده و سوار بر پیاده و جمع تا بیل بر جمع کثیر و گفته اند که این بر تقدیر است که پیش آید و حسن را بهی ما اگر کسی

قاعد بود و دیگرے وارد ابتدا کند و اگر دیکبر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند درین صفات  
 هر که ابتدا کند سلام فضیلت او را بود و اگر راجع و زائد بود و ابتدا کند بطریق اولی فضیلت او را بود چنانکه آن حضرت  
 میگردید صلوات الله علیه و آله و سلم و میفرمود که نزدیکتر و او را تر خلق بخدای تعالی آنکس است که پیشی میکند و در سلام کردن  
 و عادت حضرت بنوے صلوات الله علیه و آله و سلم آن بود که چون درآمدے سلام کردے و چون باز گردیدے سلام کردے  
 و میفرمود اذ اقعدا احدکم فلیسلم و اذا قام فلیسلم و چون بیاید و بر نشیند یکے از شما در مجلس باید که سلام کند و چون  
 برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الا و لے با حق من الاخرة پس نیست کرت اولی که وقت در آمدن است سزاوارتر  
 سلام کردن از کثرت ثنائیکه وقت برخاستن است و جای دیگر فرمود اذ القى احدکم صاحبہ فلیسلم علیه چون ملاقات کند  
 یکے از شما صاحب خود را باید که سلام کند بروے فان حال بینهما شجرة او جدار ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر جاهل  
 شود میان آن دو کس در ختی یا دیوارے پست ملاقات کند یکی دیگر سرا باید که سلام کند بروے درین ملاقات  
 نیز یعنی باین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب بود چه جاے زیاده برین و درین کمال مبالغه است در  
 و تحریض بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد درآمدی اقتضای بحیث مسجد کردی و دو رکعت نماز  
 بگذاردی که حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنگاه سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل این صورت که مستلزم تعظیم  
 درگاه عزت است جل جلاله مقدم است بر حق خلق که باعث برتر جم و تکریم ایشان است تقدیم حق عباد در جاه است که  
 ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد و چنانچه در قصاص و مانند آن چون شریعت  
 درآمدے سلام که سنت است نزد درآمدن بر اینچنانه بنوعی کردی که بیداران بشنیدند و خوشگمان بیدار شدند  
 و میفرمود السلام قبل الکلام و لا تدعوا احد الی الطعام حتی یسلم یعنی اول باید که سلام کنند بعد از آن کلام و پیش از  
 سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و نخواهند کسی را بطعام پیش از آن که سلام کند مقصود تقدیم سلام است  
 بر کلام و طعام و اگر مسلم بصیغه تجبول یا بلفظ خطاب خوانند نیز رواست اگر بر وایت درست آید و الله اعلم و منصف  
 میگوید هر چند در مسناد آن ضعیف است اما عمل به اسلام بر آنست که اول سلام میکنند بعد از آن کلام میکنند و طعام  
 بخوانند و این دلیل سنی صحت اصل حدیث و ثلثی میکنند صنعت انشاء پیش از او در حدیثی دیگر وارد است اسلام قبل  
 السؤال فمن بدأکم بالسؤال قبل السلام فلا تجیبوه یعنی باید که اول سلام کنند و بعد از آن چیزی بپرسند و بطلبند و هر که  
 ابتدا بسؤال و طلب کند جوابش ندید و اجابتش نکند محبت زجر و توبیخ برتریک سلام و در بعضی روایات آمده که  
 هر که سلام نکردی او را دستوری درآمدن ندادی و دیگران را نیز منع کردی از اذن و دستوری درآمدن دادی کسی  
 که ابتدا سلام نکردی و میفرمود لا تأذنوا لمن یدأ بالسلام اذن نکنید مر کسے را که ابتدا کند سلام و کلامه بن  
 حبیل گفت مرا صفوان بن اسیمه نزد پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم فرستاد با دایا از شیر و خیار و لباس در آمد  
 پیش از آنکه سلام یا استیذان کنم فرمود باز گرد و بگو السلام علیکم اخی این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیذان  
 نزد دخول یا محبت تعلیم و توبیخ بر ترک ادب و حسن بود و چون نزد قومی آمدی از برادر در نیامدی بلکه از طرف  
 راست یا چپ نزدیک درآمدی و گفته السلام علیکم السلام علیکم و این بجهت آن بود که نه برادران با هم بر سر  
 گذاختن یا بی حدیث و هرگز بیدیدی بروے سلام کردے و دخول سلام کردی اگر کسی بدست آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم

بمرور فرستاده و بدینکاران که آنکس بدست وی با ناسلام فرستادی رسانیدی چنانکه تحمل سلام حق کرد و خدیجه در جمیعین از  
 این بریریه آمده گفت آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و گفت یا رسول الله این خدیجه است آمده و براسے تو  
 طعام آورده و در از حضرت حق جل شانہ و در روایتی و از من سلام رسان و بشارت ده ویراد بشارت بجانہ از جواهر کہ  
 نہ در اینجا غوغا و خصوصیت است و نہ تعب و مشقت و در بعض عواشی مشکوٰۃ نوشته اند کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 بمرکوبه حرا بود و خدیجه براسے و سے از کہ طعامی آورده و از اینجا ظاهر میشود کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از  
 ظهور نبوت نیز گاہ گاہ برین جبل میرفت و مشغول میشد و مفهوم از احادیث آنست کہ این پیش از ورود وی بود کہ آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم درین جبل با نظر روح مشغول بود و تکمیل کہ بعد از ورود وی نیز گاہ گاہی تیز کر ایم ذوق  
 و حضور و آرام کہ در ایام گذشته داشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خدیجه درین زمان بود و ظاهر  
 آنست کہ طعام آوردن خدیجه بعد از ورود وی باشد از خانہ کہ در وی می بود بجانہ دیگر کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 در وی بوده و الله اعلم و یکبار دیگر عائشہ را گفت انیک جبرئیل حاضر است و ترا سلام میرساند عائشہ گفت علیہ السلام  
 و رحمۃ الله و برکاتہ و در حدیث خدیجه چون مسلم عن سبجانہ بود در سلام معنی ندارد چنانچہ در حدیث آمده است کہ صحابہ رضوان  
 علیہم جمعین در تشهد صلوٰۃ میگفتند السلام علی الله و علی فلان و فلان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود الله  
 هو السلام یعنی بفرخدا دعا باسن و سلامت چه گوئید کہ ہمہ امن و سلامت ازوست و در روایتی کہ سلام از جبرئیل  
 نیز آمده چون بعضی و تبعیت بود و عائشہ این را نہ دیا آنکہ در سلام در آن زمان واجب نشدہ بود بعد از آن شدہ الله اعلم  
 و چون سلام کردے تمام کردے تا لحظہ و برکاتہ رسانیدی روزے شخصی درآمد و گفت السلام علیک پیغمبر صلی الله علیه  
 و آله وسلم جواب داد و فرمود کہ عشرہ یعنی دہ حسنہ باین گفتن ثابت شد دیگری درآمد و گفت السلام علیک و رحمۃ الله  
 جواب داد و فرمود کہ عشرہ و ن یعنی بیزاید و در حدیث الله دہ حسنہ دیگر ثابت شد دیگری درآمد و گفت السلام علیک و رحمۃ الله  
 و برکاتہ جواب داد و فرمود کہ ناشون در روایت ترمذی و ابوداؤد و بیہقی و در روایتی از ابی داؤد آمده کہ دیگرے  
 درآمد و گفت السلام علیک و رحمۃ الله و برکاتہ و مغفرت فرمود کہ اربعون بکنہ الیون الفضائل جمعین می باشد کہ سب  
 و تحصیل فضیلتها یعنی خبر بر قدر عمل است و در اسناد این حدیث ضعف هست و لیکن حدیث ضعیف در باب فضائل  
 معتبر و معمول است و هر کہ ابدیدے ابتدا السلام کردے این سخن مکرر شدہ و عنقریب بگذشتہ است و ذکر و سے  
 در هر جا بتقریب و توطیہ عدل اوست چنانکہ گفت و اگر کسی بروے سلام کردے مثل آن یا افضل از آن بروے  
 رد کردے علی الفور بے تاجہ یا عذر سے بودے مانند نماز یا قصاص حاجت یعنی یوں غلط و جواب سلام را چنان  
 گفتے کہ مسلم بشود و بشارت دایا اکتفا نکردے مگر در نماز کہ در احادیث صحیحہ ثابت شدہ کہ اگر کسی در نماز بر وی سلام  
 کردے یا بگشت مبارک اشارت کردے بجاوب در احادیث چنانچہ در باب نماز گذشتہ اشارت بدست واقع شدہ  
 نہ بگشت تنذکر و الله اعلم و این احادیث را معارضه نیست مگر حدیثی مجہول الراوی کہ من اشار فی صلوٰۃ تشارہ لہم  
 عنہ فلیقہ صلوٰۃ کسی کہ اشارت کند در نماز خود اشارتے کہ فہم کردہ شود از وی معنی باید کہ اعادت کند نماز را کہ باین اشارت  
 فاسد شدہ و این حدیث معارضه آن حدیث را بنی شاید و قابل تسکین نہ و در ابتدا ای سلام سلام علیک و رحمۃ الله گفته  
 بمرکوبه حرا بود و خدیجه براسے و سے از کہ طعامی آورده و از اینجا ظاهر میشود کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از

علیکم السلام یا رسول الله فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحية الموتی یعنی عادت نیست شعرا و عباد  
 را که در گمان را با این صیغه تحیت کنند پس از آن در حق اجداد احترام زن نه آنکه البتة تحیت موتی بعلیک السلام بود ولیکن چون  
 در موتی احتمال رود و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام و در باشد و نیز تقدیم لفظ سلام بر علیک براس  
 اجداد محبت مباذرت با من و سلامت و عدم مخالفت است که وضع و شریعت سلام برای آنست و تقدیم علیک ابتدا و محترم  
 خلاف آنست و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعضی مردم چنانکه محقق گفت نیز بر آن افتاده پس تحیت اجداد با آن  
 مناسب نباشد که اقا و او در جواب سلام و علیک السلام بگوید که قبول سلام مسلم و جواب بروی معا فاده میکند  
 بخلاف ترک و او که موهم بعدم قبول است که لا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر سیه و او جواب دهند جواب بایشان نشود و در حق  
 ساقط نگردد چه مخالف سنت و بیشتر علما میگویند ساقط نشود و استدلال بعضی تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال سلام  
 ضمیر قالوا راجع بلامانکه است که برای اهلک قوم لوط آمده بودند و برابر اسم عامیه السلام سلام کردند و ضمیر قال عاید بابر اسمیکم که  
 جواب سلام ایشان گفت بے او و نیز بیک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید الا اسات و نقصان ثواب اگر گویند پس  
 ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد یا آنکه  
 گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق حسن و فضل است از تحیت ملائکه زیرا که بجای اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت  
 ملائکه بفعلیه پس این وجه جبران نقصان کند قائل و منی فرمود از ابتداء سلام بابل کتاب ابو هریره روایت میکند  
 لا یتعدوا الیهود و النصارى بالسلام ابتدا نکنید یهود و نصاری را با سلام و اذا التقیتموهم فی طریق فاضطربوهم اسے همیشه  
 و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطرب و در مانده سازید ایشان را بر راه تنگ تر یعنی غلبه آرید بر ایشان  
 تا از میان راه بگریزند و بعضی حواشی مشکوٰۃ نوشته اند یعنی اگر کنید ایشان را که از وسط طریق عدول کنند  
 بکیسو شوند و علما را دو قول است جماعیه اسلامیان بمنع ابتدای سلام قائل اند و بعضی بجزا و در وجوب ایشان هم قائل  
 است جمهور بر آنند که جواب سلام ایشان واجب است و بعضی میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب  
 در احتمال بدعت و اعتقاد مراد افتد چنانکه ملائک باطله اهل زنج از فرق اسلامی و اما از کتاب بدعت و فعل اگر بر ایشان  
 نقص و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که چون سلام  
 کند یکی از یهود بر شما و بگوید انسا م علیک در جواب وی بگوئید و علیک یعنی بر شما باداخیه گفته و سخن آنست و سلام بے  
 موت و ملاک بود و از عائشه آمده که در آمدند تو منی از یهود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفتند انسا م علیکم و گفتیم من  
 بل علیکم السلام و اللعنة آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا عائشه خدا رفیق و نرمی را دوست میدارد و در همه چیز انیمه خوش  
 و رشتی چیست گفتیم آیا شنیدی که ایشان چه گفتند فرمود من خود گفتم و علیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع بایشان بانه  
 اینقدر پس است و در روایتی از بخاری علیکم آمده بی و او عطف و این بظا هر اولی و انسیب نماید تا اشتراک می صلی الله علیه و آله  
 و سلم درین دعا لازم نیاید و بعضی شراح گفته که معنی عطف نیست که موت مشترک است میان ما و شما و بعضی گفته اند که او  
 در اینجا بمعنی استیناف است نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیر نیست که به تقلال بود و مخصوص ایشان باشد  
 اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح ثابت است که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان و عبده  
 از آنان میگفتند شت بر ایشان سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود و در دست که بخیری عن الجماعه او امر و ان السلام احد هم و بخیر







آدمی را از نشأ طر طاعت پس شيطان بان خوش گرد و در سينه مرد چون یکی از شما عطسه کند و حمد خدا می گوید و حسب  
دعاست بر هر مسلمانى که حمد و پرايشه نکرده که بگوید هر چاک الله و اما تشاوب از مستيطان است چنانکه سیر را تشاوب آید  
باید که از اوج کند چنانکه تواند زیرا که سبک از شما چون تشاوب کند یعنی مبالغه در آن کند و بدان را با فراغت نشاید  
شيطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما یا ما میخندد و شيطان از او سست و در صحیح مسلم است  
که چون تشاوب کند یکی از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیرا که بنید را بدست شيطان و در صحیح بخاری است  
که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر باشد و بشنود باید که بگوید یا الله و هر چاک الله و طمس  
در جواب و سب بگوید بیدکیم الله و بصلی بالکیم و شخصی را در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عطسه آمد و او را هر چاک الله  
گفت و دیگر را عطسه آمد و هر چاک الله گفت آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشبیهت کردی و هر چاک الله گفت  
و مرا گفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو گفتی رواه البخاری و مسلم و شانت خوش شدن دشمنان و حاسدان است  
بدین بلیت بر کنی تشبیهت عاطس جواب گفتن او بر هر چاک الله گو یا که عطسه زد و صحبت یافت پس از رشانت عدا  
خلاص شد بنابر آنکه عینه تغیل بر است از آن است که از قبل و در صحیح مسلم ثابت است که چون عاطس چیزی بگوید  
او را بر هر چاک الله گویند و اگر حمد خدا بگوید او را بر هر چاک الله گویند و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان شش است چون  
بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید درین  
ندارد و آنچه شرط نصیحت و خیر خواهی و اداسه حق اوست بجا می آرد و در آن خیانت نوزد و چون عطسه کند  
بر هر چاک الله گوید و چون بمیرد بخیزد او را و در این حدیث در باب عیادت مريض گذر شده است و دلالت دارد بر آنکه  
عیادت از حقوق اسلام است نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داود دست بسند صحیح اذا عطس احدکم فقل الله اعظم الله  
یک از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله علی کل حال و بعضی از محققین گفته اند که تمجید حق باین صیغه خوب نیست چه  
از بوی شکایت می آید اما نه بقصد این معنی تمام است و لیقل انزه او صاحب دایه که بگوید بمنشین و س که  
بشود تمجید را از وی این را که بر هر چاک الله و قول سو و بگوید او یعنی عاطس بیدکیم الله و صلی بالکیم و ظاهر احادیث  
صحیح آنست که تشبیهت فرض است بر هر کس که تمجید عاطس بشود و تشبیهت سبک محض نیست از دیگران و این قول  
جامع از اکابر علماست و این ظاهر است و نزد بعضی سنت است علی الکفایت و گفتن یکی از حاضران کافی است  
کما قال الطیبری و این شعار در بلاد هند وستان بلکه بعض بلاد دیگر هم نوازش می جوهر است و اتیان بان کنند مگر خواص  
و متبغان سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اما عموم خلایق این معروف را ندارند و نشناختن آن الله تعالی  
مسلم است و در سنن ابی داود دست و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عطسه زد  
و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علیک و علی اکابر اسلام بر تو باد و برادر تو فرمود اذا عطس احدکم  
قل الحمد لله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید خدا را و لیقل من عذره و باید که بگوید کسی که نزد اوست بر هر چاک الله  
و لیرد یعنی علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آن کس که گفت بر هر چاک الله غیر الله ندا و لکم و انیکه فرمود در جواب و  
علیک و علی اکابر و اشارت است بیکه آنکه سلام درین محل بموقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام بر تو سلام برادر تو  
کند دوم آنکه تذکره است بآنکه ادب امیان است و کسانیکه تربیت مروان نیافته باشند و در کنار مادر آداب زنانه

کسب کرده بتنبیه است بر حقاقت او بجهت سرائت صفات او در پس معتقش شد بد عام را در او را بسلامت از  
آفات و در بعضی شروع تقدیر ملک و علی الکب همچنین کرده که ملک کمال و علی الکب یعنی واسعه بر تو که ادب نیاختی  
در اسه برادر تو که ترا آریا سوخت و ترسیتا فوسیه نکرد و شروع حمد در وقت عفا سال زمان روست که عطشه نعمتی است  
و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات منقذه از دماغ و بقای آن صورت امر حق و او جامع چنانکه در اول فصل تفصیل در  
ازین معلوم شد و در صحیح بود علم است که فتنه را عطشه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او را تشمیت کرد آن شخص دیگر را عطشه  
تشمیت نکرد و فرمود که این مرد را ز کام ست از اینجا معلوم شود که تشمیت در عطشه اول است و پس در دوم نیست  
و در واسطه از نزد سده آمده که این را در کثرت سوم فرمود یعنی عطشه دوم را تشمیت کرد و در سوم فرمود این مرد را  
ز کام ست و در حدیثی دیگر آمده تشمیت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار نماز او هنوز کام و آنچه بر سر زاده شود  
پس آن بعلت ز کام ست و در لفظی دیگر فرمود از عطش احدکم فلیشتمه جانیسه و آن زاد علی الثلاثا فمؤخر کوم و لا تشمت  
بعد الثلاث و از اینجا معلوم شد که تشمیت کرد تشمیت آمده است و اگر عطش چند گویید حاضران مجمع حد گویید تذکیر را  
برای تنبیه و یاد دادن او را تا حد گویید و بعضی از علما میگویند حاضران حد گویید بر اس کے تعزیر و توبیح کردن مر او را  
و این قول صحیح تر و قویتر است چه اگر تذکیر است بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اولی بودی بفعیل آن  
اؤ کار سفر اول ذکر کرد دعا که در مبادی سفر شروع و مسنون است دعای استخاره است و چون بخار مخصوص  
بسیفر نمود بلکه بر جمیع کارهایش مقدم باید داشت علی العموم اشارت بان کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند  
که اهتمام بشان آن بیشتر بود و قلیل التوقع بودن مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید کرد و رکعت نماز بگذارد  
غیر از نماز فرض اشارت است بآنکه سنت راتبه که دو رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست  
که دو رکعت جدا با استقلال بین نیست بگذارند و اگر بگذارند اولی و ثانی بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخوانند و ما شاء  
قرأت قل یا ایها الکافرون قل سبحان الله احد است و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلک و تقدیرک بقدرتک و اسألك  
من فضلك العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم انک تعلم ان هذا امر خیر فی دینی و دینی معاً  
و عاقبت امری و عاجل امری و اجله فاقدره لی و سیره لی ثم بارک لی فیہ فانک تعلم ان هذا امر خیر فی دینی و معاشی و عاقبت  
امرئ و عاجل امرئ و اجله فاصرفه عنی و اخرنی عنه و اقدر لی الخیر حیث کان ثم رضی بر و سیمی حاجت چون عادت اهل جاہلیت  
آن بود که چون قصد سفری یا کاری کنند تقسام با زلام کنند و بر طیر و عیانت و فال و تطیر و امثال نیکه شعار اهل شرک و کفر  
است تقسام طلب ثمت و معرفت قسم است و انلام جمع زلم یعنی زای و ضم وی و فتح لام یعنی فتح کبیر قاف و سکون و ال یعنی  
تیر قرعه و عادت اهل جاہلیت چنان بود که چون قصد کار سه میکردند سه فتح میکردند بر سیکه افضل نوشته و بر دیگری لا فعل  
و بر سوم لا شئ یا خالی هیچ نوشته و در طریقه می انداختند و یکی از ارباب را می بر آوردند اگر افضل سه آمد و بری انکار میکردند و اگر  
لا فعل سه باز سه ماندند و اگر خالی و لا شئ سه باز سه انداختند تا آنکه یکی از افضل و لا فعل بر آید و بر طیر اندن پرنیان  
چون قصد کار سه میکردند پرنده را می پرا میدادند اگر بدست راست می پرا میدادند بر سیر فتنده اگر بدست چپ می پرا میدادند  
و عیانت را تفسیر بر طیر و فال گرفتن با سبب و اصوات و غیر طیر کرده اند و مراد بفال و تطیر تنسک باینهاست که از عادت  
جاہلیت بود و الا اکثر استعمال فال در نیکه و تطیر در بد سه است و فال نیکه گرفتن شروع و مسنون است و موقع فی الحدیث

کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تيفال ولا تيطير ان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم قال نيك ميگرفت چنانكه  
 اور ارمو سے پیش سے آند و نام و سیه می پرسید اگر نام را شد و نجح و مفلح و انشال ان می آند خوشحال میشد و از ان  
 بر رشد و نجاح و فلاح میگرفت و تفوالی صلى الله عليه وآله وسلم با سها بسیار بود چنانكه اگر عالمی را بجای میفرستاد  
 نام وی میپرسید اگر نام نیک داشت خوشحال میشدی و اگر خوشحالی در چهره مبارک پیدا میشدی و اگر نام بد داشتی اثر گزاف  
 در روی شریف دیده شدی و همچنین در اسمای قریبات و منازل مافال بد که آنرا تطیر گویند و اصلش هم از طیر است  
 نگر فتی و آنرا در کردن کار و گدازشتن آن اعتبار نه نمودی و فرمودی الطیرة شرک و اگر بناگاه کسی را در دل و پیچ  
 گذرد توکل بر خدا کند تا از شر آن محفوظ ماند و این دعا بخواند اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله الا الله  
 اللهم لا یاتی باعسنا لا اله الا انت و لا یفزع الیه الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله و باجماع فال بنزد حق و شوم گرفت  
 سنی غنه است و در جامع الاصول از کتب سته احادیث با اختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در سیه نیک و بر  
 و در روایتی اگر شوم باشد درین سه چیز خواهد بود و در روایتی بجای سه سراسنکن آمده و در روایتی در منزل و خادم  
 و فرس پس بعضی علما گفته اند شوم درین اشیا آنست که موافق مصلحت نیفتد و آنچه مقصود است از آنها جریب نخواه  
 نیاید بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعضی میگویند که تواند که خالق تعالی در ذات این سه چیز خاستی  
 نهاده باشد که در غیر اینها نباشد و الله اعلم و قول مصنف که گفت و انشال آن اشارت است بر سوم دیگر از جاهلیت  
 و یکی از آن طرق است بفتح طاء و سکون زاء و تفسیر کرده اند و الا ضرب بخصه که فال زنان عادت دارند و بعضی بظرب ط  
 و بعضی گفته که آن نوعی از کاهنت است که برای اخراج مافی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیافت و طرق و  
 طیرت نوعی از جبت است و جبت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند و باجماع چون عادت جاهلیت یمنین بود صاحب شرح  
 تفویض کرد آن را بتوحید و افتقار و عبودیت و توکل سوال شد و فلاح از او سبب مطلق که از مکر خیرات در دست قدرت  
 او است و استخاره متضمن این معنی است و در سند امام احمد است از عوایت معلی و قاضی که سعادت سپردم در استخاره  
 است از حق و رضا بقضا و شقاوت سپردم و بزرگ استخاره است و باخشنودی بقضای حق و در صحیح بخاری است  
 از جابر که گفت تعلیم میکرد ما را رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم استخاره را و کل امور چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن را  
 و قول آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم که فرمود سعادت سپردم در استخار است و رضا بقضا یعنی بنده باید که از  
 خدا خیر خواهد بعد از آن هر چه واقع شود بدان راضی گردد و بفعل می تعالی راضی بود که خیر مدارن است و در حدیث  
 انس است که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غرم سفر نکرد بمرکز الا که در آن زمان که خواست برخواست این دعا گفته  
 اللهم بک استشرت و بک وجبت و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت تقی و انت رجائی اللهم افعل  
 ما یجوز و لا یجوز لک ما انت اعلم بمنی عز جبارک و جل ثناوک و لا اله الا انت اللهم زدنی التقوی و اغفر لی ذنبی و جنتی  
 لاخیر انما توجبت این دعا و اکثر ادعیه فصل آئینده سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شده است بآدنی تغییر و تفاوته  
 در آن و آنچه بعضی از محققان مشایخ ثبار گفته و نوشته که شخص باید که هر روز در سقیانی معین دو رکعت نماز استخاره  
 بگذارد و بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک فانک تعلم و لا اعلم و تقدر و لا اقدر و انت علام الغیوب اللهم  
 ان کنت تعلم ان جمیع ما استخرک فیه فی حق و فی حق الهی و ولدی و فی حق غیر من جمیع ما استخرک فیه غیر من حق

رقی حق الہی و ولدے و مالکیت مبینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من العذ خیر لی فی دینی و معاشی و عاقبتہ امرے  
 فابقہ رہ لی و سیرہ لی ثم بارک لی فیہ و ان کنت تعلم ان جمیع ما تحرک فیہ فی حقہ و فی حق غیرہ و جمیع ما تحرک فیہ غیرہ  
 فی حقہ و فی حق الہی و ولدے و مالکیت مبینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من العذ خیر لے فی دینی و معاشی و عاقبتہ  
 امرے فاصرفہ عنہ و اصر فہ عندہ و اقدر لے الخیر حیث کان ثم یعنی بہر چند درین کیفیت استخارہ حدیثیہ نیا ختم  
 اما عمل برین موافق حدیث استخارت و مناسب اتباع سنت است طریقہ مشائخ دہاوارا گذاردن استخارہ بر یہیست  
 و طلب خیر درین روز و شب و کاتب بطور بہر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند و تخصیص بر روز و شب نماید و شک  
 نیست کہ تخصیص یوم اقرب بہ استخارہ سنت است و لیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکہ تمام دنیا روزی  
 بیش نیست و اللہ اعلم فیصل در بیان ادعیہ سوار شدن حضرت بنوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون براہلہ  
 سوار شدی سہ بار گفتی اللہ اکبر آنگاہ گفتے سبحان اللہ کے سحر لانا ہذا و ما کنا لہ مقربین و انا الی ربنا لمقلبون اللہم  
 انے اساک فی سفرے ہذا البر و اتقوے و من عمل ما ترخص اللہم ہون علینا سفرنا ہذا و اطوعنا بعدہ اللہم انت  
 الصاحب فی السفر و الخلیفہ فی الابل و المال اللہم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی المنا و چون از سفر باز گشتی  
 آمیون تا ہون ان شارا اللہ عابدون لربنا حامدون و در سند امام احمد لفظ دعا نیست اللہم انت الصاحب فی السفر  
 و الخلیفہ فی الابل اللہم انی اعوذ بک من الفقر و الکاتبۃ فی السفر و الکاتبۃ فی المنقلب اللہم اقبض لنا الارض ہون علینا سفر  
 و اذا اراد الرجوع قال آمیون تا ہون عابدون لربنا حامدون و چون در شہر درآمدی گفتے تو با تو بار بربنا و با الایمان علینا  
 حو با و در صحیح مسلم لفظ دعا نیست اللہم انت الصاحب فی السفر و الخلیفہ فی الابل اللہم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی المنا  
 اللہم انی اعوذ بک من وعثار السفر و کاتبۃ المنقلب من الحور و عیہ الکور و من دعوة المظلوم و من سوء المنظر فی المال  
 و الابل و در بعض روایات است کہ چون پای مبارک در رکاب نہادی گفتی بسم اللہ و چون بر پشت مرکب را  
 شدے گفتے الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر سبحان اللہ سبحان اللہ لا الہ الا انت سبحان  
 الی ظلمت نفسے فاغفر لے ان لا یغفر الذنوب الا انت و چون در گاہ سفر وداع کسے کردے مسافرا گفتی استغفر اللہ  
 و بیک و امانتک و خواہیم عکاکے یکی از صحابہ گفت میخواستیم تا بسفر روم مرا تہ فرمود و زدوک اللہ التقوی گفت زیادہ  
 فرمای گفت و غفر ذنباک گفت زیادہ فرمای گفت و سیر بک الخیر چنانکنت و دیگرے گفت غم سفر دارم فرمود  
 ترا وصیت میکنم بر بہیز کاری خدا و تکبیر گفتن بر بہیز بندے و چون پشت داد برای رفتن گفت اللہم ازولہ الارض  
 و ہون علیہ السفر و در سفر چون بر بندہی رفتی تکبیر گفتے و چون فرود آمدے شیخ گفتے و گاہ در بندے فرمودی  
 اللہم لک الشرف علی کل شرف و لک الحمد علی کل حال و نبی فرمود از تنہائی در سفر و از استصحاب کلب جرس ہدا  
 کلب منہی عندہ است و لیکن برای یاسبانی سرا و منزل و معاشی و صید صیاح داشتہ اند و استصحاب جرس نیز مکروہ است  
 و فی الحدیث لا تصحب الملائکہ رفقة فیہا جرس و در وجہ کہ است ان بعض گفتے اند کہ آواز و سہ سبب اعلام و اظہار است  
 و ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت کہ دشمنان دین را آمدن مسلمانان خبر نشود و تا ناگهان بر  
 ایشان نیفتند و این وجہ ضعیف است و بساق حدیث چند ان موافق نہ و طایر آنست کہ بخت کراہت صوت است  
 کہ در حکم فرامیر شیطان است و اللہ اعلم و چون کسے در منزل فرود آید باید کہ بگوید اعوذ بکلمات اللہ التامات من کل



کہ بوسے میح ضررے و گزند بے نرسد تا آن زمان کہ رحلت کند و گاہ چون شب درآمدے کہتے یا ارض بنی و ربانک  
 اعوذ باللہ من شرک و شر ما فیک من خلق فیک و شر ما یدب علیک اعوذ باللہ من شر کل اسد و اسود و حیتہ و عقرہ  
 و من شر ساکن البلد مراد جنیان اند کہ در خانہاں باشند و یقین کہ مراد عام باشد مرحبن و انس راہ من شر والد  
 و والدہ و میفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بہائکم را از غلت و گمیاہ بے بہرہ نکند یعنی چران چران بروید و چون  
 در تنگ سالی سفر کنید تعجیل کنید و زود تر مقصد رسید کہ بہائکم شتابے مغز نشوند و در شب چون خوابید کہ ساعی  
 برانے آسایش نزول کنید از سزاہ دور شوید چہ راہ کل دواب و حرج ہوام و گزند کا نیست و چون نزدیک  
 آبادی رسیدے و بروی یا سترے مشرف شدے این دعا خواندے اللہم رب السموات السبع و اقطار و رب  
 الارضین و ما اقلل و رب اشیا طین و ما اصلل و رب الرياح و ما ذرین فاما لسا لک خیر منہ القریۃ و خیر ما فیہا  
 و لعودیک من شربہ القریۃ و شرب فیہا و چون در سفر بودے و صبح بیدار شدی این دعا کہتے سمعنا مع محمد و شربہ  
 و حسن بلائہ علینا ربنا صاحبنا قاتل عابسا و در روایتی و افضل علینا عائذہ امن النار این را سہ بار یا از بلند گوی  
 فرمودی از بزدن قرآن بارض دشمن و بلاد کفر و زانی را زنی فرمودے از سطاق سفر قصیر یا طویل اگر چہ یک یا سہ  
 باشد الا با محرمی حد سفر چون نزدیک بعضی ائمہ چنانکہ امام ابو حنیفہ ششایان روز شعیب شدہ نئی سفر بقید یا بن بست  
 خواہ بود و بقول مصنف چنانکہ سابقا کہ شد کہ در حدیث صحیح مجدد و وحدی نیست شامل یک یا سہ کہ کمتر از آن نیز شدہ  
 و کہتہ اند کہ اگر محرمی نباشد یا زنی باشد کہ بروی و ثوق و اعتماد بود و ہمراہ وی نیز جائز است و امر فرمودی کہ چون مسافر  
 حاجت خویش گذارد و بروی مراجعت کند یا بل خویش چون در سفر بہ بالای برآمدی کہتی لا الہ الا اللہ و عدہ لا شریک لہ  
 الملک و لا یجد و ہدی کل شیء قدیر انہ یون عابدون ربنا حامدون صدق اللہ وعدہ و نصر عہدہ و نہزم الاخر و عدہ  
 و از طروق شب یعنی درآمدن بجانہ و شب کیسے را کہ دلی از اہل غائب بودی منع کردی فعلا و قول یعنی طروق شب را خود کردی  
 و دیگران را نیز منع کردی بلکہ درآمدن بہاد یا عصر گاہ فرمودے و چون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بلا قات ہیران  
 آمدندی و فرزندان اطفال را ہم آوردندی و گاہی ایشان را بعضی از فرزندان و اطفال را بہر یک خویش سوار کردی و رہا  
 یا از پس و گاہی عبد اللہ بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشتہ بود یک نوبت حسن بن علی را نیز بلا قات ہیران  
 آوردند و ارادہ خویش ساخت و ہمچنان در شہر درآمد و گاہ قدامان را کہ از سفر بازمی آمدند و شہر قدم علی و ردہ  
 اعتناق کردی و اگر از اہل خویش بودی روی او را بوسیدی و گاہ پیشانی ویرا بوسیدی قالت عائشہ لما قدم  
 جعفر و اصحاب ہر گاہ قدم آورد جعفر بن ابی طالب و اصحاب وی از ارض حدبشہ در روز فتح خیبر تلقاہ اسبغہ پیش آمد  
 او را پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقبل بین عینیہ و اعتنقہ پس بوسہ داد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 میان دو چشم جعفر و در کنار گرفت او را و در راستہ آمدہ کہ فرمود نمیدانم کہ بفتح خیبر خوش شدم یا بقدم جعفر و کان  
 اصحاب رسول اللہ بودند یا ران پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قدموا من سفر چون قدم سے آوردند از سفر  
 تلقاوا در کنار میگرفتند یکدیگر را و نیز در حدیث عائشہ آمدہ کہ قدم آورد زید بن عمارۃ از سر یہ کہ بان رشتہ بودہ و حاضر  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانہ من بود پس زید آمد و در بگرفت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تن برہنہ یا در کشانی  
 از خانہ برآمد و در کنار گرفت او را و بوسہ داد و ہرگز ندیدہ بودم من آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا محنین و در بعض

احوال پیش آمده که وفد عبد القیس چون بکدینیه قدم آوردند از مرکب خود زود فرو آمدند و دست و پای آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم را بوسه دادند و راه بود او و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک  
 بن انس در آمد رحمة الله علیه مالک مصافحه کرد او را و گفت معانقه نیز میکردم اگر دعوت نبودی سفیان گفت تحقیق  
 معانقه کرده است آنکه بیشتر است از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جعفر را و تقبیل کرده است  
 او را در وقت قدم او در حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لایکله عام است حکم ما و جعفر یکی است  
 اگر از صاحبان باشیم و گفت اذن میدهمی که در مجلس تو تجدید کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق  
 حدیث کرد پسندی که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة السعدیة و فقها را در جواز معانقه و کراهیه  
 آن اختلاف و تفصیل هست و صحیح جواز است اگر چه در غیر قدم سفر نیز باشد چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 از سفر رسیدی پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردی پس از آن بخانه درآمدی **فصل در بیان**  
**تعلیم خطبه مهمات حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را برای حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود**  
**الحمد لله المستغفره و نعوذ بالله من شرور افئسا و سیئات اعمالنا من یهدی الله فلا مضل الا الله فلا مضل الا الله**  
**یا ایها المسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجا و بیث منها رجالا کثیرا و نساء**  
**و اتقوا الله الذی تساءلون به و الا حرام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قوا قولا یمدیا**  
**یصلح لکم اعمالکم و ینظر لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما** شعبه گفت از راه حدیث پرسیدیم  
 که این خطبه نکاح است یا غیر نکاح گفت این خطبه همه حاجات است و نزد شافعی خطبه بنون است نزد دیگر کاری  
 و عقده مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکی از شما زن را بستاند یا خادمی را بخرد یا دایه را بخرد  
 باید که موی پیشانی ویرانگیرد و بسم الله بگوید و دعا بکند بر آن کتد آنگاه بگوید اللهم انی اسألك خیر ما خیر ما یجلب  
 علیه و احوال من شر ما و شر ما یجلب علیه و اگر کسی دایه داشته بودی او را این دعا آردی بارک الله لک  
 و بارک علیک و جمیع بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسی درگاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان  
 ما زرتنا اگر فرزندی آید شیطان بروی ظفر نیاید و از شیطان ضرر نه بیند و اگر مبتلاست را به بیند باید که بگوید  
 الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلی عن کثیر من خلقه تفضیلا چون این بگوید هیچ بلائی بر او نرسد  
 و لیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلاست دینو و یوشل امراض و مصائب و نقصان و خلقت آیین دعا را آهسته  
 بخواند تا وی نشود و ایند نکشد و اگر به بلاست دینی مبتلاست مثل فسق و فجور باشد تر بگوید تا وی بشود و شاید که  
 متنبه و منتر جگرود و فرمود هیچ نعمتی به بنده نرسد از اهل مال و فرزند و بگوید یا شاکر الله لا قوه الا بالله که هیچ  
 آفت بان نعمت نرسد بگرموت اگر چیزی ببندد که طبع ویران کرده افتد بگوید اللهم لا یاتی بالחסنات الا انت و  
 لا یرفع السیئات الا انت و لا حول و لا قوه الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا رب غیرک و لا حول  
 و لا قوه الا بک که هیچ ضرری بوی نرسد و اگر مکر و حی در خواب ببندد باید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود  
 که بدین حرکتی کند که نه نفع بود و نه برق بلکه میان این دو بود برق از همه بیشتر است که آیت هین از خلق و کام بر

و نفع و سیدنی بیش نیست و برآمدن آب و دهن با و سبب بود و در وقت چیرے ازان بود از میان لبها و زبان و بعد ازان  
گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بگویند که ضررے بوسے نرسد قاعده آنست که خواب بد کسی نباید  
و خواب نیک بگوید یا آنکه را نا بود و تعبیر خواب میرسد و دوست بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب از خوابها  
که سیدیدند پرسیدی و تعبیر کردی و خوابها س که خود دیدی یا ایشان گفته و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب تعبیر  
خواب دور و دراز است این مقام محل آن ندارد و اگر چه شیطان مبتلا شود و رفع آن بتعود کند و اگر غضب نمیکند  
تعود کند و تعبیر وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر است و اگر امرے محبوب و مرغوب از نعمتها س که نمی در خود  
پسندد چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکر آنکه آن بگوید الحمد لله که بنعمته تتم الصالحات و اگر مکر و دسی پشید  
بگوید الحمد لله که کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تقرب نمودی بخداست یا امرے محبوب  
اورادعائے خیر کردی و با و سبب عنایتی کردی و بعد از خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن عباس رضی الله عنه در حدیث خود  
بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز شب برخواست آب وضو برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میبارد  
در حق و سبب گفت اللهم فقهه فی الدین و علمه التاویل و ابو قتاده در شب ملازم رکاب بود و در گاه نفاس خود را متکا  
وی میساخت در حق و سبب فرمود حفظک الله یا حفظت بنیبه و از ربه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که  
بیتوت میکردم نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و میبایست ختم آب وضو س اوراد و حاجات و دیگر را فرمود و بخواه  
هر چه میخواهی بگویم من خواهم هر اسی ترا در بهشت فرمود این امر بے عظیم و مشکل است چیزی دیگر بخواه بگویم من خواهم  
و همین فرمود پس اعانت و انداد کن مرا بکثرت سجود یعنی طاعت و عبادت مخصوص نماز که فضل عبادات است باین  
که مستحق و قابل آن شو سبب من مدد میکنم و لیکن تو بر فرموده روحانی که طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر  
بر فرموده من رو سبب و فرمود من صنع الیه معروف است که کرده شود بوسے احسانی فقال نفع علی بن گوید می مر  
احسان کننده را چرا که الله خیر افقد المانع فی التنازل پس تحقیق نهایت رسید و شنای می بینی اگر زاده برین نکافات  
تواند کرد انقدر هم کاش و وافی است و از کسی عبد الله ابن ابی ربه و سبب شده بود و چون آنرا و فکر در حق و می گفت بارک  
لک فی ابلک مالک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوی بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس  
بشنوی بگوید اللهم انی اسألك من فضلك و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند  
و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس مستجاب است و می بگوید و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا مکانی  
و دیگر در از خانه بگوید که بگوید آنرا فرو سبب نشاند و این مجرب است و گفته اند که سر در طفا بگوید آتش را آنست که در  
آتش ملو کسری و هیبت و قهرانی است پس در کبریا و جلال حق آنرا فرو سبب نشاند و باید که سبب در مجلس نشیند لاکه سبب  
برخیزد یعنی مجلس بنشیند خدا نکند و در حدیث آمده است که نه نشیند قومی مجلس را که در خدا در و سبب نیو و اگر آن مجلس  
حسرتی بود بر ایشان روز قیامت و چون خوابد که بر خیزد و بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اللهم ان لا اله الا انت استغفرک  
و اتوب الیک می از صحابه رضوان الله علیهم جمعین شنید که سبب صلی الله علیه و آله و سلم وقت بر خاستن از مجلس این  
سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قوی شنیدم که پیش ازین نمی شنیدم فرمود که این کفارت آن چیز است  
که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بنی خوالی و قلق شب شکایت کرد و فرمود که چون در خوابگاه خوابی شد بگوید اللهم

رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضين السبع وما اقلت ورب الشياطين وما اقلت کن لی جارا من شجر خلقک کلهم  
 جميعا ان یفرط علی احد منهم او ان یتقی عز جبارک وجل شاکرک لا اله الا انت ویکلی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو  
 اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضر من وئی فرمود از آنکه  
 کسی بگوید یا شاکر یا شاکر و شاکر فلان و یکبار کسی بان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت یا شاکر الله و شاکت هر چه  
 خدا خواهد و تو خواهی فرمود جعلتی الله ندا گفت مرا بهتائے خدا سے تعالی ساخته و ازین قبیل است یا در پناه خدا یم  
 و در پناه شما و اعتماد ما بر خداست و بر شما این الفاظ و اشغال این منی عنه است و از آن بوی شرک می آید و از منسی  
 که از آن منع فرمودی آنکه دشنام بخورس مدید که وی فرشته را می بیند و او از سبکند و دعا در وقت آواز و  
 سبب است و دشنام بباد مدید که موهم عدم رضا بفعل الکی وضع اوست و همین حکم دارد شکایت از گرسنه هوا  
 و باد و باران و اشغال آن از حوادث که مکره طبیعت افتد و از آن ضرر عاقل متوجه گردد و مسلمانان را بیکدیگر  
 دشنام مدید طریقها سے جا بلیست بگذارد مثل عصبيت و دعوت بقبال دوس سبکد بیکدیگر از گنویند چون سه نفر  
 باشند تا باعث آزار و توهم آن شخص سوم نشود که چه میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبی میکنند و هیچ جزئی  
 محاسن زنی دیگر باشد و خوش نگوید تا سبب بیایان آن و زین بیکانه باعث فتنه نگردد و در دعا گویند اللهم عفر لی  
 ان شئت بلکه در دعا حزم و حتم باید آخر خود همان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نماید که موجب فتور  
 در توجه و یقین است سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت و قساد قلب گردد و در وصایای بعضی از اعظم شایخ  
 قدس الله روحه آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بخدا اگر چه راست باشد بر خود ببندد که باعث تعظیم حق  
 در دل و مورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال کنید سینه  
 کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از برای خدا این کار بکن و من چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب التتقی  
 الملکی نور الله مرقد و قدس روحه و افاض علینا فیوضه و فتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر یکی از دیگر  
 لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و استطاعت ندیده بلهون گردد و اگر گنجایشش آن نداشته باشد بعزت  
 راجع لبائل گردد و حکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از حضرت علیه السلام چیزی لوجه الله در خواست و حضرت فرمود  
 چیزی ندادم اگر خواهی بفرغوش و دشمن آن در کار خود کن آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیاء فروخت بعد از مدتی  
 آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت و مهم عمارت را بنظر سپرد و کسی در اندک مدت که از مجرای عادت  
 بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد و نفوس نمود که لابد این مرد از اهل مخصوص و منظر  
 خارق عادت است گفت بگو که تو کیستی فرمود من بنده خدایم و خدمتکار تو گفت لوجه الله بگو که تو کیستی فرمود  
 همین لوجه الله است که مرانده تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست و او را از قید خدمت  
 خود آزاد کرد بدین راه شربت بخوانید شربت نام بدین است در جا بلیست و در شرح نام موسی طایه و طایه و جز آنست و نهی  
 کرد از تسمیه او به شربت امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که بدین راه شربت بخواند تعزیریش باید کرد و ادب باید داد  
 که تجانی آن ده بار بگوید طایه و وجه نهی آنست که شربت شقی از شربت است به تحریک یعنی هلاک یا نام کافر سے است  
 که و سحر را بنام و سحر میخوانند و این کلام در کتاب حذیب القلوب الی وایر المحبوب که در احوال بدین مظهره نوشته شده است

تفصیل مذکور است کہ از کسے سوال کنند کہ زن خویش را چرا از دے مگر گاه ضرورت باشد کہ سری باشد کہ بتوان گفت  
 کمان باران کہ بر آسمان ظاهر شود آن را تحوس قرح نحو اینکہ قرح نام شیطاں است کہ نگار آن را بوسے نسبت و  
 فصل در الفاظ کہ ذکر است آن کسے را خلافت نیست ملک ملوک قاضی القضاة کہ بحقیقت جز خدای تعالی

و گویے نباشد سید الناس سید الملک کہ جز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیگر برانستوان گفت بندہ من پرستار من  
 در صحیح مسلم از ابی ہریرہ آمدہ کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باید کہ نگویید سیکے از شما عبد دینی کہ ہر دین مذکور  
 خدا نید و ہمہ زمان دایمان او نید و نگویید بندہ مر صاحب خود را بنی بلکہ سیدی و مولائی و پدر و امی مولائی نیز نگویید زیرا کہ  
 مولای شما خداست و دیگر از حجاب آن الفاظ کہ را بہیت دارد من مراست و در بعض نسخ متن من نیست و بعض آنرا  
 تصحیح کردہ بر سر آن من نوشته و برین تقدیر این دو لفظ است کہ لفظ انانیت و کبر گوید و دیگر مراست کہ بمعنی  
 اثبات ملک است حقیقتہ منفس خود را و از تصحیح بعض نسخ تمیزان ظاهر شود کہ این دو لفظ را یک عبارت درشتہ  
 باین معنی کہ من گفتن و اثبات انانیت کردن مراست و ثابت دیگر لفظ نزد من است کہ است این نیز بہجت اثبات  
 انانیت و اثبات اوست منفس را یا بمعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و مذہب خود است کہ میگوید  
 نزد من بہترین است و حق بہین است و اما آنکہ علمائے کرام اند عندے کہ انہ باین قصد است دیگر این الفاظ کہ  
 عمر شما در از باد چہ عمرے کہ نہادہ اند دراز و کوتہ نگردد و انچہ در بعض ادعیاہ مآثورہ واقع است کہ البزیر العمر و انشال آن  
 بمعنی دیکوست و مقصود ترغیب بر بہت نہ طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق بردارند پیشود و برین  
 شعار خلافت سنت است ایام شما و ایام مراد ایام دولت و زندگانی است و آن ہیکس را و کم بنود سہر سال  
 برے این نیز غیر واقع و حال عادی سنت پس خواستن آن درست بنود پوشیدہ ماند کہ الفاظ مذکورہ بمعنی  
 ظاہر آن خلافت واقع و غیر مناسب حال است ولیکن باب تاویل و توجیہ مفتوح است برین تفسیر ظاہر است  
 کہ اگر بہت تنزیہی باشد نہ تحریمی چنانچہ در بعض حواشی نوشته اند و اللہ اعلم و در مسائل اجتہادی نگویید این را خدا آسما  
 حلال کردہ یا حرام کردہ بلکہ این عبارت را در چیزے گوید کہ نص تجریم یا تحلیل آن وارد شدہ باشد اگر چہ علمائے کرام  
 اجتہاد ثابت لقیاس و اجتہاد بہتدست در معنی مستند بکتب سنت و ثابت بدست چنانچہ گفتہ اند کہ قیاس منظر است  
 نہ مثبت ولیکن باوجود آن حقیقت ہمان است کہ مصنف گفت وادله قرآن و حدیث را طوایر لفظی بخوانند و مجازات

نگویید چہ این اطلاق اگر چہ صحتے درشتہ باشد ولیکن حرمت آن را زایل باہمان کہ بحقیقت بمعنی مراد نیست دور  
 میکنند لاسیما نزد کسانی کہ شہبائے فلاسفہ و متکلمان را برابر این عقاید و قواطع حج میخوانند و خود را بہرین  
 و در حقیقت دلائل شرعیہ حق است باین اسما کہ زایل اند من عند اللہ و صادر اند از حضرت بنو صلی اللہ علیہ وآلہ  
 و سلم کہ ثابت است بآیات باہرہ و معجزات قاہرہ کہ شک و شبہہ را بہر ان قطعاً راہ نیست و اللہ الموفق فیہ  
 در باب الشرح عند حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سورہ الم نشرح لک مدارک بر آسمان آن  
 منزل شدہ شرح مدارک کہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اثبات کردہ مفسران تفسیر آن کردہ اند  
 بتوسیع تفسیر او براسے جمیع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر نائب و کاین باین گشت و میگاہ و باید  
 از کفار تحمل نمود با ذوق و انبساط در بساط قرب و حضور مولی تعالی و تقدس و بایاد ارج امر از کم و از کم و از کم و از کم



[illegible]

خلق باشند و ازین علم آیت است و محبت حق تو که کند و محبت را در شرح صدر بند خلق عظیم است و چند آنکه محبت تمام تر و قوی تر  
شرح صدر زیاده تر و اکمل و اتم بود و سبب اعظم و موجب اقوی و مرتنگ دلی را اعراض از حق است و تسکین دل  
بنحیر آن جناب و غفلت از ذکر حق و دوستی غیر حق و هر که غیر حق را دوست گیرد بان مغرب شود و در زندان آن چیز  
بماند یعنی هر که غیر حق تعالی را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او و عقوبت دل او گرداند و در عالم  
ازان کس بدو نیت تر و تلخ عیش تر و اندوگمین تر نباشد زیرا که محبت با دوست سبب محبت است که بهشت این جهان  
و عیش دنیا و سرور نفس و لذت دل و تعظیم روح و دواست همه اند و بهاست و آن محبت حق سبحانه است بکلی دل و بی  
محبت است که عذاب روح و عذاب نفس و زندان دل و ضیق صدر و مایه همه بلا است و آن محبت غیر حق است  
و از جمله اسباب شرح صدر یکی دو اتم ذکر حق است و همیشه احوال که صورتش نور و حمید و صفای وقت و محلا و آیت است  
و یکی دیگر احسان بخلق خداست که با نچه ممکن بود از جاه و مال و غیر آن و دیگر شجاعت است و دیگری پاک کردن  
دل از صفات ذمیمه و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین مجموع اکمل خلق بود و متابعان او بر وجه اکمل ابعاد از  
اکمل خلق باشند و الله یقول الحق و هو یدعی السبیل اگر گفته شود که غم و اندوه آخرت برابر با بنی عالم و حسرت  
نایافت مقصود که وصول و قرب رب عبودیت و خوف و بنیت و در عیش و غفلت در گاه بر مقرر بان حضرت الله  
خیاں و چند آن غالب و مستولی است که مجال فرح و سرور و انفساخ و انشراح صدر و پیمان متصور و ممکن نمی نماید و  
بتحقیق آمده است که غم و اندوهی که بر جان سید کائنات بود صلی الله علیه و آله و سلم بر دیگران نبود و لابد حال  
متابعان وی نیز همچنین خواهد بود و جوابش آنکه مراد با شرح صدر سرعت حوصله وقت و نصحت میدان حال است  
که نهایت کمال و غایت جامعیت نیست چنانکه در اول فصل در مضمون تفسیر کریمه عالم شرح بیان کردیم و این  
بنغم و اندوه و الم و حسرت و همسیت و در پیشگاه ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ و صغلی و گناهی شری  
که گنجایش یک جانب دارد نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا و چون حوصله فراخ شد و میدان معرفت وسیع آمد و به  
در محل خود جا است و هر یک بجای خود است انا الضحک و البشیر انند بشارت باین جامعیت است  
و حزنه فی قلبه و بشراه فی وجه بیان این حال و بران حضرت نیز صلی الله علیه و آله و سلم در ابتدا اے کار حکم  
جلبت که القاسی آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضیق و تنگی طریای می یافت آخرت تربیت و تادیب  
حضرت عزت که در مقام تهذیب و تکمیل و به بود شرح صدری نصیب شد که اداست جمیع حقوق و آداب کونی و الهی  
بر وجه کمال و غایت اعتدال بی مزاحمت و معارضت اداست یافت و حصول این حالت اعتدالی و همسیت و خدایان  
مربوب بر تقدس نبوت را صلی الله علیه و آله و سلم بر تو جامعیت حدت ذات اقدس الهی است جل علا و تلیخ محاذات  
و مرآتیت و سمر آن ذات کامل الصفات را تعالی شایسته عظم بر پادشاه باب در عموم احوال و سعادت  
حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و آن مشتمل بر فصول فصل در شرح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم  
عادت آن داشتی که بر طعام که حاضر آمد سے آنرا نکرده و در طلب مفقود و کلفت نفرموده و هر گاه طعامی  
صالح از طبیبات اطعمه حاضر شد سے البته ازان تناول کرده و هرگز هیچ طعام را عیب نکرده اگر خواهی متداول  
کرده و اگر نخواهی ترک کرده و حلوا و حسل بسیار یعنی اکثر اوقات یا بیشتر از طعامها سے دیگر خورد سے



بلایید که و گاه به اطفال و مسکینان را بلایید که و در لیسیدن کاسه نیز حدیثی وارد شده و در لیسیدن اصحاب فرمود که  
 چون بخورد یک از شما طعام را باید که بلید از گشتان را زیرا که معلوم نیست که در کدام جزو طعام برکت است و در بعضی کاسه  
 فرموده که هر که کاسه را بلید کاسه او را عا می کند و میگوید که آرا و کند ترا خدا سے تعالی از آتش دوزخ چنانچه خلاص کرد  
 تو را از شیطان یعنی اگر نلیدیش شیطان نش میباید و این سبب ایندای روحانیت کاسه میگرد و دو تکبیر و ده طعام بخورد  
 و فرموده من بنده ام خورم مگر چنانچه نیکوکان خورند و تکبیر بر سر نوح است سیکه آنکه پهلوی بر زمین افتد دوم آنکه برنج نشیند  
 سوم آنکه یک دست بر زمین نهاده بر آن تکبیر کند و بر دست دیگر طعام خورد و هر سه مذکور است خطای گفته است که اکثر عامه  
 چنان پیدا کنند که شکی اینجا یعنی مائل مستعد بر یک شق است و مرا و نه نیست که متکی اینجا یعنی مستعد بر فراخی که زیر اوست و  
 تنگن و مستوی بر آنست و مراد آنست که در وقت اکل تنگن و مستعد بر فراش بنودی چنانکه بسیار غارات و ابل مشعره و  
 تنگن بر نشینند بلکه چنان نشستی که گویا همین ساعت برنجیز و و تمه چند تناول کردی و بر فراستی بعضی گفته اند که  
 از آنجا یعنی بقدر بر وجه تنگن و مستعد است بلکه سنت در اکل آنست که مائل لطعام و مستعد و منحنی بوی نشیند و گفته اند که اکل آنجا  
 بر میل با حد الجانین وضع از آن بر مذ سبب ابل طب است که گویند بخوردن برین وضع منجر نشود و طعام در بخاری و گوارا نمی شود  
 چنانچه باید که کافی جمع البهاره و در اکل الموم و اللید گفته که بخوردن تنگ و نه بر روی افتاده و نه ایستاده بلکه بنشیند بر دوانو  
 یا بر صورت افعایا بر دویا یا بر دوازده انوسه راست و بر نشیند بر زانو چپ و چون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد لله  
 حمد اکثر اصحاب کافیه غیر کافی و لا مودع و لا مستغنی عنه و یا و گاه گفته الحمد لله الذی اعطى من الطعام و مستغنی  
 من الشراب و کسی من العز و وید من الضلالت و بصیر من العی و فضل علی اکثر ممن خلق تفضیلا الحمد لله  
 رب العالمین و گاه گفته الحمد لله الذی اعطى من الطعام و مستغنی و سوغه و عادت بنود که بعد از طعام دست نشوید و آنکه فضیلت  
 دست شستن پیش از طعام و بعد از آن و بعد از آن واقع شده است و آمده که برکت طعام در وضو است قبل از طعام  
 و بعد و شیر آمده که مسح سیکه و ترے دوست که دست بعد از طعام ردی مبارک خود را و ذرا عین را و اگر  
 و میفرمود این وضو است از آن چیز که تیر داد و آتش داد و آتش از آنکه دست و نا شستن دست مگر در بعضی  
 باشد که چرب بنود و شور باند اشتی و در اجای العلوم از بعضی بے تکلفان صحابه از ارباب زیاده که بجهت  
 کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند و منديل ایشان پاشنه پامی ایشان بود و و الله اعلم  
 و غالباً نشسته آب آشامید و و از آشامیدن آب در حال ایستادن منع و زجر کرده و یکبار ایستاده آب آشامید  
 بعضی گویند آن ناسخ نمی است و بعضی گویند نهی ناسخ این است و بعضی گویند شرب ایستاده بر پا برای بیان جواز بود و  
 بعضی گویند بر استیغذری بود و لا جرم بیشتر علما گفته اند ایستاده آب نشاید خورد و چون عذر سے ملحق از شستن  
 پیدا آید ایستاده روا بود و در موا سبب لدیه خیمه آورد که عادت مشربان این بود که آب نشسته آشامید و رواه مسلم  
 و در روایتی از مسلم آمده که نهی کرد از مشرب قائما و در روایتی آمده که فرمود باید که نوشند یک از شما آب ایستاده  
 و اگر نفراموشی بنوشد باید که شسته و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفت آوردم من نزد آن حضرت  
 صلوات الله علیه و آله و سلم و او سے را از آب زمزم پس بنوشید ایستاده و در حدیث امیر المومنین علی نزد بخاری آمده  
 که او سے آب نوشید ایستاده و فرمود که مردم مکروه میدانند مشرب قائما و پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و چنانکه در حدیث

و این احادیث همه صحیح است و اشکال و تعارضی در آن نه و غلط کرد کسی که زعم نموده برای چه قائل شود منسوخ با وجود  
 امکان جمع و تطبیق و صواب آنست که نهی محمول است بر کراهت تنزیه و اما شرب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 قائما بر اے بیان جواز بود و اگر گویند که چگونه مکره بود شرب قائما و حال آنکه بصحیح رسیده که فعل آن حضرت است  
 صلی الله علیه و آله و سلم جوازش آنکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا برای بیان جواز کرد در حق و  
 صلی الله علیه و آله و سلم مکره نباشد چه بیان جواز بر شارب واجب است و در حق غیر و مکره بود و اولی ترک آن  
 و اما حدیثی که در آن محمول است بر ندب و استحباب پس مستحب باشد هر آنرا که نوشید ایستاده که فی کتبه علماء ابدا الحدیث  
 که اقا لیل النور و مالکیه بر آنند که باکی نیست بنوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبرین مطعم آمده گفت دیدیم  
 من ابابکر صدیق را که بنوشید ایستاده و امام مالک گفته است که چنین رسیده با که عمر عثمان و علی رضی الله عنهم و جبرین  
 ایستاده بنوشیدند و عبدالحق که از اعظم علمای حدیث است گفته که حدیث ابو هریره که ناطق است بنهی از شرب  
 قائما و تفسیر کردن نزد نسیان ضعیف است و در سند دومی عمرو بن حمزه عمری است و وی ضعیف است و بعضی از  
 علماء گفته اند که نهی محمول و منصرف است کسی که برای احوال خود آبی آورد و مبارک است که در شرب قائما پیش از ایشان  
 و رعایت جانب ایشان نبود و بحديث ساقی القوم آخر هم عمل نکرد و از آنرا است که این موقوف بر آبی هریره است  
 و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز و احادیث  
 نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضرر است بدنی و مکره هم همین جهت است  
 و امام احمد از ابی هریره آورده که و بعضی از ائمه که بنوشید ایستاده پس گفت فی کتبه گفت بر چه گفت آیا  
 دوست میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گر برگشت لا گفت تحقیق نوشید باتو کسی که بهتر از گربه و آن شیطان است  
 انتهی کلام الموالید و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب آشامید می یا شیر و مانند آن اول کسی داد  
 که بردست راست دی بود و اگر چه بردست چپ و کسی از وزیر کمتر و داناتر بودی چنانکه در حدیث آمده است  
 که یکبار ابوبکر صدیق بردست چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بدی بردست راست و آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خوردن آب بان بدو داد و بانی بکر و فرمود این حق اوست و در حدیث دیگر آمده که  
 جانب راست خالک بن الولید و در جانب چپ ابن عباس بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجا گفت این حق  
 تست اگر خواهی بده برادر خود و گفت من هرگز اشیار نکتم ببقیه آب و من تو کسی را پس بخورد و بان عباس نداد  
 و این سئله راجع میگردد بمسئله دیگر که اشیار در عبادات جائز است یا نه مثلاً یک آب خود دارد و آنرا اشیار کند بر دیگری  
 و خود تمیم سازد یا در ایستادن پہلو و امام در جانب یمن تواضع کند به دیگر و یا در خود عقب بپوشد و علماء گویند  
 که این جائز نیست و فضیلت ندارد چه درین ترک تقرب الی الله است اشیار در امور دنیویست نه در امور اخروی  
 و بعضی مشایخ را در اینجا سخنی نیست که گویند این نیز راسی است به تقرب الی الله علم **فصل** در پوشیدن حضرت نبوی  
 صلی الله علیه و آله و سلم غالب آنچه پوشیدی جامه شیک بود و صحابه اخیر رضوان الله علیهم چنین نیز پوشیدند و گاه  
 پوشیدند پوشیدند یا کتان و آنچه حاضر آمدند و میسر شد از لباس بان اکتفا نمودی از جبهه و قبا و پیراهن  
 وزیر جامه و رداء و موزه و لعل این مجموع پوشیده در قاموس مگوید الحجه ثوب معروف و در کرانی است ثوب مخصوص



اما تا ضعیف عیاض در مشرق الانوار گفته که جیب جامه که قطع کرده دوخته شده باشد و این لطایف شامل قبا و پیراهن است  
و آنچه بیرون می رود از وی مثل رد او و انداز و خامه و اشال آنست و اگر چه درین مفهوم نیز خصوصیتی نیست اما مقابلهت  
لوی بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر می طلبد و از آنچه وارد شده است در لیس جیب این حدیث است که در جمیع جامه تریوی  
آمده که پوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جیب و مبتنی گس استین را و در روایتی جیب شامیه از حضرت تنگ  
استین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از استین برآورد یعنی چنان تنگ استین بود که بے آنکه دست برآورد  
شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفر می پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که  
و سیر و ن آورد جیب طالیسی که سر و اندیه را که در زیر بغل های وی و در هر دو شق و س از پیش و پس بدیاد دوخته  
بودند و مخلم ساخته و کسر و اندیه نسبت کبیر است که بادشاه فرس بود و آن از لباس عجم است مدور از صورت سیاه  
و گفت اسما بنت ابی بکر که این جیب رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم که نزد عائشه بود و چون عائشه فوت کرد  
بمن رسید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را می پوشید اکنون ما می شویم آنرا و به بیمار ان سید هم  
ما شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بسیار اگر زیاده بر چهار انگشت بنود  
جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیح آمده است و آنکه در حدیث ابی داود از عمران بن حصین آمده که پیغمبر  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من پوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف استینها و دامن بحری  
محمول است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع است و حدیث اسما بر خوست که اذ قیل و انقلبنا  
در مشرق الانوار میگوید که جامه تنگ است از جامه های عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام  
و بهم چسپیدن میان دو لب بود و از اینجا گرفته شد و ثبک که نوعی است از جامه و این الاثیر در نهایی گفته که قبو و ثقی  
بعض بعض هم بسته است و با جمله قبا آن جامه که آنرا گریان بنود و یک تیره وی بر تیره دیگر بر هم بسته بخلاف قمیص  
که آن جامه است که او را گریان بنود و در حدیث آمده که بعد از فرستاده شده بود قبا را بر آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم پس قسمت کرد آنرا را بر اصحاب و در روایتی قبا را از دنیا تنگها س طلا پس قسمت کرد و یکی را برای محرمه  
که یکی از اصحاب بود خدا گرد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را  
فرمود بهای آن را و این شاید پیش از تحریم لیس حریر بود و الله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامه بود نزد رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم و بود استینها س پیراهن وی تا بند دست و داشت قمیص می تنگها و بود جیب تنگهای  
آن بر سینه چنانکه الآن متعارف تمامه دیار عرب است و در حدیث ترمذی و ابوداود از معاویه بن نضله آمده است  
که گفت آدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با قوم از مزیه تابعیت کم نبوس و بود تنگها س پیراهن و س  
کند ده پس در آورد دم دست خود را در گریان پیراهن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ساس کرد دم خاتم نبوت  
و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم سنت نیست گمان بردند که گذاشتن جیب تنگ  
بر سینه بدعت است و لیس کندک و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه عادت نداشتند بعضی از فقها بکر است آن حکم  
کرده که تشبه بر نسا دارد چنانکه بعضی از شرح نقایه مختصر و قایه نقل کرده اند و شک نیست که این قضیه حادث  
باعتبار اصل است و در عرب آنچه متعارف مردان عجم است عادت نداشت و با جمله آنچه متعارف قمیص عرب و تحقیق علما

می بینم است گدازشتن حبیب و کلمه بر سینه است و بذا هو التحقيق و اما زیر جامه که مصنف گفته ظاهر است که مراد بوی  
شمار باشد و آن جامه را گویند که در زیر جامه دیگر پوشیده و بیدان با صق باشد و ثار جامه بالا را گویند و اگر مقصود بوی  
دو جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت و می پوشید جامه را بالای جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامه که شان و  
آنست که در زیر جامه دیگر پوشیده و غالب آنست که آن جامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آنرا می پوشید و احتمال دارد  
که مراد از زیر جامه جامه بود که زیر بوی جامه دیگر مثل استرا باشد یعنی جامه ده تنی پوشیده و ما ذکر این لباس کتب فیهیم  
تا تعیین مقصود بدان نمایم و اگر کسی از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید که ثبت نماید خیرا الله خیرا و گاهی عمامه را  
عذبه فرو گذاشتی از میان دو شانه و عمامه را گاهی بعبیه پوشیده و گاه تحت الحنق بر زدی بدانکه پوشیدن  
عمامه سنت است و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است فرمود العمامه تیجان العرب یعنی عمامه امر عرب را  
بمنزله تاج است و عجم را و فرمود می پوشید عمامه را تا فایده کند عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فارق است میان ما  
و مشرکان و در روایتی عمامه فارق است میان کفر و ایمان داده میشود روز قیامت بهر بندستاری که میگردد اند  
او امر دبر سر خود نور و در رکعت بعمامه بهتر است از بقا در رکعت بعمامه نماز نفل بود یا فرض دستار است  
پس باید در مساجد که عمامه تاج مسلمانان است لازم گیرند عمامه که آن سیاه یا نارنگی است پروردگار تعالی مدو کرد  
مرار و زبر و چنین بگذاشت که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی عذبه و گذاشتن عذبه بر عمامه را نیز سنت است  
ولیکن دائمی نیست ترندی در شام از این خبر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون عمامه  
می پوشید سدل میکرد و معنی سدل بهین ارسال و از خای طرف عمامه است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت  
طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض احادیث آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگذاشتندش  
دستار را بر سر و میخاموشید و آب یعنی یک طرف دستار را در دستار و میخاموشید و آب دیگر را میان دو کتف و سلم  
از عمر بن حزم آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر و دستار سیاه و گذاشتند  
طرف آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر علیه السلام آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آمد که معطله را و بروی عمامه  
سیاه بود و درین حدیث مذکور و آب نیست از اینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود و لیکن بعض گفته اند که چون در آمدن  
معهله ساز قتال داشت و مغریر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر وطن و مقام چیزی که در آن مناسب آن بود  
که ذاتی المصاحب الالدیه و ابن ابی شیبہ از امیر المومنین علی آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم و سدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داؤد از عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت دستار بست  
مرار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص بعد از من  
است و اما عذبه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه میگذاشت پس پشت بپوشید غالباً و بر چپ دست راست  
احیاناً و گاهی دو عذبه میبوسید میان دو کتف و گذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت است و اقل مقدار  
عذبه چهار انگشت است و بعض گفته اند که اکثر یکدست است و گفته اند تطویل عذبه متجاوز از نصف ظهر بدعت است  
و داخل اسبال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیل باشد حرام و الا مکروه است مخالف سنت و بعض گفته اند  
که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب است و از سنن



و خبیثه و کیمیا رے جامه پوشیده بود قصبه عربان سے آمدند و آنرا لمس میکردند و میگفتند که این جامه بروی از آسمان  
 فرود آمده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا که من دلی سعد بن معاذ در بهشت نبشتر و نر متر  
 ازین ست و و نه فریب این ایام فوت کرده بود و اکثر آنچه از جنس این جامه ها می پوشید از بدایا سے ملوک بود  
 که بوی سیفر ستادند و اینها پیش از تحمیم این ثیاب بود و اما آنچه معتاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود  
 از لباس نه ازین قبیل بود چنانکه در صحیحین از ابی بردیه آمده است که گفت بیرون آور و بسوی ما عائشه کثیف و کثیف را  
 یعنی مرقع که از لیسکه پار با برسم نشسته بود مثل لبد که نه دست شده بود و از ار غلیظ و درشت را و گفت قبض کرده شد  
 روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین دو جامه و از آنس آمده که گفت می پوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم صوف را یعنی جامه شمیمه را و می پوشید کسان را و می فرمود من بنده ام می پوشم چنانکه بندگان  
 پوشند و راه اشیا خان و باش و صلی الله علیه و آله و سلم که تکیه میکرد بر آن از آدم بود حشوا آن بیت خرماد  
 فراش دی که خواب میگرفت بر آن نیز از آن بود و لیف خرماد پوست و صلی الله علیه و آله و سلم که آنرا کوفته بجای پنبه می گفتند  
 و گاهی نمائی و صلی الله علیه و آله و سلم بود که چنانکه باید و بهیستی از عائشه آورده که گفت در آمد بر من زنی از انصار و دید  
 فراش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه کهنه دو تکه کرده پس فرستاد بر من فراشی را که حشوا و صرف بود  
 پس در آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت که چیست این یا عائشه گفتم یا رسول الله فلان انصاری در آمد  
 و فراش ترا دید و این فراش را بر ستاد فرمود باز گردان این را یا عائشه سو گند بخاک اگر من بخوابم همراه میگرددند  
 پروردگار تعالی با من کو بهاسه طلار و فقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 عایه و آله و سلم عمر بن الخطاب و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حصیر افتاده بود و با ثران حصیر پهلوی مبارک  
 نقش بسته گفت یا رسول الله چه شود اگر برای خود فراشی گیرے بهتر ازین فرمود یا عمر چکار است مرا با دنیا  
 نیست شال من مثل دنیا مگر مثل سواری که سیر میکرد در روز گرم پس بایستاد در زیر درختی ساعتی است بر رفت  
 و بگذشت آنرا و از عبد الله بن مسعود آمده که گفت در آمد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو سکه در غرقه بود  
 مثل بیت حمام یعنی در گرمی و حقه مثل گرم خانه حمام و افتاده بود بر حصیر که تا نیر کرده بود در پهلوی مبارک دی  
 پس بگریستم فرمود چه چیز در گرمی آورده ترا یا عبد الله گفتم یا رسول الله کسرے و قیصر بر خرد و دنیا بخسیند و تو برین  
 حصیر خفته نشسته و در گرمی یا عبد الله ایشان را دنیا است و ما را آخرت و از عمر بن الخطاب آمده که در آمد بر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم و افتاده بود و بر بدن او جزا را رے نه نقش کرده حصیر در پهلوی و قیصر از شعبه در خانه  
 آورده و در گرمی در گرمی افتاده پس غلبه کرد بر من گرمی فرمود چرا میگردی یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این حصیر  
 که بروی خفته دین متاعی است که در خانه تو افتاده و کسرے و قیصر در میوه و جو میانشسته و تو پیغمبر خدا و برگزیده  
 و گفتم یا این الخطاب را نمیستی تو که ما را آخرت باشد و ایشان را دنیا و چون حال آن سهر و در بند اذیت  
 لباس و نفاس مختلف افتاد عادت مردم بعد از و صلی الله علیه و آله و سلم نیز درین باب مختلف گشت چنانچه مصنف میگوید  
 و بیشتر مردم بر دو گروه شده اند گروهی از جامه های خوب بکلی دوری گزیند و بر قنات و محقرات اختصار کردند  
 و گروهی از محقرات و شرف ثیاب اختیار کردند و جامه های نرم و زیبا با شهرت پوشیدن گرفتند و این بر دو گروه

مخالفت سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شدند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که جامه شهرت بپوشد  
 روز قیامت او را جامه مذلت بپوشانند پس آتش در آن افروختن گیرد اشارت است بآنکه چون قصد تکبر و افتخار  
 بود نقیض آن معاقب گردد و لیکن جامه شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هشم بر آنچه جامه نفیس مقصد  
 تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهاست ایشان پوشند و هم بر آنچه بعضی از متقدمان و متوسلین جامه دول  
 و مرقع بقصد سیمه دریا و اظهار زهد و تقشف پوشند و در بعضی روایات آمده است که نبی کرده از دو شهرت رقت  
 ثاب و غلط آن دلین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فخر بوده میانه روسته کنید در آن اقتصاد نماید  
 و فرمود من جرثوم کسکه بکشد جامه خود را بر زمین خیزد بطریق عجب و تکبر لم یفطر الله الیه یوم القیامه نظر  
 رحمت نکند خداست تعالی بسوئے دے روز قیامت بد آنکه جر و اسبال اکثر در ازار و رو یا فتم و وعید  
 در سبیل ازار شدیده آمده تا آنکه فرمود بر شخص را که باین حالت نماز میگذارد یا عاده نماز و وضو و نیز در حدیث آمده  
 که عجب نصف شعبان همه را بخشد الا عاق و ثار بر خمر و سبیل ازار را و لیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال  
 در جمیع ثياب جارس است و در بعضی احادیث نیز مطایق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و خیر آن  
 و از ابن عمر آمده که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فخر فرمود یا ابن عمر  
 هر چه برسد از جامه بزین در آتش است و در روایتی هر چه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش است و سبب  
 در کثرت و روایات بلطف ازار بحجت کثرت و وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت روایات ازار پوشش بودند و در  
 حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الا سبال فی الازار و القميص و العمامه  
 من جر منها شیئا خیارا و الحیث و عزیمت در ازار تا نصف ساق است و از ازار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 انچنین بود و فرمود از زره المؤمن الی الصفا الساقین و خست تا بالاس شتالنگ است و هر چه پایان  
 در آتش و حکم دامان قبادیر این نیز همین است و سنت در آستینها نیز تا بند دست است و در عمامه بار خاس  
 عذبات زیاده بر عادت عدد او طول و این توسیع و تطویل که در ثياب بعضی دیار اهل حجاز و مصر شرافت شده است  
 مخالفت سنت است و باعث اصاحت مال و اسراف در آنست و هر چه ازاران بطریق خیار است حرام است و آنچه  
 بطریق عرف و عادت شائع شده و شرافت قوس گشته حرام نه اگر چه افراط در آن بیکر استی بنود و زنان را نیز همین  
 حکم است و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر است نیز خست است از جهت  
 شتر کذا جارس فی حدیث ام سلمه و بدانکه کراست و حرمت بزرگ است و تطویل آن بر تقدیر نیست  
 که بقصد تکبر و خیار بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبوده و اما اگر جامه زیبا پوشیدن برائے تکلّم اظهار نعمت  
 حق بود و نبود چنانکه در حدیث صحیح آمده که هر که در دل و سبب شغال یکده اندر دل کبر بود در بهشت نرود و کسی  
 گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و بعل خوب و زیبا باشد ایضاً از قبیل کبر است  
 فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال البکر بطریق و غلط الناس فرمود که این مقدار  
 از کبر محسوب نیست بلکه کبر نه موم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بروی واجب شده است از توجیه حق  
 و عبادت و سبب آنرا انکار کند و از قبول آن تمتنع گردد و بنندگان خداست تا لے را خرد و حقیر شمرد و عوار دارد





طریقه ایشان اقتدا بسنت نبوی و طریقه سلف صالح است و باینکه نظر این قوم بر معانی و حکم است و چون بدین  
 که سلف صالح بحجت و جلال اهل غفلت و تشغل ایشان بدنیای دنیه خود متهمک غالی اند و در زیب و زینت ظاهر و بحجت تفاهر  
 بدنیای و اطمینان بدان مخالفت کردند و ایشان را و اختیار کردند بذات ثیاب را بحجت اظهار حقارت آنچه تخیل کرده و احوال و احوال  
 و تعظیم کردند آنرا غافلان و بقصد تعظیم و تنویر نشان فقر و آخرت و چون گزشت بران مدت و سخت شد و لباس ایشان نمیشد و فرمود  
 ازین حکمت گرفتند اهل غفلت و ثیاب را لباس و بذات سیاه را حلیه و وسیله فقرت و علامت برتری و دریا نشو و نشاند اگر گشت  
 و حقیقت مخالفت این قوم در لباس و هیات طریقه سلف و علامت سبکدوشی و گشت بکل در ثیاب و هیات علامت صدق  
 و اخلاص و شرف حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد سید الامام ابو الحسن اشاذلی قدس سره الغریر و رفیق المکار که  
 بر روی بعضی از مشکران اهل بذات و ثیاب بقول خود که فرمود باینکه این هیات من گویا بزبان حال میگوید که  
 الحمد لله که غفائی بفضله و این لباس تو میگوید اعطونی شایان دنیا کم و از غافل و اعمال این قوم و این سبک  
 و حکمت و نیت انتهی کلام الموابس و بعضی ازین قوم مامور و مامور ازین جناب صدریت عز اسمع بلباس  
 بعضی اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات  
 شاق چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و بیابانها میگذشتند نه جاسی معین بود و نه طعامی  
 و نه لباسی جز ستر عورت می آوردند مامور شد بلباسی که ذرا می توان بدینا باشد و در لباس نفیس سیفر مود و بنا  
 کفن المیت و کفن البیت اجل و بنا بعد الف موت و از شیخ ابی السعد که در مقام ترک تدبیر و اختیار و ثبات عالی  
 داشت می آورد که گاهی لباس می پوشید که بچار درهم می ارزید و گاهی لباس نفیس قیمتی در غایت انداخته و با آنچه  
 حال مرید و اقتدا بقدر ضرورت است و زیاده بران سبک است اگر تکبر و خیلا و راه نیاید و توسط اقتصاد و در بهر باب  
 اولی و در آنچه قوسه را مستاد و متعارف شده و باعث تمیز و تعریف ایشان گشته نیز خفته است و مقام قوم عالی  
 و بنی بر نیات و حکم است که ایشان دانند و اندر علم فصل شیخ این فصل را در پوششهاست و مختص به این فصل  
 سابق آورده و اگر کسی می ساخت هم میشد با آنکه بعضی از مقام مدامین فصل خالی از تکرار می بینیم پس گفت  
 حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از از پامی پوشیده اگر مرد از پازار یا سیاه می بیند از پازار سیاه که بار و اندک  
 میگرد و خود ظاهر است و آن چندان اختیار بیان ندارد و اگر مرد از سیاه می بیند از پازار سیاه که بار و اندک  
 علیه و آله و سلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که پوشیده و شنی و شنی شفا گفته که پوشیده است و لیکن  
 خریدن آن سر و سر او را معلوم و شفق علیه است چنانچه در جامع الاحوال از حدیث ترمذی و ابی داود  
 آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شرا و سر او را در یک بود و ابو علی سر و سر او را  
 بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدن روزی در بازار بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش  
 سر او را بچار درهم و اهل سوق را دانی بود که بر یک شیده ایشان را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوسه  
 فرمود بر پیشانی و چپ بر پیشانی پس آن مرد و زن گفت که من هرگز از کسی نشینده ام که در دادن ثمن این کلمه  
 بگوید پس ابو هریره گفت و آن بر تو می شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد و زن از دست پنداخت و بر دست  
 نداشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را از روی

وگفت این عادت اعاجیب است که بلوک خود بکنند و من مکتب تسمیه مردی ام از جنس شما پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل بگرفت و روان شد ابوهریره میگویی که خواستم سراویل را از دست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگیرم و من بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارتر است بر دوش تن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد و نتواند بردارد پس یاری دهد او را برادرش گفت یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم می پوشم در حضر و سفر و در شب و روز زیرا که من مأمورم بستر و نخی یا بجم سائر تر از این جامه خیزه و ابن جبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند ولیکن با سائید ضعیفه و در این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطه ست دوی ضعیف ست جدا و با جمله خریدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل را صحیح و ثابت ست و ابن قیّم در کتاب هدای الی نبی گفته که ظاهر نیست که خریدن براس پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند و بخاری در ترجمه آورده و گفت باب سراویل ولیکن حدیثی در باب لبس او نیاورده زیرا که صحیح نشد بطریق و شرطی که نزد دو معتبر بود و آورده اند که امیر المومنین عثمان در روز یکبار او را شهید کردند سراویل پوشیده بود و روایتی کرده شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که دس سائرترین ثیاب شماست محسن و محفوظ نگردانید بآن زنان خود را چون بیرون آید یعنی بایشان مناسب تر و لائق ترست خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا آورده بعضی المصنفین و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سوار بر چهارسک و بود با و سه سکاری پس باغزید چهار در نشیب زمین و بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از و گفت یا رسول الله و سراویل پوشش ست فرمود اللهم اغفر للمسلمین ذلالت من ایتی یا ایها الناس اتخذوا اسلوطیلات فانرا من استرشیاکم و حصنوا بهانساکم رواه الترمذی و الحقیلی فی الضعفاء و ابن عبد کبیر فی الادب و الدلیلی فی مسند الفردوس و گفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده و این حدیث نزد من ثابت است بطریق متعدد و انتهی و الله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاه عمامه بپوشید و گاه بکلاه و گاه کلاه بپوشید و عمامه را عذریه میان دو شانه مبارک فرو گذاشتی در اکثر احوال چنین بودی در بعضی احادیث آمده که آن شب که در خواب دیدی که حضرت عزت فرمود یا محمد قم قمیص المملای علی قلت لا ادرک قال فوضع یدیه بین کتفیه فقلت ما بین السماء و الارض صباح آن عذریه میان دو کتف مبارک فرو گذاشت و تمام این حدیث چنانکه احمد و ترمذی و ابن عبد الرحمن بن عیسی و ابن عباس و معاذ بن جبل آورده اند همچنین ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیدم پروردگار خود را در نیکی و مروتی پس پرسید از من هر چه چیز خصوصیت اجنبی بخت و نزاع و گفتگو میکنند فرشته تکان یعنی که ام اعمال ست که در فضائل آن بحث و مناظره میکنند و تثبیت کردن و بدین آن تا آسمان برنگردد مسابقت و مبارزه مینمایند گفتم تو دانا ترستی ای پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را میان دو شانه من و بافتم من بر دوی دست پروردگار بر سینه خود پس منکشف شد بر من و حاصل شد بر علم هر چیزی که در آسمان و زمین است و اینست ست از حصول تمام علوم کائنات علو و سفلی پس اذان خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

والله اعلم این آیت را و کذا لک نرسد ابراهیم ملکوت السموات والارض و لیکون سن التوفیقین ۴۰ باز پرسید پروردگار  
 جل و علا یا محمد میدانی در چه چیز خصوصیت میکنند فرشتگان یعنی چون شکست شد علم هر چیز بر من باز پرسید و میگوید  
 از برای اظهار علم من این بارگرفتهم خصوصیت میکنند در کفارات یعنی علمها که مکفر ذنوب و سیئات اند و آن اعمال  
 این است که شکر کردن در ساجده بعد از رکعت از رکعت نماز با تضرع نماز و دیگر و پیاده رفتن بر سر دریا و جوامع و جماعت  
 نماز و تار و سیراب و کامل کردن وضو در مکاره یعنی در احوال و اوقات که مکروه و شاق بود نفس وضو کردن آب  
 بخشن از جهت منفعت و برودت و مانند آن و هر که بکند این اعمال رازندگانه کند بشک و بمیرد بشک و پاک گردد  
 از گناهان خود چنانچه در روزی که زانیه است از مادر و تعلیم کرد مراد کار من این دعا را اللهم انی اسألك  
 فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنه فاقضینى الیک غیر مفتون و گفت پروردگار  
 تعالی در جات یعنی اعمالی که سبب ترقی درجات شد در این سه چیز است افشا سلام و طعام طعام و نماز کردن  
 در شب در وقت بودن مردم در شام و گفت تریزده سوال کردم بخاری از این حدیث گفت صحیح است پس منعت  
 سیگوید در شب که حضرت مصطفی این واقعه را دید صلیح آن شب عذیراد میان در شانه فرو گذاشت یعنی بر آن  
 تعظیم و تکریم موضعی که پروردگار تعالی دوست خود را بر آن نهاده و در مواجب سیگوید که اصل این نکت است  
 افادات ابن تیمیه است و این قیم گفته است این فاعله ما اصله در غیر کلام و سه نمی یابیم و این عراقی نیز گفته که  
 این اصل ندارد و انتهی والله اعلم و استین بر این مبارک تا بنده گاه سردست مبارکش بودی و در بعض روایات  
 بنامه گفتان آمده و اگر زیاده بر آن آمده سیب برید و بر این را دوست داشتی و گاهی جمله حجر ابرو شید  
 در بعض روایات آمده که آنرا بر آن جمعه و عید میاد داشتی و در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که در آن روزی که  
 دیدیم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم در شب متحاب در حله حمر بود و من که نگاه میکردم گاهی بجانب می سلی الله  
 علیه و آله و سلم و گاهی بجانب قرآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیکو تر و خوش و تابان تر بود و من در آن روز  
 و قول جابر که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک وی صلی الله علیه و آله و سلم نیت و الا  
 نزد همه کس و در نفس الامر چنین است و نیز تریزده از برادرین عازب آورده که گفت ندیدم هیچ یکی را از آدمیان  
 بهتر و زیاده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حله حمر چون در اینجا بعضی از مردم را تو هم دیدی آن شب که مراد  
 از حله جامه افروخته باشد و از حمر سرخ خالص محققین اهل حدیث روایان کرده اند چنانکه حضرت گفته و جمله مبارک است  
 از دو جامه و حمر آن خطوط سرخ است که در آن بود و مراد کبر آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص نمی باشد  
 عند الله بن عمر بن العاص جامه سرخ از رنگ گل معصفر پوشیده بود و گفت این چیست که پوشیده از آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم که است آن فهم کرد چون بچانه آمد و در نور انداخت و لبوخت و دیگر روز چون بیاید فرمود و جامه  
 رایج کرد و قصه باز گفت فرمود و لا کسونه بعض الیک چرا پوشانیده است آن جامه سرخ را بعضی اهل خود را یعنی زنان  
 خانه را با من به النساء زیرا که هیچ با کسی نیست در پوشیدن جامه سرخ مرزبان را و در هیچ آمده که دو جامه سرخ را بر کسی دیده  
 فرمود آن نه لباس الکفار فلما لبسها این پوشیدن کافران است پس پیوست آنرا و تریزده مردی که بگذشت و  
 بر دو جامه سرخ بود و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد آن حضرت سلام و احوال گفت و او را التریزده

وایمده و دوستی آنکه از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد و همچنین از زرد و آنچه در بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد بر جواز لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نمیست و در کتب فقه درین باب اقوال مختلف آمده و همچنین درند پس امام ابوحنیفه آنست که مکروه است که است تحریمی و مکروه است نماز در آن و نیز اختلاف است اندران که است حرمت و مطلق رنگ سرخ است یا مخصوص است بزرگ معصوم شیخ قاسم حنفی رحمه الله که از متأخرین علما معصوم و تحقیق کرده که مطلق رنگ سرخ هرگونه که باشد ممنوع است و لهذا در بعضی احادیث معصوم عطف بر احرام آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق احرام شامل است و الله اعلم و جامه معلم پوشیده یعنی علم و از بدیبا و غیر آن اما گفته اند باید که دیبا و حریر زیاده بر چهار انگشت نبود و کمتر از آن سیاح است و جامه سیاه پوشیده چنانکه در باب خطبه جمعه آمده است که دستار سیاه بر سر مبارک داشت و در روز فسخ مکه نیز همچنین بود و بعضی گویند که درین روز از مظهر که بر سر داشت دستار رنگ سیاه گرفته بود و این تاویل بعید است و بالجمله پوشیدن کسای سیاه و جامه سیاه از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصحت رسیده است و فی الکفر و ندب لبس الصواد و از امام محمد شیبانی رحمه الله علیه آورده که جامه سیاه بر سر دشتی و لباس فاخره بر بر جالی کمال داشت روزی نزد وی باشتقبا آمد حیران جمال وی شد و سیاهی دستار را با سفیدی روی و بلباس تحمیل نمود بدان موع گشت دیگر و رحمه الله علیه دستار سیاه پوشیده و نیز از تفاسات لباس اعتدال کرد و که مر از زمان بسیار اند اگر خود را آراسته نمازم ترسم که نظر در جالی بنیگنند و در مر و دیگران طمع کنند و الله اعلم و پوستین که اطراف آن بسندس دوخته بودند و موزه و نعل قاسم که تفسی خاص است از نعل ضخیمتر از نعل متعارف عاقلها که چرم برهم دوخته اینهمه را پوشیده ترند و در شامل از بریده آورده که فرستاد نجاشی برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو موزه سیاه ساده پس پوشیدند پس وضو کردند و مسح کردند بر آن و تعلین آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم و دو وال بود که میان ترا گشت پای و انگشت متصل با و دیگر میان انگشت میان و انگشتی که متصل با دست و یکدی وال دیگر بود بر پشت پا و تمال نعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواص و برکات بسیار دارد و بعضی از اکابر محدثین رساله جدا در بیان آن جمع کرده و گفته که نگاه داشتن آن باعث وجود حرز و امان است از شر بلیغ و عداوت و حسد اشرار و از شر شیطان مار و اگر زنی که دشوار شده باشد زایدان و که آنرا نگاه دارد آسان شود و بر و این دشوار و بعضی از مجابان را از علما و محدثین اشتهار و قصاید است در این آن که آن فی المواقف اللدنیه و انگشتی در دست کرده اند و است مختلف است در بعضی احادیث آن که در دست راست بود و در بعضی در دست چپ و مجموع احادیث صحیح است ظاهر آنکه گاهی در دست چپ گاهی در دست راست بود و نقش آن محمد رسول الله برین هیئت بود و نهی فرمود که هیچ آفریده باید که نقش انگشتی من بر انگشتی خود نکند باینکه گرفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خاتم را و پوشیدن وی از بصحت رسیده و خاتم و صلی الله علیه و آله وسلم از نقره بود و نقره و در روایتی آمده که نقره و بعضی گفته بود نقره بود که در جبهه میبایستد یا مراد آنست که سیاه بود که اقا و آنکه در حدیث زهری از انس آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم انداخت خاتم را و پوشید و در روایتی یک روز پوشید بعد از آن بنیدخت آن در خاتم طلا بود یا خاتم از حدید موه نقیضه که ساخته بودند براس و صلی الله علیه و آله وسلم پس بنیدخت آنرا

۲

الله

رسول

محمد



و نهی کرد ازان دانکه در حدیث ترند سے آمدہ کہ گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خاتم را پس ختم میکرد بوسے  
و نهی پوشیدہ محمول است بر آنکه در اول انجمنین بود بعد ازان پوشیدہ و ستر شد پوشیدن آن و خاتم آن حضرت صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم بعد از و سے بدست ابوبکر صدیق بود و بعد از و سے بدست عمر فاروق و بعد از و سے بدست  
عثمان ذی النورین و در آخر عهد خلافت و سے از دست معقیب کہ خادم و سے بود در پیر اسیان فتاد و بر حجت بند  
پیدا نشد و گفته اند کہ با عثمٰ بنی تفرقہ و پریشانی و اختلاف کہ در عهد عثمان و بعد از و سے پیدا شد کم شدن آن  
خاتم بود کہ در و سے سر رسید <sup>از راتمی بود کہ سبب انتظام امر بود</sup> و خاتم سلیمان علیہ السلام  
و از پوشیدن انگشتر سے کہ بن موس و بزنج منی آمدہ است و در برنج فرمود کہ ازان بوسے صنم می آید چه  
اصنام را ازان میساختند و در آہن فرمود کہ آن حلیہ و پوشش اہل ناست و پوشیدن خاتم و سبب دانکہ در رابعہ  
مکروہ است و نزد بعض علماء جاسز و از بعض صحابہ مثل طلحہ و سعد و صیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در عقیق  
اخبار و آثار ضعیفہ آمدہ کہ در و سے خیر و برکت است و نانی فقر و در و سیتہ آمدہ کہ عقیق زرد و دفع طاعون است  
و پوشیدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا بصحت نرسیدہ چنانچہ در خاتمہ بیاید و در ہدایہ تختم خاتم مطلق  
مکروہ و ہفتہ و در کافی میگوید کہ عقیق و شمشیر ازان مستثنی است بر قول اصح و نیز در ہدایہ میگوید کہ معتبر حلقہ است  
ننگین زیرا کہ قوام خاتم بروست و پوشیدن خاتم مباح است نزد جمہب علماء امانہ بقصد زینت و بعض گفته اند مکروہ  
است مگر کہے را کہ ویرا حکم و سلطانی باشد و باید کہ وزن آن کمتر از مثقالی بود زیرا کہ اصل در استعمال فضہ و سبب  
خرمت و کرامت است پس باید کہ از قدر ضرورت زیادہ نبود و ہم از قیمت پوشیدن و از انگشتری و زیادہ ازان  
مکروہ است و لیکن گرفتن خاتم تعدد مکروہ نیست اگر ثبوت پوشیدہ و اختلاف کرده اند در آنکہ افضل تختم  
در زمین است یا در بسیار و اکثر احواف بر آنست کہ در زمین است و بعض در بسیار نیز آمدہ و گفته اند کہ آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول در زمین عیو پوشیدہ و آخر در بسیار قرار یافت و اللہ اعلم و تختم در غیر خضر مکروہ و آمدہ است  
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رشتہ سے بست در خاتم از برای یاد داشت امر سے و اما نقش خاتم و سے  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محمد رسول اللہ بود و لیکن کتابت وی نہ بر ترتیب عادی بود بلکہ مقلوب چنانچہ بقاوت  
در خاتم تا بعد از ختم کتابت راست و درست آید و شورشنگ کہ اسم اللہ جل جلالہ فوق بود و محمد تحت و رسول و میان  
و بعض از مشائخ گفته اند کہ تصریح بانینے در پہنچ حدیثیہ نیافتیم و تواند کہ بر عکس باشد بلکہ گفته کہ روایت اسمعیل  
کہ از رواۃ بخار سے است کہ گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث اللہ بطائر مخالف آنست  
کنند فی المواسیہ فتدبر و منع آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود یا از جہت  
شرف و امتیاز و علو مقام وی بود تا دیگرے در آن شریکی نباشد و برین تقدیر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جہت  
خوف تلبس بنجام شریف و سے بود کہ نزد اشتراک لازم می آید و برین تقدیر منع مخصوص زبان مبارک وی بود  
و اللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زره پوشیدہ و خود و جوشن و گاسے دوزرہ در یک حال پوشیدہ  
چنانچہ در وزغز و ہ احد و این از کمال شجاعت و کارزار سے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود کہ شمشیر سلج  
خاک از مردان آہنا پوشند کہ دفعہ کار بیشتر دارند و از اینجا معلوم شد کہ سلاح پوشیدن و مباشرت ہاب عادی کردن

۱۰ فی مقام توکل نیست بلکه در آن نیندگی و امتثال امر الهی است و در اتباع و انقیاد با سبایی که خلق فرموده و طاعت رسول  
داشت که شگافه های آنرا فراوان دید و خسته بود و مراد بحبه طیاسه کسر و انیه مکفوف بدینا که در حدیث واقع شده است  
چنانچه گذشت اما طلیسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی که فرمان بجهت یافته بود و بزم و زبانه ای بکر  
آمده طلیسان در بر کرده اما در حدیث انس آمده که کان یکثر القناع یعنی طلیسان را بسیار پوشیدی بعضی حمل  
بر اوقات ضرورت کرده اند بدانکه در لباس طلیسان یعنی پوشیدن سر بر او انداختن طوطی آنرا بگفت که آنرا القناع و  
قناع نیز گویند بعضی از مردم خلاصه کرده اند و آنرا کرده و مذموم داشته و صحیح آنست که آن جائز است بیکر است  
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحابه آنرا کرده اند و بعضی گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی  
آفتاب و مانند آن و سیل معصفت باینجا نبست و مختار محمود خدای آنست و شیخ جلال الدین سیوطی دینا سار  
نوشته میسر بطی اللسان عن ذم الطلیسان و دروے احادیث متضمن مدح طلیسان و لبس آن از آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی اصحاب آورده و گفته که یقینی در شعب الایمان از سهل ابن سعد آورده که گفت و معصفت  
کرده شده رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم طلیسان فرمود این جائز است که ادا کرده نمیشود شکر او و در حدیث  
دیگر آمده که پوشیدن سر یعنی طلیسان در روز فقه است و در شب زینب است و فرمود لا تذا لبست العربی الا قنعا  
لبسته الایمان و ترندے و غیر او از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار میکرد  
لقنع بثوب خود تا چنان می نمود که جامه او جامه زیات سست بواسطه پوشیدن سر که در آن روغن می انداخت  
و چرب می شد پس مراد باین جامه گوشه طلیسان است که بر سر نهاده و بعضی گفته اند که مراد بقناع اینجا خرقه است  
که در وقت ادیان بدان سر می پوشید تحقیق که تقنع بمعنی تطلس است یعنی طلیسان پوشیدن کدافی فتح الباری  
و در حدیث انس آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکثر القناع و در روایتی آمده که کان لا یفارق القناع  
و در حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعفک عیادت کند بریض را و حاضر شود  
جمعه را و چون بیرون آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز گردد و حاکم بر شرطین از مرثیه بن کعب آورده که گفت  
شدیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که ذکر میکرد فتنه را و فریب می نمود و وقوع آنرا ناگاه مردی بگذشت  
متقنع در ثوبی فرمود این مرد در آن روز بر راه راست خواهد بود پس بایستادم من تا ببینم آن مرد را که کیست ناگاه  
دیدم که عثمان ابن عفان است ظاهر اندک و فتنه قتل و می بود که اهل مصر بدان مقتون و مبتلا شدند و از امام حسین  
ابن علی آورده اند که دیدند او را نماز میگذارد و حال آنکه متقنع بود و در روایتی تقنع از و نشی در غیر این حال نیز آمده و  
بخارے در تاریخ خود آورده که طاؤس یامانی را که از کبایرتا بعین است دیدند که تقنع داشت و میگفت گفتند  
بر چه میگویی گفت بر علم و علما و جاحظ گفته است که قناع از سیماهای اکابر و روساست و شاید صدق بر آن  
که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کم دیده میشد مگر متقنع تا آنکه میبود موصی که میر سعید سرور از طلیسان گویند که  
زیات است انتی و از اینجا معلوم شد که قول ابن قسیم که گفته است نقل کرده نشده است از آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم که پوشید طلیسان را و نه هیچیک از صحابه رضوان الله علیهم باطل است و آنکه گفته که در صحیح مسلم آمده که اگر کرد  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و حال را و فرمود بیرون آید با و س نهاده بر او و بهمان که بر نشان طلیسان است

و از انس آمده که جماعت را دید روز جمعه که برایشان طبلهسان میبود گفتند چه بلا میآید بر این قوم به پیرو خیر و در حدیث  
 صحیح از حاکم آمده که من تشبیه قوم فوئنه من و تترند به آورده که نمیشناسن تشبیه بغیرنا جو انش چنانچه در فتح الملباس  
 گفته آنست که استدلال باین در وقت تمام است که طایفه از شمار ایشان بود و آن درین از مننه مرتفع شده پس  
 در عموم مباح داخل بود و قول انس به تشبیه آن جماعه به پیرو و بحیث آن بود که انس پیرو را بسیار دیده بود که تطلس  
 میکردند و غیر ایشان را مجتمع باین بهیئت کم دیده پس تشبیه کرد بایشان و از اینجا گراست لبس طلیسان علی الاطلاق  
 لازم نیاید پس روایت و شکی تطلس و قطع را از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند که گراست انس را  
 بحیث رنگها به این طایفه بود که زر و بود چنانکه رسم پیروست و الله اعلم و در سفر حبیه استین تنگ پوشیده  
 حبیه رومیه ضیق الکمین که در حدیث آمده نیست چنانکه گذشت گاهی از زر و را پوشیدی و در ازای رد آنش گز  
 بود و در عرض سه گز و یک و در ازای چهار گز بود و یک و در عرض دو گز و یک و در عرض سه گز و یک و در  
 که آنرا ذراع گویند و این دو شبیرست و نیز بهیئت و چهار انگشت بعد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهورست **فصل**  
 در عادت حضرت بنوی صلی الله علیه و آله و سلم در معاشرت با زواج طاهرات میفرمود حسب الی من دنیا کم لیس  
 و الطیب جعلت قره عینی فی الصلوة و بعضی از مصنفان ثلاث را زیاده میکنند و آن غلوست و چون تقیم نیست  
 آنرا تا ویلات میکنند همه سهوست و نماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوٰۃ بتفصیل ذکر کردیم  
 فلیتذکر و دوستان چیزه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از امور دنیا زنان بود و بوسه خوش و در  
 بسیار از شبها مجموع حرما به نه گانه را طواف کرد و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا و بیکراست نشده بود  
 لا حرم مباح شد ویرانچند آنکه خواهر زن بنکاح خود در آرد و زیاده بر نه بد آنکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام  
 نوع انسانی نسل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه حبس و خنقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب  
 صحت قوای اعصاب و اندام مجاری است و تفاخر و مباهاات بقوت باه و شہوت جماع و تلاحج بدان و تنقیص و تحقیر  
 بعد آن امری مقرر و معروف است و عادت مستمرست میان مردان و بهیئت نسا و نکاح سعد و از کمال  
 نوع انسانی و موجود در کل افراد این نوع است و تمامه انبیا و رسل اهل تزوج و تاهل بودند الا عیسی و یحیی صلوات  
 و سلامه علیهم و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام براق سوار بشوق صحبت با جرام  
 اسمعیل بیکه می آمد از جهت کمال شغف او بوسه و قلت صبر از و س و داد و میخیز علیہ السلام را و نو و نه زن بود  
 و با وجود آن زن دیگر نکاح کرد تا ماته تمام شد و سلیمان علیہ السلام را سی صد شکوه و هزار سر پیرو بود و یک شب بر عذرا  
 طواف کرد و س و بخار س از انس آورده که حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و آله و سلم میگشت بر تمامه نسا  
 خود در یک شب و آنها یازده تن بودند و در روایتی نه و بودیم ما که محدث میگرددیم که داده شده است او را ثبوت  
 سی نفر از طاؤس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت و در روایت صحیح  
 است که هر یک از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل و شرب و جماع و لذت امیال بود آن حضرت را صلی الله علیه  
 و آله و سلم هر مقدار از زنان که خواهد و در اینجا کمال فضل و شرف و امتیاز است از سایر رجال مت و حکمت و کثرت نسا  
 آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که تا احکام درونی را که مردان را بدان راه نبود باست نقل کنند

وزیر اوست زینب بقیام حقوق و سن معاشرت و صبر صحبت ایشان با تکل اعیان رسالت و اقامت شایع عبادت  
 نیز از فواید آن بود و از آنچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لازم نیاید چه  
 آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم فضائل و کمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیاء صلوات الله علیهم جمعین در یک  
 آن نبیند راجح آید و حقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواست که دیگر را میسر نبود پس  
 برای اجابت و ناسی وی علیه السلام چیز عظیمی را مثل تسخیر ریاح و جن بوسیله مخصوصی گردانید بلکه غیر ویران ظاهر بود  
 و وی علیه السلام پیغمبری بود ملک و اینها از معجزات وی بود و در حدیث آمده که حضرت رسول را صلی الله علیه و آله  
 و سلم مخیر گردانیدند که بنی ملک بود یا بنی عبد پس اختیار کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بنی عبد بودند نه ملک یعنی  
 بندگی بهتر از بادشاهی است پس موقوف داشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بر بدو شمریت و فقر و هبوط است  
 و عزیت سلیمان و تسلط ملک و کثرت نسا و رفیق سریر و پادشاهی ازین قبیل بود و این در ظاهر بود لیکن قدرت  
 و قوت تصرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کائنات و قرب و غرت او در حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بیش از آن بود و این قوت  
 و تصرفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را تمام بود و لیکن وجود آن در ظاهر مخصوص سلیمان بود علیه السلام دانست  
 میکنند بر بنی نجه در حدیث صحیح آمده که عفریت از مردی در نماز بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد تا در سجده  
 و تفرقه افکند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که میجو استم که او را بگیرم پس چون سجده بنیدم تا که دوکان طفلان  
 مدینه بوسیله بازی کنند و لیکن از دعا برادر خود سلیمان یاد آوردم و بگذاشتم یعنی مرا قوت تصرف در جن هست  
 و لیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام دانسته اند بعد از درخواست وی آنرا از پروردگار  
 ترک آن کردم فافهم و بالله التوفیق و بدانکه نسائی مطهره در تحت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که بودند  
 و در وقتی یازده و در وقتی دیگر زیاده بر آن و اول ازواج خدیجه بود و در جالبیت ویران مطهره میخواندند و در وقت  
 تزوج وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج ساله بود و وی سی و سه ساله و اولاد آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم همه از وی بودند الا ابراهیم که از مادرش قبطیه بود و وفات خدیجه بیکه بود پیش از هجرت بسبب البطلان صحیح بود  
 شصت و پنج ساله بود و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیست و پنج سال دوم سوره نیت از تیره تزوج  
 کرد و او را بیکه بعد از موت خدیجه پیش از عقد عائشه و هجرت کرد مدینه و چون سیر شد خواست که طلاق دهد پس  
 و سه نوبت خود را بعائشه و باقی ماند در حیطه نسائی شریفه و وفات یافت در سن اربع و خمسين از هجرت سوم عائشه  
 تزوج کرد و او را بیکه و وی شش ساله بود و وفات کرد در سن سالگی و وفات کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود  
 عائشه ششده ساله و وفات یافته سنه سبع و خمسين یا ثمان و خمسين بعد از آن که از هر دو شصت و شش سال  
 گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد و او را سال دوم یا سوم از هجرت و طلاق داد آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم و او را یک طلاق پس مراجعت کرد و بوسیله آسمانی که آمد رجوع کن بحفصه که وی صد و هشتاد و دو  
 زوجة است در بهشت و مات سنه خمس و اربعین او احدى و اربعین و سی و ستین سنه و بعض گفته اند که  
 موت وی در خلافت عثمان بود و حجیم زینب بنت خزيمة و ویران جالبیت ام الساکین میخواندند که بالیشان طعام  
 میداد و نکاح وی در سنه ثلاث بود و در سنه اربع و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چند ماه بود

ششم ام سلمه تزوج کرد و او را سنه اربع یا ثلث بعد از فوت نوح و سه ابوسلمه مات سنه تسع و خمسين و قيل اثنتين و ستين و گفته اند قبول اول صحیح ترست و عمر و سه هشتاد و چهار سال بود و هفتم زینب بنت جحش که زوجه زید بود تزوج و سه و در سال خیرم و وفات و سه سال بیستم یا بیست و یکم و اول کسیکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ازواج مطهره فوت کرد و سه بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح و سه اختلاف است بعضی گویند که در حدیث بود که و سه آنجا همراه شوهر خود رفته بود و نجاشی او را بر آید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تزوج کرد به مهر چهار صد دینار یا چهار هزار در هم و بعضی گویند در مدینه و اول اصح و اشد خبرست و وفات و سه اربع و اربعین یا اثنین و اربعین نهم جویریہ بنت الحارث و شتر و نه بنی المصطلق و سه سنه ست در بنده افتاده بود پس آنرا کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و او عقد نمود و نام اول وی بزره بود پس تنبیر داد او را بجویریہ مات سنه ست و خمسين و هم میوه تزوج و سه و سه سیع و سیال قضای عمره حدیبیه در موضع مرفق نفتح سین او کسر را که برده میل از که است و وفات و سه نیز در همین موضع و سه اهدی و ستین یا احدی و ستین و یا غیر آن اتفاق افتاده اکنون در آن موضع بر سر قبر و سه عمارت است نیز از و تنبیر که به یازدهم صفیه بنت حی بن خطیب یهودیه بود از اولاد یارون علیه السلام و در غزوه خیبر که در سنه سیع بود بنده افتاده پس آزاد کرد و او را تزوج نمود و بعضی گفته اند که اول در سنه و سه یکبارگی افتاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و میرا از و بخبرید و آزاد کرد مات سنه اثنین و خمسين و قيل خمس و خمسين و او از دهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظہ در بنده افتاده بود و آزاد کرد و تزوج فرمود در سنه ست و در وقت عود از حجه و دایع وفات یافت و بعضی گفته اند بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سنه ست و عشره الاول اصح این مذکورات جماعه است که تزوج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دخول و سه بانها بصحت رسیده و چند س ازینمایش از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عالم رفته بود و اکثر بعد از و سه و بانها دیگر اند از نسائست یا زیاده که بعضی را تزوج کرده و پیش از دخول نفقات فرمود و بعضی را خطبه کرد و اما تزوج نکرد و بعضی از آنها نزد تنبیر که در اراده دنیا و زینت آن یا اراده رضائے خدا و رسول بکلم نص قرآن یا ایها البنی قل یا ازواجکم ان کنتم ترون الحیوة الدنیا و زینتها نخ و ارد شد اختیار دنیا کردند و بدر فرستید و تفصیل آن در جامع الاصول مذکور است و اما سراسر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار بود مشهور ترین آنها ماریه قبطیه بود که او را ستوقس قبطی و الی آنکه نزدیک و مصر انداخته بود و از و سه ابراهیم بن رسول الله بوجود آمد و هم در مدت رضاع وفات یافت و بعضی ریحانه را که در ازواج مذکور شد از سراسر داشته اند و گفته که آزاد کرد و او را و سه به پاک نمین بود و دیگر جاریه بود که او را زینب بنت جحش بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم غصبیه بود دیگر نیز در بعضی از غزوات بنده افتاده بودند و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم بر نیاید یا زده بر دور وایت ظاهر شد چه خدیجه خود پیش ازین جماعه بکه فوت کرده و سوده فوت خود را بجا آید غصبیه و اگر آنهم نباشد محبت زینب بنت خرمیه مایه چند پیش نبود شاید که در وقت قضیه طواف نباشد و نیز ریحانه را بعضی از سراسر داشته اند از و سه او را پوشیده نماند که طواف بعنوان نسائستمانه از و سه و برقت میر طواف بر نیاید یا زده در وقت صحیح است کما لا یخفی و در میان ایشان یعنی نسائستمانه و الی ذلک و الی ذلک و الی ذلک و الی ذلک



که بران قادر بود اما در محبت میفرمود اللهم هذا قسمی فی مالک فلا تمکنی فیما لا مالک خداوند ازین قسمت رعایت مست  
در چیزه که مالک و قادر بران یعنی بیعت و نفقه پس ملامت کن و بگیر مراد چیزه که مالک نیستیم آنرا یعنی  
در محبت و محاممت و در وجوب رعایت ساوات میان ایشان بروی خلاف است بود و قول کنی است که  
قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود و بر این قسم و این از غضا الصبی بود عیله الله علیه و سلم  
در رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطبیق قلوب ایشان بود و قول امام الی حنیفه است و با وجود این خدا  
رعایت و ملا خطه این معنی کرده گویند که واجب است چه فضلی مروت بر اهل فاکرم حکم واجب دارد و بعضی اطلاق  
داد و رجعت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج منظره معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آن حضرت صلی الله  
علیه وآله وسلم طلاق سوخته را پس بخشید و سه نوبت خود را بجانشه و طلاق نکرد و لیکن امام محمد گفته با چنین  
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوخته را اعتدای گفت و طلاق کرد پس می در خواست که رجعت کند و نوبت  
خود را بجانشه بخشید و سه نوبتی از عروہ آورده که رسول خدا طلاق کرد سوخته را و بنیاز رفت و چون باز آمد سوخته دین  
جامه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را گرفت و گفت یا رسول الله مرا حاجت بمردان نموده است و لیکن من می  
که در بنای تو محسوس شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با و سه و این حدیث مرسل است و  
ممکن است جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود و بحدیث طلاق رجعی فوری واقع نشود  
بلکه بانهضای حدیث پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود بانهضای حدیث انتهی و ایلا کرد و موقت  
بیکاه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مرد است که قربان نکند امره خود را مدت چهار ماه و حکم وی آنست که تعرض نکند  
و قربان ننماید و اگر پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه و لذت یون من نسائکم بر بعضی از بجه شهر الایه  
حکم میکنند و اگر بگذشتن یمن بدید یا جزائی که بران مترتب ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بنده من آزاد  
مثلاً و اگر چهار ماه گذشت و قربان نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام عظیم ابو حنیفه و اصحاب وی و مذنب فیان  
نور سه و بعضی علما سه دیگر یمن است و نزد مالک و شافعی و احمد و حنفی واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه  
هیس و جبر کرده شود و اگر آنگاه یا رجوع کند و کفارت یمن دهد یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق نزد طلاق داده  
بر وی یا جبراً یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخارجی از انس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلی الله علیه  
وآله وسلم از تنائی خود یکاه در سینه بود بیا که بسیار که او از شمس و ربه استخوان پس نشست در غره بیست و نه  
روز پس فرود آمد گفت یا رسول الله سوگند یکاه خورده بودی و چهار بیست و نه روز بر آرد سه فرمود ما بیست و  
و نه روز بیست و نه حدیث یمنی است مطلقاً و در هیچ مسلم از جابر آمده است که در آمد و روئے  
ابو بکر صدیق نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عادت و سه بود که تا اذن نمی طلبید و امر نمی شد نمی درآمد  
و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچ کس را بیدار آمدن اذن نشد پس اذن کرده شد ابو بکر را الجباران درآمد  
عمر و استینان نمود و اذن کرده شد برای وی و دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ساکت و خیر نشسته و  
گرد و سه جمع آمده طلب نفقه میکنند پس گفت عمر در دل خود و الله چیزه بگویم که بخندم آن حضرت صلی الله علیه  
وآله وسلم را پس گفت یا رسول الله اگر نبش خار چه که نام زوجه عمر است از من نفقه طلبد بر خیرم و شتی در گردن او زخم

پس بخندید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت همچنین این زنان گردن آند و طلب میکنند لقمه را  
پس بر خاست ابو بکر و مشی در گردن عائشه زود و بر خاست عمر و مشی در گردن حفصه زود و گفتند آیا شما نے طلبید از  
رسول خدا چیزی که نزد او نیست گفتند لا والله نه طلبیم بعد از این از او چه چیزی که نزد او نیست پسر  
گوشه گرفت آن حضرت از زنان یکماه بعد از آن نازل شد این آیت یا ایها المومنین قل لا اوجاب ان کنتم  
تزدن الحیوة الدنیا الا تیه واحد سیف اما تها نکر و بعضی از فقہا گفته اند تها نیز کر و غلط ظاهرست و سهو  
فایض تها گفتن مرا دوست مرزن خود را انت علی کفر است تو بر من مثل پشت ماور منی یعنی حرام و باین گفتن  
طلاق باین وقع میشود اگر قربان کنی تها تها چنانکه در قرآن مجید واقع شده است بدید و نزد محققین از فقہا  
و محدثین از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تها واقع نشده و در احادیث ذکر آن در و دنیا فتنه و سیرت  
و سبب ایشان بهترین سیرت ما بود و سیرت مود خیر کم خیر کم لایله بهترین شما کسی است کم بهترین سیرت و ما تها  
او با اہل و عیال او و نا خیر کم لایستون بهترین شما ام مایل خود را رواہ الترمذی و الدارمی و رواہ  
ابن ماجہ عن ابن عباس و لفظ ترمذی در رواستے نیست کہ کامل ترین مومنان در ایمان تنیکو ترین  
ایشان از روئے خلق و نرم ترین ایشان بایل خود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عثمان انصار  
سوسے عائشه میخواند تا باو سے ملاعبہ کنند و چون التماس امر سے کرد سے یکجا نہ کہ در آن هیچ مخدوری نبود  
موافقت فرمود سے و متابعت نمود سے و چون از کوزه آب خورد سے آن کوزه را برگرفته و لب بر جا  
لب عائشه نهاد سے و آب خورد سے و چون استخوانی برداشتی و گوشت از آن بہندان بخورد سے آن استخوان را  
ازو سے بستہ سے و از موضع دہن وی گوشت تناول کرد سے و بروئے تکیہ زودہ قرآن خواند سے و گاہ در مبارک  
بر کنار و سے نهاد سے و قرآن خواند سے اگر چه حاضر بود سے و گاہ در حیض غیر مود سے تا از اربند  
و بر بالا سے از اربا و سے معافہ کرد سے و بشیرہ بسیار بشیرہ و سے رسانید سے و در ایام روزہ او را بوسہ  
داد سے و از کمال لطفت و غایت مکارم اخلاق و سے با اہل بیت آن بود کہ ویرا یعنی عائشه را مکین داد و  
از باز سے کردن بلعب چنانچہ عادت و خیرت است کہ از لہما سے جامہ لعبتہا سازند و بان بازی کنند و بروش  
مبارک سے تکیہ زودہ در حبشہ و قرض ایشان نگاه کرد سے عادت حدیثہ است کہ یہ نیز ہا سے خرد باز سے میکنند  
و گفته اند کہ این باز سے ایشان از واد سے ساز جنگ ست با اعدا سے دین باین قصد از جملہ عیادت و مبارک  
آن گرد مثل تیر انداز سے و نیزہ باز سے مبارزان و یکبار سے روز عید این جامعہ در محفل مسجد بشیرہ  
این عمل میکردند پس میگوید عائشه کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بردر حجرہ من بایستاد و بپوشید مرا  
بر داسے خود تا نظر کنم باز سے ایشان و نهادم رو سے خود را میان گوش و گوشش آن حضرت صلی اللہ علیہ  
و آلہ وسلم پسر ایتا دہ ماند و نگشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا من بزنگشتم و گفت عائشه اندک بکنید  
و خیال کنید کہ دخترک خرد سال کہ حریص بود بر دیدن باز سے چگونہ بایستد و باز نیاید از دیدن آن حال مربران  
قیاس کنید و این حدیث دلالت دارد بر ریاضت مثل ابن لعب و تجویر دیدن و دخترک صغیر اسن بجانب آن  
و در ایام فرج و سہر و مثل روز عید و مانند آن و در سفر و و بار باو سے سابقست کردیاسے یعنی آن حضرت



یافت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که ایوا کرد و بخواند همه را اگر مغیره را که او را رجا کرد و برانند و بشنود  
نکره براسه دسه و خیر داد عطا از آخر امر و الله اعلم دعوات بنو سیده صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که چون  
در اول شب موافقت کرد که گاه غسل کرد و در بعضی و گاه وضو کرد و در بعضی و غسل و در آخر شب که در  
و حدیثی که از عائشه مرویست که رباکان پیام و اکسیر ما و بیا بود که خواب میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم و پس نمیکرد آب را غلط است از بعضی روایه از جنت نبوت غسل یا وضو و احتمال دارد و در نیست  
که مراد بسیار از آب غسل باشد و الله اعلم و گاه بود که بر مجموع طواف کرد و در آخر یک غسل کردی و گاه  
در عقب هر موافقت غسل کرد و چون از سفر باز آمد که شب هنگام در خانه نیامد که این حکم را در باب  
سجده نشنا آورد زیرا که این نیز کلام خطی حال ایشان بود و ما متنبی شوئند و یکا یک بر ایشان نیاید و جز این از علم  
دیگر فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم گاه بر فراش یعنی جامه خواب  
میتوانست کرد و گاه بر قطع و گاه بر حصیر و گاه بر زمین بجز در آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم سریری نیز بود  
چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سریر و در سجده و طوی و رجب ابوجاه آورده که بر سر  
موت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عباس بن عبد المطلب آمد و بر سریر و در شبست و آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم با هم حسن و حسین را سلام الله علیهما یوسه و حیث کرد در خواب آورده که آن حضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم بر سریر خفته بود و فرشته در زیر خود نداشت و از کرده بود در میان سریر و دیوای مبارک می نهالی و  
از پوست بود و حشوی و لیت و دخت خراب بعضی شبه ابن حکم سابقا گفته است و از برای شب پلاسی و است  
از مو که بر آن تفتید و و آنرا در شب دو تو میکردند یک شب از چهار تو کردند تا نر متر باشد از آن نهی  
فرمود گفت بحال اول دو ساز نیچه و دوش مرا از نماز منع کرد و بی آنکه بر فراش خفته و کاف بر خود پوشیده  
و فرمود که خبر بیا بر من نیاید در کاف هیچ زنی بجز کاف عاقله و یا شش وی از اویم بود و در میان آن لیت تر  
این نیز سابقا گفته است فصل در سواری آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاه بر اسب سوار شد  
و گاه بر شتر و گاه بر آشت و گاه بر دراز گوش و آن چندتا بود و یک غیر که مقوقس اید کرده بود و مقوقس که قوه بن عمر الحنا  
فرستاده گفته اند که این هر دو نام یک ذات است و غیر این دو نیز بود و گاه بر اسب بر نهی ازین چنانکه در باب  
چنانکه گفته شد و گاه اسب را بدو آیند و هر چند کند و در حرون بود و در تحت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
مثل سیل روان شدی و غالباً تنها سوار شد و بعضی اخیان بر شتر کس را روایت ساخته و گاه از پیش  
خویش کس دیگر را سوار کرد و چنانچه سه نفر یک شتر بودند و گاه بعضی از اعیان مؤمنین را بر عقب  
خویش سوار کرد و بیشتر مرکوبات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اسب و شتر بود و اما بغال در این  
عب کم بود یک بغله بهدی از ملک اسکندریه آورده بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام  
این بغله دلدل و آن سفید بود و یک بغله دیگر بود و نام او فقهه فروه بن عمر و آنرا فرستاده و یک دیگر این اعلا  
ساحب ایلد فرستاده و دیگر از دوته انجندل آمده و دیگر از پیش نجاشیه و بعضی گفته اند که کسی نیز بغله بر  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده بود و این سخن بزرگوار و در چه کسی که در خطبه النقیه و آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ درآمد و کتابت اور اپارہ کردہ اور اسے او درست کنڈا عیال و اللہ عز و جل و چون استر  
 درارض عرب کم بود و محابہ گفتند باین دراز گوش براسپ اندازیم تا بقال سپید آید و فرمود انما یفعل ذلک الذین یملکون  
 یعنی این را نادانان کنند کہ جنس را بغیر جنس بجا نند و این امر نامناسب را از کتاب کنند و فصل حضرت  
 بنو سے را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یک کلمہ گو سفند بود بعد صد و دوست نداشتی کہ بر عدد زیادہ شود چون بران  
 زائد شد سے بدل آنرا گو سپندی فرج کرد سے و شتران از نو وادہ نیز بسیار بود و عدد و اساس سے آن در کتب  
 سیر مسطور است و حال و شتر و دراز گوش معلوم شد و اما اسپان چند از انچه در کتب مسطور است یکے نام و  
 سبک است و سبک درخت نخین آب است و فرس سبک یعنی کثیرا بحر سے آندہ گویا میریزد و میرود مثل آب  
 و این اول اسی است کہ در ملک آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درآمد و بدہ اوقیہ آنرا خضریدہ و بود  
 اغر مجل یعنی سفید جبہ و سفید پا و کیت بود و این اشیر گفته اید ہم دوم مرتجز را خود از رجز کہ نو سے از بجز شعر  
 ست خوش آئندہ تسمیہ کردہ شد باین اسم از جهت حسن صیقل و غلبے اواز و سے سفید بود و سوم ظراب  
 بظاہر سے بجمہ تسمیہ کردہ شد بدان از جهت کبر و سمن و می و گفته اند از جهت قوت و صلابت حاف و سے  
 ابراکرہ اشرا فروہ بن عمر و جدائے چارم بحیث بملاہ ابد اگر د از اربعہ بن ابی البراء تا خود است از لحاف  
 تسمیہ کردہ شد باین اسم از جهت سمن و سے و کیر و سے گویا سے پوشید زمین را ایدم خود کہ دراز بود و چنانچہ  
 بلحاف پوشید و نیم لہذا از لہذا یعنی التصاق و اتصال اعضا سے او بیکدیگر ملتزم و ملصق و بر ہم چسبیدہ  
 و خوش اندام بود ابد کردہ بود آنرا متوقش ششم در صرغ خوش رنگ گل اندام بود و ہیم و ار سے بجز حضرت صلے اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم فرستادہ و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا با میرا المومنین عمر خضیدہ و سے در راہ  
 خدا سے را بران سوار کردہ بعد از ان دید کہ آنرا از ان میفر و شد خواست کہ باز خضر و آن حضرت صلے اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم اور از خریدن شمع کو قاع و بعد قہ لازم نیاید چنانکہ در باب صدقات گذشت ہفتم سبک از سبک  
 یعنی شفا فرس سلج حسن ابو سے اسب اشقر بود خریدہ بود آنرا از اعرا سے بدہ شتر ہفتم بحر اسب سفید بود  
 از بخار زمین خریدہ و بیان دو اب و اسلہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و اس سے آنہا کہ در غایت سبک  
 و لطافت اندہ تفصیل در کتب سیر مذکور است و ہر چیز را نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نام سے بود و سبک  
 از ان میان بہین نام اسپان نقل افتاد کہ دلالت ظاہرہ دارد بر انچه گفتہ شد و کنیزگان و غلامان و اسبی  
 از ان جملہ آزاد کردگان زیادہ از ارقاب و سے و بیشتر مواسلے و عتقا از حبیدہ بود و سبک نہ از اما در  
 مواہب لدنیہ از این جز سے نقل کردہ کہ گفت سوا سے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چل و سہ بود  
 و اما باز دہ و میفرمود ایما امر اہل حق امر اہل اسلام ہر مرد و سبک کہ آزاد کند مرد سے مسلمان را کان فکا کہ من النار باشد  
 این آزاد کردن سبب آزاد شدن آواز آتش و باز سندان از گردان یجو سے کل عضو منہ عنوا منہ جسد  
 دادہ میشود ہر عضو سے از ان آزاد کردہ شدہ عضو سے را از آزاد کنندہ و ایما امر اہل حق امر اہل اسلام  
 و ہر مرد مسلمان کہ آزاد کند و وزن مسلمان را کانتا باشند آن دوزن آزاد کردہ شدہ فکا کہ من النار بخیر  
 کل عضو منہا عضو منہ جزا دادہ شود ہر و عضو از ان و وزن عضو را از ان کردہ و این حدیث صحیح است



و دلیل است بر آنکه آزاد کردن بنده افضل است از آزاد کردن کینه‌زک و آنکه عتق یک بنده لطیف عتق و و کینه‌زک است  
چنانچه دوزن حکم یک مرد دارد در شهادت فصل در بیع و شتر سکه که حضرت بنی صلی الله علیه و آله  
و سلم کرده اما بعد از نزول و سه خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از بیعت فروختن  
محموف نیست مگر در سه صورت و اما خریدن بسیار بود و با جارت دادن و با جارت شدن و استیجار لینے چیز سے  
باجاره گرفتن زیادت بود سے از ایجا با جاره دادن و محفوظ است که پیش از بیعت خود را با جاره داد براسے  
گو سفند چرانیدن و در حدیث آمده است که هیچ پیغمبر سے نیست که گو سفند بخرانیده و آن از حق سبحانه تعالی  
تعلیم تربیت و اصلاح امت است زیرا که ریاست در سعه چوپانی است و نیز آمده است که اصحاب غنم اهل تواضع  
و مسکینیت باشند و اصحاب اهل و فرس اهل تکبر و خیل و کبیر دیگر خود را با جارت داد بخند بجه تابرای وی تجارت کنند  
و در صحیح حاکم است که دوبار خود را با جارت داد بخند بجه در و سفر بر نو ستم یک شتر و شتر کردی با کسان و آن  
وکیل خود ساختی و خود و کالت ایشان قبول کرد سے اما توکیل زیادہ از توکل بود و بدیه کسان فرستاد و اگر کسان  
بدیه قبول کرد و عوض داد عادت شریف بود که مکافات بدیه و احسان کرد سے و بر خود منت کسان نه نهاد سے  
و بخشید و بخشید قبول کرد سلمة بن الکاکج را در بعض عزوات کثیر کے خرید سے نصیب شده بود ویرا گفت  
این را بمن بخش سپهالی فوسهاله فرمود و بخشش این کینه‌زک را بمن پس بخشید آن کینه‌زک را بوی آنرا بست و چندین  
اسیر را از اسارهای که بآن کینه‌زک فدا داد و خلاص کرد از اسر و قرض برین و بغیر برین کرد سے و استعاره کردی  
و گاه بنقد و گاه بوسیله چیز سے خرید سے و ضمان شد سے از حق تعالی ضمانتی خاص و حق کسی که فلان عمل کند  
چنانکه فرمود بن منمن لی با بین کعبیه و ما بین حلیه منمنت له بالجنه هر که ضامن و متعهد شود مرا بنگاهداشتن چیز سے  
که میان دو کلمه اوست یعنی زبان که از خوردن و گفتن حرام آنرا نگاہدار و هر که ضامن شود چیز سے را که میان  
دو پاسے اوست یعنی فرج را از وسطے حرام نگاہدار و ضامن شوم مرا در این بهشت و مثل این ضمان و منت بسیار  
واقع شده و گاه ضمان شده سے ضمان عام از براسے دیون بر که وفات کنند و فائے گذارد مردین خود را و شفقت  
کرد سے بکسان و کسان بوسے شفاعت کردند و بکبار بر اتمی مغیث شفاعت کرد و بزن و سے بر بره و قبول  
نکرد بر بره شفاعت ویرا از و سے زنجید و بر و سے عتاب نکرد و قصه بر بره آنست که و سے کینه‌زک غاکشه بود  
و غاکشه ویرا اعتناق کرد و حکم امتیجین عتق کرد و آنست که و سے اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت  
نبدگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وی بر آید نزد امام ابوحنیفه مطلق است خواه شوهر و سے  
حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود کما تقر فی الفقه و مغیث شوهر و سے بود و چون بر بره آزاد شد  
نخواست که در تحت و سے باشد و مغیث و عشق و سے و آله و حیران میگشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
شفاعت کرد و مغیث را نزد بر بره تا او را قبول کند و در نکاح و سے باشد بر بره شفاعت آن حضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم قبول نکرد و فسخ کرد نکاح او را و چون مصاحبت دید بر بره این بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
ویرا تکلیف نکرد و از و سے زنجید و سگند بسیار خورد و سے بخدا سے تعالی و آنچه ثابت است در احادیث صحیح  
زیاده بر پشتاد موضع است و باری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بسوگند خوردن اول

قال الله تعالى + يستنبذونكم + حق هو قتل اى ور بے ان حق + دوم قال الله تعالى + وقال الذين كفروا لا تأتينا  
 الساعه قل بے ور بے لا تأتیکم + سوم قال الله تعالى + زعم الذين كفروا ان لن یجئوا قتل بے ور بے یقتلنکم ثم  
 لتنبون باعلمتم وذلك ما علی الله لیسیر مورین ہر آیت امر است مر آن حضرت را علیہ السلام کہ سو گند  
 بخورد پروردگار تعالی و تباکید گیو یکہ دین اسلام حق است و قیامت آمدنی است و حق سبحانہ خواہد شریعت  
 آدمیان را و جزاے اعمال شان داد و مانا کہ مقصود مصنف از ذکر آنکہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گویند  
 بسیار بخورد و ما مورست بسو گند خوردن اشارت است بآنکہ سو گند خوردن بخدا اى رب العزت در ایچ حق  
 منع نیست چنانکہ وصیت بعض مشائخ عظام است از ارباب طریقت قدس اللہ اسرارہم مر طالبان را  
 کہ سو گند بخما نخورند و لیکن پوشیدہ نماند کہ مقصود ایشان منع است از آن بوجہ کہ مسقط تعظیم اسم الہی و  
 در گاہ عزت بود چنانکہ در محاورات و مناہلات سخا و عمو م ناس است و قسم حقیقت دین اسلام و تباکید شراخ  
 و احکام در مقام موعظت و ارشاد چنانکہ در کلام نبوت و قرآن مجید واقع است نہ ازین قبیل است آن موضع  
 دیگر است و این مقام دیگر کمالا نیغہ و گاہ در عین استنکار دے مراد باستثناء در اینجا اشارت اللہ تعالی  
 گفتن است و این استثناء مانع است از انقضاء دین و لزوم حنظل بر تقدیر عدم وقوع امر کے کہ بران عین یاد  
 کردہ و همچنین در مواعد و عقود و گاہ سو گند را کفارت دادے و آن کار یکدی و میفرمود من سو گند بخیرے  
 نخورم و غیر آن چیز را نیکوتر بنیم الا انچه نیکوتر است آنرا بکنم و سو گند را کفارت بدیم و مزاج کردی اما در مزاج  
 غیر حق تکلفی چنانچہ شخصی از حضرت و سے علیہ السلام شترے الناس کرد فرمود تو شتر بچہ بدیم  
 گفت یا رسول اللہ شتر بچہ بچہ کار من نے آید مرا شتر دیکار است فرمود آیا بیج شتری هست کہ بچہ شتر نباشد و  
 شتر آن را از این چنانچہ پیرہ زنے بخرت و سے علیہ السلام آمد و در خواست دعا کرد کہ اللہ تعالی  
 او را بہ بہشت در آرد گفت بیج پیرہ زنی بہ بہشت نہ در آید پس آن زن غمگین شد و گفت چہ شد پیرہ زنان را کہ بہ  
 نہ در آئید و بگریہ رفت فرمود وادے بگوئید کہ حق تعالی میگوید + انا انشاءنا ہن انشاء فجعلنا ہن ابکارا عربا  
 اثرا یا + حق سبحانہ زنان را بگرد و جوان سازد و در بہشت در آرد باین معنی درست است کہ پیرہ زن و بہشت نہ در آید  
 و توریہ کردے توریہ در لغت پوشیدن است و در سخن پوشیدن غرض در منقذ قلبی طہار خلاص آن و در توریہ  
 غیر حق تکلفی چنانکہ اگر غزم جائے کہ دے خیر راہ جائے دیگر پر سید و آبہا و مراعی و منازل آن و ازین باب  
 انچه روایت کردہ اند کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیمت فتح مکہ کرد خیمہ بجانب خیبر ز قبا بمثل ابن  
 شافع نشود و سرفاش نگردد و دشمن خبردار شدہ در مقام تنبیہ اسباب بخاریہ نیاید و شال این توریہا در غزوہ و  
 جہاد بسیار کردے و مشورت کردے و مشورت دادے و بیار پر سید و جنازہ را حاضر شدی و دعوت را حاجت  
 کردے و با زنان بیوہ و مسکینان و ضعیفان برائے قضای حاجت ایشان ہمراہ شدی و کار ایشان را کفایت  
 کردے و از شعرا و ادب شنیدے و ایشان را عطا دادے و خلعت بخشیدے مر ویت کہ آن حضرت را علیہ السلام  
 علیہ وآلہ وسلم مع ذوات شریف خود و بنات خوش آمدے زیرا کہ آن علامت معرفت ایمان و دین خالص و ناسخ  
 از محبت حق و صدق محض است از آنکہ ہر چہ مع دے گفتند و اقیامت خواهند گفت قطرہ است از بحرے

پس عطاے دے ایشان را بر قول حق بود و اما بدیع غیر او از ملوک و امارا و اہل دنیا نوزد بہتان صریح است لاہجر  
فرمود احتوائے وجہ المدراہین التراب بیند از بدو دھوے عجم گویند گمان دروغ گو خاک را فصل در بعض

اخلاق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دیدن بیای مسالقت فرمودہ چنانچہ  
در حدیث عائشہؓ گذشت کہ با کسان مصارعت کردہ چنانکہ آوردہ اند کہ در یک مردے بود رکائے نام سخت قوی  
و علم شتی را چون او کسے نمیدانست و مردم از بلا و مصارعت و سے آمدند و بہر را بر زمین می افتاد  
و پیچ کس او را بر زمین نژدہ روزے در رہی از رہا ہما کے مکہ بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش آمد  
آن حضرت او را دعوت اسلام کرد و گفت یا رکائے حیرا از خدا نمی ترسے و دعوت مرا قبول نمیکنے رکائے گفت یا محمد  
پیچ شاید سے بر صدق دعوی خود را سے فرمود اگر یا تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایان سے آرے بخدا  
رسول خدا گفت نعم فرمود پس مقہی مشورائے مصارعت پس مصارعت درآمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ  
وسلم او را گرفت و بر زمین زد و رکائے ازین حال تعجب شد و گفت کیبار دیگر بار دیگر بر زمین نہ داسہ بار زمین کرد  
پس گفت رکائے و اشتران شانک عجیب رواہ الحاکم نے المستدرک ابو داؤد و الترمذی و نیز آوردہ اند کہ مردی  
بود کہ او را ابو الاسد حنبلے میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکہ آوردہ اند کہ بر پوست گاوی می استاد و  
جامعہ از ہر طرف آن پوست را از زیر پاے وی میکشیدند و سے از جای خود نمی جنبید و یا شیش سے لغز سے  
تا پوست پارہ پارہ میشد روزے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را دعوت کرد باسلام گفت اگر با من  
مصارعت کنی ایان بتوبیایم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ مصارعت با وی درآمد و بر زمین زد و لیکن و  
ایان نیاورد و فی القفۃ طول گذاشتے الموابہ و نعل خود را بدست مبارک خود پارہ زدہ و در جامہ خود بدست

خود رقعہ دوختہ و دو لوطاۃ خویش بدست مبارک خویش رقعہ زدہ و گوشت را بدست مبارک خود و شیدہ و جا  
خویش را زنجال یا نور پاک کردہ لفظ حدیث نیست و کان یقلی ثوب و نعل و نعل کاوش و تفتیش پیش و مثال  
اوست از جامہ و گفتہ اند کہ ہرگز در جامہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش نہفتادہ و اندک زدہ و ازین  
شریف وی چرکہ جامہ نشسته نقلہ فی الموابہ عن بعض اعلما و از امام فخر از سے نقل کردہ اند کہ گفت کہ ہرگز  
بر جامہ و بدن شریف پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گس نہ نشسته و شیش نگزدیدہ و لیکن لازم نقلی وجود چیزی مودی  
نے اچکہ نقل یا بر غوث یا مانند آن و جواب دادہ اند ازین اشکال را تا کہ شاید کہ نقل از چیزے باشد کہ پیچہ یا  
ثوب و سے از جامے دیگر نہ آنکہ از بدن شریفش حادث شدہ و اللہ اعلم و اہل خانہ را بنفس خویش خدمت  
کردہ و در بنائے مسجد با عمال و کارکنان موافقت نمودے و خشت کہ خود یا اصحاب رختہ بود و موضع معین

معلوم است در مدینہ مطہرہ کہ برائے مسجید شریف در انجا خشت رختہ بود و در شیشی و گاہ خیابان گرسنہ شدہ  
کہ از گرسنہ سنگ بر شکم مبارک استی جہ از بہن اساع و محکم شدن و ہر ہم پیچیدن آن قوی حاصل شود کہ حرکت بدن  
میسر گردد و بضیافت زفتی و کسان را نژدہ خویش بضیافت آوردے و حجامت کردے و راست را بان  
فرمودے و ثابت شدہ کہ حجامت میان سر مبارک کردہ و گاہ بر پشت پای و گاہ بر احد عین و گاہ بر کمال اللہ علیہ  
دو رکعت پر و جانب گذردن یکا اہل عبارت است از مقدم ہر یعنی میان دو شانہ و شاوی کردے

و دیگر آن را وقت ضرورت دل کرده چنانچه ذکر آن بیاید و خوشی تن را دلخ نکر دی و رقیه بهاران کرده  
اما طلب رقیه بر اے خوشی تن نکر دے و بهاران را با خمار فرمودے و بمعالجه امر کرده اما استعمال ادویه مرکبه که  
در قزاقا دین نوشته اند و معاجین و مرکبات و اشغال آن معناد بنمودے بلکه تداوی بمفردات کرده و نادار  
چیزے بیان اضافت کرده تا دفع سورت آن دار و کند و این کمال حکمت و عنایت معرفت اطباء است بخیر  
گفت یا رسول الله را اینست که نشتر قتها دو دو انداخته اوست و با خبر ده مارا که این فسونها که میگویند و این داروها که بخور  
بل یزدن قدر الله شیا آ یا فرسیکند و باز میگردد اند از تقدیر الهی چیزے را فقال ہی من قدر الله پس گفت آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم این فسونها و داروها نیز از تقدیر الهی است یعنی وے تقدیر کرده است که این ارباب دارو  
و این مرض با این فسون منع گردد و اگر تقدیر با این رفته است منع میگردد و الاخیر و از تخمه و بسیار خوردن  
منع فرمودے و میگفت یا ایلا آدمے و عا و شراب من بطنه پر نکرد آدمے هیچ طرفے را بدتر از شکم خود بجای این هم  
نقبات پس است آدمی زار و از چند لقمه معدود و غیر نقین صلیبه که بر پا دارند استخوان پشت او را برای نماز و حرکات  
ضرورے فان کان لا بد فاعلم انک اگر بجدست آدمے که پر خور و بسیار خوردن و ثلث طعامه و ثلث شرابه  
و ثلث لنفسه پس باید که شکم خود را سه حصه کند یک حصه برای طعام و حصه دیگر برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن  
یعنی اگر زیاده برین کند ضرر دارد **فصل در علاج و امراض** بدانکه مرض و نوع است قلبی و بدنی  
مرض قلبی عبارتست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکم غلطات آن بر قلب که حکم سموم قاتله و امراض مهلکه  
دارد و دل را از صحت که ثبات و استقامت او سست شد و بعد از غلبه و دوام از الحیات حقیقی که عبارت  
از معرفت و ذوق ذکر است کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص است بکثرت رسالت صلی الله علیه و آله  
و سلم و راه نیست تحصیل آن مگر از جانب وے و آنچه آورده اند در گاه عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات  
از امتیان دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح بواطن است از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب  
آن که از جانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده از باب تکمیل و تهیم و تنج و تطفیل است چه ضروریست  
و مضرت او را کلی بخلاف ضرر امراض قلبیه که دائم و باقی است و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر نیست  
خواست که درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نبوت آمده تیر بیان کند و علاج امراض  
حضرت نبوے صلی الله علیه و آله و سلم بر سه نوع کرده یکی با دویه طبیعی که عبارتست از اجزای جمادے  
و نباتی و حیوانی دوم با دویه الهی که ادویه و افکار و آیات قرآنی است سوم با دویه مرکب ازین دو قسم اما علاج با دویه  
طبیعی از برای مرض تب که عبارتست از حرارت غریبه که غیبت میشود از قلب بسوے اعضا و ضارست  
بافعالی که صادرست از قواے بدنیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج تب را سیفر موداجی من فیج جسم  
فابرد و با کمال است از پراگنده گے گرمی دوزخ است یعنی نشانی و نمونه از دست پس سر و کنید آنرا استعمال  
آب چه سردے نشاند و کشته گے است و در حدیث دیگر آمده اذ اجم احدکم فلیرش علیہ الماء البارد ثلث لیال  
بین آخر چون تب زده شود یک از شما پس باید که رخت نشود و بر وے آب سرد را سه شب وقت سحر و صبح و دیگر  
آمده در سنن امام احمد کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ اجم دعا بقریه من ماء فافرغها علی سیم غنسل بود

رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون پیمبر و مصلیٰ شدی را از آب پس میرخت آنرا بر سر خود و غسل میکرد  
و در جامع ترند سے ثابت است اذا اصابت احدکم الحمی فامسحوا بھا من النار فلیطهها بالماء البارد و یستقبل  
نہر جاری یا فلیستقبل جریۃ الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس و یقبل بسم اللہ اللہم اشف عبدک صدق سوگات خمس مہ  
ثلاث غمسات ثلثۃ ایام فان برأ والا فمسیان لم یرانی خمس فمسیان لم یرانی خمس فانما لا تکاد تجاوز تسع باذن اللہ  
فرمود چون برسد یکے از شمارات پیمبر نیست مگر پاره از آتش پس باید کہ بکشد و از آب سرد و باید کہ استقبال کند  
و پیشتر آن بد جوئے روان را و باید کہ استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از بر آمدن آفتاب کم  
وقت سرد سے است و باید کہ بگوید بسم اللہ خداوند اشفا دہ بندہ خود را و راست گوگردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج  
کہ او فرمودہ است و غوطہ زند در آن آب جاری سہ غوطہ تا سہ روز اگر بہ شد و تب مفارقت کرد و فیما والا غوطہ زند  
در وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بہتر نشود تا بہفت روز این عمل بکند اگر در بہفت روز بہتر نشود دیگر از  
نہ روز نیکذر و باذن خدا و چون درین علاج اطباء طبیعی را استفاد می روی میدہد چہ معلوم است کہ بعضیہ از اقسام  
تب را استعمال آب سرد مضرت قطعاً مضرت در رفع این استبعاد گفت کہ اہل حدیث را اتفاق است کہ اگر خطاب  
خاص است بابل حجاز کہ بلاد آن گرم است همچون خطاب حتی لا تستقبلوا القبلتہ ولا تستدبروها و لکن شرعوا و غروا  
کہ در وقت نشستن در خلا فرمودہ و ذکر آن گذشت مخصوص است بابل مدینہ و سمرکہ در آن بہت است و قبلاً ایشان  
جنوبیہ است و چون اکثر حمیات کہ ایشان را عارض شدہ از نوع حمی یومے بودہ کہ از شدت حرارت  
آفتاب و اشغال آن بودند استمال دوا سے گرم یا حرکت مفراط یا غضب یا بیداری و نحوہا علاج آن آب سرد  
فرمود شرابا و غنسا لا و چون تعرض و بیان حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق  
تبیح و طفیل بود در استقصا و تمہیم انواع آن نکوشید و ہمہ بآن نوع کہ غالب الوقوع در آن دیار بود اقتصار فرمود  
و اللہ اعلم بمصلحہ و در علاج استطلاق بطن استطلاق بطن را چون از کثرت مادہ بودی علاج بتقویت  
اطلاق کردہ چنانچہ در صحیحین است ان رجلا اتی ابی بنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال انی شیک بطنہ او استطلق  
فقال اسقہ عسلا فہب ثم رجع فقال قد سقیتہ فلم یغن عنہ شیئا و فی لفظ فلم یزدہ الا استطلاقا من تن او ثلثا ثلث فلما  
یقول لہ اسقہ عسلا فقال لہ فی الثالثۃ او الرابعۃ صدق اللہ و کذب بطن انجیک و فی صحیح مسلم ان انی عرب بطنہ  
ای فسد مضہ و اعطیت معدۃ مردے بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت برادر مرا شکم و این است  
علاج آن التماس دارم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بیاشامان او را غسل آن مرد برقت و باز آمد و  
بیاشت ما شنیدم او را غسل پیچ فائدہ نکرد و بلکہ زیادہ شد روان شدن شکم دوبار شد این واقعہ یا سہ بار شک  
راوی است و ہر بار امر یا شامیدن غسل میکرد و در بار سوم یا چارم فرمود رہت گفتہ است خدا می تعالی یعنی کہ  
غسل را شفا سے امراض ساختہ بقول خود فیہ شفاء للناس یا راست گفتہ است در آنکہ وحی کردہ بین کہ علاج  
استطلاق بطن وے در آشامیدن غسل است و گفتہ اند کہ این معنی بہتر است زیرا کہ آیت ولالت نذارد بران کہ  
غسل شفا سے ہر مرض است و دروغ بیگوید شکم برادر تو کہ قبول شفا نیکنند و عرب استعمال کذب در موضع خطا  
چنانکہ کذب سمک دروغ گفت گوشت تو یعنی خطا کرد و در یافت حقیقت انچہ شنید پس معنی کذب بطنہ یعنی



صلاحیت قبول شفا نکر دو خطا کرد از آن و امام فخر الدین رازے گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به نیت  
در یافتن کشف غسل در استطلاق بطن سے آخر ظاہر شدہ ہے ست و چون در حال ظاہر نشد گو یا گفت شکم یا صاحب شکم  
کہ اورا نفی نیست دروغ گفت از نیت اطلاق کذب بران کرد و دیگر را رازے با شامیدن غسل نکتہ لطیف است  
چہ دوائے باید کہ از مقدار سے و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از آن قاصر آید بجای مرض رازائل نکند و اگر از آن  
زیادہ آید تو سے راساً قطع کند و مرض را زیادہ کند و چون در ہر نوبت چند آن غسل ندادی کہ مقادیر مرض شدہ سے  
لاجرم اطلاق زیادہ میشود و امر با عادتہ شرب غسل میفرمود تا بحد خوشی رسید لاجرم فرمود و صدق الله و کذب بطن خبیث  
و کذب بطن اخیث عبارتست از کثرت مادہ فاسدہ و چون در آخر آن قدر دادند کہ در اخراج مادہ و دفع مرض سے  
کافی و دوائی گرد و دفع آن ظاہر شد چنانکہ در آخر حدیث صحیحین آمدہ بران وجہ کہ در شکوہ و غیرہ آوردہ است فیرا یعنی  
پس از آن بہ شد شکم وی و عجب کہ مصنف این روایت را بنیاد و ردیہ انکہ طب نبوی طب طبایع است نہ از طب نبوی  
تقیقین البیج است قطعاً چہ صادر شدہ از روحی الکی و شکوہ نبوی و کمال عقل و اطباء غیر وی عالم با غرضت از مدد بطن بخیر  
کہ نشانی خطر است و ہر کس کہ طب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست کہ از نقص ایمان وی است ہر کہ از قبول صدق  
کند و با اعتقاد پاک فراگیر دالبثہ بان منتفع شود و لہذا کذب بطن اورا بعض بر عدم صدق نیت خلاص اعتقاد وی حمل کردہ اند  
چنانکہ قرآن کریم کہ شفا ی صد و رقاب است ہر کہ از با خلاص قبول ملقی نکند زیادہ مرض و وبال می شود و بداند کہ کثرت  
ظاہر گشت ابطالان اعتراض ماحدہ کہ گویند غسل سہل است پس و صفت وی برای دفع ہمال چگونہ توان کرد و ندانند این  
جاہلان کہ یک علت و وجہ و سبب دارد و اسہال گاہی ناشی از بد ہضمی و بقای مواد فاسدہ در مہرہ گرد و علما  
زیادہ جز استطلاق بطن کہ موجب دفع و اخراج آن مواد گرد و بنود و تناول غسل خصوصاً مغز و باب گرم بغایت  
نافع است آنرا فصل در علاج طاعون و و یا در قاسوس و فصل طاعون و یا بنی می گویند طاعون ابویار  
و در باب ہمزہ فصل و او سے آرد و ابویار طاعون او کل مرض عام و در نہایہ گفتہ طاعون مرض عام و و با سے کہ  
از فساد ہوا خیزد و سبب فساد از ہر جہ و ابدان گرد و قاضی ابو بکر بن العربی گفتہ کہ طاعون جمع غالبی اطفای روح  
و تسمیہ سے بطاعون بحبت عموم اصاب و سرعت قتل و است و قاضی عیاض گفتہ طاعون قروحی کہ در جسد بر آید  
یعنی دعام گرد و و ہلاک کند تشبیہ کردند اورا بطعن رمح در ہلاک و نو سے در تندیہ گفتہ کہ طاعون شریعہ قروح  
صغیر کہ از جہت حرارت از بدن بر آید و درم مو لم در رعایت ایلام با سوزش و لب و سیاہ گرداند ماحول خود را و سوز  
و تہنیر سازد و با و سے خفقان دقت بود و غالب در کلو و غل بر آید و گاہی در دست و انگشتان و ہا ہر جسد نیز  
حادث گرد و ابویار بن سینا گفتہ کہ طاعون مادہ سمیہ است کہ پیدا سے آرد و درم کشندہ را و اکثر حادث گرد و زیر  
پس گوشتها و سبب آن دم ردی است کہ سختیل میشود بجز ہر سے کہ فاسد میگردد اندہ عضو را و حادث میگردد و قلبا  
کیفیت رویہ و پیدا میگردد از و سے غشے و خفقان و قبول نمیکند آنرا از اعضا مگر انچہ ضعف است با طبع و ردی بن  
و سے چیزے است کہ واقع میشود در اعضای رئیسہ و اسود از و سے مہلک تر است و کمتر است در وی است و احمر و  
نزدیک تر است بسلامت، بیمار از و سے صغیر و طاعون بسیار پیدا می شود و نزد و با از نیت اطلاق کردہ شدہ اسم یکے  
بر دیگر سے و حقیقت و با فساد جو ہر ہوا نیست کہ مادہ روح است و حقیقت طاعون و رے است کہ ناشی میشود

از سبب آن دم و انصابت و بعضی فساد و مراد و امراض دیگر که عام است و ناشی است از فساد هوا اطلاق طاعون  
بر آنها بطریق مجاز است بعلت عموم مرض و کثرت موت که فانی الموابب الدنیه و نیز میگوید که دلیل بر آنکه طاعون مفسد  
و باعث آنست که طاعون در پیاد مدینه رسول صلی الله علیه و آله و سلم را و در احادیث نسبت آن باین مکان شریف  
واقع نشده و حال آنکه نسبت و باجوسه وقوع یافته و بعضی تفسیر کرده اند طاعون را موت کثیر و لیکن پوشیده نماند  
که مراد اینجا طاعون مرگ عام است که آنرا و باخوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت  
نبی صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود ان طاعون رجز ارسلی علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون غدا بیست که  
فرستاده شاه است برگردی از بنی اسرائیل آن گروهی است که امر کرده شده بودند بخواب و بختیاری و بخت  
کردند و فرستاده شد سر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار رس و علی من کان قبلکم و خصوص  
بنی اسرائیل نیست بلکه بعضی اعم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما  
طاعون و و بار از زمین و شهر که در نیاید آن زمین را و از وقوع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرارانه و چون  
واقع شود در جائی و شما در آنجا باشید بیرون نیایید از آنجا از جهت گنجین ازان بملجاری و مسلم و موطا و ابو داود  
از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المومنین عمر بجانب شام و در راه بشنید که در شام و بانی واقع شده  
پس طلبید مرا و گفت بخوان بر اسم من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام و بانی  
واقع شده شما چه میگویید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعضی گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی بر کشتن  
مناسب نبود و بعضی گفتند با تو صاحب رسول الله و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد و بانی و بنا شد پس ازان با انصار  
مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند و بانی ایشان  
نیز مشاورت کرد ایشان همه با اتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر و باد است نیست عمر بر قول ایشان فت رار داد  
درین میان ابوعبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریز عمر گفت اگر غیر تو کسی این سخن میگفت میگفتم  
بوسه چیز که اے اباعبیده از قدر خدا میگریز بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر بود چون آمد گفت نزد من علی  
درین باب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اذ اسمعتم به بارض فلا تقعدوا علیه احدیث پس حمد گفت عمر  
مر خدا را و برگشت و در حدیثی دیگر ثابت است الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت است  
مر هر مسلمان را یعنی اگر طاعون در جائی پیدا گردد و یکی صبر کند بر آن و راستی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید  
و در حدیث دیگر آمده الطاعون و خرابی و خروطن غیر نافذ را گویند و این امر است که جز بخیر شارع نتوان دانست  
و عقل را بد ریافت آن راه نیست و لهذا اطباء آنرا ذکر نموده اند و آنچه اطباء گفته اند که آن شره یا ورمی است یا ورمی  
ست چپین و چنان در واقع اثر همان و خروطن جن است که محسوس میگردد و دلیل بر نیغی آنست که گاهی پیدا میگردد  
در بلادی که صحیح است هوا و احوال طیب است مای و دمی و نیز اگر سبب فساد هوا بود یا بستی که هرگز از روی  
زمین منقطع گشتی چه در پنج زمانه بعضی بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را غرض شود که فراج آنها صحیح است از دیگر  
و نیز اگر جهت فساد هوا بود و تمام بدن را در گرفته و دمی مختص بود بموضع از بدن و باجماعه حدیث آن در  
صالحه و قیاس در نیاید و اگر جهت فساد هوا بود و آنرا ضابطه و قیاس بود که کذا قیل و اینها قراین و

مارت است بر استبعاد وجود و س از فساد و انحصار و س در آن نه دلائل قطعی بر آن و اصل دلیل خبر مغیر صادق  
 است اگر بحسب روایت بصیحت رسد بعد از محتمل آن احتیاج بدلیل نباشد و هیچ چیز معارض آن نشود و در روایت  
 دیگر اطاعون دعوته سینه وجود طاعون در حق قوتی بدعائے پیغمبر است که دعا کرد تا حق تعالی غدا سله را بر ایشان  
 بفرستد عموماً یا خصوصاً و این حدیث منافی نیست آنرا که حدیث آن بفساد هوا بود و یا بطعن جن کمالاً نخیف و درین حدیث  
 که نبی فرمود از در آمدن در شهر که درو و بابا باشد و از بیرون رفتن از آنجا اشارت است بر تحریر و بر سیر تمام از و با  
 زینا که در آمدن در محل و با تعرض است بر ملا را و القای نفس است در تنگه و این مخالفت شرعی است و منافی  
 عقل و در حدیث دیگر ثابت شده ان من القوت التلفت بدستیکه پیدا میگردد از قوت تلف یعنی قوت سبب  
 تلف و القای نفس در تنگه است و قوت ممانعت مرض و مقارنت و یا ست پس درین نهی تمام امر است بخدر و حمیت  
 و نهی است از تعرض استجاب تلف و اما نهی از خروج از محله که و با در آمده باشد در آن دو معنی بیان کرده اند یکی  
 حمل نفس بر توکل و اعتماد کلی بر حق تعالی و صبر بر قضا و رضا بآن و معنی دوم آنکه اطبا میگویند واجب است بر هر که  
 خواهد که از و با احتراز کند تعلیل غذا و اخراج رطوبات فضیله از بدن بتدبیر لطیف در مواسبات این کلام را نقل کرده  
 و بجای آن لفظ لطیف مجتهد آورده و این مناسب ترست بمقام و از ریاضت و حمام بر سینه کند تا فضلات ریه  
 که در قعر بدن کاس من است یعنی پوشیده بصفت نگرند و واجب باشد که سکون و آسایش و آرام را اختیار کند  
 تا از زیچان اخلاط سالم ماند و شک نیست که خروج از ارض و با سفر یا رض دیگر غالباً بکثرت سخت ممکن شود و غیر  
 آن ظاهر است و باین وجه ظاهر شد که نهی از خروج از جای که در و س و با باشد مقصود از آن علاج علالت  
 و با است و درست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون و و با که مصنف گفته و چنانکه علاج جسمانی بدست مفهوم شد  
 علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل و صبر و رضا نسبت به ان شاء الله تعالی کلام النبوة و جمله و اکمله و بعضی از  
 علما در نهی از خروج حکمتها س دیگر نیز ذکر کرده اند یکی آنکه طاعون و و با در غالب احوال عام میباشند در بلده  
 که واقع شود شامل مرعانه اهل آنرا پس چون واقع شد ظاهر آنست که بسبب آن در نفوس تمهید اهل آن ناپدید راه یافته  
 و در اخلاص نموده است پس غرار و بیرون آمدن از آن بیفایده بود چه وجود سفست و علت چون متیقن شد و انفاک  
 از آن غیر متوقع اختراز و فرار عیث باشد و لایق بحال عاقل نبود و دیگر آنکه اگر مردم همه بر خروج و فرار متواتر و قوی  
 شوند آنکه عاجز بود بر من نکور یا بغیر آن ضائع و خراب گردد و جهت نقد کسی که تعهد و تقفند حال و س کند در حیات  
 و بعد از حیات و نیز اگر خروج مشروع بود و مردم با اعتماد و شریعت در بر آمدن با که و مبتلاستند از  
 بے باک و بے اندیشه بر آمدند و موجب کسر قلوب و غنا و بیداری ایشان گشتی و بهین حکمت است در ورود  
 و غیبه بر فرار از زحمت یعنی گر خنجر از معرکه جنگ کفار که باعث کسر قلب آنانکه ثابت مانده اند و احوال غیبت  
 بر آنانکه در و دیگر آنکه بیرون آسیده و گرنیده خواهد گفت اگر من آنجا بودم و مقیم ماندم و مبتلا شدم و مبتلا  
 و آنکه بیرون نیامده و نگر نخیه گوید اگر بیرون آمدم سلامت ماندم ازین بلا پس هر دو روایت افتاد و س  
 که از آن منع کرده اند و نیز نظر بحقیقت گر خنجر از بلا س و شد بنود هر چه واقع شد فی سست الله واقع شود و بر کس را  
 اجل معین است قول تعالی ایها المومنون ایدرکم الموت الا تیه اگر شایع این گر خنجر را سبب میساخت و بیان از آن میکرد



سب اہمہ بتلج و بول جمال کبیر جم جمیع جل شتر نزااد و یہ معتبرہ است درین مرض در شرح موجز میگویند کہ  
لبن بقلح اعرابیہ کہ سپرد شیخ و قیصوم را خصوصاً وقتیکہ استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع است درین  
مرض جدا و تحقیق افتادہ جماعہ ازین بہاران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از آن و بہین  
الوال اہل و معز اعرابیہ انتہی و گفتہ اند کہ در لبن بقلح جلا و تلیسین و اورار است و تلطیف و تفتیح شدہ است  
خصوصاً وقتیکہ اکثر رخی و سہ شیخ و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویہ کہ  
نافع است در بہتقا خصوصاً وقتی کہ استعمال کردہ شود بحرارت و سہ کہ برون آید از پستان و بول ففیل  
بہان حرارت کہ بیرون مے آید از درون زیرا کہ این بول زیادہ میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را  
و زیادہ میکند اطلاق لبن را فصل در علاج جراحات بحصیر سوختہ اشارت میفرمود  
و در روز احد چون روئے مبارک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجروح شد  
بجہت آنکہ اسپ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلغزید و در گوئے سفتاد پس منج خود در خسارہ مبارک  
نخلید و مضبوط شد حتہ کہ صحابی بدندان خود آن منج را بر آورد تا چند دندان آن صحابی از منج برآمد فاطمہ  
رضی اللہ عنہا خون را مے شست و امیر المومنین علیؑ آب میر سخت و خون منقطع مے شد فاطمہ با اشارت  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جرح  
نہاد و در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بروئے بود و در آن بلاد بیشتر حصیر از بروئے بود خاکستر بروئے  
قوت تمام است در بستن خون فی القاموس البروئے بنت معروف و در حاشیہ کتاب از مہذب شتہ  
البروئے ذو خنر فصل در فوائد غسل و محج و داغ کردن مے فرمود کہ شفا در سہ  
چیز است شرب مے از غسل و بریدن نجھ و داغ کردن با گلش نجھ آلتے از حدید کہ بروئے حجامت کنند  
و لفظ حدیث شرط نجھ و شرطہ بروزن ضرر تہ زدن بمشرط یعنی بیشتر بر موضع حجامت تا بسیدون آید  
از روئے خون و مصنف تبخیر کرد از آن بہ بریدن نجھ اما من امت خود را نہی میکنم از داغ کردن با تیش بعض  
گفتہ اند کہ نہی تنزیہ است چہ مشہور است کہ و سہ جسم مادہ درد میکند و نہی کرد تا اعتقاد کنند تا شریعتاً  
آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جناب حق دارند جائز است و بعض گفتہ اند نہی از داغ در موضع خطر و تردست  
علما میکنند اینچہ دیش اشارت است بمعالجہ جمیع امراض مادے چہ امراض مادے یا دموئے است  
یا صفراوے یا بلغمی یا سوداوے اگر دموئے است علاج آن باخراج خون است و اگر آن سہ قسم دیگر است  
علاج آن باسہال است پس بعسل تبخیر کرد بر مسہلات و نجھ بر فصد و حجامت اشارت کرد بانکہ بریدن نجھ  
اینجا شامل فصد و حجامت ہر دو است و تنبیہ است بر آنکہ اخراج دم کنند طلقاً چنانچہ ذکر غسل بطلب سہل  
ست تا ہر دو اشارت شود بمعالجہ جمیع امراض و در اینجا بیاید از احادیث بر فضیلت حجامت مقابل قصدا راہ  
نمودہ و تنبیہ کرد بداغ کردن با تیش بر حالیکہ طبیب از معالجہ عاجز آید و در ماند و آخر الدوار الکی زیرا کہ مسدفع  
میشود بوسے خلط باغ و نجھ میگردد مادہ و سہ و چون ابو طبیب کہ غلام جماعہ بود او را حجامت کرد و جرح است  
و بر او و صاع طعام فرمود و از پنجا معلوم شد کہ عمل حجامت مشروع و حلال است چہ عطای اجرت بر عمل حرام



جائز نباشد و مساوات یعنی خواهی بود و اگر گفت تا از خراج دسکه که بر او نهاده بودند چنانچه در عرب رسم است که خواهی بود بر غلامان خراسانی و ولایت معین بنهند و قرار دهند تا اینکه ایشان پیدا کرده بپسند و باقیه مریحیت خود کنند چیزی که کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است از عمل دسکه که از خواهی دسکه دسکه تخفیف و مساوی خواست کرد و دسکه فرمود خیر باشد او تیم به الحجا ستمین چیز سکه که در کینه شهادت ان چیز حجامت است یعنی بر آنکه اعراض و موی چنانچه مصنف گفت و میفرمود در شب اسرار هیچ گروه از بلاد که گذشتیم الا گفتند یا محمد مرا تنگ با الحجا ستمین امر کن است خود را بحجامت روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی که گفتند از حدیث حسن و غریب و سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحه جلد استخراج میکند و مجموع اطباء قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل است از فصد چه خون ایشان رقیق است و بخت و بر سطح بدن می آید و بحجامت بیرون می آید نه بفضد و فصد اعصاب بدن را نافع است و به بلاد بارده مناسب و در صحیحین است کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یحجم ثلاثا و احدى علی کاهله و اثنتین علی الاخذ عین یعنی حجامت میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بر دور گه که بر دو جانب گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین ابی داود و ترمذی که باین لفظ آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجامت میکرد در اذنین و کاهل و فی الصیخ انه یحجم و هو محرم فی راسه بعد لعل کان به و در حدیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حجامت کرد در حالت احرام و سر خود از جهت صدق که در سر داشت و در روایتی از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صدق است که در یک جانب سر بود و در نفع حجامت بر آنکه در سر احوال و همیشه آمده و اسباب صداع از تعلق انجروه یا اظلاط حاره یا بارده است بجانب دماغ اگر فصد نیافت که از آن بدر رود و حار و خشک گردد صداع پس اگر مائل شد بیک جانب شقیقه بود و اگر تمامه سر را در گیرد آنرا داء البیضه گویند بحجت تشبیه سر به بیضه سلام که آنرا بیضه خوانند و گاهی بحجت بعضی حرکات نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاهی از اعراض نفسانی مثل هم و حسدن و جموع نیز حادث گردد و گاهی بحجت حدیث ضربه در راس یا در دماغ یا برداشتن بار گر آن که زیر کتف سر را یا گرم کردن و یا سرد کردن خارج از امتدال بود و غالباً نفع حجامت در بعضی از این اقسام خواهد بود از تاسیخ بخار و سنن ابوداؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ یک در سردی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه میفرمود بحجامت و تواند که مخصوص بان بلاد بود و الله اعلم و در سنن ابن ماجه مرسه است که جبیر بن عبد الله فرمود بحجامت اخذ عین و کاهل و اطباء گفته اند که حجامت بر اخذ عین نافع است از اعراض راس و وجه و از بین و عینین و دندان و بنی و در سنن ابی داود است انه یحجم فی ورکه من ولی کان به حجامت کرد و در سرین مبارک از جهت ولی که در آن داشت و دسکه و او دسکه شسته کوفته شدن بدن است از سقطه یا ضربه کوفته که جمیع کس در سبب فصل در میان دماغ کردن هر چند دماغ کردن و بشت نمیداشت و است و است را میگردانان اما در وقت ضرورت دماغ فرمود که گردن یکبار طبعی را فرستاد تا ابی ابن کعب را که

دواغ کرد و چون سنگدین معاذ زخم خورد و بر اکل آنرا دواغ فرمود و دم کرد و بار دیگر دواغ فرمود و اکل رگی سست در  
 وسط ذراع غالب سست فصد و س و او را عرق حیات نام سست در دست و در هر عضو س و از و س  
 شعیبه است و در فخذ مسیم بنیاست و ورید باکل و در پشت بابر و استخوان زراره را دواغ فرمود از مرض شوكه  
 و شوكه سرخه سست قوی که بر روی پیشانی مستولی شود و در قاعوس ہی حمرة القلوا الحسید و جابر را دواغ کرد  
 در اکل این مجموع احادیث صحیح است و پیش ازین بیان کردیم که نهی کرد امت را از دواغ کردن پس میان این  
 نهی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث دواغ بر چهار نوع است بعضی دال است بر فعل آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی را به بعضی اصحاب و بعضی دال است بر عدم محبت آن و بعضی دال است بر تشاؤ  
 و مرجح ترک آن و بعضی شکی نیست بر نهی ازان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیکند  
 و اما تشاؤ و مرجح ترک آنرا دال است بر افضلیت و اولویت شرک و اما نهی ازان محمول است بر آنکه بر سبیل  
 اختیار بود بے باطنه و غیره و س از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه بر چند مرض بود و لیکن احتیاج بان نبود  
 و بعد از سبب دیگر دفع کن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حد و ش مرض بود یا از جهت بر د مرض روا بود  
 پس میان احادیث تعارضی نبوده آنکه دواغ کردن از علل حاجات طبیعیه است که استعمال کرده می شود آنرا  
 در فلاح یا شے که منقسم و منقطع نمی شود ماده او اگر بدان و احادیث و اخبار در باب یکی مختلف آمده بعضی دال بر جواز  
 چنانکه سبب از صحابه عظام را بدان فرموده و مصنف آنرا ذکر کرده و از انشیش نیز آمده که گفت دواغ کرد مرا ابو طلحه  
 در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در موطا از ابن عمر آورده که وشی دواغ کرده از لقوه و رقیه کرده  
 از عترت و بعضی دال بر نهی ازان و مسلم از عمران بن الحکمین آورده که گفت می شنیدم من سلام ملائکه را چون  
 دواغ کردم ازان مجذوب شدم پس توبه کردم ازان و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمذی و ابو داؤد و هم از  
 عمران بن الحکمین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دواغ کردن پس ببتلا شدیم  
 و دواغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجات و گفته اند که فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دواغ نزد فساد جبر  
 و قطع عضو بود و بر وجهت در اینجا متیقن و نهی بحجت آنکه در س و الم شدید و خطر عظیم است و لهذا در زبان عرب  
 امثال ایشان شائع شده که آخر الله و الله الکی پس نهی ازان محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز  
 مردم و شیخ کردن را در حصول شفا عظیم می پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بر آن  
 داشتند می گفتند که اگر آنرا نکنند عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد ازان تا در و طر شرک  
 شیخی در نماز و از دایره توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نیایند و همچنین است حال در سایر ادویه  
 و علل حاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا راستند بدان دانند و آنرا مؤثر نیندازند حرام است بلا شبهه و لهذا  
 در حدیث پیش از آن جماعه که افسون بخوانند و دواغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند  
 که دواغ کردن از اسباب و همیه است که مباشرت آن قاذر است در توکل بخلاف معالجه با دوی دیگر که بطرف  
 است و اگر اینجا نیز ظن غالب بر جاهل شود و جائز است و در فتح الباری میگوید در هیچ حدیثی صحیح نیافتم  
 که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را دواغ کرده باشد و بعضی توبه کرده اند که و س صلی الله علیه و آله

علیه و آله وسلم داغ کرد بر جراحتی که او را در ادر رسید و میگوید که این خبر صحیح نیست و صحیح آنست که فدا طبع  
 حصیر براره را سوخت و بر جراحت نهاد و این نه داخل داغ مشعافت است که از آن نمی آمده چنانکه گذشت و  
 با بچه مختار آنست که داغ کردن و سوختن عضو مکرره است که است تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طیب حاذق  
 و اشتر اعلم فصل زور علاج عرق النساء بکسر عین و بفتح نون نام رگی است که منتهی میشود از مفصل  
 و منتهی می شود تا آخر قوس و راس پا شسته و سابقا معلوم شد که همان بزرگ است که در دست اکل نام دارد  
 در این نسا و لیکن اینجا عرق النساء گویند با صفت عرق بسوس و سوس و در اینجا عرق الاکل نامیده بلکه اکل  
 گویند به این صفت و گویند که شمیه این رگ بنسب جهت آنست که الم و سوس نسیان ماسوی می آرد و شخص را هم  
 بوی مشغول بیدار و آنگاه عرق النساء نام می دهند که درین رگ پیدایمی شود و ابتدا می کنند غالتا از ورک  
 و فرو س آید تا رگ که گاهی تا پا شسته و گاهی تا زانگشتان پاس و دراز میگرد و بلول زمان و کثرت ماده و این  
 وجع مود است بخرج انس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود وادع عرق النساء الیه شاة اعرابیه نواب  
 ثم تخم ثابته اجزا ثم تشرب علی الریق فی کل یوم جزءه دو اسه این درد نبه گویند اعرابی است که گاه خسته شود حصه  
 ساخته و اشامیده شود هر روز یک حصه از آن بر نشا چون این مرض از ماده غلیظ نزع حادث می شود یا از پس مزاج  
 و محتاج است بانضاج و تبیین یعنی به بخت کردن ماده و نرم ساختن آن تا بخت و نرم شده بریزد و تحلیل فته برود  
 و در دینه گویند این دو خاصیت موجود که انضاج و ارجاع است آن علاج فرمود و در مواهب میگوید که این علاج  
 مخصوص است بحرب و ایل مجاور که مجاور ایشان است و انفع ملاجیات است نسبت به ایشان و گویند اعرابی  
 تخصیص فرمود زیرا که آن اعراب لطیف است و خاصیت مر اسخه که شمشیر و قیوم و نباتات لطیف است دروس  
 حاصل یعنی گویند اعراب چون بنیان نباتات را پیچ و در گرم اند لطیف و خاصیت آن در جمیع اجزای و  
 خصوصا در الیه که نرم و لطیف است حاصل است لایذنا ف تر و سو و مند تر است فصل در علاج خشکی مزاج  
 خشکی مزاج را که از آن تعبیر به بیس طبیعت نیز کرده اند معالجه تبیین فرمود و از پراست تبیین سنن را اختیار  
 کرد و از اسما به بنت عمیس پرسید با کنت تستمشین قال با شبرم قال جا جارحم قالت استمشیت با نقال  
 کوکان ثمنه لثیفه من الموت کان اسما به بنت عمیس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اسما پرسید اسما به طبع بچه میگوید  
 و منته دار و س را گویند که اسما به طبع کند شکم را بگفت شبرم بنجم شین و سکون با و ضم را و آن گویا همی است معون  
 در جاز که پوست بیخ انرا بکار می دارند فرمود و خاصیت گرم است در درجه رابع و اطبایع کرده اند انرا استعمال و سوس از  
 جمت خطر و فرط اسهال و سوس عاز جاز اول بجا دو غم جیم و این لفظ عاز جاز یا زیبا استماع است که لفظه مهمل را  
 بعد از لفظ موضوع که متناسب با شسته بیاورد و براسه میانه گویند مثل حسن بسن و گریه بار اسما گفت بسنا و ا  
 کردم فرمود اگر چیز سوس بود که مرگ را شفا داد و سوس سنا بود و سوس سنین مهمل است جاز است  
 و افضل و سوس است و سوس دو اسه شریف است که اهل دروسه بیم ضرر و غالتا نیست و قریب است با اعتدال  
 و عاز است در و جاز که اسما به می کنند مفرا و سودا و بغم را و تقوی می کنند جرم قلب را و از خاصیت مایه است نفع از  
 و اسس سوس و سوس و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و اسفوت فان شفا و من کل و الا لا اسما به لازم که در پاره اسما به

دست نوت بفتح سین وضم نون در آخر تا سے فوقانیہ زیر کہ درین دو شفا است از هر در دیگر موت و در تفسیر سنوت بهشت  
قول است اول غسل است دوم ربه است بضم راء و تشدید با سے مفتوحه دروسے روغن که از عکھ روغن بیرون  
مے آرند آینه بر روغن عکھ بضم عین و تشدید کاف مفتوحه آوند روغن خرد تر از قره سوم دانہ است مانند زیره آواز  
نیست چهارم زیره کرمانے است پنجم رازیاج است دوا سے مشهور است نافع در قرح سرد و التهاب عده و غیر ذلک  
و گفته اند که صحرائے او حار یا بس است در درجه ثانی و لسانی در ثانیہ ششم شبت حار یا بس در درجه ثانیہ در نضاج  
و تبیین است نافع بفتح خاء هاء شتم عیسی است که درین طرقت روغن میباشند و این سنے اقرب است زیرا که سنای  
کوفته آینه لب نوت که عیسی است مخلوط بروغن براسے اسهال املاح و اقوے باشد و در حدیثی دیگر آمده خبر  
مات و تیمم به السعوط واللہ و دوا الحامه و الحشی بفتح میم و کششین و تشدید یا سے تحتانیہ معوط دوائی است که از راه بینی  
در و بیخ بچکانند و لد و دوا سے را گویند که از جانب دین در جلق ریزند و سنے داروسے مسهل نقل ابن حدیث  
درین فصل بجهت همین نطف است که باسهال مناسبت دارد فصل در خارش بدن سبب حکه بخارات  
خیزگر زده است آنکه یا بس است مختلط صفرا سے مخرقه مختلط دم است و طبیبی مخالط بلغم باخ دم و حدیث  
آن غالباً از کثرت اکل طعامها سے ماح حریف و حلو و توابل حاره و علاج آن در کتب طب مذکور است مصنف در اینجا  
علاج خارش که از غلبه قمل یعنی پیش پیدا شود بیان کرد و گفت و خارش غلبه قمل امواج پوشیدن پیرین ابرین  
فرمودے در صحیحین آمده که انس بن مالک گفت عبد الرحمن بن عوف و زبیر بن العوام را خارش بدن پیدا آمد  
و زمان مشقت میدیدند ایشان را رخصت فرمود که پیرا سن ابرشمن پوشند و در بعض روایات صحیح مسلم آمده  
که ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از کثرت قمل پس ایشان رخصت  
داد و پوشیدن پیرا سن با سے ابرشمن و بدین حدیث دو امر متعلق است یکی فقهی و دیگر بے طبی اما فقهی حرمت  
حریر بر ذکر است که از لفظ رخصت مفهوم شده یا آن از احادیث دیگر مفهوم و مقرر است و استفاد ازین حدیث  
این استثنای ذکر کرد بقول خود الا براسے حاجت یا مصلحتی راجح و این مذہب شافعی است و نزد مالک جائز است  
و در بعض روایات میگویند لا باس است بلبس حریر و دیبا در حرب عند ہما و روایت کرد شعبہ کہ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
رخصت کرد و بلبس حریر و دیبا در حرب زیرا کہ دیبا سے خالص دافع تر است مرخی سلاح را و میب تر است در شیم  
حد و نزد امام ابو حنیفہ مکروه است از جهت اطلاق نئی و ضرورت مندفع شت بخلاط انتہی و اما امر طبی تلاوے  
با بس حریر از امراض یا بس سہ سودا و سے زیرا کہ حریر از ادویہ حیوانی است و از حاصل آن تقویت قلب و تقویت و  
دفع غلبه سودا و امراض سنے است کہ از آن پیدا مے آید و آن گرم و تر است و بعض گویند معتدل دکان اصلا حیث سے  
از میس و خشونت نیست لاجرم از حکم در جب و مثال آن نافع بود و بسبب ملاست قمل در آن جا نگیرد و در موجز  
گفته کہ ابرشمن حار و تر است و پوشیدن آن منع میکند قمل را و در شرح وسے آورده کہ ابو علی بن سینا ابرشمن را  
در ادویہ قلبیہ آورده و گفته کہ حار یا بس است در درجه اول و ازین جهت دروسے تطبیق و تشبیه است با تطبیق  
بحرارت و تشبیه به میوے صابح تقویم گفته کہ حار و بس است و گمان آنست کہ معتدل است در طبیعت و میوے صابح  
قوی است و مخصوص نیست تفریح و سے بعض ارواح بلکه ملائم است مر جبر روح را مطلقاً و سہ به سے مگر دانہ

نه از جهت اعتداس بدن از وسع بلکه از جهت تقویت روح طبع بر تصرف در غذا و در شمع دیگر میگوید که منع لیس  
 اواز قملی است که حدوث آن بر سبیل تولد است زیرا که اگر بشیم فاسد میگردد آنرا که حادث میشود از بیضه با پس  
 مستولد نمیشود از آن قمل فصلی در ذوات اجنبی ذات اجنبی درم حارست و در ناحی صدر و در عضلات  
 باطنه و حجاب داخل با حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس و این را خالص نام است و این عظیم و خفیه تمام  
 اوست یا در عضلات خارج ظاهر یا حجاب خارج بشارت جلد و آن عراض ذات اجنبی همی حادث و معال نفیس  
 و وجع ناخوس و عفش و اختلاط و بین است و با بطن آن از امر اعراض شده دیده مملکه است زیرا که حادث است میان دل  
 و جگر و علاج آن خالی از اعسر نیست و آن حضرت علیه السلام در علاج و سلم در علاج و سلم امر فرمود که آهال  
 قسط بحر و آن بضم قاف و سکون سین دوائی است خشبی معروف یعنی ازان شیرین است و بعضی تخ و شیرین  
 روست است و سفید که پوسته دارد و قلع سفیدی و سیاه که پوسته صبر دارد و در علاج ترندی است عن زید  
 بن ارقم ان البنی علیه السلام قال تداووا من ذوات اجنبی بالقسط البحرینی و الزیت فرمود و ادا کنند  
 از ذوات اجنبی بقسط بحر و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحرینی و صبح بخار و آهه که  
 لازم گیرید این عود سفیدی را که دار و سلم شفاست از هفت علت یکی ازان ذوات اجنبی است و ذوات اجنبی برود  
 نوع است حقیقه و غیر حقیقه حقیقه و سلم است که در خستالی که در میان ضلوع است پیدا میشود و غیر حقیقه الم جانب  
 پلو است که از احتقان یا دماغ غلیظ پیدا آید یعنی ذوات اجنبی بحقیقت نام نوع اول است و کلمه اطلبایم بر روی و گاهی  
 برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این مجاز است و این دو ابرام که این نوع است زیرا که قسط سفید است را چون  
 نیک آس کنند و بریت آمیخته کنند و بر آن مکان بمانند یا چند انگشت ازان تناول کنند خلیل آن ماده کثیفه اعضا  
 باطن را تقویت کند و سد را فتح کند و انواع حقیقه اگر ماده آن بلغمی باشد هم بدین دوا علاج پذیر بود و تخصیص  
 در وقت انحطاط مرض و اگر دوسوسه و هضم او و سلم بود علاج آن سخت تر ازین یا بیکر و جنانکه در کتب طب مذکور است  
 و گویا مقصود معذرت ازین کلام رفع استبعاد مواجه ذوات اجنبی است بقسط و زیت پس گفت مراد از این ذوات اجنبی  
 معنی حقیقه نیست بلکه معنی دیگر است که بر وسع نیز اطلاق ذوات اجنبی میکنند و اگر معنی حقیقه نیز مراد دارند و بیک  
 قسم و سلم که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز ضرورت دارد و این کلام را این قیم از مسیحی نقل کرده که دانی الحجاب  
 و چون پیغمبر علیه السلام بهار شد اهل حرم و خدام و مرغان یعنی آنها که بیمار دارند آن حضرت علیه السلام  
 علیه و سلم میگردد و بنید اشتند که خشک و سلم از ذوات اجنبی است و او را شش حاصل شده بود و در دوران  
 مبارک و سلم ریخته چند آنکه اشارت کرد که بکنید تصور کرد که بر عادت بیمار آن که دار و نحو این معنی میفرماید  
 چون ازان غشی باز آمد فرمود تا آن جمع را بیکه همان دار و خلق ریخته گفتند ما بنده استیم که بنی اواز برای است  
 و است و از ذوات اجنبی ترسیم فرمود که با دانی تعالی مرایان هیچ گرفتار نکند و سیاق الحجاب است و برضه  
 و کان عنده نسائه و العباس و ام الفضل بنت الحارث و اسماء بنت عیس فقتل و روانی لده فلده و نحو جمیع فلما  
 افاق قال من فعل بے بیا من عمل نسائه و من هندا و اشار بیده الی ارض الجبته شیر الی اسم الله و اسماء و فقا لواء  
 یا رسول الله خشیا یک ان کیون یک ذوات اجنبی قال فیم لده و تموتی قالوا یا عودا الهندی و نمی من و سلم قطرات



من زیت فقال ما كان الله يقدرني بذلك الا اني قال عزرت عليك لاني في احد في البيت الا ان الله اعلم العباد  
 فانه لم يشهدكم فقال معنى حديثه اني است که این جماعه دارود وخلق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخندیدن حضرت را  
 صلی الله علیه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در خلق همه اینها که این فعل کردند آن دارود را بریزند و این عمل شریعت  
 از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان و لهذا غیر مود عباس را بریزند که در سینه  
 شریک بود و هر که برضای کسی بگمان خطا بود که عکس کند خصوصاً عباسی کند بناد آن در قصاص آن  
 بروی ثابت گردد و دیگر و یا عفو کند و خنجر بیاورد که اگر کسی طلب نماند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند  
 و ضرر آن بدو برسد قصاص و ضمان بروی ثابت گردد و الله اعلم **فصل در علاج دروس**  
 حضرت بنویس که را صلی الله علیه وآله وسلم چون در دوسر حادث شد که خنجر بر سر مبارک نهاد که و فرمود که  
 صداع را ازین سودمندست نه سخن ابن ماجه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه بالخنا  
 و يقول انه نافع باذن الله من الصداع چون در دوسر میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را غلاف سینه کرد  
 و سینه پوشید سر مبارک را بخنا و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از دوسر و مراد آن نویسنده است  
 از انواع صداع و آن صداعی است که مادرش نباشد بلکه از حرارتی باشد ملتهب و این نوع را حنا نافع است لایس  
 چون بگویند و با سر که آمیخته کنند و بر پیشانی ضا کنند و اگر مادرش نباشد از خون علاج و سینه بجماعت فرمودی  
 چنانکه گفت و در سنن ابی داود است ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما شکک الله احد وجعانی راسه الا قال له  
 اجتمع ولا شکک احد وجعانی لبطه الا قال له خضب بالخنا اگر کسی شکایت از درد سر کردی امر بجماعت نمود که  
 و اگر شکایت از درد شکم آورد که خضاب کردن بخنا فرمود که و این نیز در نویسنده خاص از درد شکم بود که  
 که از حرارت و مانند آن بود که و غالب علاج مخصوص باهل آن دیار فرمود که که وقوع آن در ایشان غالب  
 بود که و کلام متعلق بصداع سابقاً در بعض فصول نیز گذشته است فتدکر و در جامع ترمذی است عن ام رافع  
 قالت کان لایصیب النبی صلی الله علیه وآله وسلم قرحة ولا شوكه الا وضع علیه الخنا و نه برآمد مر آن حضرت را  
 صلی الله علیه وآله وسلم قرحة در بدن و نه در آرد خدا که و جراتی مگر آنکه نه نهاد بروی خنا **فصل**  
**در بیان طعام و شراب** میفرمود که بیاران را اگر اه نکیند بر طعام و شراب چه خداست ایشان را  
 طعام و شراب میدد یعنی تقویت و تربیت و جود ایشان میکند باعمال طبیعت و آن و این مضمون این حدیث  
 است که گفت عن عقیبة بن عامر الجهنی یرفعه لا تکرهوا منکم على الطعام و الشراب فان الله یعمهم و یقیمهم و حکمت  
 این حدیث ظاهر است چه طبیعت مریض بافضلج نادره و اخراج آن مشغول است و چون اگر مریض نکند بر طعام  
 و شراب طبیعت از فعل خود بازماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و نادره خام ماند و مرض قوت گیرد پس در آن  
 قوت نباید داد الا چیزی که لطیف از شراب و اغذیه که بان تقویتیه حاصل شود و طبیعت بان شغول نشود  
 چون شرابها که لطیف و اراق فرارنج بشرط آن که آن نیز بان مرض سنایی نبود و انعاش قوت ببویا که  
 عطر و اخبار شاد بخت و بیاد است و تفقد احوال خصوصاً از کار بر عظم که مریض تابع و خادم و محب و متقد ایشان  
 بود و امثال آن **فصل در علاج نهمه** طفسان را در خلق نه می پیدایم آید از دوران خون که آنرا نهمه

سنجو اند بغم عین ممله و سکون ذال معجزه معالجی آن بقسط هندی میفرمود بعض واریا کام کودک را با انگشت ابرام  
 عصر می کنند و غل ازان بیرون می آرند آنرا نمی کرد و گفت خیر ماتد او نیم به الحجامت و القسط البحری و لا تغذوا  
 مصبیا لکم بالغز فی العذرة بهترین چیز می که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت است و قسط بحری  
 که دارو می مشهور است خوشبو و گسست نیز گویند و عذاب نکنند خرد آن خود را نیز میگردان با انگشت در عذره و در نزد  
 امام احمد است و حل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی عائشه بر عاتشه و عشد با صبی و نزد  
 عائشه خرد می بود که سیل منخران و اما که از دو سو راخ بینی و می فرست غایبا علاج بعض و غمز کام  
 با انگشت کرده بودند یا بسبب علتهی که داشت خون میرفت ثقال ما نهاپس پرسید آن حضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم چه شده است بر این کودک را که از بینی او خون می رود فقالوا بالعذرة پس گفتند عذره دارد  
 او و حج فی راسه یاد در دست در سرو می فقال ولیکن لا تقتلن اولاد کن پس فرمود و اسے بر شما سے  
 زنان نکشید اولاد خود را بعض عذره یا بعلاج بد انچه جا بلید بدان یا تبرک علاج و الله اعلم ایما امره اصواب  
 ولد با عذرة او و حج فی راسه و فرمود هر زنیکه برسد ولد او را عذره یاد در دست در سر فلان خذ قسطا هندی یا پس  
 گو که بگیر و قسط هندی را فتحه بمای پس باید که حل کند باب و بعض روایات فالتحک یعنی حک کند آنرا باب ثم  
 قسطه یا به پستر بچکاند و در قسط در بینی فامرت عائشه فصنع ذلک بالصبی فبرایس فرمود عائشه تا کرده شد  
 این علاج بان صبی پس بر شد و چون عذره ماده آن خونی است که بغم برو غالب بود معالج بقسط موافق بود و قسط  
 مجفف است و مقوس عضو درین کلام اشارت است بدفع اشکالی که کرده اند که قسط ما راست و عذره که عارضه  
 می شود صبیان را از حرارت می شود و فراج ایشان نیز حار است لیسما که قطره از نیز خارج می شود جواب آنکه  
 ماده عذره غالب است برو می بغم و قسط تخفیف است که رطوبت را خشک میگرداند و گاهی نفع دو انچه است  
 نیز می باشد یا آنکه تواند که آن از معجزات و صلی الله علیه و آله و سلم بود و قسط که فرمود آنست که دارو را  
 کرده بدماغ فروریزند و سرو می تخفص باشد و حالت استسقا و چون دارو بدماغ برسد ریخار را بطسه برین آورد  
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود تا او را سبوط را و خود استعاط فرمودی فصل در علاج درد دل  
 کسی که از درد دل شکایت کند و را مفود خوانند زیرا که فواد او و حج یافته است چنانکه سبطون میگیند کسی که  
 بطون و در دناک است انجین کس را دوا بخورای مدینه کرده و در متن ابی داود ثابت است عن محمد قال  
 گفت سعد مرضت مرضا بیمار شد من بیمار شد فی قاتاسه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد و پس از رسول خدا  
 بعیادت من فوضع ید من ثدی پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی و قد برک علی فواد  
 تا آنکه یافتم سروی و راحت آنرا بردل خود و قال آنک رجل مفود و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سبطیکه  
 تو مردی که دل تو در دوا فأت حارث بن کلهده من ثقیف پس بنی حارث بن کلهده را که از قبیله ثقیف است فانه  
 رجل یتقلب پس بر سبطیکه و می مرد است که خود را طبیب میگید و علاج میکند بایران را فلما أخذ بسیج ثم انشأ من  
 عجوة المدینه فقیلها هن بنوا هن ثم لیلیدک بهن پس باید که بگید حارث هفت خوراک را از خمای مدینه ازین نوع خوراک  
 او را عجو میگیند و باید که بگوید آنها را با خستهای شان پستر لرد و کند و بنوشاند ترا و ولد و در دارو را گویند که در دین

بر نبرد علاج را خود بیان کرد و ساختن آن بآن طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و در کردن و آنکه علم  
 و در خواصیت عجیب است برای این مرض خصوصاً تمر مدینه خصوصاً عجمه و در تخصیص هفت سرے و خاصیتی است  
 که بوجہ معلوم شود و عقل را بیدار کند آن راه نیست مگر آنکه مناسبتی داشته و گفته در آن اعتبار کند چنانکه گویند هفت  
 عددے مبارک و مشهور و شامل است مراکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب جو این  
 خاصیت در آن بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خواصیت دفع زهر و محرر نیز موجود است آنرا بیشتر  
 جز بوجہ آسانی نتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هر که هر بار با دهنفت عدد و خواص عجمه و عالمیه بدینہ بخورد  
 آن روز نه سحر بر او سحر بر او سحر کارگر نباشد کذا جابر بن الصمیم بن میفرمود عجمه و عالمیه نام ناحیه است که در جانب قبا  
 و مشرقی اوست و این قسم ترمیم در آن نواحی باشد شفا کے بیمار ریاست و تریاق است با دوا و این مضمون  
 این مد پیش است که گفت آن نے عجمه و عالمیه شفا من کل دار و اندا تریاق اول الکبوة و چون در اینجا بحجت عدم  
 درک صقیقت سبب شفا خفای داشت و از ضعیف الایمانان که بسختی اطباء تقیید و اعتقاد تمام دارند تردید  
 و توقیعی در اعتقاد آن راهے باید دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرائط انتقال  
 بیمار بدوا و آنست که آنرا با اعتقاد دفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و آن استعانت کند بر دفع علت  
 چنانکه جمعی از اکابر بحجت و ثبوت و اعتقاد بجز بنوعی که فرموده است بحجت السودا و شفا من کل دار و الا  
 در مجموع امراض معالجہ بجهت السودا و گردے و بعض نظر لطفاً هر که مکیه + فیه شفا للناس + در مجموع امراض  
 غسل بکار داشتند و برکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شد **فصل در بیان پیر**  
 بیمارانی که بپایان را با جملہ یعنی بر سیر فرمودے و از غذا بے محالیت منع کردے و اصل در احتیاط تزیین  
 و آن کتم مرصعے او علی سفر او جا و احد منکم من الخايط او لا تسم النساء فلم تجد و اما فتمیمو اصعب اطیبا + مریض را  
 از استعمال آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض که احتمالی آب در وی بیفزود و محال بود تجم کردن فرمود پس  
 معلوم شد که حمیت و بر سیر کردن با سوریه است و همین قیاس مریض را از تناول غذای محال و بهر چه ضرر کند و  
 احتیال لازم بود و ام المندرز النصاریه روایت میکنند دخل علی رسول اللہ در آمد بر من پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و سعه علی و بان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غلے بود و علی ناقه من مرض و علی و حال نقا است بود از مرضیکه داشت  
 یعنی از مرضی بر خواسته و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلي نیامده بود و نناد و الی محلقه و در خانه ما خوشهاے  
 خربا بود و آنچه فقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا کل منها پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آن  
 نمودن گرفت و فقام علی یا کل منها و علی نیز از آن خوردن گرفت فطهق + یعنی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقول اعلی ترک  
 ناقه پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرصعے را تو نقا است و از سے مخور حته گفت تا باز ایستاد علی  
 از خوردن آن قالت و صنعت شعیرا سلقا فحبت به گفت ام المندرز باقیم طعامے از اردو و چکند پس نزد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردم آنرا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا کل مرصعے را  
 من هذا فاصب فانه انفع لك ازین طعام بخور که نافع است مر ترا ویر و سے من هذا فاصب فانه اوفی لك  
 یعنی در روایتی باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که و سے موافق تر است مر ترا پس این آن حضرت صلی اللہ

علیه وآلہ وسلم علی را از خوردن خرمای در ایام نقاحت منع فرمود معلوم شد که احتیاط و پرهیز در کار است و حق صهیب  
و مردی است از صهیب رومی قال گفت قدمت علی ابی القاسم و اوردم بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بین پیر  
خیز و تمر و حال آنکه پیش آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نان و خرما حاضر بود فقال ادن کل پس فرمود نزدیک یا  
و بخور فخذت تمر فاکلت پس گفتم من خرمای را و خوردم فقال انا کل تمر او یک مرد پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم بطریق انکار و تعجب آیا میخوری خرمای را و حال آنکه تو مرد داری و خرمای خوردن کسی را که مرد دارد و نیکو نباشد  
فقلت پس گفتم یا رسول اللہ مضغ من الناحیة الاخری منی خرمای از جانب دیگر که نه در آن جانب رست  
فتبسم رسول اللہ پس خنده کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین سخن و این سخن از صهیب بطریق مزاح  
م شروع بود که در واقع حق است و در ظاهر مینویس از سادہ نوحی است و میخوایست که خرمای را بخورد و نگذارد یا ناشی  
از حقیقت سادہ نوحی و غفلت از کار و بار دنیا است و اللہ اعلم و قال ان اللہ اذا احب عبده حماه اللہ دنیا کلما  
یکم احدکم مریضه عن الطعام و الشراب پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقریب ذکر پرهیز و اتقاف فرمود  
چون مجتهد در روحی جلی و علامت بدیه خود را نگاه دارد و پرهیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز فرماید  
کلی از شمای بیمار خود از طعام و شراب مخالفت و مضر و احتمال دارد که این را تقریب سادگی صهیب و نارسائی  
و بی کار و بار دنیا و ممالک آن و غفلت و فراع و بی ازان فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت  
بمقام که سخن در مرض و احتیاط میرفت کرده باشد و چون تقریباً حتماً شد شیخ اشارت کرد به بعضی احادیث که  
درین باب مذکور است بر آنست و حکم کرد بعد صحت آن و گفت و اما احادیث مشهوره که بر زبان عوام جاریست  
و یکی از آن این حدیث است الحیثیه راس کل دواء و المعدة تفتح میم و کسین و کسیر میم و سکون عین نیز آمده  
بیت کل دار و عود و اکل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دواست و معده خانه و منزل هر دروست و معتاد  
گردانید هر جسد را با آنچه معتاد است یعنی عادت را در طعام و شراب خل تمام است طعامی است که کمی را خوردن  
آن عادت شده با وجود مخالفت و دیگر بر اعتقاد نیست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و گوارا بود و این  
و دیگر بر عکس آن چنانکه می گویند العادة طبیعت ثانیة و میگویند که این حدیث از منقریات و موضوعات است  
و صحیح شده که از کلام حارث بن کلهه است که مردی شطیب بود چنانکه مذکور شد سخاو و در مقاصد حسنة  
حدیث المعدة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع و بی حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکه وی از کلام  
حارث بن کلهه است که طبیب عرب بود یا غیر و گفته که غزالے در احیا مرفوعاً آورده که البطنه اصل الداء  
و الحیثیه اصل الداء و عود و اکل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیا فتم من این را اصل و در حدیث دیگر آمده که  
نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکور است بر زبان مردم و صحیح نشد ان المعدة عوض البدن و العروق الیهن اوارده  
فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة و اذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معده عوض بدن است  
و اگر مایوس و بی آئینه و مجتمع شوند اند چنانکه جماعه براسه آب خوردن بر عوض فرد آئینه و مجتمع شوند و چون  
صحیح و بی علت است معده باز میگردند و اگر باز از و بیسوسه اعضا و میبرند بطوبای جدیده که صحت بخشند و چون  
بیمار و مغلول است معده باز میگردند و بیمار را از و بیسوسه و بطوبای زود میگردند که بیمار را از و بیسوسه

انجیدیش را در شکوفه از بهیمنی در شعب الایمان آورده و در تنزیه اکثر رقیه میگوید که این حدیث باطل است و معنی ندارد  
و بهیمنی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف است و همی در میزان گفته که منکر است و ابراهیم که راوے است و است  
معتمد نه و حافظ ابن حجر درسان میزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را  
در اوسط آورده و معنی ساخته انتہی و در مقاصد حسنہ گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از راوے از هر سه  
از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از هر سه مگر زید ابن ابی انیسہ و منفرد است راوے بروایت  
از وے و ذکر کرد در قطعی دلیل ازین طریق و گفته که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوے و وی  
کلام عبد الملک بن سعد بن ابجر است انتہی فصل در بیان علاج در چشم حضرت رسالت پناه

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در چشم را دو اسبکون و آسایش و راحت فرمودی و امیر المومنین علی را در حالت  
در چشم از طب منع فرمود و هرگاه که یکے از اجزای مومنین چشم در کردے با وے نزدیک نشدی  
تا شفا یافتی اجتناب و احتیاط مرد صاحب را در جماع را امر بے مقررست نزد اطباء و مضرست بان زیرا که  
سبب آثار تنجارت و موجب ضعف اعصاب و دماغ است اما زن را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که مناسبت  
سکون و آسایش و راحت است یا بجهت دیگر این بر تقدیر است که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر  
مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خفت و وجود حرکات بود و با محله عادت شریف نجین بود و طباء  
طبعا و اللہ اعلم فصل در علاج خدر و دوائے خدر که بایں سر و فرمودے خدر نفعی خاص بجمعه

و دال مملعه علیست که حادث میشود در حس و موجب نقصان وے میگردد یا از جهت بر روی که حادث  
میکنند غلظت را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث می شود در عضو چنانکه درگزیدن ما و مشک یا از جهت  
غلظت جوهر عصب یا از جهت سده از هر خلطی که باشد یا سبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن  
چنانچه حادث میگردد و نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فلج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضو است  
با دمان و اضمه و احتمال تریاق و مشرد و لیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور است و مراد در اینجا بعضی انواع  
وی خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعه در راه بدر ختم رسیدند و نادانسته از آن درخت تناول کردند

بر جای خمره شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود فرشو الماء فی اذن ایشان  
و صبوا علیهم فیا بین الاذانین یعنی سر و کنید آب را در خنکها و بر ایشان بریزید در میان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر  
و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت است بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است  
و تعیین وقت فجر غالباً تقریبیست و نیز بدست و اللہ اعلم و این از افضل معالجات است و ظاهر حکمت در آن آنست  
که بر خنق آب سرد بانساند مساوات حرارت در درون محقق گردد و سبب حدوث حس وجود آن شود و اللہ اعلم

فصل در اصلاح طعام و شراب که گس در آن افتد میفرمود گس را تمام در آن طعام و شراب نبرد و بریده  
در یک پروے زهر است و در یک شریک و گس بر زهر آلوده را مقدم میدارد و آنست مضمون حدیثی که  
البر سریره روایت میکند اذ وقع الذباب فی انا واحدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه دابة فی الآخر شفاء  
ازین حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پروے در حاست و در پر دیگر شفاء و تقدیم بر زهر بر شفاء حدیثیست



معاوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید تا سفلوه فانه یقدم اسم او یوحنا الشفاء و درین حدیث  
دو امرست یکی نقی و یکی طبع اما نقی دالست بر آنکه اگر گیس در آبی یا در مائے یغنی امرے سیال مثل سرکه شور یا و جزو آن  
افتد و بمیرد آن را نجس نمکند و این قول جمهور علماست و مذہب امام ابوحنیفه نیز همین است و اما امر طبع دفع ضرر  
اشیاء است یا ضد او را که گیس چون دطعام یا شراب افتاد و خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاسه که دارد که آن پر زهر آلود  
بکشد آنرا مقدم دارد لاجرم فرموده تا ماده سمیت او را ماده تریاقیت مقابل کند تا ضرر و دفع شود **فصل**  
در ثبوت بذریره علل میفرمود بشره حیات است از خرابی که کوچک که از ماده تیز بر طاهر بدن خروج میکند و ذریره  
دوائے است پسندی که از قصب الزریره بیرون می آید عن بعض از و ارجح البنی **صلی الله علیه وآله وسلم** قال  
دخل علی البنی **صلی الله علیه وآله وسلم** وقد خرج فی اصبعه بثره فقال عندک فی بثره قلت نعم قال ضعیف بعضه  
از از و ارجح مطهره گفته که در آمد پیغمبر **صلی الله علیه وآله وسلم** بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود انحضرت  
**صلی الله علیه وآله وسلم** بن نزد تو ذریره هست گفت آری هست فرمود بنه آنرا برین بثره و تو را بخوان این یا  
اللهم مضیض الکبیر و کبیر الصغیر ما یجب و اگر بر کسی در می بودی امر کردی بشکافتن آن عن علی قال دخلت  
مع رسول الله **صلی الله علیه وآله وسلم** علی رجل یعوده بطهره و رم فقالوا یا رسول الله نه غده قال بطهره قال  
و ما برحت عنه حتی بطلت و البنی **صلی الله علیه وآله وسلم** شاید امیر المؤمنین **علیه السلام** گفت در آمد من با پیغمبر خدا **صلی الله**  
**علیه وآله وسلم** بر مردی که آن حضرت **صلی الله علیه وآله وسلم** بعیا دت و می آمده بود در شیت آن مرد و می بود  
گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقده که در جگر باشد که ماده و می شخمست و قطعه سخت  
که میان عصب افتد فرمود بشکافید آنرا و گفت **علیه السلام** من از آنجا تا آنکه شکافته شد آن غده و رسول خدا  
**صلی الله علیه وآله وسلم** حاضر بود و یکبار دیگر طبعی را فرمود تا شکم کسی را که در او دود بطردید یعنی بشکافت  
گفتند یا رسول الله **صلی الله علیه وآله وسلم** بل تنفع الطب آیا فائده میکند طبیعی کردن و علاج نمودن فرمود  
الذی انزل الی انزل الشفاء فیما شاء آن کسی که فرستاده است در درافراستاده است شفا را و را نخبه  
خواسته است یعنی من سبحانه تعالی هر در در او دوائے پیدا کرده و همه بتقدیر اوست و شیت می **فصل در بیان**  
**شاد و نمودن مریض** و گاه مریض را فرمودی که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وی دفع کنید  
ابو سعید خدری روایت کرد اذ دخلت علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلک لایرد شیئا و هو بطبیعت نفس  
المریض چون در آئید بر بیمار تنفس تا خیر کنید در مدت عمر و می یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو  
سبارست و اجل تو تمتد اندوه مخور زیرا که این گفتن رو نمیکند چیزی را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار را  
و تفریح میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبیض میست مود و آن طعامی رقیق که از دقیق شعیب  
غیر منخول یعنی ناخیخته سازند و گاه به قدری از غسل نیز بآن همراه کنند بشرط آنکه تمام نخیته باشد و در  
توام در وقت مثل شیر باشد از نخیته آنرا تابینند که از لبن مانده است خوانند و آنرا حکم مادر الشعیب است که غده  
اطباست در معالجه اکثر امراض عن عائشه انها کانت اذا ماتت المیت من اهلها اجتمع لذلک النساء از عائشه  
آمده است که چون میمروا از خوشان او کسی جمع می شدند بجهت آن زنان ثم یفرقن الی البنین پس تر متفرق

ششده و میرفتند بجا نهادن اینها را خود امرت بر من تلبنین فطیخت حکم میکرد عاکنش به بختن و سیک از تلبنین  
 پس بختی میشد تلبنین و صنعت خرید اتم صبت التلبنین علیه و میساخت عاکنش اشکنه پستیر میرخت تلبنین را بر  
 اشکنه ثم قالت کله اینها پستیر میفرمود بخورید ازین تلبنین که ریخته شده است بر اشکنه فانه سمع رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وسلم یقول التلبنین محبته لقواد المرصین و تذهب بعض الحزن زیرا که من ششده ام رسول خدا  
 صلی الله علیه وآله وسلم را که میفرمود خوردن تلبنین راحت و بند است مردل بیمار را و میبرد از دل غم و  
 اندوه را و در حدیث دیگر آمده علیکم بالبخض النافع التلبنین لازم گیرید بر خود و شستن نفع کننده را که تلبنین  
 و شستن یا با عتبار آنکه دوام بغوض و مکروه است نزد طبع و شهوت نفس در آن نه ولیکن نافع است در دفع مرض  
 و اندوه و دوست داشته شده است از نبیجت یا باعتبار آنکه این طعام در مذاق طبع چندان خوش آید  
 نیست و طویث و لذیذ نه اما باید خورد برای نفع و دفع که است مرض را و هم در حدیث عاکنش ثابت شده که  
 گفت کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذ قیل له ان فلانا وجع لا یطعم الطعام و یتیکه  
 گفته میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که فلان کس در ذناک است نمیخورد طعام را فقال علیکم  
 بالتلبنین غصه ای یا لازم گیرید تلبنین و بنوشانید و او کان یقول والدی نفسی بیده اینها یغسل بطنی احدم  
 کما تغسل احدکم و بهما من التوبخ و میفرمود سوگند پروردگار که تلبنین میشود و صاف میگردد اند از آرایش  
 شکم یک از شمارا چنانچه می شوید یک از زنان شمار و س خود را از چرک و تخصیص شستن رو س زنان بخت  
 آن خواهد بود که مبالغه زنان در شست و شو س رو س از چرک بیشتر از مردان است **فصل در علاج**  
**زهر در خیم زنه** گو سفند بریان زهر آلوده کرد و پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آورد و از آن  
 تناول فرمود گو سفند بریان بنطق آنکه زیاده ازین از من مخور که زهر آلوده ام آن زن را طلب کرد  
 و گفت چرا چنین کردی گفت اگر پیغمبر س ترا زیان نرسد و آنکه چند لقمه بخورد و بعد از آن خبردار شد  
 براسه خود و معجزه بود و یک از صحابه که خورده بود و برادرین نیز طور امتیاز و عجا از بود و در روایت آمده که  
 آن زن را بقصاص آن صحابی بگشتند و در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زهر آن گو سفند کارگر بنیقاد  
 و اناسی تاثیر س بنود پس حجامت کرد بین انگشتین در سه موضع و امر کرد دیگران را تا حجامت کنند و  
 بعد از آن سه سال یزیت زیرا که غزه خیم در سال هفتم بود و هر سال فرمود س که همیشه الم لقمه که در خیم  
 خوردم س یا بم تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجد من الاکله استی اکلت من الشاة یوم خیم حتی کان بنا  
 او ان انقطع الابر منی فتوفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شهید و فرمود همیشه س یا فتم از آن لقمه که  
 خورده بودم از گو سفند زهر آلوده روز خیم ترا شد اکنون وقت گسستن رگ سینه من از آن پس وفات یافت  
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شهید و حکمت الهی در بقا س اثران تا وقت موت شریف این بود و آنچه  
 بر دو تن است سیک با استفراغات که محبوبان پنج قسم است چنانکه بیاید دوم با دوی که معارض زهر باشد  
 کیفیت یا بجا صیت تاثیر و در دفع مرض و دلو س است یا کیفیت چنانکه دارو س گرم در دفع برودت  
 و سرد در دفع حرارت مثلاً یا بجا صیت است چنانکه بعضی تر یا قها که اصل کیفیت آنها معلوم نیست و



گفت ابید بن احم ہودی گفت در چہ چیز کردہ گفت در شط و مشاط مشط بضم میم شانه و مشاط بضم موہا سے کہ  
می افتد از سر بریش بشانہ کردن و در وہای شکوہ نخل گرفت آنرا کی پنجان کردہ اند گفت در بر ذروان نام چاہیست  
کہ در انجا بود و در روایتی اروان بالفت و گفته اند کہ این صحیح ترست پس رفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
با چند سے از صحابہ بران چاہ و فرمود ہمین چاہ است کہ نمودہ بودند مرا و آب و سے سخن بود گو یا جناب آب تر کردہ نہ  
و نخلہا سے او گو یا رو بس مشیطین پس بر آوردند از و سے آن سحر را بنحیین آمدہ در محبین و در روایتی  
از بخاری سے آمدہ کہ عائشہ گفت چہ افاش نمیکنے یا رسول اللہ این را گفت خوش نزارم کہ بر آگندہ کنم بر مردم  
شہر را و در حدیث ابن عباس نزد بقی بسند ضعیف آمدہ کہ در انجا و تر سے یعنی زہ کمان را یافتند کہ  
در و سے یا زہ کرہ بود و فرود آمد سورۃ الفلق و الناس ہر آیتے کہ میخواندند گر سے ازان کشادہ سے شد  
و نیز از ابن عباس آمدہ کہ چون فرستاد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی و عمار را برای استخراج سحر از ان  
چاہ پس یافتند یا زہ کرہ را و در روایتی در فتح الباری سے ذکر کردہ کہ فرود آمد مرد سے پس یافت طلحہ نخل را  
در و سے تمثال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از سوم ساختہ در ان تمثال سوزنہا خلاصیدہ و رشتہ  
در و سے یا زہ کرہ زہہ پس فرود آمد جبریل بمعوزتین ہر آیتے کہ میخواندند گر سے یکشادہ بیگشت و بر سوز  
کہ میکشیدند المی تسکین می یافت بعد از بر آمدن آن را ختم پیدا میشد و اللہ اعلم **فصل در معالجہ**  
**بدن** گاہ سے معالجہ بدن بقے فرمود سے عن سعدان عن ابی الدرداء ان ابی لہبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
قال قمتونہا فاقیت ثوبان فذکرت لہ فقال صدق انما صبت لہ وضوہ سعدان ابن طلحہ کہ از کیا را تابست  
از ابی الدرداء روایت کردہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود پس ازان وضو ساخت گفت سعدان  
بعد ازان ملاقات کردم ثعبان را کہ مولا سے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و در سفر و حضرت تا آخر عمر  
در خدمت بود و ذکر کردم با و سے انچہ ابوالدرداء گفتہ بود ثوبان گفت راست گفت ابوالدرداء من بخیتہ بودم  
آب وضو را برائے و سے و قے یکے از استغراغات پنجگادہ است کہ آن پنج اصل النوع استغراغات  
و آن پنج اسہمال است و قے و اخراج دم و خروج انجرہ و عرق دست بر ہر پنج وارد شدہ چنانچہ یاد  
کردیم پوشیدہ نماند کہ خروج انجرہ و عرق را صریح ذکر نکردہ است مگر آنکہ آن لازم بعض معالجات کہ مذکور شدہ  
بودہ باشد **فصل اگر کسی معالجہ کردے و طب ندانستے اورا تھمین فرمودے عن عمرو بن العاص**  
**یرفعہ من طبیب و لم یلعیم سنہ الطب قبل ذلک فہو ضامن کسیکے علاج کند کسیے رائے آنکہ طبیب باشد**  
**و دانای طبیب و سے ضامن است و علما را خدا سے نیست کہ ہر کہ بنا دانی طبیبی کند و مرض را بہان کند یا عضو یا**  
**از اعضا سے اورا یا مال اورا تلف کند ہر و سے ضمان لازم آید و اگر د و طبیب بودے ارشاد نمودے کہ بانکہ**  
**در طب حافق ترست امام مالک رحمہ اللہ در موطا روایت کردہ از زید بن اسلم ان رجلا نے زمن رسول اللہ**  
**مرد سے در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جرح فاحققن الدم مجروح شد پس محتسب شد خون در جراحت**  
**دے و ان الرجل و عارجلین من بنی انار فنظرا الیہ و ان مرد و مرد را از قبیلہ کہ نام آن بنی انارست از برا**  
**علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در حال آن مجروح تا علاج کنند فرغم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم**

قال لها ايها الطب كذا زيد بن اسلم كذا فرمود آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم مر آن دو مرد را کدام يك از شما  
طبيب تر و حاذق تر است يعني هر کدام كه حاذق تر است و دانا تر علاج كند بقا لا اولى للطبيب خير يا رسول الله  
پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم تفاوت و تفاضل در طب و بدون يك بهتر و  
نافع تر از ديگر نپديدند آيا در طب نفع و خيريته هست نفس الامر و امر صحيح و مفيد هست  
وقال انزل الله و انزل الله انزل الله پس فرمود آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم هر كس فرستاده است  
همان كس فرستاده است و او را لعنه بر او بتقدير الهى است و پديد آكننده و ناخير خشنده حق است بجهان و عالم  
**فصل در پير پيغمبر پير فرموده حضرت بنو صلي الله عليه وآله وسلم از معاشرت ارباب علم و فضل**  
كه از مصاحبت بديگر تجاوز كنند و پير سخنان كه جذام و جرب و مانند آن و چون بكم خاصيت احتمال عده و تجاوز  
دارد از معاشرت و مخالفت ارباب آن پير پيغمبر كردن فرمود چنانچه در حديث ابى هريره مرفوع است كه آن حضرت  
صلي الله عليه وآله وسلم فرمود من المجذوم كما تفر من الاسد بغير نير از صاحب جذام چنانچه ميگريرد از  
تا بفرستد و ترا بلك نكند و در حديث جابر صحيح است كه آن كسانى كه وفد ثقيف حبل مجذوم فقال انا يا اينها  
فارجع مردى از ثقيف براى بيعت اسلام حضرت آمده بود كه مجذوم بود پس آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم  
او را بخود نطلبيد و دست و پير او در دست خود گرفت و فرمود بيعت كرديم با او تو در قصد و نيت دست گرفتن حاجت  
نيست برگرد و نزد ما مباش و در حديث ابن عباس مرفوع است كه آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم فرمود لا تبا  
النظر الى المجذومين بسيار نظر نكنيد بجانب مجذومان كه مكره است و ناخوش آينده و احتمال ضرر زياد و احتمال  
دارد كه ناظر بدين آن ثقف مجذوم در حضور و مجنين نهي از ادمت نظر بجهت آن بود تا او را محجوب و محقر نمايد  
و ايند آنگاه كه الله اعلم و ليكن سوق كلام مصنف در آنست كه مراد همان معنى اول كه ناظر در اتفاقا و اجتناب است  
و در حديث ديگر آمده كه المجذوم و بينك و بينه قيد رنج او مجنين سخن كن با مجذوم از دور اقل آنكه ميان تو و  
ميان او مسافت يك نيزه دارى بود يا دو نيزه دارى و جذام مرصع خبيث است باعتبار اهلاك و تخيير و تفريق  
سيات و صورت و احتمال تجاوز و رسيدن بغير كه از انتشار سودا كه متولد از خون فاسد و احتراق است و بهر بدن  
پيدا مى آيد و مزاج اعضا تباه ميشود و شكل اعضا و سيات آن متغير ميگردد اين احاديث و مانند آن ناظر  
در جانب اتفاقا و پير پيغمبر است از مجذوم و در احاديث ديگر آمده كه آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم با مجذوم  
طعام خورد و دست و پير او را كاسه خوشت نهاد و گفت كل بسم الله ثقه بالله و تو كذا عليه بخور يا خدا و تو كل من  
من و خوردن با تو بخدا و حديث لا عد و سى و لا طيرة نيز ناظر در عدم اجتناب و احتراز است چنانچه بايد كه تجاوز مرض و  
رسيدن آن از يكى بديگرى نماند باشد فال بد كه از طريق و مانند آن ميگيرند و شوم مى نيد اين چيزى نيست و باطل است  
و در حديث ديگر آمده كه شترى بود در گوين در ميان شتران عرض كردند بفرست صلي الله عليه وآله وسلم كه اين  
در ميان نه بخندند كه جرب از او بديگر ان سريت خواهد كرد فرمود اين را كه جرب حديد است از جارسيد  
يعني اين چيزى نيست همه بتقدير پروردگار تعالى است پس ميان اين احاديث كه ناظر در عدم اجتناب است  
و احاديث ديگر كه برخلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نمايد جواب از اين ميگويند كه اصل عدم عدم



و عدم اجتناب و احتراز است و همه بتقدیر است و لیکن امر با احتراز از ایشان بر آن فرمود تا اگر کسی را این  
 بتقدیر آتی برسد مبادا تصور آن کند که عدوئی است و در دام شرک خفته بیند پس امر بفرار از مجذوم و سینه  
 از قرب و مصاحبت او از بجهت است نه از جهت احتمال عدوئی در سیدن آن بعدت مصاحبت و اگر کسی را  
 یقین بتقدیر آتی کامل بود و این تصور توهم نبود اجتناب در حق و سستی لازم نبود و برین جواب راجح  
 و معمول حدیث لاعدوئی بود و حدیث فرار غیر معمول و بعض حدیث فرار و اجتناب را ترجیح کرده و امر بدان  
 بر آن استجاب داشته چنانکه گفت و بعض جواب میگویند که امر با اجتناب از مجذوم بطریق استجاب  
 و اختیار و ارشاد نه بر آن است ایجاب و الزام و مواکاة المجذوم از برای بیان جواز فعل و اعلام بآنکه این حرام  
 نیست و امر با اجتناب بر آنست و چون بعض میگویند که حدیث لاعدوئی حق است و لیکن کلیه نیست مخصوص  
 بغیر خدام و امثال آن و اینها مستثنی و خارج اند از آن کلیه و شاید که حق تعالی در دنیا خاصیت و تائیدی نهاده باشد  
 در عدوئی چنانکه از حدیث نفی تشاؤم امرأة و فرس و دار مستثنی است نزد بعض جواب تحقیق این است که  
 بدان اشارت کرد و بقول خود که گفت و بعض در جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه هر قومی را خطاب کرد  
 با نجه لائق و فرار و حال و سستی بود پس بکسی که قوت ایمان و توکل و سستی نباشد و او را از غیالطت و مباشرت  
 ایشان ضرر نیست و سستی مأمور و مخاطب نیست بفرار و اجتناب زیرا که قوت ایمان و سستی قوت عدوئی  
 وافع است و اما ضعف را با احتیاط و احتراز فرمود و خود هر دو صورت را مباشرت کرد تا اقتدا کند بوی و قوی  
 بطریق توکل اخذ کند و ضعیف بطریق تحفظ و محصل و در تمام او که بجز ماست از تدا و سستی بجز ماست منع  
 فرمود سستی ابو در ذار و روایت کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله انزل لدار و الدار  
 و جعل لكل دار و افتد او و اولاد او و ابالمحرم حنا سقای فرستاد در در و دار و او را و سر در در او و آن  
 پیدا کرد پس دو آبکنید و لیکن بامر که آنرا حرام گردانیده است نکنید و این مستغود روایت کرد ان الله  
 جعل شفاءکم فیا حرم علیکم و طارق جعفری سوال کرد از غیر ساختن نهی فرمود گفت برای دوا می سازم فرمود پس و او  
 و لکنه دایم خور و در بدن بر آنست و دوا سستی بدن میسازد و لیکن وی حقیقت و درست که بدین تو ضرر دارد  
 و طاهر آنست که مراد در بدن است و سبب شفا سستی آن نیست چنانچه از احادیث دیگر ظاهر است و محققین  
 اطباء اسلامیه میگویند که در قول حق تعالی که در شان غمز و دوا و منافع للناس مراد شفا بدن و  
 و سستی نیست بلکه انتعاش و نشاط طبیعت است که بتناول آن پیدا میشود و در آخر مضرست ببدن و مملکت  
 است چنانکه از حال اهل اومان ظاهر میگردد و در لفظ دیگر در سخن ابی داود و در ترمذی است عن طارق قلت  
 یا رسول الله ان بارضنا اعنا بالعصر و انشر مننا قال لا طارق بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض داشت  
 که در زمین مانگور بسیار است عصر میکنیم آنرا یعنی غیر میسازیم و می نوشیم آنرا فرمود نوشید که حرام است  
 و اجمعه قات انما تشفی لمریض پس باز گفتیم که ما بدان طلب شفا سستی میکنیم و باقی قصد میجویم قال ای ملک  
 لیس شفاء و لکنه دوا فرمود این شفا نیست و لیکن علت و درست این پرسیدن طارق اگر میشی از علم بخرم خرم  
 خود درست است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تنبیه کرد بر تحریم آن که موجب نص قرآنست

و اگر بعد از تحریم بود بحیث تو هم حل آن باشد بر آن شفا فرمود آن نیز جائز نیست قانهم و در سنن نسائی مروی  
 که طبعی ذکر کرده درین دار و صفیعی بکار سے آید و اورانی فرمود از قتل متفق و بکار بردن آن در دار و در حدیث  
 دیگر ثابت شده پس تدوین با تخریف فلا شفا الله که تکرار می کند او سه کند بخر شفا نه بد و او را خدا سے تعالی دعا است  
 یا خبر و الله اعلم **فصل در علاج قتل تراشیدن سر فرموده تا سبام** یا خبره منفتح شود و نقصا عد کند و ماده  
 که قتل ازان متولد می شود ضعیف گردد و پوشیدن حریر را نیز در علاج قتل فرموده و از بعضی شروح مؤید  
 تخصیص آن بنوع خاص نیز نقل گردیم چنانچه گذشت **فصل در معالجه با دوی و حایره ربانی و ادویه مرکبه**  
 ازان و از طبیعیه بدان که شفا سے اعم و ارفع و انظم از قرآن فرمود نیامده چنانچه فرمود و نزل من القرآن  
 ما هو شفاء و رحمة لایسوسین + و کلمه رسن درینجا بیانیه است نه تبعضیه و قرآن شفاست از امراض و حایره  
 و حیانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مثل است بر میان  
 معالجات و ارشاد بطریق ازاله آنها بر وجه اتم و اکمل و انابودن او شفا از امراض جسمانیه بحیث آنست که تبرک  
 و تمیز بقرات و بی نافع است در سبک از امراض بلایا و غریل و دفع است از آنها را چنانچه در احادیث آمده که من استشف  
 بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحه الکتاب و ازل کل دار و شمال ذلکما یجبین رقیه لدیغ بغاتحه الکتاب مجربا کابر است  
 و نیز در بعض ادویه ماثوره آمده است و ان یجعل القرآن ربع قلبی و شفا بر صدر سے و باید دانست که آیات اذکار  
 و ادویه که استشفا و رقیه کرده میشو و بدان نفع و شفا در ذات آنهاست و لیکن صلاحیت و قبول عمل و قوت بحیث  
 فاعل و تاثیر و شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و مهیت فاعل است یا از عدم قبول محلی  
 منفعل یا از بیجا مانع قوت است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر  
 آمده و این در ادویه حسیه نیز پیدا است و عدم تاثیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت است مردوار و گاهی  
 از جهت وجود مانع از رسیدن اثر و است بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد و در قبول تمام انتفاع بدن نیز بر حسب  
 قبول بود و همچنین قاب چون رقی و تعا و نیز را بگیرد و قبول تمام و مهیت قوی تاثیر کند در ازاله علت و همچنین دعا که  
 صدق توجه و حضور قلب دروے نیز مقبر است و عدم اجابت و سے گاهی بحیث ضعف نفس و دعا که مرخص  
 و محبوب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب عزت در وقت دعا و حضور  
 و توجه کمال و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و از کباب طعم و مانند آن و رقیه معوذات  
 غیر آن از اسمائے الهی طب روحانی است اگر خاری شود نیز لسان ابرار و اقویا توجه تمام و مهیت تمام و لیکن  
 چون وجود این نوع عزیز و نادر است مردم دست بطب جسمانی زده ازان خارج و غافل شستند و بی جامع  
 کرده اند علما بر جواز رقیه نزد جماع سه شرط یکی آنکه کلام خدا و سما و فضا و متعالی باشد و زبان عربی  
 باشد یا زبان دیگر که معنی آن معلوم بود یا اعتقاد آنکه مؤثر حقیقی است تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث  
 عوف بن مالک آمده که گفت رقیه سیکردیم مادر زمان جا بلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب  
 فرمود عرض کنید رقیها سے خود را برین اگر دران شرک کنی و بکنید با کسی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر  
 آمده که نبی کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از رقیه پس بعض صحابه آوردند و گفتند نزد رقیه بود که بر آن

عقرب میگردیم و آن رقیه را بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند فرمود ما نمی نیست بکنید و تا تو این دفعه را نبینی  
برادر خود را و تسک کردی و قوی باین عموم و تجویز کردی هر رقیه را که مجرب شده است منفعت و س که اگر چه معنی  
آن معلوم نباشد و لیکن احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند بسیار متضمن شرکی بود و در حدیث ابی داؤد  
و ابن ماجه آمده و صحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که رقی و تمام  
و توله شرک است و تمام حج تیمم است و آن حرزه یا قلاده که در گردن بیاورند و آن را در جاهلیت براسه دفع  
آفات میکردند توله بکسر شناه و بفتح و او و لام حیرے است که زنان براسه جلب محبت مردان میکردند و این نوع  
از سحر است و از زینب امراة عبداللہ بن مسعود آورده اند که گفت دیدم عبداللہ در گردن من رشته را گفت این  
چسبست گفتم خیطے است که افسون کرده شده است براسه من دروے پس بگرفت آنرا و پاره کرد و گفت  
شما ای آل عبداللہ بی نیازید از شرک و محتاج ناید بان شینیم من رسول اللہ صلی الله علیه و آله وسلم  
که گفت رقی و تمام و توله شرک است گفتم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بیرون می افتاد از رغایت و حج  
و می انداخت چرک را و اشک را پس بفرمان یهودی رفتم و دے افسون بخواند و بهم در دما برفت و آرام  
یافتم گفت عبداللہ این در دے که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون  
باز داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگفت اذیسا لباس بالک  
و اشد انت اشافی الا شفاء الا شفاء و کشف الایغا در سقار و اه ابوداؤد و اینها را از شرک بحجت آن داشت  
که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت بان داشتند و بغیر نام خدا وند تعالی میکردند پس انچه بنام خدا و کلام و س باشد  
در حکم و س داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار صحیحه چنانکه باید و بعض گفته اند  
که نهی از آن رقی است که استعمال میکنند اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و س آرنده با موثریت مکره از حق و باطل و  
جمع میکنند با ذکر خدا و اسماء و س تعالی اسماء شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و  
گفته اند که جن از جهت عداوتی که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود  
عزائم با اسماء شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جاس خود و همچنین در بیچ چون آن نیز گاه  
اثر جن میباشد تمثیل و س بصورت مار هر گاه رقیه خوانده شود با اسماء شیاطین سیلان میکند سموم آن از  
بدن انسان از بخت مکره است رقیه که بذر کلمات و اسماء صفات و س خاصه نبود و با بجملة اجماع دارند علمای است  
بر کراهت رقیه بغیر کتاب اللہ و اسماء صفات و س و این و سب از امام مالک نقل کرده است که کراهت رقیه  
بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینویسند و گفت که نبود اینها امر قدما در اسلام و اللہ اعلم و آن حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم میفرمود که العین حق و لو کان تنی سالیق القدر سبقته العین تاثیر عین یعنی چشم از خم و کار کردن آن  
حق و ثابت است و نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر چه بود چیز  
که پیش دستی و غلبه میکرد و قضا و قدر را بر آئنه سبقت میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و حجت  
میفرمود که افسون کنند از چشم زخم و از حمله یعنی نشی عقرب و از ناله ریشها که بر بیلو با ظاهر شود چنانکه بسیار  
مالک روایت کرده که عامر بن ربیع سہل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او مائل کرد و گفت و اللہ



لا رقیة الا فی نفس او حمة اوله غنة و انفس العین و الحمة کل ذی سم فرمود صلحیت دارد و لیکن اینون نیست مگر  
 در نفس که مراد بان عین چشم نهم ست و این تبیهل پنج حقیقت از عین بود و در حمة که مراد بان نیش زهر درست  
 از غریب و مانند آن و در ردة که گزیدین ست بدان چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد ازین معلوم گردد که ان  
 صنعت خواست که بعضی رقیه که با نور ست ذکر کند پس گفت و بزرگترین رقیه قرأت فاتحه است و قرأة معوذتین  
 در آیة الکرسی و تعویذات بنو سعلی و صلوات علیہ و آله و سلم که در احادیث صحیحه ثابت شده از انجمله اعوذ بکلمات الله  
 التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنى ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرا و برأ و  
 من شر ما ينزل من السماء و من شر ما يعرج فيها و من شر ما ذرأ في الارض و من شر ما يخرج منها و من شر  
 الليل و النهار و من شر طوارق الليل الا طارقا ليترك نجيير يا رحمن و از ان جمله اعوذ بکلمات الله التامات  
 من عصبية و عقاب و شر عبادة و من هزات الشياطين و ان يحضرون و از ان جمله اللهم اني اعوذ بوجك الكريم و  
 بکلمات التامات من شر ما انت آخذ بناصيته اللهم انت تكتشف الماثم و المعزم اللهم انه لا يرمي جندك الا بخلق  
 و عدك سبحانه و بحدك و از انجمله اعوذ بوجه الله العظيم الذی ليس شئ عظم منه و بکلمات الله التامات التي  
 لا يجاوزهن بر ولا فاجر و باسماء الله الحسنى ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرا و برأ و من شر کل ذی شر  
 لا اطيع شره و من شر کل ذی شر انت آخذ بناصيته ان ربي علي صراط مستقيم و از انجمله اللهم انت ربی لا اله الا  
 انت عليك توكلت و انت رب العرش العظيم ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن و لا حول لا قوة الا بالله علم ان الله  
 على كل شئ قدير و ان الله قد احاط بكل شئ علما و احصى كل شئ عددا اللهم اني اعوذ بك من شر نفسي و من الشيطان  
 و شره و من شر کل ردة انت آخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقيم و از انجمله اخصمت بالذی لا اله الا هو حی و اله  
 کل شئ و اخصمت بری و رب کل شئ و توكلت علی الحي الذی لا يموت و استدفعت اشر بلا حول لا قوة الا بالله الحي  
 و نعم انوکیل حی الرب من العباد حی الخالق من المخلوق حی الرازق من المرزوق حی الذی هو حی بیده ملکوت  
 کل شئ و هو حی و لا یجاری علیه حی الله و کفی سمح الله لمن و عالیس و را و الله مره حی الله لا اله الا هو  
 علیه توكلت و هو رب العرش العظيم بر که ان دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بدان و از ان جمله خبر بیل  
 است که پیغمبر را صلوات الله علیه و آله و سلم رقیه کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شئ یؤذک  
 و من کل نفس او عین حاسد الله شفیق بسم الله ارقیک و از جمله کلماتیک دفع چشم زخم بآن شود گفتن یا الله لا اله الا  
 الله یا الله است و اگر عاین بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخم کند و جماعتی از سلف روایت کرده اند که آیات قرآن  
 بنویسند و میون بیاشامد حجامد گوید لا باس ان یتب القرآن و یغسله بلسیقیه المرصین باکی نیست که کسی  
 بنویسد قرآن را و بشوید آنرا و بنوشاند بجا بر اصطلاح قرآن را یا آیات که مناسب شفا یا شمل بزرگوار و اسما و صفا  
 مثلا باشد فهو الا نسب ان ابن عباس مرویست که زنی در طلق مانده بود آیتی را یاد و آیت را از قرآن فرمود که بنویسد  
 بشویند و بخوراند بقل است از شیخ امام ابو القاسم شمس گفت که بیمار شد و لدین بیماری سخت تا آنکه مشرف  
 بر موت و سخت شد بر من کار و من پس دیدم پیغمبر را صلوات الله علیه و آله و سلم در خواب پس شکایت کردم و حضرت و  
 صلوات الله علیه و آله و سلم قصه را فرمود بجای تو از آیات شفا پس بیدار شدم و شخص کردم در قرآن آیات شفا را



و یافتیم در شمش موضع قوله تعالی و کشف صدور قوم مؤمنین و شفا کلماتی الصدور و بخرج من بطوننا شمس  
 مختلف الوانه فیه شفاء للناس و تنزل من القرآن ما هو شفا و رحمة للمؤمنین و اذا مرضت فموشین قبل من  
 استوا به و شفا پس نوشتیم این آیات را و حل کردم آب و بنوشانیدم و اورا آن آب را پس شفا یافت و ای  
 گویا که بند از پائے او کشاده شد کذا فی المصابی الدنیه و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمیه و تنزل من القرآن  
 ما هو شفا و رحمة للمؤمنین و اشارت بآیات شفا کرده و سعد چلبی در حاشیه آیات مذکوره را تعبیر نموده و حاشیه  
 استناد ابو القاسم قشیرے را نقل کرده است و روایت وی حق سبحانه را در تمام ذکر کرده و قرأت آیات مذکوره را  
 بر مریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را آب و نوشانیدن به بیمار آورده و از شیخ تاج الدین سبکی  
 نقل کرده است گفت دیدم بسیاری از مشایخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب  
 حروف از شیخ عبد الوهاب شفیعی که قدس سره نیز این عمل را بر آب بیماران مشایده نموده است و یکی از فقیرا  
 چشم زخم آنست که از ابو عبد الله بنیامی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان بهران شخصی  
 منسوب بود بحشیم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداخته تلف شد و کسی که ابو عبد الله بنیامی را گفت شتر خود  
 از شتر او نگاه دار بنیامی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست مگر این خبر معلوم شد که گاه بیان شد تا بنیامی  
 از منزل غائب شد بنزل وی آمد و در شتر و سگ گاه کرد شتر مضطرب شد و میخا چون بخلی که از پنج پر کنند چون  
 بنیامی آمد او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد و گفت مرا برو برید بیا چون عاین را بدید گفت بسم الله بحس  
 حابس و شجر یا بس و شهاب قابس ردوت عین العاین علیه و علی حب الناس لیه فارح بهر بل تری من محو  
 ثم ارجع البصر کرین نیقلب الیک البصر خاسا و هو حسیر فخر خبت حدقه العاین قامت الناقه لا یأس بها چون بنیامی  
 این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود و شتر نیز دست بر خاست بدانکه اصاب با عین و تا  
 چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمیع علما از اهل حق و حدیث العین حق محبت آنست اگر چه جائه مبتدعه از اهل  
 اعتزال و من یخذ و حذویم آنرا شکر ندیم هر چه محال نبود و نزد عقل جائز باشد و خبر صادق بدان خبر داده و رحبت  
 اعتقاد آن چنانچه سائر امور از امور آخرت و مراد تاثیر آن معنیست که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه  
 مراد سبب عاده است که حق سبحانه و تعالی نظر عائن را سبب ساخته و ضرر عین را بدان مربوط گردانیده است  
 و تاثیر و ترتب ضرر یا رادت و خلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عاده و حکم کرده اند و کیفیت اصاب عین که  
 چگونه است و نقل کرده اند از بعضی ازان جامع که این صفت را داشته اند که گفت هر گاه که نفسم بجزیره بر وجه  
 استحسان مرا رتے را احساس کنم که از چشم من بر آید و بعضی گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منعش گردد که  
 متصل گردد و معیون که باعث هلاک یا فساد گردد و مثل زهری که از اسفید بلبل برسد و از بعضی فاسی بواسطه  
 نظیر زهر می رسد و با جمله بر مثال تیر چیرے از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر مالمی که حفظ و قایم  
 کند در میان بود و برسد و کار گرفت و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعویذ و دعا است و حصول لغو و نیا  
 و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که بیم بجانب و بر گردد و بر مثال تیر محسوس و هو کفینة فصل در مجموع امراض  
 و الام باین دعا علاج فرموده که ابو دودار روایت میکنند سمعت رسول الله علیه و سلم من اشتی منکم

خلیق کسکد مرضی شود از شما باید که گوید این دعا را بر بنای الله الذی بسم فی السماء تقدس اسمک امرک فی السموات  
والارض کما رحمتک فی السموات فاجعل رحمتک فی الارض و اغفر لنا عیونا انت ربنا الطیبین انزل برحمته من جنتک  
و شفاء من شفاک علی هذا الوجع چون این دعا را بخواند فیبر اباذن الله پس به شود باذن خدا و در صحیح مسلم  
ثابت است که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت خسته داشت جبرئیل گفت  
علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک و من کل نفس و عین بسم الله ارقیک الله یشفیک و آنچه روایت  
کریم که لاریقه الاغنی عن اوجته مراد آنست که لاریقه او بے و نفع منها فی ذلک یعنی مراد اینجا عصر جو از و شربت  
رقیقه نیست در عین و همه زیر که رقیقه در جمیع امراض و الایم مشروع و منون است و در خصوص امراض دیگر  
غیر عین و همه نیز آمده است چنانچه در حوض و صداع و درد دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز  
او بے و نفع است از دیگر امراض و علل و پوشیده نماند که آنچه سابقاً روایت کرد نفس و همه و لاریقه است و چون  
مراد نفس عین است و همه و لاریقه نزدیک بهم اند و در معنی یک چیز اند مال معنی رقیقه در عین و همه باشد پس  
و بزرگترین رقیقه فاقحه الکتاب است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خیر الدوا القرآن و فاقحه از اهل سور  
قرآن است و مثل بیانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری در صحیح مسلم ثابت است  
که جمعی از صحابه در سفر قوسه را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند تا گاه بزرگ ایشان را باز  
بگریه ایشان ازان نفر یعنی ازان جمع صحابه و نفر نام جماعه است از ستاد و انده رقیقه خواستند گفتند چون باز  
ضیافت نکردید ما شمارا رقیقه کنیم تا ما را اجر نماند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این را بگویند  
گویند بود یکی ازان جماعه برفت و بروی فاقحه الکتاب خواند در ساعت نیکو شدند چون پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم آمدند و او را ازان حال خبر کردند بان شخص رقیقه کننده بفاقحه فرمود که ترا اعلام کرد که فاقحه الکتاب بقیه است  
نیکو کردید گویند ان را قسمت کنند و ازان مرا نصیب و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این را بگویند  
طیب و در روایتی آمده و بخندید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت  
و اشتراط آن بر رقیقه جائز است اما بشخصیکه لقرآن و دعا بود و در سبب ضیافت نباشد چنانکه بخاری  
از حدیث عائشه آورده که گفت ابو بکر را غلامی بود که بروی خرابی نهاده بود و او بے از خراج دهنی میخورد  
روزی آن غلام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را آورد و ابو بکر ازان بخورد پس گفت آن غلام میداند که این چیز از کجا بود فرمود  
چیز است گفت که گمانت کرده بودم در جاهلیت مرا نانی را و بنده مرا علم که گمانت و لیکن خدا کردم با وی الا ان  
ملاقات کرد مرا و بداد چیز بے در اجرت آن و آنرا در خدمت تو آوردم پس در آورد و من دست خود را در حلق  
خود و منی کرد هر چه در شکم و بے بود و حکم تطیب نیز بهمین خواهد بود و در گردیدن عقرب و مرسیه ابی بکر بن ابی شیبه  
روایت از عبد الله بن مسعود که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز سگذازد و عقرب بے و انگشت مبارک در نماز  
بگریه چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره لعنت کند خدا یتعالی عقرب را سگذازد  
پیغمبر را و غیر پیغمبر را بعد از ان طوط آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و هو  
میخواند تا الم آن را نازل شد و در سنن ابی داود و از شفاء ثبت عبد الله روایت که گفت و قل علی رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم وانا عند حفصة فقال الا تعالین بقرقة انما کما علمتها الکتابه وراکب بر من رسول خدا صلی الله علیه  
 وآله وسلم ومن نزل حفصه بود پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم میکنی این را یعنی حفصه را  
 افسون نموده را چنانکه تعلیم کرده تو اورا خط و کتابت را غایت این زن بحفصه تعلیم کنایت کرده بود و ازین حدیث  
 معلوم شود که تعلیم کتابت در شمار اکر و نه نیست و بعضی گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بحکم استن  
 کا حد من النساء و خبر لا تعلوین الکتابه محمول بر ساس عامه است از جهت خوف ابتلا و افتنان بر بنیان و نماز و غیره  
 که بر سبیل ظاهر میشود و بغایت مومن است و مرضی احساس حرکت کل میکنند و شفا بنبت عبد الله و انما در که رقیه  
 میکرد این رنج را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حضرت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد  
 و گفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون نموده میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله قلت  
 خیر تعوذ من افواهها و لا تضر احد اللهم کشف الباس رب الناس فی عمار ابرو بوی خوانده و آنرا بسبب حکم کند  
 بر که تیز خازق و بر ریش طلا کند و اما در سایر جراحت و قروح مانده روایت میکنند کان رسول الله صلی الله  
 علیه وآله وسلم اذا اشتک الانسان و کانت به قرحة او جرح قال باصبه هكذا و وضع سفیان سبابة علی الارض  
 ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد انسانی یعنی بیمار میشد و شکایت گاهی بپایه میخورد و شکایت میدی یا حی بود یا نکس  
 بر پیشانی یا جراحته اشارت میکرد و بگشت مبارک خود چپین و سفیان ثور که که راوی این حدیث است  
 بر آن نمودن کیفیت این اشارت بنهاد انگشت سبابة خود را بر زمین پستر برداشت انگشت راست سفیان  
 پست گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تترتبه ارضنا بر رقیه بعضنا لیشفی سقیمنا باذن  
 ربنا و این علامه است سهل و آسان و نافع مرکب از طبیعی و الهی چه خاک سر و خشک است و محففت و جویات  
 قروح و جراحات علی الخصوص در بلاد حاره لاسیما تراب زمین مدینه که برکت خاص و تاثیر مخصوص در آن  
 نهاده اند و سابقا در باب اذکار کلام درین حدیث کرده ایم فتذکر که کسی آمد و گفت یا رسول مراد در بدن و حی  
 عظیم است و از اول اسلام من تا این زمان بابتی است فرمود که دست بر موضع الم نه و سینه باریک و بسم الله و بوقت باز  
 بگو اعوذ بعزّة الله و قدرته من شر ما اجد و اذ و در الم مصاب و دفع آن میفرمود هر که میگویی اللهم ارحم سفتی  
 نه مصیبتی و اخلافت من خیر منها بعد از قول انا لله و انا الیه راجعون باریتعالی و اورا بدل و اجر خیر است کنند  
 چون ابوسلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد و بنیاست مردی نیکو خوش موالد بود و بزرگ بود  
 آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تلقین فرمود و او را بخواندن فرمود و گفت هر که این دعا در  
 مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابوسلمه که خواهر بود  
 که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر سعادت تزویج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد  
**فصل در علاج غم و اندوه و هم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند و هم عبارت است**  
 از آن تنگی و تیرگی که از طریقان قبض و اندوه بردل نشیند شوق از غم بپایه ابر که عارض گردد و هم مختص  
 که از قصد کردن بجزیره و توجهدل و اراده بدست آوردن آن پیش آید و اندوه بکین و پریشان گرداند و آنحضرت  
 صلی الله علیه وآله وسلم در دفع اینها میگفت لا اله الا الله العظیم الحکیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله

رب السموات والارض ورب العرش الكريم ودر جامع ترمذ سے سنت کہ چون کار سے سخت پیش آمد سے فرمودے  
یاسے یا قیوم بر جنتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذ سے آمدہ کہ چون کار سے ویرا اندو گدین کردی نظر سو سے  
آسمان کردے و گفتے سبحان اللہ العظیم و چون در دعا اجتہاد نمودے فرمودے یاسے یا قیوم و میفرمودے دعا  
اندو گدین نیست اللهم جنتک ارجو فلا تکلنی اے نفسے طرفہ عین واصلح لی شانی کلہ لا الہ الا انت و ہما برکت ہیں  
گفتہ ترا یا مہرزم کہ کہیند کہ در وقت اندوہ گوی گنت آرسے گفت بگو اللہ رب لا اشکر بہ شیئ سفت ہار و فرمودے  
بیچ آئندہ را بھی و ہر نے نرسد و این بگوید الا کہ از ان مخلص باید اللهم انی عبدک و این عبدک و این استکنا صیتی  
بیدک ہامن فی جہنم عدل فی قضاؤک اسالک بكل اسم ہو لک سمیت بہ نفسک او نزلتہ فی کتابک و علمتہ  
من خلقتک اوستا شرت بہ فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن لعظیم ربیع قلابی و نور صدری و جلا جزئی و ذہابی  
و فرمودے دعا سے ذی النون در شکم ہا ہی این بود کہ لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بیچ مسلمان  
نگویہ الا کہ مستجاب شود کی از انصار را ابو امامہ بخواند پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا دید در مسجد در غیر وقت  
نماز گفت در مسجد چہ میکنے درین وقت گفت اندوہ بسیار و دین بسیار مرا اینجا اور فرمودے ترا کلماتی بسیار موزم کہ چون  
آنرا بخوانی اندوہ تو برو و در دین تو وفا شود گفت بیلے یا رسول اللہ گفت چون باہر آدو شاہ گاہ کنی بگو اللهم انی  
اعوذ بک من الہم و اخرہن و اعوذ بک من العجز و کسل و اعوذ بک من الجبن و الخجل و اعوذ بک من غلبۃ الدین و قہر الہم  
گفت چہن کہ دم اندوہ من برفت و دین من وفا شد و فرمودے انزم الاستغفار جعل اللہ من کل تم فرجا  
و من کل ضیق مخرجاً و رزقہ من حیث یشاء ساقباً فی فصل از کار کلام سے متعلق بہ تنفیر گذشتہ است و در  
مسند امام احمد ست کہ چون کار سے ویرا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تنگ آورد سے پناہ نیاز بردے و میفرمودے  
کہ در جہا کو شہید کہ در سے سنت از دعا سے بہشت و دفع اندوہ و غم و ہم میکند و گاہ سے میفرمودے کہ ہر کہراہم و  
ختموم بسیار شود و باید کہ بسیار بگوید لا حول و لا قوۃ الا باللہ و این کنز سے است از کنوز بہشت و در صحیح ابن حبان کہ  
کسے دعا کرد و در دعا گفت اللهم اے اسالک بان ملک الحمد لا الہ الا انت ارحم الراحمین و اللہ اعلم و اللہ اعلم  
یا ذا الجلال و الاکرام یا حے اقیوم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودے دعا اللہ بسم اللہ العظیم الذی اذا دعے  
بہ اجاب و اذا سئل بہ اعطی و در علاج خور و بیخوابی میفرمودے و بگوید اللهم رب السموات السبع و ما ظلت رب الارض  
و ما اقلت و رب السحاب طین و افاضت من لی جبار من شہر خلقت کلہم جمعین ان یفرط علی احمد من اوان نبی غراب  
و حل شہادک و لا الہ غیرک و در علاج حرقت امر تبکیہ فرمودے و حکمت در اطفال سے حرقت تبکیہ ان گفتہ اند کہ حرقت  
سبب سے ماست کہ راہ شیطان است کہ مخلوق است و سے از و در سے فساد عام است کہ مناب و شیطان  
و ما وہ اوست و الشمس بطبع طالب علو و فسادک سیرت شیطان و دعوت ابدان است و کبر باری حق قمع میکند  
شیطان و فعل اور انہی ایستہ نزد کبر یا سے و تیغائے شام بیچ چیز پس چون یاد کردے مؤمن کبر باری حق خاند  
بوسے تاکہ ماہ شیطان است و اطفال سے نارتبکیہ موجب بہت نزد اکثر علما و نقد صدقوانے ذلک فصل در  
عادت حضرت بنو سے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و طعام در شراب پوشیدہ ماند کہ سابقاً ذکر طعام و شراب ان حضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردہ و بعضے از احوال درین فصل مکرر آید اوستے آن بود کہ ہمہ را در محل واحد در یک

ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست فی مود لا اکل شکلیا انا اجلس کما  
 یجلس العبد و اکل کما یاکل العبد نخورم تکلیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند بنده و نخورم مگر چنانچه بخورد بنده  
 این حدیث سابقا ذکر شده است و معنی آنکه اینر معلوم شده گفتند که و نهی فرمود از آن که کسی بر روی  
 افتاده طعام خورد و مطلقا افتاده خوردن اگر چه بر روی نیفتاده باشد هم مکروه است مگر مثل تروکاک و شک  
 و مانند آن که در بعضی آثار آمده است و طعام لبسه انگشت خوردن و این غایت اعتدال و توسط است چه بهتر از  
 خوردن صورت شکم دارد و تفریط و تقلیل در طعام آورد و زیاده بر آن علامت حرص و شری و تکلیف است و هرگز تنها  
 نخورد و هرگز هیچ نکردن میان لب و سمک و نه میان لب و حواض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذا  
 سرد و نه میان دو لیس و نه میان دو قابض و نه میان دو مصل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرغی معنی هیچ خلع  
 انما است در سوره نه اکل معانی یعنی یکرا پیش از بهضم شدن دیگر که نخورد و علت در عدم جمع و غذای متفی که کیفیت  
 خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب  
 تشنج و تخالف است چنانکه گفته اند و نه میان دو مختلف چون قابض و مصل یا سراج العظم و سبط العظم و نه میان  
 مشو و مطبوخ و نه میان قریب و قریب و نه جمع سبک و میان شیر و بقیه و نه میان گوشت و شیر و نه آن  
 شیر و احداث کیفیت روی میکند چنانکه میان سمک و لب و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد نشود اشارت  
 کرد بانکه مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام هر نخورد که طعام شدید الحار است بطرانی در صغیر و اوسط  
 از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طبقه از طعام  
 که میخورد فرمود خدا سگهای آتش خوردن فرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد نخورد که در روی  
 برکت است و در طعام مایه برکت نیست و طعام شبانه را صبح نخوردی و از طعام که عفو است یافته باشد بخور آن را  
 و علامات و طوحات ثابت نشده که هرگز چیزی را تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه یا بعد از آن ناکل کرد که چنانچه  
 خرمایا مرغ و غن و طب را با قشایا چون عفو متع و حرارتی دارد و روغن مصلح آن باشد و در حدیث ترمذی که واقع  
 شده و آمده که دوست میداشت ترمز پدر او لب و ترمز را طبیبین نام کردند که تخمین حرارت طب را بر دست  
 قشایا ناکل کرد و در حدیث ابی داود آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطبخ را بر طبیب خورد و  
 نه شکست گزیند یک را بر دست دیگر و بعضی گفته اند که مراد از طبخ در حدیث اخضر است زیرا که اخضر عبارت است  
 و جواب داده اند که اخضر اگر چه بجهت خلالت نوعی از گرمی دارد و لیکن نسبت بر طبیب بر دست و در بعضی احادیث  
 خرمز یکبار خاکی بجهت سکون را و کسی موجود نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از طبخ مندرست و در بعضی روایات  
 طبخ بتقدیم طایر با واقع شده مکان طبخ و گفته اند که آن لغت است در طبخ و در فضائل طبخ احادیث آورده اند  
 که مویع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید آن را الله تعالی و از محمد بن اسلم آورده که در طبخ نخورد از عظم  
 کیفیت اکل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا آنرا کذا فی الموابی و آب خرمز یا منقوع که در آب تر که  
 و شیرین از روی جدا شده را بر آن بهضم طعام آشامیدی و امر فرمود که طعام شب خوردن و اگر چه یک  
 کف از خرمز باشد گویند که سه خفتن مضغ بدن است اما بر آن صاحب رده مضغ و نهی کرد که از خرمز



بعد از اکل که باعث مدوش بخارات و صعود اوست بدماغ و نیز حرکت او خل است و در فهم و نیز علامت غفلت و شیوه غافلان است که خوردن و خفتن کار ایشان است و موجب قسوت قلب است چنانکه فرمود چون طعام خورید گداخته گردانید آنرا بگردن و در عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت گردد چنانکه سابقا گذشت و در مورد سبب لدنیه از کتاب هدیه نقل کرده که اطباء گفته اند هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشاء مشی کند اگر چه صده خطوه بید و خواب نکند بعد از طعام که بیهوشی مفرست و اما در شرب شهر را بآب سرد آمیخته کرد و آتشا میدی سابقا گفته که هر روز بمحسین کردن معهود شد که آنرا فوائد بسیار است و بعضی آب شیرین را که در دیشکان احب اشرب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اما الحلو البارد واقع شده بر همین آب است معز و ج بعسل حمل کرده اند و ظاهر و مختار آنست که مراد بان ماء عذیب است و چون افضل شیرین با جماع اهل علم عسل است که نتیجه و حسی است که حق سبحانه و تعالی بخل کرد چنانچه فرمود و او را در یک لیوانی خنک لایه و حمل این چهار بر نه کرده در دوش آسمان و آیه قرآنی بعید است و مناسب نیست بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از همه شیرینیا و ستر و شتی و آب بایست یعنی آنکه شب گذشت بروی دست و شتی از آب تازه از خجسته چون درستان ابن القیثان در آمد گفت آنکان عند کم ما و بات فی شفته و الا کرنا اگر آب است که شب در خجسته است بیارید و اگر نه بدین از جو آب خوریم و اصل معنی تکرع نیست ولیکن مراد بکرع اینجا اعتراض است بر دود نه حقیقت معنی او که آب بدین خوردن است از جو آب شرب بدست در آن حالت متعذر بود و ضرورت مود که شد بکرع و الا بی ضرورت اختیار تکرع بعید است و الله اعلم و شفته آب خورده و شنبه گردی که کسی استاده آب خورده و میفرمود که هر که فراموش کند آب استاده خورد باید که شنبه کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه در حج یاد کردیم که استاده آب از غرم خورد بعضی میگویند که این ناسخ نمیست و بعضی میگویند بهین است که نبی براسی حکم نیست بلکه براسی ارشاد است و تنزیه این بحث نیز سابقا گذشت است و در اینجا گفته که بعضی میگویند که نبی ناسخ نیست و بعضی میگویند که میان حدیث شرب قائما نبی از ان تعارض نیست زیرا که استاده از دود ضرورت خورد از جهت تنگی حمال نشستن ابائی ضرورت عادت شریفانه بر استاده خوردن بود و در شرح ابن الهمام مذکور است که از اولیست که لقبی آب و ضرورت متقل قبله بخورد و اگر خوابد شفته بخورد و در آن وقت که بارت نفس کرد و بی فرمودانه اروی و امرای عینی سیراب کننده ترست و گویا تر و شفا دهنده تر و مرا و نفس و شرب جدا کرد و قیاح است از دهن و نفس فردن بیرون آن و در حدیث آمده است که آب در سه نفس خورده در اول هر نفس بسم الله گفته و در آخر الحمد و آنکه در بعضی احادیث نبی از تنفس در شرب وارد شده مراد بان تنفس در داخل ظرف است تا موجب تغییر آب نگردد و بجهت بودن تنفس متغیر بفرم بسیار اکل طعام کریمه را یا بعد عهد از مسواک و مضغه شمله و میفرمود غطوا الانا و اولیاءکم فان فی السنه لیلة یزل فیها و باء لا تمر باناء یس علیهم عطا و سقا و یس علیهم اکا و الا وقع حیه من ذکاب الاء یعنی سر طرفها پو شید و سرشکها بنیدید که در هر سال یک شبی است که

در آن شب دبا می افتد بنظر آن که گمشوید باشد یا بر مشک که گشاده ماند ازان و با بے بهره نمی ماند و در و  
 دخول میکند و می افتد در آن خوف یا مشک چیزے ازان و با و نمی میفرمود که آب از نیکو قیج خوردن یعنی از نیکو  
 شکسته و سبب نمی گفته اند آنست که موضع شکسته بلب خوب نمی چسبد و آب بر روی و جهان میسر نبرد و نیز آن  
 موضع در غالب چرکین و ناشسته میباشد و شیر خالص را آشامیده و گاه باب اینجه آشامیدی زیرا که  
 شیر در وقت روشیدن گرم میباشد و در بلاد خالی از ضررے بنود پس می شکست گرمے او را بسوی آب  
 و در حدیث ابن ابی تیمه آن که مذکور شده آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب سرد که شب کرده باشد  
 در شستن طلب داشت و آب سرد در قدح ریخت و گو سفندے را در وے دوشید و بجهت آورد پس نوشید  
 الحدیث و روایت از انس در صحیحین آمده که گفت دوشیده شد برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شانی و آنجه  
 شد با آب پس نوشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باقی ماند ازان چیزے و بردست چپ وی ابو بکر  
 بود و بردست راست اعراسے عمر التماس کرد تا آنرا با بی بگر و بعد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا با عرابی  
 داد که بردست راست وے بود و فرمود الایمن فالایمن و میفرمود چیزے نیست که قائم مقام طعام شراب  
 تواند شد جز شیر رواه الترمذی و نیز روایت کرده که سه چیز نمی باید رد کرد لاین و وساده و دهن و در روایت  
 طیب مکان دهن آمده و خمار را در آب سے انداختند یک شب و گاسے دوش و گاه ہی شب میکند  
 روز دیگرے آشامید و هر چه باقی ماند سه از آنچه سه شب یا نروز بران گذشته بودے غلامی دادی و گاه  
 فرمودے تا بریزند غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفته بغلامے دادے و اگر تند و سخت شدی امر بر خفتن  
 فرمودے و این مجتبی در خاتمه تفصیل بیاید ان شاء الله تعالی **فصل** در امر مسکن و منزل التفاتی نبود  
 نه وے را و نه اصحاب وے را چه ایشان را معلوم بود که بنظر سفر اند لاجرم از منازل بآن مقدار  
 گفتار کردند که دفع حر و بر دکنند و از دلوج و در آمدن از باب و بهائیم مانع آید و استتار از عیون بنی آدم  
 حاصل شود و اگر حیائیکے از ایشان زعمارت خانه حکم و مرصص بودے اما زخرقه یعنی نقش کردن و  
 تزئین و تحسین باب طلا و الوان و تعلیه باندگروانیدین خانها و توسعه فراخ گردانیدن خانه اصلاً بنودے  
 گفته اند که باندے خانه یا سیقت هفت دست باید **فصل** در تدبیر نوم و لقیطه اما تدبیر نوم  
 و لقیطه بر اعدال و حظه بود اول شب در خواب شدے و در اول نیمه آخر شب بیدار شدے و مسواک  
 کردے و وضو ساختے و بعد بر وجهی که بیان کردیم بگزاردے لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از  
 ریاضت خفته تمام داشته با وضو و کمال عبادت و رعایت توسط اعتدال و اداے حقوق نفس و اعمال  
 و گاه بے تمام شب در خواب و بیدارے و وضو نماز گذشتے بیدار میشد و وضو میکرد و نماز میگذازد و خواب میرفت  
 باز بیدار میشد و خواب میرفت بکند و زیادت از قدر محتاج الیه خواب نکرے و نفس را از قدر محتاج الیه منع نکردی  
 و چون قصد خواب کردے بردست راست ضعیفے و لایزال بکر مشغول بودے تا چشمان مبارک در خواب  
 شدے قید چشمان بجهت آن کرد که دل شریف هرگز در خواب نشدے تا نام عینا بے و لاینا تم قلبی و برینا لیکما  
 بلند نرم برهم نهاده بختندے و بر زمین مجرد میخوت کردے و گاه سر برایش که از چرم بود و محشو بلیف خمر را

[illegible]

خوشبو تر میبود از ما و با هر چند که شمشیر میکردیم در استحال طیب بوسه نمیرسیدیم روزی از بوسه پرسیدیم  
 که سبب آن چیست گفت رسیده بودم در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علت شری که شور صغار  
 سرخ است که جوش میزند بدان بدن یکایک و فارش می آرد و اینداسی کنند در شب بیشتر پس ختم نزد آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و علاج طلبیدم پس برینہ کرد بدن مرا و دم کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دست  
 مبارک خود بر آورد و بر پشت و شکم من پس پیدا شد از آن روز این بوسه خوش درین و مرد بحضرت صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم آمد و گفت که تزدیج و تخنیر دختر میگویم و چیزے ندارم که ویرا بدان مطیب بگویم پس آن حضرت صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم از عرق خود بوی عطار کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رایحه طیب می یافتند و خانه ایشان را  
 عیسای طیبین نام کردند و در بعضی احادیث آمده که گل سرخ از عرق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا شده و چون  
 آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از معراج باز آمد قطره از عرق وی بر زمین چکید و از آن گل سرخ روئید و از اینجا  
 فرموده است آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که هر که بوی مراد را بدو گوید بگویند گل سرخ را لیکن این احادیث نزد  
 محدثین مطلقاً که انیشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شتم الورد ولم یصل علی نقد جفائی را نیز از موضوعات  
 میسازند و احادیث دیگر آمده و طیب رایحه فضیلت است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و انما نیرہین حکم دارند و این بحث در حقیقت  
 تفصیل بایده و اللہ اعلم فیہ فصل در حفظ صحت چشم ام فرمودی بعد از استراحت بر اکتال در وقت خواب و غیره مود که در چشم خوشبوی  
 بر شب چشم کنید در سنن ابی داؤد و ثابت شده است امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بالانزال لروح عند النوم  
 و قال للیقہ الصائم امرک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بربہ خوشبوتر خواب فرمود باید که بر سیر کند از سرمه  
 که یک روز در دست و محرم را نیز نهی کرده اند و این بحسب طیب رایحه است نه داشت و بوسه و مروج است  
 که بشک آنرا خوشبوی کنند باین طریق که آنرا در مشک بپزند یا خیرے از مشک در وی بنیدازند و طاب  
 همین است و در سنن ابن ماجه آورده است خیر اکمالکم الا باللیل و نیت اشعر بہرین یا سرہما شامانند است بکسر  
 سمره که شنگ است مشهور روشن میگردد بصیر را دمیر و یاند یک چشم را و همین معنی در روایت دیگر آمده علیکم  
 بالانزال فانہ منبہہ للشعر نہ بہتہ للقدے مصفاة للبصر حضرت بنوے را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سرمه داندے بود  
 خاص یعنی مخصوص بوسه که دیگرے در آن شریک نبود و در سفر همراه بودی و بچنین آئینہ ہمراہ  
 داشتی و در آن جمال شریف را بعد از ادیان و غیره دیدے و آیات کمال صنع الہی را در آن ملاحظہ فرمودی  
 و الحق آئینہ دیدن او را سزد کہ منظر جمال و کمال حق بود و تقالی شأنہ بیست و می نہ آئینہ حسن ترا جداے  
 نیست و غرض تجلی حسن است خودمانی نیست و چون سرمه کشیدی سرمه با در چشم راست کشیدی و سرمه با در  
 در چشم چپ و گاہی در چشم راست سرمه با کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا بر راست کردی و ختم ہم بر راست کردے  
 اول دو میل در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در چشم راست و میفرمود من اکمل فلیوتر  
 و در اتیان و قول است یکی آنکہ در هر چشمی سه میل کشد تا هر یک و تر باشد دوم آنکہ در چشم راست سه میل کشد و  
 در چشم چپ دو ابتدا و انتها بر است باشد تا مجموع و تر باشد کہ پنج بار است تفصیل مبنی را کہ در بوسه سرمه با در  
 کرده شد و ابتدا از بوسه نموده گویا کہ این اشارت است تبرجج این طریق و لیکن اول مشهور تر است و اللہ اعلم

فصل در قرین و سلف عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که نیکو تر دافتر از آنچه شده بود و  
 و فکر دے و ویرا دنا کردے و گفتے تبارک الله فی اہلک و مالک انا جزاؤہ سلف الحمد والاداء این کلام داخل دعاست  
 بلکه ے فرماید جزا ے قرین و سلف ادا کردن است و شکر گفتن بر توفیق ادا کینو سبت مقدار چهل صاع قوت  
 از انصار ے سلف بخیرید انصار ے محتاج شد بسیار و مطالبه نمود فرمود کہ چتر ے حاضر نیست انصاری  
 خواست تا سخنے گوید فرمود کہ زبان را بجا پدار و مگو ے الاخیر کہ بہترین کسی کہ سلف گرفتہ شمس چهل صاع قوت  
 ویرا بانعام داد و چهل صاع دیگر حق ویرا ادا کرد مجموع ہشتاد صاع شد روز ے غریبے بیاد و اتفاقا ضای سخت کرد  
 عمر بن الخطاب خواست تا ویرا تادیب کند فرمود کہ مہیاء کنت اوج الی ان تاملے بالوفاء و کان اوج الے  
 ان تاملے بالصبر لیجے بازمان اے عمر از زجر و تادیب و ے من محتاج ترم بانکہ مرا بوفائے دین فرمائی از انکہ  
 مرا تعصب کنے و و ے محتاج تر بود بانکہ ویرا بصبر فرمائے از انکہ ویرا زجر و تادیب کنے یعنی مناسب برین مقام  
 آن بود کہ مرا باعث بروفائے دین شوے و اگر از من تاخیر ے در ادا ے آن مشاہدہ کنی اورا امر بصبر و ترک  
 سخنے کنے اما انیکہ بہت من تعصب و رز ے و اورا ایذا و تادیب کنے چیز ے نیست و از مکارم اخلاق نہ بیکبار  
 یهود ے بیاد و دینے را اتفاقا کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کہ ہنوز اجل من تو نہ رسیدہ صبر کن تا دین تو  
 حال شود و آن وقت اجل کہ براسے تو ادا ے آن قرار یافتہ است برسد یودی گفت شہابی عبدالمطلب ایہ  
 وعدہ بدروع پیشہ دارید صحابہ بر جو شہیدند خواستند تا ویرا ہلاک کنند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را  
 تسکین فرمود و بچشم دعوت کرد و یهود ے گفت مجموع علامات پیغمبر ے در تو مشاہدہ کردہ بودم سیکے باقی بود  
 و آن این بود کہ چند انکہ بر بنہ چہل و بے ادبے زیادہ کنے و ے و علم و عفو و فراہ و استقامت و انیز بدانم اکنون  
 دستم کہ تو بیشک پیغمبر ے در زمان مسلمان شد فصل در رفتن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون  
 در راہ رفتی روان رفتے چنانچہ کسی از بلند ے فرود آید و گاہ چنان رفتے کہ کسی خود را بجلگی از زمین بردارد  
 و آن روش دلیران و صاحب ہمتان و زنہ دلان است و معتدل ترین روشہا است چہ روندہ یا مردگانہ و  
 فسر و گانہ چون چوبے خشک رود یا بطیش یعنی نجف و سبکسار ے و از علاج و قلق و اضطراب رود  
 این ہر دو نوع مذموم و مستحب است و دلیل است بر سبک سر ے و بے عقل یا خمول و مردہ دلی یا ہستہ با حرت  
 تمام و سرخت اندک و این نوع راستہ ہوں خوانند بفتح ہا و سکون و او قال الله تعالی و عباد الرحمن الذین ہمیشون  
 علی الارض ہوناعن سبحانہ و تعالی نشان میدہد و مدح میکند بندگان خاص خود را بان کہ میروند بر زمین رفتن  
 بطریق ہوں مفسر ان گفتہ اند یعنی سکینہ و وقار اسن غیر کبر و لاتماوت میروند بآرام و گراںبار ے بے تعظم و تکبر  
 و بے مردگے و فسر و گے و این نوع رفتن از ان حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وسلم و با وجود آن روش  
 چنان نمودے کہ از بالا فرود ے آید و گویا زمین ویرا طے و در نور دیدہ میشود چنانکہ ترندے در شمال آوردہ  
 از حدیث ابی ہریرہ کہ گفت ندیم پیچے کہ را تیز تر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گویا کہ زمین پیچیدہ  
 میشد براے او و در مشقت ے انداختیم ما خود را در رفتن و ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرفت  
 بے تکلف و بطریق خود و در حدیث دیگر آمدہ کہ سید و دیدند مردم و بوی غیر رسیدند و نیز آمدہ کہ شے سیکر جمعاً یعنی



تو کے الاعضاء بے حسستی و فروانداختن اعضا و غیر آیدہ کہ مشے میگرد و متعلقا یعنی بردارندہ پای را از زمین تمام بے کشان و انواع روش ده است این سه یعنی تادیت و انزعاج و ہون چہارم سے مشے با سرعت و عجزیم رمل بفتح سیم مشے با برداشتن پایا و جنبانیدن کتفها چنانچہ در طواف ششم سالان کہ عدد سے است سبک روی و سبک رفتن و از سے سرعتیست بہتم عوزے کہ رفتنیست با تامل و فی القاموس الحوزا سیر اللین ہستم قہقرے کہ رفتنیست ماورای یعنی پس پارفتن نہم جزے کہ جہتست در راہ و ناقہ را کہ حمازہ گویند باین معنیست و ہم بخیر کہ روش شکبرانست یعنی حواسیدان و گردن افراختن و ازینجملہ اکمل و افضل ہونست

کہ مشے حضرت نبوی بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واعدل و اوسطا نوع مشے است و چون با صحابہ ہمراہ بود ایشان را پیش کردے و خود در عقب ایشان رفتی یسوق اصحابہ کہ در حدیث واقع شدہ است اینست و فرمود کہ پشت مرا برائے ملائکہ بگذارید و عواظ کے للملائکہ ہمین معنیست گویا کہ ملائکہ نگاہیان آن حضرت اند صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و وے نگاہیان صحابہ و گاہ فعل رفتی و گاہ بے فعل یعنی حق پاسے رفتے از جہت غایت بے تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک فعل نمی کردہ از جہت بیم لغزین یا حدیث بعض امراض کما قالوا

و در بعضی از غزوات انگشت پاسے مبارکش را سنگ رسید و خون روان شد و فرمود ہل انت الا اصبع و میشتہ بفتح وال و کسر سیم و تا پر لفظ ما ضے معلوم بصیغۃ خطاب مونث و فی سبیل اللہ مالقیۃ خطاب با انگشت مبارک خود میکند و میفرماید آیا نیستی تو گمراہ گشتی کہ خون آلودہ شدہ و در راہ خداست آنچه یافتی تو در رسیدتو یعنی ضلالت نیست و اجر آن ثابتست کہ اقال الطیبی و بعضی گفتہ اند کہ ما نافیہ است یعنی این خون آلودہ شدن تو چیز بی شیت و در شمار نیست و مشقت درین راہ زیادہ برین کشیدنیست و این کلام را در باب شعر آورده اند کہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صدور یافتہ و لیکن چون قصد سوز و نیت نکردہ شعر نباشد و نیز اختلاف کردہ اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این لائشا کردہ یا انشا و فرمودہ طبری و غیر وی جزم کردہ اند بشارتی و گفتہ کہ منشی این لیدین ابوسید و بعضی گفتہ مرعبد اللہ بن رواحہ راست کہ در غزوہ موتہ گفتہ در آنچه اصبح او ماجرا حتی رسیدہ بود کہ انقل السیوطی و اللہ اعلم و نیز گفتہ کہ بعضی ثانی و مہبت و اہتیت را ساکن خواندہ اند بصیغۃ غیبیت تا از وزن براید و گفتہ اند کہ این نیز موزونست از بحر کامل و بعضی گفتہ کہ این از باب رجز است و مثل این را شعر نگویند مانند این کہیترست در قرآن و در سفر بعد از مجروح

صحابہ رفتی یعنی اول صحابہ را امر کردے کہ برآیند و بروند بعد از ایشان خود میروان آمدے و رفتی وضعفا را تقویت داد بہ بشارت و ہمت فرمائی و غمزدائی و اعانت و امداد و دعا کردے بتوفیق و تثبت و خیر دنیا و آخرت و مانند گان را سوار کردے و گاہی ردیف خود ساختہ **فصل** در کلام و سکوت و خجک و کجای حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اما کلام

او ہمہ فصل بود و روشن یعنی مفصل و سبب تا اگر کسی خواستہ کہ کلمات آنرا بشمار و ممکن بودے نہ چنان سہوہ بودے کہ حفظ نتوانستہ کرد و نہ چنان گنستہ بودے کہ میان افراد کلمات انقطاع پیدا آیدے چنانکہ عالمشہ

گفت ما کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیر و سر و کم ہذا و لکن کان نیکلم بکلام بینہ فصل حفظ من جلس الیہ بنو در رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہے یا مت کلام و یہیم میگفت کلمات را چنانچہ شما میکنید و لیکن نیکلم میگید بکلاسے کہ کلمات آن جدا جداے بود و یاد میگرفت آنها را کہے کہے نشست با وے و گاہ یک کلمہ را سہ بار اعادہ

فرموده تا کسی را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال و حس خاموشی بود سخن گفتن را بوقت  
 ضرورت برآید دعوت و تذکیر و معظمت سخن را بهمه دهن و برآید اشراق گفته جمع شد و بکسرین  
 و بفتح نیز آمده و سکون دال مملکه که دهن و باطن خدین اکثر بلفظ تشبیه آید و جمع باعتبار اجزای آنهاست  
 و غمغمه و همهمه نمودن غمغمه و همهمه که ظاهر نشود بر سماع اگر چه بلند بود و همهمه کلامی خفه و آواز پنهان  
 و اکثر سخن و حس جامع الکلم بود و چنانکه فرمود او تیت جامع الکلم و اختصار الکلام جامع الکلم آن سخن  
 که بلفظ اندک بر معنی بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازین قبیل بسیارست مثل  
 الدین النصیحة من حسن اسلام المرء ترک ما لا یعینه و امثال آن و علما آنها را جدا جدا در کتابها نوشته و جمع کرده اند  
 جزایم اندر خیر او یا لا یعنی زبان نکشود و چون امری را که است و دشمنی اثر آن بر روی مبارک و ظاهر شد  
 و هرگز سخن فحش نگفتی و خنده بسیار نکردی و بیشتر خنده و تبسم بودی غایت خنده وی آن بود که نوازد و  
 پیدا شد و نوازد آن دندانهاست که بعد از این است و دندانها را نوازد آنهاست ثنایا گویند و دندان پیش را و  
 دو دندان دیگر را که در وسط ثنایاست را با عیاری که گویند بفتح را و تخفیف باد و دوسه دیگر را اینیاب و بفارسی  
 دندان پیشک آنکه در حیوانات که شاخ ندارند از من باشد و دندان دیگر را که در وسط آنها اند و نوازد  
 اینها را اسفهان گویند بعد از آنها اخر اس است چهار از هر طرف و آخرها که دندانها را اخر اس لعقل  
 و اخر اس حکم گویند که در وقت عقل و بلوغ برآید و از هر چه محل خندیدن بود و بچندید و بچندید و بچندید و بچندید  
 محل تعجب بخندید و از محل تعجب بچندید و از محل تعجب بچندید و از محل تعجب بچندید و از محل تعجب بچندید  
 نه بفریاد و ناله گریستی و نه بجد اشک بود و بلکه اشک روان شد و از سینه مبارکش آوازی شنیده شد  
 و گریستن و گاه برآید و گاه برآید و گاه برآید و گاه برآید و گاه برآید و گاه برآید و گاه برآید و گاه برآید  
 قرآن و آن گریه اشتیاق و محبت و اجلال است اگر چه گریه نزد استماع قرآن از خون هم تواند بود و محبت استماع  
 و عید و آواز بلکه برآید و شفق برآست نیز و لیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیزست  
 از اشتیاق تقاضای الهی تقاضای محبت و تعظیم و اجلال و بچندید و بچندید و بچندید و بچندید و بچندید و بچندید  
 و میگفت رب الم تعبدی ان لا تعبد هم و انما نعبدک و انما نعبدک و انما نعبدک و انما نعبدک و انما نعبدک و انما نعبدک  
 غذا بکنم این است رافعه الیک من در ایشان با ششم و ایشان آمرزش خواهند اکنون آمرزش میخواهم من  
 ایشان و امتیاز این ششم از گریه باعتبار وقت است و در حقیقت یکی از این اقسام مذکوره خواهد بود و علما میگویند  
 که گریه برده نوع است گریه شادمانی و مسرتا گریه جزع و حیرت گریه رحمت و رحمت گریه خوف و خشیت  
 گریه دوستی و محبت گریه اندوه و مصیبت گریه سستی و ضعف و حیرت گریه نفاق و دغا است گریه ذر و  
 عاریت چون گریه که با جبرت گریه موافقت و موافقت چنانکه جمعی را بینند در گریه و سبب نماند موافقت را  
 گریه کنند و بعضی در فطرت و قوای آن قاطعه یعنی شوق و ابتداء و اختراع و خلق است و فطرت بمعنی  
 خلقت آید و بعضی دین اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا و یولد علی الفطرة و کما هی یعنی سنت  
 و بطریق مسلک که مقتضای خلقت و سلام فطرت حسن عادت را در آن مدخل است نیز آمد چنانکه

و در حدیث عائشه آمده عشر من الفطمة قص الشارب واعفاء اللحية والسواك و استنشاق الماء و قص الظفار  
 و غسل البراجم و تقف الابط و حلق العانة و انتقا ص الماء یعنی استنجاء و الحضمه و سه روایه البخاری بدل  
 اعفاء اللحية و مراد اینجا این معنی اخیرست و یکی از جمله فطرت خاتمست و تحقیق احکام و تصحیح سیغ یعنی لفظ  
 آن در فصل عقیقه در آخر کتاب حج مذکور شد و مشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخنون و سرور  
 متولد شده یعنی هم بر سیات مخنون بود که احتیاج بقطع قلعه نباشد و سرور یعنی ناف بریده که بر بدن آن  
 بعد از تولد چنانکه در ولدان کنند حاجت نبود چنانکه ابن عساکر از حدیث ابی هریره و ابن عمر آورده و طبرانی  
 و ابونعیم و خطیب و ابن عساکر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار  
 آنست که زائیده هاشم مخنون و ندید هیچکس عورت مرا و ضیاء در مختاره اینی بیش را تصحیح کرده نقل احادیث  
 و اخبار در نیاب بسیار است و زین الدین عراقی این احادیث را تصنیف نموده و گفته که در نیاب چیزی  
 بصحت نرسیده و ابن قیم نیز موافق این رفته و گفته که این از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 نیست و بسیار که از مردم بر سیات مخنون متولد شوند و ابن زبیر و ویشاح از ابن کلبی آورده که گفته رسیده است  
 باینکه آدم مخنون مخلوق شده و دوازده پیغمبر دیگر بعد از او که آخر ایشان محمد رسول است شریف و ادیب  
 و نوح و سام و لوط و یوسف و موسی و سلیمان و عیسی و هود و صلوات الله علیهم همین کذا فی الجوهر اللدنی  
 و فی الحکم در حق حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقوال است یکی آنکه مخنون زائیده یعنی بر سیات مخنون چنانکه در اکثر  
 احادیث آمده و ولد مخنون نام سرور آدم آنکه با آنکه در آن روز که پس طیمه حلیمه سینه او را بشکافتند و بر علم و حکمت  
 کردند هم در آن روز و بر این گفته که این حدیث منکر است سوم آنکه جد و سکه عبدالمطلب را روز هفتم خفته کرد و نام نهاد  
 و ضیافت کرد و روایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس ابن عبدالمطلب و ترمذی و ابن عساکر  
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جانب راست را دوست داشتی که بکار برود و در فعل پوشیدن و پوشیدن  
 و در ستن و دادن و سر خانه کردن و کشی شان کردن و خوردن و آشامیدن و وضو ساختن و دست چپ را  
 برای از الاله اذی و قدی یعنی چپ چشم و استخار و استیرا و مانند آن بکار بر روی و سر را همه تراشیدی و بعض  
 نسخ اینچنین است که هرگاه سر را تراشیدی همه سر تراشیدن فرمودی و موی نیست که غیر حج و عمره سر تراشیدی  
 تراشیدن موی سر مردان را با اتفاق جائز است و آنرا که تعدی موی و ابدان و تسریح آن کند نگاهداشتن  
 آن حسن و خلق بعضی را آن مکره است مگر بجهت علاج و تراشیدن موی عانه واجب ترک آن تا چهل روز  
 مکره و در تراشیدن موی سینه و پایی و دست اختلاف است و از حج ترک آنست و سخن در قص شارش نماید  
 و مسواک را دوست داشتی و در فضیلت آن چهل حدیث وارد است و از گوشتن و مستحبات است و در حال  
 فطر و صیام مسواک کردی و در عقب نوم و وقت وضو و وقت نماز و وقت درآمدن در خانه و بعد از تغیر  
 نم بکثرت کلام و نزد تلاوت قرآن و خلوص عده از طعام و سفر از مسکن و دخول مسجد نیز کردی ذکر الزکشی  
 فی شرح الخرقه و مسواک در وقت نماز و امام شافعی است و قدم ذکره و آن از چوب ارک بود که

و بوسے خوش بسیار بکار داشتی این خود غم قریب گذشته است احتیاج تکرار آن نیست و در بعض روایات آمده که گاه نور به بکار داشتی و اول موسی مبارک فرو گذارشته بود مجموع از پس تفاباز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمزے از حدیث ابن عباس در شمائل آورده که مشرکان موسی سر را فرق میکردند و اہل کتاب سدل میکردند یعنی فرو میگذاشتند و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم موافقت اہل کتاب را در آنچه مامود بنودے دوست داشتی بعد از آن فرق کرد از اینجا بعضی گفته اند کہ فرق سنت است زیرا کہ در آخر بیان رجوع فرمود و ظاہر آنست کہ آن بوسے است والا در غیر ما سورہ با اہل کتاب موافقت نمود پس سدل منسوخ بود و مختار آنست کہ مویار را بطور خود میگذاشت نہ بسدل معین بودے و نہ لفرق و سدل و فرق ہر دو جائزست و فرق افضل لذات قبل و ہرگز در حمام نہ رفتہ بلکہ حمام را ندیدہ و حمامے کہ مشہورست در مکہ بحمام بنی عمان کہ در محلے کہوسے در آن یکبار غسل کرد بناے ساخته اند و احتمال دارد کہ تسمیہ او بحمام بنی حبت آن زبان زدہ شدہ کہ در جانب مولد بنی و نواسے آن محل واقع است و اسد علم بدانکہ در آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حمام را در بعض کتب فقہیہ آمدہ و لیکن آن نزد اہل حدیث صحیح نیست بلکہ منسوب بوضع ست انا ذکر حمام در احادیث آمدہ است سیوطی در جمع الجوامع از طاؤس در مصنف ابن شیبہ آورده کہ رسول خدا فرمودہ است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدر کیند خانہ را کہ اورا حمام گویند گفتند یا رسول اللہ وے تنقیہ میکند از وسخ و اوسے فرمود پس ہر کہ در آید اورا از شما باید کہ ہستار کند و از عا کشتہ آورده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی کردہ بود از درآمدن حمام مردان را و زنان را پیتر رخصت کرد و مردان البشرطیکہ کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمدہ کہ بدخانہ است حمام کہ رفع کردہ میشود در وے اصوات و کشف کردہ میشود عورات و نیز آمدہ است کہ نزدیک است کہ فتح کردہ شود مرثما را زمین عجم و بیا بید در اینجا بیوت را کہ خواندہ شود آنرا حمامات پس باید کہ در نیانید آنرا مردان بکر باز را رہا و منع کنید از آن زنان را اگر بہار و نفسا و در مقاصد حسنہ آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودنیک خواندہ است حمام کہ دور میکند چرک را و یاد میدهد آخرت را و گفته کہ این حدیث را روایت کردہ ابن منیع در مسند خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبید اللہ بن مویب از پدرش از ابی ہریرہ فرمود و لیکن یحیی ضعیفست و از غیر بن الخطاب آورده کہ نوشت با بوموشے اشعرے کہ بمن رسیدہ است کہ اہل مصار حمامات را پیدا کردہ اند و باید کہ نہ در آید در وے ہیچ یکے بمیز و ذر نکند خدا یتعالے را و در وے تا بیرون آید و غسل کنند و کس از انامی واحد از ابن عساکر و ابن سعد و بیہقی و ابن ابی شیبہ آورده کہ امیر المؤمنین عمر بن الخطاب بخالد بن الولید کہ امیر شام بود نوشت کہ من شیندہ ام کہ تو در حمام درآمدہ و دلو کی کہ خمیر وے بنجر ساخته استعمال کردہ زہار نکند کہ حق تعالی چنانچہ شرب خمر ا حرام گردانیدہ مساس آنرا نیز حرام ساخته و و بنجس است و در روایتے آمدہ کہ حق تعالی حرام گردانید خمر را بر بطون شما و شعار شما و ابشار شما و در وے از ابن عساکر آمدہ کہ خالد بن عمر نوشت کہ ما کشتہ ایم در وے خمر را و اثرے از وے نماندہ و وے غسولی شدہ و خمری بیکر کشتہ پس خمر بوسے نوشت کہ من گمان پیغم شما را اسے آل مغیرہ کہ متبلا شدہ اید بجا نمیرانہ شما را خدای تعالی

بران دیگر خالده باز آمد و آن نگشت و از در آمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مرد در آنجا باشد  
 و هرگز موسی مبارک را رنگ نکرده یعنی خضاب نفس نموده و اکثر احادیث صحیحہ ناظر درین است و آنجا که  
 روایت خضاب آمده و ہمست چنانچه مصنف اشارت بآن کرد و گفت و چون طیب را بسیار بکار می برد  
 بعضی مخضوب پسنداشته اند و در مواهب الدینیہ میگوید کہ اختلاف کرده اند علما در آنکه آن حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم خضاب کرده یا نہ اکثر بر آنند کہ نکرده و نووسے گفته کہ مختار آنست کہ در وقتے کرده و در اکثر اوقات  
 نکرده و ہر یکے روایت کرد انچہ دید و ہمین است و جبہ تطبیق میان احادیث و اللہ اعلم و روغن را بسیار  
 و محاسن مالیدے و سر را گاہ گاہ شانه کردے بنفس مبارک و گاہ عالتہ را فرمودے تا شانه کردے  
 نطفہ حدیث نخبین است کہ نبی عن الترجیل الاغباء و غب در اصل بمعنی گاہ گاہ است و لیکن در ہر چیز مدتی  
 معین دارد و در آب دادن شتران یک روز در میان و در زیارت مردم چند روز در میان و نزد بعضی ہفت  
 روز گذارنے القاموس و در عبادت مرتضی و کل لحم بمعنی گاہ گاہ بے تعیین مدتی و مصنف در شانه کردن  
 نیز بمعنی گاہ گاہ گفته و مشہور تفسیر اوست بر روز در میان و آنکہ بعد از ہر وضو شیش را شانه کنند اصل صحیح ندارد  
 جز آنکہ در بعض کتب از بعض سلف آورده اند کہ آن در نفی فقر خاصیتے دارد و اللہ اعلم و گاہ جبہ موسے  
 تا کنار گوش بودے موسے شریفی گاہے تا دوش بودے و آنرا جبہ گویند بضم جیم و تشدید میم و گاہے  
 تا نرگہ گوش و آنرا وفرہ خوانند بفتح واو و سکون فاو گاہے بین بین و آنرا المہ نام است از جہت امام  
 و قرب او بمیکین گذارنے المشارق للقا ضعیفان و در تفسیر این الفاظ از بعض عبارات قوم خلائے  
 ظاہر شود و گاہے جبہ بمعنی مطلق موسے واقع شود از آنجا کہ واقع شد کہ جبہ موسے تا نرگہ گوش بود  
 و در قاموس گنہتہ الحجۃ بالضم مجتمع شجر الراس فتر بر و چون دراز شدے آنرا چهار گیسو ساختے قالت  
 ام ہانے قدم علیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدیمہ و لارج عدا لرام ہانی گفت قدوم آورد و ہر رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبارے و از آن روز فتح مکہ فرا دست و بود مر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را چهار  
 گیسو دو در جانب یمن و دو در جانب شمال و بوسے خوش ترار و نکر دے و از در کردن آن منع فرمودے  
 چنانکہ گذشت و میگفت الطیب الطیب المسک خوشترین خوشبو یا مشک است و شکوفہ را دوش و آشتی  
 و بوسے آنرا خوش کردے و ذکر آن و کلامے کہ در دستہ در خاتمہ باید اثبات اللہ تعالی و از جملہ فطرت گرفتن  
 بروت و گذارشتن ریش است و مصنف فصلے جدا بر اے و سے نہاد و گفت فصل شارب مبارک را قص  
 کردے و فرمودے من لم یاخذ شارب فانیس منابر کہ نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس و  
 از ما و بر طریقہ مانیت و ہر فرمودے جزو الشوارب و ارجو اللہی خالفوا الخجوس بریدہ بر و تہار و فرمودہ لشہار  
 مخالفت کنند درین آتش پرستان را کہ بر و تہار را بگذارند و فرو باند و ریشہا را ببرند و تہار شدہ و در مجہدین است  
 خالفوا المشرکین اوفوا للہی و احيوا الشوارب و در صحیح مسلم است کہ ریش گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرمود کہ زیادہ از چہل روز نگذاردیم  
 و در قص شارب علما را اختلاف است امام مالک میگوید چند ان قص کنند کہ طر فہاے لب پیدا آید



و چند آن نبرد که مشبه شود و خلق شارب نبرد و سبعت است و فاعل آنرا تضریر و تادیب کنند طحاوی  
میگوید درین باب نصیحت از شافعی نیا قسم انا اصحاب ویرا دیدیم مثل مرنی و ربع که احفای میگردند و این  
وال است بر آنکه از او سبعت اخذ کرده اند احفای در لغت بمعنی مبالغه و استقصا در فعل است چنانچه احفای سوال  
بمعنی تزدید و تکرار و الحاح اوست و نیز بمعنی مبالغه در شکی کردن و تفقد حال آمده پس احفای شوارب  
افحص از جز و قص و سبعت بود و لهذا تفسیر کرده اند آنرا مبالغه و استقصا در قص و استیصال آن و نود سبعت  
گفته که بسیار سبعت است استیصال شوارب رفته اند و جماعه برخلاف آن رفته و تاویل کرده اند احفای را گفتن  
آنقدر که اطراف شگفت ظاهر گردد و مذہب را که این است که خلق آنرا مشبه اند و فاعل آنرا تادیب کنند و  
بعض بخیر گردانند درین دو گویند که احادیث نص در استیصال نیست و جز و قص نیز واقع شده پس همه  
جائز بود در مشترک میان جمیع اقسام تخفیف است و این عامتر از گفتن از طول شوارب از مساحت آن و  
ظاهر الفاظ گرفتن است از طول و مساحت حیواناتا ظاهر شود اطراف یعنی گرد و گرد لب و مصنف میگوید انا  
مذہب امام ابو حنیفه و زفر و ابی یوسف و محمد رحم احفای است و احفای آنست که از پنج بردارند انا در حدیث  
ثابت شده که اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من شارب علی سواک در حدیث مخیره بن تعبیه آمده  
و کان شارب قد و فی فقال له اقصه ک علی سواک یعنی شارب را عائد بان حضرت صلی الله علیه و سلم  
داشته و معنی اقصه ک آن داشته که تا تو تبرک جوی بمویهاست زیادتی که جدا گردد از آن و بعضی بخیره بر سر تقدیر  
سنیت آن ثابت گرد و این با حفا مقصور نیست چه از قص بر سواک از پنج برگزیده نشود و حدیث متفق علیه  
که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صحیح است و قص و قص با احفا مقصور نیست پوشیده نمائند که حفا  
نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر احفا بر طریقه عمل مطلق بر تقید  
یا رخصت بود و تخفیر ثابت شود میان احفا و سبعت چنانکه بعضی بر آن رفته اند و از کلام مصنف چنان معلوم شد  
که مذہب حنفیه خلق است و از طحاوی که قدوه علمای متقدمین است این مذہب نیز ظاهر شود چنانکه  
گفت طحاوی میگوید چون استحباب بقص مجمع علیه است خلق افضل بود قیاسا علی الراس  
و مصنف میگوید اما درین قیاس نظر است چه در احفا شارب پنج ظاهر است و نوسه است از مشبه  
و الله اعلم و نیز افضلیت خلق راس غیر مسلم است مطلقا چنانکه معلوم شد تا افضلیت خلق شارب را بر آن  
قیاس کنند بذا ولیکن بودن مذہب حنفی افضلیت خلق شارب محلی تزدوست بآنکه ظاهر از کتب ایشان نیست  
که سنت قص اوست و ساختن او مثل حاجت گرفته اند که بر ناخذ و علیه الفتوای و این در غیر نماز است  
اما در حق نماز سبعت و سبعت شارب است تا در شیم دشمنان مهیب نماید که آن سبعت المومنین نفتا  
عن الذخیره و نیز از سراجیه نقل کرده که سنت قص شارب است تا ظاهر گردد و گرد گرد لب و خلق شارب بعت  
و قبل سنه و باک نیست تبرک سبعا الهی یعنی طرفین شارب و گفته اند که امیر المومنین عمر و غیره سبعت میگردند  
زیرا که و سبعت را بپوشد و در و سبعت طعام بنیاند و در خلق و ترک موسی زیر لب که آنرا عنقه گویند  
نیز اختلاف است و افضل ترک آنست تا آنکه در بعضی روایات آمده که امیر المومنین عمر قبول نمیکرد

شهادت کسی را که خلق میکرد آنرا و اما خلق طرفین عنقه لایاس بهست و تفصیل این مسائل از کتب فقه با حیت  
**فصل** در جهاد و آداب آن جهاد ذروه ستانم سلام است و اهل اثر در دنیا و عقبی در اعدائش از تمام لاجرم  
 ختم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از آن او فرخطوط بود و عادت و سعی در سلوک طرق آن اهل عبادت  
 و سعادت و اوقات و سعی بر جهاد و توقف و منحصر بودیم بزبان و هم بجهان و هم بدعوت و بیان و هم بسیف و سنان  
 یا ایها الیغنی جاهد الکفار و المنافقین اعلم علیهم و قال الله تعالی فلا تلعبوا کالکافرین و جاهدیم به جهاد اکبر و جهاد کبیر گویا  
 اشارت است به جمیع اقسام مذکوره جهاد و الله اعلم علی گفته اند مراتب جهاد چهارست جهاد نفس و جهاد شیطان و جهاد کفار  
 و جهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکی جهاد بر قلم دین حق دوم جهاد بر صبر و احتمال مشقات دعوت و ادای  
 از خلق و هر که این مراتب چهارگانه را بعمل آرد او را در ملکوت آسمان عظیم خوانند و اما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکی جهاد  
 بر دفع آنچه القا میکنند از شهوات و شکوک در اعتقالات مسلمانی و دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکنند از ارادات و شهوات  
 در عمل بخلاف احکام شرعی و سلاح اول یقین است و سوخ ایمان و قوت تصدیق و ثبات حجت و سلاح دوم  
 صبر است و ثبات بر داعیه عمل و امثال او امر و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه است بدین زبان  
 و مال و نفس یعنی با نیکار و نفاق و موعظه و انداز و صرف و اموال و اسباب و تنبیه امر جهاد و قتال و بذل نفس و ارواح در آن  
 اما جهاد را باب ظلم و منکرات و بدع ظهران بود که این را اول در اجمال ذکر میکرد و مراتب جهاد پنج میساخت یعنی از آن  
 در مقام تفصیل می آورد چنانچه در قرآن آن وجه جهاد آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب مگر اشارت باشد بآنکه آنچه  
 در کلام علما مذکور شده همین چهارست گویا تفریق فی نفس است برایشان بعد از ذکر این قسم و مانا که عدم ذکر ایشان را  
 اکتفا بذکر اصول اقسام است و الله اعلم و باجماع جهاد بر منکرات و بدع که بمبنی امر معروف و نهی منکر است بر سه مرتبه است  
 اول بدست بدع و ضرب قتل و اگر عاجز شود بزبان بنهی و سب و شتم و مانند آن و اگر عاجز شود بدین با نیکار و عداوت  
 و قصد دفع این سه مرتبه جهاد است که هر که از آن بی بهره بود علامت نفاق وی بود چنانکه در حدیث آمده است  
 سن مات ولم یحیث لنفسه بغیر عوام علی شعبة من النفاق هر که بمیرد و حکایت نکند نفس خود را بغیر و جهاد و قصد نکند  
 و بهت بر تحصیل آن نگمار بمیرد و بشعبه و نوعی از نفاق و کفر و اکمل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله  
 علیه و آله و سلم چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و چون و اس و عرب و عجم و کوچک و بزرگ و آزاد  
 و بنده و ثروتمند و راجح دعوت میکرد و راه راست می نمود و از شرک بفر و ضلال منع میکرد و چون زبان مبارک بسب و شتم  
 اقسام بکشید کفار قریش بعد از آن برخاستند و چون اذی و مصادات ایشان لغایت رسیدن زمان هجرت شد جماعتی  
 بر زمین حبشه هجرت کردند عثمان ابن عفان با رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پادیه تفریق شدند و تا کنار دریا  
 پیاده بودند بعد از آن بنصرت دنیا گشتی کردند و اول کسی که سیران آمد به هجرت عثمان بود چون خیر و صواب و دیر کشید  
 پیغمبر خدا نگران آن بود تا یکی از زنان قدوم کرد و گفت دیدم او را که بر شمشیر بود در قبیله را بر حماری و خود پیاده میفرستد پس  
 فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عثمان اول کسی است که مهاجرت کرد با اهل خود بعد از طوطی علیه السلام و چون توفیق  
 استقرار در حبش حصول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تکیه و این ایشان را در حبشه در یافتند عمر بن العاص و عبد الله  
 بن ابی بکر و جعیه را بعد از آن و تحت بحبشه نزد بخاشته فرستادند تا این جماعه را از ملک خود بدر کنند و بدینار ایشان

باز فرستد بخاشته بسیار بقیه سعادت که در قبول بنی آخر از زمان داشت سخن ایشان گوش نکرد آن دو کس را  
خائب و خاسر باده و تحت ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبد المطلب که از فقیهان و شجیان قریش بنی هاشم بود  
و نیز تتر و مردانه تر از و س که سپید بود در آخر سال پنجم از نبوت مسلمان شد و اسلام اشکارا گشت تتر اید و فتنه  
و اجبار از و س که اسلام عمر بن الخطاب بعد از سه روز که اثر اجابت دعای آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم  
سبب غریز قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اهل اسلام در آن وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود لکن آن  
نیز اهل و سبب و مشهور آنست که کمال و تمام عدد اربعین بهترین انخطاب بود کفار در اضطراب اند با یکدیگر معاودت

کردند که بانی المطلب و بانی بنی عبد مناف مبايعت و مناکحت نکنند و از مکالمه و مجالست تمتنع باشند تا بنی هاشم  
صلی الله علیه و سلم تسلیم ایشان کنند باینکه عبد مناف عبد کلان حضرت سید الانبیاء و و س صلی الله علیه و آله  
و سلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف است و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم و ثعلبه  
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر عبد شمس که پسر او امیه است و پسر امیه حرب و پسر حرب ابوسفیان  
پدر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه همه بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل مطلب برادر هاشم است و عم  
عبد المطلب و وجه تشبیه عبد المطلب باین نام بجهت اضافت بهین مطلب است و آنچنان است که هاشم در قبیله  
بمنه رفته بود و در آنجا زنی خواسته و پسر که گذاشته آمد چون مطلب بعد از وی آنجا رفته پسر را دید بصفاتی  
پسندیده آراسته بجلیه مردانگی و فرزندی پیراسته گفت این پسر چنان نمایه که گویا از قوم ما است گفتند بل این پسر  
هاشم بن عبد مناف است که اینجا آمده بود و زنی خواسته و از و س این پسر مانده است مطلب برادر زاده خود را  
روین خود ساخته بکمر آرد و در راه هر که از و س می پرسید که این کیست می گفت که بنده من است از آن باز  
و پسر عبد المطلب گفتند و نام اصل و س شبیه است و بنو مطلب بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد  
و خصلت و اشتبک و یکپارگی بودند بجلالت اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه بر اهملت و میا نیت بنی هاشم  
میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور است که چون قریش عزت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
و آن کسانیکه با و س پیوسته بودند دیدند و عزت اصحابی که بجهت رفته بودند و شیعی اسلام در قبالش شاید  
کردند تا کره حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را ملاک کنند و بکنند  
و چون این خبر بابوطالب که معاون آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را  
جمع گرد و امر کرد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در شعب خود آورده و حمایت نموده از شر و کید اعدا نگذارند  
همه بکمال و یکپارگی شده بدان راضی گشتند مسلمانان بجلالت دینیت و محبت و کافران بعلت حمیت و عصبيت  
و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی عبد المطلب بر آنست نمودند با یکدیگر عهد کردند که بانی هاشم و بنی عبد المطلب مراعات  
صله رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبايعت ننمایند و در بعض کتب بجای بنی عبد المطلب واقع  
شده و اول اصح و اخطر است چون این معلوم شد پس آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاودت کردند  
که بانی المطلب و بانی بنی عبد مناف مبايعت و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول است اما منقول چنانچه نقل  
کردیم که واقع در کتب بنی هاشم و بنی عبد المطلب است و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جنب رسالت بنو هاشم

و بنو المطلب بوده اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و معاقبت آن کفار بودند مگر کسی که ازینها بسعادت اسلام و محبت رسید بود مثل عثمان بن عفان بن ابی طالب بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است و ابولهب بن عبد المطلب که عم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم است نیز موافق کفار بود مگر آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند و لیکن با ایشان نیز ترک مناکحت و مبايعت نمودند تا سه درگرفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و تسلیم کردن کنند اما چون در جمیع کتب بنو هاشم بنو المطلب مذکور است نه بنی عبد مناف و ثابت شده است که بنو عبد شمس در معاقبت بجای کفار بودند این توضیح و تاویل باطل باشد متعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم از سهو قلم کاتب است و در آخر باب ج از صفت نیز گذشت که گفت محمد بستند بانی هاشم و بانی المطلب برین که تعاقب و تقاطع است بر ترک مبايعت و مناکحت و مکالمت و مجامعت بانی هاشم و بنی المطلب نامه نوشته و در سقفت کعبه آویختند دست کاتب نامه که منصور بن عکرمه و بعضی گفته اند عیص بن عامر بود مثل شد و این قصیه در پهل محرم سال هفتم از نبوت بود و درین سال چندی از مهاجران حبشه قدم آوردند و باز بنی ثمود و سوس و شیره زن بجیشم هجرت کردند و ابو بکر صدیق نیز غزمت آن کرد پس او را کفار مکه باز آوردند و گفتند این مرد اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود و ابو بکر صدیق در خانه خود مسیبری بنا کرده بود قرآن میخواند و میگفت و نسوا و غلمان و رجال مکه بوسه میزدند و باجمه نامه که در تعاقب و تقاطع نوشته بودند آن نامه را کم بخورد مگر حالی که نام خدا و رسول خدا بود و بنو هاشم و بنو المطلب در میان شعب محصور می بودند مدت سه سال و بر وایتی دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم خورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با ابوطالب گفت او کفار میگفت که وی چنین میگوید که نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال بگریزید گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرو داد و آوردند دیدند که همه صحیفه کرم خورده بود مگر جای که نام خدا و تبارک و تعالی و نام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود چون چنین بدیدند در کفر و طغیان افتادند بعد از شش ماه ابوطالب وفات کرد و بعد از وی امیه روزی پنجم روز خدیجه نیز وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این سال را عام الحزن نام میکرد و بلا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال هفتم از نبوت پیاده از مکه بطائف رفت که بر سه مرخله از مکه است و زید بن حارثه با وی بود و اشرف ثقیف را دعوت کرد و در روز در میان ایشان بود از اهل طائف مساعدتی و موافقتی نیافت بلکه غلامان و یزدان خود را خوا کردند تا آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دشنام میکردند و پاشنه های مبارک او را سنگها زدند و خلیج و را خون آلود ساختند تا خون از زخمهای سنگ بر زمین می افتاد هر دو یازوی او را گرفته بر میخ میزدند و چون میرفت باز سنگ بریز میکردند و خنده میکردند و زید بن حارثه خود را سیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میساخت تا سر وی تمام گشت و مجروح شد و این واقعه در روضه الاحیاء در ذکر وقایع سال دوم از نبوت بتفصیل مذکور است در همین از حدیث عائشه آمده که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را آیا آمده بر تو روزی سخت تر از روز احد و فیه مود سخت ترین روزها که پیش آمد مر آن روز بود که عرض کردم نفس خود را بر این عبد ثمالیل ابن کلال که از انبیا کاکم

اهل طائف بود از تحقیق و اجابت نکرد و مرا بدعوته که او را کردم پس برگشتم سر فرود افکنده موم و محزون رسیدیم بقرن  
 ثعالی که آنرا قرن المنازل نیز گویند و میقات اهل نجد است ناگاه سر برداشتم و ابر پاره را دیدم که مرا سایه کرد  
 و درو س جبرئیل است و ندا کرد مرا و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا آنچه رو کردند بر تو اکنون ملک جبال را  
 بر تو فرستاده که اگر فرمانی خشن بین را که نام دو کوه است که در آن میان آبادان است بر ایشان بهم برزیم و  
 یکبار سگه ایشان را بکشم فرمود و امیدوارم که از اصلاص ایشان کسی بر آید که خدا را بوجدانیت پیشت پس  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از طائف باز گشت و در وقت بازگشتن بقیه و شبیه که از شقیای قریش بودند  
 بگذاشت و ایشان در بوستان خود بودند و انگور میچیدند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را با این حال  
 دیدند رگ صدمه رحم ایشان جنبید و مهربان گشتند و بدست عداس نصرانی که غلام ایشان بود خوشه انگور س  
 بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوشه را در دست مبارک خود  
 گرفت و گفت بسم الله و بنیاد خوردن اذان کرد عداس بجانب وی نگاه کرد و گفت و الله این کلام از هیچ کس  
 از اهل این بلده نشنیدم فرمود از کدام بلده تو گفت از نینوی فرمود آن قریه مردی صالح است که پوئس ابن مثنی باشد  
 عداس گفت تو او را از کجا دانی فرمود دوسه برادر من است و وی پیغمبر خداست و من نیز پیغمبرم پس عداس  
 بر دست و پای مبارک وی بروی افتاد و پوئس کرد و مسلمانان شدند و در بازگشتن بخلمه رسید و آن موضعی است  
 یکشب در میان آنکه آنجا دیوان یعنی جنبان بیا بندند و اسلام عرض کردند و گفته اند که آن هفت نفر بودند  
 از جن یسبین که شهرست از شام و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و شب سوره جن میخواند و ایشان  
 استماع نموده بودند و گفته اند که نامهای این هفت جن ناشی دانشته و شاصروا صراحقب چون بیکه آمد بمحراج  
 رفت و کفار را خبر کرد با سزا و آنچه در آن شب دیده بود و مشاهده کرده از رویت انبیاء و فرض صلوات و از وی  
 کیفیت مسجد اقصی را پرسیدند همه را بیان کرد چون این شنیدند در کندیب افزودند و این از یادست کردند و  
 آن در شب بیست و هفتم بود از رجب بر قول مشهور و در شب جمعه بود یا شب شنبه و صبح آنست که در شب  
 دو شنبه بود موافق مولد و مبعث و هجرت و وفات و الله اعلم و معراج یکبار بود ببدن در سید اری و بعضی گویند  
 دوبار بود یکبار پیش از و حه و یکبار بعد از وی و بعضی گویند سه بار بود و بعضی گویند چهار بار بود و بعضی بیشتر  
 ازان گویند و تحقیق آنست که اسرار ببدن و روح در لفظ که کلام مجید ازان خبر داده یکبار بود و بدین و روح در نام  
 و روح در لفظ یکبار بود و بر حصر آن در عدد سه معین دلیل قطعی نیست و حقیقت معارج روح از کلام سعادت  
 او ایما و الله معلوم کرد و الله اعلم و بعد از اسرا یکسال و دو ماه فرمان هجرت شد ابو بکر را استحباب کرد با مر بار تبار  
 و سفر کرد چون مدینه رسید انصار بقدم و سه شاد شدند و محبت ویرایر محبت آبادانیا مقدم داشتند پس  
 عرب بعد از آن ایشان برخاستند و هر جانب بر ایشان تا خند آیت قتال نازل شد و از آن اقبال حاصل گشت  
 بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود بعد از آن شخصیت شد که اگر قتال کنند جائز است باز قتال فرض شد  
 و احادیث در فضل جهاد زیاده بر چهار صد ثابت شده و باصحاب مبايعت میکرد در جنگ که نکر میزند و گاه  
 مبايعت میکرد بر موت و در امر جهاد باصحاب مشورت کردی ابو هریره گفت ما رأیت احدا کثر مشورته لاصحابه



من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ندیم من صبح کیسے راہبیشتر مشورت کنندہ مرا صاحب خود را از رسول  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در راه بعد از ہمہ کن کر رفتی و مانند گمان را بر داشتی و در سیر رفیق تمام کردی و جاسوسان  
 سوی شکر دشمن فرستادی و مقدمات و طلائع را پیش کردی و پاسبانان را بر اطراف لشکر تفرقه کردی  
 و چون باد دشمن برابر شدی بایستادی و دعا کردی و از حق تعالی نصرت خواستی و با حمله صحابہ بکرا تیرا  
 مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی و مقابلان را مین کردی و در حضرت دی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 بفرمان و کے مقابلہ کردند و در جنگ آلت جنگ پوشیدی و میان دوزخ و مطہرت کردی و در لشکر  
 و کے زبانت و اعلام بودی چون بر قوسے غالب شدی و فتح کردی در آن غرہ سہ روز مقیم شدی  
 آنگاہ باز گشتی و چون خواستی کہ بر قوسے تاخت آورد انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز  
 بشنیدی تاخت نکردی و گاہ بر دشمن شجوں آوردی و گاہ در روز تاخت کردی و سفر خصوصاً برا  
 غزا در روز پنجشنبہ دوست داشتی چون لشکر خود آمدی ایشان را چنان جمع کردی و بر ہم پیوستی کہ اگر جانہ  
 بر ایشان گستردهی ہمراہ پیوستیدی و ہفوف را خود مرہب کردی و در وقت قتال شجاعان را بر بی قدم  
 بدست خود تعیین کردی و پیغمبر و وفلان تو پیش رو و وفلان تو پس رو و گاہ در وقت قتال دشمنان دعا خواند  
 اللہ منزل الکتاب و میری اسحاب و ہارم الا خراب انہم و انصرنا علیہم سیزم الجمع و یونکہ بر بل الساعۃ  
 سوعدیم و الساعۃ اوہی و امر اللہ انزل نصرک اللہ انت عضدے و انت نصیرے و کلب اقل و چون جنگ  
 سخت در پیوستی و نور قتال گرم گشتی و دشمن تھدد و کے کردی با دوز بلند گفتی انا البنی لا کذبنا ابن  
 عبد المطلب و چون کار سختی رسیدی و لیان پناہ بوی آوردند و از ہمہ نزدیکتر بدشمن بوی بودی  
 اصحاب خود را جنگ شجاری تعیین فرمودی کہ یکدیگر را بان شتاب کنند یکبار شجاری ایشان دین بود است امت  
 یعنی بیزان پیران و گاہی شجاری تصور بوی و گاہ حم لا یجرون و گاہی ازہ پوشیدی و خود پیر مبارک نهادی  
 و شمشیر حاصل کردی و نیزہ برداشتی و گمان در باز و انداختی و گاہ سپر برداشتی و خرا میدان در وقت جنگ دوست  
 داشتی و بر دشمن متنبی و انت کردی چنانچہ در غرہ طاعت کردی کہ بعد از فتح مکہ و غرہ حنین بہشت و شوال شہن  
 و خالکدین اولیہ بر مقدمہ و سہ بود و چون ثقیف منہم شدہ در حصنہ کہ بلاف داشتند بعد از تیس سال یکسا  
 در آمدند و بنیاد قتال نہادند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایشان را تا ہر روز و روز محشر تا و پنجشنبہ نہاد و آن  
 اول متنبی بود کہ در اسلام نہادہ شد و مردم بسیار از ایشان گشتہ شد پس صحابہ بلاقہ رحم و قراہتی با ایشان  
 داشتند در خواست کہ بندگان ایشان را بکند و پس بفرمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہاد و اند کہ ہر کہ  
 از حصن فرود آید از او بدین وہ نفر و بر و اسیت عیسیت و نہ نفر از ایشان فرود آمدند و ابوبکرہ تغیب بن الحارث  
 التقی کہ از متنبیر صحابہ بہت از ایشان بود و از قبل طفلان و زنان نمی فرمودی و جنگیان را حاکم کردی کہ  
 بہ بینند ہر کہ موسے عائدہ بر آوردہ اورا قتل کنند و اگر نہ اسیر کردی و چون طائفہ را بفرمودی ایشان را  
 تہقوے ویر سیز کار سے فرمودی و گفتی پیرو اسم اللہ و سبیل اللہ قاتلوا من کفر باللہ و لا تملکوا و لا تملکوا  
 و لا تقتلوا و لیای سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با کسی کہ فرست با خدا و مثلہ کنید یعنی کشتن پیوستہ

وعمدی کہ باغیتم کنید نشاندید و طفلان را کشید و منی فرمودی از برون قرآن مدبار کفار و چون سربہ بفرستاد و سربہ نو بجے کہ بجائے فرستند و در اصطلاح اہل سیر غزوہ آنرا گویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس شریف آنجا حاضر مے بود و سربہ آنکہ خود حاضر نمی شد و جامعہ را میفرستاد امیر ایشان را فرمودی کہ پیش از قتال دشمن را دعوت کند باسلام و ہجرت از وطن بفریدار اسلام یا اسلام فقط بی ہجرت اگر اسلام و ہجرت ہر دو قبول نکنند و حکم ایشان یعنی آنہا نے کہ اسلام بیا رند و ہجرت از وطن نکنند حکم اعراب مسلمانان باشد کہ ایشان را از مال فریضہ بنود و یا بدل جزئیہ کنند اگر اسلام را ہم قبول نکنند و اگر ازین مجموعہ ابا کنند بخدا تعالی استغانت تمام و قتال کن و چون ہر قوسے ظفر یافتی بفرمودے تا ندانند کہ جمع غنائم و ہمہ را گرد آرند پس ابتدا فرمودے بہشت شنگان یعنی جامہ و رخت ایشان را بقایلان ایشان دادے کہ تفسیر سلب در ہایہ بجایہ سلاح و مرکب و انچہ بر مرکب است از زمین و آلت و انچہ با دست بردارہ از مال در توشہ دان و در کمر کردہ و انچہ با غلام و اویہ در این دیگر است و دخل سلب نیست و مستحق قاتل سلب قاتل را نزد امام ابو حنیفہ بشرط تنفیل امام شافعی و تنفیل آن بود کہ امام بگوید و تحریر مقتلان کنند کہ ہر کہ تخمین کاری کند اورا چنین و چنان بدہم و یک صورت تنفیل نیست کہ ہر کہ یکے را از کافران بکشد مراد است جامہ و رخت او برین تقدیر جامہ و رخت مقتول بر قاتل دی باشد و نزد امام شافعی این شریعت است بے آنکہ امام شرط کند و بگوید و قول حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود من قتل قتیلًا فله سلبہ نزد ایشان محمول بر شریعت است و نزد ما بر تنفیل است بدلیل آنکہ مر جانیب بن ابی سلمہ فرمود کہ نیست مر تر از سلب قتیل مگر انچہ خوش گردید بران نفس امام تو وحدیث مذکور محتمل است تشریع را و تنفیل را پس حمل کردیم بر تنفیل بقرینہ حدیث جنیب و باجماع بعد از سلب انچہ بماندی خمس آن بیرون کردی در مصاحح اسلام کہ حق تعالی در قول خود و علموا انما غنمتم من شئ فان لله خمسہ و للرسول و للذی القربی و للیتامی و المساکین و ابن السبیل + تعیین فرمودہ صرف کردی و در میان فقہاء قسمت خمس خلا فی است کہ در کتب فقہ مذکور است و انچہ بماندے نصیبے اندک ازان زنان را و کوکان را و بنہ گان را بدادے و انچہ بماندی سیان شکر قسمت کردی سوار را سہم و پیادہ را یک سہم و این مذہب امام شافعی و امام ابی یوسف و محمد است و منقول است از ابن عمر از فعلی حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نزد امام ابی حنیفہ سوار را دو سہم و پیادہ را یک سہم و از ابن عباس از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین منقول است و چون حدیثین فعل متعارف اند اخذ کردند بقول آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم للفارس سہمان و للراجل سہم واحد و انچہ صحیح شدہ نیست کہ انفال از صلب غنیمت بودی چنانچہ مصلحت دیدے کہ بعض گویند انفال از حلیہ خمس بود و بعض گویند از خمس الخمس بود و این صفت اقوال است انفال جمع نفل است بمعنی غنیمت زیرا کہ عطیہ و زیادت فضل الہی است بر مجاہدان و بمعنی تنفیل کہ شرط کردن امام است مگر کسی را کہ کاری زیادت از دیگران کند بخیر می زیادہ از غنیمت چنان کہ گذشت و مراد اینجا این معنی است و مختار نیست کہ این از نفس غنیمت است نہ از خمس الخمس خمس در بعضی از عرفا سائتہ بن الاکوع را پنج سہم دادیم و برادران جنگ توفیق عظیم رفیق شد و دست بردای عجیب نمود و در ہایہ میگوید کہ کیا رے اورا دو سہم داد و بے پیادہ بود و ابن محمول بر تنفیل است و بر مصلحت دیدہ امام و میان

و قوسے مساوات کروے و قسمت چہ ہمہ سپاہی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان  
 کردے گاہ سہریہ را پیشتر فرستادے اگر ایشان را غنیمت بدست آمدے از انجمله خمس بیرون کردے انچه باندے  
 ازان ربع جدا کردے و باہل سہریہ دادے انچه باندے میان ایشان و سایر لشکر بیسویت قسمت کردے  
 و مع ذلک نفل را اگر اسبت میداشت کہ بردارند و میفرمود اوقیاریا بایکہ رو کنند بر صغفا و اورا یعنی حضرت پیغمبر را  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از غنیمت سہمی خاص بود کہ آرا صفت میخیزانند از جہت برگزیدن و اختیار کردن وی آرا اگر  
 خواستی بندہ یا کنیز کی یا اسبی یا انچه خوش آمدے آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بان حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم و بعد از دے کسی را از انکہ رسد و خلایق را شدین نیز نمیکردند و صفیہ و ذوالفقار از انجمله بود اما صفیہ  
 از غنائم غزوہ خیبر بود و از اولاد دیارون پیغمبر علیہ السلام بود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا آزاد کرد و عقد نکاح  
 بر سبت و ذوالفقار از غزوہ بدر بود آن شمشیر منہ بن الحجاج سہمی بود و در روز بدر سپر عامل بن منہ دشت علی بن ابی طالب  
 اورا گشت و شمشیر را بنظر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای خود اختیار کرد  
 بعد ازان بعلی بخشید و نسبت وی بان شمشیر مشہور و مذکورست و ذوالفقار ازان جہت گویند کہ در وسط وی مثل نقار طہری  
 مہر ای استخوان پشت بود و در فاسے نقار فتح و کسر و دو جائزست و فتح افسح است و این شمشیر را ہرگز از خود جدا کردی  
 و در ہر معرکہ و جنگ با وی بودے و علیہ وی از نقرہ بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غائب بود و اورا سہمی  
 بدادی چنانچہ عثمان داد و در روز بدر چہ و سے تبر یعنی و دختر پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رقیہ مشغول بود و فرمودن عثمان  
 انطلق فی حاجۃ اللہ و حاجۃ رسولہ فغضب لہ بسببہ و اجزہ عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی پس تمین کرد و آنحضرت  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای وی بہنم وی و اجزوی و در روایت ابی داؤد و ابن عمر آمدہ و مباہت کرد آن حضرت صلے اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم عثمان را و بر دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود و این دست عثمان است و سہم وی تقربا را کہ  
 در نص ۱۰ فان لہ خمسہ و للرسول و لذے القربے ثابتست و زینبی ہاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران  
 ایشان بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو ہاشم ثمنے واحد ثمنے در روایت مشہورہ بین مجہ  
 یعنی مشہور و بعض سی سین مہلہ بمعنی مثل روایت کردہ اندای مثل واحد بانکہ در اخبار آمدہ است کہ چون آنحضرت  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سہم دے القربے را از خمس غنائم خیر و زینبی ہاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان کہ اولاد  
 خمسست و جبرین طعم از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند کہ ما منکر نیستیم کہ بنی ہاشم را برورد و کار تعالی شرف  
 و فضیلت داد کہ غیر ایشان را نیست زیرا کہ ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت  
 قرابت چرا ایشان را برگزیدے و مخصوص کردے سہم ذوی القربے و ما را ندادے فرمود بنی المطلب با بنی ہاشم  
 ہمیشہ متحد و مشتک بودند و در جاہلیت و اسلام و در آمدن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای تصویر و تمثیل شہادت  
 اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر و اگر در مغازے طعام می یافتند مثل عسل و جوز و غیر آن میخوردند و  
 بر نمیداشتند چنانچہ بخارے از این عمر آوردہ کہ گفت می یافتیم مادر مغازے خود عسل را و عجب را میخوردیم و بر نمیداشتیم  
 عبد اللہ بن معقل یکاب جراب شحم یافته بود و میگفت من این جراب کسے را نخواہم داد آنرا بروے مقرر فرمود و در  
 صحیحین آمدہ کہ تبسم کرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برین قول وی و در غیول خیانت از غنیمت تاکید و تذکرہ

عظیم بنمود و میگفت هزار ذعار و شمار علی ابد الی یوم القیامت در مذهب و دشمن مفتوحه گفت اشعار حبیب فی القاسوس  
 اشعار کسحاب فتح العیب والعار والامر المشهور بالشفقة و کس غلول کرده بود و فرمود که کالایا س ویرا بالتش لبوزند  
 و ابو بکر و عمر و عثمان کردند و این از باب تعزیری است و اکثر علما بر آنند که در و این بر سبیل تعلیظ است و امام احمد آنرا  
 بر ظاهر عمل کرده و اشعار علم خاتمه الکتاب در اشارت بایو ابی که در آن احادیث مرویست و بیج ازان صحیح  
 نشده و نزد جهاند علماء حدیث ثابت نگشته و هر چند این جردت در غایت اختصار است اما متشکل بر علوم پیشمار  
 بد آنکه شیخ مصنف ساجده اشرف تعالی و تقدس درین خاتمه بسیار توغل نموده و مبالغه کار فرموده است و در مقام  
 انتقاد آمده و تقلید بعضی ازین قوم که متوغل اند درین باب کرده بر جمله از احادیث جرح و طعن نموده است بعضی  
 حکم بعدم صحت کرده و بر بعضی بعدم ثبوت و بر بعضی حکم بوضع و افترا نموده و بر بعضی خطارد و لطلان کشیده و  
 حال آنکه در آن میان احادیث است که در کتب معتبره مذکور است و نزد کبرائے علمای دین از فقها و محدثین مقبول  
 و ائمه فقه تمسک و احتیاج بدان نموده اند مطالعه این باب طالب را در وادای حیرت و وحشت اندازد اما  
 حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد و چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد  
 درجه اعلاست و در آنکه آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکور است حتی درین شش کتاب که آنرا صحاح سته  
 گویند همی با مصطلح ایشان صحیح است بلکه تسمیه آنها بصحاح باعتبار تغلیب است و نیز معلوم شد که حدیث صحیح سست  
 و حسن و ضعیف و هر یکی از صحیح حسن لذاته و غیره و تقریف هر یکی ازین اقسام سابقا معلوم شده احتیاج با عاده و  
 تکرار آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجه اول  
 میکند که صحیح انداته است یا احتمال آنکه بدیهه تصنیف و تشدید که در شرط صحیح کرده اند رفته باشد موافق آنچه از بعضی  
 مردم در بنیاب نقل کردیم و قول وے که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حد ذات صحیح نه و کثرت طرق  
 و تعدد روایات نیز بدرجه صحت نرسیده پس نفی هر دو قسم صحیح نموده باشد یا این هر دو عبارت که صحیح نشده بصحت  
 نرسیده یکا معنی بود بر هر تقدیر در صحت چند ان موجب حیرت و وحشت بنود اما آنکه میگوید ثابت نشده و بر ثبوت  
 نرسیده ظاهر در نفی درجه دوم است که حسن است لذاته و غیره و نفی مرتبه ضعیف نیز احتمال دارد و بر جمیع تقادیر تواند  
 که مراد وے نفی لفظ حدیث بود یعنی در حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده و بر ثبوت نرسیده بلکه آنچه بر ثبوت  
 رسیده لفظ دیگر است مضائقه محدثین در بنیاب بسیار رود و باینکه تغییر وے که در لفظ رود و در احادیث دیگر خوانند  
 اما این مضائقه سهل است چه متبادر با فہام نفی صحت و ثبوت معنی و مضمون آن گردد درین صورت باید که تصریح کنند  
 که این لفظ صحیح و ثابت نشده و آنجا که گوید درین باب چیزیست بصحت نرسیده و بر ثبوت نرسیده ظاهر مراد نفی  
 مطلق مضمون است بر لفظ که باشد و آنجا که گفته موطنع است و مفتر و باطل بدانکه معنی حدیث موضوع و قسام  
 و مراتب آن سابقا در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم بوضع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین و جنم  
 و یقین در بنیاب صورت نه بند و چگونه صورت بنید و فان الکنز و قد یصدق یعنی گاهی بود که دروغ گویست  
 نیز گوید پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هر چند دروغ گو باشد همچنان که راست گویند  
 با سکان عقل متحمل است که دروغ گوید بنای این باب و در این کار بر ظن غالب است و میگویند که مراد اهل مدینه را

و کمره این شان را کلمه خاص و تمیز مخصوص و آشنائی تمام کلام نبوت علی مصدره الصلوٰۃ و التمجید پیدا میشود  
 که بدان صحیح را از سقیم می شناسند و جدا میکنند هر چند سبب آنرا تعیین و تشخیص نتوانند نمود و این کار کسی است  
 از میان ایشان که اطلاع و سلیقه و مهارت و سلیقه تمام و ذهن وی ثاقب و قریح و دلی و جمید و درک فهم  
 و سلیقه و معرفت و خدایت و سلیقه قرآن دال بر آن راسخ و متکلم باشد این کار هر کس نیست مگر در اینجا که  
 آثار و ضح لایح و دین باشد مثل رکاکت الفاظ و سخاقت معنی چنانچه روایت کرده میشود لا تا کلا البقرة حتی  
 ته بجز و امثال این درین خاتمه بیاید انشاء الله تعالی درین صورت و معرفت و وضع آن خاص عام مساوی باشد  
 حکایتی درین باب نقل کنند که شخصی حدیثی را نزد یکی از حذائق فن حدیث بر خواند فرمود این حدیث معلول  
 بینما میگفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد و تشخیص نتوانم نمود الا آنکه بر ذائقه طبع من بیخبر است و کلام نبوت  
 بینما پس بر محمدی دیگر رفت و این حدیث بر خواند و سلیقه بچیان گفت که آن استاد پیشین فرموده بود نزد  
 دیگری و دیگری رفت و پرسید بچیان جواب شنید پس بر آنجا باین شخص حدیث آورده درمی داد که نزد صراف برو  
 صرف کن صراف بجز و دیدن گفت این درهم بے عیار است بچه دانی علت آنرا بیان کن گفت چنین دانه  
 ولی علت آنرا بیان نتوانم کرد نزد صراف دیگر و دیگر بر دهم بر یک کلمه بود پس دهم بر شیخ آورد و حقیقت حال  
 بیان نمود فرمود حال مانیز بر همین منطدان که دیدی و شک نیست که اینها نیز نظریه است دعوی قطع و تعیین درین  
 نتوان کرد و نیز معرفت وضع احادیث را قرآن داشته اند مثل روایت شیخ غالی حدیث را و فضائل اهل بیت  
 سلام الله علیهم اجمعین و روایت متبع و اسع بے بدعت حدیثی را در ترویج مذہب خود و این نیز نظریه بود  
 و یقین نتوان دانست که موضوع است و گاهی کذب واضح با قرار و سلیقه معلوم گردد و اینها نیز وارد شود که چرا  
 درین اقرار کاذب نباشد مصلحتی و غیره را اینها نیز قرینه شرط است که جانب کذب خبر و صدق اقرار را راجح  
 سازد و گاهی قرآن صدق و سلیقه در اقرار بکذب چنان قوت یابد که مقتضی قطع و جزم بدان گردد و لا سیما بعد از  
 توبه و بعضی چیزهاست که در حکم اقرار بوضع است چنانکه علم بتاریخ و ولادت را و سلیقه یا وفات شیخ و امثال آن از آنچه  
 اجتماع را و سلیقه و مرده و سماع آواز و با وجود آن امکان نداشته باشد و درین صورت اگر علم بقرینه مذکور  
 یقینی بود حکم بوضع نیز قطع گردد و گاهی قرینه واضح در حال را و سلیقه پیدا گردد که دلالت کند بر وضع هیچ قصه  
 غیاث با محمدی غایفه در حدیثی لاسبق و افراط بوعید شدید بر امر صغیر یا بوعید عظیم بر فعل سیر و مبالغه در آن  
 چنانکه هر که این فعل کند او را ثواب جمیع انبیاء یا ثواب هزار هزار حج بود یا هر که نخمین کند گویا زنا کرده باشد یا حجام  
 در خانه کعبه نیز از قرآن وضع داشته اند نعم قرآن دیگر مثل مخالفت نص قرآن و سنت متواتره و اجماع قطعی  
 و صریح عقل که در اینجا تاویل و توجیه و تطبیق راه نبود قوتی از انبساط و تصریح جماعه که بعد از تواتر پسند بکذب را و  
 از همه قوتی است اما وجود این محل تردد است و بر هر تقدیر بر فطن خیر روشن است که از لفه حدیثی لفه آن معما  
 و مطلب که حدیث را بر آن دلیل ساخته و در اثبات آن مدعا تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید دلیل دیگر  
 حدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از لفی دلیل نفی مدعا و انقضای لازم نیست  
 و عدم لزوم اقتضا سعدم لازم نکند چنانکه یک دعوی کند که این خانه گرم است و وجود آتش را پس آن را در آن



گوید که اینجا خود آتش نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی گرسنه خانه باطل گردد شاید که اثبات گرسنه آن بوجود  
 آفتاب کند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگر چه مقصود صنعت و خلی ندارد و چنین  
 و س در ترتیب حدیث است و باطل است با عا کاشیش نه جهت تسلی خاطر طالب گفتیم که در شش نکند که چون این  
 احادیث که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت بنود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد  
 این لازم نیاید و اینجا سخن دیگر است که گویند فهم و انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما به صحیح  
 و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بنیاب فتن و ظاهر حال است لاجرم محل وقوع اختلاف بوده این باب  
 در وقوع اختلاف آرا و مذاهبات کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات است که یکی بوجوب  
 رفته و دیگری بحرمت و یکی مستحب و دیگری مکروه و پنداشته است با جهاد و س که کرده و دیگری که او را  
 دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه وارد و بوقوع می آید شخصی یا جامعه حدیثی را تضعیف  
 نموده یا نسبت بوضع کرده اند قوی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متبع و متفحص فن  
 حدیث روشن است و نیز باید دانست که از ارباب التقاد احادیث جامعه اند که در بنیاب غلو و افراط و تفریط  
 و براه تعصب و تحجیل روند باندک توهمی و شائبه کوچکی نسبت بوضع کنند و بدان سبب درستی نمایند مثل ابن جوزی  
 و امثال و س بجز آنکه بعضی مردم در بعضی روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا بیس  
 یقوی یا مترک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قلوب  
 بطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و اجماع است و منکر نیست و ارا عقل و نقل و دلیل نیست بوضع  
 آن مگر تکلم بهمان بعضی در او س آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حدست غایت آنکه او را صحیح نگویند  
 و حکم بضعف و دهن و س کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضع گفته اند قوی دیگر  
 از مذهب این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر اشیاء آنرا بیاریم سخن دراز کرد و جمله از ان  
 در ضمن احادیث که صنعت درین خانه آورده بیاید و صنعت خود در رساله نقد تصحیح لما عثر علیها من احادیث  
 المصالح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بنیابست عسیر است زیرا که آن صورت نه بیند و مگر بعد از جمیع طرق  
 و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که برو س طعن کرده شد طریق دیگر نبود و  
 وجود قراین کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر خرم بگذرد حدیث و این در نهایت تعسر و اشکال است و لهذا  
 اعتراض کرده شده است بر ابوالفرج بن جوزی که کتاب و موضوعاتش که توسع کرده است در ان حکم بوضع بسیار  
 از احادیث که باین شا بنیست چه در ان میان احادیث ضعیف است که محتمل است و محال است تسک بدان  
 در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن است و احادیث ضعیف است که بعضی آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث  
 صلیوات بیج مثلاً و احادیث ضعیف است که مرآت ا طریق دیگر است که قوت میگیرد و حدیث بدان و مطلع نشد این جور  
 بر ان پس در آمده است برو س باین وجه و تقلید کرد او را و حکم بوضع بر ان احادیث هر که بخواهد از وی  
 آمده از آنکه قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث اشکال آنکه متقدمین این شان است که کمال تبحر و توسع  
 داشتند در فقه احادیث و طرق آن مثل شایبه و سید بن الطائف و عبد الرحمن بن مهدی و امثال

الایشان بعد از آن اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحییٰ بن معین و اسمعیل بن راهبویه و اهل طایفه ایشان بعد از آن اصحاب این جماعه مثل بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و مثالی ایشان تا زمان دار قطنی و بیقی که بعد از ایشان کسی نیامده که مساوی باشد ایشان را و مرتبه دگر قریب در آن پس اگر یافته شود در کلام یکی از متقدمین حکم بر حدیث بعضی از صفات صحت حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد بر آن بحسب آنچه داده است پروردگار تعالی ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید قتل ازین ائمه سبیل در آن ترمذی و بیقی بود و این در آن احادیث است که محتمل و مشرود است در آن و الا بسیار است از احادیث بود که بشهادت قلب مسلم بوضع آن توان کرد و آسان است این حکم کردن در آن از هر که موصوف بود بکثرت عمارت درین فن و غالب کتاب این جزو است ازین قبیل است و ان شاء الله علم این ترجمه کلام مصنف است در رساله مذکوره و از اینجا ظاهر شده که حکم بر حدیث بعضی و وضع و مثال آن فایده تعدد و صحت دارد و این امر منحصر است در ائمه متقدمین از متاخرین هر که درین ورطه افتاده خطا کرده بر بسیاری از احادیث که نه باین مشابه اند حکم بیان کرده اکنون آنچه درین رساله بر جمله از احادیث حکم بصفات مذکوره کرده معلوم نیست که از کدام قبیل است آیا منقول است از ائمه متقدمین و بر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیهم است میان ایشان یا مختلف فیهم این را بیان باید کرد تا حقیقت حاصل شود گویا غلبه از آن باب است که این جزو است و امثال وی بدان حکم کرده و بعضی از آن قبیل که لایح است آثار وضع بر آن و اهل عمارت بشهادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد و بعضی از آن در کتب مجتبره مذکور است و ائمه فن آنرا روایت ننموده اند و حکم بصحت یا بحسن یا بضعف کرده و بعضی را مطلق آورده اند بے تعرض بیک ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواهد بود و اگر کسی بدان حکم کرده باشد مختلف فیهم باشد پس حکم بدان محکوم علی الاطلاق چنانچه مصنف کرده درست بنویسد بعضی چنان اند که مصنف آنها را سابقاً در ابواب و فصول گذشته ذکر کرده و چون در دیباچه کتاب قرار داده که این چند باب بر وجهیک در صحاح اخبار ثابت شده در قلم آورده گویا حکم بصحت و ثبوت آن کرده و درین خاتمه بعدم صحت و ثبوت آن حکم میکنند و بل نه الا تناقض و تشکیان و ما هر جا که سخنی روی دهد و حدیثی که در کتب بیایم از هر قسم و هر قبیل که باشد نقل کنیم خواه موافق مصنف خواه مخالف آن اگر موافق است تمثیل و تائید کلام و سبب شود و اگر مخالف رود جواب و سبب گردد و سن الله الا عانه و الا ابدی الله و الا عاقبت مصنف به آن و فحاک الله تعالی در باب ایمان و آنچه مشهور است که الایمان قول و عمل یزید و ینقص و الایمان لا یزید و لا ینقص از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین معنی چیزی صحیح نشده و آن از اقوال صحابه و تابعین است بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمه گفته باب الایمان و قول البی صلی الله علیه و آله و سلم بنی الاسلام علی خمس و هو قول فاعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و طاهر این عبارت نیست که این مجموع قول بنی باشد صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بعضی شرح هم برین معنی حمل کرده اند و در فتح الباری گفته که این لفظ وارد است از سلف و گرانیدان و سبب از قول بنی و هم است و مراد بخاری سبب نیست و و سبب منطوق است در عبارت و سبب بر قول البی نه بر بنی اگر چه آن وارد شده است باسناد ضعیف انتهی و سیوطی در شرح صحیح بخاری گفته که این لفظ حدیث است که روایت کرده ابن ماجه و سلمه الفردوس از حدیث ابی هریره و روایت کرده است

ابن ماجہ باشد و ضعیف باین لفظ کہ الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و روایت کردہ امام احمد از حدیث سنان بن جابر کہ الایمان یزید و ینقص و در جمیع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المؤمنین علیؑ آوردہ باین لفظ الایمان معرفۃ بالقلب و قول باللسان و عمل بالارکان و از شیرازی از حدیث عائشہؓ آوردہ باین عبارت الایمان بالشر اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و عمل بالارکان انتہی و سخاوے در مقاصد حسنہ از حدیث ابن ماجہ از حدیث ابی الصلیت عبدالسلام بن صالح الہروسی از امام علیؑ رضا از آبائے کرام خود سلام اللہ علیہم اجمعین آوردہ کہ الایمان عقد بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان و گفته کہ ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کردہ و دلیلی آوردہ کہ چون حضرت امام رضاؑ بنیسا پور آمد بر استراشد شب سوار شدہ و پردہ از جزو دیار بر روستے مبارک فگندہ درون در آمدہ و علمائے شہر در طلب ثقائے شریعتی وی رسیدند از ایشان یکچے ابن یکچے و احمد بن حرب و اسحق ابن راہویہ و محمد بن رافع کہ از اکابر و اعانم علماء در حدیث و فقہ بودہ اند در رکاب شریف آوردہ دست بلجام آید نزد و اسحاق بن راہویہ گفت بحق آما کے کہ ام خود کہ حدیثی از انچہ بتوا از آبائے طاہرین تو بتور رسیدہ برابرخوان پس امام باسنادی کہ از آبائے کرام خود داشتہ این حدیث را و حدیثی دیگر در فضل کلمہ توحید کہ لا الہ الا اللہ حصتے الحدیث برخواند انتہی و ابو الصلیت شیعہ است و لیکن صدوق است و ابن معین توثیق او نمودہ است و باسفیان ابن عیینہ و اشال و یحییٰ بن حبیب داشتہ و نیزہ و نقشت موصوف بودہ و در دیگر ذہنہ باطلہ از قدیریہ و مرجیہ و غیر آن و تقدیم میکرد ذکر ابو بکر و عمر را و یاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم مگر بخیر و در کتاب تفسیر الشریعۃ باین لفظ آوردہ کہ الایمان قول و عمل یزید و ینقص و تخلیک بالکتاب الاستدلال و در روایت ہمین مقدار آوردہ کہ الایمان یزید و ینقص و گفته کہ این سہ حدیث را شواہد است و جزو قانی اخراج آن کردہ و گفته ہذا حسن غریب و حدیث اخیر ابو داؤد و آورده و بران سکوت کردہ و مقرر شدہ است کہ ہر چہ ابو داؤد در کتاب خود آورده و بران سکوت کردہ و اصل بحجت است و اما این قول را کہ الایمان لا یزید و لا ینقص صلے در کتاب احادیث اگر چه ضعیف نیز باشد پیدائشہ غیر آنکہ در کتاب تفسیر الشریعۃ از کتاب موضوعات ابن جوزی نقل کردہ کہ ابو ہریرہ گفت کہ وہ ثقیف از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم پرسیدند کہ آیا ایمان زیادت و نقصان میشود فرمود لا زیادتہ و نقصانہ شرک و نیز از حدیث ابن جریج فی الکمال آوردہ کہ الایمان لا یزید و لا ینقص و گفته کہ سیکہ در اسناد و سے احمد بن عبد اللہ جوہار کے است و دی کہ اب و دجال است و وضع کردہ احادیث کثیرہ و نیز از احادیث ابن حبان آوردہ کہ ہر کہ بگوید ایمان زیادت و نقصان نمی پذیرد کافر شود اگر توبہ کرد فہما والا گردنش بزنند و وے دشمن خداست نہ نماز است و نہ زکوۃ و نہ صوم و نہ حج و نہ دین با تشدید است دیگر و در اسناد ابن حدیث محمد بن القاسم طابکانے است و ضاع است مرا حدیث را انتہی و بالجملہ تحقیق آنست کہ این اقوال از ان حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بصحت نرسیدہ خصوصاً حدیث زیادت و نقصان بلکہ از اقوال اکابر سلف است چنانکہ مصنف گفت و اللہ اعلم تنہا مشہور نزد جہا پیر اہل سنت و جماعت آنست کہ ایمان عبارت از تصدیق بالقلب و اقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق قلب حاصل شد بے وجود عذر و ضرورت چنان کہ یکم و اگر اہ اقرار بوجد نیامد عند اللہ مؤمن نباشد و تحقیق آنست کہ حقیقت ایمان ہمان تصدیق قلبی است و شرط

اقرار بر اے صحت اجرا سے احکام در دنیا است و شخص مذکور مؤمن است عند الله اگر چه باجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال  
 حکم بدان نتوانیم کرد اما عمل و حقیقت اصل ایمان داخل نبود الا در ایمان کامل و حسب تصدیق و اقرار بعمل بموجب  
 ایمان مؤمن است ولی ناقص الایمان و او را مؤمن فاسق خوانند بخلاف فرقه مستخر که عمل را جزو ایمان دارند  
 و شخص بعمل نزد این فرقه خارج از ایمان بود اگر چه داخل در کفر نیز نبود و فاسقی نزد ایشان نه مؤمن است و  
 نه کافر و خارج فرقه اند که محصیت را کفر دانند و آنکه از علمای محدثین مشهور شده است که الایمان تصدیق باقلی  
 اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بیان ایمان کامل است و عمل نزد ایشان شرط کمال بیان است چنانکه مذکور  
 حق است نه اصل ایمان چنانکه مذکور است و بعضی مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق  
 و اقرار و عمل میدارند و اثبات آن با حدیث میکنند چنانچه بخاری در صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذکور  
 ایشان مخالفت مذکور است و موافق طریقه اعتزال حاشا و کلا و این توهم خطای محض و غلط صریح است  
 کما صریحاً و بر تو لیکه ایمان را عبارت از قول و عمل دارند مراد بعمل اعتبار عمل قلبی و اقرار خواهد بود تا تصدیق  
 نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ایمان مذکور است از فقها و محدثین آنست که الایمان نیز بدین نقصان اکثرین  
 انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت و نقصان کرد آن شک بود نه یقین و پوشیده نیست که زیادت و نقصان  
 باعتبار عمل ظاهر است و آن راجع بمعنی کمال و عدل کمال است و نزاع باعتبار تصدیق است شیخ محی الدین نووی  
 میگوید که اظهر و مختار آنست که تصدیق زائد و ناقص میباشد بکثرت بر این و وضع اوله و لهذا ایمان و تصدیق  
 صدیقان اقوی و اکمل است از ایمان غیر ایشان و آدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعضی احوال یقین و خلاص  
 و توکل وی عظم و اقوی است بخلاف بعضی احوال دیگر و این قول منقول است از سفیان ثوری و مالک بن انس شافعی  
 و احمد بن حنبل و او زاع و ابن جریر و غیر ایشان از آنکه و بسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات  
 کردم زیاده از هزار مرد را از علمای اصحاب و ندیدیم هیچ یک از ایشان را که اختلاف کنند درین که الایمان قول و عمل  
 و نیز بدین نقصان از جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز انجمن نقل کنند و فضیل بن عیاض و کعب انزال اهل سنت و جماعت  
 آورده کذا فی فتح الباری و از امام عظیم ابو حنیفه چنان نقل میکنند و الله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا ینقص الا بنقص  
 و از بعضی دیگر از علمای سلف نیز انجمن آورده و مراد ایشان عدم قبول تصدیق است زیادت و نقصان را بحسب  
 ذات چه مرتبه یقین کیست و حالتی است که شک و شبهه را بدان راه نبود و تفاوت در جلا و خفا و ظهور و کمال و انکسار  
 که آن باعتبار علم و خارج از ذات است و برین وجه نزاع فطری است و تحقیق این مقامات در علم کلام است و الله اعلم  
 و در باب مرجیه و قدریه و جمعیه و شریعه حدیثی صحیح نشده مرجیه فرقه است که قائلند بآنکه هیچ معصیتی باوجود ایمان  
 ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت یا کفر سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از ارجاء است بمعنی تاخیر و ترک و ایهام و این فرقه تاخیر  
 میکنند عمل را بر نیست و اعتقاد در ربه و میگویند که نیست و اعتقاد میباید عمل اگر نباشد گو میباش و بعضی از رجا دارند  
 لفظ مرجیه را بهر نحوه خوانند زیرا که ایشان راجی و امیدوار میسازند به شرط و قید عمل و بعضی از علمای اهل اعتزال  
 از بار ابطال سنت و جماعت نسبت کنند که جانب مغفرت و امید داری را رعایت مینمایند و میگویند اگر خدا خواهد  
 همه گناهان را بخشد اگر چه مشرک و بتوبه نبود و فاسق مخلد در نار نبود و این محض تعصب و مکابره است چه ارجاء

آنست که مواخذه و عقاب را اعلام راه ندهند و بدان قائل نباشند و گویند که نصیحت با وجود ایمان اصلاً ضرر ندارد  
و آنچه اهل سنت و جماعت بگویند نظر به مشیت و ارادت حق است تعالی که به یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و عذاب را  
برای عصاة ثبات میکنند و از ضرر آن غافل میباشند و لیکن الایمان بین الخوف و الرجاء و قدیر به تحریک متقابل  
جبریه بسکون و گاهی به تحریک نیز خوانند بجهت مشکاکه لقب معتزله است که قائل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت  
عباد است و ایشان غافل افعال خود اند و اگر کار تقدیر از روی پروردگار تعالی کنند و گویند که کفر و معاصی از بندگان  
بر خلاف ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت بنده به صاحب و تابعین احداث کرد این فرقه اند و فاسق نزد ایشان  
نه مؤمن است و نه کافر و مخلص است در نار و مفاسد عقاید ایشان بسیار است چنانکه در علم کلام مبین است و تسمیه  
ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی است و ایشان گویند که مستحق این اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قائل  
بآن باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ است و این غلط است زیرا که در اثبات قدر احوال و مشیت  
صحیح و روید یافته و بران اجماع صحابه و تابعین است پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثی که در مذمت قدریه  
واقع شده و مذکور گرد ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشند نه مثبت آن و نسبت بقدر برابریست که بجهت  
نفسی باشد یا اثبات و جمیع اصحاب بهمین صفت خوان ترند و نام فرقه جبریه است که گویند قدرت نیست مگر عباد  
اصلاً نه موشره و نه کاسبه بلکه بمنزله جمادات است و حرکات او بشأبه آن و مذمت قدریه و جبریه در قرن فراط  
و تقریب طوق است و توسط اعتدال در مذمت انحراف است که خلق از خدا است و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسبه  
نه موشره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر و لیکن امر بین امرین و تحقیق فی علم الکلام و شعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی بن  
اند و در جمیع اشعار از اولاد ابو موسی اشعری است که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسم  
ابی موسی عبد الله بن قیس است و شعر قبیل است از زمین و وی با از بشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با پنجاه  
چند نفر از قوم خود و هجرت کرده بکلبه و از حبشه با جعفر بن ابی طالب که وی نیز در اینجا بود بدینیه و حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم آمدند در وقت پنج خیر و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که بجزایان شما را ای قوم و هجرت است یعنی هجرتی  
از زمین بسوی ارض حبشه و هجرتی از ارض حبشه بدینیه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدح کرد او را و صحابه و را  
و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت بقول خود لا یان یان و حکمت باینیه و دعا کرد برای او  
و اخاصه و بشارت داد بوفور و خیر و خیر و بایمان و اناست و فرمود موسی بن نبیت عبد الله بن قیس ویرایمین و نشو  
تا دعوت کنند ایشان را و حکم در اصول دین و علم عقاید اسلام میراث است مرا این قوم را میراث است که چون ابو موسی با تو  
خود بجهت رسالت آمد صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول این امر که چگونه بود فرمود  
کان الله ولم یکن معه شئ ثم کتب فی الذکر کل شئ ثم خلق السموات و الارض و الحدیث و حق تعالی روزی کرد او را از  
اولاد و اطفال با درایت و روایت و رعایت و مناقب ایشان در سینه و کتب منشور و مذکور است تا نوبت به شیخ  
ابو الحسن اشعری رسید و توفیق داد او را حضرت سبحان و تعالی تفریع آثار بدعت و توحید انوار سنت و اعتقادات  
سین تا نیک کرد مذمت و احوال صحابه و سلف را که اکابر محدثین و فقهای معتدله بین از تابعین و اتباع ایشان بران  
بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود و آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بران بود تا مصدوق حدیث ان الله یحب



لہذا الامتہ علیہم السلام کل مائتہ سنتہ من یجدوا مردینا آندو کشتند و سے و تابان وی مراد بفرقہ ناجیہ کہ صفت ایشان  
الذین ہم علیہم السلام علیہ و اصحابہ ست و شیخ ابو الحسن شعرے در فرقہ بزرگ سب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذہب  
سنت و جماعت شیخ ابو منصور رازی کہ بود و مناقب و مفاخر و سے بیرون از حد جبر و احصاست و وی خفی المذہب  
از نجاست کہ جانب شافعیہ را اشاعہ خوانند و خفیہ را ماتریدیہ و ہر دو متفق اند و عقاید اہل سنت و جماعت کہ  
گویند تابان ایشان اند اکنون بدانکہ در شان جامعہ اشعریہ و ذم فرقیہا سے دیگر از مرجیہ و قدریہ و جملیہ حادث نقل  
کردہ اند و ما احادیث اشعریہ خود نیافتیم اما در ذم قدریہ و مرجیہ احادیث بسیار بطرق متعددہ آندہ و در ذم جملیہ نیز  
بعض احادیث آندہ و در جامع الاصول از ابی داؤد و از حدیث حدیثہ آورده کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
مرہمست را محسوسست و محسوس این امت آنانند کہ نفی قدر کنند ہر کہ بمیرد از ایشان حاضر نشود جنازہ او را و ہر کہ  
بیمار گردد از ایشان عیادت نکند و او را ایشان شیعہ و جال اند و حقست بر اللہ تعالی کہ لاحق گردانند ایشان را  
بد جال و ہم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوٰۃ از احمد و ابی داؤد و ابن عمر آورده اند کہ فرمود آن حضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قدریہ محسوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکند مرا ایشان را و اگر بمیرد حاضر نشود  
جنازہ ایشان را و نیز از ابن عمر آورده اند کہ مرد سے نزد و سے آمد و گفت خلائی یکی از دوستان و سے بود  
از اہل شام سلام بخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیدہ است کہ وی احداث کردہ است تکیہ ب قدر اگر حال چنینست  
مخوان اورا از من سلام زیرا کہ من شنیدہ ام رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت بیباست در امت  
من خفت و منخ و آن در تکیہ ب کنندگان قدرست رواہ مسلم و ابو داؤد و الترمذی و نیز در حدیث ابو داؤد  
از عمر آورده کہ فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مجاہدست تکیہ اہل قدر را و منافقت نکند ایشان را بکلام  
یعنی ابتدائے سخن نکند با ایشان یا مجاہدہ نکند و در گفت و گو نکند با ایشان و ترمذی سے از ابن عباس آورده  
کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو صنف اند از امت من کہ نیست ایشان را در اسلام نصیب  
مرجیہ و قدریہ و گفتہ ہذا حدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمیع الجوامع در ذم این فرقہ احادیث بسیار  
از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل آورده کہ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یث کردہ نشد پیش از  
من پیغمبر سے را اگر آنکہ در امت و سے مرجیہ و قدریہ بودند کہ نشویش پیشاختند برو سے امر امت و سے را  
بعد از و سے و حق تقای لعنت کردہ مرجیہ و قدریہ را بر زبان ہفتاد پیغمبر و این امت من امت موعودہست کہ عذاب  
نیست برو سے در آخرت و عذاب و سے نیست مگر در دنیا بگرد و صنف از امت کہ در بے آیند بہشت را و  
آن دو صنف مرجیہ و قدریہ اند و طبرانی نیز از معاذ و ابن عمر سے از ابن مسعود و دہلی نیز بعض آثار از حدیثہ  
و در بعض طرق ابن عمر سے از انس ذکر حروریہ نیز آندہ و حروریہ نام خوارج سنت و حاکم و تاریخ خود از ابی امامہ  
کہ لعنت کرد خدا سے لغائے مرجیہ را بر زبان ہفتاد پیغمبر کہ میگویند ایمان تو سے ست بے عمل و دلیلی از حدیث انس  
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود چار صنف اند از امت من کہ نیست ایشان را در اسلام نصیب نہ در  
نصیب نہ ہمیرست ایشان را شفاعت و نظر نکند با ایشان پروردگار تقای و مرا ایشان راست عذاب الیم مرجیہ و  
قدریہ و جملیہ و از اسے سعید خدر سے نیز مثل این آورده داکین این حدیث مطعونست و گفتہ اند کہ

در اسناد و سماعی بنیج ملطی است و و سبب بکذب وضع است و الله اعلم و در مذمت روافض احادیث دیگر نیز آمده مخصوص چنانچه ابو نعیم در صلیه از امیر المؤمنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی تو و شیعه تو در بهشت اند و نزدیک است که بیایند تو س که گفته شود ایشان را رافضه چون بیایند ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبد الله بن احمد در روایه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بیایند تو س در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث در روافض بسیار است و ابن عدی از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وصفت انداز است من که نصیب نیست ایشان را در اسلام اهل قدر و اهل ارعاج و همچنین از ابن عباس ابی سعید نیز آمده و در حدیث ابی سعید آمده که جواد با ایشان محبوبتر است فرزندان از جواد با فارس و وکیل و روم و طبرانی و خطیب از ابن عباس آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من دریابی تو س را که تکیه می کنند بقضا و قدر الهی تعالی و عمل میکنند ذنوب را بر عباد و شق کرده اند این کلام را از نصرت و چون دریابی ایشان را بیزار شو از ایشان انتہی و غیر این احادیث و طرق بسیار است و با جمله احادیث در نیاب بسیار است بطرق متعدد و اکثر آنها ضعیف و بعضی تو س و در باب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد و نیز آمده و اگر تعد و طرق جبر و نقصان آن کرده بصحت لغیره رساند دور نباشد و مصنف میگویی صحیح حدیثی صحیح نشده و الله اعلم

و در باب کلام الله قدیم غیر مخلوق و درین معنی احادیث با الفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیز صحیح نشده و هر چه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین است سخاوی و در مقام حدیث آورده بلفظ القرآن کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیر ذلک کفر و گفت که روایت کرد این حدیث را دلمی مرفوعاً از نافع بن خدیج و حذیفه بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس بن زیاد و نافع بن خدیج و گفت که در نیاب احادیث دیگر نیز آمده و در ترمذی و ابی سعید از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لا خلق و لا مخلوق و من قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظ القرآن کلام الله عز و جل لیس بخالق و لا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز آمده من مات و هو یقول القرآن مخلوق لقی الله یوم البقیمة و وجهه الی الله و از امیر المؤمنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت نرسیده و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمر بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هر که بگوید قرآن مخلوق است کافر است و عثمان دارمی هم از عمر بن دینار روایت کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان را تا مدت هفتاد سال میگفتند الله الخالق و ما سواه مخلوق و القرآن کلام الله منزه خراج و الیه یعود و این دو اثر صحیح است انتہی و در باب آفرینش ملائکه و حدیث ابوبکر ثریه که روایت میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بامر الله عز و جل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور فینفس فیہ الغمامة ثم ینخرج فینفخ فیها فتنفخ من سبعون الف قطرة و یخلق الله عز و جل من کل قطرة

لک این حدیث را طرق بسیار است و صحیح است صحیح نشده و درین معنی حدیثی ثابت ترمذی میگویند پروردگار تعالی

جبرئیل را پس بامداد برآمدن در دریا سے نور پس غوطہ میخیزد جبرئیل دروے و بیرون سے آید و می نشاند خود را  
 بیرون سے آید ازو سے ہفتاد ہزار قطرہ و پیدا میکند اللہ تعالیٰ از ہر قطرہ فرشتہ را و در کتاب العظمیٰ الی شیخ  
 مضمون این حدیث را باین لفظ آورده کہ در بہشت نہرے ست کہ در سے آید اورا جبرئیل و بیرون سے آید و  
 می افشاند آب را پیدا میکند حق عزوجل از ہر قطرہ فرشتہ را و در روایت دیگر آورده کہ خداے تبارک تعالیٰ را  
 نہرے ست و در ہوا ہفت مقدار زمین نزول میکند فرشتہ از آسمان و میدہد آید در آن نہر و غسل میکند و چون بیرون  
 سے آید پیدا میکند حق تعالیٰ از ہر قطرہ فرشتہ کہ تسبیح میکند خداے تعالیٰ را عزوجل بتائیس ہج خلعت و مثال این حدیث  
 در بیان عظمت قدرت و وسعت ملک الہی بسیار آمدہ و در صحت آنہا نزد محدثین سخن ست و اللہ اعلم و در باب فضیلت  
 تسمیہ بمحمد و احمد و منع از ان چیز کے صحیح نشدہ تحقیق این بحث در آخر کتاب حج در باب عقیقہ سابقا گذشتہ است  
 از آنجا معلوم شد کہ تسمیہ باسم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمقتضای ظاہر حدیث تسموا باسمی کہ صحیح ست  
 مستحب ست یا مباح و الجمع بین التسمیہ و الکفایت ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر و فضیلت تسمیہ بمحمد و احمد آمدہ  
 کہ موسوم بوضع اند چنانچہ آمدہ کہ دو کس را بدرگاہ عزت بیارند و حکم شود کہ ایشان را بہشت برین پس گویند  
 آن دو کس خداوندانار اعلیٰ بنود کہ خیراے آن بہشت بود با چہ چیز ازل آن شدیم فرماید ای بندگان من سو گند  
 خورده ام بر خود کہ در نیارم در دوزخ کسے را کہ نام وے احمد یا محمد ست و نیز آمدہ کہ لای دخل الفقر بتیافہ سے  
 و نیز آمدہ کہ ہر قومے کہ مجتمع شوند براے مشورت و در ایشان کسے بود کہ نام او محمد ست البتہ برکتا کردہ شود  
 در ان مشورت و در لفظی آمدہ کہ نام وی محمد ست یا احمد و نیز آمدہ ہر مسلمانیکہ قربان کند بر وچہ خود و نیت کند کہ اگر  
 حاملہ شود نام وے محمد کہم البتہ حق تعالیٰ سپرزوی گرداند و پیچ خانہ بنود کہ در وی نام محمد بود مگر آنکہ برکت دہ  
 حق تعالیٰ در ان و آمدہ کہ چون حاملہ شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن ہند و محمد نام ہند سپرزوی گرد و آمدہ کہ  
 اگر دختر بود دیگر داند اورا پروردگار تعالیٰ سپر و آمدہ ہر کس را سپر بود و پیچ سیکے را نام محمد کند پس تحقیق جفا کردہ بر خود  
 و چون محمد نام کرد باید کہ اورا دشنام و شدت نکند و نزد بلکہ تعظیم کند و با کرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند  
 کہ اینہا سہ موضوعات اند و اللہ اعلم و از عبارت مصنف ظاہر میشود کہ اسم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 درین حکم شامل احمد نیز ہست و مخصوص بمحمد و اللہ اعلم و در باب عقل و فضل آن حدیث نبوی صحیح نشدہ و در مجمع البحار  
 از کتاب الذیل آورده کہ حادث ابن اسامہ در سند خود از داؤد بن جبر سے و چند حدیث در باب عقل آورده است  
 و ابن حجر گفتہ کہ ہمہ آن احادیث موضوع اند و ہم در مجمع البحار نقل میکند کہ گفتہ اند کہ ہر حدیثی کہ وارد شدہ و در وی  
 ذکر عقل ست غیر ثابت ست انتہی و در تنزیہ اشتریجہ از ہمین داؤد بن جبر کہ یکی از واضعان حدیث ست پنجاہ و چند  
 حدیث در فضیلت عقل آورده و گفتہ کہ ابن حجر در مطالب عالیہ ہمہ را موسوم بوضع واقع شدہ و مذکور درین احادیث  
 عقل بمعنی معرفت ہشیاست و دریافت صلاح مبدا و معاد و تمیز میان خیر و شر و احتراز و احتباس از غوائل و  
 آفات نفس و اشتداد و ضول بمعرفت حق ست چنانچہ از حدیث انس آورده اند کہ تو سے در حضرت رسالت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شاکر زند ہر مردے و مبالغہ نمودند در ان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود عقلش  
 عجبو شدہ است گفتند یا رسول اللہ از اجتناب دوسے در عبادت و منافات خیرت میگوئیم و تو از عقل فی حق پرسی

فرمودا حق بجز خود میرسد و از تکیا بیکند عظیم تر از فخر و فاجرو بندگان که ترستی در درجات بنمایند و قرب الہی حاصل میکنند بر قدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که در سے باید مرد بحسن خلق خود در جلا صائم قائم را تمام نشود مرد احسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبہ تمام شود ایمان وی و طاعت و کمرب و دیگر کار را و عصیان و سے مردوشن حق را که ابلیس است و از حدیث دیگر آورده اند کہ موت ہنر را عابد قائم اللیل صائم الہما تاسان ہنر از موت یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اما عقل بمعنی مخلوق اول کہ اول ما خلق اللہ العقل از ان نشان میدہد و اصل این احادیث بنود و نزد محدثین در ان ہم سخن است و عبارت مجمع البحار کہ نقل کردہ شد کہ ہر حدیثی کہ وارد شدہ در سے ذکر عقل غیر ثابت است شامل آنست و اللہ اعلم و در مقام حدیث گفتہ است کہ حدیث ان اللہ لما خلق العقل قال لا قبل لہ اقبل ثم قال لا و بر فاء و بر فقال و عزتہ و جلالتہ ما خلقت شرف منک فیکلک فکذا کہ علم ابن تیمیہ گفتہ و غیر او تبعیت او کردہ کہ این حدیث کذب است موضوع باتفاق و در زوائد عبد اللہ بن امام احمد از تضعیف کردہ و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال روایت نمود و داؤد بن الجہر از حسن بربارت ولا اکرم علی منک لانی کاب اعرف و یکا اعبد آورده و حدیث اول ما خلق اللہ العقل نیز آورده و گفتہ اند کہ ابن عمر کذاب است و ابن حجر گفتہ کہ حدیث اول ما خلق اللہ العقل ثابت تر از حدیث عقل است انتہی و سیوطی در درر منثورہ در احادیث مشترکہ گفتہ کہ مر حدیث عقل را اصل صالح است کہ عبد اللہ بن امام احمد در زوائد زہد از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد و سے جمیع است و سے در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آورده از حدیث ابی امامہ و حدیث ابی ہریرہ با سند ضعیف و در تمیز الطیب من الخبیث آورده کہ عراقی آنرا در تخریج احادیث اہل گفتہ کہ طبرانی در معجم کبیر و اوسط و البغیم و حلیہ آنرا بدو اسناد ضعیف آورده و اللہ اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و رازی آن و بقاے ایشان حدیثی صحیح نشدہ شک نیست کہ وجود خضر در زمان منوے علیہ السلام و صحبت وی با وی بود بخارے و سلم و ترمذی کہ در تفسیر کریمہ + فوجا عبد امن عبادنا + واقع شدہ ثابت است و بعضی قائل اند کہ بعثت ویرا علیہ السلام در زمان ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام و الیٰ عیاذہ عن فوت وی ذکر کردہ و در وجود در زمان حضرت سید المرسلین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعد از ان در زمان صحابہ و تابعین و مشائخ طریقت نیز اخبار و آثار و روایات اگر در محبت آنہا بر اصطلاح محدثین سخن باشد و نیست اگر چہ کثرت طرق آن بجائی رسیدہ است کہ نزدیک است کہ حیر و تلافی آن کنند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبدالقادر جیلانی بسیار است و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح است از قول پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در اینجا حال مناسبت است و اللہ اعلم و انچہ مشہور است از احادیث در نفع حیات خضر در زمان شریف بنوے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این قول است کہ تو کان ان خضر حیا لزارے و در مجمع البحار از مقاصد حدیث نقل میکنند کہ گفتہ این قول مرفوع ثابت نشدہ بلکہ از کلام کسی است کہ منکر است حیات او را از سلف انتہی و بعضی گویند کہ صد و ان کلام از انحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از وقوع ملاقات بود و این سخن چیز نیست چہ ابن ترکیب بقضیہ نفعی حیات کہ پس وقوع ملاقات بعد از ان صورت نہ بند و بگر آنکہ گویند کہ بنا سے ملازمت بر عرف و عادت و عین غالب است کہما قبل و آنکہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر شریف فرمودہ کہ پیچ جان داری کہ بروی زمین است

بقای وی از صد سال نگذرد و باین حدیث جماعتی که انکار بقای وی کنند متسک نمایند باعتبار اکثر و غلب خواهد بود  
و مخصوص بوجوهی که خضر از آن بیرون آید و الله اعلم و در بعض کتب نیز روایت خضر و الیاس علیهما السلام از  
حضرت بنو نعلی علیه السلام و آنکه و سلم احادیث ذکر یافته چنانکه در کتابی که شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد را در  
المحدث از شیخ مصنف با سند وی که وارد و جمع کرده جمله از آن آورده است و جزیره در حصین از مستدک  
حاکم آورده که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی به اسم جیم صغیر نشین آمد و بگریست  
و صحابه را تهنیت کرد و برگشت پس ابو بکر و علی فرمودند که این خضر بود علیهم السلام و سیوطی در جمع الجوامع از  
ابن عساکر آورده که محمد بن المسکدر گفت نماز میکرد و عمر بن الخطاب روزی بر چنانچه مردی ناگاه پادشاهی  
آواز داد که شتابی بکنید بنماز رحمت کند شما را خدا تعالی پس انتظار کرد و عمر تا لاحق شد نصف مردی پس تکبیر  
بر آورد و تکبیر گفتند با و سه مردم پس گفت آن مرد خداوند اگر عذابش کنی مصیبت کرده است ترا بساید  
و اگر بیامرزے محتاج ست وی بر حمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت  
و بر نیتند بروی خاک گفت آن مرد خوشی و خشنکی با ترا ای صاحب قبر اگر عرف و جان و غارن کاتب شرعی  
بنوده پس گفت عمر بگیرد آن مرد را تا به پرسم او را از نماز و کلام وی و پرسم از وی که گیت پس غائب شد از  
نظر ما و دیدیم نشان قدم ویرا که یکد زاع بود پس فرمود و عمر و الله که این خضر است که خبر داده است ما را از و سه  
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتقی و در تشریفات از یاراح بن عبیده آورده که گفت دیدیم مردی را با عمر  
بن عبد العزیز که تکبیر بردست وی از ده استاده است گفتقم بادل خود که این مرد عجب جانی است که نهمین استاده  
پس پرسم از عمر که اینک بود که تکبیر بردست نموده استاده بود گفت آیا دیدی که تو را یاراح گفتشم نفسم  
گفت راست میگوئی من ترا به سه مردی صالح میدانم یاراح این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف  
کرده اند و این حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیز است که در باب خضر آمده و گفته که رباح اگر چه مردم در و سه  
سخن دارند ولیکن ابن معین و غیر و سه و اراقة میدانند و از حدیث عمر بن عوف آورده که حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز میکرد پس شنید کلامی را از درای جد ار که قائل میگویی اللهم اعنی علی ما یحیی  
ما یخوننی پس رفتند صحابه تا به بیفتند که و سه گیت ناگاه دیدند که خضر است و از انس نیز مانند این آورده  
و در حدیث و سه در آخر دعا آورده که میگویی اللهم اجعلنی من هذه الامة المرسدة المرحومة المشابهة لعلیها و از  
امیر المؤمنین علی آورده که گفت طواف میکردم خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق بشمار کعبه میگویی یا من لا یستغفر  
سمع عن سمع یا من لا یسأل المسائل یا من لا یسأل الحاج المکین از قتی بر و عفو که عداوة و تناسل گفتقم باز بخوان  
یا عبد الله این کلام را باز بخواند و گفت بگوئید بخدا ای که ذات خضر و دست قدرت او است و او خود خضر بود که  
این کلمات را بعد از هر نماز فرضیه بگوید امری به شود گنایان وی اگر چه مثل مال عاج و عدد قطرات طر و نور و شجر بود  
انتهی و مسجات عشره را که و سه مشهور است نیز روایت خضر می گویند ولیکن محدثین را در صحت تمام این  
و روایات سخن است و الله اعلم و اما الیاس و ی نیز حکم کلام مجید از انبیای مزل است و نام پدرش بقول بعض  
یا سین است و بقول بعضی از اولاد مارون و بعضی از اولاد سام بن نوح و الله و بعضی عم خضر گفته و گفته اند



کہ خضر و الیاس ہر سال در مدینہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مسجد قبا با ہم حج می نمود پس از ان متفرق گردیدند  
در اطراف عالم سیاحت کنند و اعداد و اعانت خلق خدا بنمایند و سیوطی از این عساکر از حدیث و اندک بنی اسرائیل  
آورده کہ در غزوہ تبوک با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیغمبر تمام تاوریل و دندام بزمینی رسیدیم کہ آب نداشت  
ناگاہ در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و خندیری دیدیم و از آب می خوردیم و پیغمبر دودانگ از شنب گدشته  
کہ با بگی شنیدیم کہ کسی با و از حنین میگوید اللہم اجعلنی من ائمتہ محمد و عتہ المعفورة و استجاب لها اللہ بک علیہا پس  
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخدیفہ و انس فرمود در آئینہ درین شعب و دریا بید کہ این آواز چیست و آواز گفتند  
کیست خدیفہ و انس میگویند کہ در آمدیم ناگاہ مردی را دیدیم جاغری سفید ترا ز بیروت پوشیدہ و روی و سوی  
سفید و نورانی ست و قاتش انقامتہای ما دوسہ گز بلند تر پس سلام کردیم بروی و داد وی جواب سلام ما را و  
گفت مرحبا شمارا شمارا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتیم تو کیستی رحمت کند خدای تعالی ترا  
گفت من الیاس پیغمبر بقصد مکہ برآمده و چون عسکر شمارا دیدیم لشکری از ناگاہ کہ بر مقدمہ ایشان جبریل و سرافہ  
سیکائیل ست بمن گفتند کہ این برادر تو محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است اورا بیدین و بروی سلام کن  
بر گردید و سلام من بر سائید و گویند کہ مانع در آمدن در لشکر تو خیز این بنو کہ متیر رسیدیم کہ شتران از طول قامت من  
برمند و مسلمانان ہمیت بخورند بگویند تا خود اینجا تشریف بیاورد انس و خدیفہ گویند کہ ما مصافحہ کردیم اورا و ابل  
گفت کہ این خدیفہ بن الیمان ست صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت کہ وی در آسمان مشہور تر ست  
از زمین آسمانیان اورا صاحب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خوانند پس حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بایہ  
و باوے مصافحہ کرد و معانقہ نمود و با یکدیگر بگرفتستند و حکایت کردند احادیث در تزیین شریعہ پیغمبر را مختصر تر  
ازین آورده و گفته کہ طول قامت او زیاده بر سہ صدر اراع بود و گفته کہ در سہماد این مجاہدین اند کہ شناختہ نمی شوند  
و لیکن گفته کہ حاکم این حدیث را در مستدرک آورده کہ ان تراجم صحت احادیث آن کرده است و ذہبی حاکم را در صحیح این حدیث  
تجہیل نموده و بہقی نیز در لائل النبوة این حدیث را آورده و گفته کہ اسناد وی ضعیف ست و قطب نیز می گفته کہ  
دل گواہی سید پو وضع این حدیث انتہی و اللہ اعلم و حکایات طوائف خضر علیہ السلام با مثل شخ طریقت بیشتر  
از حد احصاست و در حکایات قطب الوقت شیخ طحی الدین عبد القادر جیلانی کہ خضر در اکثر اوقات ہلالت  
وے آمد و ساکنان اثر غیب بحضور مجلس شریف وے میکرد آورده اند کہ روزی حضرت شیخ در وعظ  
تکلم بود کہ خضر در ہوا میگذشت پس فرمود وقت یا اسرائیلی و اسم کلام الحمد وے و قد وہ ابل کشف شیخ علاء الدین  
سہمانی فرمود کہ ہر گز انکار وجود خضر سکینہ پس آن از غایت جہل او ست پس از ان احوال اورا تفصیل  
ہر چه تمام تر بیان نموده چنانچہ در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است و اللہ اعلم و در باب  
علم حدیث طلب العلم فریضہ و انچہ درین معنی ست صحیح شدہ این حدیث از سائید امام ابو حنیفہ ست از  
بن مالک بلفظ طلب العلم فریضہ علی کل مسلم سخاوے در مقاصد حسنہ میگوید کہ روایت کردہ است اورا بن ماجہ  
در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنفیر از محمد بن سیرین از انس مرفوعاً  
بزیادت این عبارت کہ و اضع العلم عند غیر الہ لکف الخ زیرا لکی سر واللو کو و الہ سب و حفص کہ یکے از رواۃ

این حدیث است ضعیف است جدا بلکه تمت کرده اند اورا بعضی بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که  
و سے صالح احتجاج است و اگر چه این حدیث باین اسناد ضعیف است و لیکن آنرا شواهد است از حدیث از این باب  
از حماد بن سلمه از قتاده از انس گفته که و سے غریب است و گفته اند که رجال وی ثقات اند و ابیث کرده شده است  
از مانند بیت تابع از انس مثل ابراهیم نخعی و سحی بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و اورا طرق متعدد است  
و جید و لفظ وی نیست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابی عاتکه و در اول می نیست که طلبوا العلم ولو باین  
و غیر این مذکورین و لیکن در هر طریق و سے سخن است و لهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از  
انس بوجه کثیره و همه آن و جود معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و نیز گفته که حسن است و سے  
روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس است مرفوعاً و گفته که نمیدانم سندی نخعی را  
از انس سوا کے این و ابو بکر بن ابی داؤد سجستانی آورده اورا از ثابت بنانی از انس گفته که پدر من گفته است  
که نیست درین حدیث اسنادی صحیح ترازین و همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و در نیاب از  
جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و عذابه و امام حسین بن علی و سلیمان و سمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود  
و علی و ابی ایوب و ابی سعید و ابی هریره و عائشه و ام هانئ و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج  
کبیر خود مر احیاء العلوم را و با وجود این بهیچ گفته است ثنین این حدیث مشهور است و اسناد وی ضعیف و رواه  
کرده شده است از و جود مشدده که هر یک از ان ضعیف است و پیش از بهیچ امام احمد نیز چنین گفته است  
چنانچه نقل کرده اند از و سے که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزی و سحی بن ابراهیم گفته است که لفظ وی صحیح  
اما معنی وی صحیح است و همچنین گفته است ابن عبد البر از جهت الاضاح و بیان و تیشیل کرده است باین حدیث  
این صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز چنین گفته است و لیکن عراقی گفته است که بعضی از بعضی طرق  
آنها تصحیح نموده اند و بعضی گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بر تبه حسن رسانیده و احوال طرق وی طریق قتاده و ثابت  
است از انس و طرق مجاب از ابن عمر انتهی کلام السخا و سے و از اینجا معلوم شد که بعضی طرق این حدیث صحیح است و بعضی  
حسن و اگر نه باشد بهم کثرت طرق جبر نقصان کرده است و الله اعلم باقی ماند کلام در آنکه مراد از علم طلب و سے  
فرضیه است چیست بر طائفه آنرا بجائے برده بعضی گویند مراد بدان علم فقه است بعضی علم کلام بعضی علم تهوفا که علم  
تهدیب اخلاق و تصفیه باطن است بعضی گویند علم خاطروا فاش نفس مانند آن و در مقاصد سننه از بهیچ نقل کرده است  
که در دخل گفته که مراد و الله اعلم علمی است که گنجایش ندارد ببلوغ عاقل را چهل آن یا علم است چیزی که عارض شود  
مراد را خاصه با تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در و سے کفایت و دیگری بجای وی بایستد و حق آنست که مراد  
بدان علمی است که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین است پس از آن  
علم فرائض و واجبات باین ترتیب که یکے ایمان آورد بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز را یا طلبید بلکه باین  
نماز که وقتش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس از آن اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید  
و هنوز اگر فقیر است طلب علم زکوة واجب بنود و چون غنی شد و شرائط و جوب زکوة بهم رسید علم زکوة  
واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت و اگر حجر دست و زن نخواسه طلب علم حلض

و نفاس واجب بنود و چون زن خواست واجب گشت تریب و اگر تاجرست علم بیع و شرا واجب بود و اگر نه واجب نبود و اگر آنچه ضروری است از آن و علی هذا القیاس تعلیم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود و اگر بکشد او را و انسب باشد و بالله التوفیق و در باب حسن سئل عن علم فکته حدیث صحیح نشد در جامع الاصول آنچه حدیث را از ابی داؤد و ترمذی و در مشکوٰۃ از ایشان و از احمد از ابی هریره و از ابن ماجه از انس آورده باین لفظ من سئل عن علم علمه ثم کتمه یوم القیمه بلجأ من نار و در مقاصد حسن از ابن جماعه و ابویعلی و حاکم نیز آورده و تصحیح کرده وی آنرا از بیہقی از حدیث ابی هریره مرفوعاً و گفت که آن نزد حاکم و نزد غیر و سے از ابن عمر و نزد ابن ماجه از انس و ابی سعید و نزد طبرانی از حدیث ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود نیز آورده و بهم در مقاصد لفظ من کتم علمه یوم القیمه بلجأ من نار و در ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم آورده و گفته که تصحیح کرده اند این دو کس آنرا از حدیث ابی هریره و گفته است ترمذی حسن صحیح انتہی و در باب فضائل قرآن که من قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سورة را ذکر کرده و فضیلت قرأت ہر سورة را روایت کرده و اسناد بابی بن کعب بنودہ مجموع آن احادیث منقرے و موضوع است باجماع اہل حدیث و از باب فضائل قرآن آنچه صحیح شدہ حدیث ابی است کہ اورا فرمود الا علیک سورة ہی عظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین و در حدیث البقرة و آل عمران عثمان حدیث آتیه الکری کہ ابی بن کعب را گفت اندری ای آتیه فی کتاب اللہ تعالیٰ موکل عظم و حدیث یوتی یوم القیامۃ بالقرآن و ابلہ الذین کانوا یعملون بہ فی الدنیا فقد ہمم البقرة و آل عمران حدیث من قرأ آیتین من سورة البقرة فی لیلة کفناہ و حدیث تقد صدق لہ کذب و فضل آتیه الکری و حدیث قل یواھدہ احد بعد ثلث القرآن و حدیث و فضل معوذتین انزل علی آیات لم یرسل قط المعوذتین و حدیث کہ من قرأ ہما عشر آیات عصم من الوبال کم موضع احادیث کہ در فضائل و در قرآنی از اول تا آخر سورة سورة لعنوان من قرأ سورة کذا ذکر کرده مجموع علیہ است بیان محدثین و پیشین صحیح حدیثی از آن حکم نکرده و واضح آن کہ ابو عصم نوح بن ابی مریم است اقرار بوضع آن کرده و ما نا کہ مذہب وی بخار و وضع حدیث بود و در غیب ترمذی چنانکہ مذہب کرامیہ و بعضی متبعہ و گفته کہ چون مردم را دیدیم کہ ہمہ بفقہ دی حنیفہ و مغازی محمد بن یحیی مشغول شدہ و تلاوت قرآن را ترک دادند حبیبتہ شد این احادیث را وضع کردہ تا مردم را باعث تلاوت و رغبت در آن پیدا آید و بسیاری از ہذا در ابداع آن احادیث در تفسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی و واحدی و گفته اند کہ از ہذا عجیب نیست زیرا کہ ایشان محدث بنودہ اند عجیب از صاحب کشاوت است کہ نسبتی باین علم شریف داشتہ و مثل فائز کتابی در غریب حدیث تصنیف کردہ و از قاضی بیضاوی عجیب تر است کہ در زبیر و آہنا در تفسیر خود جمعیت صاحب کشاوت نمودہ است با تخالف و تقاضی کہ بوسے دارد و وی نیز نسبتی تمام بدین علم دارد چنانکہ مصابیح را شرح کرده و گفته اند اورا سند عالی است از ابی خود و ہما سے اسناد آن احادیث ابی بن کعب است و وی بری است از آن کذا قوال و لیکن در مختصر طبری آنہا را نسبت باین صاحب داده و گفته کہ گفته شد مرا بے مصمم نوح بن ابی مریم را کہ از کجا رسیدہ است بتو این احادیث در فضائل قرآن سورة سورة گفتہ اند حکمہ از ابن عباس و دیگر دی و غیر ذکر را بیان کرد و در شرح آن

از خلاصه نقل کرده و گفته که همچنین است حال حدیث نبوی که روایت کرده است از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در فضائل قرآن سوره فصوره زیرا که بحث کرده شد و تفتیش نمود از غرض آن تا شش شصت که اعتراض کرده و بجا چاه و دیگر وضع کردند آخر او اثر وضع بر وی بین است فتنه بر و غیبه این از احادیث در فضائل قرآن و بعضی سوره آن در کتب آمده اند که در کتب و بصحت رسیده و مصنف میگوید که در باب فضائل قرآن آنچه صحیح شده این چند حدیث است یکی حدیث ابی بن کعب است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را فرمود آید تا نام ترا سوره که عظیمتر سورت است در قرآن و آن سوره فاتحه است الحمد لله رب العالمین و این حدیث را در جامع الاحوال از موطا آورده که ابو سعید بن ابی لهیله گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذارد و چون فارغ شد بخندد است آمد و بنهاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را بر دوش و میفرمود ای سعید میبارم که بیرون نیایی تا از مسجد تا بدانی سوره را که فرستاده نشده است نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن مثل و میگوید ای سب که درنگ کردی من در پیش مسجد بایستادم آنکه این سوره را بدانم و چون نزدیک رسیدم بایستادم الحمد لله رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن سوره موعده و این است سبع مثانی و قرآن عظیم که داده شده است مراد از حدیث تری که حکم بحسن محبت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی بن کعب و وی نماز میگذارد پس گفت مرا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا ابی پس ابی التذات بجانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد اما جواب نداد و نماز را تخفیف کرد و برگشت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله فرمود که چه منع کرد ترا از ابی از جواب دادن من و وقتی که ندا کردم ترا گفتی در نماز بودم یا رسول الله فرمود آری نیافتم تو در آنچه فرمودی کرده شده است بر من این را که استجید و الله و للرسول اذا دعاکم بما حکمکم اجابت کنید و جواب گوید و وقتی که بخواند شمار خدا و رسول خدا را بر سر چیز که که زنده میگرداند مثل ابراهیم و اسماعیل و یوسف و یونس و غیره و در حدیث ابی بن کعب آمده که بعد از اینچنین نگویند انشاء الله فرمود دوست میبارم که بعد از نام ترا سورتی که فرستاده نشده است نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان ای آخر الحدیث و از تری که و نسائی از ابی بن کعب آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است خدای تعالی فرستاده نشده است نه در تورات و نه در انجیل مثل ام القرآن و او است سبع مثانی و او مقسوم است میان من و میان بنده من و مرجهه راست آنچه سوال کرده و درین احادیث این لفظ که وی اعظم سورتی است بصریح مذکور نیست مگر معنی او شاید که در بعضی طرق که در نظر شیخ مضاف در آمده مذکور باشد و لیکن در حدیث ابی سعید این لفظ که از حال خبر داد آن حدیث در صحیح بخاری آمده مذکور است که گفت نماز میگردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و براب ندا هم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بعد از آن بخودت آمد و گفت یا رسول الله من نماز میگردم از آن رو جواب ندا هم فرمود آری گفته است خدا تعالی استجید و الله و للرسول اذا دعاکم و فرمود آید تا نام ترا عظیم

سورۃ را در قرآن پیش از آنچه بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا  
و چون خواستم کہ بیدارم از مسجد گفتم یا رسول اللہ منہ مودہ یود منہ کہ بدانا منہ ترا اعظم سورۃ  
از قرآن فرمود الحمد للہ رب العالمین میں سنت سبع مثانی و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا از  
صحیح مسلم و سنن نسائی و ابن عباس آمدہ کہ نشسته بود جبریل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم ناگاہ شنید جبریل آواز سے مثل آواز کثادہ شدن در پس برداشت جبریل سر خود را و فرمود  
امروز در سے از آسمان کشادہ شد کہ ہرگز کشادہ نشدہ بود و فرود آمدہ از دوسے فرشتہ ہرین کہ ہرگز  
فرود نیامدہ بود پس سلام داد آن فرشتہ بر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بشارت باد ترا بدو  
نور سے کہ دادہ شد سے تو آنرا و دادہ نشدہ آنرا سچ پیغمبر سے پیش از تو فاتحہ کتاب و خواتیم سورہ بقرہ  
الحدیث دیگر از ان احادیث کہ مصنف سگیوید کہ در باب فضائل قرآن صحیح شدہ است این حدیث است کہ  
در باب سورہ بقرہ و سورہ آل عمران و روایاتہ است کہ این دو سورہ غامتان اند یعنی دو ابراندہ و این حدیث  
مسلم سنن از ابی امامہ باہلی کہ گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ  
و سے نے آید روز قیامت شفیع مرا صاحب خود را و بخوانید نہرا و میں را کہ بقرہ و آل عمران است زیرا کہ این دو سورہ  
نے آید روز قیامت گویا کہ غامتان اند یعنی دو ابراندہ یا غیاتیان یعنی دو سائبان غیایہ انجہ سایہ کند  
بالا سے سر از ابر و غیر آن یاد گوہ اند از طیور صحت زدہ و حجت و مجادلہ میکنند از اصحاب خود بخوانید سورہ  
بقرہ را کہ اخذ و سے برکت است و ترک و سے شہرت و بتوانند خواندہ اورا بطلہ یعنی بیکاران و ارباب کسل  
کہ اقبال الطیبی و ہم در حدیث مسلم آمدہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکی از رواۃ این حدیث است گفتہ کہ میں نے  
رسیدہ کہ مراد بطلہ سحرہ است و از حدیث ترمذی سے نیز مانند این آوردہ و از مسلم و ترمذی از ابی ہریرہ  
آوردہ کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگردد شب بیلان از خانہ کہ خواندہ شود در وی سورہ  
بقرہ دیگر از ان احادیث حدیث آیتہ الکرسی کہ در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد از ابی بن کعب آمدہ کہ گفت گفتنا  
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابا لہندز آیا میدانی کہ کدام آیت حدیث از کتاب خدا کہ با تست اعظم گفتم  
اللہ لا الہ الا ہو اسکے القیوم پس نزد دست مبارک بر سینه من و فرمود گویا یا ابا لہندز این روایت  
مسلم است و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ چون اول بار پرسیدہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از دوسے  
گفت خدا و رسول خدا را تا ترست یا ان باز پرسید پس گفت اللہ لا الہ الا ہو اسکے القیوم حدیث از ابی ہریرہ  
آمدہ کہ سید آیتہا سے قرآن آیتہ الکرسی است رواہ الترمذی و صحیح دیگر حدیث کہ ہم در فضل سورہ بقرہ  
و آل عمران واقع شدہ است و مسلم و ترمذی سے از ثواس بن معان آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ  
وسلم آوردہ میشود روز قیامت قرآن و اہل قرآن را کہ عمل میکردند بیان در دنیا و پیش پیش ایشان بیرون  
بقرہ و آل عمران و این جزو حدیثی سے کہ مصنف آوردہ و آنرا حدیث پیدا ساختہ غیر حدیث غامتان انا  
درہ اسع الاصول و شکوۃ در آخر این حدیث نیز آوردہ کہ انما غامتان اولتاتان سورہ او ان بینہما شرق  
او کا تھا فرقان من طیر الحدیث گویا کہ این دو سورہ دو ابراندہ یا دو سائبان کہ میان ایشان شرق است





که آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آیا عاجز می آید یکے از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن گفتند  
 چگونه خواند آنرا یا رسول اللہ فرمود قل هو اللہ احد باین ثلث قرآن است و بخارے وسلم از عائشہ آورده اند کہ  
 رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مروی را بالشکرے امیر ساخته بود و وکے در نماز قرات خود قل هو اللہ احد  
 ختم میکرد یعنی بعد از فاتحه قل هو اللہ احد میخواند کذا قال بطبعی و از حدیث بخاری معلوم میشود کہ اگر سوره های  
 دیگر هم میخواند البته قل هو اللہ احد بخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 ذکر کردند فرمود پس سید از وکے کہ چرا اینچنین میکردے پس پرسیدند از وی گفت کہ این سوره صفت رحمت  
 من دوست میدارم کہ بخوانم آنرا فرمود خیر و سید از وکے کہ خداے نقاسے دوست میدارد او را و بخاری و  
 ترمذی و از انس نقل آورده اند کہ مروی گفت یا رسول اللہ من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو اللہ احد  
 فرمود جبک ایام او خلک اینجند دوست داشتم تو این سوره را آورده ترا بهشت را دیگر حدیث در فضل و ترمذی  
 قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس کہ مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی با اختلاف الفاظ بطریق متعدد  
 از عقبه بن عامر آورده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خطاب بیکے کرد و گفت آیا نمی آیتی بدان کہ  
 فرستاده شده است بر من شب که برگزیده شده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس در  
 روایتی آمده کہ فرمود آیا بدانم ترا بهترین دو سوره که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ  
 برب الناس را و چون دیدم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ باین تمویل چند ان سوره را ششم یعنی سجد  
 انان در باطن من احساس فرمود چون بر آن نماز صحیح فرود آمد چنان دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و بجانب من  
 التفات نمود و فرمود دیدے یا عقبه بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حدیث که آنرا در نماز صبح بخواند  
 و خواندن این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مستنون است و این قضیه از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 نیز در سفر بود و گفته اند کہ مراد بخیریت و افضلیت آنها در باب توفیق چنانچه در حدیث ابی داود آمده یا عقبه  
 تعوذ بها فما تعوذت عوذ بشلها و حدیث خواندن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم هر شب این دو سوره را  
 با قل هو اللہ احد و رسیدن در هر دو دوست و مسح کردن جبهه و لبه را بدان سوره بار نیز شقوق علیهم است چنانچه سابقاً  
 گذشت دیگر حدیثی است کہ در باب سوره که مسلم و ابوداؤد و ابی الدرداء آورده اند کہ گفت گفت رسول خدا  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم من حفظ عشر آيات من اول سورة الکہف عصم من الدجال هر که یادگیر دود آیت را از اول  
 سوره که در پناه داشته شود از فتنه دجال اینچنین است و مشکوٰۃ که از اول سوره که گفت گفت و در جامع الاصول نیز  
 اینچنین آورده در روایتی از آخر سوره که گفت آنده و گفته کہ در روایت ترمذی سه آیت از اول سوره که گفت آنده و  
 ترمذی در جامع خود گفته است باین حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورده بی تعیین اولی یا آخری و باین من حفظ من  
 گفته است تمثیل هر کلام مصنف در آنکه در روایات صحیح مخصوص است باین سوره و آیات مذکور و باین سوره و آیات نیز  
 منحصراً و باین احادیث که می ذکر کرد و هر دو مقام محل کلام است اما در ثانی خود همین بیان اشارت بدان کردیم و باین  
 احادیث که مصنف ذکر کرد احادیث صحیح در هر جا که روید یافته آوردیم و اما در اول که در روایات صحیح مخصوص است باین  
 مذکور جزئی از حسن مصنف در فضیلت سوره فتح از بخاری آورده کہ ہی احب الی ما طلعت علیہ الشمس و چنانکه هم در حسن مصنف

و فضیلت سوره انفصام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
و فرمود تحقیق مشایخت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه آنقدر که بستانند تمام افق را و هم از مستدرک  
در سوره که گفت آورده که هر که بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نور ما بین جمعیتش و در روایتی شده مراد  
نور از آنجا که اوست تا مکه و هم از وسع آورده که داده شده ام من طه و طه سین و حویم انما لوح موسی و در  
سین از صحیح ابن حبان و غیره آورده که قلب القرآن پس بخواند او را مردی که میخواهد بدان خدا را و در آخرت را مگر  
آنکه آمرزیده شود مراد او بخواند آنرا بر موتا و خود از وسع و از مستدرک آورده که تبارک ملک است  
آیت است شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شود و در روایتی استغفار میکنند مرخص خود را تا آمرزیده  
شدن وی و از مستدرک آورده که فرمود دوست میداریم که این سوره در دل سه مرتبه بخواند و نیز از وی آورده  
که می آیند مرده را با ملائکه بذاست در قبر از جانب پای او پس میگردد راه نیست شمار این وی بخواند و در حق یعنی  
و روح من سوره ملک پیشتر می آیند از جانب سینه وی و طبق وی و مردی و میگوید هر یکی از این اعضا همین نعمت را  
پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره ثابت است در تورات و هر که بخواند او را در شب  
پس تحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد و هم از وی آورده که اذان زلزله الارض برابر نعت قرآن است و در روایتی  
از ترمذی راجع قرآن آمده و از وسع و از صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت  
یا رسول الله بخوانان مرا سوره جاسه پس بخوانا شیدان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را اذان زلزله الارض  
تا فایده شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بان خدا که بر این گنجینه است تراختی که زیاده نگویم برین سوره هرگز  
و برقت پس آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم فلاح یافت این مرد و مکر فرمود و هم از مستدرک آورده که  
سوره کافرون برابر راجع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده نیکو و سوره است که خوانده شود در سنت  
نجا کافرون و الا خلاص و این کتب مذکور همه صحاح اند و صحیح منحصرت در همین چنانکه در محل خود تحقیق یافته  
و از کتب اربعه جزمین و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعضی موسوم بحسن و بعضی بصفت و بعضی علی الاطلاق و بعضی  
محکم بوضع و مصنف همه را موسوم بحدیث کرده و حدیث را مخصوص بهمان سوره ساخت و الله اعلم و در باب  
فضائل ابی بکر صدیق انچه مشهور تر است از موضوعات حدیث ان الله تعالی لیوم القیامه لکناس عاتقه و ابی بکر  
خاتم و حدیث ماضی صدری شیخ الاوصیة فی صدر ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم اذا اشتاق الی الخیمه قبل شیبه و حدیث انا و ابوبکر کفر سے رمان و حدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح  
اختار روح ابی بکر و امثال این از سلف پانصد است که باطلان آن بجهت عقل معلوم است احادیث صحیح و در روایتی  
بسیار آمده و اقسام دیگر از حسان و ضعیفات نیز بشمار و احادیث که بوضع آن نیز حکم کرده اند و مصنف میگوید که  
امثال این احادیث که از انجا فضل بر تمامه خلق از انبیا و غیر هم لازم آید یا مساوات در رتبه باید اکثریت  
سفهم گردد یا از اولیة حکم عقل عبادت بیرون بود همه موضوعات حدیث ان الله تعالی لکناس عاتقه و ابی بکر  
از حدیث انسانی آورده و گفته که خطیب ابونعیم و ابن حبان وضعها آورده و در بعضی حکم بوضع آن کرده و بعضی هم آن را  
ثابت و در بعضی همین آن تأمل شده و حکم آنرا در مستدرک خود خارج نموده و حدیث ان الله خلق الارواح

و اختار روح الی بکر من بین الارواح فجعل ترابها من الخبثه وادخلها من الحيوان انما نشأه آورده و گفته که خطیب این را آورده و نمی ثبوت آن کرده و حکم سبطان اسناد آن نموده و گفته که در تخیل موضوعات گفته که این هیچ کذب است و الله اعلم و در باب فضیل علی ابن ابی طالب احادیث بسیار وضع کرده اند و واضح تر آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و از اصحابی نبوی نام نهاده اول هر حدیث یا علی و از آن جمله شک حدیث ثابت است یا علی انت من بمنزله هارون من موسی احادیث در فضائل و کرم الله وجهه بسیارست و بیشتر از احادیث آورده در سایر صحابه است و از امام احمد بن حنبل رحمه الله رسیدند که سبب چیست که در فضائل و سچ بگوید از صحابه آنقدر احادیث نیامده که در فضائل علی گفت که احادیث در شان همه خلفا بسیارست و لیکن چون جامعه مخالفان از نبی امیه غیر هم در شان و نمی تقصیر کرده و در اداسه حق و اعتراض آن اعتساف نمودند علمای امت در اظهار فضل و در وایت از ایشان و از آن در شان وی به قصد و در جزا بنجامه بیشتر کوشیدند و با جمله در وقوع وضع احادیث از طرفین بجهت تعصب و غلو که در میان ایشان است شنبه نیست و در نسبت آن احادیث بوضع و حکم بدان نیز از جانبین تعصب و مکابره راه یافته و الله اعلم بقیمة الحال و در و این حدیث انت منی بمنزله هارون من موسی در انجاست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزوه بزرگ متوجه شد علی مرتضی را باینه بر اهل عیال بگذاشتند حضرت امیر از بیخ حال متاثر شد و شکایتی کرد که یا رسول الله مرا با نساء و اطفال بگذاشتی فرمود ایا فرضی یا ای انکون احدی عیالیا یا را فرضی نیستی تو ای علی که با نشی توبه نیست من بمنزله هارون نسبت به موسی علیه السلام که چون موسی علیه السلام به نود و یکار میرفت هارون را بر قوم خود خلیفه بگذاشت و در بعضی روایات این کلمه زیاده آمده الا انه لا نبی بعدی که در زیادت دیگر که در لوکان بنیا بعدی گفت یعنی اگر من بودم پس منمیرم بعد از من تو چه بودی این زیادت را گفته اند که موضوع است چنانکه حدیث تو لم ابعث فیکم نبیا بعدی هم چنین هم دارد و در باب فضائل خویه حدیث صحیح نشده و گفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت او شهادت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم و کتابت وحی نیز به ثبوت در سیره کذافی جامع الاصول غیره و دیگر آنچه حدیث است است که احمد در سند خود از عراب بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اللهم علم سعاده و نجات الکتاب الحسب و قد اعدت لیا و دیگر آنچه حدیث نیز می آرند که فرمود یا معاویه اذ اوتیت یا اذا ملکنت فاحسن سلوکا و انزلان روز و سه در طبع ملک و امارت اقتاده بود و بالا تر از همه آنچه حدیث است که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمره آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه و آله و سلم معاویه را اللهم اجعله با ویا و مهدیا و اهدیه و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حصص عزل کرد معاویه را بجای وی نصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند و معاویه را نصب نمایند پس عمر بن سعد گفت که معاویه باید بگویند زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اللهم اهدیه و برتج کی ازین احادیث بصحت نرسیده است و در شان معاویه نیز احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع بآنها نیز داخل اعتبار کردن است آنها را چنانچه الامناء عند الله ثابته انا و جبرئیل و معاویه و دیگر معیت آنها در یوم القیامه و علیه رواه من نور الانبیا و دیگر ببط علی جبرئیل و معه قلم من ذهب ابریر فقال ان علی الاعلی

یقرئک السلام و یقول لک جیمی قد اهدیت هذا القلم من فوق عرش الی معاویه بن ابی سفیان فاجعله الیه و عمره  
ان یکتب الیه لک من سبعة و اثنی عشر الف درهم و وضع کده اند و گفته اند که در اسناد آن جماعة اند که علم اند و در وضع و  
افترا و در باب فضائل شافعی و ابی حنیفه رحم و دوم النیشان چیر سبک صحیح نشده و هر چه در آن باب است مجموع مختصر  
و موضوع است و تفسیر الشریعہ از انس می آید که کیون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس  
و کیون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفه و هر سراج امتی و گفته که جوزقانی انجیدیش را از انس آورده و در اسناد وی  
احمد جویری است و راوی وی ماهون سلمی است و یکی ازین در وضع کرده انجیدیش را علیه من الله ما یستحقه  
و حدیث دیگر آورده نیز از انس سیاقی بعدی رجل یقال له النعمان بن ثابت و یکی ابی حنیفه لیخس من الله  
و سنتی علی بده و این نیز از انس قبیل است و در باب فضائل بیت المقدس و صخره و عسقلان و قزدین و دین و دمشق

حدیث صحیح نشده خبر حدیث لا تشدوا الرجال الا الی ثلثة مساجد و حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض  
بقال المسجدا الحرام قبل ثم ما ذاق قال ثم المسجد الاقصی و حدیث ان الصلوة فیہ تعدل خمس صلوات و جامع الی  
از ابی داؤد و از حدیث میخونه مولای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آورده که گفت گفتم یا رسول الله فتوی بده  
باراد بیت المقدس یعنی اجازت ده تا آنجا بروم فرمود بیاید او را و بگذار نماز را و روزه اگر نیامد بگذرستید  
آنجا زیت را تا بسوزند در قنادیل آن و این حدیث را سیوطی در مجمع البحار و ابن زنجویه نیز آورده و فرمود  
کرده در و س که در عرض محشر و عشرت نماز و روزه برابر نماز است و از پنجاه فضیلت افز و فختن  
چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم گردد و در و سها و س در مقاصد حسنہ در بنیاب حدیثی مستقل نیز آورده که هر که بفرزد  
چراغ در مسجدی از مساجد خدا همیشه ملائکه و حمله عرش متفکر کنند و راتا ملائکه روشنی چراغ در آنجا باندند بود و گفته  
که این حدیث را حارث بن اسامه در مسند خود آورده و ابوالشیخ در کتاب الثواب هر دو از انس و سند و س  
ضعیف است و هم در مجمع البحار از عمر بن الخطاب آورده که چون در آید بیت المقدس را گفت لبیک اللهم لبیک  
و نیز آورده که چون در شے بر بیت المقدس رسید گفت مر کعب احبار را چه میگوئی که گجا گذارم نماز را گفت اگر  
از من س پرسه و از من میگیره بگذار خلف صخره تا بیت المقدس هم پیش تو باشد و در و س است آورده  
که تا جمیع کتی قبلتین را قبله موسی علیه السلام و قبله محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عمر میترسم که مشابیه یهودیت  
شود و لیکن میگند ارم آنجا که بنیعد گذارد و صلی الله علیه و آله و سلم پس پیشتر رفت بجانب قبله و بگذار نماز را و از آن  
عساکر آورده که چون عمر زیارت اهل شام کرد و این خبر بابل عراق رسید بکتوبه بجانب و س نوشته اند و التماس  
داشتند که چنانچه اهل شام را زیارت کرد ایشان را نیز کند پس چون عمر قصد زیارت اهل عراق نمود کعب احبار  
گفت بنیاه سیحیم ترا یا امیر المؤمنین که لعراق در آئے گفت چرا گفت آنجا عصاه جن اند باروت و باروت  
که تسلیم میکنند و دم را سحر و در و س نه عشر شرست و در و س متصل است عمر گفت بهمن را فصدیم غیر داء و معضل  
که اثر آن فصدیم که مراد بدان چیست گفت کثرت اموال که آن در و س است که در اینجا شفاست بنود پس  
رفت عمر لعراق و نیز آورده که گفت و شے مر کعب را که چرا بدمین نیائے و آنجا بنائے که هر نگاه رسول است  
و جاسے قبر او است صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا امیر المؤمنین س یا جم در کتاب خدا یعنی تورات که شام



کج خداست در زمین و دوسه گنج است از بندگان او نیز آورده که بحسب از صحابه ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا رسول الله اگر ما مستلشیم بعد از تو بقا کجا میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجا است نیز احادیث آورده و گفته که امیر المؤمنین علی مرتضیٰ فرمود یا اهل عراق دشنام نگیرید اهل شام را زیرا که ابدال در آنجا اند و از جابر آورده که گفت شنیده‌ام از خداوند تعالیٰ که روزی بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم قبل یقولوا بسم الله قبل یقولوا بسم الله و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم با نشسته نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبی للشام گفتیم چه جهت یا رسول الله فرمود پروردگار تعالیٰ فراخ گردانیده رحمت خود را بر دوسه و از وثاب بن الاسقع آورده که مردی پرسید یا رسول الله چون متفرق شوند مردم مرا چه میفرمائید کجا باشیم فرمود علیکم بالشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست میراند بسوئی و خلاصه بندگان خود را و این ظاهر اشارت است بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا واحادیث در فضل شام بسیار آورده و همه آن ضعیف است و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزاروم چه میفرمائید کجا روم فرمود علیکم بالشام و البته پستتر لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون برگردی آسیاد امت سن یعنی پیشانی بد تفرقه و پیرشانی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجه و الدلمی و ابن عساکر و از انس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که بعسقلان مرابطت کند اگر چه دائم در خواب بود حق تعالیٰ فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود و بانهاز کنند کان بجانب بهشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ذکر کرد روزی سه مقبره را و دعا کرد برای آنها پس پرسیدند که آن مقبره کدام است فرمود مقبره شهدای عسقلان است که برو میشنوند بهشت و این حدیث ضعیف است و ابن جوزی از ادب موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن حجر آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خدا و فرشتگان و صلوة سیئه هستند بر موتای قزوینی و شهدای و صلوة رواء الرافعی عن ابن مسعود در فضائل قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مقرر است و میسر ه شخص بود از واضع ان که آنها را وضع کرده و در باب اندلس نیز در این کتاب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من سکرت و شقی بخج و نیز آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود شوق تراشید پذیر من که ابراہیم ست غلبه الصلوٰۃ والسلام و هر که آنجا برسد باید که تقصیر نکند در دعا و در انجام جمیع استقامتیون نام در فضیلت و سے نیز آمده که در آنجا زائیده شده است ابراہیم و در آنجا پناه داد حق تعالیٰ عیسى و مادر او را از یهود هر که آنجا دعا کند بزگر و دنیا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی داود آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم سر انجام سنت که بیاید ملکی از ملوک عجم و غالب گردد بر تمامه این ملوک شد مشرق و این احادیث همه ضعیف اند و کسی بواسطه گفته که من درین کتاب حدیثی نیافراده ام که موسوم



و در روایتی آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مردوم را که مبارک است و گذارده میشود نماز در آن  
خانه کعبه است ابو ذر میگویی گفتم سید کرام است فرمود سید مسجد اقصی است گفتم چند بیت فاضل است میان  
بنای این دو مسجد فرمود چهل سال سپهر فرمود تمام زمین مسجد است بر آن تو هر جا که دریافت ترانها را یعنی در آن  
وقت آن گنبد نماز را و درین حدیث نیز اشکال آورده اند که بنای کعبه از ابراهیم است و بنای بیت المقدس  
از سلیمان سلام الله و صلوة علیه و آله و علیهما و درت فاضل میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال  
چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنای مسجد اقصی کرده حدیثیست که نسائی از عبد الله بن عمر  
مرفوعاً با سند صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را در خواست از پدر و در کار تقاضای سه چیز را  
الحمد لله و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزی گفته است که اشارت در حدیث بادل بنا و وضع  
اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسی که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که  
بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسی که بنا کرد کعبه را آدم بود و علیه السلام بعد از آن منتشر شد اولاد او  
بر روی زمین و تواند که بعضی از اولاد او بنای بیت المقدس را نهاده باشد بعد از آن بنا کرد ابراهیم  
خانه کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر و فتح الباری گفته یا فتم من چیز که گوای  
سید بدیعت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد و امر کرد  
او را پدر و در کار تقاضای سه چیز را و بنای بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و  
عبادت کرد و موافق تقاضای را در روی و بنای آدم بیت را خود مشهور است که آنی بعضی شروح الحشواة  
دیگر حدیث البصلوة فیہ تعدل خمسائة صلوة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصی است برابر است با صد  
نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت علی در آن مساجد مختلف آمده و بعضی علما بعد از تتبع احادیث  
و تطبیق آنها اینچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بعد از نماز برابر است و در مسجد مدینه هزار و در مسجد  
اقصی بیانصد و حدیثی نیز باین ترتیب روایت کنند و این بحث تمام در تاریخ مدینه مطهره مطبوعه ذکر کرده ایم  
در اینجا باید جست **تنبیه** پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح  
یا غیر صحیح و مختلف بدان تعرض نکرد مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان و حضرت  
خاندان علم و در باب اذائع الماء فالتین لم یجل غنبا جمیع میگویند حدیثی صحیح شده و جمیع میگویند این حدیث  
صحیح است و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند فالتین تثبیه قله است بضم قاف و تشدید لام  
یعنی جرّه غفیمه یعنی کوزه کلان سفالین که در دوسه آب اندازند و تسمیه وی قله بجهت علو و ارتفاع او است  
یا بجهت آنکه مردی غفیم او را بر سید اردو مرتفع میگردد و قله نام هر چیزی است که عالی و مرتفع باشد  
و از اینجا است قله جبل و جمع قله قلال است کبیر قاف و مراد در اینجا قلهای هجرت نفع یا وجیم بنا که در بعض  
روایات حدیث بصریح آمده است اذاکان الماء فالتین من قبال هجر و نیز مشهور و معروف در آن وقت  
آن بود پس ظاهر وقوع تحدید بوسیله باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوسیله  
قله و نام شهر که از شهرهای بین نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد که آنانی اقامت و مقداره

بقول مشهور در نیم قریه است و بعض دو قریه داشته و این جریج گفته است که دیدم قلال هجر را هر تکه از دو قریه بود و قریه  
و چیزی در شامی گفته که آن چیز سهم بود و آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض دو قریه داشت آن داشته اند و بقول مختار  
قلین پنج قریه باشد و قریه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلین دو نیست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند  
که مقدار قریه صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و هشت دریم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدیم  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آنجا که در صحرا می باشد و نوبت نبوت است  
بر دس روای و سباع فرموده از اکان الماء قلین کم کل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر بنیدار و پدید ی  
یعنی پدید نیاید و دفع میکند پدید را از خود و از خود را و او را و از نزدی و النساء و در روایتی از ابی داود  
بجای کم کل خبث فانه لا یخس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تا و لی کم کل خبث آنکه بنیدار و خبث  
و بر نه تا بد آنرا یعنی پدید میگردد از جهت ضعف خود طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح  
و نیز تعلیق این معنی بشرب بودن آب قلین خالی از بعدی نیست اگر چه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از حجاب  
قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت قلت و مراد اینجا ثانی است فلیفهم و ترند که گفته که مذنب شامی  
احمد و سحن نیست که چون آب مقدار قلین بود و وقوع نجاست در وی نجس نگردد و مادام که تغییر ندهد لون یا طعم  
یا سحر او را و در مشکوٰۃ از احمد و دارمی و ابن ماجه و سیوطی در جمع النجاسات از ابن حبان و حاکم و در قطنی و بیهقی  
و غیر هم از ابن عمر و جابر ابی هرثمه نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف است چنانکه شیخ  
مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف جمیع صحابه است چنانکه میان کثرت  
خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی ابن مدینی کار اقران امام احمد و بنی از شیوخ نجاسه  
و امام آنکه فن حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفته  
که هیچ یک از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحدید آب از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح شده و لیکن کثرت  
در شرح خرقة که در مذنب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن عمر و ابن حبان و قطنی  
و حاکم گفته است که بر شرط شیخین است و الله اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در نجس و عدم نجس افتاد  
تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نموده اند که مذنب اصحاب ظاهر آن است که آب نجس نمی شود و وقوع  
نجاست در وی اصلاً خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تغییر یابد لون یا طعم یا سحر و می تغییر  
نیابد و عاقله علمای بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان  
قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد لون یا طعم یا سحر پس آن قلیل است و اگر تغییر نیابد کثیر پس می بین تغییر  
و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذنب امام احمد نیز همین است که چون آب مقدار قلین بود  
کثیر است و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و اگر قلیل بود و نجس گردد و اصحاب ما یعنی علمای حنفیه رحمه الله  
گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص جدا گردد از بعض قلیل است و اگر خالص نگردد کثیر است و اصحاب  
طوایف احتجاج ایشان بظاهر قول آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم الماء بطور لا یخس شیء است و اینها و هر که  
پرسیدند یا رسول الله وضو کنیم از بیریضاعه و حال آنکه وی چاهبی است که انداخته می شود در وی حیض یعنی

خروجها بخون حیض آلوده و نجاستها و محوم کلا فرج مود آب پاک است نجس نمیکردانند و اگر چیزی و آنچه پیش از آن بود و اگر در  
وترند و روایت کرده و ترمذی گفته حدیث حسن و احمد صحیح آن نموده و این حدیث اگر چه مطلق است بحسب ظاهر  
در آب قلیل و کثیر و تغییر و غیر تغییر و لیکن بدالالت حال مخصوص است بکثیر و بدالالت احادیث دیگر مخصوص است  
بغیر تغییر و تحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الماء لا نجسه شيء الا غلب  
على ريحه ولو نه و طعمه رواه ابن ماجه و الدارقطني و لفظ و سه الا ما غير ريحه و طعمه است و احتیاج کرده امام مالک بحديث  
خلق الماء طهور لا نجسه شيء الا ما غير لونه او طعمه او ريحه و این تمامه حدیث اول است که ظاهر بر آن آورده اند چنانکه بیان  
کریم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث ثلثین است و ما را  
دلیل حدیث صحیح است اذا استيقظ احدكم من منامه فلا نجس يده في الاماء حتى يغسلها ثلاثا فانها لا يدرى  
این بابت یه میفرماید که چون بیدار گردی و یکی از شما از خواب بیدار گردد دست خود را در آن و ثلثین بشوید و  
سه بار زیرا که و ستمیدانند که کجا خواب کرده است دست و پا یعنی شاید که دست در موضع استنجاء افتاده باشد  
و چیزی که متلوث گشته و باین حدیث اثبات کرده اند سنن غسل بدین در ابتدای وضو و این حدیث دلالت  
دارد که آب نجس میشود و وقوع نجاست و الا نه از غمس بیداحتیاطا بحجت توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث  
متفیض و مشهور است در غسل ظروف و اوانی از دلمان انداختن گدازان با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند  
و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود باید که  
پول نکند و هیچ یک از شما در آب بسته غسل نکند در و از نجاست و این حدیث دلالت دارد که آب بتیاده  
مطلقا متحل نجاست است و الا در نهی از تجنيس آن ببول و اغتسال فانه بنود و همچنین آبی که ممکن است  
اغتسال در و سکه اکثر از ثلثین میباشد و ببول و اغتسال در وی تغییر لون و طعم و ریح دی نمیکند پس معلوم شد  
که مجرد بلوغ ثلثین چنانچه مذکور است شافعی است و عدم تغییر لون و طعم و ریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در علم  
تجسس آب که اقل و از ابن عباس و ابن الزبیر آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود  
کشفیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشاءت و سه در آب و آب بیشک بیشتر از ثلثین بود و این امر کون ایشان  
در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر نشاءت از هیچ کس انکار بر ایشان پس با جماعه صحابه معلوم شد که مراد آنچه روایت  
کرده است مالک آب کثیر و جابست و ظاهر شد که آنچه روایت کرده است شافعی از حدیث ثلثین غیر ثابت  
است از جهت مخالفت او با جماعه صحابه را و خبر واحد چون مخالفت جماعه آید مردود است چنانچه گفتیم و چون  
حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم در تجدید و تقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند صحابه  
ما در تقدیر آن به دلیل حسیه نه دلیل معنیه و معیار قلت و کثرت خلوص را داشتند و گفتند که قدر عظیم که در حکم  
جاریست آنست که خالص و جدا نشود اجزای آب و بی بعض از بعض بعد از آن اختلاف کرده اند و تفسیر خلوص  
در اکثر روایات امتبا خلوص است بتحریک و این مختار متقدمین است یعنی اگر خیال بود که بجنبه یک طرف دی  
بجنبه باین طرف دیگر از قبیل خالص است و اگر بجنبه غیر خالص با تفاوت در جهت و سبب تحریک است  
روایت کرده امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر است تحریک با غتسال بی شدت و عنف زیرا که حاجت



بجای آن در اعتسالی بیشتر است و امام محمد روایت کرده که معتبر است تحریک پوزنیر که وی وسط است و در روایت  
بدست به اعتسالی و وضو و درین توسعه است و ظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر غلبه طین است اگر کتاب  
بر طین متوضی وصول نجاست است بطرف دیگر وضو نکند و الا وضو نکند و ابوسلیمان جز جانی اعتبار کرده بهست  
و مختار متاخرین نیست پس قوس بهشت و بهشت کرده اند و قوس به یانزد در پانزده و اکثر به درده آورده اند  
که عبد الله بن المبارک اول به درده قائل بود بعد از آن به پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو مطیع بهین جانب فته  
و گفته که اگر پانزده در پانزده بود امید وارم که جایز باشد اگر نیست در نیست بود هیچ شبهه و خلجان رسول  
من نمی ماند و عامه مشایخ برده درده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیز است که فتنی است بوی نوع اعداد  
و ابو الهیث گفته که فتوسه بر نیست و در فتاداسه و الواحی و مجتبه و بهای معتبر ذراع کر باس است و آن بهشت  
مشت است و درین توسعه است بر مردم و در فتادای خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت است زیرا که آنست ابی  
ست بمسوحات و آن بهشت مشت است بالاسه بر مشت اصبع قائم و در محیط گفته که صح آنست که معتبر در مکان  
و زمان ذراع آن مکان و زمان است کذا قال ثنی و در شرح قایه تقدیر ده درده را استنباط کرده از حدیث  
من حضر بر افله حریم اربعون ذراعاً پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در اخبار بیان کرده است و در وی تکلفی است  
که از عاقلی آن معلوم گردد و بیشتر ثنی گفته که بودن هر یک بر از هر جانب ده گز قول بعضی است و صحیح آنست که از  
هر جانب چهل گز معتبر است و از اعتبار ده درده در مربع ظاهر است اما در ده درده گفته اند که معتبر مساحت و در ده  
چهل بهشت ذراع بعضی چهل و چهار و شش و اول و حوط است و بعضی شش و شش نیز داشته و گفته اند که این قول  
بقواعد حساب موافق تر است و این را مولانا علی بر جندی در شرح مختصر و قایه تفصیل تحقیق کرده است از اخبار  
باید طلبید و فروع مسائل در نیاب بسیار است اگر آنها را ذکر کنیم سخن بطلویل کشد و الله اعلم و در باب سبک است  
استمال آب گرم کرده در آفتاب بحدیته صحیح نشده یعنی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی در نیاب  
صحیح نشده و لیکن سیوطی از حبان ابن منقذ انصار آورده که گفت عمر لا تقبلوا بالما را لشمس فانه ییرث  
البرص رواه ابن حبان فی کتاب الثقات و الدارقطنی و دینریه اشیر لیه از عائشه آورده که گفت گرم کردن  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آب را در آفتاب پس فرمود لا تفعل یا حمیر ای فانه یورثه البرص گفته که این  
این حدیث را در طب آورده و دارقطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعف و گفته که در جمیع این طریقین کذابان  
و ضاعانند و گفته که عقلی و ضعف از حدیث انس نیز آورده و در سوره است که مجهول است و حدیثی  
غیر محفوظ است و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثی بسند صحیح نیامده و نیست در سوره مکرر است که از عمر  
بن الخطاب و گفته اند که حدیث بر چند جمیع طرق و ابی و شست باشد قول عمر شایع آن پس سینه و شانه  
قول عمر را بنده که زحال و سینه ثقات اند آورده مگر ابی هم که و سینه مختلف فیه است و شیخ و جمیع روایات  
و اخراج کرده و او را دارقطنی از طریق دیگر که مندرج و غیره است از آن حدیث کرده اند این در آب گرم کرده و از آن  
ست اما در آب گرم کرده و باتش از اسلام آمده که عمر وضو میکرد و بعد از آن غسل میکرد و رواه ابن ابی شیبه  
و در باب تشییت از آب وضو حدیثی صحیح نشده در این سابقاً در باب طهارت رفته است متین است که از راه

و بعض روایات نیز از ان منی آمده چنانکه سیوطی از عبد الرزاق فی الجامع از جابر بن عبد الله مرغوا آورده  
 که گفت اذا توضأت فلما تمتمت و از ابن عباس آورده که وے مکروه داشته مسح بمندیل از وضوء مکروه نداشته  
 چون غسل میکرد از جنابت و در باب تخلیل بجه مسح ازین و رقبه حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب  
 طهارت گذشت است و ظاهر کلام مصنف آنجا و صریح کلام ائمہ آنست که در مسح ازین حدیث صحیح آمده و در مسح  
 رقبه ضعیف است اما حدیثی که در تخلیل بجه آمده چنانچه مصنف آنجا گفته است یعنی از اہل حدیث قبول کرده  
 و بعض رو کرده ولیکن حق آنست که حدیث وی صحیح است کما ذکرنا ثمہ و در باب وضوء بنید تمیم حدیثی صحیح نشده  
 بنید تمیم آنچنان بود که خوار از آب بنید از نو و چند روز نگاہارند تا در وے شیرینی و تیز سہ ہار شاگرد و  
 شہر ہی گرد و گوارا و نزد امام ابو حنیفہ وضوء بنید تمیم اگر آب خالص یافتہ نشود رواست و با وجود بنید تمیم کند  
 و گویند کہ در وضوء بنید نزد وے نیت شرطست گویا کہ وے بدل آب است مثل خاک و نزد شافعی و احمد  
 جائز نیست و باید کہ تمیم کند و قول ابو یوسف نیز یہی است و در روایتی از ابی حنیفہ نیز تمیمین آمده و گفته اند کہ  
 وے در آخر رجوع کردہ باین قول و امام محمد گوید وضوء کند تمیم نیز کند چنانچہ در آب مشکو مثل سور حمار و از طحاوی  
 نقل کردہ اند کہ اگر قادر گرد بر آب مکروه و بنید تمیم وضوء کند آب مکروه اجاماً و در اختصار بنید نزد امام ابو حنیفہ  
 دو قول است بقولی جائز است چنانکہ وضوء بقولے جائز نہ زیرا کہ غسل فوق وضوء است و اختلاف در بنید وے  
 است کہ حلو و رقیق بود و سیلان کند بر اعضا مثل آب و اگر سخت گرد و تند و تیز شود اگر بے آتش گرد و حرام است  
 و جائز نیست بوسے وضوء اگر تغیر دہد او را آتش اگر خلوصت نزد ابی حنیفہ جائز است وضوء بوسے زیرا کہ حلال  
 است شرب وے نزد محمد جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وے و جائز نیست وضوء بنید بوسے دیگر  
 چنانکہ زہیب و مانند آن چنانکہ مقتضی قیاس است چه وضوء جائز نیست بگر آب مطلق کہ بنام دیگر مقید شدہ باشد  
 و اندازہ جائز نیست بگل آب سکہ مثلاً و چون آب مطلق یافتہ شد تمیم واجب گرد و حکم قول سحانہ بقلم محمد و امام تیمیہ  
 و این است دلیل ائمہ دیگر کہ وضوء بنید مطلقاً جائز نہ از تمیم واجب گردانند و متمسک امام ابو حنیفہ در نیاب  
 حدیثی است کہ احمد و ترمذی و ابوداؤد از ابی زید از عبد الله بن مسعود روایت کردہ اند کہ حضرت رسول اللہ  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پرسید از ابن مسعود سئلۃ ابنی یعنی شے کہ جنیان نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم آمدند و بیعت کردند و راؤاؤہ تو چیست گفت ابن مسعود گفتم بنید است یا رسول اللہ فرمود تہ طیبہ و ما  
 طور یعنی بنید چیست خبرای پاک و آب پاک کنندہ پس وضوء کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان و این  
 زیاد است کہ وضوء کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدان در حدیث احمد و ترمذی وے مذکور است نہ در حدیث ابی داؤد  
 و سیوطی این حدیث را از عبد الرزاق و بیہقی نیز آورده و ابن العمام از ابن ابی شیبہ و مردم کہ گفت ابن مسعود  
 کہ پرسید از من آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ہست با تو ابی کہ با وضوء توان کرد گفتم لا فرسو پس حدیث  
 را رواؤہ تو گفتم بنید است فرمود تہ حلوۃ و ما طیب پس تہ وضوء کرد و بر پا کرد نماز را و ترمذی وے این حدیث را  
 تضعیف کردہ و گفته کہ ابو زید کہ را وے ابن مسعود است مردی مجہول است نزد اہل حدیث نمیشناسم من او را  
 در روایت غیر این حدیث و از میزان الاعتدال نقل کردہ اند کہ بخاری نیز او را تضعیف کردہ و گفته اند کہ ابو زید

که راوی این حدیث است از ابی زید نیز مجبول است و امام شافعی و امام ابی یوسف میگویند حال ابن حدیث نیست و اگر نیز صحیح باشد آیت قرآنی اقوی است از حدیث پس عمل بدان متعین بود با آنکه حدیث منسوخ است بآیت زیرا که آیت اندنیه است و قضیه لیلۃ الحزن در آنکه بود و امام محمد میگوید که چون در حدیث اضطراب است و در تاریخ جهالت است واجب بود جمع بنیها احتیاطاً و از جانب امام ابو حنیفه میگویند که لیلۃ الحزن متعدد است و همچنین که در آنکه بود در مدینه نیز بود شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگویند که این حدیث مشهور است و عمل کرده اند بدان صحابه و مثل این زیاد بر کتاب توان کرد کثافت الدایه و در بعضی شروح وی مذکور است که از امیر المومنین علی مرویست که وضو بنید تموضوے کسی است که نیاید آبر و از ابن عباس آن آورده که گفت وضو کنید به بنید تموضو و وضو کنید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وے را امید داشت وضو بنید تموضو نایافتن آب انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در قطنی روایت کرده از ابن عباس که گفت وضو بنید وضوے کسی است که نیاید آب را و بعضی تضعیف این حدیث گفته اند که بصحت رسیده است که علقمه از ابن مسعود آورده که گفت بنودم من در خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ الحزن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطرق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود در لیلۃ الحزن در خدمت آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرد وے خط کشید و فرمود از این خط میرودن سیا و این قصه طویل است و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابونعیم آنرا در حلیه ذکر کرده و مانا که مراد با آنکه وے گفت که بنودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور است در وقت در آمدن ایشان بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مفاد وے و مکالمه وے با ایشان و تورشیتی گفته که حدیثی تو ضربه بنید تموضو روایت کرده شده از ابن مسعود بوجود متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود و از ابی زید از ابن مسعود و در سایر اسانید آن مقال است لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شش غالب می آید بر ظن محتمل حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقه از ابن مسعود که گفت بنودم من لیلۃ الحزن با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم صحیح آنست که ذکر کرده اند و لیکن جمع میان این دو حدیث ممکن است با احتمال آنکه مراد وے عدم حضور او باشد در مفاد وے و دعاے رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را با سلام و انجنان باشد که وی برآمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده باشد چنانچه بر رج در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید برگرد من و نشاند مرا در وں وے و فرمود که ازین خط میرودن نیای پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با طوع و سحر و احتمال دارد که ابن مسعود با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت بیرون آمدن همراه بوده باشد پس تلاحق شده باشد با وے در آخر شب و قتی که فارغ شد از دعوت جن و قضیه رسیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وے که در ادوّه توصیف و جواب داد آن وے که بنید است این حدیث بوجود آمده پس نایاب و آن با حضرت لیلۃ الحزن و بودن هر دو در آن و این وجه او ثبوت است زیرا که در بعضی طرق حدیث علقه آمده که گفت مرا بن مسعود را که آیا صحبت داشت

هیچ یکی از شمار رسول خدا را صلوات الله علیه وآله وسلم لیلیه الحین گفته پس یکبار از نادین شب در صحبت دوسه بنو و یک  
 کم کردیم آن حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم را درین شب و حیران گشته تم که بپارفت و چه شعله بود آن شب پیرما  
 بدترین شبی که ما کرده است درین شب قوسه چون نزدیک سحر شد دیدیم که از جانب جبل حرا می آید  
 بعد از آن سوز کرد حدیث را دین حدیث علقه حدیث صحیح است که روایت کرده است او را مسلم در کتاب  
 خود و این منافات ندارد بقول او که گفت مرا رسول خدا لیلیه الحین چه سحر شب از آن شب است و تعلیل ترک  
 عمل بحدیث ابی زید و غیره را از این مسعود و یابن و چه که این قضیه پیش از استقرار احکام پیش از نزول  
 سوره مائده است بچند سال اوجه است از اقدام بر رد آن احادیث انتہی و در باب مقصدی جواب این سخن  
 گفته و گفته است که لیلیه الحین منقذ دست پس یقین نشود که این قضیه در مکہ بود چنانکه گفته شد و شیخ کمال الدین  
 بن الہام گفته که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابو زید مولا سے عمر و این حدیث است  
 روایت کرده است از وے را شد بن کیسان العنسی الکوفی و ابو روق و ابن بیرون و غیره و او را از زینا  
 و شیخ تقی الدین سبک گفته است که در تحمیل ابی فزاره نظرست زیرا که روایت کرده است این حدیث را از ابی فزاره  
 جاعته از اہل علم مثل سفیان و شریک و جراح ابن ملیح و اسرار المل و قیس ابن الربیع و ابن عدسے گفته است  
 کہ ابو فزاره را وے این حدیث مشہورست و اسم وے را شد بن کیسان و در قطع نیز این حدیث گفته و اما آنچه  
 روایت کرده شده است کہ پرسیده شد از ابن مسعود از لیلیه الحین گفت حاضر نشد آنرا از ما بیچ سیکے  
 معارضست با آنچه در روایت ابن ابی شیبہ است کہ بود ابن مسعود بادی صلوات الله علیه وآله وسلم و نیز روایت  
 کرده است حفص بن شاہین از وے کہ گفت بود من با حضرت صلوات الله علیه وآله وسلم لیلیه الحین و نیز  
 آندہ است از ابن مسعود کہ دید قوسے را از زبطہ پس گفت ابن جاعہ شبہ اند با نہالی کہ دیدیم من از جن لیلیه الحین  
 و اثبات مقدمست بر نفی و اگر جمع کنیم میان ہر دو این اثر گوئیم کہ مراد نفعے کہ گفت بود و بیچ سیکے از ما حاضر  
 صلوات الله علیه وآله وسلم لیلیه الحین آنست کہ نبود بیچ سیکے از ما غیر من پس مقصود نفعے مشارکت بود  
 و اثبات اختصاص خود بحضور صاحب اکام المرءان فی احکام الحان گفته است کہ ظاہر احادیث واردہ در  
 وفات جن در آن است کہ آن شش کرت بودہ یک کرت از آن در بقیع فرقدہ بودہ کہ حاضر شد آنرا ابن مسعود  
 و دوبار دیگر حاضر شدہ در مکہ و کرت ہمام بیرون مدینہ بود کہ حاضر شد آنرا سیر ابن الکوام و یابن و جہ قطع بیخ  
 نتوان کرد اینہمہ کلام ابن الہام است در شرح ہادیہ و اللہ اعلم و در باب لمس النساء لا یغنی عن الوضوء حدیث  
 صحیح شدہ بدانکہ نقض وضو لمس النساء مختلف فیہ است در میان ائمہ اربعہ امام ابو حنیفہ و اصحاب وی بر آن  
 کہ نقض وضو نمیکند و سفیان ثوری نیز با ایشان است و نزد ائمہ ثلثہ لمس النساء ناقض وضوست و چنانہ  
 اختلاف بر آنست کہ لمس کہ در آئینہ تمیم واقع شدہ نزد ایشان محمولست بر لمس عضو و نزد ما بر جمیع اشیان میگویند  
 حمل بر لمس عضو اولیست بقبرئہ عطف بر جے از غائط و ما میگوئیم بکہ حمل بر جمیع اولی و حسن بیان رفع تمیم مرد  
 اصغر و اکبر را بر و حمل گرد و اما احادیث واردہ در بیاب کہ در حقیقت دلیل و قریبہ حمل بر یکی ازین دو  
 است شیخ مصنف میگوید کہ حدیثی در بیاب عدم نقض وضو لمس النساء صحیح شدہ و آن کہ در مجہد از حدیث عائشہ

آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پاے من در جانب قبله  
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و چون سجده میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر میکرد پاے مرا  
ز دست خود گرد می آورد و من پاهاے خود را و چون برمیخاست فرخ میکردم و شک نیست که غز جلیلی مستلزم  
لمس آنهاست و در حدیث دیگر ابو داؤد و ابی و ترمذی هم از عاقله آورده که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله  
علیه وآله وسلم زانکه از زنان خود پست بر روی آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز به آنکه وضو کند ای حدیث  
و در روایت آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس میکرد بعض ازواج خود را پست نماز میکرد بی آنکه  
وضو سازد ترمذی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر واحدی از اهل علم از صحابه و تابعین و سفیان ثوری  
گفته که در بوسه وضو نیست و بسیارے از صحابه و تابعین بر آنند که هست و گفته که اسناد حدیث عاقله صحیح نیست  
و یحیی بن سعید القطان و محمد بن اسماعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت که  
راوے این حدیث است از عروه سلح ندارد و این حدیث از ابراهیم بن ابی اسحاق و این از عاقله نیز آمده و این نیز صحیح نیست  
و در جامع الاصول از موطا قول ابن عمر و ابن مسعود آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو مستحب  
همچنانکه در لمس نسا اختلاف است و در سنن دیگر اختلاف آمده هم در احادیث و هم در اقوال علما امام محمد و موطا  
خود میگوید که در مسنن ذکر وضو نبود و احادیث و آثار کثیره درین باب آمده در حدیث آمده است که وی گوشت پاره  
از پشت و ابن عباس گفته که پاک ندارم که عباس بن کثیم ذکر خود را یا بنی خود را یعنی هر دو گوشت پاره زانده است  
میان اینها فرقی نه و شخصی از ابن عباس پرسید که آیا مساس میتوان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نفس  
میدانی توانا بر و بنید از دشمنی از داری قطعی نقل میکنند که چاه از آنکه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن سعید  
از ایشانند و مسجده خیف که در منی است جمع شدند و در نقض وضو همس ذکر اختلاف کردند و اخبار و آثار مختلفه روایت  
نمودند پس یحیی بن سعید گفت که ابن عمر وضو کرد از منکر و ابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نمیکرد از ان  
و میگفت که وے گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود  
اولی است باتباع و امام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح است و لیکن در اسناد این اثر ابوقیس است و احتیاج  
بحدیث وے نتوان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد  
گفت عمار و ابن عمر برابر اند هر که خوابد یا بن کند و هر که خوابد یا بن کند بانتهی قال العبد الضعیف عفا الله عنه  
تواند که وضو بمس امرأه و ذکر واجب نبود و اینجا که گردیدیم فرمودند بحجت احتیاط و تکمیل بود که نطفه شهوت و متوهم  
سجاست است و الله اعلم و در باب ام غنیمت از غسل میت حدیثی صحیح کشده این بحث سابقا در باب احوال میت  
گذاشته است و حدیث ابی داؤد از عاقله که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم غسل میکرد از غسل میت نیز  
گذاشته و حدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذاشته و اقاویل علمای نیز مذکور شده و قد بر وظایف  
آنست که مراد مصنف امرایابی است یعنی حدیثی که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشده و اگر چه  
در بعض احادیث امر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از مغیره آورده که آن حضرت فرمود صلی الله  
علیه وآله وسلم من غسل میتا فلیغسل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد امر استحباب است پس این حدیث دیگر که گفته



در باب آن کند چنانچه سیدنی از حاکم دستبرد از ابن عباس آورده لعین علیکم فی غسل زکیتم غسل در باب نبی از  
 و نقل تمام نیز نسخ شده این بسند نیز در عادات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در فصل فطرت و توابع آن  
 گذشته است و معلوم شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنفس نفیس خود بجام نه در آورده و جام را نه در آورده  
 بعضی احادیث بعد از صحت آن اگر نبی از در آوردن جام و در آورده از در آمدن بکشت عورت است نه مطلقا بلکه در مقام  
 حسنه حدیثی در مدح آن نقل کرده که نعم البیت اکرام بنسب النسخ و ذکر الآخرة و سبب آن ضعیف است  
 چنانکه گذشت و در باب بسم الله الرحمن الرحیم آیه من اول کل سوره حدیثی صحیح نشده بکار در جمله احادیث است  
 قول امام ابو حنیفه آنست که و آیه است از قرآن منزل از برای فصل و فرق میان سوره و از برای سوره جزو  
 نیست نه از فاتحه و نه از غیر آن و بعضی بر آنند که دمی جزو است از فاتحه و از هر سوره و بعضی میگویند که جزو است از  
 فاتحه نه از هر سوره و دلایل این اقوال در محل خود مذکور و مستور است و در باب هر در صلوٰه بسم الله الرحمن الرحیم  
 حدیثی صحیح نشده این بحث سابقا در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگر چه روایات در باب هر در و  
 هر سر است و مصنف خود میگوید در باب هر در و حدیثی صحیح نیامده و در باب الامام ضامن المودون مؤمن که بحدیث  
 اسنادی و وی است چیز از آن ثابت نشده و این حدیث را در شکوة از ابی هریره از حدیث احمد و ابی داؤد  
 و ترمذی و شافعی آورده و تهمه کهریث انیسست اللهم ارشد الائمة و اغفر لکم ذنوبکم و در روایتی از شافعی باین لفظ آمده  
 الائمة فذلکم و المودون اسنادی سیوطی در صحیح البخاری و ابی حنبله فی صحیح و بیہقی در سنن و عبد الرزاق  
 و احمد و ابی حنبله فی مسنده و ضیاء مقدسی فی المختار از ابی هریره آورده و از احمد و ابی امامه و از احمد و ابی علی و سعید بن  
 منصور فی مسنده از ابن عمر و ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حنبله و بیہقی از عائشہ نیز آورده و جزو اخیر وی باین عبارت  
 کہ انہو ذنوبکم اسنادی مسلمین علی غلطی و سحریم و سحریم بطرانی از حدیث ابی مخدره نیز روایت کرده و بیہقی نیز از وی بلفظ  
 اسنادی مسلمین علی صلوٰتیم و سحریم آورده و جزو اول آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده کہ انہو ذنوبکم  
 براسے تا بانہ را اگر صواب کردند فائده آن مر شمار است و اگر خطا کردند فائده آن مر شمار است و ضرر آن بر ایشان  
 و از ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان حسن فله و لم وان اساء فعليه و لا علیهم و بیہقی و بیہقی  
 از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از عقیبة بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته کہ درین باب حدیث از ابی هریره و از  
 عائشہ و سهل بن سعد و عقیبة بن عامر نیز آورده و گفته کہ حدیث ابی هریره را ابو موسی از عیسی از ابی صالح از ابی هریره  
 روایت کرده و سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیره و احمد از عیسی از ابی صالح از ابی هریره عن ابی العباس صلی الله علیه  
 و سلم نیز روایت کرده و سیوطی از احمد از عیسی از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلمان از احمد بن ابی صالح  
 از پدرش از عائشہ عن ابی العباس صلی الله علیه و آله وسلم نیز روایت آورده و میگوید کہ شنیدم ابی هریره را کہ میگفت حدیث  
 ابی صالح از ابی هریره صحیح است از حدیث ابی صالح از عائشہ و شنیدم محمد را کہ میگفت حدیث ابی صالح از عائشہ صحیح است  
 و علی بن المدینی ذکر کرده کہ ثابت بن ثابت حدیث ابی صالح از ابی هریره و نہ حدیث ابی صالح از عائشہ از ابی صالح از عائشہ  
 و باین نظر است کہ حدیث این حدیث مختلف نیست میان آنکہ و اکثر طرق وی صحیح پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقا چنانچه  
 مصنف کرده چنانچه باشد و معنی این حدیث آنست کہ امام ضامن و تکفل امور صلوٰه نمود و بر مبادی و قرات را از جانب

شاید

ایشان و محافظت میکنند براسی ایشان ارکان را و سنت را و اعداد رکعات را و متولی سنت سفارت و میانجی شدن را میان ایشان و میان پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم است معنی ضمانت اتم و اظهر است و مؤلف این مسلمانان است در اوقات که اعتقاد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف موقته بر اخبار و اعلام و سبک و انجید میسر را و تحصیل اذان آورده اند و بعضی شرح از بنی بر پیش تفضیل می بر امام استنباط کنند و آن محل نظر است و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد خیر صحیح نشده و در مقاصد حسنه میگوید که انجید پیش دار قطنی و حاکم و طبرانی در امامی خود آورده و از طریق دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی بن زید نیز آورده و ابن حبان در ضعف از عائشه آورده و اسانید این حدیث ضعیف است اگر چه مشهور است میان مردم و ابن حزم گفته که این حدیث ضعیف است صحیح است از قول عیسی و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان یحیی بن ابی اسبه عن علی آمده و ابن ابی شیبہ نیز موقوف بر علی آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار المسجد الا فی المسجد اذ کان فارغا و صحیح است که جابر مسجد کعبه است فرمود که یکشنبه و اذان را همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی و سیوطی این اثر را از علی از عبدالرزاق و یحیی نیز آورده و احادیث در وعید و ترسیب از غم ایشان مسجد احبار سلام اذان بسیار آورده و آمده است که نماز وی درست نیست و نوشته میشود وی از منافقان آورده و سیوطی فی جمع الجوامع و در باب صلوات خلف کل برد فاجر حدیث صحیح نشده سخاو و در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت کرد این حدیث را ابو داود و دار قطنی و لفظ مرا و راست و روایت کرده یحیی بن زیاد و جابر و جامع کل امیر و در حدیث محمول است از ابی هریره و اسناد وی منقطع است و گفته که این حدیث را طبرانی و دیگر است و ضعف و این حدیث را و روایت کرده از دار قطنی از حدیث عمارش عن علی و از حدیث علقمه و یهود بن ابن مسعود و از ابی الدرداء و نیز آورده و همه این طرق واهی است چنانچه تصریح کرده اند بدان غیر واحد از علماء و بعضی از ان طرق در کتاب علی بن جوز مذکور است و صحیح ترین آنچه واقع شده است در روایت حدیث محمول است از ابی هریره با وجود ارسال انتهی و علمای اهل سنت و جماعت بر این اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت در امام شرط کنند و با جماع ایشان قطعی شده و تعیین پیوسته و با جمله و سبک از حیثیت حدیث قطعی است و از حیثیت اجماع قطع و امتداد علم و در باب لا صلوة لمن علیه صلوة چیز که ثابت نشده ظاهر است که مراد باین کلام نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب نیای صلوة فائمه و وقتیه و عدم صحت و وقتیه با وجود وجوب فائمه است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث است باین لفظ که لا صلوة لمن علیه صلوة مسلم و لیکن در باب وجوب ترتیب مذکور که مذکور است امام ابو حنیفه و مالک و احمد است احادیث صحیح و ارباب مستحکم این حدیث که بروایت اش بن و یحیی بن آمده که من فی صلوة فلیصلها اذ ذکر لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نماز یا بیکدیگر بگذارد در وقت که یا در آنرا کفارة نیست فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در آن وقت امر کر و بگذاردن نماز فائمه در وقت یا در آن لا جرم چون پیش از گذاردن نماز وقتیه یا در آن واجب کر و گذاردن وی در آن وقت و در روایت مسلم و غیره از ابی هریره نیز اینچنین آمده و در آخر و قال الله تعالی اقم الصلوة لذكره و مراد از ذکر الله صلوة داشته و در لفظ آمده است که وقتها اذ ذکر را و در روایت ابن ابی شیبہ آمده که من نام

عن صلوة او نسه صلوة فليصلها اذا ذكرها او اذا استيقظ ودر ترتيب نواست بيان كيد غير روايت احمد  
وترندے و نساى آمده كه گفت باز دوشته شد رسول خدا صله الله عليه وآله وسلم از چهار نماز روز خندق تا آنكه گذشت  
از شب آنقدر كه خدا خواست پس امر كرد بلال را تا اذان گفت پستراقامت گفت و گذارد آن حضرت صله الله عليه  
وآله وسلم ظهر را پستراقامت گفت و گذارد عصر را پستراقامت گفت و گذارد مغرب را پستراقامت گفت و  
گذارد عشا را و فعل آن حضرت صله الله عليه وآله وسلم مبین کیفیت اداى صلوة است و امر نیز كرد بگذارن  
باین کیفیت و فرمود صلوات كمار استیونے اصل بگذارید چنانچه دیدید مرا كه میگذارم پس گذاردن به کیفیت ترتیب  
واجب باشد و نیز در صحیحین و ترندے و نساى آمده از حدیث جابر كه آمد بخبرین الخطاب روز خندق بعد از  
غروب آفتاب و بنیاد و شنام كرد كفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم گذارد نماز عصر را تا نزد يك رسید  
آفتاب بغروب پس رسول خدا صله الله عليه وآله وسلم فرمود من نیز نگذا رده ام اثر ایس فرمود و فرمودیم  
ما بطحان را پس وضو كرد رسول خدا صله الله عليه وآله وسلم و وضو كردیم ما پس بگذارویم عصر را بعد از غروب  
و گذاردیم مغرب را بعد از وے و اگر ترتیب تحب میبوده واجب چنانكه امام شافعی میگوید تا خیر نسید  
آن حضرت صله الله عليه وآله وسلم از جهت وے مغرب را كه تاخیر وے كرده است كذا قال الشافعی و نیز  
در احادیث بطرق متعدد از دارقطنی و طبرانی و خطیب غیر هم از ابن عمر آمده كه هر كه فراموش كرد نماز وے را  
پس یابد آورد و حال آنكه وے با امام است باید كه بگذارد نماز وے را كه شروع كرده است با امام چون فراغ  
شود از آن نماز بگذارد نماز وے را كه فراموش كرده بود پسترا عاده كند نماز وے را كه با امام گذارده بود و چون امر كرد  
با عادت معلوم شد كه ترتیب واجب است و در بعض روایات آمده چون فراموش كرد نماز را پس یابد آورد  
آنرا در نماز مكتوب باید كه بدایت كند نماز وے كه وے در وقت و چون فراغ شود از آن نماز بگذارد آن نماز را  
كه فراموش كرده بود در رواه الدارقطنی و برین روایت شروع در نماز و قیة نسیان فائمه و ذكر او در اثنا نماز  
سقط ترتیب میشود چنانكه روایتیست در مذہب امام احمد و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فی السفر هیچ  
حدیثی صحیح نشده و مراد با تمام اتمام صلوة و ترك قصر است در سفر و مراد بصیام ترك افطار است یعنی هیچ حدیثی  
ثابت نشده در آنكه آن حضرت صله الله عليه وآله وسلم نمی كرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانكه سابقا  
در باب سفر گذشت و در باب قنوت فجر و قنوت و ترجیح حدیثی صحیح نشده بل فعل قنوت و ترا بعض صحابه  
ثابت شده سابقا در فصول نماز گفته است كه در نماز صحیح گاه قنوت بخواند و گاه ترك میكرد و چون التزام كرده است  
كه آنچه بیان كند از فعل رسول الله صله الله عليه وآله وسلم همان باشد كه در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم اینجا  
گفته صحیح باشد و انیز اخبار صحیح در اینجا نقل كردیم و اینجا میگوید كه در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یارب مگر مراد  
نفس و وام و استمرار بود نه مطلق فعل یا مراد دعای معین بود در قنوت و بر سر تقدیر مذہب امام ابو حنیفه هم است  
كه در نماز فجر قنوت نیست و آن حضرت صله الله عليه وآله وسلم چند گاه بر جماعه از كفار و عادیین نماز كرده بود و بزرگ  
داد و هرگز نكرد و قنوت در فجر بدعت است كما ذكرنا ثم ابا در قنوت و تر در اینجا نیز موافق اینجا میگوید گفته و قد فصل  
فتنكره و در باب نهي از نماز جنازه در مسجد حدیثی صحیح نشده این نیز سابقا فصل عادت نبوی صله الله عليه وآله وسلم

در احوال میت گذشتہ است فلینظر نشہ و در باب رفع یدین در تکبیر است نماز جنازہ چیزے صحیح شدہ و آنچه صحیح است  
مجموع در غیر نماز جنازہ است در تکبیر احرام و گاہ رکوع و گاہ اعتدال و گاہ قیام از تشہد اول و اخبار و آثار در شیخ  
زیادہ برسہ صد حدیث است سابقاً در بیان نماز جنازہ گفتہ کہ دستہا در تکبیر بر شستی و اینجا میفرماید کہ در باب  
رفع یدین در تکبیر است نماز جنازہ چیزے صحیح شدہ و اما بحث رفع یدین در گاہ رکوع و گاہ اعتدال و گاہ قیام از  
تشہد اول نیز سابقاً گفتہ و بیانہ در صحت و ثبوت آن و در وحا ابطال مخالفہ وی کردہ است اینجا نیز آنچه گفتنی است  
گفتہ شدہ است فلینظر کرد و در باب الصلوۃ لا یقطعها شئے چیزے ثابت شدہ و این جزو حدیثی است کہ در باب  
در آوردن سبکہ از سجده گاہ مصلی بگذرد و رو دیا فتہ و تمام حدیث نیست گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
لا یقطع الصلوۃ شئے و اور و اما تطعمہ فانما ہوسیطان قطع نمیکند نماز را و باطل نمیکرد اند از اجیری و دفع کنید  
و بر این چندانکہ توانید یعنی آنرا کہ بگذرد از پیش شما در نماز زیرا کہ وی شیطان است این حدیث را ابو داؤد  
از ابی سعید خدرے روایت کردہ و طیبی ابن را دوسمی گفتہ یکے مراد بشئے دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را  
دفع کردن شما آن گذرنده را و فعلی کہ در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چندانکہ توانید  
و باک ندارید از آن دیگر آنکہ مراد بشئے مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری بہ نماز شما ندارد  
ولیکن با وجود آن آنقدر کہ توانید دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای تگاہداشت وی از اثم و معصیت و  
این حدیث متضمن دو حکم است یکی در آوردن یدین برے المصلی و بمعنی در احادیث صحیحہ از بخارے و مسلم  
و غیر ایشان رو دیا فتہ یا مبالغہ و زجر بلغ کہ در آن مذکور است در صحیحین از ابی ہیم آمدہ کہ گفت گفت رسول خدا  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر بہ اند گذرنہ از پیش مصلی کہ چہ لازم مے آید بروے ہر آنینہ باشند استادان  
او بہتر از گذشتن تا چہل راوی گوید معلوم شد کہ چہ مراد دوشستہ چہل روز یا چہل ماہ یا چہل سال چنانکہ از ابی سعید  
بروایت صحیحین آمدہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بگذارد سبکہ از شما نماز بسترہ پس خواہد  
یکے کیگذرد از پیش وی باید کہ دفع کند او را و اگر ابا آرد وی یعنی منہ دفع نکرد و خواہد کہ البتہ بگذرد و باید کہ تقاضا  
کند او را و در بعض روایات باید کہ قتل کند او را کہ وی شیطان است و مراد بمقتادہ دفع او است بہتر  
و عنف نہ حقیقت قتل و در روایت بخارے آمدہ کہ ابو سعید نماز میکرد و جوانی از بنی ابی معیط خواست کہ  
از پیش او بگذرد ابو سعید او را دفع کرد و دوشتی برسینہ وی زد آن جوان ابا آورد از آنکہ نگذرد این بار سخت تر  
از بار اول زد پس وی شکایت ابی سعید بنزد مروان رفت در دنبال وی ابو سعید نیز بر مروان درآمد مروان  
گفت یا ابا سعید چرا این چنین کردی با بن نعم خود پس ابو سعید این حدیث را بر خواند و مسلم ہمین حدیث را  
آوردہ نہ قصہ را و در روایتی آمدہ کہ آن گذرنہ سپردان بود کہ گریہ کنان پیش پدر رفت پدرش با ابی سعید  
گفت کہ چرا برادر زادہ خود را زدے پس ابو سعید گفت من او را نزدہ ام شیطان را زدہ ام و این حدیث  
بر خواند حکم دیگر آنکہ قطع نمیکند نماز را چیزیے یعنی گذشتن چیزے از پیش مصلی و ہمین است نہ سبکہ چہ عیال  
و در روایت خمسہ غیر ترمذی آمدہ کہ قطع نمیکند نماز را هیچ چیزے ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا کہ مرور کند  
زیرا کہ وی شیطان است و برخلاف این نیز حدیث از ابی ہریرہ در صحیح مسلم آمدہ کہ گفت گفت رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم قطع میکنند نماز را گذشتن امرأه و حمار و کلبه و در بعضی روایات تکلیف سود و حرم و علمای این  
تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و تدبیر است که روح نماز و خلاصه آنست یا مرد یا زن یا حیوان یا مکان که دلالت دارد بر قطع  
صلوة تا کلبه و مبالغه است در حق بر نصب ستره و لیکن این تخصیص بنی اهوری است اما گونه دارد که اگر آنکه گویند منع و  
اشغال اینها از خشوع بیشتر و سخت تر است اما امرأه خود طاهر است و اما حمار از جهت کثرت ملازمت و سه  
شیاطین با چنانکه دلالت میکند بر آن امر تبعدن و نزدیک وی که ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلبه  
از جهت غلبه نجاست وی که ذائقا و نیز آمده است که عائشه انکار آورد برای هر سیه در روایت کردن وی آنچه را  
و بر قومی که اخذ بدان کردند و گفت که حجج کرید و تشبیه دادید شما ما را ای قوم بکار و کلبه حال آنکه بود رسول خدا صلی الله  
علیه وآله وسلم که نماز میکرد و در شب من بارض افتاده بودم میان بی و میان قبا که مثل پیش افتادن خنجره رواه البخاری  
و مسلم و این انکار از امام المصنف و حقیقت راجع است بجلال این حدیث بطاهرش یعنی مراد باین آنست که شما فهمیده اند  
که مراد قاطع صلوة است حقیقه و سطل است بلکه وی تا ویلی دیگر یعنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آیدیم  
که شیخ مصنف که منع ثبوت حدیث الصلوة لا یقطعها شئ که روایت ابی داود است میکند مانا که ترجیح حدیث  
قطع صلوة میکنند بر ورشیا که ثلثه مذکور که روایت مسلم است اما معلوم شد که او را حرم و علمای تاویل کرده اند و حدیث  
متفق علیه منافی آنست و هیچکس از علمای اهلان نرفته مگر بعضی و امام احمد رحمه الله گفته که من در کلبه سود شک ندارم  
که قطع میکنند نماز را اما در نفس من از امرأه و حمار تردوی هست و بحق ابن راهب نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلبه  
کذا قال الترمذی و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است نیز آمده که گفت پیش از مردم بزرگوار  
سوار و من در آن ایام بیلوغ نزدیک رسیده بودم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز میکرد و در میان  
بجانب دیواری یعنی بستره میگذاشت پس گذشتم من از بعضی صفت و گذشتم خرقه را که میباید یعنی پیش من  
در صفت در آدم صبح کس برین انکار نکرد و مانا که تنگ امام احمد و بحق تخصیص کلبه نجاست است که از حدیث عائشه  
و ابن عباس عدم قطع امرأه و حمار معلوم گشت و ظاهر مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد و تقدیر و ترمذی  
و تخصیص کلبه با سود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چرا است که کلبه نجس و سفید قطع  
نمیکند گفت که من نیز از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این سوال کرده بودم فرمود کلبه سود و شیطان است تشبیه  
فقهائ گفته اند اگر هر صفت ضرورتی دارد و گذرنده به ضرورت از پیش می بگذرد حکم نیست که تذکر شود اگر مصلی را  
ضرورتی نیست و به ضرورتی بر سر راه مردم آمده نماز نمی گذارد اثم بر دست نه بر گذرنده و اگر هر دو به ضرورت آمده اثم  
بر هر دو و اگر هر دو ضرورت داشته اند هر دو ساقط و الله اعلم و در باب صلوة تسبیح حدیثی صحیح شده این حدیث را در جامع الاصول  
از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهائیا آنرا در سالی بسیار آورده و در شکوة از ابن ماجه و بیقی نیز گفته  
و حسن حصین بر مزابی داود و ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و ترمذی و در جامع خود گفته  
که درین باب حدیث از ابن عباس و عبد الله بن عمر و انس آمده و حدیث انس حسن غریب است و گفته که روایت  
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در صلوة تسبیح احادیث متعدده و صحیح نیست بسیاری از آن روایات  
کرده آنرا ابن المبارک و غیره و سب از اهل علم و ذکر کرده اند فضل آنرا انتقی و کلام شیخ درین باب آنست که در ترمذی و بیقی



گفتہ کہ دارقطنی نے گفتہ ابن حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولا سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق متعدد  
کہ دروی منعفا و مجاہدین اند آمدہ و تعقب کردہ شدہ است برین سخن کہ حدیث ابن عباس را ابو داؤد و ابن ماجہ و  
حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی سے و ابن ماجہ آورده اند و گفتہ کہ روکرده شدہ است بر این جزی سے در ایراد و  
این حدیث را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصائل المفردة للذہبی المتقدّم  
و المتأخّرة و گفتہ کہ رجال اسناد وی لا بأس بہم و دیگر روکرده و خطا نموده ابن جوزی کہ این حدیث را در موضوعات آورده  
و قول او کہ موسی بن عبد الغزیز مہول ست صواب نیست زیرا کہ ابن معین و نسائی و اوتوشین نموده اند پس نمکند  
بہالت حال وی بر کسی کہ بعد از ایشان آمدہ و در امالی او کارگرفتہ کہ حدیث ابن عباس را بخاری در جزو الفوائد  
خلعت الامام و ابو داؤد و ابن ماجہ و ابن خزمیہ در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بہقی و غیر ہم روایت کردہ اند و  
ابن شامہ بن در ترغیب گفتہ کہ شنیدم ابابکر ابن ابی داؤد را کہ گفت شنیدم پدر خود را کہ میگفت صحیح ترین حدیث  
در صلوٰۃ تسبیح انیسٹ و گفت کہ موسی ابن عبد الغزیز اتوشین کردہ ابن معین و نسائی و ابن حبان و روایت کردہ اند  
از وی خلقی و اخراج کردہ از وی بخاری در ثقات این حدیث را بعینہ و اخراج کردہ انووی در ادب المفرد حدیثی را در  
وعدہ و بعض این امور مرتفع میگردد و بہالت و از ان کسانیکہ تصحیح کردہ اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن مندہ  
و تالیف کردہ در تصحیح و کتابہ و اجر سے خطیب ابو سعید ابن سمعان و ابو موسی مدنی و ابو الحسن بن فضل  
منذر سے و ابن صلاح و نوو سے در تہذیب لاسماء و سبک و غیر ہم و دیلمی در مسند الفردوس گفتہ کہ صلوٰۃ تسبیح اشہر  
صلوات ست واضح آنہا از روئے اسناد و گفتہ کہ صحیح ترین چیز سے در فضائل سور حدیث قل یدعون اللہ احد ست  
و در فضل صلوات حدیث صلوٰۃ تسبیح ست و بہقی و غیر وہ سے از ابی حامد ابن اشرفی آورده کہ گفت نوشت مسلم  
با ما حدیث صلوٰۃ تسبیح را از عبد الرحمن بن بشیر بعد از ان شنیدم مسلم را کہ میگفت روایت کردہ نشدہ است در روئے  
اسنادی حسن از بن و ترمذی سے گفتہ کہ ثابت داشتہ است ابن المبارک و غیر وہ سے از اہل علم صلوٰۃ تسبیح را ذکر کردہ اند  
فضل در وہ سے و حاکم گفتہ است کہ از انچہ استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوٰۃ عمل کردن النہ است مثل  
ابن المبارک و بہقی بدان و تداول صاحبین مرآۃ از یکدیگر و در بن تقویت ست مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را  
از بہقی نقل کردہ و حافظ ابن حجر گفتہ است سہم ترین کسی کہ روایت کردہ شدہ است عمل این نماز از وہ سے  
ابو یحزنا اوس بن عبد اللہ بصری ست کہ از ثقات تابعین ست و ثابت شدہ انتہا عتیکہ بعد از وہ بنیہ و ثابت کردہ  
آنرا انکہ طریقین از شافعیہ روایت کردہ این را از وہ سے بہقی ست حسن عبد الغزیز ابن ابی داؤد کہ قدیم تر از ابن المبارک  
ست گفتہ سن اراد الختہ فعلیہ بصلوٰۃ التسبیح و ابو عثمان حمیر سے زاہد گفتہ کہ ندیم برا سے رفع شدائد و بہم شمل صلوٰۃ  
تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طریق ست کہ مجبور سے آن ششش طریق ست و بموافقت یکدیگر قوت یافته و تائید پذیر  
ست و انکہ این شان و اکابر این فن آنرا روایت نموده اند و ابن جوزی را در ان وہم شدہ است کہ حدیث کہ در ان  
مذکور ست ابن یزید بن اسانی ست و انچنین نیست بلکہ وی ابن عبد اللہ دمشقی ست معروف بسیمین بوعین او را  
از جهت حفظ تضعیف کردہ اند و جامعہ او را اتوشین نموده بخلاف خراسانی کہ وی مترکب ست این کلام تنزیل شریف  
است کہ نقل کردہ شدہ و در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کردہ ایم و انقدر بس ست و سیوطی

در مرقاۃ الصعود الی بسنن ابی داؤد و نیز مثل کلام و سکه آورده در غایت استیفاء و استقفا و نیز در تفسیر شهر لایق گفته است که ابن حجر تائید زنده است و در تخریج را فنی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف است و حدیث ابن عباس تفسیر بشیر طریقی است لیکن شاذ است از جهت شدت فردیت درو سکه و همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده در تفسیر الاسما آنرا تحسین کرده چنانکه گفته است و در ذکر استیجاب آنرا موکد ساخته و در شرح مذهب تضعیف نموده و الله اعلم انتهى و باجماع در شان این صلوۃ اختلاف گونه است و بنظر متبیین و تفتیح کلام آنکه صحت حسن و غالب و جزم شیخ مصنف بعد صحت احادیث و طرق آورده درو سکه محل نظر است لا اقل اشارتی باختلاف بایست که مصنف در نیاب بر طریق ابن جوزی می رود و در حکم بیک جانب بی بی صرفه ولی تماشای است و تالی و توقف در محل تردد و خلاف شرط انصاف است و در باب صلوۃ رغائب صلوۃ نیمه شعبان و صلوۃ نیمه رجب صلوۃ ایمان و صلوۃ لیلۃ القدر و صلوۃ کل لیلۃ من رجب شعبان و رمضان درین ابواب چیزی که ثابت نشده این صلوۃ و مثال آن در او بعضی مشایخ طریقت نوشته شده و بعضی ایشان منقول گشته است و نزد مشایخ حدیث بصحت نرسیده و بعضی از ایشان در انکار آنها با لفظ عظیم نمایند و سبکی محمد بن زروق که از مشایخ شیخ دیار مغرب است در وصایای خود گفته و لا اقل بصلوۃ المایم و الا سابع و قول فضل بن ابی است که در رساله توصیل المرید الی المراد بیان حکام الانزاع و الا و اگر گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعضی موسوم بوضع و بعضی بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوۃ رغائب کرده و کیفیت آن بیان نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحیح مستحکمه و حدیثی درین باب از انس آورده گفته که این حدیث در کتاب رزین است و در هیچ یکی از کتب سنته آنرا نیا فتمیم و احادیث مطعون فیہ انتہی و در باب زکوة حلی چیزی که ثابت نشده به آنکه در وجوب زکوة حلی از مذهب و فقه که زنان را بود آنکه را اختلاف است امام ابو حنیفه گوید که درو سکه زکوة هست و امام مالک گوید در حلی که مباح است استعمال و زکوة نبود و این اظهر قوانین است از امام شافعی و مختار در مذهب امام احمد نیز همین است و در آنچه بنوشته و یا برآ کر و تجارت یا عرام بود یا براسی اتفاق عند الحاجة معد ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در مصحح گفته که حلی که از جوهر و تالی بود نیست درو سکه زکوة در هر حال دلیل برین آنکه آنست که وی مستعمل است در مباح پس مثابه آن در ثیاب نبذ و عبید خدمت و دور سکنی و دلیل امام ابو حنیفه و ابان و سکه عموم قول حق سبحانه و تعالی است و الذین یزینون الذیاب و النفثه و لا ینفقون فی سبیل الله الا ذلک و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی الورق ربع عشر یعنی در زکوة واجب است چهل یک و این امام است خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آنکه با شمای حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة مال نامی است و دلیل ناموجود است در مذهب و فقه از رو سکه خلقت و تفسیر درین باب دلیل است بخلاف ثیاب و امثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده اما در جانب وجوب که مذکور شد ضعیف است البود و در تریز و فانی از حدیث ابن عمر و ابن شعیب عن ابی بن جده آورده که زنی نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با او دختر سکه بود و او را در دست دختر سکه دو دستانه بود از طلا فرمود آیا میدی سکه زکوة این را گفتن لای رسول الله نمیدم فرمود خوش می آید ترا که پدر در کار تقالی روز قیامت و دوستانه از آتش پس بر آن زن دستوانه را و عینا خست بجانب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت هذا لله و رسول الله این لفظ ابی داؤد است

و سنائی گفته که زنی آمد از اهلی بین و ذکر کرد باقی حدیث را و در روایت ترمذی آمده که دوزن آمدند نزد آن حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم و در دست آنها دو سوار بود و حدیث و شنبلی گفته که ابن قطان گفته است که اسناد این حدیث  
صحیح است و نیز روایت کرد ابو داود و حاکم بر شرط شیعین از عائشه که گفت در آمد برین رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و سلم پس دید در دست من انگشترهای بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عائشه گفتم ساخته ام آنها را تا ببارا بیم  
خود را برای تو فرمود آیا او سبکی زکوة این را گفت نه فرمود پس است اینها برای اتش دوزخ و زکشتی در شرحی گفته  
که در اسناد این دو حدیث سخن است و در روایت سوطی آمده که ام سلمه گفت که می پوشیدیم من حلی از ذهب گفتیم  
یا رسول الله اینها و خجل کنز است فرمود هر چه زکوة او داد کند کنز بنو و مادر جانب عدم و موجب احمد گفته است که  
نیکس از صحابه اند که مذیب ایشان عدم و موجب زکوة است ابن عمر و عائشه و انس و جابر و اسما بنت ابی بکر و از جابر  
مرفوعاً نیز آمده و آن ضعیف است انتقی و بیقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعاً که لیس فی الحلی  
زکوة باطل است و اصلی ندارد و آنچه مرویست قول دوست و مرویست که ابن عمر می پوشانید نبات و جوی خود را  
حلی ذہب و بیرون نمی آورد زکوة آنرا و نیز آمده که عائشه می پرورد نبات برادر خود را که متیم بودند در کنار خود می پوشانید  
ایشان را حلی و بیرون نمی آورد از آن زکوة و این احادیث در جامع الاصول مذکورند و اسما بنت ابی بکر  
می پوشانید نبات خود را ذہب مانند پنجاه هزار و زکوة نمیداد و ترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم و دنیا  
بعض صحابه و تابعین گفته فی الحلی زکوة و سفیان ثوری و عبد الله ابن المبارک باین قائل اند بعض صحابه  
که ابن عمر و عائشه و جابر ابن عبد الله و انس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة و بعض فقهائے تابعین  
برین اند و مالک ابن انس و شافعی و احمد و اسحاق قائل اند باین و صحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله  
و سلم درین باب چیزی است انتقی و بعض گفته اند که مراد زکوة حلی بجا نیست و این آنهاست روایت کرده شده است  
این تاویل از سعید ابن السیب و حسن بصری و غیر ایشان و در دو حدیث دیگر که مذکور است چنانکه قول  
دی سبحانہ تعالیٰ و یمنعون الماعون که ذاقال از زکشتی و در مقاصد حسنه میگوید که این را بعضی از فقها بعنوان  
حدیث نقل کنند و آن نزد حق از حدیث کامل بن العلاء از حبیب بن ثابت از زویل ابن عمر ثابت است و از طریق  
تتاوه و شعبی از سعید ابن السیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت بلیس و یار و با آنچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ  
مصنف عدم صحت حدیث است در باب زکوة حلی نفیاً و اثباتاً بلکه نفی آن احادیث است باین و در اثبات خود احادیث  
آمده که بعضی آنکه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذہب امام ابو حنیفه است و الله اعلم و در باب زکوة حلی با کثرت روایات  
چیزی ثابت نشده و در باب زکوة خضر اذات چیزی ثابت نشده و در این هر دو باب سابقاً و در باب زکوة و صدقات  
گذشته است و در باب سوال اطلبوا من حسن الوجوه و آنچه درین معنی است مجموع باطل است و در مقاصد  
حسنة میگوید که طبرانی بلفظ اطلبوا الخیر عن حسن الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه بن اسیر بن جده مرفوعاً آورده  
و همچنین آمده نزد ابی یعلی و این مشهور است و مراد از طرق است از انس و جابر و عائشه و ابن عباس و ابن عمر و ابی بکر  
و ابی هریره و لفظ اکثر ایشان نیست که اطلبوا الخیر عن حسن الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر عن حسن الوجوه و لفظی اطلبوا الخیر  
حسن الوجوه و در لفظی اطلبوا الخیر و لفظی اطلبوا الخیر و این هر دو لفظ نزد عسکری مستند و نزد بعضی از زیاده



که سه خیر بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ترک ننمیداد آنها را در سفر و حضر سنت فجر و روزه عاشورا و سه روزه در سمره و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد شده که بتجدد طرق جبر آن نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طریق بهیقی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه و آله وسلم من وسع علی عیاله و ابله یوم عاشورا و وسع الله علیه سائر سنه و گفته که این حدیثیست که در بعضی نسخ نیست و لیکن حسن است بر آن ابن حبان مرآة طریق دیگریست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر و در وی زیادات شکره است و ظاهر کلام بهیقی در آنست که حدیث توسعه حسن است برای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طریق معتدده از جامعه صحابه مرفوعاً و گفته که این اسانید اگر چه ضعیف است لیکن چون منم کرده شود بعضی بعضی قوتی پیدا کند و انکار این تمسک در توسعه چیز سه وارد نشده و هم است کذا فی الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعضی کتب آنرا اخصال عشره گفته و بنظم در آورده است محدثان آنرا اصلاً قبول ندارند و موضوع و منقرع گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح نموده است و احتمال سنت است علی الاطلاق و تخصیص آن بر روز عاشورا بدعت است اما آنکه شیخ گفته که سه کشیدن در روز عاشورا بدعت است که کشندگان امام حسین ابتداء کرده اند و به آن چه بایا مقصود آن جامعه مقهور زینت و زیب و سرور بود یا سمره کنند و نیک و نیک و سر مبارکی نگاه کنند و در حکایات آمده است که بعضی از آن اشقیایان چون شریف وی سمره کشیدند نعوذ بالله من ذلک و بعضی طرق آمده که من استحل بالاثم یوم عاشورا لم یرد عینه ابداً و مقاصد گفته که حاکم بهیقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که این بیست شکرست قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و محل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست که درین روز هم از منبذات فرقه افضیه مثل ندبه و نوحه و عز و امثال آن چنانکه کنند که آن نه از داب مومنان است و الا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی و آخری سیودیدان هم از بدع ناصیه متعصبه بابل سمیت نبوت سلام الله علیه همین از عید گرفتن آن روز با ظهار فرج و سرور و زینت و خضاب و احتمال و لبس ثیاب جدید و توسعه نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقایله فاسد باسد و بدعت بدعت و شریعت و در آورده شده در آن حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه از پیغمبریک از اصحاب و نبی داشت آنرا پیچیک از آنکه مسلمین نه از آنکه از آنکه و نه غیر ایشان و وارد شده درین باب در کتب معتدله چیزی نه شیخ گفته یکذکر فی الصواعق المحرقة و الله اعلم و در باب روزه و رجب و فضل آن چیزی ثابت شده بلکه راست آن ثواب شده بنا بقا در باب صیام ذکر و روزه این ماهها رفته است حاجت با عاده نیست و در باب الحجامه لفظ اصحاب چیزی صحیح نشده در نیاب نیز در کتاب صیام شریع در کلام کرده شده است و در باب حج و قبل ان لا تنجو او حدیث سنن ابی کنان و لم یصح فلیست ان شاء الله و یا و ان شاء الله فیما فیها چیزی ثابت شده مضمون این حدیث تا کید و سب و کفر در وجوب حج و بنا بر آنست در ادای آن نیفر مایه حج کنند پیش از آنکه نتوانند کرد آنرا و هر کرا قدرت است استطاعت حج پیدا نشد و حج نکرد برابر است حازه یردین یهود بمیرد یا بر دین نصاری و حدیث حج و قبل ان لا تنجو را سنن ابی کنان از عبد الرزاق آورده و گفته که ابو نعیم و دیلمی از طریق وی از ابی هریره مرفوعاً آورده اند و گفته که نزد قرطبی در سنن نیز آمده و دو کس از رواة این طریق مجول اند و زخشره آنرا در کشف آورده و نزد ابن اسیر شیهه از ابن عمر مرفوعاً آمده



و ابن حبان و حاکم و بزار و طبرانی نیز آورده است و سیوطی از حدیث حاکم و سیوطی از علی و ابی هریره آورده و در بعض  
 طرق این زیادت آمده که حج کنند پیش از آن که حج نتوانند کرد در آن وقت که نیشینند اعراب بر اطراف وادیهای  
 خود و گمانند رند هیچ یک را که در آید آنرا یعنی مکه را و در روایتی آمده که من می بینم حیثی خردگوش که دست و پا را  
 که در دست وی کلندست و یران بیکند کعبه را سنگ سنگ و این خبر است از احوال آخر زمان و اما حدیث ثانی  
 من انکنت الحج الحدیث تتردے آنرا از امیر المومنین علی بلفظ من ملکنا و اوراحله سیلغه الی بیت الله و لم یحج فلان علی  
 ان میوت میو دیا و انصر انیا آورده و گفته اند حدیث غریب لا تعرفه الا من هذا الوجه و فی استاده مقال و هلال ابن  
 عبد الله مجهول و الحارث لم یضعف فی الحدیث و در باب کل قرض جر منفعة فور بواجبیری ثابت نشد شیخ عبد الرحمن  
 ابن ربیع که از متاخرین علما و محدثین دایرین است در کتاب تمیز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الله من الاحادیث  
 این حدیث را از حارث ابن ابی اسامه و سندش از امیر المومنین علی مرفوعاً آورده و در معنی این حدیث احادیث  
 در مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجه و سیوطی در شعب الایمان از انس آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون قرض دیدگی از شما و هدیه بفرستد یعنی مستقرض لبسوی وی یا سوار کند بر دایه خود باید که سوار نشود و دایه را قبول  
 نکند بدیهه را اگر آنکه پیش از قرض میان ایشان نخستین معامله میرفته باشد و هم از انس از حدیث بخاری در تاریخ  
 آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون قرض دیدموی مردی را باید که بگیرد از وی بدیهه را و آنرا  
 صحابه درین باب نیز آورده و در باب الانکاح الالبولی و شاید عدل خیر کے صحیح نشد حدیث الانکاح الالبولی را  
 در جامع الاصول از ابی موسی اشعری از حدیث ابی داؤد و ترمذی آورده و در مشکوٰۃ از احمد و ابن ماجه و دارمی  
 نیز آورده و در کشفی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی و صححه ابن المذینی و غیره و سیوطی از احمد و ترمذی  
 و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس از احمد و ابن ماجه از عائشه آورده و الانکاح  
 الالبولی و السلطان ولی لمن لا ولی له و حدیث الانکاح الالبولی و شاید ابن را از طبرانی از ابی موسی آورده و الانکاح  
 الالبولی و شاید عدل را از بهیقی از عمران و از عائشه آورده و ترمذی در جامع خود حدیث الانکاح الالبولی را  
 از ابی موسی بطرق متعدده آورده و گفته که درین باب از عائشه و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک  
 حدیث آمده و گفته که در حدیث ابی موسی اختلاف رواة است و آنرا تفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عائشه  
 ترمذی حسن است و ترمذی حدیث الانکاح الالبولی را مانی خد و وضع کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زانیات آنرا نمیکند نکاح میکنند نفسهای خود را بغیر بنیه و گفته که رفع کرده انجبت را  
 عبد الله علی در کتاب تغیر و موقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و هذا صح و گفته که حدیث عبد الله مرفوعاً  
 غیر محفوظ است و بنید انهم هیچ یک را که رفع کرده او را مگر انچه فرویت از عبد الله علی از سعید از قتاده صحیح است  
 که روایت کرده شده است از قول ابن عباس الانکاح الالبولی و درین باب از عمران بن حصین نیز آورده است  
 بدانکه در نکاح امرأة بالغه بی اذن ولی و تزویج وی نفس خود را اختلاف است میان ائمه امام شافعی و مالک  
 و احمد برین اند که جائز نیست و تنسک ایشان بهین حدیث الانکاح الالبولی است که در وی مشایخ حدیث را  
 سخن ست چنانکه معلوم شد و حدیث دیگر است که آنرا احمد و ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجه و دارمی از عائشه روایت

کرده اند که ایام را نکست بخیر اذن و بیسافکا جا باطل سه مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب  
 و علی ابن ابی طالب و عبداللہ ابن عباس از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین جانب اند و ندیدیم خفیه  
 آنست که نکاح بالغه بے اذن و کسے جائزست و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی کہ فرموده است حتی تنکح زوجا غیره +  
 اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد کہ نکاح از وی جائزست و لابد این در بالغه خواهد بود و اصحاب کتب ستم  
 غیر بخار سے روایت کرده اند از ابن عباس کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایچ یعنی زنی شب  
 حق ستم نفس خود از وی خود و بیکراستیدان کرده میشود و اوراد نفس او از او و او خاموشی ست و در روایت  
 بخار سے آمده کہ خنسا بن شد ام را پسرش تزویج کرد و وی شب بود پس ناغوش آمد و پیرا و نزد حضرت آمد  
 پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رو کرد و نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار کند بکناح صحیحست اقرار دے  
 و اگر انشاء عقد از وی صحیح باشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق و غیره اگر زن بالغه خود را بغیر کفو بد نکاح وی  
 صحیحست و لیکن او لیارا اعترا من بدان میرسد کہ نزد حاکم بروند و طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفہ  
 باطلست و گفته اند کہ این صحیح و احوطست و علیہ الفتوے فی زمانہ اذ قال الشمنی اما نکاح بغیر مینه و مشہود  
 اتفاقست مراست را بر طبلان آن و ترمذی گفته مگر نزد قوے از متاخرین اہل علم انتہی و در بعض روایات  
 نادرہ غیر معمول از بعض خفیه نیز سے آرند و ندیدیم صحیح مقرر نزد ما آنست کہ حضور شاہدین کہ مجتمع باشند در سماع  
 قول زوج و زوجہ شرطست و اگر یکے بشنود و برود و باز دیگرے بیاید و بشنود جائز نیست و نزد یکے دو وزن  
 نیز جائزست و ندیدیم احمد نیز یہینست و در باب امر با اتحاد سرار سے خیر سے ثابت نشدہ و در ترمذیہ اشعریہ  
 از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده کہ علیکم بالسرار سے فان من مبارکات الارحام و در روایت عقیلہ فائز  
 انجب اولاد او اگر چه در استناد اینہا کسانے اند کہ حدیث آنہا صحیح نیست و لیکن طریق اول حاکم در مستدرک  
 آورده و ثانی شاہد اوست و او را شاہد دیگرست کہ روایت کرده است او را ابو عمر در مسند خود و حافظ ابن حجر  
 گفته کہ این مرسلست کہ لا باسست با سنا و سے و شاہد دیگرست از مرسل مکتول کہ روایت کرده او را سعید بن  
 منصور در سنن خود و شاہد دیگر از مرسل علی ابن الحسین کہ روایت کرده آنرا ابو زکریا بنجا رے در فوائد خود و از  
 شواہد اوست ایچہ احمد و ابو یعلیٰ از ابن عمر آورده اند کہ انکما کما امہات الاولاد فانی ابایکم الا نعم یوم القیمۃ انتہی  
 و ابن عدی از علی و ابن عباس و انس آورده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ سیکہ طوش دار کہ ملاقات  
 پیرو دگار تعالی را پاک باید کہ تزویج کند مرا بر او اگر چه در اسناد این جامعہ منکر و مجروح اند و لیکن روایت ابن  
 ماجہ من اراد ان یلقی اللہ ظاہر او مطہر اقلیت زوج الحرائر کہ اسناد و سے سالمست از ان شاہد اوست و در مقاصد  
 آورده کہ الحرائر صلاح البیت و الاماء فساد البیت اوقال ہلاک البیت و حکم بضع او کرده و سیوطی در جمع الجوامع  
 نیز آنرا آورده و در باب مدح غزوت چیز سے ثابت نشدہ احادیث صحیحہ در مدح و ترغیب نکاح حیدان واقع  
 شدہ کہ از آنجا دم غزوت بر وجه اتم لازم آید و بصریج نیز احادیث و روایات چنانچہ گفته آید و مدح غزوت نیز  
 در بعض احادیث کہ متضمن ترغیب از نکاح اند آمدہ و مصنف بر آنہا حکم بقدم ثبوت میکند چنانکہ دلیلی در مسند نفوس  
 از ابی مالک اشعر سے آورده کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ بہن ترین و شمنان تو زوئہ تست کہ

ہنجا گئے سیکند ترا و آنہالی کہ ملک و کان تواند و طبری از حدیث مذلیفہ آورده فتنہ مرد در مال اوست و در زو جہ و سے  
 و دل و دی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حدیثی آورده کہ می آید بر مردم زمانے کہ فاضل ترین  
 اہل آن زمان کسی بود کہ خفیف الحاد باشد گفتند یا رسول اللہ خفیف الحاد کیست فرمود قلیل العیال و در روایت ابو علی آمدہ کہ خفیف  
 کسی است کہ اوراد اہل است و نہ ولد و در مقام حدیث را از ابو علی در سند خود از حدیثی مرفوعاً آورده و توضیح  
 کردہ و گفتہ کہ اگر صحیح است محمول است بر ترتیب و تہجد و در ایام فتن و گفتہ کہ درین ہی احادیث بسیار است ہر ہی یکی از انہا  
 حدیث آنست کہ از ابن مسعود مرفوعاً آورده اند کہ پیادہ بر مردم زمانی کہ حلال شود و روی غروب و سلامت مانند مرتجع دین  
 را دین وی مگر آنکہ بگزید از کوہی بکوہی الحدیث و از ابی امامہ نیز مرفوعاً آمدہ کہ مضبوط ترین دوستان من مومنہا است  
 خفیف الحاد و عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیہ و پوشیدہ است در مردم و اشارت کردہ نمیشود و پیوستہ  
 با صلح و امثال آن انتہی و خطیب از سعادت ابن جبل آورده کہ فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رسید  
 شمارا فتنہ ضرا یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و محو فترین آنچه میترسم بر شما فتنہ سداوست یعنی غنا  
 و ثروت از جانب زنان و قتیکہ پیوستہ سوار زہیب و چادر شام را و عصب من را و در تعب و مشقت اندازند  
 غنی را و تکلیف کنند فقیر را بچہ نیامہ و در احادیث کثیرہ بطرق متعددہ بالفاظ مختلفہ آمدہ کہ الولد محبہ نملہ مجاہد  
 و آمدہ کہ کمترین ساکنان بہشت زنانند و این معنی در صحیح نیز آمدہ کہ ہلاک مردم در وقتی است کہ اطاعت کنند زنان را  
 و آمدہ کہ پیچ صبا حے نیست کہ دو فرشتہ نہان کنند کہ واسع بر مردان از زنان و واسع بر زنان از مردان و آمدہ  
 کہ اکبر گناہان نزد خدا نیست کہ ضائع کند مرد کسی را کہ قوت او بر دست و با جملہ احادیث و رفتنہ نسا و اولاد  
 و قوت عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمدہ و مفہوم آنہا ہمہ ناظر بحد غریب است مگر آنکہ مقصود شیخ عدم ثبوت  
 این لفظ است و اللہ اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح کہ متضمن ذم غریب است اند احتیاج بذکر آنہا نیست لیکن  
 احادیث مصرحہ بذم غریب سخاوے در مقابلہ از ابو علی و طبرانی از ابی ہریرہ آورده کہ گفت اگر باقی ماند  
 از اجل من مگر یکروز ہر آئینہ ملاقات نیکنم خداوند تعالی را مگر ہر روز چہ شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم کہ گفت شرارکم عراکم بدترین شما مردمان عیالہ زیندہ و در روایتی آمدہ ان من سئسا النکاح  
 شرارکم عراکم و از اہل اسواتکم عراکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمدہ و احادیث دیگر نیز درین باب آمدہ  
 و تمامہ آنہا ضعیف اند و خالی از اعتبار است و رجال آنہا مجهول و متبرک و لیکن بچاے ترسیدہ کہ حکم بوضع  
 آن توان کرد انتہی و در باب مدح حسن خط و تحریرین براموختن آن چہ فیوض ثابیت شدہ در مدح حسن خط  
 قول مشہور است کہ علیکم بحسن الخط فان من مفاہج الرزق ادر جمع البہار فہل میکند کہ موضوع است انتہی و بعض  
 گویند کہ این قول امیر المومنین علی است و سیوے در جمع الجوامع حدیثی ذکر کردہ بلطف الخط احسن نیز یاد الحق  
 وضوحا و در تحریرین براموختن خط آورده من الصدقہ ان یعلم الرجل القلم فیعمل بہ و لعلہ و در رسائل خود از بہیقی  
 آورده کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلیہ الکتابۃ و اسباۃ والرمے و از  
 عبد الرزاق در مصنف از عمر بن الخطاب آورده کہ وے بامراے شام نوشتہ کہ تعلیم کنید رے را و تعلیم کنید  
 ضبیا را و در کتابت و سباحۃ و از ابن سعید در طبقات آورده کہ گفت بود اید بن الحنفیہ کہ رے نوشت

بجہت درجائیت و کتابت در عرب قلیل بود و نیک سید نشند سباحت را حرمی را در هر که در وی این خصائل می بود  
درجائیت و اول اسلام او را کامل میگفتند و این صفات جمع بودند سید و میگفت حجاج مرعوم اولاد خود را که تعلیم  
کن ایشان را سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی را که می نویسد از جانب ایشان و  
نمی یابند کسی را که سباحت کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم در علمیه و از ویلمی در  
مسند الفردوس از ابی ہریرہ آورده کہ حق ولد بر والدین است کہ نگاہ دارد او را نام نیک تر و بی کند چون بالغ شود  
و تعلیم کند او را کتاب اگر مراد کتاب کتابت بود نہ قرآن و کتب دیگر و بعضی مفسران کتاب را در قول حق تعالی کہ در شان  
علیہ السلام فرمود علیہ السلام و حکمت کتابت تفسیر کرده اند و گفته اند کہ وی علیہ السلام حسن الخط بود و تفسیر  
و نیز فی الخلق ایشاء و نیز آنرا در اصل ساخته اند تعجبیہ صحیح است کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حکم امتی است کہ  
حکمت الہی اقتضا سے آن کرده بود خط و سواد نداشت و چون این حجت نبوت و دلیل کمال می بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
نسبت نقصان را بذات شریف دی راہ بنود و کریمہ و ما کنست تتلو اسن قبلہ من کتاب ولا تخطہ بینک اذا لا تارتاب لہ بطول  
سبب است و فرمود وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نحن امیون لا نعلم الکتاب الا بحساب ایچہ نسبت کتابت مناشیر و مکاتیب  
بحضرت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده اند باعتبار مجاز مشہور است کہ نسبت فعل با مرست و بعضی گفته اند کہ چون تمام شد  
معجزہ وی وثابیت شد نبوت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر بدست مبارک خود چیزی سے نوشته است بحجت تیمم و فی الفضائل  
و خواص نوعیہ و سخن درین باب زیادہ بر نیست و در شرح مشکوٰۃ آورده شدہ است و اللہ اعلم و در باب نبی از بریدین گذار  
چیزی ثابت شدہ و در مشکوٰۃ از حدیث ابوداؤد و دے آمدن قطع سدرہ صدیق اللہ را سہ فی النار کہ یکہ قطع کند درخت  
کنار راستہ نگون گرداند او را ضای تعالی در آتش دوزخ و گفته کہ این حدیث مختصر است و تمام حدیث نیست کہ من قطع سدرہ  
نہ فلاحہ یستطل بہا ابن اسبیل و البہائم غنما بغیر حق کیونکہ فیما صوب اللہ را سہ فی النار و در مجمع البحار گفته کہ پس بعض  
میگویند کہ مراد بدان سدرہ مکہ است زیرا کہ دی حرام است یا سدرہ بدینہ و تنی از جہت آنکہ تا سبب انس و ظل گردد  
مرکبے را کہ مهاجرت میکند بسوے و سے و بعضی گفته اند کہ مراد سدرہ صحرا است کہ راہیان و حیوانات در سائر  
آن می نشینند و بعضی گفته اند کہ مراد سدرہ مملوک غیر است کہ قطع میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکہ این حدیث  
مضطرب است زیرا کہ راوے عروہ است کہ قطع میکرد و از جوب او در ایساخت و اجماع است علماء ابرار باحت  
قطع و سے انتہی پوشیدہ نماند کہ وجوب سے کہ برائے نبی از قطع آن مذکور شد عام است خصوصیتی بسدرہ ندارد و اگر آنکہ  
بحجت خصوص واقعہ بودہ باشد یا بحجت آنکہ وجود و سے در صحرا سے عرب کثیر است چنانکہ ام غیلان و مانند آن  
و اگر کراہت قطع آن بحجت میوہ و سایہ دار سے دی باشد و تعلق بعضی از مصالح دینیہ بدان چنانکہ شستن دست  
بآب جو شامیذہ برگ و سے یا بودن و سے از درخت بہشت و نمونہ از سدرہ المنتہی کہ مقام شہادے علوم خلافت  
و ملائکہ مقربین است دور نباشد و در فضل میوہ این درخت کہ او را بنی میگویند یکسرتون نیز در مجمع البحار مع آورده  
کہ چون اللہ تعالی آدم صلی علیہ السلام را بر زمین آفاند اولی چیز سے کہ از میوہ ہاسے زمین خورد و بنی بود و در سہ  
عن ابن عباس و در باب فضل و ذم عدس چیزی سے ثابت نشدہ و همچنین در باقلا و حب و جز و باد و نخان و انار و مویر  
بلکہ زما و قہ درین باب وضع احادیث کرده اند و در برنامہ محمد ثمان در آورده شیعہ اسلام را محمد لہم اللہ انما عدس و در حدیث

از حدیث طبرانی از واثقه مرفوعاً آورده که قدس العلی لسان سبعین نبیا آخرهم عیسی بن مریم میگویی که بپا که  
یا کرده شده است عدس بر زبان هفتاد و پنجمی که آخر ایشان عیسی بن مریم معلوم است و سلامه علیهم اجمعین میگویند  
که اسناد کرده است این حدیث را ابو نعیم در معرفت و از طریق هی آورده است دلمی از حدیث عبد الرحمن ابن ادم  
بزیادت آن یزقن القلب و یسرع الدم یعنی وی رقیق و نرم میکند دل را و زود وی آرد اشک او در روایتی فانه میگوید  
و آن یزقن الحدیث و درین حدیث این زیادت نیز آمده و علیکم بالقروح فانه میسدد الفواد و یزید فی الدماغ یعنی  
لازم گیرید خوردن که و را که و س قوت میدهد دل را و زیادت میکند دماغ را و گفته که عبد الرحمن بن کور مجوس  
و معلوم نشده است صحبت و س مرتضی بن پیغمبر را صلوات الله علیه و آله و سلم و گفته که درین باب چیزی از علی ابن ابی طالب  
نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در ترجمه سلم ابن سالم در تاریخ خود که ابن المبارک پسر سید شاذان حدیث  
که تقدیس کرده شده است عدس بر زبان هفتاد و پنجمی گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنی  
چه جاس هفتاد و پنجمی و گفت که و س موزی است و منفخ و گفت که حدیث کرده است شمارا این حدیث گفتند  
سلم ابن سالم گفت از که گفتند از تو پس تعجب کردان و این صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک الطالان از  
و حافظ ابو موسی مدنی نیز ابطال آن کرده و این جوی این را در موضوعات ذکر کرده انتی و در تزییه الشریقه حدیث  
علیه را آورده و در اسناد و س طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبد الرحمن بن دلم را نقل نموده و قصه  
ابن المبارک را نیز آورده و لیکن گفته که بهیچ این حدیث را در شیب الایمان روایت کرده و لیکن شقطع و در اسناد  
وی کسی است که توشیح کرده و از ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز میکنند و روایت کرده است ابن اسنی در کتاب  
طب که پیغمبر از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد دیدگاه خداوند س قساوت قلوب خود را حکم شد  
بخبر و عدس که وی نرم میکند دل را و اشک ساجی آرد چشم را و بی پروا و وی طعام ابرار است و این حدیث نیز  
منکر است و الله اعلم و اما با قلام در مقاصد حسنه همین قدر گفته که حدیث الباقلاء لیس ثابت اما معلوم نشده مخصوص  
که آن حدیث که امست و اما جین یعنی پیغمبر در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و از ابن عمر آورده است که گفت آورده  
نزد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم کاه پیغمبر در تبوک از عمل نصاری پس طلبید آن حضرت صلوات الله علیه و آله و سلم  
کار در او بسم الله گفت و برید و بخورد و سیوطی مثل این از ابن عباس و در غزوه طائف آورده و ابی نعیم و بهیچ از پیغمبر  
آورده که گفت پسر سید شاذان رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از جین فرمود و قطع با سبکین و از ذکر اسم الله تعالی  
علیه و از ابی داؤد و طیا السی و احمد و طبرانی باین لفظ آورده که نهید و روی کار در او بر بدینام خدا بخورد و از پیغمبر  
شهاب آورده که گفت پسر سید عمر بن الخطاب را از پیغمبر گفت پیغمبر ساخته میشود از شیر و آب و لبای پس بخورد و از او ذکر  
کنند نام خدا را و باید که فریب ندهند شمارا دشمنان خدا و از حمزه زیات آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجا  
کثیر بن شهاب که اگر کن کسی را که با نسبت که بخورد نان قطیر را به پیغمبر که باقی ترست درم و اوها ابن عساکر فی تاریخ و از  
فونه بن قدامه آورده که گفت آمد مار کتاب عمر بن الخطاب که بخورد از پیغمبر اگر آنرا که ساخته اند مسلمانان اهل کتاب رواه  
البیهقی و از شقیق آورده که گفته شد عمر را که قوی است میکند عین را و بی اندازند روی نافع فسر مود نام خدا برید  
بخورد و رواه عبد الرزاق فی المجامع و ابن ابی شیبه از علی آورده که بگذاشت پیغمبر در دست و فرمود که میدانی که چگونه



میخوری این را بسم الله گو و بکاروش بر و بخور و رواه بنیاد ابن اسیری و سید احمد ابن ازرق و کتاب النبی صلی الله علیه و آله  
میگوید که از رمضان و رع اعتبار از اکل حبین رومی است نه غیر وی زیرا که می گویند در و س الفقه صفت است  
شحم خنزیر و با وجود آن نه حرام است از جهت عدم جزم بدان انتہی این احادیث و آثار است که در حبین  
یا فله سفد و در وی از مخرج دوم وی چیزی نیست مگر از حلق حرکت وی و گویند که قول مصنف و همچنین در باقلا عطف  
بر فضل است نه بر عین و اینها همه نزد وی ثبوت و صحت ندارد و الله اعلم اما جز در تنزیه شریقه از ابن عباس بسبب طریقی دارد  
که همه آن منکر اند از حبین و او را بخور و افاد اما را فی الجوف صلا شفا و میگویند بنیر و جوز هر دو در دند چون گوارا شوند  
در شکم میگردند و او را و خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر است و این عساکر گفته که این از وضع محمد بن مارون است  
و اما باذنجان در مقام حسن گفته اند که حدیث الباذنجان لما اكل له یعنی باذنجان بهر تنبیه بخورند بر آید باطل لا اصل له  
اگر چه اسناد کرده آنرا صاحب تاریخ نخل و شیخ ابن حجر گفته که وقوف نیافتم من پیرین حدیث و لیکن یافتیم در بعض اخبار از  
روایت ابی علی ابن زبیر الباذنجان شفاء و لادافیه و صحیح نیست و شنیدیم از بعض حفاظ که میگفت که این از  
وضع زنادقه است و زکشی میگوید که هیچ میکنند باین عوام تا شنیدیم قائلی را از ایشان که میگفت این صحیح تر است  
از حدیث نام از مزم لما شرب له و این خطا قبیح است و نیز گفته که دلیلی از حدیث محمد بن عبد الله قرشی از جعفر ابن  
محمد آورده که گفت بخورید باذنجان را و بسیار بخورید از آن زیرا که وی درختی است که ایمان آورده است بخدا  
غزو جبل و شیخ ابن حجر از دلیلی از انس آورده و دلیلی بی سند از ابی هریره آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
فرمود بخورید باذنجان را زیرا که وی درختی است که دیده ام من او را در حبش المأوی گواهی داده است فرخه را را  
بحق و مرا به نبوت و علی را بولایت الحدیث و در همین حدیث آمده که هر که بخور و او را با عقدا دانیکه وی در و هست باشد  
مرا و آرد و هر که بخور و با عقدا و او را باشد مرا و او را و گفته همه اینها باطل است و حرمله گویند که از شافعی شنیدیم که  
نهی میکرد از اکل باذنجان بشبب اخرجه ابی حنیفه فی مناقب الشافعی انتی کلام المقاصد و در تنزیه ابی حنیفه  
ابن عباس آورده که در ولیمه می بودیم طعامی آوردند که در وی باذنجان بود و در و س از قوم گفت یا رسول الله  
یا ذنجان بتیج سودا میکنند پس بخور و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم باذنجان را در قفه فرمود باذنجان شفاء  
از هر درد و نیست و در و س و این حدیث را نیز نسبت بوضع کنند و در حدیث دیگر موضوع نیز آمده که بنیکه بقله است و یا  
در شیر بنید از نذر او در زیت کشند و بخورید از آن و بسیار بخورید زیرا که و س اول شجره است که ایمان آورده  
بخدا و و س مورث حکمت است و در طب دماغ و مقوی ششانه و کثیر جماع و این نیز کذب و مغتری است جلالت  
ذکر و س مرفوعاً و با حمله گفته اند آنچه در باذنجان نمی آرنده همه موضوع و باطل است و الله اعلم و اما انار در جمیع الجوامع  
از ابن عدی و ابن عساکر از ابن عباس می آرد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما من رمانه  
من رمانکم الا و یلقی بجنبه من رمان انجته نیست هیچ اناری از انارهای شما مگر آنکه در شکم وی دانه هست از انار  
و ابن عدی گفته که این حدیث باطل است و در یقاصد گفته که دلیلی این را از ابن عباس مرفوعاً آورده و سند ضعیف است  
و در تنزیه الشریقه گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد وی محمد بن الولید بن ابان است و نیز گفته که ابن حبان  
ابن محمد بن الولید را در ثقات آورده و گفته که گاهی خطا میکنند و غریبی آرد و در این حدیث را شایسته است

از قول بن عباس موقوفاً که طبرانی آنرا روایت کرده و رجال وی رجال صحیح اند و سبقتی در شعب الایمان نیز آورده  
دوم در جمیع الجوامع آورده که امام جعفر بن محمد از ابائے کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المؤمنین علی آورده که  
نفس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بخورید انار را زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی آب نیست  
و نیست در وی دانه که نمفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را و نگاه دارد شیاطین را چهل شب و در سند این حدیث  
مجاہیل اند و نیز آورده از ثعلبی که فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم لازم گیرید بر خود به خوردن انار و بخورید او را  
به پیروی که دماغ معده است و هر زمانه که از آن در معده افتد روشن گرداند دل را و حدیثی در سند این حدیث نیست  
مجاہیل اند و نیز آورده که خطیب و جامع از ثعلبی آورده که گفت بخورید انار شیرین را که و سوائے صاف و خالص کنند و معده  
است و از مر جانده که گفت دیدم علی را که میخورد انار را و هر دانه که از وی می افتاد سبقت و میخورد و راه الهی و اما  
مؤید را حدیثی ذکر آن بخصوص مع و دم و سوائے چیز سبقت می افتیم مگر ذکر عنب علی الاطلاق و در زیر به شریعه از این  
عباس آورده که گفت میخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عنب را معشر و راه العقیله و الهی و پس از سناد قوی و  
نیز آورده که شمار است در عنب پنج چیز حلال میخورد آنرا و حالیکه عنب است و می نوشید و حالیکه عنب است و میگیرید  
از دس زبیب و رب و غل و راه العقیله عن ابی هریره و لایح و آورده بربع امتی لعنب و بطیخ و آورده که لازم گیرید  
بر خود لعنب و خبز زیرا که بهترین فواکه عنب است و بهترین طعام خبز و آورده که کلووا لعنب عنبه و میخورد آنرا که یک  
دانه زیرا که این طعام تروگوار تر است و بفارسی نیز آمده چنانکه بیاید تبخیه احادیث در شان طعمه فواکه و انار که  
بصحت نرسیده است بسیار است و چون مصنف تخصیص کلام باین اشیای مذکوره کرد و نیز اقتصار بر آن کردیم و بدانکه  
بصل و ثوم و کرکث احادیث صحیح در کراهت خوردن اینها و منع از دخول مساجد بطریق متعدد و صحیح و روایفته و  
جامع و مجالس نیز در حکم آنهاست و در بعض روایات مجمل نیز مدین حکم داخل شده و لیکن بعض احادیث غیر ثابت  
در بروج اینها نیز آمده اما در بصل در مقاصد حسن آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم یا علی اذ اتروا  
فلاتنفس البصل ای علی چون توشه همراه بردارے تو را موش بکن پیاز را و گفته که بنا که بخت و گفته مانند نیست حدیثی  
که و علی در سند الفروسی بی سند از عبد الله بن الحارث انصاری برادر بخیر میر فوغا آورده که علیکم بالبصل فانه  
یطیب النطفه و یصح الولد بخورید پیاز را که و سوائے پاک و صاف پیاز و نطفه را و سند است میگرداند و در  
تذریع الشریعه از ابن عمر آورده که مروی بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آمد و شکایت کرد گفت اولاد را  
امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بخوردن به بیضه و پیاز سواه ابن حبان و در سناد وی بخورید انار را  
ستم بکذب و در خوردن بیضه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع و الله اعلم و در مشکوٰۃ از حدیث ابی داؤد آورده که  
پرسیده شد فاما انش از بصل پس گفت عاقله نبی استی آخر عامی که خورد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم عامی بود که در  
بصل است انتی و بر تقدیر محبت این حدیث مانده خوردن آن بحسب تعلیم اباحت وی بود و نیز مکرره و حرام خوردن او خام که  
را حقه او نرفته باشد و الا اگر بپزند و میزانه در انجا که استی نیست و اما ثوم سیوطی در جمیع الجوامع از ثعلبی آورده که حضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بخورید سیرا و تداوے کنید بوسے که در وی شفاست از بفتاد و در دو اگر برین فرشته  
نمی آمد میخوردم او را و راه الهی عن علی و این حدیث را ابن شیع و طحا و سوائے و طبرانی در اوسط و انجم فی الحلیه و

عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال وابن الجوزی فی الواہیات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست و الله اعلم و انکراش  
در بعض احادیث غیر ثابتہ آمدہ کہ انکراش فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام و در لفظ فضل انکراش علی سائر البقول کفضل  
الخبز علی سائر الاشیاء و لیکن صحیح آنست کہ حکم او حکم بصل است و اما بقل در تنزیہ الشریعہ از ابن مسعود آورده کہ گفت  
رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم چون بخورید بقل را و خدا میداند کہ بوی وی نیاید یا دکنید مرا و در روایتی در و فرستید  
بر من و گفته کہ این حدیث منقطع است و در روایت وی عجاہیل اند و سخاوای و قول بدریج گفته است کہ صحیح نیست این حدیث  
انتہی و بعضی از علمائے متاخرین ابن را و فضائل صلوٰۃ علی النبی صلی الله علیہ وآلہ وسلم آورده اند و الله اعلم  
و در باب فضل لحم و آنکہ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم چیزے ثابت شدہ احادیث در فضل لحم با الفاظ مختلفہ آمدہ  
ولیکن سخن در صحت و ثبوت آنهاست و در مشکوٰۃ از ابن ماجہ از حدیث انس آورده کہ سید اکلم اللحم و در رقاصہ  
از ابن ماجہ و از ابن ابی الدرداء و آورده بلفظ سید طعام الدنیا و الآخرة اللحم و گفته کہ در روایتی بدل الآخرة  
و اہل النجۃ آمدہ و گفته کہ سند وی ضعیف است و لیکن اورا شواہد است از حدیث علی مرفوعا کہ سید طعام الدنیا اللحم  
ثم الارز اخرہ ابو نعیم فی الطب النبوی و از صہیب بلفظ سید طعام فی الدنیا و الآخرة اللحم ثم الارز و سید شراب  
فی الدنیا و الآخرة الماء رواہ الدیلمی و از بریدہ بلفظ سید الادام فی الدنیا و الآخرة اللحم رواہ البیہقی و کذا ابو نعیم فی الطب  
لیکن بلفظ خیر و ابو عثمان صابونے بلفظ سید الادام اللحم و از بریدہ بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم  
اخرہ ابو نعیم فی الحلیہ و ابن ضعیف است و در او عقیدہ گفته لا یصح فیہ شئ و در آورده اورا ابن جوزی در موضوعات و شیخ  
ابن حجر گفته ظاہر شدہ بر من حکم وضع برین متن و ابوالشیخ از روایت ابن سہمان آورده کہ گفت شنیدم از علمائے  
خود کہ میگفتند بود محبوبترین طعام ما نزد رسول خدا صلی الله علیہ وآلہ وسلم لحم کہ زیادہ میکند در قوت مشغول و وی  
بہترین طعام ما است در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را کہ بخوراند مرا سر از سر راستہ میکند آنرا پروردگار من  
و تنزیذی در شاکل از حدیث جابر آورده کہ گفت آمد ما را رسول الله صلی الله علیہ وآلہ وسلم در منزل ما پس بیخ کردیم  
ما شاتی فرمود گویا کہ ایشان دانستند کہ ما دوست میداریم لحم را و صحیح تر از ہمہ قول است صلی الله علیہ وآلہ وسلم  
فضل ما تشہ علی سائر الناس کفضل الشرب علی سائر الطعام و گفته است امام شافعی کہ اکل لحم زیادہ میکند عقل را  
انتہی کلام المقاصد و اما کہ تسک بحدیث ثرید نیاید آنست کہ ثرید در غالب احوال نمیشاید گریا لحم و در نہایہ گفته کہ مراد  
نداشتمہ عین ثرید بلکہ طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند کہ فضل طعام عرب ثرید با لحم است و لابد در مقام بیان فضل عیشہ  
اسرا ارادہ کردہ باشد نہ مطلق ثرید را فتم المراد و سیوطی ابن احادیث مذکورہ را بطریق دیگر نیز آورده و از ابن جابر  
نیز آورده اکل اللحم بحسن الوجہ و بحسن الخلق رواہ ابن عساکر و از سلمان آورده ان للقلب فرحہ عند اکل اللحم رواہ ابو نعیم  
و بیہقی و ابن عدی و ابن جابر از ابی ہریرہ نیز آورده کہ دل را فرحتی است نزد اکل لحم و ہر چہ در و سے فرحت است دل را  
النبۃ در و سے بہیم تکبر و اسراف است پس گاہ گاہی بخورید آنرا و از امیر المومنین علی آورده کہ گفت گوشت از گوشت  
بنیادہ سگردد و ہر کہ بخورد گوشت را تا چل روز پیر گردد خاق و سے رواہ البیہقی و ابو نعیم فی الطب در موطا از امیر المومنین  
عمر آورده کہ گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا کہ اورا بہت و فرحت است مثل فرحت شراب و ہم در موطا آورده  
کہ عمر مرے را دید کہ میخورد گوشت پس خواند این آیت را و اذ ہم طیباتکم فی حیواتکم الدنیا و استمتعتم بہا و در سبھی

و از فضائل

از بریدن گوشت بیکار و چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داود و مشکوٰۃ از بهیمنی نیز از عائشه آورده  
که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نبرد گوشت را بیکار و بیکار که آن از صبح تا جماعت و بخورد آنرا  
بدندان زیرا که این گوارا تر و سبکتر است و صاحب مشکوٰۃ گفته که ابو داود و بهیمنی گفته اند که این حدیث قویست  
و در تنزیه اش بهیمنی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
سیر یک شاة را بیکار و پس اگر حدیثی صحیح است در گوشتی باشد که نیک نصیج یافته و احتیاج به بریدن ندارد و آنچه  
در بریدن آمد در آنچه نصیج نیافته و حدیثی بنی طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعضی روایة وی ضعیف بلکه متروک و متهمند  
انتهی اما آنچه در جواز قطع لحم بکین آمده حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میتر  
از کتف شاة که در دست وی بود پس خوانده شد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را نماز پس بنیخت آن گوشت  
پاره را و کار داد که بدان سیر برید و برخاست و بگزارد نماز را و کرد و حضور و راه بخاری و سلم و دیگر حدیث مغیره بن شعبه است  
که گفت همان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یک شبی در خانه مردی فرمود تا پهلوی شاة را بریان  
کردند پس برگرفت کار را و تعجب کرد از خبر کردن بلال درین وقت الحدیث روایة الترمذی فی الشامل تنبیه همچنان که  
نهی از بریدن گوشت بیکار و در ویافته اگر گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز منع گونہ واقع شده و در جامع الاصول  
از صفوان بن امیه آورده که گفت بودم من که میخوردم یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میگرفت گوشت را بدست خود  
از استخوان فرمود نزد یک بگردان گوشت را از دین خود که و گوارا تر و سبکتر است روایة ابو داود و روی الترمذی  
نحوه و در باب فضل هر سببه چیز ثابت نشده و مجموع احادیث آن مفتر است و در تنزیه اش بهیمنی آورده که عائ  
پرسید از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طعامی از بهشت بر تو آمده فرمود آری آورده و بر من سیر  
و خوردم آنرا پس زیادت کرد در قوت من قوت چهل مرد و او در جامع من چهل چهل مرد را عقیل این حدیث را  
آورده و در سند و حسن محمد بن حجاج است و و کس واضح این است و غالب طرق دائر بر دست خطیب و بی از خلفه  
و خطیب از عیال ابن مره و عقیل از جابر بن عباس نیز آورده و باجماع این حدیث را طرق متعدد است و در بعضی  
رجال آنها اختلاف است و حدیث صحیح نیست و در باب نهی از اکل طین چیز ثابت نشده در جمع الجوامع حدیث  
از سلمان آورده که هر که بخورد طین گویا که امانت کرد بر قتل نفس خود را روایة الطبرانی و از انس آورده اکل الطین حرام  
علی کل مسلم روایة الدیلمی فی مسند الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین حوسب علی ناقص من لونه و نقص من جسمه هر که  
بخورد اکل حساب کرده شود بر آنچه نقصان شده از رنگ وی و جسمانیت وی و در روایتی زیاده برین آورده هر که  
بخورد کل را بر کند خدا را شکم او را روز قیامت با تیش هر قدر که خورده است از کل فاه این عیال در مقام حد  
حدیث اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دلیلی از انس مرفوعاً آورده و گفته که بی سند از جابر بن ربیع است که اکل الطین  
یورث الشقاق و از علی آورده که خوردن کل و بریدن ناخن بدندان و قطع کبیر از دوسو است و گفته که در بیاب تصنیف است  
مرای القاسم ابن منده را و لیکن بهیمنی گفته که روایت کرده شده است در تحریک طین حدیث صحیح نیست بکی از آنها  
و در تنزیه اش بهیمنی آورده حدیث آن الله خلق آدم من طین مخرم اکل الطین علی ذریته و نیز آورده که هر که بخورد کل را و  
اغتسال کند بوی پس تحقیق بخورد گوشت پدر خود را که آدم است و غسل کند بوی و نیز آورده هر که بخورد کل را گو یا خورد و بخورد

در تنزیه اش بهیمنی آورده

و نیز آورده که سوگند خورد و بر دو گارشاک عذاب کنسم اکل طین را مثل عذاب شارب غیر و از عا نشسته آورده که گفت  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا و ای عمیر انحر کل را که وی بزرگ میکند شکم را و زرد میکند رنگ را و میرد و در شنائی روی  
 و همه این احادیث یا ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزی که ثابت نشده در مقاصد حسنه میگوید که  
 طبرانی و ابن عدی از ابی امامه مرفوعاً آورده که الاکل فی السوق و ناکه یعنی خوردن در بازار پیش دم از دنیا نیست  
 همت است و سندن و ضعیف است و معارض است و او را حدیث ابن عمر که گفت بودیم مادر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم که میخوردیم و حال آنکه راه می رفتیم و می نوشیدیم در حال قیام آخره الترمذی و صحیح ابن ماجه و ابن حبان انتهی  
 و در تنزیه اشذیع گفته که آنرا ابن عدی و خطیب از ابی هریره و نیز ابن عدی و عقیلی از ابی امامه آورده و در صحیح  
 زیر که در دس جماعه مجروحان اند و عراقی اختصار کرده بر ضعیف و در باب بطبخ و فضائل آن چیز که ثابت نشده  
 و احادیث کتاب بطبخ مجموع باطل و موضوع است آنچه ثابت است از آن جمله آن است که کان رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم یأکل البطبخ در مقاصد حسنه در حروف الباء میگوید که ابو عمر و توقانی در بطبخ و فضائل و سبب جزوی تصنیف  
 کرده و احادیث و سبب باطل کرده و ابو القاسم نیمه گفته که کثرت طرق زیاده نمیکند مگر ضعیف را و نووی گفته که  
 این سخن غیر صحیح است انتهی و در حروف النجا گفته که حدیث خرزیه یعنی بطبخ و آنکه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 دوست میداشت آنرا و ابیث کرده میشود از انس و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که جمع میکرد  
 میان رطب و خرزیه انتهی و در تنزیه اشذیع آورده است که حدیث بطبخ ما و ما رحمته و خلا و تها من جلاوة الحجة و شیخ  
 جلال الدین سیوطی در لآنی گفته فضل البطبخ و برکت الله تعالی علیه اکلهما حتی لا یبقی فی النار لان ما و ما رحمته و خلا و تها  
 مثل جلاوة الحجة بطوله موضوع و ابن جوزی از ابن عباس آورده و گفته که در سبب مجاہیل اند و گفته که من نعمت  
 میکنم بوضع این حدیث پسندم از آنکه ما شنیدیم از سبب احادیث بسیار مرفوعاً و موقوفاً در فضائل بطبخ آنقدر که نمیتوانیم  
 نزد غیر و سبب و کلهما محال صحیح نشده و در فضل بطبخ چیز که مگر همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میخورد آنرا  
 و نیز آورده که البطبخ لیس البطن غسلاً و یندیب الداء و صلاً و نیز آورده تفکها و بالبطبخ و عظموه فان جلاوة من جلاوة  
 الحجة و ما و ما رحمته فمن اکل لقمة من البطبخ کتب الله له سبعین الف حسنة و ما عنه سبعین الف حسنة و رفع له  
 سبعین الف درجة لانه خرج من الحجة و رواه الدارمی و التوقانی فی جزاء البطبخ عن علی و نیز آورده که ابن عباس بر آن  
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطبخ از طاعت فرستاد پس بگرفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا و بوی کرد و نهاد  
 و گفت تعظیم کنید بطبخ را زیرا که سبب از طاعت زمین است آب و شفاست و علا و ش می از بهشت رواه التوقانی  
 و در باب فضائل زکس و کل مرزنگوش و بنفشه و درخت بان چیز که ثابت نشده و حدیث من شکم الورد و الا هم و سلم  
 علی فقد جفانی و حدیث خلق الورد من عرقی و امثال این مجموع موضوع و باطل است در فضل زکس و تنزیه اشذیع آورده  
 که بوی کنید زکس را اگر چه در روزی یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل حیة است از جنون و جذام پس  
 که قطع نمیکند آنرا مگر بوی کردن زکس ابن جوزی از حدیث را آورده و گفته که در سبب نهادن شفی و محمد ابن سنان  
 و سبب و تمیز اند و گفته اند که ابن عساکر و ابن النجار هر دو این حدیث را روایت کرده و اقتصار کرده اند بر صفت نکات  
 نه وضع و بعضی گفته اند که بسیار است که ابن عساکر نکات بسگوید و حال آنکه حدیث نزد وی موضوع است چنانکه

در بیان اکل در بازار

در بیان بطبخ و فضائل آن

در بیان فضائل زکس و درخت بان



بر احببت كلام و سے معلوم میگردد و سیوطی در فضائل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج على سائر الادیان  
 كفضله على سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادیان همچو فضل من ست بر دیگر مردان رواه الخطیب عن ابی هریره  
 و انس قال منكر و نیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ادیان مثل فضل دین اسلام ست بر سائر ادیان رواه الطبرانی عن محمد  
 ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه و حیده و ابن کثیر این را گفته که منكر ست جدا و ابن وحی گفته که موضوع ست بحقیق  
 خود و نیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ادیان همچو فضل من ست بر سائر خلق بار دست و صفت و حاجت و دستار رواه  
 ابن حبان فی الضعفاء عن ابی سعید و ابن جوزی این سر سه حدیث را در موضوعات آورده انتهى و در تنزیه اشیر علیه السلام  
 علی می آرده که گفت بودم نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر کرده شد نزد وی ادیان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فضل دهن بنفشه بر سائر ادیان همچو فضل اهل بیت ست بر سائر خلق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ادیان میگردد  
 بدان و صعوطی نمود وی و در مواهب لایه گفته که آنچه روایت کرده شده است که در سپای کرده شده است از عرق آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم یا از عرق براق و شنج ما در احادیث مشهوره گفته که نوی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام ابن حجر گفته  
 که موضوع ست و پیش از و سے ابن عباس که نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند الفردوس باین لفظ آورده که الور و الا برض خلق من  
 عرقه یسالة المعراج و الور و الا حرق خلق من عرق جبریل و الور و الا صفر خلق من عرق ابرق رواه من طریق المکی ابن بشار  
 الزنجانی و این مردیست که شتم دارد و ادوار قطنی بوضع و ما این را طریقی دیگرست که روایت کرده بدان طریق ابو الفرح نهواتی  
 از حدیث انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بر زمین را با آسمان بگریست زمین بعد از من و  
 بر و یکداز وی کبر چون باز آمد افتاد قطره از عرق من بر زمین و بر و یکداز سرخ و سر که فرایده که بویید رایحه من بایده که  
 بویید گل سرخ را انتهى و در تنزیه اشیر علیه السلام نیز این حدیث آورده و تصحیف و ابطال کرده است و درین حدیث آخر  
 آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین و بر و یکداز وی گل و اما مرزنگوش در تنزیه اشیر علیه السلام از  
 ابن عباس می آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته ناگاه مردی آمد و در دست وی دسته  
 از ریحان پس مساس نکرد آنرا مردی دیگر آمد دسته مرزنگوش در دست وی و بگذاشت آنرا پیش آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم پس در از کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را بجانب می و گرفت و بوی کرد  
 و فرمود نیکو ریحانی ست این درختی ست که میر و دید زیر عرش و آب او شفاست خرش را رواه العقیله و در سنن او  
 یحیی ابن عباد ست و از انس می آرده که فرستاده شد برای حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ریاحین مختلف پس  
 بر کرد همه را و انبیا که مرزنگوش را گفتند یا رسول الله رد کرد سائر ریاحین را و اختیار کردی مرزنگوش را  
 فرمود در شیب سراج دیدم که مرزنگوش از زیر عرش روئیده است و نیز از انس آورده مرفوعا که گفت در پشت  
 خانه است که سقف و سے از مرزنگوش ست و نیز آورده که علیکم بالمرزنگوش فانه جید الخشام و نیز آمده که  
 منع میکنند مرزنگوش از درآمدن جن و شیطان و اما حدیث من شمس الور و الا حرق و لم یصل علی نقد جفانی و نیز از  
 ابن حدیث را از معریات شمرده و معرخصه بود از عرب که در حدود دسته و سبجاته یا بعد از آن برآمد و دعوی کرد  
 که و سے از صوابه است و مصافحه کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را  
 دعا کرده و منموده یا معمر عمرک الله و ببرکت دعا سے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا حدیث

از سیرت باقی ماند و حدیث کرد و روایت کرد که شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت من ششم انور و  
 ولم یصل علی فقد جفانی و درین لفظ قید احقر نیست انتهی و با وجود آن قطع نظر از محبت این حدیث اگر نزد ششم راجحه  
 طیبه و استحضار و تذکار طیب راجحه طیبه مصطفوے و محبت و سے صلی الله علیه و آله و سلم مرطوب را با دانه بر حیثه  
 مشرف و مخطوط گرد و مستحسن است چنانکه بمشاهده و معائنه آثار و صفات و سے صلی الله علیه و آله و سلم گذارفتی  
 بعض العلماء المتأخرین بکتابه در باب فضائل خروس سفید چیزی بنیاید ثابت نشده و این حدیث مشهور مسلسل  
 الدیک الابیض صدیقی باطل و موضوع است احادیث که در فضل مطلق خروس سفید یا غیر سفید آمده چیزی  
 ثابت نشده چنانکه سیوطی در مجمع البحار مع بروایت ابی داؤد و از زید بن خالد آورده لا تسبوا الدیک فان یؤتظ  
 للصلوة از ابن بخار و بهیقه از ابن مسعود آورده که آواز کرد خروس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نزد و سے مردم بودند پس گفت مردی اللهم العنه فرمود دشنام مکن او را که و سے میخواند نماز و از طبرانی و بهیقه  
 و غیرها از ابن مسعود ابی هریره و بروایت احمد ابی داؤد و ترمذی و بهیقه از ابی هریره آورده که چون بشنود  
 آواز خروس را سوال کند خدای تعالی را از فضل وی زیرا که وی می بیند فرشته را و چون بشنود آواز خراپناه  
 جوید بخدا از شیطان رحیم زیرا که و سے می بیند شیطان را و از ابوالشیخ از ابی هریره و ابن مردویه از عائشه آمده  
 که آواز خروس نماز اوست و زدن او به باز و سے خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث  
 آمده و بسیار آمده چنانکه هم سیوطی از ابن قانع از ایوب بن عتبیه آورده که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید  
 دوست من است و از ابی بکر برقی از ابی زید انصاری آورده که خروس سفید دوست من است  
 و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشه و انس آمده دشمن دشمن من و از بخاری و  
 ابن معین آورده که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خداست پاسبانی میکند صاحب خود را و فرشته  
 دیگر را و در حدیث عقیله و ابوالشیخ از انس آمده که خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من که هر یک است  
 پاسبانی میکند خانه خود را و شانه و خانه را از همسایه چهار از زمین و چهار از شمال و چهار از پیش و چهار از پس از بهیقه  
 از ابن عمر آمده که خروس اعلام میکند نماز و هر که نگاهد از خروس سفید را گناه داشته می شود از سه چیز از شمر  
 بر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی الشیخ از ثوبان آورده که مر خدا سے تقاے را خروسی است که چنگهای و  
 در زیر زمین است و گردن و سے زیر عرش و بازو و سے خود را بر شب وقت سحر  
 و میگوید سحوا لقدوس ربنا الرحمن لا اله غیره هم از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که خدا سے تقاے را خروسی است  
 که هر دو بار و سے وی نقش است بر برجه و کوکب و یاقوت و یک بازو و سے در مشرق است و بازوی دیگر  
 در مغرب و پایهای او در زمین و سرو و سے در زیر عرش چون وقت سحر آید شود بزند بازو و سے خود را و بگوید  
 سبح قدوس ربنا الله لا اله غیره همه خروسان بازو و سے خود را بزند و آواز کنند و چون روز قیامت برسد  
 قرآن شود که بازو و سے خود را بزند و آواز خود را بپست کن پس بداند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک است  
 رسید و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عمر و بهیقه از جابر نیز آورده و تصنیف کرده  
 و از زبانی از ام محمد بن زید بن ثابت آورده که سه آواز است که دوست میدهد از آخر خدا سے تقاے

آواز خروس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکنند در وقت سحر و از ابی اسحاق از ابن عمر آورده که  
 دشنام نگویند خروس سفید را زیرا که وی دوست من است و من دوست وی و دشمن دشمن من است گویند  
 بخدا ای که فرستاده است مرا بحق اگر بداند منی آدم چیزے کہ در قرب اوست ہر آنکہ بخزند پر ہا سے و ہرا  
 و لحم اورا بنزد و نفقہ و بدرستی کہ میراند جن را تا جائیکہ میرسد آواز سے این روایات سیوطی است جمع پرست  
 و سخاوی نیز در مقام صداین احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضی از آنها را نسبت بضعف کرده و  
 میگویند کہ شیخ ابن حجر بر این جزی سے در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفته کہ ظاہر  
 نمیشود بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید و لیکن در اکثر الفاظ ان کلمتے است کہ اصلاً رونق  
 ندارد و حافظ ابو نعیم اخبار و یک را در جزی سے علیحدہ افراد و نوہ است انتہی واللہ اعلم و در باب فضائل حنا  
 چیز سے ثابت نشدہ سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده کہ گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم گل حنا را فرمود الفاغیۃ تشبہ ریحان الجنة فاغیۃ مشابہ ریحان بہشت است و در قاموس میگوید  
 فاغیۃ شگوفہ حنا است و در مجمع البحار در مادہ فحائے آر و حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیۃ و میگوید کہ  
 فاغیۃ شگوفہ حنا را گویند و بعضی گفته شگوفہ ریحان و بعضی گفته اند شگوفہ ہر نبات صحرائی کہ آزار کسی نشاندہ  
 و گفته اند فاغیۃ از بہشت نور را گویند از نیجات حدیث کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عجیب الفاغیۃ  
 انتہی و در تنزیہ الشریعۃ بصری در فضائل حنا نیز آورده کہ سید ریاحین الجنة الحنا و این را خطیب از ابن  
 عمر آورده و در وسع بکر این بکار قیسی است و وی لیس لشیئ است و بعضی گفته اند کہ توشیح کردہ است اورا  
 ابن حبان و غیرہ سے و این حدیث را متابعت است کہ روایت کردہ است از طبرانی و از بریدہ آمدہ است  
 بلفظ سید ریحان اہل الجنة الفاغیۃ رواہ البیہقی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الیہ احین  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الفاغیۃ انتہی و از نیجات معلوم شود کہ مراد بفاغیۃ حنا است و نیز آورده  
 کہ حنا سنت خدا و سنت رسول است بتبع میکند ہر مرد و زن و صبی و دور گفت در حساب اہرست با بیست و چہار  
 رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر در سے آید ہر وسعے منکر و نکیر پس میگوید کی از ایشان مرد دیگری را  
 پس او را میگوید چگونہ پرسم او را و حال آنکہ با وی حجت اسلام است یعنی خطاب بچا و در روایتی آمدہ چگونہ  
 پرسم او را و ہر وسعے نور اسلام است ابن جزی سے این احادیث را آورده و طعن کردہ و گفته احادیث  
 در فضل حنا آمدہ هیچ یک از آنها صحیح نیست و نیز آورده کہ نفقہ در سبی ذراہ خدا ہر قصہ در ہمست و نفقہ در سبی  
 در حنا با بہشت ہزار در ہم رواہ الدار سے عن ابی طیہ و در وسعے الیسع بن عیسے مخزوم سے است و وی کہ  
 و نیز آورده کہ خطاب کنند کہ خدا یتعالی و فرشتگان او و انبیاء و رسل او ہر چہ پیدا کردہ است خلق نمود  
 خیر ما حیوان در دریا و طیور در آشیانہا و عابر حمت میکنند بر صاحب خطاب و آثار وضع برین لایح است در  
 جمع الجوامع آورده کہ خطاب کنند بچنا کہ وی خوشیوست و تسکین میکند ترس را و زیادہ میکند شبانہ را و حال آنکہ  
 شمارا و اینہا ہمہ در خطاب بچنا است نہ خطاب بسواد و ہر دین کتاب حدیث آورده است کہ میباشند در آخر زمان قومی  
 کہ خطاب کنند باین سیاہی مثل حمال جام در میانہ ایشان بو سے بہشت را روایت کرد این حدیث را ابو نعیم

در بیان فضائل حنا

از ابن حبان



بجست ترین باشد و امام محمد گفته لا باس به کذا فی مطالب المؤمنین نقل عن الخلاصة و مختار آنست که مکرده است  
 بجست در دینی ازان در احادیث و شاید که وجه عدم کراست بجست کلامی که رجعت و بثوت این احادیث است و مانا که  
 حکم مصنف بعدم بثوت اینها بجست این اسناد است که عمر و ابن شعیب عن ابیه عن جده زید که گفته که اگر ضمیر عن جده  
 بعمر و راجع است این حدیث مرسل است و اگر باب هاید بود و منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین است عمر و ابن شعیب  
 بن محمد بن عبد الله بن عمر و ابن العاص و چون ضمیر جده بعمر بود و این حدیث از محمد بود و وی تابعی است تا بجای  
 چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله بن عمر و بود و دوسه صحابی است و لیکن شعیب از وی  
 سیاح ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد در صحیحین نیست و الله اعلم و در باب تختم بنجام عقیق و تختم در  
 راست چیزے ثابت نشده و در تختم بنجام عقیق احادیث آمده که وی مبارک است و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که  
 تختم کند عقیق و نقش کند بروی و ما توفیق الی الله توفیق دهد خدای تعالی او را برای هر چیزی و دوست دارند او را  
 هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق است و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه بنید چیز را که دوست  
 سیدار و آنرا و قضا کرده نشود و او را اگر آنچه نیک است و سعادت است و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه  
 شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزے ثابت نشده محل بحث است از جهت ورود  
 احادیث صحیح درین باب و خود نیز سابقاً در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که انگشتری در دست  
 کرده اما روایات مختلف است و بعضی احادیث آنکه درست است و بعضی در بعضی درست است و بعضی در بعضی  
 احادیث صحیح است و ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بوده و این عبارت مصنف است  
 درین باب و در اینجا میگوید که چیزے ثابت نشده و در باب نبی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشده آنچه صحیح  
 شده درین باب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلبیب عاقل و بعضی روایات بعالم ناصح و بعضی روایات  
 بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد به بنید نقل کند در جانب دست چپ و نگوید آنرا بکسی اینجانی از عرض خواب  
 بر جاهل و کول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نبی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده و در تنزیه اشریع آورده است  
 که نبی ان یقص الروایة عن النساء و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیله از عائشة و گفته که لا اصل له و در میزان گفته که  
 عبد الملک ابن حران تحدیث کرده بخدشی باطل که لا یقص الروایة عن النساء انتهى و در مواهب لدینه از عبد الرزاق از  
 سعید ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عائشة آورده است که زنی بود از اهل مدینه حامله که شوهر و سه تجارت  
 رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسری اعوز زائیده نزد عائشة آمد و خواب خود را عرض کرد فرمود  
 اگر این خواب تو صادق است شوهر تو بمیرد و بزائی تو پسری فاجر پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگذا ریا عائشة چون تعبیر کنند شما سلماتی را خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق  
 تعبیر آید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر آن زن را خیر است ان شاء الله تعالی می آید شوهر تو  
 بسلامت و میزائی پسرنیکو کار و الله اعلم و در باب تکلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفارسی مثل ائمه و دوستان  
 شکست در چیزے ثابت نشده و صحیح گفته و بعضی الفاظ ائمه و پیغمبر نیز آمده و در مقام مدینه میگوید  
 که این مشهور است میان اعاجم اما اصل ندارد و تخم از جمع میان دو عمر کسی را که با خود شریک بود و در خون نمی وارد شده

این تختم عقیق

در بیان نبی از عرض خواب بر زنان

در بیان تکلم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفارسی



گفت آنکه اذن بگیرد از صاحب خود انتهی و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداؤد واقع شده و این کلمه که  
 سلمان فارسی فرموده یا سلمان شکستید در روز بعضی نسخ شکست تا بتاسع خطاب نیز می آید اما علی بن ادریس در  
 در صحیح خود باین عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة والروانة و حدیث جابر آورده که روز خندق ازان حضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم التماس حضورش بعین نجاشه وی نموده پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب ادریس  
 که در خانه جابر سوز سبیت زود باشند و آنجا حاضر آید و هر کلمه فارسی است دیگر حدیث ام خالد آورده که خود بود و  
 پدر خود پیرانی زرد پوشیده نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم  
 سینه که کلمه حبشیه است بمبنی حسنه و دیگر کلمه کنج که موضوع است برای زجر حبیبیان از مستقدرات نیز کلمه فارسی  
 در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن ابن علی خرد بود و قمره از تره صدقه که نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آورده بودند برگرفت و در دهن نهاد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کنج خور جر جر تا بنید از آنرا از دهن و  
 فرمود که آیا نمیدانی که ماصدقه من خوریم و کذا قال الطیبی لیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث است و آنکه  
 مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکه صابون و اشال آن گفته اند و سینه تواند که اختصار حسنه بود و کنج  
 صوت است نه لفظ موضوع عربی یا فارسی که اقا و ادرباب که است سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشده و حدیث  
 کلمه فارسیه بمن یحسن العربیه لم یحسبها خطیئة خلاست و ترمذی الشریع آورده که الغض الکلام الی الله الفارسیه  
 و کلام الشیاطین الخ و ترمذی و کلام اهل النار النجاریه و کلام اهل الجنة العربیه و گفته که جوز قانی این حدیث را آورده در  
 اسناد وی اسمعیل ابن زیاد بلخی است و وی تهم است بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ نجاشی  
 در غیر صحیح و گویا که آفت در بخدیث از پایان اوست انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسیه زادت فی حبه و نقصت  
 من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس در وی طلحه بن زید است تعجب کرده شده است بان که روایت  
 کرده است آنرا حاکم در مستدرک لیکن در پی گفته که لیسین صحیح و سنده و او را شایسته است از حدیث ابن عباس که  
 روایت کرده او را حاکم که گفت من حسن بنکم ان تکلم بالعربیه فتکلم بالفارسیه فانه یورث النفاق و از امیر المومنین ع آورده که  
 گفت لا تعلموا رطانه الا حاتم و بهم از وی آمده که شنیدم مردی را که تکلم میکند بفارسی و بطواف پس بگرفت هر دو باز وی او را و  
 بگیر لبوس عربیت راه را و او را بهما البقیة الاول فی السنن و الثانی فی الشعب انتهی و نیز آورده است که نفرستاد حق تعالی هیچ و  
 هرگز بر هیچ بنمیر مگر بعربیت بعد از آن وی میسارند بقوم خود بزبان ایشان و از ابن مردویه در تفسیر ابن عباس آورده که  
 گفت وحی کرده میشود بر جبرئیل بزبان عربی و می آرد و بر هر بنمیر بر زبان وی هیچ کی ازینها صحیح نیست و عجب آنکه  
 حدیث دیگری آرد که ناظر در مدح زبان فارسی است که میگوید کلام آن کس نیکو گردد عرش اند فارسی است و حق تعالی چون  
 خواهد وحی کند یعنی بآن کسانی که گرد عرش اند امری که در وی نرمی و آسانی است وحی میکند بفارسی و اگر خواهد وحی کند  
 امری که در وی سختی است وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند و وحی بعربی بفرستد و چون راضی  
 بفارسی وحی کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب ولدا الزنا آنکه مشهور شده که ولدا الزنا لایدخل الجنة حدیث  
 ثابت نیست و باطل است در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث ابو نعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعاً آورده و او را  
 کرده آنرا از قطعی بآنکه مجاهد از ابی هریره سماع ندارد و با ثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز نظر ابی و ابو نعیم و نسائی

در بیان سخن فارسی گفتن

در باب ولدا الزنا

روایت کرده لیکن در تعین واسطه مضطرب اند و از نجای از ابی سعید جذری و عبد الله بن عمر و ابن العاصی نیز آورده  
 و زعم کرده ابن طاہر و ابن جوزی که این حدیث موضوع است و زانی بلفظ لا یرث فی دار الزینة الحقیقة از روایت شعبه  
 سفیان ثوری از عبد الله بن عمر آورده و ابن جبان از هر دو روایت کرده و هر دو طریق محکمند و شیخ  
 ابن حجر گفته که بر تقدیر صحیح تفسیر کرده اند آنرا علما که سنه او این است که در غنی آید بهشت را اگر عمل کند مثل عملی  
 والدین خود در اتفاق دارند با آنکه محمول بر طایفه نیست و بعضی در تاول روی گفته که مراد بولد زنا کسی است که طایفه  
 بر زنا و ملازم است آنرا چنانکه گفته میشود در شجران را بنوا الحریه و مراد از مسلمان را بنوا الاسلام و او را مسلم  
 و در باب لیس الفاسق غیبه درین معنی چیزی ثابت نشده و در غنی از غیبت مسلمان و شدت زجر و شیخ آن حادثه  
 صحیح و وارد شده و بعد شهرت کشیده است اگر چه فاسق باشد و در بین اهل بیت آمده که لیس الفاسق غیبه نمی  
 اگر فاسق را غیبت کنند و آنچه در دست از فسق و فجور غایبانه ذکر کنند در آن اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویه  
 بن حنفیه روایت کرده لیس الفاسق غیبه در روایتی لیس الفاجر غیبه و در حدیث دیگر بطریق متعدده آورده که  
 آیا میسرید از ذکر فاجر که ذکر کنید او را یا نه در دست ثابت نباشد او را مردم و ذکر کنند از وی و در قاضی حنفیه نیز  
 این را بطریق متعدده آورده از طبرانی و بیہقی و دارقطنی و ابن عساکر و ابن جبان و حاکم و غفیله و ابی الشیخ و غیر هم و حکم  
 بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از روایات آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر این حدیث صحیح است محمول است بر فاجر  
 معلن مجاہد که پرده حیا از روی حال برافکنده و جلالت و آشکارا فاسق میکند همچنین کس را غیبت نباشد و غیبت او  
 اشخاص و درین باب نیز احادیث بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبه له من القی طلباب الحیاة فلا غیبه له انما غیبت  
 لمن لم یعلن بالمعاصی و اگر چه در طرق این احادیث نیز ضعف باشد و لیکن در صحیح نیز این معنی در دو روایت چنانکه  
 در مشکوٰۃ از حدیث بخاری و مسلم از ابی ہریرہ و در جامع الاصول از ابی ہریرہ و جابر درین باب آورده که گفت آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کل امتی سحافی الا الحجاہرون یعنی تائید امت من سلامت و شستہ میشوند از غیبت و  
 عیب کردن مگر آنانکه مجاہد و علین اند فاسق و در مشکوٰۃ این زیادت آورده که از بیباک و عدم سبب است  
 از غیبت که عمل کند و در شب عمل بد را و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی بروی آن عمل را و در وقت مجامع  
 ہر دم گوید کہ شب چنین چنین عمل کردم و بر خود پرده در می کند و درین معنی گفته است سوم پرده بنو بیانی متن  
 کہ او میدرد پرده خویش و علما را اتفاق است کہ صحیح است غیبت از فاسق معلن امام جابر و متبع و داعی  
 و نزول ظلم و نصیحت و ترک کینه شود و روایت اخبار و در صورت ظلم اگر صبر کند افضل است و کفارت غیبت بجای نخواستن  
 از منقباب اگر رسیده است بوی و الا توبہ و استغفار کافی است و در بجای خواستن لازم نیست کہ تفصیل آنرا  
 بوسی بگوید علی الاجمال کافیت کہ گوید ترا غیبتی کرده ام بخش و در بعضی احادیث آمده کہ استغفار کردن بر  
 منقباب را نیز کفارت غیبت است بگوید اللہم اغفر لمن غیبتہ و در باب منی از سبب براغیث چیزی ثابت نشد  
 در قاضی میگویی کہ طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المؤمنین علی آورده کہ گفت فرود آمدیم ما  
 و بر منبر لیس آنرا کردند ما را براغیث پس و شناسیم کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شناسیم  
 نکنید براغیث را کہ نگوید این است کہ بیدار کرد شمار برای ذکر خدا و انانیت کہ گفت ذکر کرده شدند براغیث نزد رسول خدا

در بیان غیبت فاسق

در بیان منی از سبب براغیث



و آن حرام شد اکنون رزق وی از کجارسد و جز این کاری از دست وی نمی برآید اذن میکنی که دهن نرم بجای  
 یارسول الله فرمودند اذنست و نه کرامت در دفع گفتی ای دشمن خدا خدا تعالی ترا قدرت بر رزق حلال طیب  
 داد و تو حرام را بجای آن اختیار کردی اگر بعد از این اینکار کردی ترا چنین چنان کنم برخیز از پیش من و توبه  
 کن الحدیث و اکثر مفسرین لهذا حدیث را لغیا تفسیر کرده اند و گفته اند که ابن عباس و ابن مسعود سوگند  
 خورده اند که مراد اذنست و قول فضیل بن عیاض است الغنا رقیة الزنا و دار قطنی و دلمی از جابر آورده که چون  
 روز قیامت شود بگوید عی سبحانه و تعالی کجا اند آنها را که منزه می داشتند چشم و گوش خود را از مزایای شیطان  
 جدا کنند ایشان را و از تلها می مشک و غیره بگویند و فرشتگان را که بشنوا نندایشان را تسبیح و تحمید من پس شنوند  
 با و از های خوش که هرگز کسی مثل آن نه شنیده و در جامع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است و هم  
 در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوٰۃ نیز از احمد آورده که نافع مولا س ابن عمر میگویی که بودم با ابن عمر در راه  
 ناگاه بشنیدم آواز غمناکی را پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و از راه بیک سو شست و بستر گفت  
 مرا بعد از ساعتی آیمای شنوی آن آواز را من در آن زمان خرد بودم و در روایتی آمده که بودم من روایت  
 ابن عمر ناگاه آوازی شنیدم حدیث و ابوداؤد در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم پس شنیدم مثل آنچه من شنیدم و در همچنین که من کردم و در حدیث وی ذکر آنکه نافع گفت که خرد  
 بودم نیست و مقصود از ذکر خردی قدر آنست که چرا او را منع نکرد این احادیث است که در دم غنا و غنا و غنا و غنا  
 واروده و امثال آن احادیث دیگر نیز آمده که از بهت خوف تطویل برین قدر اقتصاد افتاد و شاید که تو بگویی  
 شک نیست که درین میان احادیث است که محدثین حکم بضعف آن کرده اند و تصحیح بصحت آن نه نموده و بعض  
 از آن قبیل است که بعد صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتی بدان کرده شد و دعای صفت آنست  
 که حدیثی صحیح در نیاب نیامده اگر از اداری بیار تا حقیقت حال معلوم شود و بدانکه بعد از قطع نظر از آن که حدیث  
 ضعیف بتعدد طرق بمبرشته حسن رسد و حسن بمبرشته صحیح حدیث صحیح در نیاب حدیث جارتین است که بعض مردم آنرا در  
 اثبات اباحت نیز بیارند و انصاف آنست که مدلول آن دم است مگر در بعض مواضع مثل ایام عید و مانند آن و  
 الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این است که عائشه میگوید که در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 و نزد من دو جاییه بودند که تهنیت میکردند بغنای بجا شپس به بهلو افتاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر جامه  
 خواب و بگردانید روی مبارک خود را پس در آمد ابو بکر پس منع کردم او گفت نماز شیطان را نزد و غیره صلی الله علیه  
 و آله و سلم روامیدار پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی مبارک با بوبکر آورد و گفت بگذار این شرک  
 یا ابوبکر پس چون غافل شد ابو بکر خلع کردم آن دو جاییه را تا بیرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت  
 دیگر آمده که گفت عائشه که در آمد بر من ابو بکر و نزد من دو دختر بود و دخترکان انصار که غنا میکردند بدانچه گفت  
 کرده بودند بدان انصار روز بجا ش گفت عائشه که نبودند آن دخترکان مغنیه پس گفت ابوبکر یا ایضا و شیطان در خانه  
 رسول خداست و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپرستیدم هر قوم را عیدی است و این  
 روز عید است در روایت دیگر آمده که ابوبکر در آمد بر عائشه و غیره صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی بود و روز عید فطر

یا عید الفصح و نزد عاشرہ نو زد کہ سرود گوئید ہوں کہ تفسیر میکردند با نوحہ بامید کہ گفته بودند انصار در روز بابت گفت  
 ابو بکرؓ و زمار شیطان نما را شیطان پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابوبکرؓ ہر قوم را عید ہیست و عید ما  
 این روز است و در روایت دیگر آید کہ درآمد ابو بکرؓ عاشرہ نو زد و سے دو جاریہ بودند کہ غنا میکردند در ایام منی و در  
 میزدند و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشیدہ بود و خود را بجامہ پس منع کرد ایشان را ابو بکرؓ و بکشت و آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رو سے مبارک خود را و فرمود بگذاشتن را یا ابوبکرؓ کہ ایام عید است و آن ایام ایام منی بود  
 ہمہ روایات بخارے و مسلم اند اکنون باید دید کہ چون ابو بکر صدیقؓ کہ اسبق و مقدم صحابہ است در معرفت احکام  
 دین غنا را فرما و فرمود شیطان گفت و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اورا برین تقریر کرد و گفت کہ این چنین  
 گو کہ این نماز شیطان نیست و حرام نیست بلکہ چہ گفت منع مکن یا ابوبکرؓ ایشان را ازین کہ امر و عید است یعنی  
 این حکم را کہ حرمت تفسیر و تدفیع است مطلق مان و عام خیال مکن در روز عید از او سرود و اینقدر جائز باشد  
 خصوصاً دخترکان و نوسالان را اگر تفسیر کنند و اشعار کہ در آن فحش و ذکر نساء و امثال آن نباشد بچہ نند و آن  
 تخصیص را ابو بکر صدیقؓ چون تقریب نیفتادہ بود و سابقاً بیان از جانب شارع نیافتہ نہی است اکنون تقریب  
 وقوع این قضیہ معلوم کرد و نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود بشیدن آن مقید نشد و ابو بکرؓ را نیز بران  
 ترغیب نہ نمود بلکہ تغافل زد و برخصتہ در نیاب اشارتے فرمود پس نہایت انچه باین حدیث ثابت شود  
 راجع در خصت آن در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و نماز شیطان در غیر این اوقات  
 و این معنی نزد انصاف ظاہر است از حدیث کمالی و حدیث صحتان ملعونان فی الدنیا و الآخرة نماز عید نعمتہ  
 ورنہ عند مصیبتہ کہ گذشت نیز بقول سیوطی صحیح است دو کے گفته است کہ ہر چہ در کتاب خود از ضیاء در مختارہ  
 آورده ام صحیح است دیگر حدیث معارف کہ در صحیح بخارے آید کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ  
 در امت من اقوام پیدا آیند کہ استحال کنند حر اکبر حائے مہملہ بمعنی فرج کہ مراد از ان اینجا زناست و حریر  
 و معارف را یعنی آلات ملاہی را کہ مزامیر است پس اگر استماع معارف و آلات ملاہی حرام نباشد اجتناب استحال  
 بران و ذکر او با حر و حریر چہ معنی دارد و در اتصال و اسناد این حدیث مرابن خرم ظاہری را کہ از علمای متاخرین  
 محدثین است و قابل ست با بابت غنا و مزامیر بجهت تعصی کہ در نیاب دارد سخن است و شرح و تحقیق این مقام  
 تفصیل طلبند و موقوف بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکہ در اصول حدیث مقرر شدہ است کہ بخارے  
 در تراجم ابواب صحیح خود بعض احادیث نے آر کہ سند آنها را از اول حذف کند گا ہی بصیغہ خرم و معلوم خیال کہ  
 ذکر فلان و قال فلان مثلاً و این قسم محکوم علیہ است بصحت و گا ہی بصیغہ ترمیض و مجہول چنانکہ قیل و قال این محل  
 توقف است و مجزوم اصحہ نہ ولیکن چون وی رحمہ اللہ آنرا در صحیح آورده است مشعر است کہ مہلش صحیح است زیرا کہ  
 وی التزام کردہ است کہ درین کتاب جز صحیح بیارد و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق  
 اگر چہ حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفته اند تعلیقات البخارے متصلہ یا سندہ یعنی اگر چہ بظاہر منقطع آید  
 اما در واقع متصل اند و انجک در جائے است کہ نسبت بر مال حدیث گوید کہ میان او و ایشان واسطہ است اما اگر  
 نسبت شیخ بیواسطہ خود گوید قال فلان این حکم معلق بذار و در صورت حذف اسناد دخل نہ این حکم عنعنہ دارد



و حکم عنده نزد بخارے آنست که اگر ملاقات را وے و مردے عنه ثابت شود و این را وے از تہ لیس سلامت بود  
در حکم اتصال در خلست و الا احتمال انقطاع دارد مثال این خبر معارف است کہ بخاری در اول این حدیث حدیثاً یا خبراً  
و امثال آن نگفته است و حدیث منوہ است و گفته قال ہشام ابن عمار حدیثاً صدقہ ابن خالد قال حدیثاً عبد الرحمن  
بن یزید ابن جابر قال حدیثاً عطیہ ابن قیس قال حدیثی عبد الرحمن بن غنم قال حدیثی ابو عامر ابو ہاشم الکاشغری  
انہ سمع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول لیکن فی امتی اقوام یستحلون الحرام و الحرام و المعافات الحدیث پس  
این حدیث متصل است اگر چه حدیثاً ہشام یا خبراً ہشام نگفته و گفت قال ہشام زیرا کہ ہشام از شیوخ بیواسطہ  
بخارے است بل شبہ و ملاقات بخارے و سماع وے از وے معلوم و معروف است و بخاری از وی احادیث دارد  
بصیغہ تحدیث سخاوے گوید کہ صاحب زہرہ آنرا حصر کردہ در چار حدیث و بخارے منزہ و مبراہ است از تہ لیس  
و هیچ کس را ابدان نسبت نکردہ و وصف ننمودہ پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و عامہ علیہا و  
محدثین برین اند الا ابن خرم کہ درین حکم و در بسیارے از امور درین سلسلہ مخالف جمہور افتادہ و براہ خلاف  
ایشان رفته است و بر ظاہر حال آنکہ صیغہ قال است استادہ و گفته کہ اتصال این حدیث معلوم نیست زیرا کہ  
بخارے قال ہشام نگفتہ نہ حدیثاً و از قال ہشام سماع این حدیث از وے صریحاً معلوم نمیکرد و نمیدانند کہ  
ہشام از شیوخ بخارے است و از وے سماع دارد و غایتش آنکہ درین حدیث شاید کہ سماع بطریق مذکورہ باشد  
نہ بقصد تحدیث و سماع از نبیہت قال گفت نہ حدیثاً و بخارے در صحیح خود امثالین دارد و نکته نیست کہ گفته  
و ابن خرم در کتاب خود گفته است کہ اگر را وے عدل روایت کند از کسی کہ او را دریافته است محمول بر قاطع سماع  
بود خواه بگوید خبرنا یا حدیثنا یا عن فلان یا قال فلان ہمہ محمول بر سماع است و این تناقض صریح است کہ  
این مرد کردہ و وے باینقدر کہ سخن در اتصال و صحت این حدیث کند اکتفا نکرد بلکہ بتجسس کہ در اثبات اباحت دارد  
بوضع این حدیث و ہر چه درین باب مرویست حکم کردہ و از شیخ مصنف در افراط و مبالغہ در گذرانیدہ زیرا کہ مصنف  
میگوید کہ حدیثی صحیح وارد شدہ و وے میگوید کہ ہر چه آوردہ اند موضوع است و محدثین او را در نیاب  
تخلیہ غلط کردہ اند و این حدیث معارف را ابن حبان و غیر وے از انکہ حدیث تصحیح نمودہ اند و گفته کہ کہ کس از  
اصحاب ہشام از وے روایت کردہ و ہمچنین اند دیگر شیوخ وے مثل صدقہ و ابن جابر روایات متعددہ  
آردہ اینچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید کہ تو بگوئی کہ پس ترا چه اعتقاد است و تو در کدام جانب  
بدانکہ از کسی کہ براہ انصاف و احتیاط رود و از کہ در تعصب و مکاریہ صاف بود در مسئلہ کہ در وے  
نزاع و خلاف راہ داشتہ باشد با قطع نظر از راجح و مرجح جز سکوت و توقف چه صورت بند و درین مسئلہ  
ہم میان فقہا و مشائخ نزاع است و ہم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلاف و ہر کہ متبع احادیث و اقوال فقہا  
و سلف کند بداند کہ متعارف و مشہور میان ایشان حرمت و کراہت آن بود و غایت توجیہ و تطبیق آنست  
کہ آنرا عقیدہ و محلل بطبری ابو و لعب دارند بقمریہ آنکہ این فعل دران زمان معارف و شعار اہل فسق و فہمی بود  
و چون بعد از ان جماعہ از ارباب دیانت و ذوق و وجدان دولہ و محبت بہت تصرف و تاثیر بکیہ سماع غناد نفوس  
و قلوب دارد و ظاہر است کہ کما سن و لو باطن ہوا جید و احوال کند دران افتادند و لہو و لعب کردہ و سر پر دہ افعال

و احوال ایشان راه ندارد از آن خارج بوده باشند و با جمله آنچه در اینجا منقح میگردد نیست که بر حرمت مسامع علی الاطلاق  
 و بیله قطع از ضروریات دین ثابت نشد و عمل و اعتقاد آن خلاف طریقه ابتاع است و هر که آنرا بطریق علم و بحث  
 در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفت و گو است و از هر که بطریق سکر و غلبه شوق و سطوت حال صادر شود  
 معذور و هر چه نه از مردم اهل ادب و نورع بی ملاحظه و مبالغات آید منکر و الله اعلم و در باب تحریم لعب شرطی  
 صحیح شده و احادیث در تحریم شرطی نیز بسیار آمده ولیکن میگوید که این احادیث بصحت نرسیده است از ائمه اربعین  
 علیهم السلام آورده اند که بقول می گذشت که لعب میکردند بشرطی پس بجهت برایشان و شدت نمود و فرمود دانا و آگاه باشید  
 ای قوم که شما بر این غیر این کار افریده شده اید و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد بر آنست میزدیم من  
 این را بروی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که و می گذشت بر قوس که باز میگردند بشرطی و فرمود  
 مانده التامیل الی انتم لها عاکفون اگر مساس کند یکی از شما انکار را تا آنکه مرد شود بهتر است از آنکه مساس کند این  
 روایت کرده اند این حدیث را ابن ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در دم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم  
 و بیہقی و نیز از و شے آمده که فرمود که سلام کن بر اصحاب نرو شیر و بشرطی رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون من لعب  
 بشرطی و انظر الیها کاکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در سرور و سیصد و شصت نظر رحمت است  
 بر بندگان خود و نظر نمیکند در آن بسوس صاحب شرطی و آمده که هر که لعب کند بر شیر گویا که در آورد دست  
 خود را در لحم خنزیر و مثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذہب شافعی با جمله رخصت در نیناب هست  
 مشهور و مختار در مذہب حنفی حرمت و کراهت است و در باب لا تقتل المرأة اذا ارتدت حدیث صحیح نشد بلکه خلاف  
 آن صحیح شد من بدل دینہ فاقتلوه حدیث من بدل دینہ فاقتلوه صحیح است احمد و بخاری و ترمذی و ابوداؤد  
 و نسائی و ابن ماجه از روایت کرده و کلمه من عام است شامل مذکر و مؤنث پس مرأه نیز درین حکم داخل است  
 چنانکه مذہب امام مالک شافعی و احمد و بعض علمای دیگر است و نزد امام ابو حنیفہ و سفیان ثوری تابعان ایشان  
 مرأه را بجلت از نماز نکند اگر توبه کرد فیها و الا حبس کنند تا اسلام آورد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمی کرد از قتل نسائ مطلقا خواه کافر اصلیه بود یا مرتده و نیز اصل خیر چیزیست  
 آخرت که دارا جز است و تعجیل بر مردان بجهت خوف شرع اجل است که محاربه و مقاتله ایشان است با اهل اسلام  
 نسائ صلاحت آن نه و لهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود کذا فی الهدایه و در بعض احادیث عدم قتل امر  
 مرتده بصریح نیز ورود یافته است چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ بن جبل ممنوعا آورده  
 که هر مردی که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را با اسلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد زن گردان او را  
 هر زنی که مرتد شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر آبا آورد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر قتل نکردیم  
 اقتضای نمود و زکشی و شرح خرقی از حدیث دارقطنی از ابن عباس و روه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله وسلم لا تقتل المرأة اذا ارتدت و درین حدیث نیز طعن کرده و در تفسیر اشرعیه نیز گفته که دارقطنی این حدیث  
 از انس آورده و فیه عبد الله بن عیسیٰ انتہی و سیوطی از ابوبکر آورده که نسائی مرتده را بند میکرد و میفرود  
 و قتل نسائی مرتده نیز روایات آمده که آن نیز مطعون است پس حاصل آن آنکه در حدیث نمی از قتل مطعون

وزیران کرامت لکھنؤ

در بیان فضل زان مرتبه

و حدیث قتل مطاق مرتد کہ ہر دو صحیح اند تعارض آند و نزد قاض حدیثین رجوع بقیاس بود و قیاس علم قتل نیست  
چنانچہ در ہدایہ گفت قیاس مرجع حدیث نمی از قتل نسا گردند و در باب اذا وجد القاتل بین القریین ضمن  
اقرہما چیزے ثابت نشدہ این مسئلہ در کتب خفیفہ در باب قسامت مذکورست کہ گفتہ اگر دایہ میان دو قریہ بگذرد و ہر دو  
قتیلہ باشند پس قسامت بر قریہ است کہ نزدیکتر باشد از وی و قسامت آن بود کہ مردہ کہ اثر جراحت دہشتہ باشد  
در محالہ یافتہ شود و قاتل او معلوم نباشد و او یاسے دی و عموئے کنند خون او را بر اہل محالہ و گواہان نہ داشتہ باشند  
پنجابہ مرد را از محالہ سوگند سید ہند کہ بالشر ما کشتہ ایم اورا و نمیدانیم کشتہ او را اگر این سوگند خورد حکم کردہ شود  
بر اہل محالہ بدیت مقتول و این حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شدہ است و حکم بقسامت متفق علیہست میان  
جمیع ائمہ تفصیل کہ در مذہب ہر یک مذکورست اما این مسئلہ کہ اگر مقتول در میان دو قریہ یافتہ شود و ضامن بگیرد دو  
دستہ او را قریہ کہ نزدیکترست مختلف فیہ است مذہب خفیفہ آنست کہ مذکور شد و دلیل برین حکم در ہدایہ حدیث  
مے آرد و در حاشیہ وی از مبسوط نوشتہ کہ این حدیث ابی سعید خدری است کہ قتیلہ را نزد حضرت رسول بکثیر صلی  
علیہ وآلہ وسلم آوردند کہ در میان دو قریہ افتادہ بود فرمود تا گز کردہ شد و در مبسوط گفتہ کہ مساحت کردہ شد پس یہ  
یافتہ شد بجانب یکی از ان دو قریہ بیک شہر پس حکم کرد بقسامت و دیت بر اہل آن قریہ و در تہذیب شریعیہ میگوید کہ  
این حدیث ابی سعید را عقیلہ آوردہ و گفتہ کہ دروے ابو اسرئیل است و منفردست باین و لا اصل لہ قلت اخبرہ لا امام احمد  
فی مسندہ و التبرار و ابو اسرئیل از رجال ترمذی است و شیعی غالی است اما کذاب نبود و امام احمد گفتہ کہ یکشنبہ حدیث  
و ابن معین توشیح کردہ است اورا و اکثر اعلم و در جمع الجوامع از شعبہ آورده بروایت عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ  
و بیہقی کہ کشتہ یافتہ شد میان وادعہ و شاکر کہ نام دو موضع است پس امر کرد امیر المومنین عثمان الخطاب کہ قیاس  
کنند میان این دو قریہ پس یافتند اورا بوادعہ قریہ تر پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اہل وادعہ را و  
و در روایت دیگر ہم از شعبہ بروایت سعید ابن منصور و بیہقی آورده کہ کشتہ یافتہ شد در خرابہ وادعہ ہمدان پس حکم  
کرد عثمان الخطاب بقسامت و روایت اول تفصیل این روایت است و در روایت ذوقطنی نیز مانند این آندہ  
و گفتہ کہ رفع این حدیث بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منکرست و در ہنادوی علم بن صلیح سنن ہی ترمذی  
ست باتفاق و در روایات آندہ است کہ اہل وادعہ گفتند یا امیر المومنین سوگند ہامی مانع نکرد از اموال ما فرمود  
ہمچنین ست حق و در روایتی حکم نکردم بر شما مگر بکم پیغمبر شہا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از امیر المومنین علی نیز آندہ کہ  
گفت ہر قتیلہ کہ یافتہ شود میان دو قریہ پس عثمان بر سبق آن دو قریہ است یعنی اقرب آنہا را و عبد الرزاق  
فی الجامع و شیخ مصنف میگوید کہ این روایات ثابت نشدہ و اللہ اعلم و در باب من اہدیت الہ بدیتہ و عنہ جماعہ فہم  
شکر کاوہ چیزے ثابت نشدہ در مقاصد حسنہ گفتہ کہ این حدیث را عبد بن حمید در مسند خود و عبد الرزاق و طبرانی و ابونعیم  
حلیہ از ابن عباس و طبرانی و اسحق بن راہویہ و ابوبکر از حسن ابن علی و عقیلہ از عائشہ کلمہ فو عا آورده و عقیلہ گفتہ  
کہ صحیح شدہ درین باب از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چیزے ہمچنین گفتہ بخاری اجدانا و دون او این حدیث را تعلیقاً  
و گفتہ کہ ذکر کردہ میشود از ابن عباس کہ گفتہ ہم نشینان وی شریکان دیند و لیکن صحیح نیست و گفت حسب مقاصد  
کہ این عبارت از قتل بخاری تقاضاے بطمان نکند بخلاف از عقیلہ انتہی یعنی درجہ صحیح بخاری سے اعلا و ارفع

در بیان مقتول یافتہ شود در میان دو قریہ

در بیان شرکت ہمدستان در دین

پس چون و سلفی صحت کند درجه اعلا را کند از ان و هنوز صحت وی از امثال ثقیله متوقع است بخلاف آنکه عقیده  
وامثال و سلفی این عبارت را بگویند نفی مطلق مرثیه صحت بود و از ان بطلان آن لازم آید و گفت که شیخ ابن حجر  
گفته در بهر حال موقوفه است ثابت است والله اعلم و در باب دهم کسب و فتنه مال چیزی که ثابت نشده در فتنه  
مال فی الجمله احادیث صحیحیه واقع شده و نص قرآن بدان ناطق است و چون در کسب حلال ترغیب ان احادیث  
صحیحیه ورود یافته آنچه در دم مطلق آن واقع شده باشد ضعیف بود و یا موضوع و مانا که مراد آنست که چون در احادیث  
در ترغیب زهد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مباهله کرده اند باید که از اطلاق آن چنان معلوم نشود که هر کس که در آن  
مکروه و ممنوع بود و از مال و متاع بکلی اجتناب شرط است بعضی از ان احادیث ثابت نیست و آنچه ثابت است  
محمول است بر آنچه مفهوم میشود از احادیث صحیحیه که توسط اقتصاد دست و دنیا و اموال هم مذموم است هم محمود و توسط  
و اقتصاد در همه جا محمود و مرغوب است چنانچه قول وی در باب ترک کل و شرب از مباحات چیزی صحیح شده  
و نیز بر مثل همین معنی محمول است قوله تعالی + کلو امن الطیبات و اعملا و اصالحا + فافهم و در باب حجامت و اختیار  
در بعض ایام و کرامت ان در بعض چیز که ثابت نشده و آنچه ثابت شده است در بنیاب آنست که مرا  
با حجامت و حدیث صحیحین که امکان فی شئ شفاء و فی شریقه حجام او شریقه غسل اولدغه بنا ذکر حجامت و این  
و حدیث و احادیث دیگر که در بنیاب وارد شده سابقا در باب طب معالجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرما  
نموده است اما در اختیار حجامت و بعض ایام و کرامت ان در بعض نیز احادیث مرویست و لیکن بصیرت سیده  
صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجه از نافع از ابن عمر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
که میگفت حجامت بر شش افضل و النفع است و زیاده میکند عقل او حفظ را پس هر که خواهد که حجامت کند روز  
پنجشنبه کند بر نام خدای عز و جل و پیر بنیر کند حجامت کردن را روز جمعه و روز شنبه و یکشنبه و حجامت کند روز  
دوشنبه و روز سه شنبه و پیر بنیر کند حجامت را روز چهارشنبه زیرا که وی روزیست که سیده شده و رو بایاوی  
و پیدا نمیشود و خدام و نه برص مگر در روز چهارشنبه و این حدیث را در مقاصد از حکم از عطاین خالد از نافع از ابن عمر  
تا پیر بنیر کند حجامت را روز چهارشنبه آورده و در روز سه شنبه گفته که وی روزیست که صرف کرد حق تعالی در او  
بالا از ایوب و اصابت بلا بوی در روز چهارشنبه ذکر کرده و گفته که سند وی ضعیف است و گفته که حدیث  
ابن ماجه از سعد ابن میمون از نافع است و قسری گفته که وی مجبول است انتهی و در مشکوٰۃ نیز از حدیث احمد و ابی داود  
از زهری فرسگ آورده که هر که حجامت کند روز چهارشنبه یا روز سه شنبه و پیرسد او را بر صل باید که ملامت نکند مگر نقش  
خود را و ابو داود گفته که اسناد این صحیح نیست و از متقل این بسیار آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
حجامت روز سه شنبه در بیف بهم ماه دو است مردانی سنها را گفته که روایت کرد این حدیث را حرب بن معیل صاحب احمد  
در اسناد او قوی نیست و رزین مانند این از ابی هریره آورده و از حدیث ابی داود از کبشه بنت ابی بکره آورده  
که گفت پدر من نمی میداد اهل خود را از حجامت روز سه شنبه و میگفت که رسول خدا فرمود صلی الله علیه و آله و سلم روز  
سه شنبه روز خون است یعنی غلبه خون و در روز ساعی است که ساکن نمیشود خون در وی یعنی اگر حجامت بکند  
کند در روز سه شنبه که بکالت انجامد بجهت عدم القطار دم کذا فی بعض الشرح و درین دو حدیث بظاهر تفریع میباشد

در بیان دهم کسب و فتنه مال

در بیان ترک کل و شرب از مباحات

در بیان اختیار حجامت و بعض ایام و کرامت ان

مگر آنکه این حدیث در غیر روز معین که سہفہم ماہ است محمول باشد کذا قبیل واللہ اعلم و عادت شریف در حجت  
 ہفہم و نوزدہم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شدہ و در حدیث ابی داؤد آمدہ کہ آن شفا  
 مرہور در او گفتمہ اند کہ خون بکلمہ جمیع رطوبات از اول ماہ تا نصف در غلبہ و شورش بود و در آخر در قلت و سردی  
 و اواسط ماہ معتدل و مناسب است بدان و بد آنکہ در حدیث ابی داؤد از انس آمدہ کہ حجامت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 علیہ وآلہ وسلم در اخد عین و کاہل بودے و آمدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر نامہ خود یعنی وسط را  
 مبارک خود از شاة مسمومہ کہ در خیبرش دادہ بودند حجامت کردہ و مع گفت کہ من حجامت بر نامہ بی علت نہ کردم  
 پس ہرفت از من قوت حفظ تا آنکہ تلقین کردہ میشدم فاتحہ الکتاب را در نماز روادہ زمین و در مقاصد گفتہ کہ دینی  
 از حدیث عمر ابن واصل از انس مرفوعاً آوردہ کہ حجامت در نقرہ راس مورث نسیان است تجنب کنید از ان و  
 خطیب گفتہ کہ ابن واصل مہتمم است بوضع و تحقیق حجامت کہ در رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دریا فوخ یعنی دترک  
 سر خود از دروسے کہ داشت و روایت کردہ شدہ است کہ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد بر نامہ و تلقین خود  
 و طبرانی در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعاً آوردہ کہ حجامت در سر نافع است از جنون و جذام و برص و ضرس و مجموع این  
 احادیث بصحت نرسیدہ و لہذا استعاض نیز آمدہ واللہ اعلم و در باب احتکار احادیث بسیار منقول است و جز حدیث  
 مسلم کہ من احتکر فو خط چیزے صحیح نشدہ و آنرا بعض میگویند منسوخ است و بعض حمل بران میکنند کہ چون یا کار  
 باشد بابل آن مقام و در منع و نہی از احتکار تشدیدات عظیمہ واقع شدہ طبرانی و بہیقی از معاذ ابن جبل آوردہ کہ حضرت  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بد بندہ است محتکر اگر از زانی دہقن تعالیٰ نہ خوار و محزون گرد و اگر گران  
 آر و خوش شود و ابن ماجہ از عمر آوردہ کہ الجالب مرزوق و المحتکر ملعون و نیز آمدہ است کہ آرنڈ غلہ در بازار شمل  
 مجاہد فی سبیل اللہ است و محتکر مثل ملی فی کتاب اللہ و احمد و ابن ماجہ از عمر آوردہ کہ ہر کہ احتکار کند بر مسلمانان طعام را  
 مبتلا سازد و اخذ اے تعالیٰ بجزام و افلاس نیز آمدہ کہ ہر کہ احتکار کند طعام را بر مسلمانان چل روز و تصدق کند  
 آنرا قبول کردہ نشود از وسے رواہ ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آوردہ کہ المحتکر ملعون و مثالیٰ آن نیز آمدہ  
 و در حدیث احمد و مسلم و ابی داؤد و ترمذی از ابن عمر آمدہ کہ لا یتحکم الا خا ط احتکار نکند مگر خا ط یعنی گناہگار و در  
 روایتی از مسلم و بہیقی از عمر ابن عبد اللہ آمدہ کہ من احتکر فو خط و شیخ مصنف غیر این حدیث را صحیح منگوید و آنرا نیز  
 میگوید کہ بعض منسوخ گفتہ اند کاشکے آن احادیث را کہ ناخ این حدیث اند ذکر میکرد و اللہ اعلم و تقید حرمت احتکار  
 بر یا بکار بودن او بابل بلکہ در کتب نقیہ مذکور است و نیز گفتہ اند کہ احتکار بخردن غلہ است از بازار و اگر در ملک و  
 از زراعت و مانند آن در آید احتکار نبود و در باب مسح اوجہ بالیدین بعد الد عار حدیثی صحیح شدہ در جامع الاصول  
 از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر آوردہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تقیہ بر شیت آورد  
 خود را در دعا فرو دینی آورد تا آنکہ مسح میکرد بہر دو دست روی خود را و در روایتی رد نکند بہر دو دست تا مسح میکرد  
 و صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابی داؤد از ابن عباس آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کنید  
 خداے تعالیٰ را بہ بطون کہناے دست خود سوال نکنید و را بہ پشتہاے دست و چون فارغ شوید مسح کنید بہ پشتہا  
 خود و رویاے خود را و سیوط در جمع الجوامع حدیث ترمذی را کہ مذکور شد آوردہ و گفتہ کہ ترمذی گفتہ است کہ این حدیث

در بیان حدیث

در بیان مسح اوجہ بالیدین





شنیدہ بودم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمودہ بود کہ قتال میکنی یا علی و حال آنکہ تو فلانے کنونی  
 قتال نکنی اور ایس گفت عبد اللہ بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکہ بحجت اصلاح بین الناس آمده بودی  
 تا خداے تعالی اصلاح دہد انیکار گفت اکنون خود و سگند خودم کہ قتال نکنم گفت عبد اللہ بن الزبیر از کن غلام خود را  
 و بایست تا اصلاح دہی میان مردم پس آزاد کرد و زبیر غلام خود را و بایستاد و چون اختلاف کردند مردم بیکدیگر سوار  
 شد بر اسب خود و بر رفت و آورده اند کہ چون بر رفت در موضعے بنام مشغول شد ابن جبرموز کہ یکے از شرکت ریان  
 علی بود بر رفت و ہم در نماز سوار برید و نزد علی آمد و استیدان نمود حضرت امیر اورا اذن در آمدن ندا و گفت شنیدہ ام  
 من از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود قتال الزبیر فی النار و در روایتے آمد کہ ابن جبرموز آمد  
 گفت بشارت باد ترا بقتل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد بد و نوح و نیز آورده اند کہ چون ابن جبرموز آمد باو سے  
 شمشیر زبیر بود گفت علی این آن شمشیر است کہ بسیار دور کرد از وجه رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرب و اندوہ را  
 و در روایتے بسا کہ بتے کہ شادہ بود صاحب این شمشیر از وجه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در باب ظهور آیات  
 در مشہور و آنکہ مرویست کہ تگون فی رمضان ہدۃ و فی شوال ہمہ الی غیر ذلک چیزے ثابت نشدہ و مجموع  
 باطل است نعیم ابن حماد و حاکم از ابی ہریرہ آورده کہ فرمود میباشد ہدۃ یعنی آوازے ہائل از آسمان راہ رمضان  
 کہ بیدار میکنند نام را و متیرساند بیدار پس از ان ظاہر میشود و عصابہ در شوال پستہ پیدا میشود آوازے پنهان  
 در ذی القعدہ پستہ سلب کردہ میشوند حاجیان در ذی الحجہ پستہ دریدہ میشود محارم در محرم پستہ میباشند موت  
 و صفر پستہ تنازع میکنند قبائل در شریع بعد از ان عجب کلی الحجب از حجابی و رجب پستہ چنان شود کہ ناقہ  
 پالان کردہ شدہ بہتر باشد از دسکہ کہ کم میکنند صد ہزار را حاکم گفتہ است کہ این حدیث غریب بہت است و ذہبی  
 گفتہ کہ موضوع ست و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده کہ ذکرہ السیوطی و در تنزیہ اشتریعہ نیز ناامدہ آن آورد  
 و مثل آن سخن کردہ و اللہ اعلم و در باب ذم الملو دین بعد المائۃ چیزے ثابت نشدہ و در تنزیہ اشتریعہ آورده  
 لا یولد بعد المائۃ مولود و ثدنیہ حاجۃ و گفتہ کہ احمد بن حنبل گفتہ کہ این حدیث صحیح نیست و ابن جوزی گفتہ کہ اگر کسی  
 گوید کہ اسناد وے صحیح ست گویم کہ در وے عنعنہ است پس احتمال دارد کہ یکے از ان شنیدہ باشد از ضعیف  
 یا کذاب و نام اورا اسقاط کردہ و چگونہ صحیح باشد و حال آنکہ بسیارے از انکہ و سادات زائیدہ شدہ اند بعد از  
 مائۃ و در باب وصف انچہ بعد از صد و سہ سال و صد و شصت و دوست سال و سصد سال واقع خواہند شد  
 و نہ نیست آن قوم و ہرج افراد و تجر دوران و وقت مجموع باطل و منقرے ست و حدیث الغر بار ثلثۃ قرآن فی جوف  
 ظالم و مصحف فی بیت لا یرأ فیہ و رجل صالح بین قوم سوء باطل ست احادیث و خبر دادن حضرت رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم از احوال امت و ظہور فتن و تغیر احوال دین و ملت و شیوع ظلم و بیعت علی العجم و خصوصاً از احوال  
 خارج و بنی امیہ و ترک و امثال ایشان و وصیت امت بانفراد و تجرد و اختیار عزلت و ترک صحبت باخلۃ و قرار  
 فتن بسیار واقع شدہ و از حد اصحاب خارج بختی کہ قدر مشترک از ان و اہل بحد ستواتر توان گفت بعد از ان در صحاح  
 نیز آمدہ و اما اعداد مخصوصہ کہ مصنف ذکر کردہ و احتمال دارد و یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعین و  
 نظر بخارج معلوم شدہ باشد و اما حدیث الغر بار ثلثۃ یعنی غر بار در عالم کس اندکی قرآن در جوف ظالم کہ حق آن

در بیان ظهور آیات و نشورات

در بیان ذم ملوک و دین بعد صد سال

در بیان احادیث و روایات

در بیان حدیث و روایات

در بیان حدیث و روایات

از کلمات و حمل جان بجای آنکه در دو دیگر مصحح در خانه که خوانده نشود و دیگر مردی که در میان قوم بدرجه حدیث را  
سیوط از حدیث دلیلی در مسند الفردوس از ابی هریره آورده و گفته که غریب چهار اند و مسجد و جمله قریه که در  
نماز کند از زیاده کرده و در تفسیر الشریعه از حدیث ابن حبان از ابی هریره آورده که چون سه تله شین و مانجه شود  
چهار چیز غریب باشند در دنیا و گفته که در فطنی گفته است که بلیه در حدیث از عمر ابن علی صورت است و در باب  
آیات بعد از و بیست سال چیزی ثابت نشده از ظهور آیات صفری و کبریه قیامت خبر داده اند و احادیث  
در آن خارج از حد و احصاست و لیکن در ظهور آن بعد از و بیست سال بصحبت نرسیده و در تفسیر الشریعه آورده  
که این جوزی گفته است که حدیث الایات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در سنن او و کبری است  
و تقب کرده شده است بآنکه ابن ماجه آن را روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده است و لیکن در حدیثی گفته که در  
عن ابن عمر است و وی ضعیف است انتی و در باب مذمت اولاد در آخر زمان که لان یربی احدکم حر و کلب  
خیر له من ان یربیه ولد او حدیث بکون المطرقی و الولد غیظا چیز است از این احادیث ثابت نشده و مقاصد  
حدیث لان یربیه احدکم را از حدیث دلیلی از انس مرفوعاً آورده بریاده و ولد من صلیه یعنی زمانه بر سبکه تربیت  
کردن یکی از شما سگ بچه را بهتر است مرا و از تربیت اولاد که از صلب وی باشند و در تفسیر الشریعه باین لفظ  
لان یربیه احدکم بعد ستین و مائة الحدیث و گفته که روایت کرد از حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس و آفت  
وی حکمت و تقب کرده شده است باین که ابو داود و ابن ماجه از وی روایت دارند و مرین را طریقی دیگر  
نیز است که طبرانی بوی روایت کرده و لیکن در حدیثی گفته که وی موضوع است و ابو نعیم در حلیه از حدیثی نیز آورده  
ابن جوزی آنرا از واهیات شمرده و حاکم در تاریخ خود از انس آورده و در مستند کنیز آورده مرفوعاً بلفظ انا اقول  
الزمان کثر البس الیایة و کثرت التجارة تا آنکه گفته و لان یربیه الرجل جروة الحدیث و لیکن ضعیف کرده و باطله  
آنرا طرق است و همه ضعیف و بعضی بنجر بعضی چنانکه حدیث خذیفه خیر اولادکم بعد اربع و خمسين و مائة البنات و  
خیر نساکم بعد الستین و مائة العواقر اخرجه الدیلمی و باجماع مضمون این اشارت است بفساد زمان و اختیار حدیث  
و عزیمت در وی و در نیاب و وارد شده است هر چند ضعیف باشد مثل خیرکم بعد المائتین الخ و الضعیف الخ و  
امثال آن معاضه و مؤید نیست و قد سبق و اما حدیث بکون المطرقی و الولد غیظا قیظ افتح و انت و سکون تخانیة  
و ظای تحیه یعنی گرامی سخت و غیظ نفتح غین عجمه و سکون تخانیة و ظای تحیه اندوه سخت مقصود آنست که در آخر زمان  
اسباب عیش و عشرت و آسایش و راحت همه بواجب اندوه و محنت و شدت شوند چنانکه مطر حکم قیظ سیر  
و ولد موجب غیظ شود و در باب تحريم قرأت قرآن باحسان و تفسیر چیزی ثابت نشده بلکه برخلاف آن در حدیث  
وارد است و همان البنی صلی الله علیه و آله و سلم دخل مکة یوم الفتح و یولق اسورة الفتح و قال لا وای الترحیع الخ  
چون احادیث در نمی و تریب از قرأت قرآن لغنا و ترجیع آمده چنانکه طبرانی و بیهقی از حدیثی آورده که گفت گفت  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوانید قرآن را بکون عرب و اصوات ایشان و در واردید و در از کون این کتاب  
ابن عسک و سر انجام است که باید بعد از من قومیکه ترجیع کنند قرآن را مثل ترجیع غنا و ربانیت و فوج  
در میگذرد و قرآن از جگر ما که ایشان و در فتنه است و دلهای ایشان و دلهای کسانیکه خوش میدارند از ایشان

و نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت است که گرفته شود قرآن را از امیر و تقدیم کنند در نماز یکی را یعنی  
 بامامت نه اقرأ قوم و نه افضل ایشان را مگر محبت همین که غنا کنند ایشان را غنا کردنی و امثال آن اشارت کرد  
 مصنف که در تخریم قرأت قرآن بالحقان و تقنی حدیث بصحت نرسیده و تمامه این بحث سابقاً و فصل غایت  
 حضرت بنو سعلی علیه السلام در قرأت قرآن گذشته است فتذکره در باب آنکه الاجماع حجت حدیث  
 صحیح نشده در اثبات حجیت اجماع منسک بآیات قرآنی است مثل قوله تعالی هو الذی جعلناکم امة و سلطاناً و نورا  
 شهدا علی الناس و قوله سبحانه و تتبع غیر سبیل المؤمنین الاّیة و قوله تعالی انتم خیر امة اخرجت للناس الاّیة  
 و احادیث نیز در نیاب آمده و مشهور از آن این دو حدیث است اول لا یجتمع امتی علی الضلالة در جامع الترمذی  
 از حدیث ابی داود و از ابی مالک اشعر ع باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحقیق امان  
 داد خدای تعالی شمارا از سه چیز یکی آنکه دعای بکنند بر شما پیغمبر شما تا بکشد و غالب نگردد اهل باطل را بر اهل حق  
 و اجتماع نکنند بر ضلالت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی  
 جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت وید الله بر جماعت است و هر که بدرافتند از جماعت بدرافتند  
 بسوی آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیای مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدا تعالی  
 امان داد امت مرا ازین که اجتماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم سوال کردم پروردگار خود را که جمیع کند امت مرا بر ضلالت پس او مرا پروردگار این ال را و در  
 مقاصد حسنه میگویی که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر ابن ابی خثیمه در تاریخ خود از ابی  
 غفاری بلفظ سالت ربی ان لا یجتمع امتی علی ضلالة فاعطانیها و طبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله  
 اجارکم من ثلاث و ذکر منها و ان لا یجتمعوا علی الضلالة و ابو نعیم و حاکم و مستدرک و ابن منده و ضیاء  
 در مختاره از ابن عمر فروغاً آورده ان الله لا یجتمع به الاّیة علی الضلالة ابدان ید الله مع الجماعة فاجتمعوا اسواء  
 الاّیة فانه من شد غنای انشاء و همچنین است نزد ترمذی لیکن بلفظ به الاّیة او امتی و روایت کرده ابن ماجه از انس فروغاً  
 است من جمیع میشود بر ضلالت و چون به بینید اختلاف را پس لازم گیرید بر خود و سواد اعظم را و غیر این طریق  
 بسیار آورد و باجماع این حدیث مشهور اهل حق است و او را اسانید کثیره و شواهد متعدده است از مرفوع و غیر مرفوع  
 اما مرفوع قول وی صلی الله علیه و آله و سلم انتم شهداء الله فی الارض و از غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون پیغمبر  
 یکی از شما بایده نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت بایده  
 نظر کند در چیز سه که اجتماع کرده اند مسلمانان بر آن و الاّ جهنم اکنده انتی دیگر حدیث ما را ه المسلمون حسنا فوعدنا الله  
 حسن این را نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد در کتاب السنه روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در  
 روایات زیاده آمده و ما را ه المسلمون قبیحا فوعدنا الله قبیحاً و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی و ابو نعیم و بیهقی و تحقیق  
 آنست که این قول موقوف است بر ابن مسعود و الله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لا یرال طائفه  
 من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث را طرق متعدده است خارج از حدیث و اصل حدیث  
 منسوب به و در بخاری و مسلم نیز بعضی الفاظ آمده و تحقیق این بحث در اصول فقه تفصیل آمده است و در باب القیامین

در بیان حجیت اجماع

در بیان حجیت اجماع





بر جمیع قیاس عقول که وزیر که اجتاد عاسته از قیاس ست تامل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما  
 و تاویل و تطبیق آنرا بسبب دیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس یک قسم از اجتهاد است که تقدیر یکم حدیث است انفع بحدیث و  
 در احادیثی که واقع شده که اگر در کتاب و سنت و اجماع نیایی علی کن براسه متعین است که قیاس سنت تقدیر و در باب  
 اذ اسمعتم عنی حدیثاً فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه چیزے ثابت نشده و این حدیث  
 از او وضع موضوعات است بلکه خلاف این ثابت شده الا الی او تیت القرآن و مثله معه و در حدیث دیگر صحیح آمده  
 که یکے از شمار باید که نیایم تمکین زده بر تمکین گایم و حدیثی از من بوسے رسانند پس و سے گوید که ما این حکم را  
 در قرآن نمی یابیم چه مرا قرآن داده شده است و مثل آن با آن بهم این حدیث را که چون بشنیدید شما از من حدیثی را  
 عرض کنید آنرا بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوسے قبول کنید آنرا و اگر رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی سنے  
 و سموی از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب الله فان وافقه فمنی و ناقضه فمنی و نیز از طبرانی از ابن عمر  
 آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پرسیده شدند یهود از موسے پس بسیار گفتند از و زیاده و  
 نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و نزدیک است که فاش گردد از من احادیث پس هر چه بیاید شمارا از حدیث  
 من بخوانید کتاب خدا را عرض جل و اندازد کنید بدان آنچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا آنچه موافق نیست  
 من نگفته ام و در مقاصد حسنه این را زیاده کرده که پرسیده شدند نصارے از عیسی پس بسیار گفتند در و  
 و زیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و گفته که پرسیده شد شیخ مایعنی شیخ ابن حجر عسقلانی از این حدیث گفت  
 این حدیث بطریق متعدد آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق و در ابی حنیفه در کتاب غل غنی و نیز سیوطی  
 از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ استکون علی رواة یروون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت  
 القرآن فخذوها والا فادعوها و در مختصر طیب آورده که خطابے گفته این حدیث را زنا با و قد وضع کرده اند شیخ  
 سبکی که موضوع ترین موضوعات است یعنی ظاهر است و وضع او در غایت طور و از سیاق کلام وے و کلام  
 قوم چنان ظاهر میشود که حکم وضع این حدیث بجهت ابطالان صغیر و مخالفت اوست مرا حدیث صحیح را زیرا که  
 در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابو داود و دارے و ابن ماجه از مقدم ابن معمر که فرمود آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم الا انی اوتیت القرآن و مثله منه دانا و اگاه باشم که داده شد مرا قرآن و مثل قرآن است  
 با و سے و ثالث در بودن او سنت و سے که و ما یطعن عن الله و سے ان هو الا و سے یوئے نماید در بودن او مثبت  
 احکام و سبب هدایت انام یادگشرد و نمود این معنی است آنچه در حدیث عیاض بن ساریه آمده است مثل  
 قرآن است بلکه اکثر و نیز مخالفت است آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد و ابو داود و ترمذی  
 و ابن ماجه و بیهقی آمده که سبکی از شمار باید که نیایم این حدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما ابطالان معنی از جهت آنکه از اینجا  
 لازم می آید که ثابت نشود حکمی از احکام شرعیة اصلاً بحدیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ثابت نشود  
 هیچ حکمی مگر بکتاب الله و از ضروریات دین است که نه انجین است نیست کلام قوم درین مقام و پوشیده نماند  
 که این معنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر  
 یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی نیست اگر موافق باشد

قبول کنید و الا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رساله مختصر طبعی در اصول حدیث روایت کرده فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فردوه و برین وجه مخالفت احادیث مذکوره و بطلمانی معنی که اراده کرده اند لازم نیاید ولیکن این مشکل میشود که تواند که در کتاب الله امری نباشد متعلق با آنچه وارد شده است دروس حدیث لافیا و لا اثباتا پس موافقت و مخالفت بدان چگونه معلوم گردد دیگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود و انیت مراد با آنچه بعضی گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصایا استنباطا خصوصا با جموعا چنانکه در قرآن آمده است و اما تا کم الرسول فخذوه و پس هر چه ثابت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سماع خودست از الله تعالی بامر قرآن قائل و در بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحديث فوافقی الحق فخذوه و خذوا به حدیث به اولم احدیث یعنی چون حدیثی کرده شود یا حدیثی که موافق حق است تصدیق کنید و افخذ کنید آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت و صدق حدیث نیست که موافق حق باشد و شاید که بموافقت قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد و در مقاصد حسنه میگوید که این را در فطنی در افراد و عقلی در ضعفا و ابو جعفر ابن خنجرے در جزو ثالث عشر از فوائد از ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند و این با بصرف و منکرست و عقیده گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی و در تنزیه اشردیو گفته که سیکه گفته که این حدیث را نیز زنادقه وضع کرده اند و در روایتی آمده که ما جاءکم عنی من خیر قلته اولم اقله فانی اقله و اما کم من شرفانی لا اول شیه اخرجه احمد و ابن ماجه و اخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا منکر و نه فکله بواو اخرج احمد و ابن ماجه و ابن ماجه و ابن ماجه عنی تعرفه فلو کم الحدیث انتهی و اینها همه را همی تجویز وضع حدیث براسه ترغیب و ترهیب دارد همانا جماعه که آنرا تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود و باجماعه مایه معیار صحت حدیث و عدم آن نزد علما اسنادیست نه چیز دیگر مگر آنکه مخالف صریح شریعت متواتر باشد و آنجا خود اسناد صحیح بخوابد و الله اعلم و در باب تحلیل بنید بیج حدیثی صحیح وارد شده معنی تبیین سابقا معلوم شده است و حل بنید چون نبود سخت نگردد و بعد اسکار نرسد متفق علیه است میان ایله مذاهب اربعه و اعتقاد حلیت آن از علامات سنت و جماعت و شیه و اما اگر سخت گردد و بی مسکار برسد اکثر برانند که حکم خمر دارد و قلیل و کثیر و سحر حرام است و خبیر نزد امام ابو حرام است بعلت سکر چنانکه حکم سائر شر به غیر خمر است نزد ایشان اگر برای لهو و لعب نباشد و این بابا تفصیل است و در فقه از انجا باید طلبید و در ابتدا س اسلام حکم بحرمت بنید کرده بودند یا بحجت اقامی اثر خمر در ظروف و مزج آن با نهیا یا بحجت تشبه آن ظروف بطروف خمر یا بحجت قلع و حشم ماده و تشدید و مبالغه در آن تا آنکه استعمال آن شتم ظروف که در شراب خمر محتاد بود نیز حرام گشته بود هر مشروب که در آن کینند و چون امر شریعت استقرار یافت و شراب خمر بالکلیه متروک شد امر با بحت بنید و وقوع یافت سیوطی از فحاک می آرد که ذکر کرده نزد ابن مسعود تحریم بنید پس گفت که شاید شدیم یا تحریم او را چنانکه شاید شدید شما و شاید شدیم یا تحلیل آنرا و یا اشتیم یا آنرا و فراموش کردید شمار و اه ابن جریر و از اسیر المؤمنین عمرے آرد که گفت ما می نوشیم این بنید شدید یا قلع کنیم بوسه چیزے که در شکمهاے ماست از گوشتهاے بیشتر تا ایند انکند ما را و اگر در شک می اندازد شما را پیویرے باید که مزج کنید بآب آنرا و اه ابن ابی شیبه و ان ابن عمرے آرد که مذکور شد نزد دوسه بنید حرکت

در بیان تحلیل شراب

حرام نگردانید آنرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و لیکن در افتادند صحابی می در این چیز سیئ منعی نمی گردانید آن را  
از آن روایه ابن جریر و احمد و شیخ درین باب کثیر است و باجماع نمی از اینها و در ظروف مخصوص بلکه مستحالی آن ظروف  
مطلقاً و توقیع یافته بود و در آخر حضرت و ایاحت یافت و در مشکوٰۃ از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت  
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که نمی کرده بودم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را و نمی کرده بودم از نگاه کردن  
گوشت از حیضه زیاده بر سر روزا اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شمارا و نمی کرده بودم از بنیدن مگر در مشکا اکنون  
بنوشید در همه ظروف که خواهید بنوشید مسکرا انتهی و امر بانقباض در مشکا جهت آن بود که مشکا بر سر و  
میگرداند پس بنید در و سه شدت نمی باید آنچنان که در ظروف دیگر و در بعضی کتب فقه ناکور است که اگر بنید شد و باید  
هر چند که پیش از سه روز بود حرام است و اگر سه روز بگذرد و شدت نیاید در اینجا اختلاف است و در انقباض بر این حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم احادیث صحیح آمده و در مشکوٰۃ از حدیث مسلم از انس نقل آورده که گفت تحقیق نوشانیده  
من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باین قبح که در همه اقسام مشروبات غسل بنید و آب غیر و از عا کشته  
آورده که گفت بودیم ما که بنیدیم برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مشکا که می بستیم دهن آنرا  
از بالا و مر آن مشکا را و نمی بود و در پایان یعنی سوزا می که از و آب توان خورد و بنیدیم ساختیم برای و  
بامداد و بنوشید شب و نگاه و عیسا خدمتیم شب و نگاه و بنوشید بامداد و از ابن عباس آورده که ساخته پیش بنید  
برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اول شب و بنوشید در وقت صبح آنروز و شبی که بعد از و س می آمد  
و فردا س آن روز و شب دیگر و فردا س دیگر تا وقت عصر و اگر باقی میماند چیز س از آن بنوشید خادم را یا امر  
میگرد و بر تحقیق آن انتهی غالباً شد تا پیدا میگردند آنکه مسکریگشت والا بنجام چون داد س یا مراد آن باشد  
که اگر مسکر میشد سیر حیت و اگر نه بنجام بنوشان یا دادن بنجام از جهت رخصت بود س و تحقیق از جهت احتیاط  
و از جا بر آورده که گفت بنید ساخته پیش بر س رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مشکا اگر نمی یافتند خشک  
نبیدیم انداختند در ظرفی که از سنگ بود س و از بر نید آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمی میکردم  
من از ظروف و ظرف هیچ چیز را حلال و حرام نگردانید و هر مسکر حرام است و در روایتی نمی میگردم من از ظرف  
مگر در ظروف چرم اکنون بنوشید آنرا در هر وعه غیر آنکه مسکر را بنوشید این احادیث همه در مشکوٰۃ از مسلم آورده  
و از اصحاب سخن نیز مانند آن آمده و با وجود آن عجب است از مصنف که گفته در تحلیل بنید هیچ حدیث صحیح وارد نده  
مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیز س صحیح وارد شده اما این را میچیس و نحو س نکرده و نه سب

ساخته نفی آن برای چیست و الله اعلم و در باب انتفاع اهل عراق بعلم و حق پاس رفیق در طلب علم و تعلق در طلب  
علم و حقوق معلمان بسیار بر وجه بیان و در باب س فقیر بر معلمان چیز س صحیح شده اما در باب اهل عراق در تنزیل شریعه  
آورده العلم شجره صلبا بکته و فرعها بالمدينة و اخصانها بالعراق و ثمرها بنجر اسان و در قملها ثام و گفته که روایت کرده  
این حدیث را دار س و بیان نکرده علت آنرا و در و س س حق است و مراد است مناکیر و نیز آورده اکثر الناس  
علما اهل العراق و اقلهم انتفاعا به و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که فیه متروک و مجهول اما فی پاس رفیق  
در طلب علم هم در تنزیل شریعه احادیث آورده و لیکن در مطلق طاعت و امر خیر و تخصیص بعلم یک آنکه هر که بای س

نیز از این روایت

در بیان انتفاع اهل عراق بعلم

رود در طاعت خدای عزوجل در آید منزل خود را و حال آنکه نیست بروی هیچ خطی که مطالبه کند او را خدا تعالی  
 بدان گفته که در سناد وی سیف است و در این حدیث را طریقه دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مساعت کنسید بخیر  
 بروید تهنی پاسه زیر که حق تعالی مضاعف میگرداند اجرا را بر مقتضای طهرانی این حدیث را آورده و در وی سلیمان است  
 سیوطی و بلقینی و او را مقروذ داشته اند و حکم بوضع نگرده و نیز آورده که فرمود وی صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد مرا خبری را  
 که خدای تعالی نظر میکند بسوی بنده خود که میرود تهنی پای در طلب خیر و در وی نیز سلیمان است و نیز آورده کسه که  
 بروی بسوی خیر تهنی پای گوید که میرود بر زمین بهشت است و استغفار میکنند برای وی اما آنکه در تبیین میکنند اعضای او این حدیث  
 ابن جوزی آورده و گفته که در سناد وی جابیل اند و گفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از طلبه علم را دیدم که تهنی پای  
 میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که منزه است از وی شریعت زیرا که تهنی پای رفتن اینها  
 میکند چشم را و پای را و نمک نیست با وی توفی و احترام از نجاسات و اگر بدانند آن جماعت که این احادیث صحیح  
 نیست و تهنی پای رفتن متضمن شهرت تبرز دست برگز آنرا نکنند فلک و العلم و العلماء انتقی و اما تعلق در طلب علم هم  
 در تزیین الشریعه است که لیس من اخلاق المؤمن التام الا فی طلب العلم و میگوید که روایت کرده این حدیث را ابن عبد  
 فی الکمال و از معاذ و از ابی امامه و از ابی هریره بلفظ لا حسد ولا تعلق الا فی طلب العلم و در هر یکی از این اسانید جماعه اند  
 ملعون و بهیچ نیز حدیث معاذ و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شده است از وجوه  
 و همه ضعیف اند و روایت کرده است و علمی هر که بپست کند آواز خود را نزد علما باشد روز قیامت بان کسانیکه امتحان  
 کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از اصحاب بن و نیکی نیست در تعلق و تواضع مگر در آنچه برای خداست  
 یا طلب علم است و این حدیث نیز ضعیف و منکر است و اما در عقوبت علمان با بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون  
 عدل نکند میان ایشان نوشته شود روز قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در وی ملخونانند و آنچه  
 معروض است آنست که این قول محول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و در وی آورده  
 ابن فحویه از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و سناد وی متهم است و روایت کرده از ابی امامه مرفوعه که در ترمذی  
 مردم از خدای عزوجل روز قیامت دو کس اندکی مرویت که مجاست میکند با او و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکند  
 ایشان را و دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات نمیکند میان ایشان و مراقبت نمیکند هزارادیتیم و در سناد این حدیث  
 مجولانند و نیز آورده که بدترین مردم علما نند که کم میکنند رحمت بر تهم و غلظت و شدت مینمایند بر بکین و در سناد و  
 سیف و سعد الله و سعد متهم است درینجا زیرا که میگویند که روزی پسروی بروی گریان آمد پرسید که چه شد ترا که میگویی  
 ای پسرم گفت معلم من زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرانی و هم پس وضع کرد این حدیث را و گفت حدیثا  
 فلان الخ و آنرا در دعای فقر بر علمان از حدیث انس می آرد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع شود  
 و بر دارید دستهای خود را پس جمع شدیم با و بر دستیم دستهای خود را پست گرفت خداوند فقیر گردان علمان را تا نثره و قرآن  
 و غنی گردان علمان را تا نثره و قرآن و در سناد این نیز مجولانند و بهیچ گفته است که شاید که این حدیث از وضع محمد بن اودست  
 و در مع علمان و دعای نیک بر ایشان نیز آورده که علمان بهترین مردم اند هرگاه که گفته می شود ذکر لغنی قرآن نمیگویند و نهند  
 او را و عطا کنید بر ایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از ثواب و علم چون بگوید مصبی را بگویم الله الرحمن الرحیم





و در وی تجویزی است در دوزم تعبیدی فقه آورده که لاخیر فی قرأة الا تبدا بعبادة الله و محاسن فقهی غیر من عبادة  
ستین سنته گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب مشرق و مفترق و روایت کرده دارمی لکن گفته خبر من  
عبادة سنته در سناه هر دو متروک اند و نیز آورده که تشبیه بقیه فقهی چهارست و ظاهره یعنی آخر فراس و گفته که روایت  
کرد این حدیث را ابو نعیم صحیح نیست و تعقب کرده شد باین که روایت کرده این را نعیم بن حاد طوسی در تشریح و در مذمت  
علما کبر سلاطین بر وند آورده که علما انسانی میمیلان اند بر بندگان مادام که نمی الطت نکنند سلطان را و مدخلت نکنند  
دنیا را و چون مدخلت کنند دنیا را و نمی الطت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند بفرمان را و گفته که روایت  
کرده این حدیث را احاکم و در سنا دوی متروک است و محجول و عسکری آنرا سنا حدیث از امیر المؤمنین علی نیز آورده  
و ابو نعیم در جلیله از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر هر چهل حدیث پس این  
حدیث بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتقی و پوشیده نماند که در سطح فضل علم عبادت و عالم غایت  
و ترغیب تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد عدد احصاء و همین حدیث که فضل العالم علی العباد فضل علی  
از نام و ریناب کفایت است و در دوزم علمای سوره که عمل نکنند و آنرا وسیله دنیا سازند و دین را بدینا بفروشدند  
احادیث بسیار آمده و آنکه در دوزم نمی الطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مذمت نیاد ال  
بران و الا اگر بر سلاطین بروند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مذهب نورزند و دین بدینا بفروشدند و  
نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل است و احادیث صحیح در ریناب دارد که لا ینحی و در باب مسامحت علما و زیارت  
ملاکه قبول علما را چیزی ثابت نشده در تنزیه شریقه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بانی هریره فرمود یا  
یا ابا هریره تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس بدستی درستی که اگر بمیری تو و تو برین حال باشی زیارت کنید  
ملاکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگر چه ناخوش دارند  
ایشان آنرا و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراطی عینی پس حدیث مکن در دین خدا حدیثی بر  
و عقل خود و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در وی ابو هام است و تعقب کرده شده است که این را طریق  
دیگر نیز نیست نزد ابو نعیم و الله اعلم و در باب انشقاق است بر فقهاء و دو فرقه چیزی ثابت نشده و الله اعلم بالصواب  
در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفرق  
کردند به دو بر فقهاء و یک فرقه یا فقهاء و دو فرقه و نصاری نیز مثل آن و سر انجام است که مفترق شوند امت من فقهاء  
دو سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که تفرق شدند نصاری بر فقهاء و سه فرقه یا فقهاء و دو فرقه الحدیث  
و از حدیث ابی داود از معویه آورده که گفت ایستاد در با خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود انا و اکاهما  
که آنها که پیش از شما بودند از اهل کتاب مفترق شدند بر فقهاء و دولت و سر انجام است که مفترق شوند این است  
بر فقهاء و سه و فقهاء و دو و از آنش یکی در پشت و بی الجماعه و زیاده کرده در روایتی که بیرون آیند از امت من  
ا قوام که سرایت کند در ایشان اهل چنانکه سرایت میکنند ملک در صاحب خود که باقی نمی ماند از وی رگی و زندی که اگر  
در می آید در وی و کلب الفتح لام ملتی که از گزیدن سگ دیوانه پیدا شود و از ترمذی از عمر ابن العاص آورده که  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر سه نیاید بر امت من آنچه آمده بر منی اسرائیل خدا و الفعل بالفعل آنکه اگر باشد

از ایشان کسیکه زنا کند یا در خود علانیه باشد در امت من نیز کسیکه پیدا شود که بکند این چنین را مفتقری شدند بنی اسرائیل  
بر بنفقا و دو ملت و مفتقری شوند امت من بر بنفقا و دو ملت همه آنها در آتش و نند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله  
آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من برانم و اصحاب بن و در جمیع الجوامع از حدیث این ماجه از عوف ابن مالک آورده که مفتقری  
شدند یهود بر بنفقا و دو یک فرقه پس یکی در حجت و بنفقا و در ناز و مفتقری شدند نصاری بر بنفقا و دو و فرقه بنفقا و دو یک و آتش  
و یکی در مذهب و سوگند بآلای خدای که بقای ذات محمد در دست قدرت او است هر گاه مفتقری شوند امت من بر بنفقا و  
سه فرقه فرقه واحد و در مذهب و بنفقا و دو و در آتش و از این حدیثی از ابی هریره همین مقدار آورده که مفتقری شدند یهود  
بر بنفقا و دو یک فرقه و تفرق کردند نصاری بر بنفقا و دو و فرقه و افتراق کنند امت من بر بنفقا و دو سه فرقه و حدیث معاویه  
از ابی داود و حدیث عمرو ابن العاص را از نزدی نیز آورده و در مقاصد حسن گفته که حدیث تفرق می باشد و دو تری و این ماجه  
از ابی هریره رفع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن صحیح باین لفظ که افتفت الیه و سلم احدی  
او ثنتین و سبعین فرقه و النصاری کند که تفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقه کلهم فی النار الا واحده قالوا  
من هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی و گفته که مانند این حدیث نیز از ابن جبار و حاکم در صحیحین ایشان نیز  
آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیر است در اصول تحقیق روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و عوف بن مالک  
قلت و عن انس جابر ابی امامه و ابن عمر و ابی مسعود و علی و عمر و ابن عوف و عوف و ابی الدرداء و مطویه و وائله انقی باجماع  
این حدیثی است که طرق آن بسیار است و البته بصحت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق است بر بنفقا و دو سه فرقه آمده  
نه بر بنفقا و دو و الا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که بنی اسرائیل مفتقری شدند بر بنفقا و دو یک فرقه  
و امت من مفتقری شوند بر بنفقا و دو و فرقه همه در آتش مگر یکی دمی الجاحمه و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز بنفقا و دو سه آمده چنانکه  
سیوطی هم از ابن ماجه از عوف ابن مالک همچنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر بنفقا و دو و فرقه  
چیزی ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده افتراق است بر بنفقا و دو سه فرقه است نه بنفقا و دو و فرقه و در بعض نسخ  
بجای لفظ دو سه واقع است اگر انجمن است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم و الله اعلم اکنون بدانکه  
در شرح این حدیث گفته اند که مراد بامت است اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده و دعوت ایمان را از ان حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم اجابت نموده اند چه اضافت امتی یا هر درین معنی است نه امت است به دعوت و بعثت و یا  
صلی الله علیه و آله و سلم بر کافه ناس است و بیشک تفرق کافه ناس زیاده برین عدد است و مراد بلیغ باین عدد است  
و تواند که در وقت زیاد است از ان نیست و در دو نیز مراد تفرق در اصول و عقاید است و الا در فروع و احکام فقهیه  
بیشتر از ان است و مراد بدخول نار و نجات از ان بجهت عقیده است نه عمل و الا بدخول فرقه ناجیه در نار بجهت عمل نیز  
جائز است و این فرق بنه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذموب اهل سنت و جماعت نه اگر چه کفر بر آنها لازم آمده و در مقام  
مقال بسیار است و الله اعلم بحقیقه الحال الیه المرجع و المال صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله صحبه ائمه جمیعین و از آخر  
الارواح من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سید الدین تعلیق علی شرح هذا الکتاب المستطاب الله اعلم بالصواب الیه المرجع و المآب  
تم شود این کتاب بین الصلواتین من یوم الاثنين الرابع و العشرین من شهر جمادی الاولی سنه ثلث عشر و الف و اربع

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ لَكَ الْعِلْمُ لَكَ الْإِلَهَاءُ لَكَ الْإِسْلَامُ لَكَ الْإِيمَانُ لَكَ الْوَحْدَانِيَّةُ لَكَ الْوَحْدَانِيَّةُ لَكَ الْوَحْدَانِيَّةُ

بر مطبوعه بار اول ۱۲۸۴

خاتمه المطبوعه  
أَيُّهَا السَّامِعُونَ فَاسْتَمِعُوا إِلَيْهَا الْغَافِلُونَ فَانْصَبُوا

ایها الناس انکمی روی دل گوش جان چشم توجه در کارست ملاحظه رو که این چه کتابست و از کجاست فاذکر  
کیف کان شرح مفهوم ذلک الکتاب کلاسیک فیہ سخن کتب می باشند که هادی المتقین شان نیست  
در اینجا یک نکته باریک بدیده دل ویدنی است که صفت آن متقین که بمقادیری ملتقین از همچو کتب هدایت می پذیرند  
بلفظ و عبارت یونون بالغیب تعبیر و تخصیص میفرماید لاجرم معنی این لفظ خاص توان رسید که از لفظ  
یونون بالغیب کدام ارباب مراد تواند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالی کبریا مراد گرفته آید که خدا را  
نادیده غائبانه ایمان آورده اند درست نمی تواند نشست زیرا که بنا ویدنی چشم ظاهر همه نوع بشر بالا جماع از انبیا  
و اولیاء و صفیاء شریک اند که مثل حضرت موسی علیه السلام بچوب آفرین کن تر کشته شنید این معانی چشم ظاهر درین  
عالم ظاهر محال است که میفرماید ماکان لیستیران یک کلمه الله اکبریا و درین عالم صورت  
چنین صورت است که صورتش دیدن محال است بلکه کلامش هم بی پرده نتوان شنید که گفته شد وانی بگوش  
و چشم چرا پرده داده اند بنگر چشم عبرت و بشنو بگوش هوش یعنی که پرده آمده واجب بگوش چشم بنگر که  
پوش و کر بشنوی خوش بی پرده دیدنش نتوان بل کلام هم بی پرده نشوند بود پرده بگوش و معنی مین و کلام  
حجاب همین بود و خود پرده بدیده و گوش است پرده پوش پس ای ظلمت دیدن او کار دیده نیست به  
نگر بدیده دل و گوش و دش نیوش لاجرم اگر از معنی یونون بالغیب همین دیدن چشم ظاهر مراد گیرند تا تمام نوع بشر  
علا العموم در ندیش شریک غالب بالاتفاق اندیج فائده تخصیص ازین لفظ یافته نشد و اگر گفته دیگر بدیده  
دل نگاه کرده شود پس چنانکه بدیده ظاهر دیدنش محال است همچنان بدیده باطن ندیش و غیب است و محال است  
که گفته شد بهر جا بنگری غیر از خدا نیست و لیکن دیده ادراک و نیست یکی جویا که یار من کجا هست و یکی  
گویا که یار من کجا نیست و درین مقام اگر بدیش و مشاهده اش قائل نباشم در کلمه شهادت شهادت باطل می شود  
که نادیده را گواهی دادن و بشهادت برخاستن شهادت باطل است که گفته شد هر که اوزا ندید در رکعت است  
بشهادت بداند که باطل گوست و قول صاحب نظر بین چه نکوست که بچشمان دل همین جز دوست و هر چه بین  
بدان که نظر دوست و نیز از همین مقام است که تخمیش کرده شد هر چه بود در جهان صنعت پروردگار جلوه  
صلح بین هست درو آشکار چشم کجا باشد دیده معنی بیار و برگ و تقان سبز در نظر هوشیار و هر وقت  
دفتری است معرفت کردگار و دریاب که در غیبت او محال است تا در غیبت از تخصیص لفظ یونون  
بالغیب چه مراد تواند بود که آن حاضر و ناظر هیچگونه هیچ حال فایده نمیتواند نسبت لفظ غیب بجانب چنان حاضر

و ناظر حکیم نه صادق می تواند آمد که گفته شد **هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن** که کما حقیقت که حق تعالی بچهار  
 اوقات دست شکلا به پس از پنجایان سخن توان رسید و باید فهمید و بخشد و غفلت از گوش دل باید کشید و بجان دل  
 فدای این نکته باید کرد و بکمال افتخار بر خود باید بالید که این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین امت محمدی علیه السلام  
 علیه السلام و السلام خاص است و حصه ما و شماست که در غیبت حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم نادیده غائبان ایمان آورده ایم  
**لا یزال لفظ الفیض** حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم مراد توان دانست و این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین  
 است آنکه چشم دیدند و بعبانته جمال جهان آرای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرب شده معجزات نمایان بودند  
 و ایمان آوردند چه کار کردند دیدیدید است که دیوانه دیدار شده است و همه دیده است که نادیده گرفتار  
 شده است به آنکه بعبیده ظاهر دیدند و دل هر که به کفر و افاق و زیدند که مصداق **لا یزال لفظ الفیض** که دیدند  
 و ما مردم که غائبان بدیده دل دیدیم چنان غائبان بدو و گویدیم که مصداق یومنون بالغیب گردیدیم پس بدین معنی  
 این تخصیص لفظ یومنون بالغیب ملاحظه شود که بر متاخرین امت به قوت صادق می آید و درست می شنید که غائبان  
 ایمان آورده اند و انقدر در ایمان کامل راسخ بوده در تقویت دین محمدی از مجاہدات جانی و مالی و تنهات روحانی  
 و قلمی و کتابی و روز بروز قریب بقرون تر قریب افزوده اند و می افزایند که بلقب **لا یزال لفظ الفیض** شدند که بعد  
 علم الهی علمای کاملین است و در علم تا ویلات کلام الهی تخصیص بخشیده می فرماید که **لا یزال لفظ الفیض**  
**لا یزال لفظ الفیض** از پنجاست که **لا یزال لفظ الفیض** آمده است که وارث انبیاء خورشاند و علما  
 و ارثان انبیاء و نیز از همین مقام توان دانست که وارث است علی امیر ائمه و کاتبی که انبیاء پیش از ایشان  
 ایندیش از شمس تبریزی که از درویشان علمای باطنی این است ست چنان در کتاب تذکره الاولیاء دیده شد که بلفظ  
 قلم یاد می کرده را از قبر زنده برآورد که علمای شریعت ظاهر بر فرا می نرسیده در مقام شریعت ظاهر پوست کشیدند که  
 حکایت واضح مع تصویر فلسفه در کتاب مجالس العشاق دیده شد اینجام از نیمه میان این است که از همین مره متاخر  
 مصداق **لا یزال لفظ الفیض** شایع و ماتن این کتاب علیها الرحمة بوده اند که صفت و مرتبه مصنف ماقن این کتاب  
 شارح این کتاب در صفحه سوم این کتاب به تصریح نام بنام تا بهفت پشت افاده می فرماید که بمقام **لا یزال لفظ الفیض**  
 نورانی نور توان گفت اکنون اندکی از مرتبه شارح این کتاب که در مره متاخرین بر تقدیرین و سابقین سبقت  
 برده است توان شنید که نظیر احد بیان آن نیست بلکه مشکا نیست که خود بودید که عطار گوید از پنجاست که در صفحه سوم  
 و بیاض همین کتاب بی اختیار کلمه حق از زبان عبدالحق محقق دهلوی علیه الرحمة که شارح این کتاب است بزرگان خانه  
 و از خانه بنام رسیده که در مقام سیاسی نیردی نه معاذ الله در مقام تعلی خود دعائی افاده می فرمایند که بجای تر شش  
 درین مقام مناسب مقام نمود **لا یزال لفظ الفیض** در سطر دوازدهم صفحه دوم این عبارت است که **لا یزال لفظ الفیض** از روی  
 انصاف تمامه این طوائف را که حامل الگویم و رافع اعلام دین حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد گشتی نه است و  
 برادران که نسبت خواریان مائده فضل افاده و ورزیه چنان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناس  
 لازم و باین حساب پیشیان استاد و ولی نعمت پیشیان باشند و پسینان را احترام و بفضل و رعایت ادبیت با ایشان  
 واجب اگر چه توانند که بعضی پیشیان با عزت و قسب حق و عزت از بعضی پیشیان در گذرند **لا یزال لفظ الفیض**



من يشاء والله ذو الفضل العظيم يا ذا الفضل العظيم نسألك ان تختصنا بفضلك كركب العميم انك انت العزيز الحكيم  
 انتهى پس ازین فقره اخیر از لفظ اگر چه تواند تا آخر فقره واضح تر پیدا است که میتوان شد تا متاخرین بر سابقین قوت بند  
 و بعد از این فقره که طلب دعا از ان ذو الفضل العظیم است آنهم همین است که باید به بعضی فضیلت بر پیشینان مخصوص  
 گردان که کما هو ظاهر و با هر کس مرتبه سبقت و ترجیح و ترقی متاخرین بر متقدمین از همین کتاب پیدا است که باشد  
 نقش ثانی بر زاول به کشف این نکته بلا حظه بالاستیعاب این کتاب بر دل صاحبان یعنی فهم منکشف میشود که چه قدر با  
 افراط و تفریط مان را حضرت شارح علیه الرحمة اصلاح فرموده اند لاجرم این کتاب نتیجه قبول دعای حضرت شارح  
 علیه الرحمة توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ اللهم و لفظ نسألك بالا مرقوم است بختی بر ختمه من تشاء  
 والله ذو الفضل العظیم پس چنانکه معرفت صانع از صنعت است همچنان قدر و مرتبه صنعت از صانع توان دانست  
 لاجرم مرتبه این تصنیف از صنعت توان دید که از کجاست و مرتبه تبحر و توکل و تحقیق و تدقیق و تحقیق مصنف ازین صنعت  
 توان سنجید که از غایت تحقیق و دقیقه سنجیده نام محقق دهلوی نام بر آورده است رحمة الله علیه این یک کتاب که مشهور  
 از غرر و شیخ تصنیفات اوست که کتابی از دینیات و عبادات و الهیات و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت  
 و فقر و فنا و تصوف بوده باشد که در وسعتی و استساک و تائیدی از قول محقق علیه الرحمة نبوده است و آنچه جدا گانه  
 تصانیف مبسوطه و فقره دفتر منتهی بر جهان متاخرین از باقیات صالحات خیر باقی و جاری و دوامی و ابدی است محتاج  
 بیان نبوده است که چنان است پس اکنون بجز سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضای طبعی جمیع صاحب طبعان  
 طبع است که جویش طبیعت را بر کاغذ و قلم بر آورده تمام اوقات فرصت را بهین تالیفات و تصنیفات صرف میکنند  
 که به ازین یادگاری و باقیات صالحات ابدی و دوامی و خیر جاری نفع رسان عالمیان نتواند بود حتی که ازین  
 کتاب الحروف و نامه بهیمه سیمیدانی و بی استعدادی و کم فرصت و پشیمانها دفتر با چون نامه خودم سیاه گنایده اند پس همچو  
 تصنیفات و نامه فرساینها که هر نفس شبر را بقدر استعداد و معلومات خودش تقاضای حلی و طبعی می باشد که گفتن  
 چند شعر هکات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبهه بر نوا آورده و مصارف خطیر بقدر مقدور خود با محض باسید و آوا  
 صرف کرده محبت های مشاعره و مناشره گرم می کنند فکین که ارباب فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که بهین  
 تصنیفات و تالیفات مبسوطه غذای روح شان است آنها هر قدر که درین کار و بسط تصانیف مجاهدات بکار بزنند چه کار  
 کردند که بعد از ای روح خود بپر و خنند ازینجا است که هزاران کتب مبسوطه بعبارت متعلق و دقیق و فقره با بوده اند که اکثری را  
 از غایت بسط بجز مسوده اولی نوبت بصاف کردن مسوده و تکمیل تصنیف نرسیده است که عمر مصنف تنگیل رسیده و مسوده تمام  
 ماند و ازین جمیع تصانیف آنها روح بر تن می آید که باین حجم بسیر عمر طبعی مصنف چگونه مساعدت کرده باشد ازینجا است که صد ها تصنیف  
 پیشینان را بیکان و تلف شده باشد که هنوز کسی را از نام آنها خبری نبوده باشد پس گرسنه خفته کس نیست که گیسیت  
 پس جان لب آید که بر کس نگار نیست و باری بار منت مصنفان سابق برتفیدان لاجی چندان ثابت نیست که بضایف روح خود  
 بمضامین و عبارات متعلق و شوار فهم که از ان افاده هر عامی و شعور است عمر با صرف کرده و اکثر تا تمام کند اشتند بل منتهای بل طبع  
 نه محض بر جهان متعلق بلکه بر جهان تمام مصنفان سابقین ابدی و دوامی باقی و جاری است که مصارف کثیر و مجاهدات خطیر آنهم تن  
 اغلاق و تصانیف و دقیق و شوار فهم را بعبارت سلیس مطلب خیر عام فهم را آورده و بصرف کاغذ و روئی و شرح و ترجمه و جمع و جمع و





سید القلندر فی تحریر الانوار - سلسلہ احادیث قادریہ  
 بیان مصنفہ شاہ محمود حیدر -  
 ظہیر الاسلام - معروف بتحییر الدارین اسمعیل بن فواد ابی دہب  
 کا بیان بجزان اہل تصوف مصنفہ منشی ظہیر الدین -  
 تہیان فی احکام الخان - مسائل متعلقات کشتی اور ناس  
 نہ کہنے کا بیان از ابو الحیر مولوی معین الدین -  
 کدہ شہ عقائد - اعتقادات اہل سنت و جماعت کا بیان  
 مصنفہ مولوی اجیر الدین صاحب -  
 روضۃ الشہداء - تصنیف ملا حسین اعظم -  
 شرح اور ادبیہ - مع شرح دعائے رقاب و خلاصۃ الادوار  
 اور مجموعہ شارح ملا محمد جعفر علی اور خلاصۃ الامور اور  
 وظائف مامواری اور نہایت دس سالہ کی دعا لکھن جکی روایت  
 میرزا اہل دین ہر مذکور ہیں -  
 مولود المہنی - مصنفہ مولوی میر محمد صاحب التالیق -  
 لقیۃ الاولیاء - تصنیف شاہزادہ داراشکوہ -  
 اوار العارفین - دراز کار و مذاکرہ صوفیہ مصنفہ محمد حسین  
 مراد آبادی -  
 الحج مسمی بنایۃ الشعور - تصنیف مولوی محمد شاہ  
 ادعیہ زیارت - مذہبہ منورہ مؤلفہ مولوی محمد حسن -  
 میزان القرآن - در احوال قرآن مصنفہ محمد عثمان قیس  
 نقوش منظمہ واقع ہر درو غم کلام نقوش مجرب و نقشہ کتبہ لکھن  
 و در یہ منورہ ایک مستطیع تختہ برقعہ بزرگار کچھون کے گئے ہیں اسطے  
 حالت کے و الا جائز -  
 شمس الثقلین شریفین رسول مقبول بطور زیارت ہی -  
 درعابے گنج عرش - مع شش فصل اور  
 اور دعائیں نادرہ و حفاظت کے لیے تعویذ کے گئے ہیں  
 انسا و سند و محبت ہی

شرح الشہادۃین - شرح  
 مہوطہ الشہادۃین - در احوال شہادت جسمین  
 علیہما السلام جسکو کمال خوش بیا بی سے مارتی  
 میں مولانا شاہ سلامت المہنفور نے  
 لکھا ہے -  
 مجموعہ اور اور وظائف شامل دعائے ذیل -  
 درود اکبر - حزب البحر مشریم - درود مستغاث  
 درود نجینا - درود ماہی -  
 جو اہل القرآن - مترجم وظائف قرآنی نہ وہ محمد بن اسامہ  
 جلال الاذکار فی علم القرآن - نادر رسالہ ہر مصنفہ  
 مولوی ابوالحیر معین الدین المشہدی -  
 مجموعہ زینت القاری - جہاں رسالہ محمد القرآن  
 و مقصد القاری و رسالہ بیان الخیر لکھنیل شامل ہی  
 مجموعہ خطب - مشہور خطبہ میں مرتبہ مولانا  
 محمد اسماعیل دہلوی کا -  
 نور القواد - معروف بہ زوا و المعاد مصنفہ مولوی  
 نور الدین صدیقی -  
 شواہد النبوة - اسمین سیر و اخلاق حضرت حیدر البشر  
 اور اذکار آل اطہار اور اصحاب کبار دراز و اج مطہرہ  
 کے مذکور ہیں از ملا عبد الرحمن -  
 معارج النبوة - بیان شرائف احوال حضرت خاتم المرسلین  
 بڑی سند کتاب ہی از ملا محسن الدین کاشی -  
 مدارج النبوة - حالات فضائل حضرت  
 خاتم الرسالت علیہ السلام مصنفہ حضرت  
 شاہ عبد الحق دہلوی دو جلد میں یہ کتاب مشہور  
 حالات حضرت سرور عالم میں بہت بسط و مستند ہی -  
 جامع طیبی - احوال سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

میں ارشاد غیبی نعمت الہی۔

کتاب تواریک احوال انبیاء و صل

قصص الانبیاء - موسوم بر روضۃ الاصغیاء از مولوی محمد طاہر  
عجائب القمص - مہیوہ کتاب ذکر حالات انبیاء و  
اولیائین مرتبہ مولوی فخر الدین دودبلہ دین -  
۱ - جلد میں حالات آفرینش نور محمدی سے قصہ  
اسکندر ثقیفوس -

۲ - جلد میں تمام ذکر حضرت خاتم المرسلین صلی اللہ  
علیہ وآلہ وسلم -

تاریخ حبیب آلہ - احوال حضرت از ولادت تا وفات  
مصنفہ مولوی عنایت احمد -

فتوحات واقدی - سید الرحمہ تارجمہ اردو - چار حصہ  
۱ - حصہ میں منازعی الرسول -

۲ - حصہ میں فتوح الشام -

۳ - حصہ میں فتوح المصر -

۴ - حصہ میں فتوح البجم -

یہ مجموعہ کتاب عربی میں مصنفہ حضرت واقدی تھا جسکا  
ترجمہ اردو میں بجارت سلیس عام فہم فرمایا مترجمہ مولوی  
بشارت علی خان وسید ہندی حسین -

ترجمہ فقط منازعی الرسول - موسوم بر منازعی الصادقہ

ترجمہ فتوح الشام و فتوح المصر - یکجا فی -

ترجمہ فتوح البجم - علی بہ غزوہ عرب -

حدیثہ الاولیا - اولیاء اللہ کا ذکر ہر قسم کا بولہ

مفتی غلام سرور -

تذکرۃ الخلفاء منظوم - خلاصہ فتوح الشام و مصر

مولانا حکیم امانت علی -

کتاب حدیث و فقہ دینیہ اردو

تحفۃ الاحیاء - ترجمہ مشارق الانوار مترجمہ  
مولوی خسرو علی -

مظاہر حق - ترجمہ اردو مشکوٰۃ شریف مترجمہ ثواب  
قطب الدین خان دہلوی چار جلد میں -

جہار غلہ - شرح منظوم شامل ترمذی مصنفہ مولوی  
محمد کافی رحمہ اللہ -

راہ نجات - مسائل صوم و صلوٰۃ مع طریقہ نکاح مصنفہ  
حافظ محمد علی -

بفتاح الجنتہ - مولفہ مولوی کر امت علی -

حقیقۃ الصلوٰۃ - مع رسالہ بے نماز ان نماز روزہ  
کے فضائل و اجر و ثواب -

در مختار - ترجمہ اردو فتاویٰ فقہ کا مترجمہ مولوی  
محمد خرم علی بلہوری و مولوی محمد حسن صاحب بنالوہی -

کشف الحاجات - یعنی مالک الدینہ اردو مترجمہ مولوی  
محمد نور الدین صاحب -

نہار رسالہ - مجموعہ ہفت رسالہ ذیل مولفہ  
عبد الدین سلام -

۱ - نہار رسالہ - ۲ - مسائل ثنائیہ - ۳ -

صد و شہی مسئلہ - ۴ - مناجات باری تعالیٰ

۵ - حلایہ شریف - ۶ - نور نامہ - ۷ -

چل مسائل -

شرع محمدی - منظوم عقائد اہل سنت و مسائل نماز  
روزہ مولفہ محمد خان قندھاری -

تنبیہ الخافین - مسائل دین مصنفہ مولوی سید  
محمد طیب و امین و محمد تقی -